

مقدمه

کتاب روضه های محرم و صفر حاوی مقالات ، روضه ، مرثیه ، نوحه ، مقتل ، اشعار و حکایات در رابطه با دهه اول محرم از آخر ذیحجه تا یازدهم محرم ، و حرکت اهل بیت به طرف کوفه و شام و بازگشت از شام به کربلا «اربعین» و سپس رفتن از کربلا به مدینه و ایضاً روضه های آخر ماه صفر «رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ، شهادت امام حسن مجتبی و امام رضا علیهما السلام». که برای هر روز و هر واقعه به مناسبت مقتل ، مقالات و اشعار مرثیه و نوحه مناسب گرد آوری شده است و در ضمن اشعار سروده های اینجانب مؤلف کتاب نیز آورده شده است.

آخر ذیحجه بیاد حرریاحی علیه الرحمه

اول محرم بیاد مسلم بن عقیل علیه السلام

دوم محرم بیاد ورود امام حسین علیه السلام و یارانش به کربلا

سوم محرم بیاد رقیه امام حسین علیه السلام

چهارم محرم بیاد فرزندان زینب علیها السلام

پنجم محرم بیاد عبدالله بن الحسن علیه السلام

ششم محرم بیاد قاسم بن الحسن علیه السلام

هفتم محرم بیاد علی اصغر علیه السلام

هشتم محرم بیاد علی اکبر علیه السلام

نهم محرم بیاد ابا الفضل العباس علیه السلام

دهم محرم بیاد عاشورای حسینی

یازدهم محرم بیاد شام غریبان و حرکت اهل بیت از کربلا به طرف کوفه و سوم و هفتم شهدا در کوفه.

و حرکت از کوفه بشام و وقایع بین راه شام

و ورود بشام تا بازگشت از شام

حضور جابر بن عبدالله انصاری و اهل بیت در کربلا روز اربعین و بازگشت اهل بیت به مدینه

وقایع روزهای آخر ماه صفر

رحلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله

شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام

شهادت امام رضا علیه السلام

زیارت ناحیه مقدسه

زیارت امام حسین (ع) صادره از ناحیه مقدس امام زمان (عج)
 اَلسَّلَامُ عَلٰی اَدَمَ صِفْوَةِ اللّٰهِ مِنْ خَلِيقَتِهِ، اَلسَّلَامُ عَلٰی شَيْثٍ وَلِيِّ اللّٰهِ وَخَيْرَتِهِ، سلام بر آدم،
 برگزیده خداوند از بین آفریدگانش؛ سلام بر حضرت شیث، ولی خدا و انتخاب شده او،
 اَلسَّلَامُ عَلٰی اِذْرِيسَ الْقَائِمِ لِلّٰهِ بِحُجَّتِهِ، اَلسَّلَامُ عَلٰی نُوحٍ الْمُجَابِ فِي دَعْوَتِهِ، سلام بر جناب
 ادریس، برپادارنده حجت الهی؛ سلام بر نوح، پاسخ داده شده در دعایش؛
 اَلسَّلَامُ عَلٰی هُوْدٍ الْمَمْدُوْدِ مِنَ اللّٰهِ بِمَعُوْنَتِهِ، اَلسَّلَامُ عَلٰی صَالِحِ الَّذِي تَوَجَّهَ اللّٰهُ بِكَرَامَتِهِ،
 سلام بر هود که از طرف خداوند کمکهای بسیار به او شد؛ سلام بر صالح که خداوند به او تاج کرامت
 و بزرگواری بخشید،
 اَلسَّلَامُ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ الَّذِي حَبَّاهُ اللّٰهُ بِخُلَّتِهِ، سلام بر ابراهیم که خداوند مقام خلت و دوستی
 ویژه خود را به او بخشید؛
 اَلسَّلَامُ عَلٰی اِسْمَاعِيْلَ الَّذِي فَدَاهُ اللّٰهُ بِذَبْحٍ عَظِيْمٍ مِنْ جَنَّتِهِ، سلام بر اسماعیل که خداوند
 قربانی بزرگی از بهشت را فدیهِ او قرار داد (و او را آزاد نمود)،
 اَلسَّلَامُ عَلٰی اِسْحَاقَ الَّذِي جَعَلَ اللّٰهُ النَّبُوَّةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، سلام بر اسحاق که خداوند پیامبری و
 نبوت را در نسل او قرار داد؛
 اَلسَّلَامُ عَلٰی يَعْقُوْبَ الَّذِي رَدَّ اللّٰهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ بِرَحْمَتِهِ، سلام بر یعقوب که خداوند با رحمتش
 نور چشمانش را به وی بازگردانید؛
 اَلسَّلَامُ عَلٰی يُوْسُفَ الَّذِي نَجَّاهُ اللّٰهُ مِنَ الْجُبِّ بِعَظَمَتِهِ، سلام بر یوسف که خداوند به عظمتش او
 را از چاه نجات بخشید،
 اَلسَّلَامُ عَلٰی مُوْسٰی الَّذِي فَلَقَ اللّٰهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدْرَتِهِ، سلام بر موسی که خداوند دریا را با نیروی
 خودش برای او شکافت؛
 اَلسَّلَامُ عَلٰی هَارُوْنَ الَّذِي خَصَّهُ اللّٰهُ بِنُبُوَّتِهِ، سلام بر هارون که خداوند او را به پیامبری خود
 مخصوص گردانید؛
 اَلسَّلَامُ عَلٰی شُعَيْبَ الَّذِي نَصَرَهُ اللّٰهُ عَلٰی اُمَّتِهِ، سلام بر شعیب که خدا او را بر اُمّتش پیروز کرد؛
 اَلسَّلَامُ عَلٰی دَاوُدَ الَّذِي تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَتِهِ، سلام بر داود که خدا توبه او را از خطا و
 اشتباهش پذیرفت،
 اَلسَّلَامُ عَلٰی سُلَيْمَانَ الَّذِي ذَلَّتْ لَهُ الْجِنُّ بِعِزَّتِهِ، سلام بر سلیمان که جنیان به واسطه عزّتش، در
 مقابلش فروتن شدند؛

السَّلَامُ عَلَى أَيُّوبَ الَّذِي شَفَاهُ اللَّهُ مِنْ عِلَّتِهِ، سلام بر ایوب که خدا از بیماری و گرفتاری بهبودش بخشید؛

السَّلَامُ عَلَى يُونسَ الَّذِي أَنْجَزَ اللَّهُ لَهُ مَضْمُونَ عِدَّتِهِ، سلام بر یونس که خداوند وعده اش را برای او وفا کرد.

السَّلَامُ عَلَى عَزِيزِ الَّذِي أَحْيَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مَيِّتَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى زَكْرِيَّا الصَّابِرِ فِي مِحْنَتِهِ، سلام بر عزیر که خداوند او را پس از مردن دوباره زنده کرد؛ سلام بر زکریا که در محنت و اندوهش شکیبایی ورزید؛ السَّلَامُ عَلَى يَحْيَى الَّذِي أَرْزَقَهُ اللَّهُ بِشَهَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ، سلام بر یحیی که خدا با مقام شهادتش او را منزلت داد؛ سلام بر عیسی که روح خدا و کلمه الهی بود.

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ وَصِفْوَتِهِ، سلام بر حضرت محمد که محبوب و برگزیده پروردگار است؛ السَّلَامُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمَخْصُوصِ بِأُخُوَّتِهِ، سلام بر امیر مؤمنان حضرت علی فرزند ابو طالب که برادری پیامبر ویژه او شد؛

السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَتِهِ، سلام بر حضرت فاطمه زهرا، دختر رسول خدا؛ السَّلَامُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَصِيِّ أَبِيهِ وَخَلِيفَتِهِ، سلام بر حضرت ابو محمد امام حسن که وصی پدرش و جانشین او بود؛

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الَّذِي سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ، سلام بر امام حسین که نفسش بزرگواری نمود با ریختن خون او (در راه خدا)؛

السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ، سلام بر کسی که خدا را در پنهان و آشکارا فرمانبرداری کرد؛

السَّلَامُ عَلَى مَنْ جَعَلَ اللَّهُ الشَّفَاءَ فِي تَرْبِيَتِهِ، سلام بر کسی که خداوند شفادر خاک قبرش قرار داد؛ السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْإِجَابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأُيُومَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ، سلام بر کسی که اجابت و پاسخگویی خداوند به دعاها در زیر گنبد شریفش حتمی است؛ سلام بر کسی که امامان و پیشوایان اسلام از نسل او هستند .

السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ، سلام بر فرزند آخرین پیامبران ، سلام بر فرزند سرور جانشینان،

السَّلَامُ عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، سلام بر فرزند حضرت فاطمه زهرا، سلام بر فرزند خدیجه کبری،

السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ جَنَّةِ الْمَأْوَى، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ زَمْزَمَ وَالصَّفا. سلام بر فرزند سدره المنتهی (بالاترین مکان در بهشت)، سلام بر فرزند بهشتی که جایگاه آسایش است، سلام بر فرزند زمزم و صفا.

السَّلَامُ عَلَى الْمُرْمَلِ بِالدِّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُهْتُوكِ الْخَبَاءِ، سلام بر کسی که در خونش غلتید،
 سلام بر کسی که خیمه گاهش هتک حرمت شد،
 السَّلَامُ عَلَى خَامِسِ أَصْحَابِ أَهْلِ الْكِسَاءِ، السَّلَامُ عَلَى غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ، سلام بر پنجمین نفر از
 اصحاب کسا؛ سلام بر غریب غریبان،
 السَّلَامُ عَلَى شَهِيدِ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الْأَذْغِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ كَرْبَلَاءِ، سلام بر
 شهید شهیدان، سلام بر کشته شده به دست حرام زادگان؛ سلام بر ساکن کربلا؛
 السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتُهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ ذُرِّيَّتُهُ الْأَرْكَيَاءُ، سلام بر کسی که
 فرشتگان آسمان بر او گریستند؛ سلام بر کسی که فرزندان پاك‌ترین و ناب‌ترین انسان‌ها بودند.
 السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ، السَّلَامُ عَلَى مَنَازِلِ الْبُرَاهِينِ، سلام بر پادشاه دین؛ سلام بر
 منزلگاه‌های دلایل روشن الهی،
 السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ السَّادَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْجُيُوبِ الْمُصَرَّجَاتِ، سلام بر امامان والا و
 شرافتمند؛ سلام بر گریبان‌های خون آلوده؛
 السَّلَامُ عَلَى الشِّفَاءِ الذَّابِلَاتِ، السَّلَامُ عَلَى النُّفُوسِ الْمُصْطَلِمَاتِ، سلام بر لب‌های خشکیده،
 سلام بر جان‌های بلا دیده؛
 السَّلَامُ عَلَى الْأَزْوَاجِ الْمُخْتَلَسَاتِ. سلام بر روح‌های از بدن رها شده.
 السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْجُسُومِ الشَّاحِبَاتِ، سلام بر پیکرهای عریان شده،
 سلام بر جسم‌های رنگ پریده،
 السَّلَامُ عَلَى الدِّمَاءِ السَّائِلَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ، سلام بر خون‌های جاری شده،
 سلام بر عضوهای قطعه قطعه شده،
 السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُشَالَاتِ، السَّلَامُ عَلَى النَّسُوءِ الْبَارِزَاتِ. سلام بر سرهای به نیزه رفته،
 سلام بر زنانی که نمودار گشته (از خیمه بیرون آمده).
 السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ، سلام بر حجت پروردگار
 جهانیان؛ سلام بر تو (ای حسین) و بر پدران پاکت؛
 السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى أُنْبَائِكَ الْمُسْتَشْهِدِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى ذُرِّيَّتِكَ النَّاصِرِينَ، سلام بر تو
 و بر فرزندان شهادت طلبیت، سلام بر تو و بر نسل یاری کننده ات،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُضَاجِعِينَ، السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ الْمُظْلُومِ، سلام بر تو و بر
 فرشتگان کنار آرامگاهت، سلام بر کشته ستم‌دیده،

السَّلَامُ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْمُومِ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ الْكَبِيرِ، السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيِّعِ الصَّغِيرِ. سلام بر برادر مسمومش (امام حسن علیه السلام)، سلام بر علی بزرگ (علی اکبر علیه السلام)، سلام بر آن شیر خوار کوچک.

السَّلَامُ عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلْبَةِ، السَّلَامُ عَلَى الْعِثْرَةِ الْقَرِيبَةِ (الْغَرِيبَةِ)، سلام بر بدن هایی که (جامه های آنان) به تاراج رفته؛ سلام بر خاندان نزدیک به پیامبر،

السَّلَامُ عَلَى الْمُجَدِّلِينَ فِي الْفَلَوَاتِ، السَّلَامُ عَلَى النَّازِحِينَ عَنِ الْأَوْطَانِ، سلام بر روی زمین افتادگان در بیابان ها؛ سلام بر دورشدگان از سرزمین خویش،

السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِلَا أَكْفَانِ. سلام بر خاک سپرده شدگان بی کفن.

السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمَفْرَقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ، سلام بر سرهای جدا شده از بدن ها؛ سلام بر کسی که مصائبش را به حساب خدا گذارد و شکبیا بود؛

السَّلَامُ عَلَى الْمُظْلُومِ بِلا ناصِرٍ، السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ التُّرْبَةِ الرَّأِكِيةِ، سلام بر ستمدیده بی یاور؛ سلام بر کسی که در خاک پاك سكونت گزید؛

السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الْقُبَّةِ السَّامِيَةِ. سلام بر صاحب گنبدی بلندمرتبه.

السَّلَامُ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ افْتَحَرَ بِهِ جَبْرَيْلُ، سلام بر کسی که خدای بزرگ، او را پاك نمود؛ سلام بر کسی که جبرئیل به او افتخار می کرد،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ مِيكَائِيلُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ نُكِّثَتْ ذِمَّتُهُ، سلام بر کسی که در گهواره میکائیل برایش لایلی می گفت؛ سلام بر آن که پیمانش را شکستند؛

السَّلَامُ عَلَى مَنْ هَتِكَتْ حُرْمَتُهُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرِيقَ بِالظُّلَمِ دَمُهُ، سلام بر کسی که حرمتش را هتك نمودند؛ سلام بر کسی که خونسش را به ناحق و با ستمکاری ریختند،

السَّلَامُ عَلَى الْمُعْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِكَأْسَاتِ الرِّمَاحِ، سلام بر کسی که با خون جراحاتش شستشو داده شد، سلام بر کسی که از کاسه های نیزه ها جرعه نوشید،

السَّلَامُ عَلَى الْمُضَامِ الْمُسْتَبَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَنْحُورِ فِي الْوُورِ، سلام بر کسی که بر وی ستم کرده و ریختن خونسش را حلال شمردند؛ سلام بر او که جلو روی همه مردم سرش را از تن جدا

کردند _ و کسی چیزی نگفت _،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرَى. سلام بر آن آقای بزرگ زاده ای که روستانشینان (بنی اسد) دفنش کردند .

السَّلَامُ عَلَى الْمُقْطُوعِ الْوَتَنِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي بِلا مُعِينٍ، سلام بر آن که رگ گردن مبارکش بریده شد، سلام بر آن حمایتگر بی یاور،

السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الْحَدِّ الثَّرِيبِ، سلام بر محاسن با خون خضاب شده، سلام بر آن گونه و رخسار خاك آلوده،

السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ، سلام بر آن بدنی که لباس هایش به تاراج رفته، سلام بر آن دندان مبارکی که با چوب (خیزران) کوبیده شد،

السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي الْفَلَوَاتِ، سلام بر آن سری که بر بالای نیزه رفت، سلام بر بدن هایی که بدون پوشش در بیابان ها افتاده بودند،

تَنْهَشُهَا الذَّنَابُ الْعَادِيَاتُ، وَتَحْتَلِفُ إِلَيْهَا السَّبَاعُ الصَّارِيَاتُ. گرگ های متجاوز آن ها را دریدند و درندگان وحشی پیرامون شان رفت و آمد می کردند.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمَرْفُوفِينَ حَوْلَ قَبْتِكَ، سلام بر تو ای مولای من؛ و بر فرشتگانی که گرداگرد گنبد شریف بال گشوده اند؛

الْحَافِينَ بِتُرْبَتِكَ، الطَّائِفِينَ بِعَرْصَتِكَ، الْوَارِدِينَ لِزِيَارَتِكَ، خاك پاك قبرت را در برگرفته اند؛ به طواف حرمت مشغول اند، و برای زیارتت وارد می شوند.

السَّلَامُ عَلَيْكَ فَإِنِّي قَصَدْتُ إِلَيْكَ، وَرَجَوْتُ الْفَوْزَ لَدَيْكَ. سلام بر تو؛ من به قصد زیارت تو آمده ام و امیدوارم نزد تو رستگار شوم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ سَلَامَ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِكَ، الْمَخْلِصِ فِي وَلَايَتِكَ، سلام بر تو؛ سلام کسی که عارف و آشنا به حرمت تو، و اخلاص دارنده در ولایت تو،

الْمُتَقَرَّبِ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ، الْبَرِيِّ مِنْ أَعْدَائِكَ، تقرب جوینده به سوی خدا با محبت تو، و بیزاری جوینده از دشمنانت می باشد،

سَلَامٌ مَنِ قَلْبُهُ بِمُصَابِكَ مَقْرُوحٌ، وَدَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ، سلام کسی که دلش از مصیبت تو جریحه دار، و اشکش با یاد تو ریزان است؛

سَلَامُ الْمَفْجُوعِ الْحَزِينِ الْوَالِهِ الْمُسْتَكِينِ، سلام دردمندی اندوهگین و سرگشته ای بیچاره؛

سَلَامٌ مَنِ لَوْ كَانَ مَعَكَ بِالْطُّفُوفِ لَوْ قَاكَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّيُوفِ، سلام کسی که اگر در آن صحرای کربلا همراهت بود به طور حتم تو را با جان خود در برابر تیزی شمشیرها نگهداری می کرد،

وَبَدَلَ حُشَاشَتِهِ دُونَكَ لِلْحُتُوفِ، وَجَاهَدَ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَنَصَرَكَ عَلَى مَنْ بَغَى عَلَيْكَ، و نیمه جانی را که در پیکرش باقی مانده برای تو در معرض مرگ قرار می داد؛ و در پیشگاه تو به نبرد می پرداخت، و در مقابل ستمکاران بر تو، یاریت می کرد؛

وَفَدَاكَ بِرُوحِهِ وَجَسَدِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ، وَرُوحَهُ لِرُوحِكَ فِدَاءً، وَأَهْلُهُ لِأَهْلِكَ وَقَاءً. و روح و جسم و دارایی و فرزندان خود را فدایت می ساخت، و روحش را فدای روح شریف می کرد و خانواده اش را به حفظ و نگهداری خانواده ات می گماشت.

فَلَيْتُ أَخَّرْتَنِي الدُّهُورُ، وَعَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمُقَدُّورُ، پس اگر روزگار مرا از زمان تو دور داشته، و مقدرات مرا از یاریت باز داشت،

وَلَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِباً، وَلِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً، و نبودم که با جنگجویانی که به جنگ تو آمدند بجنگم، و با دشمنانت بستیزم؛

فَلَا تُدْبِتْكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً، وَلَا بُكَيِّنْ لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ، لیکن، هر صبح و شام بر تو ناله و زاری و شیون می کنم، و به جای اشک، برایت خون می گریم؛ از حسرتی که بر تو می خورم، وَتَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ، وَتَلَهُّفًا حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ، وَغُصَّةِ الْإِكْتِيَابِ، و تأسفی که بر رنج تو دارم و در سوز و گداز می مانم تا زمانی که از این مصیبت و غصه و اندوه بمیرم.

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْعُدْوَانِ، گواهی می دهم که تو نماز را برپا داشتی، و زکات را پرداختی، و به معروف و نیکی فرمان دادی، و از بدی ها و ستمکاری ها بازداشتی،

وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَمَا عَصَيْتَهُ، وَتَمَسَّكَتَ بِهِ وَبِحَبْلِهِ فَأَرْضَيْتَهُ وَخَشِيتَهُ، وَرَاقَبْتَهُ وَاسْتَجَبْتَهُ، و از خدا فرمان بردی و نافرمانی نکردی، و به خدا و ریسمان او چنگ زدی تا آن که او را از خود راضی و خشنود کردی در حالی که از او ترس داشتی؛ و مراقب و مواظب او بودی و او را پاسخ دادی، وَسَنَنْتَ السُّنَنَ، وَأَطَقْتَ الْفِتْنَ، وَدَعَوْتَ إِلَى الرَّشَادِ، و به سنت ها و مستحبات عمل کردی و فتنه ها را خاموش نمودی، و به سوی رشد و تکامل فرا خواندی،

وَأَوْصَحْتَ سُبُلَ السَّدَادِ، وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ الْجِهَادِ، و راه های استوار را آشکار ساختی، و آن گونه که حق جهاد و تلاش بود انجام دادی.

وَكُنْتُ لِلَّهِ طَائِعاً، وَلِجَدِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَابِعاً، و تو فرمان برداری نیک برای خداوند بودی، و از جدّت حضرت محمد - که درود خدا بر او و آل او باد - پیروی می کردی،

وَلِقَوْلِ أَبِيكَ سَامِعاً، وَ إِلَى وَصِيَّةِ أَخِيكَ مُسَارِعاً، وَلِعِمَادِ الدِّينِ رَافِعاً، و به گفتار پدرت گوش فرا می دادی، و برای انجام وصیت برادرت شتاب می نمودی، و ستون های دین را بالا بردی،

وَلِلطُّغْيَانِ قَامِعاً، وَلِلطُّغَاةِ مُقَارِعاً، وَلِلأُمَّةِ نَاصِحاً، وَفِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ سَابِحاً، و سرکشی را در هم کوبیدی، و طغیان گران را نابود کردی، و برای اُمت اسلام خیرخواهی می کردی، و در گرداب مرگ شناور بودی،

وَلِلْفَسَاقِ مُكَافِحاً، وَبِحُجَجِ اللَّهِ قَائِماً، وَلِلإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ رَاحِماً، و فاسقان را به مبارزه می طلبیدی، و حجت های الهی را برپا داشتی، و برای اسلام و مسلمانان مهربان و رحم کننده،

وَلِلْحَقِّ نَاصِراً، وَعِنْدَ الْبَلَاءِ صَابِراً، وَلِلدِّينِ كَالِئاً، وَعَنْ حَوْزَتِهِ مُرَامِياً، و در بلاها و گرفتاری ها شکیبا، و برای دین نگهبان، و از حوزه و حریم دینی دفاع کننده بودی.

تَحُوطُ الْهَدْيِ وَتَنْصُرُهُ، وَتَبْسُطُ الْعَدْلَ وَتَنْشُرُهُ، وَتَنْصُرُ الدِّينَ وَتُظْهِرُهُ، نگبان هدایت و یاری کننده آن و گستراننده عدل و نشردهنده آن، و یاری کننده دین و آشکارکننده آن هستی، وَتَكْفُ الْعَابِثَ وَتَرْجُرُهُ، وَتَأْخُذُ لِلدَّيْنِ مِنَ الشَّرِيفِ، وَتُسَاوِي فِي الْحُكْمِ بَيْنَ الْقَوِيِّ وَالضَّعِيفِ، و بازیچه شمارنده دین را از کارش بازداشته و او را منع نمودی؛ و حقّ زیردستان را از ثروتمندان و اشراف می گرفتی، و بین قوی و ضعیف به مساوات حکم می کردی.

كُنْتُ رَبِيعَ الْإِيْتَامِ، وَعِصْمَةَ الْأَنَامِ، وَعِزَّ الْإِسْلَامِ، وَمَعْدِنَ الْأَحْكَامِ، تو بهار یتیمان و پناهگاه مردم، و عزّت و سربلندی اسلام و معدن احکام

وَحَلِيفَ الْإِنْعَامِ، سَالِكاً طَرَائِقَ جَدِّكَ وَأَبِيكَ، مُشَبِّهاً فِي الْوَصِيَّةِ لِأَخِيكَ. و هم پیمان بخشش و احسان بودی. پوینده راه جدّ و پدرت بودی، و همانند برادرت در وصیت پدرت بودی.

وَفِي الدِّمَمِ، رَضِيَ الشَّيْمِ، ظَاهِرَ الْكَرَمِ، مُتَهَجِّداً فِي الظُّلَمِ، قَوِيماً الطَّرَائِقِ، وفا کننده به عهدها و پیمان ها، دارای خصلت ها و خوی های نیکو، آشکار کننده بزرگواری ها، کوشش کننده در عبادت به هنگام تاریکی (شب زنده دار)، دارنده روش های استوار،

كَرِيمَ الْخَلَائِقِ، عَظِيمَ السَّوَابِقِ، شَرِيفَ النَّسَبِ، مُنِيفَ الْحَسَبِ، و اخلاق بزرگ منشئی و بخشندگی، با پیشینه ای بزرگ و درخشان، نژادی شریف، حسبی برتر،

رَفِيعَ الرَّتَبِ، كَثِيرَ الْمَنَاقِبِ، مَحْمُودَ الصَّرَائِبِ، جَزِيلَ الْمَوَاهِبِ. درجاتی عالی و رفیع، افتخاراتی فراوان، سرشت های ستوده، موهبت ها و بخشش های بسیار بود.

حَلِيمَ رَشِيدَ مُنِيبٍ، جَوَادَ عَلِيمٍ شَدِيدٍ، إِمَامَ شَهِيدٍ، أَوَّاهَ مُنِيبٍ، حَبِيبَ مَهِيْبٍ. بردبار، کمال یافته، انابه کننده به سوی خدا، بخشنده، دانا، قدرت مند، پیشوا، شهید، شیون کننده و انابه کننده، دوست دارنده، با هیبت هستی.

كُنْتُ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَدًا، وَلِلْقُرْآنِ سَنَدًا، وَلِلْأُمَّةِ عَضُدًا، تو برای حضرت پیامبر - که درود خدا بر او و آل او باد - فرزند، و برای قرآن پشتیبان، و برای امت بازویی توانا و یاور بودی، وَفِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا، حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ، نَاكِبًا عَنِ سُبُلِ الْفُسَاقِ، و در فرمانبرداری از دستورات الهی کوشا، نگهبان و نگه دارنده پیمان و تعهد عالم ذر، کناره گیر از راه مردمان فاسق و تبه کار،

[و] بِإِذِلٍّ لِلْمَجْهُودِ، طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ. و بکار برنده تمام سعی و کوشش خود بودی. دارای رکوع و سجود طولانی بودی.

زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا، نَاطِرًا إِلَيْهَا بِعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا، و نسبت به دنیا بی اعتنا و بی رغبت بودی، همچون کسانی که می خواهد آن را رها کند و از آن کوچ کند و همواره به آن به دیده وحشت زدگان می نگریستی.

أَمَّا لَكَ عَنْهَا مَكْفُوفَةٌ، وَهَمَّتْكَ عَنْ زِينَتِهَا مَصْرُوفَةٌ، از آرزوهای دنیویّت دل کنده، و همت تو از زینت های آن رو گردان شده،

وَالْحَاطُّكَ عَنْ بَهْجَتِهَا مَطْرُوفَةٌ، وَرَغْبَتُكَ فِي الْآخِرَةِ مَعْرُوفَةٌ. و نگاهت از سرور و شادمانی آن پوشیده شده، و شوق و اشتیاق تو به آخرت معروف بود.

حَتَّى إِذَا الْجَوْرُ مَدَّ بَاعَهُ، وَأَسْفَرَ الظُّلُمَ قِنَاعَهُ، وَدَعَا الْعَيَّ أَتْبَاعَهُ، تا آن که ستم، دست ستمگرش را دراز کرد و ظلم، نقاب از چهره افکند، و گمراهی پیروان خویش را فرا خواند؛

وَأَنْتَ فِي حَرَمِ جَدِّكَ قَاطِنٌ، وَلِلظَّالِمِينَ مُبَايِنٌ، جَلِيسُ الْبَيْتِ وَالْمِحْرَابِ، و در حالی که تو در حرم جدّت ساکن و از ستمگران دوری گزیده بودی، مونس محراب و خانه گشته

مُعْتَزِلٌ عَنِ اللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ، تُنَكِّرُ الْمُنْكَرَ بِقَلْبِكَ وَلِسَانِكَ، عَلَى حَسَبِ طَاقَتِكَ وَ إِمْكَانِكَ، و از شهوت ها و لذت ها دوری گزیده، و در حدّ طاقت و امکان با قلب و زبانت زشتی را زشت شمردی،

ثُمَّ افْتَضَاكَ الْعِلْمُ لِلْإِنْكَارِ، وَلَزِمَكَ أَنْ تُجَاهِدَ الْفُجَّارَ، سپس اقتضا کرد علم و آگاهی، تو را بر انکار؛ و بر تو لازم شد با فاجران و بدکاران جهاد کنی؛

فَسِرْتُ فِي أَوْلَادِكَ وَأَهْلِيكَ، وَشِيعَتِكَ وَمَوَالِيكَ، پس با فرزندان و خاندان و پیروان و دوستانت به راه افتادی،

وَصَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَالْبَيِّنَةِ، وَدَعَوْتَ إِلَى اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، و حقّ و حقیقت را با برهان های الهی آشکار ساختی، و مردم را با حکمت و پند نیکو به سوی خدا فرا خواندی،

وَأَمَرْتَ بِإِقَامَةِ الْحُدُودِ، وَالطَّاعَةِ لِلْمَعْبُودِ، و امر به برپایی حدود الهی و اطاعت پروردگار، وَنَهَيْتَ عَنِ الْخَبَائِثِ وَالطُّغْيَانِ، وَوَاجَهْتُكَ بِالظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ. و نهی از پلیدی ها و سرکشی ها نمودی، و آنان با ستم و عدوان با تو مقابله نمودند.

فَجَاهَدْتَهُمْ بَعْدَ الْإِعْظَامِ لَهُمْ، وَتَأَكِيدِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ، فَكَثُّوا ذِمَامَكَ وَبَيَّعَتَكَ، پس از آن که آن ها را پند داده و از کار خود بازداشتی، و اتمام حجت نمودی، با آنان جهاد کردی؛ پس آنان پیمان و بیعت تو را شکستند،

وَأَسْخَطُوا رَبَّكَ وَجَدَّكَ، وَبَدَّوْكَ بِالْحَرْبِ، فَثَبَّتَ لِلطُّغْيَانِ وَالضَّرْبِ، و پروردگار تو و جدّت را خشمگین کردند، و با تو شروع به جنگ نمودند؛ پس تو در برابر ضربات (شمشیرها و نیزه ها) استوار ماندی،

وَطَحَنَتْ جُنُودُ الْفُجَّارِ، وَافْتَحَمَتْ قُسْطَلُ الْعُبَارِ، مُجَالِدًا بِذِي الْفَقَارِ، كَأَنَّكَ عَلَى الْمُخْتَارِ. و لشکریان بدکاره را درهم کوبیدی، و در گرد و غبار برخاسته در میدان جهاد با ذوالفقار آنگونه وارد شدی که گویا تو همان علی برگزیده خدا هستی.

فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابِتَ الْجَاشِ، غَيْرَ خَائِفٍ وَلَا خَاشٍ، نَصَبُوا لَكَ غَوَائِلَ مَكْرِهِمْ، پس، هنگامی که تو را ثابت قدم و دلیر دیدند، در حالی که هیچ گونه ترس و هراسی در تو نبود برای تو دام های مکرشان را نصب کردند،

وَقَاتَلُوكَ بِكَيْدِهِمْ وَشَرِّهِمْ، وَأَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ، فَمَنَعُوكَ الْمَاءَ وَوَرُودَهُ، و با مکر و شرشان به جنگ با تو پرداختند؛ و آن شخص ملعون به لشکریانش دستور داد، پس تو را از آب و وارد شدن به آن باز داشتند،

وَنَاجَزُوكَ الْقِتَالَ، وَعَاجَلُوكَ النَّزَالَ، وَرَشَقُوكَ بِالسَّهَامِ وَالنَّبَالِ، و به مبارزه با تو پرداخته و در این امر شتافتند، و تیرها و سنگ ها را به تو پرتاب کردند،

وَبَسَطُوا إِلَيْكَ أَكْفَ الْإِصْطِلَامِ، وَلَمْ يَزْعُوا لَكَ ذِمَامًا، و دست های ویرانگر خود را به سوی تو گشودند، و حق تو را مراعات نکردند،

وَلَا رَاقِبُوا فِيكَ آثَامًا، فِي قَتْلِهِمْ أَوْلِيَاءَكَ، وَنَهَبِهِمْ رِحَالَكَ، و در کشتن عزیزان تو و غارت زاد و توشه تو هیچ ترسی از جزای گناه خویش به خود راه ندادند؛

وَأَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ، وَمُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ، قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ، و تو در میان گرد و غبار میدان به پیش می تاختی، و آزار و اذیت ها را تحمل می کردی، که به راستی فرشتگان آسمان از صبر تو در شگفت آمدند .

فَأَخَذُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ، وَأَتَّخَنُوكَ بِالْجِرَاحِ، وَحَالُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الرَّوَّاحِ، پس آنان (دشمنان) از هر سو، اطراف تو را گرفتند؛ و زخم های عمیقی بر تو وارد کردند و میان تو و بین راحتی و نجات فاصله انداختند (یعنی نگذاشتند کار به شبانگاه برسد)،

وَلَمْ يَنْقُ لَكَ نَاصِرٌ، وَأَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ، تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَأَوْلَادِكَ، و تو را هیچ یآوری باقی نمانده بود، و تو کار را به حساب خدا واگذار کرده و صبر نمودی، و از زنان و اولادت دفاع می کردی. حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ، فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحًا، تا آن که تو را از اسب سرنگون ساختند، و با بدنی مجروح بر زمین افتادی؛

تَطَّوُّكَ الْخَيُْولُ بِحَوَافِرِهَا، وَتَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا، اسب ها با سم هایشان تو را لگدکوب کردند و طغیان گران تو را با شمشیرهایشان ضربه می زدند.

قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ، وَاخْتَلَفَتْ بِالْإِنْقِیَاضِ وَالْإِنْبِطَاطِ شِمَالُكَ وَیَمِینُكَ، عرق مرگ بر پیشانیست. و راست و چپ بدن مبارکت را با جمع کردن و گشودن جابجا می کردی.

تُدِيرُ طَرْفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَبَيْتِكَ، وَقَدْ شَغَلَتْ بِنَفْسِكَ عَنْ وَلَدِكَ وَأَهْلِيكَ، و با گوشه چشم به خیام و حرمت نگاه می کردی، و مصیبتی که بر تو وارد می شد تو را از فرزندان و اهل بیتت به خود مشغول ساخته بود،

وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا، إِلَى خِيَامِكَ قاصِدًا، مُحْمَجِمًا بَاكِيًا، و اسب تو شیون گنان و گریه کنان با سرعت به سوی حرمت آمد،

فَلَمَّا رَأَيْنِ النِّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًا، وَنَظَرْنَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُويًا، هنگامی که زنان اسبت را شرمسار دیدند و به زین واژگونش نظر افکندند،

بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ، از خیمه ها بیرون آمدند، موهای شان را بر چهره های شان پریشان کرده، بر چهره های بدون نقاب شان سیلی می زدند، و با صدای بلند ناله می زدند

وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ، وَبَعْدَ الْعِزِّ مَذَلَّلَاتٍ، وَ إِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ. و تو را می خواندند، و آنان بعد از عزت ذلیل شده بودند، و به سوی قتلگاه تو شتافتند.

وَالشُّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، وَمَوْلُغٌ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ، در حالی که شمر (لعنة الله عليه) بر روی سینه ات نشسته بود و شمشیرش را بر گودی زیر گلوی تو فرو برده

قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لَكَ بِمِهْنَتِهِ، قَدْ سَكَنْتَ حَوَاسُكَ، و محاسنت را به دست گرفته بود، سرت را با شمشیر تیز خود می برید؛ در آن حالت حواست از حرکت ایستاد،

وَحَفِيَّتْ أَنْفَاسُكَ، وَرَفَعَ عَلَى الْقَنَاةِ رَأْسُكَ، وَسَبَى أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ، و نفس هایت پنهان شد، و سرت بر بالای نیزه بلند شد، و اهل بیت تو مانند بندگان و بردگان اسیر شدند،

وَصَفَّدُوا فِي الْحَدِيدِ، فَوْقَ أَقْتَابِ الْمِطْيَاتِ، تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حُرُّ الْهَاجِرَاتِ، و در غل و زنجیر به بند کشیده شدند. در فراز جهاز شتران، چهره های شان را گرمای شدید می سوزاند،

يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي وَالْفَلَوَاتِ، يُنْدِيهِمْ مَغْلُولَةً إِلَى الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ. و در بیابان ها و دشت ها پیش برده می شدند؛ دست های شان به گردن های شان آویخته و بسته بود، و آن ها را دور بازارها می چرخاندند .

فَالْوَيْلُ لِلْعَصَاةِ الْفَسَاقِ، لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلَامَ، وَعَظَلُوا الصَّلَاةَ وَالصَّيَامَ، پس، وای بر آن گناه کاران فاسق که به راستی با کشتن تو اسلام را کشتند، و نماز و روزه را رها کردند،

وَنَقَضُوا السُّنَنَ وَالْأَحْكَامَ، وَهَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ، و سنت ها و احکام را شکستند، و ستون های دین و ایمان را منهدم کردند،

وَحَرَفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ، وَهَمَلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ. و آیات الهی قرآن را تحریف نمودند، و در دشمنی و ظلم و ستم پیش تاختند .

لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُؤْتَرًّا، آن گاه که تو را شهید کردند به راستی رسول خدا - که درود خدا بر او و آل او باد - خون خواه تو شد،

وَعَادَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَهْجُورًا، وَعُودِرَ الْحَقُّ إِذْ قُهِرَتْ مَقْهُورًا، و بار دیگر کتاب خدا متروک و دور افتاده شد؛ و حق، مورد خیانت قرار گرفت. چون تو شکست خوردی؛
وَفُقِدَ بِفَقْدِكَ التَّكْبِيرُ وَالتَّهْلِيلُ، وَالتَّحْرِيمُ وَالتَّحْلِيلُ، وَالتَّنْزِيلُ وَالتَّأْوِيلُ، و با نبود تو، بانک «اللّه اکبر» و «لا اله الا الله» و حرام و حلال خدا و تنزیل و تأویل قرآن، ناپدید شد؛
و ظَهَرَ بَعْدَكَ التَّغْيِيرُ وَالتَّبْدِيلُ، وَالإِلْحَادُ وَالتَّعْطِيلُ، وَالْأَهْوَاءُ وَالْأَضَالِيلُ، وَالفِتْنُ وَالْأَبَاطِيلُ. و بعد از تو، تغییر و دگرگونی (در احکام الهی) و کفر و بی دینی، و کنار گذاشتن سنت ها و هواهای فسانه‌ای، و گمراهی ها و فتنه ها و باطل ها پدیدار گشت.
فَقَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَتَعَاكَ إِلَيْهِ بِالْذَّمِّعِ الْهَاطُولِ، پس، خبردهنده شهادت تو نزد قبر جدّ تو رسول خدا - درود خدا بر او و آل او باد - ایستاد، و با اشک ریزان خبر شهادت تو را به پیامبر داد؛
قَائِلًا يَا رَسُولَ اللَّهِ قُتِلَ سِبْطُكَ وَفَتَاكَ، وَاسْتَبِيحَ أَهْلُكَ وَحِمَاكَ، در حالی که می گفت: ای رسول خدا؛ نوه و جوان تو کشته شد، و حرمت اهل بیت تو شکسته و مباح شمرده شد؛
وَسَبِيَّتُ بَعْدَكَ دَرَارِيكَ، وَوَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعِثْرَتِكَ وَذَوِيكَ. و فرزندان و ذریه تو را بعد تو اسیر کردند، و خانواده و اطرافیان در گرفتاری افتادند.
فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ، وَبَكَى قَلْبُهُ الْمَهْوُولُ، وَعَزَّاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ، پس، پیامبر آشفته گردید، و قلب وحشت زده اش گریست؛ و به خاطر تو فرشتگان و پیامبران بر او تسلیت گفتند؛
وَفُجِعَتْ بِكَ أُمُّكَ الرَّهْرَاءُ، وَاخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، تُعْزِي أَبَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، و به خاطر تو مادرت زهرا سوگوار و مصیبت زده شد؛ و لشکریان فرشتگان مقرب الهی برای تسلیت گفتن به پدرت امیر مؤمنان آمد و شد کردند،
وَأَقِيَمْتَ لَكَ الْمَاتِمَ فِي أَغْلَا عِلْيَيْنَ، وَلَطَمْتَ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعَيْنُ، و در اعلی علیین برای تو ماتم برپا شد، و به خاطر تو حور العین سیلی بر صورت خود زدند،
وَبَكَتِ السَّمَاءُ وَسُكَّانُهَا، وَالْجِنَانُ وَخَزَائِنُهَا، وَالْهَضَابُ وَأَقْطَارُهَا، وَالْبِحَارُ وَحِيَتَانُهَا، و آسمان و ساکنان آن، و بهشت و خزانه داران آن، و کوه ها و دامنه هایشان، و دریا و ماهیانش،
وَالْجِنَانُ وَوِلْدَانُهَا، وَالْبَيْتُ وَالْمَقَامُ، وَالْمَشْعَرُ الْحَرَامُ، وَالْجَلُّ وَالْأَحْرَامُ. و بهشت و پسران آن، و خانه خدا، و مقام، و مشعرالحرام و خارج خانه خدا و اطراف آن، همه گریه کردند.
اللَّهُمَّ فَبِحَرَمَةِ هَذَا الْمَكَانِ الْمُنِيفِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، خَدَايَا؛ پس، به خاطر حرمت و احترام این مکان شریف، بر محمد و آل محمد درود فرست؛
وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ، وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِمْ. و مرا در زمره آنان محشور فرما، و مرا به شفاعت آنان داخل بهشت نما.

اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَتُوَسَّلُ اِلَيْكَ يَا اَسْرَعَ الْحَاسِبِيْنَ، وَيَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِيْنَ، خدایا؛ به تو توسّل پیدا می کنم؛ ای سریع ترین حساب گران؛ و ای کریم ترین کریمان؛

وَيَا اَحْكَمَ الْحَاكِمِيْنَ، بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّيْنَ، رَسُوْلِكَ اِلَى الْعَالَمِيْنَ اَجْمَعِيْنَ، و ای با اقتدارترین حاکمان؛ و به محمد خاتم پیامبران، فرستاده تو بر همه جهانیان؛

وَبِاخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ الْاَنْزَعِ الْبَطِيْنِ، اَلْعَالِمِ الْمَكِيْنِ، عَلِيٍّ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ، و به برادر و پسرعمویش که از شرک و بت پرستی جدا شده و درونش انباشته از دانش بود، آن عالم و دانشمند والامقام یعنی حضرت علی امیر مؤمنان؛

وَبِفَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ، وَبِالْحَسَنِ الرَّكِّيِّ عِصْمَةِ الْمُتَّقِيْنَ، و به فاطمه سرور زنان جهانیان، و به حسن، که پاکیزه و پناه پرهیزکاران است،

وَبِابِي عَبْدِاللهِ الْحُسَيْنِ اَكْرَمِ الْمُسْتَشْهَدِيْنَ، وَبِاَوْلَادِهِ الْمَقْتُوْلِيْنَ، و به ابی عبدالله الحسین، گرامی ترین شهادت جویان و به فرزندان شهیدش

وَبِعِزَّتِهِ الْمَظْلُوْمِيْنَ، وَبِعَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ، و به خاندان مظلومش؛ و به علی بن الحسین زینت عبادت کنندگان.

وَبِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قِبْلَةِ الْاَوَابِيْنَ، وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ اَصْدَقِ الصّٰدِقِيْنَ، و به محمد بن علی، قبله گاه توبه کنندگان؛ و به جعفر بن محمد، راست گوترین راستگویان؛

وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مُّظْهِرِ الْبَرَاهِيْنِ، وَعَلِيٍّ بْنِ مُوسَى نَاصِرِ الدِّيْنِ، و به موسی بن جعفر، آشکار کننده حجت ها؛ و به علی بن موسی یاری کننده دین؛

وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قُدُوَّةَ الْمُهْتَدِيْنَ، وَعَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ اَزْهَدِ الزّٰهَدِيْنَ، و به محمد بن علی، اُسوه هدایت کنندگان؛ و به علی بن محمد، زاهدترین زاهدان؛

وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَاَرِثِ الْمُسْتَخْلَفِيْنَ، وَالْحُجَّةَ عَلٰى الْخَلْقِ اَجْمَعِيْنَ، و به حسن بن علی وارث جانشیان، و حجت بر همه خلق خدا؛

اَنْ تَصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ، الصّٰدِقِيْنَ الْاَبْرَرِيْنَ، آلِ طه وِیس، اینکه درود فرستی بر محمد و آل محمد آن راستگویان نیکوکاران، آل طه و یس؛

وَأَنْ تَجْعَلَنِيْ فِي الْقِيَامَةِ مِنَ الْاَمِيْنِيْنَ الْمُطْمَئِنِّيْنَ الْفَائِزِيْنَ الْفَرِحِيْنَ الْمُسْتَبْشِرِيْنَ، و این که مرا در قیامت از جمله امان یافتگان و آسودگان و رستگاران و شادمانان و بشارت یافتگان قرار دهی.

اَللّٰهُمَّ اكْتُبْنِيْ فِي الْمُسْلِمِيْنَ، وَاَلْحِقْنِيْ بِالصّٰلِحِيْنَ، وَاَجْعَلْ لِّيْ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْاٰخِرِيْنَ، خدایا؛ مرا از جمله مسلمانان قرار ده، و مرا به صالحان بپیوند، و برای من در میان آیندگان سخن راست قرار ده.

وَأَنْصُرْنِي عَلَى الْبَاغِينَ، وَاكْفِنِي كَيْدَ الْحَاسِدِينَ، وَأَصْرِفْ عَنِّي مَكْرَ الْمَاكِرِينَ، و مرا بر ستمگران پیروز فرما، و مرا از مکر حسودها کفایت کن، و از من حيله مکاران را باز گردان، وَأَقْبِضْ عَنِّي أَيْدِيَ الظَّالِمِينَ، وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ السَّادَةِ الْمَيَامِينَ، فِي أَعْلَا عَلِيَّيْنِ، و دست ستمکاران را از من کوتاه کن، و مرا با سروران فرخنده در اعلا علیین؛ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ، وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. با آنان که بر آن‌ها نعمت ارزانی داشتی - از پیامبران و راستگویان و شهدا و صالحان - جمع نما؛ به رحمت ای مهربان‌ترین مهربانان .

اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ بِنَبِيِّكَ الْمَعْصُومِ، وَبِحُكْمِكَ الْمَحْتُمِ، وَنَهْيِكَ الْمَكْتُومِ، خدایا؛ تو را سوگند می‌دهم به حق پیامبرت که معصوم از گناه است و به آن حکم حتمیت، و نهی پوشیده ات؛ وَبِهِذَا الْقَبْرِ الْمَلْمُومِ، أَلْمُوسَدِّفِي كَنْفِهِ، أَلْإِمَامُ الْمَعْصُومِ الْمُقْتُولُ الْمَظْلُومُ، و به این قبر شریف که به زیارت آن آمدوشد میشد، و امام معصومی که در سایه آن آرمیده است، که مظلومانه کشته شده؛ أَنْ تَكْشِفَ مَا بِي مِنَ الْعُيُوبِ، وَتَصْرِفَ عَنِّي سَرَّ الْقَدَرِ الْمَحْتُمِ، وَتُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ ذَاتِ السَّمُومِ. این که آنچه از غم دارم برطرف سازی، و از من شرّ قضا و قدر حتمی را باز گردانی، و از آتش گرم و سوزان جهنّم مرا پناه دهی.

اللَّهُمَّ جَلِّلْنِي بِنِعْمَتِكَ، وَرَضَّنِي بِقِسْمِكَ، وَتَعَمَّدْنِي بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ، وَبَاعِدْنِي مِنْ مَكْرِكَ وَنِقَمَتِكَ. خدایا؛ مرا به نعمت خودت بزرگی بخش، و مرا به قسمتت راضی نما، و مرا غرق جود و کرم خود فرما، و مرا از مکر و مجازات خود دور نما.

اللَّهُمَّ اغْصِنِي مِنَ الزَّلَلِ، وَسَدِّدْنِي فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ، وَأَفْسَحْ لِي فِي مُدَّةِ الْأَجَلِ، خدایا؛ مرا از لغزش‌ها محفوظ بدار، و مرا در قول و عمل استوار گردان، و وسعت و فراخی در دوران عمرم برابم قرار بده،

وَأَعْفِنِي مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالْعِلَلِ، وَبَلِّغْنِي بِمَوَالِي وَبِفَضْلِكَ أَفْضَلَ الْأَمَلِ. و مرا از دردها و مریضی‌ها عافیت بخش، و به حق اولیایم، و به بخشش و کرم، مرا به بهترین آرزوهایم برسان.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاقْبَلْ تَوْبَتِي، وَارْحَمْ عِبْرَتِي، خدایا؛ بر محمد و آل محمد درود فرست، و توبه مرا قبول فرما؛ و بر گریه ام رحم نما،

وَأَقِلْنِي عَثْرَتِي، وَنَفْسَ كُرْبَتِي، وَاعْفُزْ لِي خَطِيئَتِي، وَأَصْلِحْ لِي ذُرِّيَّتِي. و از لغزشم درگذر، و اندوهم را برطرف کن، و گناهان مرا ببخش، و نسل مرا از صالحان قرار ده.

اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ لِي فِي هَذَا الْمَشْهَدِ الْمُعْظَمِ، وَالْمَحَلِّ الْمَكْرَمِ ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ، خدایا؛ برای من وامگذار در این حرم شریف و بارگاه باکرامت هیچ گناهی را مگر آن که آن را ببخشی

وَلَا عَيْباً إِلَّا سَتَرْتَهُ، وَلَا غَمّاً إِلَّا كَشَفْتَهُ، وَلَا رِزْقاً إِلَّا بَسَطْتَهُ، و هیچ عیبی را مگر آن که بیوشانی، و هیچ غمی را مگر آن که برطرف کنی؛ و هیچ رزق و روزی را مگر آن که گسترده گردانی،
وَلَا جَاهاً إِلَّا عَمَّرْتَهُ، وَلَا فُسَاداً إِلَّا أَصْلَحْتَهُ، وَلَا أَمَلاً إِلَّا بَلَّغْتَهُ، و هیچ منزلت و مقامی را مگر آن که آن را آباد کنی، و هیچ فساد را مگر آن که آن را اصلاح فرمایی؛ و هیچ آرزویی را مگر آن که مرابه آن برسانی،

وَلَا دُعَاءً إِلَّا أَجَبْتَهُ، وَلَا مَضِيْقاً إِلَّا فَرَّجْتَهُ، وَلَا شَمَلاً إِلَّا جَمَعْتَهُ، و هیچ دعایی را مگر آن که آن را اجابت فرمایی، و هیچ تنگی و فشاری را مگر آن را گشایش دهی، و هیچ تفرّق و پراکندگی را مگر آن که آن را به اجتماع مبدّل گردانی،

وَلَا أَمَراً إِلَّا أَتَمَمْتَهُ، وَلَا مَالاً إِلَّا كَثَّرْتَهُ، وَلَا خُلُقاً إِلَّا حَسَّنْتَهُ، و هیچ کاری را مگر آن که آن را تمام کنی، و به پایان رسانی؛ و هیچ مالی را مگر آن که آن را زیادش کنی، و هیچ اخلاقی را مگر آن که آن را نیکو فرمایی،

وَلَا اِنْفَاقاً إِلَّا أَخْلَفْتَهُ، وَلَا حَالاً إِلَّا عَمَّرْتَهُ، وَلَا حَسُوداً إِلَّا قَمَعْتَهُ، و هیچ انفاقی را مگر آن که جایگزین برایش قرار دهی، و هیچ دگرگونی حالی را مگر آن که آن را خوب و آباد نمایی؛ و هیچ حسودی را مگر آن که آن را ریشه کن نمایی،

وَلَا عَدُوّاً إِلَّا أَرَدَيْتَهُ، وَلَا شَرّاً إِلَّا كَفَيْتَهُ، وَلَا مَرَضاً إِلَّا شَفَيْتَهُ، و هیچ دشمنی را مگر آن که آن را از میان ببری، و هیچ شرّ و بدی را مگر آن که کفایت کنی، و هیچ مرضی را مگر آن که آن را شفا دهی،
وَلَا بَعِيداً إِلَّا أَدْبَيْتَهُ، وَلَا شَعْثاً إِلَّا لَمَمْتَهُ، وَلَا سُؤْلاً إِلَّا أَعْطَيْتَهُ، و هیچ دوری را مگر آن که آن را نزدیک فرمایی، و هیچ پراکندگی را مگر آن که آن را سامان دهی، و هیچ درخواستی را مگر آن که آن را عطا نمایی.

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ خَیْرَ الْعَاجِلَةِ، وَتَوَابِ الْاٰجِلَةِ. خدایا؛ از تو می خواهم خیر و خوبی حاضر و ثواب و پاداش آینده را.

اَللّٰهُمَّ اَغْنِنِیْ بِحِلَالِكَ عَنِ الْحَرَامِ، وَبِفَضْلِكَ عَنْ جَمِیعِ الْاَنَامِ. خدایا؛ مرا به واسطه حلالیت از حرام غنی فرما، و با فضل و کرمیت از تمام مردم بی نیاز ساز.

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ عِلْماً نَافِعاً، وَقَلْباً خَاشِعاً وَیَقِیْناً شَافِیاً، خدایا؛ از تو می خواهم علمی که سودمند باشد، و قلبی که خاشع باشد، و یقینی را که قاطع باشد،

وَعَمَلاً زَکِیّاً، وَصَبْراً جَمِیلاً، وَأَجْراً جَزِیلاً. و عملی که پاک باشد، و صبری را که زیبا باشد، و اجری را که زیاد باشد.

اَللّٰهُمَّ اَرْزُقْنِیْ شُكْرَ نِعْمَتِكَ عَلَیَّ، وَزِدْ فِیْ اِحْسَانِكَ وَكَرَمِكَ اِلَیَّ خدایا؛ شکر و سپاس نعمت را که بر گردن من است روزیم فرما، و احسان و کرمیت را بر من زیاد نما،

وَاجْعَلْ قَوْلِي فِي النَّاسِ مَسْمُوعاً، وَعَمَلِي عِنْدَكَ مَرْفُوعاً، و سخنم را در میان مردم پذیرفته شده قرار ده، و عملم را در نزد خودت بالا ببر و بپذیر،
وَأَثَرِي فِي الْخَيْرَاتِ مَثْبُوعاً، وَعَدْوِي مَقْمُوعاً. و اثر مرا در خیرات مورد پیروی دیگران قرار بده، و دشمنم را ریشه کن نما.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْاَخْيَارِ، فِي آتَاءِ اللَّيْلِ وَاطْرَافِ النَّهَارِ، خدایا؛ دورد فرست بر محمد و آل محمد، که نیکوکاران (در میان بندگان) هستند، در تمامی لحظات شب و روز؛
وَأَكْفِنِي شَرَّ الْأَشْرَارِ، وَطَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ وَالْأَوْزَارِ، وَأَجْزِنِي مِنَ النَّارِ، و از من دور نما شرّ اشخاص شرور و بدکاران را، و مرا از گناهان و بار گران آن پاک فرما، و از آتش جهنّم پناهم ده.
وَأَحْلِنِي دَارَ الْقَرَارِ، وَاغْفِرْ لِي وَلِجَمِيعِ إِخْوَانِي فِيكَ وَأَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. و در خانه بهشت وارد کن، و مرا و تمامی برادران و خواهران مؤمنی که در راه تو آن‌ها را یافته‌ام به رحمتت بیاמרز، ای مهربان‌ترین مهربانان.

سپس رو به قبله کن و دو رکعت نماز به جای آور؛ در رکعت اوّل بعد از حمد، سوره «انبیاء»، و در رکعت دوّم بعد از حمد، سوره «حشر» را بخوان، و در قنوت بگو :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَالْأَرْضَيْنِ السَّبْعِ، وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ، خِلَافاً لِأَعْدَائِهِ، وَتَكْذِيباً لِمَنْ عَدَلَ بِهِ، وَإِفْرَاراً لِرُبُوبِيَّتِهِ، وَخُصُوعاً لِعِزَّتِهِ. الْأَوَّلُ بَعْدَ الْأَوَّلِ، وَالْآخِرُ إِلَى غَيْرِ آخِرٍ، الظَّاهِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِقُدْرَتِهِ، الْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ بِعِلْمِهِ وَلُطْفِهِ، لَا تَقِفُ الْعُقُولُ عَلَى كُنْهِ عَظَمَتِهِ، وَلَا تَذْكُرُ الْأَوْهَامُ حَقِيقَةَ مَا هَيْئَتِهِ، وَلَا تَتَصَوَّرُ الْأَنْفُسُ مَعَانِي كَيْفِيَّتِهِ، مُطْلِعاً عَلَى الضَّمَائِرِ، عَارِفاً بِالسَّرَائِرِ، يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ. اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ عَلَى تَصَدِيقِي رَسُولَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِيمَانِي بِهِ، وَعِلْمِي بِمَنْزِلَتِهِ، وَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الَّذِي نَطَقَتْ الْحِكْمَةُ بِفَضْلِهِ، وَبَشَّرَتِ الْأَنْبِيَاءُ بِهِ، وَدَعَتْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمَا جَاءَ بِهِ، وَخَشَّتْ عَلَى تَصَدِيقِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى (الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ). فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ إِلَى الثَّقَلَيْنِ، وَسَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ الْمُصْطَفَيْنِ، وَعَلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ الَّذِينَ لَمْ يُشْرَكَ بِكَ طَرْفَةً عَيْنٍ أَبَداً، وَعَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. وَعَلَى سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، صَلَاةً خَالِدَةً الدَّوَامِ، عَدَدَ قَطْرِ الزَّهَامِ، وَزِنَةَ الْجِبَالِ وَالْأَكَامِ مَا أَوْزَقَ السَّلَامُ، وَاخْتَلَفَ الصُّبُوءُ وَالظُّلَامُ، وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ، الْأَيُّمَةَ الْمُهْتَدِينَ، الذَّائِدِينَ عَنِ الدِّينِ، عَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسَى وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُجَّةَ الْقَوَامَ بِالْقِسْطِ وَسُلَالَةَ السَّبْطِ. اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْإِمَامِ، فَرَجاً قَرِيباً، وَصَبْراً جَمِيعاً، وَنَصْراً عَزِيزاً، وَغَنًى عَنِ الْخَلْقِ، وَثَبَاتاً فِي الْهُدَى، وَالتَّوْفِيقَ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى، وَرِزْقاً وَاسِعاً خَلالاً، طَيِّباً مَرِيئاً، دَاراً سَائِغاً، فَاضِلاً مُفَضَّلاً، صَبّاً صَبّاً، مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَلَا نَكْدٍ وَلَا مِتَّةٍ مِنْ أَحَدٍ، وَعَافِيَةً مِنْ

كُلِّ بَلَاءٍ وَسُقْمٍ وَمَرَضٍ، وَالشُّكْرِ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالنَّعْمَاءِ، وَإِذَا جَاءَ الْمَوْتُ فَاقْبِضْنَا عَلَى أَحْسَنِ مَا يَكُونُ لَكَ طَاعَةً، عَلَى مَا أَمَرْنَا مُحَافِظِينَ، حَتَّى تُؤَدِّبَنَا إِلَى جَنَاتِ النَّعِيمِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَوْحِشْنِي مِنَ الدُّنْيَا، وَأَنْسِنِي بِالْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ لَا يُوحِشُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا خَوْفُكَ، وَلَا يُؤْنِسُ بِالْآخِرَةِ إِلَّا رَجَاؤُكَ. اللَّهُمَّ لَكَ الْحُجَّةُ لَا عَلَيْكَ، وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكَى لَا مِنْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعِنِّي عَلَى نَفْسِي الظَّالِمَةِ الْعَاصِيَةِ، وَشَهْوَتِي الْعَالِيَةِ، وَاخْتِمْ لِي بِالْعَافِيَةِ. اللَّهُمَّ إِنَّ اسْتِغْفَارِي إِيَّاكَ وَأَنَا مُصِرٌّ عَلَى مَا نَهَيْتَ قَلْبُ حَيَاءٍ، وَتَرْكِي الْإِسْتِغْفَارَ مَعَ عِلْمِي بِسَعَةِ جَلْمِكَ تَضْيِيعٌ لِحَقِّ الرَّجَاءِ. اللَّهُمَّ إِنَّ دُنُوبِي تُؤْيِسُنِي أَنْ أَرْجُوكَ، وَإِنَّ عِلْمِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ يَمْنَعُنِي أَنْ أَخْشَاكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَصَدِّقْ رَجَائِي لَكَ، وَكَدِّبْ خَوْفِي مِنْكَ، وَكُنْ لِي عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّي بِكَ، يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَيِّدْنِي بِالْعِصْمَةِ، وَأَنْطِقْ لِسَانِي بِالْحِكْمَةِ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْدُمُ عَلَى مَا صَيَعَهُ فِي أَمْسِهِ، وَلَا يَغْبُنُ حَظَّهُ فِي يَوْمِهِ، وَلَا يَهْمُ لِرِزْقِ غَدِهِ. اللَّهُمَّ إِنَّ الْغِنَى مَنِ اسْتَغْنَى بِكَ وَافْتَقَرَ إِلَيْكَ، وَالْفَقِيرُ مَنِ اسْتَغْنَى بِخَلْقِكَ عَنْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ بِكَ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ لَا يَبْسُطُ كَفًّا إِلَّا إِلَيْكَ. اللَّهُمَّ إِنَّ الشَّقِيَّ مَنِ قَنَطَ وَأَمَامَهُ التَّوْبَةُ، وَوَرَاءَهُ الرَّحْمَةُ، وَإِنْ كُنْتُ ضَعِيفَ الْعَمَلِ فَإِنِّي فِي رَحْمَتِكَ قَوِيٌّ الْأَمَلِ، فَهَبْ لِي ضَعْفَ عَمَلِي لِقُوَّةِ أَمَلِي. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّ مَا فِي عِبَادِكَ مَنْ هُوَ أَقْسَى قَلْبًا مِنِّي، وَأَعْظَمُ مِنِّي ذَنْبًا، فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَوْلَى أَعْظَمُ مِنْكَ طَوْلًا، وَأَوْسَعُ رَحْمَةً وَعَفْوًا، فَيَا مَنْ هُوَ أَوْحَدٌ فِي رَحْمَتِهِ، إِغْفِرْ لِمَنْ لَيْسَ بِأَوْحَدٍ فِي خَطِيئَتِهِ. اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنَا فَعَصَيْنَا، وَنَهَيْتَ فَمَا انْتَهَيْنَا، وَذَكَّرْتَ فَتَنَاسَيْنَا، وَبَصَّرْتَ فَتَعَامَيْنَا، وَحَذَّرْتَ فَتَعَدَّيْنَا، وَمَا كَانَ ذَلِكَ جَزَاءَ إِحْسَانِكَ إِلَيْنَا، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا أَعْلَنَّا وَأَخْفَيْنَا، وَأَخْبَرُ بِمَا نَأْتِي وَمَا أَتَيْنَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا أَخْطَأْنَا وَنَسِينَا، وَهَبْ لَنَا حَقُوقَكَ لَدَيْنَا، وَأَتِمِّمْ إِحْسَانَكَ إِلَيْنَا، وَأَسْبِلْ رَحْمَتَكَ عَلَيْنَا. اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِهَذَا الصَّدِيقِ الْإِمَامِ، وَنَسْأَلُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي جَعَلْتَهُ لَهُ، وَلَجَدِهِ رَسُولِكَ، وَلَأَبَوَيْهِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ أَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، إِدْرَارَ الرِّزْقِ الَّذِي بِهِ قِوَامُ حَيَاتِنَا، وَصَلَاحُ أَحْوَالِ عِيَالِنَا، فَأَنْتَ الْكَرِيمُ الَّذِي تُعْطِي مِنْ سَعَةٍ، وَتَمْنَعُ مِنْ قُدْرَةٍ، وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ مِنَ الرِّزْقِ مَا يَكُونُ صَلَاحًا لِلدُّنْيَا، وَبَلَاغًا لِلْآخِرَةِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدَيْنَا، وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ، الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ، وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. وَفِي قنوت تمام شد، رکوع و سجده نموده و می نشینی و تشهد و سلام نماز را انجام می دهی و پس از آن که تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را گفتی، دو طرف صورتت را خاک آلود نموده و چهل بار بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» سپس از خدای تعالی بخواه که تو را از ارتکاب گناه باز دارد، و از عذاب خود نجات دهد و ببخشد، و توفیق انجام کارهای نیک که موجب تقرب به خدا می شود و باعث جلب رضایت او می گردد و پذیرش آن ها را عطا کند. آنگاه نزد سر مطهر بایست و دو رکعت نماز مانند نمازی که پیش از این گفتیم به جای آور و پس از نماز، خود را به روی قبر مطهر بینداز و آن را ببوس و بگو: زَادَ اللَّهُ فِي شَرَفِكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ آن گاه برای خودت، پدرت، مادر، و هر کسی که می خواهی دعا کن.

احتمال دارد که این زیارت به روز عاشورا اختصاص نداشته باشد؛ چنان که سید مرتضی اعلی الله مقامه نیز همین اعتقاد را داشته است.

شب جمعه که میشه

شبهای جمعه فاطمه با چشم گریان

شبهای جمعه فاطمه با چشم گریان - آید کنار مرقد شاه شهیدان
 شبهای جمعه فاطمه با آه و زاری - آید سر قبر حسین با اشک جاری
 شبهای جمعه فاطمه زهرا ی اطهر - بهر حسینش میزند بر سینه و سر
 شبهای جمعه فاطمه در شورو شین است - اشک از دو چشمانش روان بهر حسین است
 شبهای جمعه فاطمه ناموسی داور - آید ز جنت همره حوا و هاجر
 با مریم و با آسیه با خیل حوران - آید سر قبر حسین شاه شهیدان
 در خیمه گاه کربلا با ناله و آه - ریزد برای آن شهیدان اشک جانکاه
 بهر حسین از دیده ها گوهر فشاند - بهر حسین از سوز دل نوحه بخواند
 آید به تل زینبیه آن حزینه - نالد برای زینبش آن بی قرینه
 افتد نگاهش زان بلندی سوی میدان - بیند فتاده بی سر آن شاه شهیدان
 بیند که زینب میزند بر سینه و سر - راس حسین بر دامن شمر ستمگر
 ریزد میان قتلگه اشک از دو چشمان - باشد بلند از آن حزینه آه و افغان
 چون نی نماید ناله ها آن تیره معجر - بهر حسینش میزند بر سینه و سر
 بهر حسین و اکبرش اشکش روان است - بهر ابا الفضل رشید اندر فغان است
 از بهر اصغر ذکر لالائی بخواند - از بهر قاسم نوحه و زاری نماید
 محشر کند زهرا زمین کربلا را - در گریه وادارد همه ارض و سما را
 گوید سر قبر حسین با چشم گریان - بنگر به حال مادر افکار و نالان
 گوید حسین من الا ای نور باری - گشتی شهید راه حق با جان نثاری
 راست جدا شد تشنه و آب ندادند - آبی به آن اطفال و احباب ندادند
 لب تشنه راس انور از تن بردند - این کوفیان و شامیان بس که پلیدند
 ای باقری از گریه ی زهرا ی اطهر - گردد زمین کربلا چون روز محشر

شب جمعه که میشه هیئت سینه زنا

شب جمعه که میشه هیئت سینه زنا - همگی دیوونه وار دل میدن به کربلا
 شب جمعه که میشه میخونن تو آسمون - ای همه فرشته ها کربلا قرارمون
 شب جمعه کربلا عصر عاشورامیشه - خیمه ای بهر عزا کربلا برپا میشه
 حضرت زهرا میاد جمعه بدشت کربلا - میگیره بهر حسین مجلس و بزم عزا

هی می‌گه کربلا بگو حسین من چه شد - میوه قلب من و نور دو عین من چه شد
می‌گه ای حسین من شدی تشنه لب شهید - چه قدر ظلم و ستم بتو گشته از یزید
شب جمعه کنار شش گوشه

شب جمعه کنار شش گوشه - دل من حالت عجیبی داشت
می شنیدم صدای قلبم را - چشم من حس بی شکیبی داشت
حرمش از ملائکه پر بود - انبیا در طواف شش گوشه
و ثواب هزار حج را داشت - به خدا هر طواف شش گوشه
شب جمعه ضریح اطهر او - غرق نور حضور فاطمه بود
به خودم آمدم و فهمیدم - بر لبم این نوا و زمزمه بود:
شبهای جمعه فاطمه - با اضطراب و واهمه - آید بدشت کربلا - گردد به دور خیمه ها
گوید حسین من چه شد - نور دو عین من چه شد
حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
شبهای جمعه فاطمه - با اضطراب و واهمه - آید میان قتلگاه - با اضطراب و اشک و آه
گوید حسین من چه شد - نور دو عین من چه شد
حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین

هرشب جمعه به فغان فاطمه

هرشب جمعه به فغان فاطمه - نالد و گوید که حسین کشته شد
هرشب جمعه به صف کربلا - شور عظیمی شود از غم بیا
فاطمه آید به خروش و نوا - نالد و گوید که حسین کشته شد
هرشب جمعه به دو صد شورو شین - فاطمه آید سر قبر حسین
ناله بر آرد که ایانور عین - حسین من نورِ دو عین کشته
خسرو بی خیل و سپاهم حسین - غریب و بی یار و پناهم حسین
کشته ی بی جرم و گناهم حسین شد - جان جهان نور دو عین کشته شد
چونکه قدش گشته کمان فاطمه - شد ز کفش تاب و توان فاطمه
روز و شبان گرم فغان فاطمه - نالد و گوید که حسین کشته شد
قرّه عینی چه تو بی سر شدی - کشته ز شمشیر و ز خنجر شدی
قتیل اعدای ستمگر شدی - عزیز من نور دو عین کشته شد
بار خدا به عزّ و جاه رسول - به حرمت بنت پیمبر بتول
زما و از اهل عزا کن قبول - سبط نبی نورِ دو عین کشته شد

روضه هلال محرم

پرسیدم از هلال چرا قامتت خم است؟

پرسیدم از هلال چرا قامتت خم است - آهی کشید و گفت که ماه محرم است
گفتم که چیست ماه محرم بناله گفت - ماهیکه خلق جمله افلاک در غم است
گفتم برای که بفرغان داد این جواب - ماه عزای اشرف اولاد آدم است
این ماه گشته کشته بصرای کربلا - سبط رسول تشنه لب این غم مگر کم است
آید بسوی خلق زیزدان همی پیام - نیلی ببر کنید که ماه محرم است
در خلد حوریان همه سیلی به روزند - در عرش قدسیان همه چشمان پرازند
زهراسیه بر سر و حیدرزنده سر - در این عزا رسول خدا قاقامتش خم است
در کربلا بچشم بصیرت نظر نما - بنگر هنوز زینب و گلثوم در غم است
گوید سکینه گشت یتیمی نصیب ما - در روزگار در دیتیمی مگر کم است
«غلامرضا قمی، خزائن الشهداء ص ۷۶»

پرسیدم از هلال چرا قامتت خم است؟

پرسیدم از هلال چرا قامتت خم است؟ - گفتا خموش باش که ماه محرم است
گفتم محرم است تو چرا قامتت خم است - گفتا غم حسین مگر ماتمی کم است؟

بازاین چه شورش است که در خلق عالم است

بازاین چه شورش است که در خلق عالم است - بازاین چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
بازاین چه رستخیز عظیم است کز زمین - بی نفخ صور خواسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا که کرد - کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب - کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گرخواستنمش قیامت دنیا بعید نیست - این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست - سرهای قدسیان همه بر زانوی غم اتس
جن و ملک بر آد میان نوحه میکنند - گویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین - پرورده در کنار رسول خدا حسین
«محتشم کاشانی: اشک شفق ص ۲۵۶»

باز محرم شدو دلها شکست

باز محرم شدو دلها شکست - از غم زینب دل زهرا شکست
باز محرم شد و لب تشنه شد - از عطش خاک کمرها شکست

آب در این تشنگی از خود گذشت - دجله به خون شد دل صحرا شکست

قاسم و لیلا همه در خون شدند - این چه غمی بود که دنیا شکست

محرم آمد و ماه عزا شد

محرم آمد و ماه عزا شد - مه جانبازی خون خدا شد

جوانمردان عالم را بگویند - دوباره شور عاشوار به پا شد

باز محرم رسید، ماه عزای حسین

باز محرم رسید، ماه عزای حسین - سینه ی ما میشود، کرب و بلای حسین

کاش که ترکم شود غفلت و جرم و گناه - تا که بگیرم صفا، من ز صفای حسین

امشب هلال ماه خون در آسمان پیدا شده

امشب هلال ماه خون در آسمان پیدا شده - رخت سیاه بر قامت پیغمبر و زهرا شده

خون گریه کن ای ماه خون انا الیه راجعون

ای حاجیان حج خون آماده بهر هر بلا - واویلتا واویلتا فسی کربلا

خون گریه کن ای ماه خون انا الیه راجعون

امشب زمین و آسمان دارند ذکر یا حسین - روح از تن پیغمبران پرواز کرده با حسین

خون گریه کن ای ماه خون انا الیه راجعون

در این مه خون میشود خون بردل زار حسین - از تیغ کین گردد جدا دست علمدار حسین

خون گریه کن ای ماه خون انا الیه راجعون

در ماه خون عالم پر از فریاد و واویلا شود - خون قلب زار باغبان بر لاله لیلا شود

خون گریه کن ای ماه خون انا الیه راجعون

در ماه خون خدا در خون شناور میشود - صد پاره قلب زینب از داغ برادر میشود

خون گریه کن ای ماه خون انا الیه راجعون

در این مه خون غنچه نشکفته پرپر میشود - دلداری خون خدا لبخند اصغر میشود

خون گریه کن ای ماه خون انا الیه راجعون

محمل مران ای ساریان اینجا زمین کربلاست - اینجا بهشت عاشقان اینجا زیارتگاه ماست

اینجا شود دریای خون انا الیه راجعون

اینجا گلم پرپر شود اینجا تنم بیسر شود - آماده روی سینه ام قبر علی اصغر شود

اینجا شود دریای خون انا الیه راجعون

اینجا ز تیغ دشمنان از تن جدا گردد سرم - پائین پای من بود قبر علی اکبرم

اینجا شود دریای خون انا الیه راجعون

اینجا خورد سنگ جفا از کینه بر پیشانی ام - خون میشود آب وضو بر صورت نورانی ام
 اینجا شود دریای خون انا الیه راجعون
 اینجا بریزد از بصر اشک از دو چشم فاطمه - گاهی کنار قتلگه گاهی کنار علقمه
 اینجا شود دریای خون انا الیه راجعون
 اینجا ز رگهای گلو بوسه بگیرد خواهرم - قاتل کنار پیکرم سیلی زند بر خواهرم
 اینجا شود دریای خون انا الیه راجعون
عزای اشرف اولاد آدم است، بیا!

عزای اشرف اولاد آدم است، بیا! - عزیز فاطمه! ماه محرم است بیا
 هلال ماه عزا میدهد ندا به فلک - که ماه گریه و اندوه و ماتم است بیا
 پریده رنگ ز رخسار مادرت زهرا - قد رسول خدا در جنان، خم است بیا
 لوای سرخ حسینی ندا دهد همه دم - که غیر تو چه کسی، صاحب دم است بیا
 اگر شوند سماوات، چشمه چشمه اشک - به یاد قطره خون خدا کم است بیا
 به زخمهای تن پاره پاره شهدا - خدا گواست، که تیغ تو مرهم است بیا
 هنوز غرقه به خون، ماه روی عباس است - هنوز نقش زمین، دست و پرچم است بیا
 بیا که پر شده از ذکر «یا حسین» جهان - بیا که ولوله در خلق عالم است بیا
 هر آن دلی که به یاد حسین میسوزد - در آن شرارهای از شعر «میثم» است بیا
سلام من به محرم، محرم گل زهرا

سلام من به محرم، محرم گل زهرا - به لطمه های ملائک به ماتم گل زهرا
 سلام من به محرم به تشنگی عجیبش - به بوی سیب زمین غم و حسین غریبش
 سلام من به محرم به غصه و غم مهدی - به چشم کاسه ی خون و به شال ماتم مهدی
 سلام من به محرم به کربلا و جلالش - به لحظه های پرازحزن غرق درد و ملامش
 سلام من به محرم به حال خسته زینب - به بی نهایت داغ دل شکسته زینب
 سلام من به محرم به دست و مشک ابوالفضل - به نا امیدی سقا به سوز اشک ابوالفضل
 سلام من به محرم به قد و قامت اکبر - به کام خشک اذان گوی زیر نیزه و خنجر
 سلام من به محرم به دست و با زوی قاسم - به شوق شهد شهادت حنای گیسوی قاسم
 سلام من به محرم به گاهواره ی اصغر - به اشک خجالت شاه و گلوی پاره ی اصغر
 سلام من به محرم به اضطراب سکینه - به آن ملیکه، که رویش ندیده چشم مدینه
 سلام من به محرم به عاشقی زهیرش - به باز گشتن حُر و عروج ختم به خیرش
 سلام من به محرم به مسلم و به حبیبش - به رو سپیدی جوُن و به بوی عطر عجیبش

سلام من به محرم به زنگ محمل زینب - به پاره، پاره تن بی سر مقابل زینب
سلام من به محرم به شور و حال عیاننش - سلام من به حسین و به اشک سینه زناش

ماه عزا رسیده و دل ها پر از غم است

ماه عزا رسیده و دل ها پر از غم است - مشکی به تن کنید که ماه محرم است
پیراهن سیاه عزاداری حسین - احرام نوکری تمامی عالم است
ماه محرم آمده خیمه به پا کنید - دل‌های ما حسینه ی بزم ماتم است
هر کس برای بزم عزا کار می کند - مُزدش بُود دست کسی که قدش خم است
شکر خدا که حضرت زهرا مرا خرید - لطف و عطای او به گدایش دمدام است
دریای چشممان چقدر موج می زند - یعنی بساط گریه ی ما هم فراهم است
شکر خدا که از غم ارباب بی کفن - چشمم شبیه چشمه ی جوشان زمزم است
آقا قسم به نام تو ما با شما خوشیم - بی تو برای ما همه عالم جهنم است
گریه برای داغ تو رزق حلال ماست - این اشک ها به زخم عمیق تو مرهم است
بزم تو را به عالم و آدم نمی دهیم - هیئت برای ما به خدا عرش اعظم است
شش گوشه ی حریم تو بیت الحرام ماست - یعنی به داغ اعظم تو سینه محرم است
هر کس که دید گوشه ای از روضه های تو - گر خون چکد ز چشم ترش باز هم کم است

ماه محرم آمده دل را حرم کنید

ماه محرم آمده دل را حرم کنید - بر قلب عاصی و دل زارم کرم کنید
ماه محرم آمده دیوانه شد دلم - از کربلا نظر به دل مضطربم کنید
ماه محرم آمده بارانی است چشم - آياشود نظربه دوچشم ترم کنید
ماه محرم آمده با جامه ی سیاه - در خیل عاشقان حسین باورم کنید
ماه محرم آمده بیتابم ای حسین - از خاک تربت خودتان بر سرم کنید
ماه محرم آمده دلتنگ هی‌آتم - در بین روضه روح در این پیکرم کنید
ماه محرم آمده درخواست میکنم - روح وتنم فدایی آب آورم کنید
ماه محرم آمده مجنون زینیم - از غصه های معجر او پرپریم کنید
ماه محرم آمده میگویدم رباب - فکری به حال تشنگی اصغرم کنید
ماه محرم آمده اَمّا دلم سیاه - من را عوض کنید و ازین بهترم کنید
ماه محرم آمده دلتنگ مهدیم - در خیمه گاه فاطمیش نوکرم کنید

ندا ز عرش رسیده ست ماتم آمده است

ندا ز عرش رسیده ست ماتم آمده است - چه قدر خوب دوباره محرم آمده است

چه قدر خوب که خیمت به پا شده ست و در آن - بساط سینه زدن هم فراهم آمده است
 چه دارد اسم قشنگت کزین حسینییه ها - دوباره شورش و ماتم در عالم آمده است
 تمام شهر سیه پوش گشته است آقا - و سیل اشک ز چشمان آدم آمده است
 چه روضه ای بشود روضه ای که زهرا هم - درون خیمه ی تو با قد خم آمده است
 دم حسین بگیر، اعتقاد کن هرچه - که خیر آمده ما را از این دم آمده است

محرم آمده در کوچه ها علم بزیند

محرم آمده در کوچه ها علم بزیند - میان سینه خود عاشقان حرم بزیند
 کتیبه های حسینییه عطر غم دارد - دوباره بیتی از آن شعر محتشم بزیند
 حسین رمز نجات است و سرنوشت بشر - به دست شاه وفا زندگی رقم بزیند
 شکست خورده عشق مجازی وب ها - بساط عشق زمینی خود به هم بزیند
 شکست خورده طوفان کربلا باشید - به سینه مهر عزاداری و الم بزیند
 و با شمام که مستی برایتان فخر است - رها کنید محرم، اگر نه کم بزیند
 اگر سرود به لب، جز نوای او دارید - کنید ترک و ز مولا حسین دم بزیند
 حسین حسین بخوانید در محرم او - طنین غم به نواهای زیر و بم بزیند
 محرم است چو محسن شوید شاعر او - ورق زنید به دفتر از او قلم بزیند
 شاعر: سید محسن حبیب الله پور

ماه محرم آمده باید دگر شوم

ماه محرم آمده باید دگر شوم - باید به خود بیایم و زیر و زبر شوم
 باید سبک عبور کنم از خیال سود - باید خلاص از تب و تاب ضرر شوم
 آزاد از مثلث تزویر و زور و زر - آزاد از هر آنچه نقوش و صور شوم
 باید عوض شوم چه به چپ چه به راست، ها - بهتر اگر نمیشود از بد بتر شوم
 از بد بتر چرا شوم اما؟ محرم است - از خوب میشود که در این ماه، سر شوم
 این ماه میشود که شوم چیز دیگری - یک چیز دیگری که ندانم اگر شوم
 یک چیز دیگری که نباید به وهم هم - یعنی که نه فرشته شوم نه بشر شوم
 خیر مجسم است محرم، بعید نیست - این ماه، تا ابد تهی از هرچه شر شوم
 حتی اگر یزیدیم و در سپاه کفر - چون حر، بعید نیست شهید نظر شوم
 شب با یزید باشم و فردای انتخاب - قربانی حسین، نخستین نفر شوم
 اینک، ندای: «کیست که یاری کند مرا» - ماه محرم است مبدا که کر شوم
 ماه محرم است که بی تاب جستجو - در خود همه فروم از خویش بر شوم

وقتش رسیده است بگیرم علم به دوش - تکیه به تکیه سینه زنان نوحه گر شوم
 وقتش رسیده است که چون باد روضه خوان - کوچه به کوچه مویه کنان در به در شوم
 وقتش رسیده است خرابه خرابه آه - وقتش رسیده لاله کوه و کمر شوم
 فرزند من کجاست؟ چه دارد؟ چه میکند؟ - ماه محرم است نباید پدر شوم
 آیا پدر که خاک بر او خوش - چه گفت و رفت؟ - ماه محرم است، نباید پسر شوم
 باید که بی خبر شوم از هرچه هست و نیست - از ماجرای خون خدا باخبر شوم
 ماه محرم است نباید هبا روم - ماه محرم است نباید هدر شوم
 وقتش رسیده است که خلع جسد کنم - وقتش رسیده است که از خود بدر شوم
 بی موج گریه، چشم در این ماه، حفره ای است - باید که سرخ، لایق چشمان تر شوم
 باید که چشم داشته باشم نه حفره، ها! - باید شراب گریه خون جگر شوم
 بی سوز آه، سینه در این ماه، دوزخ است - باید که گرم، در خور شعله، شرر شوم
 باید که سینه داشته باشم نه دوزخ، آه - باید لهیب آتش آه سحر شوم
 آتش گرفته خیمه - داماد کربلا - سینه به سینه سوز شوم، شعله ور شوم
 بارانی است دیده خاتون اهل بیت - چشمه به چشمه اشک شوم پرده در شوم
 وقتش رسیده است که با گریه بر حسین - چون قصه حسین به عالم سمر شوم
 وقتش رسیده است که آینه دار شمس - وقتش رسیده است غلام قمر شوم
 دور سر بریده تن پاره علی - پرواز را کبوتر بی بال و پر شوم
 تشییع دستهای علمدار آب را - وقتش رسیده است که آسیمه سر شوم
 وقتش رسیده خطبه شوم، خطبه ای بلیغ - وقتش رسیده شعر شوم، شعر تر شوم
 وقتش رسیده شاعر و شمشیر و هو! هلا - وقتش رسیده شیر شوم شیر نر شوم
 ماه محرم آمد و محرم شدم به تیغ - آماده ام که محرم خون و خطر شوم
 با ناله های حضرت سجاد از سحر - تا شام سرخ آمده ام، همسفر شوم
 ماه محرم است و نماز حسین را - آماده ام، حواله اگر شد، سپر شوم
 وقتش رسیده است یزید پلید را - همچون زبان زینب کبری تشر شوم
 وقتش رسیده است که در چشم ابن سعد - چونان به چشم شمر لعین بیشتر شوم
 مرد خدا به غیر شهادت هنر نداشت - وقتش رسیده است که اهل هنر شوم
 وقتش رسیده است که مختارگونه سرخ - با قاتلان خون خدا در کمر شوم
 یعنی به کینه خواهی اولاد فاطمه - شمشیر بر کشم به شب و حمله ور شوم
 قرعه به نام من اگر افتد، خوشا که من - خونی قوم بی نسب بی گهر شوم

با دست من خدا بکشد زنده زندشان - من، پل برای رفتنشان تا سقر شوم
 از اسبشان به زیر در آرم به چابکی - در خونشان به شیرجه ی تند تر شوم
 بر تن کنم به رزم ستم چار آینه - چشته خوران بی سر و پا را چغر شوم
 چیزی به جانمانشان از چهاربند - زی چار میخ نکبتشان راهبر شوم
 سرهایشان به نیزه بر آرم یکی یکی - حکم قصاص، حکم قضا و قدر شوم
 آتش کشم به خیمه و خرگاهشان به خشم - نیزه به نیزه در پیشان سر به سر شوم
 شیرینتر از عسل بچشم طعم مرگ را - در کامشان قهقهه قهوه قجر شوم
 سقای مرگشان شوم از جانب خدای - رهبانسان به مهلکه جوی و جر شوم
 ماه محرم آمده پا در رکاب خون - در خون خویش آمده ام مستقر شوم
 بر چشم دشمنان قسم خورده علی - مانند تیر آمده ام کارگر شوم
 با این جماعت عقب افتاده جهول - یک کوچه هم مباد، شبی هم گذر شوم
 نه! نه! نمی توانم هرگز نمیشود - از نو به جهل، آدم عصر حجر شوم
 تیزند و تند و تسخر و طعنه طریقتشان - نه! نه! نمی توانم، شیر و شکر شوم
 نرمش گذشته از من و با این گروه سخت - نه! نه! نمی توانم از این نرمتر شوم
 پس بهتر است صاعقه باشم به چشمشان - پر هیب مرگشان هم در هر مقر شوم
 از سایه ام هراس بیفتد به خوابشان - کابوسشان هر آینه از هر نظر شوم
 ماه محرم آمد و افسوس میرود - آماده ام که راهی ماه صفر شوم
 مرتضی امیری اسفندقه

شب اشک و شب آه و شب غم

شب اشک و شب آه و شب غم - شب دلواپسی و حزن و ماتم
 میان سینه قلبم بیقرار است - محرم آمده ای دل محرم
 سر آمد دوره ی خاموشی من - ببین تاب و تب چاووشی من
 رسیده روزهای غربت تو - رسیده وقت مشکی پوشی من

محرم ماه ایثار است و غیرت

محرم ماه ایثار است و غیرت - رسیده موسم تجدید بیعت
 اگر تا کربلا رفتی دل من - مشو راضی به کمتر از شهادت

با ز این چه شورش است مگر محشر آمده

با ز این چه شورش است مگر محشر آمده - خورشید سر برهنه به صحرا درآمده
 آتش به کام و زلف پریشان و سرخ روی - این آفتاب از افقی دیگر آمده

چون روز روشن است که قصدش مصاف نیست - این شاه کم سپاه که بی لشکر آمده
 یا ران نظر کنید به پهلوی گرفتنش - این کشتی نجات که بی لنگر آمده
 "شاعر شکست خورده توفان واژه هاست" - یا این غزل بهانه چشم تر آمده؟
 بانگ «فیاسیوف خذینی» است بر لبش - خنجر فرو گذاشته با حنجر آمده
 آورده با خودش همه از کوچک و بزرگ - اصغر بغل گرفته و با اکبر آمده
 ای تشنگان سوخته لب تشنگی بس است - سر برکنید ساقی آب آور آمده
 این ساقی علم به کف بی بدیل کیست؟ - عطشان در آب رفته و عطشان تر آمده
 این ساقی رشید که در بزم می کشان - بی دست و بی پیاله و بی ساغر آمده
 آتش به خیمه های دل عاشقان زده - این آتشی که رفته و خاکستر آمده
 آبی نماده روز به گیرید نخل ها - نخل امید رفته ولی بی سر آمده
 جای شریف بوسه پیغمبر خداست - این نیزه ای که از همه بالاتر آمده
 آن سر که تا همیشه سر از آفتاب بود - امشب به خون نشسته به تشت زر آمده
 ای دست پر سخاوت روشن گشوده شو - در یوزه ای به نیت انگشتر آمده
 بوی بهشت دارد و همواره زنده است - این باغ گل به چشمش اگر پرپر آمده
 بگذار تا دمی به جمالت نظر کنم - هفتاد و دو مین گل از خون برآمده
 لب و اکن از هم ای تن بی سر حسین من! - حرفی به لب بیار بین خواهر آمده...
 "این مصرع از سید حمید برقی است" سعیدیبانکی روزنامه خراسان ۸۷/۱۰/۱۱

هلال ماه غم سرزد صدای کاروان آمد

هلال ماه غم سرزد صدای کاروان آمد - بسوی کربلا یا ران اما م عاشقان آمد
 فغان و آه و واویلا فغان و آه و واویلا - فغان و آه و واویلا فغان و آه و واویلا
 حسین بن علی آمد به همراه جوانانش - بود مانند پروانه بگرد شمع طفلانش
 فغان و آه و واویلا فغان و آه و واویلا - فغان و آه و واویلا فغان و آه و واویلا
 به همراه خود آورده جوانانی نکومنظر - فروغ دیده لیل شبیه روی پیغمبر
 فغان و آه و واویلا فغان و آه و واویلا - فغان و آه و واویلا فغان و آه و واویلا
 زمین کربلا امشب علمدار حسین آمد - بنال از سوز دل اینک که گاه شوروشین آمد
 فغان و آه و واویلا فغان و آه و واویلا - فغان و آه و واویلا فغان و آه و واویلا
 حسین جانم حسین جانم حسین جانم - «حسین جان ص ۴۹ شیدانیشابوری»

این جامه سیاه فلک در عزای کیست

این جامه سیاه فلک در عزای کیست - وین جیب چاک گشته صبح از برای کیست

این جوی خون که از مژه خلق جاری است - تا در مصیبت که و بر ما جرای کیست
 این آه شعله و ر که ز دلها رود بچرخ - زانده دل گداز و غم جا نگرزای کیست
 خونی اگر نه دامن دلها گرفته است - این سخت دل بدامن ما خونبهای کیست
 گرنیست حشرو در غم خویش است هر کسی - در آفرینش این همه غوغا برای کیست
 شد خلق مختلف ز چه در نوچه متفق - زینگونه جن و انس و ملک در عزای کیست
 هند و وگبر و مؤمن و ترسا به یک غمند - این ناله از جهان شده تا آشنای کیست
 ذرات از طریق صدا نوچه میکنند - تا این صدا ز ناله اندوه فزای کیست
 صاحب عزاکسی است که دلهاست جای او - دلها جز آنکه مونس دلهاست جای کیست
 آری خداست در دل صاحب عزاداست - زان هر دلی بتعزیه شاه کربلاست
 حسین جان حسین جان حسین جان «اشک شفق ص ۲۶۵ وصال شیرازی»

موج خون در ساحل غم شد پدید

موج خون در ساحل غم شد پدید - خیمه ماه محرم شد پدید
 نوحه کن ای دل محرم آمده - ماه مظلوم دو عالم آمده
 کوفه مسلم کش پیمان شکن - کوفیان بی وفای بی وطن
 آب بر فرزندان زهرا بسته اند - راه حق را آشکارا بسته اند
 تا ابد خونین زمین کربلاست - آسمان خونین اگر گرید سزاست
 کربلا گفتم، دلم را غم گرفت - ظهر عاشورا خدا ماتم گرفت
 هم علم افتاد هم افتاد دست - پشت شیعه ظهر عاشورا شکست
 مثل اندوه تو جان سوزی نبود - همچو روز تو اگر روزی نبود
 آتش اندر خیمه ها افروختند - عصر عاشورا حرم را سوختند
 شیعه عاشورا فراوان دیده است - بر فراز نیزه قرآن دیده است
 سید محسن مصطفی زاده

از کتاب اشعار باقری درباره محرم

میرسد باز محرم

میرسد باز محرم - موسم عزا و ماتم
 آمده باز محرم - موسم عزا و ماتم
 ماه مردان خدا شد - موسم شور و نوا شد
 ماه خون، ماه حسین است - ماه شاه عالمین است
 ماه زینب، ماه عباس - ماه پر پر شدن یاس
 ماه اکبر، ماه اصغر - ماه آن گل‌های پرپر
 ماه کلثوم و زُقیّه - ماه صغرا و سُکینه
 ماه زین العابدین است - ماه قتل شه دین است
 ماه صبر و استقامت - ماه مردی و شهامت
 ماه جانبازی یاران - در ره یاری قرآن
 ماه سرهای به نیزه - از عربهای غنیزه
 ماه خونین تن شاه است - در میان قتلگاه است
 همه جا شورو نوا شد - همه جا روضه بپا شد
 همه جا کشور ایران - شور عاشورا بپا شد
 همگی گشته سیه پوش - علم حسینی بر دوش
 همه عاشق حسینند - همه یار زینب‌نند
 همگی غرق عزا یند - به هوای کربلا یند
 همگی با چشم گریان - از ستمها همه حیران
 همگان سینه زن‌اند - بر حسین ناله کن‌اند
 همه جا مجلس روضه - گریه و ناله و نوحه
 بر لب جمله ی ماها - نوحه و ذکر و دعاها
 همه جا ذکر حسین است - یاد شاه عالمین است
 بر لب جمله عزیزان - یا حسین شاه شهیدان
 باقری ماه محرم - آمده با اشک و ماتم
 سروده شده در حلول ماه محرم سال ۹۴
 ماه خون ماه محرم آمده

ماهِ خونِ ماهِ محرم آمده - ماهِ اشک و آه و ماتم آمده
 باز از نو روزِ عاشورا شده - دل پریشانِ حضرتِ زهرا شده
 باز شد تجدیدِ حزن و اشک و آه - باز لعنت بر یزیدِ رو سیاه
 ماهِ حزنِ آلِ احمد آمده - ماهِ غمِ بهرِ محمد آمده
 گفت صادق اینچنین یابن الشیب - باش محزون از برای آن غریب
 شیعیان را آمده ماهِ عزا - برحسین آن یادگارِ مصطفی
 شیعیان را آمده ماهی دگر - در عزای زادهِ خیر البشر
 ماهِ ماهِ بی وفائیه بود - ماهِ ظلم و بی پناهیها بود
 بی وفائی شد در این مه آشکار - از گروهی بی وفای روزگار
 بی وفائیه شده از کوفیان - با حسین بعد از امیر مؤمنان
 کوفیان کردند دعوت از حسین - از برای خنجرو تیرو سنین
 کوفیان بس نامه ها بنوشته اند - ریسمانها از خیانت رشته اند
 چونکه شد از کوفیان بی وفا - نامه ها سوی عزیزِ مصطفی
 شد حسین و یاوران سوی عراق - با زن و فرزند و با زین و بیراق
 آمد و آمد شهنشاهِ حجاز - طی نمود این راهِ بس دور و دراز
 چون بنزدیکِ فرات آن شه رسید - زین طرف ده صد سوار از ره رسید
 راهها بستند با صدها سوار - عاملانِ آن یزیدِ نابکار
 راهِ پیش و پس نبود آنجا دگر - از برای زادهِ خیر البشر
 آخرین منزلِ زمینِ کربلا - گشت طبقِ وعدهِ قالوا بلی
 حال بنگر قصه این میهمان - کامده با نامه های کوفیان
 کوفیان با او چه کردند از عناد - دستِ بیعت داده با این زیاد
 متحد با شامیانِ رو سیاه - بر علیه آن غریبِ بی پناه
 راهها بستند و آنگه آب را - سر بریده تشنه لب میراب را
 آب بُد مهریه دختِ نبی - تشنه لب اینک زن و مرد و صبی
 العطش گویان صغیر و هم کبیر - جمله از مرد و زن و بُرنا و پیر
 چون صدای العطش درخیمه ها - شد بلند از شیرخوار و بچه ها
 شد روان سقا سوی شطّ فرات - تا رساند خیمه زان آبِ حیات
 کف بزیر آب برد آن با وفا - تا خورد یک جرعه آبی با صفا
 لیک یادی کرد از لب تشنگان - که بلند است آهشان بر آسمان

آب کف را داد از کف بی درنگ - مشک را بردوش کردو شد به جنگ
 بی مها با زد به قلب آن سپاه - برگروه بی حیای دین تباہ
 اسب را میتاخت سوی خیمه ها - تا رساند آب را بر بچه ها
 لیک تیری از عدو بر مشک شد - چشم سقا پرز خون و اشک شد
 با کمینهای زاعدای پلید - تشنه لب شد حضرت سقا شهید
 تشنه کامان همچنان در خیمه ها - تشنه لب ماندند با افغان و آه
 در تلطی اصغر است آن شیرخوار - واز عطش گریان چو ابر نو بهار
 برد بابش سوی آن میدان تیر - تا دهند آبی بر آن طفل صغیر
 حرمه تیر سه شعبه درکمان - برگلوی اصغر آمد ناگهان
 جای تیر از آب سیرابش نمود - اندر آغوش پدر خوابش نمود
 تشنه لب اکبر به میدان میرود - سوی میدان او خرامان میرود
 العطش گویان و با قلب کباب - باز گردد سوی خیمه نزد باب
 جرعه آبی نباشد در خیام - تاخورد آن زاده خیر الانام
 باز میگردد سوی میدان کین - همراه او حضرت روح الامین
 با لب تشنه همی رزمند علی - در فرار از پیش او هر پردلی
 عاقبت شد با لب عطشان شهید - نزد جدش مصطفی شد رو سپید
 سرور لب تشنگان در قتلگاه - رو کند با شامیان رو سیاه
 مردمان یک جرعه آبم دهید - محض جدو مادرو باهم دهید
 این فرات و آب مهر مادرم - هست و من ذریه پیغمبرم
 لیک شد پاسخ زشمیر روسیاه - تیغ تیز و خنجر و حلقوم شاه
 سرور لب تشنگان لب تشنه رفت - آب خورد از تیغ تیزو دشنه رفت
 عصر عاشورا سر آن نازنین - شد بریده از بدن با ظلم و کین
 تشنه لب راسش بریدند از قفا - شد زمین در زلزله از آن جفا
 قرص خورشید اندر آن دم خون گرفت - وحش وطیر از غم ره هامون گرفت
 یک صدابین زمین و آسمان - شد بلند آمد بگوش مردمان
 گفت با صوتی بلند و منجلی - قد قتل اینک حسین بن علی
 زینب و اهل حرم از خیمه ها - جمله سر کردند آه و ناله ها
 با صدای یا حسین و یا حسین - رو بسوی قتلگه با شورو شین
 بر سرو سینه زنان نوحه کنان - خواهران و دختران و کودکان

باقری گوید به صبح و ظهرو شام - بر لبان تشنه ات از ما سلام
 اَلسَّلام ای زاده زهرا حسین - اَلسَّلام ای نور چشم عالمین
 اَلسَّلام ای شاه بی غسل و کفن - اَلسَّلام ای کشته دور از وطن
 اَلسَّلام ای وارث عیسی و نوح - اَلسَّلام ای شاه با فرّ و شکوه
 اَلسَّلام ای زاده خون خدا - اَلسَّلام ای شاه مصباح الهدی
 وارث موسی و آدم اَلسَّلام - وارث زهرا و خاتم اَلسَّلام
 ای حسین ای زاده خیر الانام - بر تو تا صبح قیامت اَلسَّلام

حیّ علی العزاء

حیّ علی العزاء - حیّ علی البكاء
 فی ماتم الحسین - مظلوم کربلا
 ماه عزاشده - شورونواشده
 هرکوی وبرزنی - بزم عزابیا
 حیّ علی العزاء - حیّ علی البكاء
 فی ماتم الحسین - مظلوم کربلا
 ماه محرم است - اندوه و ماتم است
 درقلب شیعیان - برشاه اولیا
 حیّ علی العزاء - حیّ علی البكاء
 فی ماتم الحسین - مظلوم کربلا
 اندرغم خسین - عالم بشوروشین
 نام حسین بود - زینت برای ما
 حیّ علی العزاء - حیّ علی البكاء
 فی ماتم الحسین - مظلوم کربلا
 جنّ وملك شده - عرش و فلك شده
 درماتم حسین - غرق غم و عزا
 حیّ علی العزاء - حیّ علی البكاء
 فی ماتم الحسین - مظلوم کربلا
 رخت سیه ببر - شال عزابسر
 بنماتوباقری - دراین مه عزا
 حیّ علی العزاء - حیّ علی البكاء

عزاداری و اقامه عزا

عزاداری و اقامه عزا و گریه کردن بر عزیزان از دست رفته، از جانب معصومین (ع) رایج بوده است، چنانکه حضرت فاطمه زهرا (س) به خاطر گریه شبانه روزی برای پدر بزرگوارش، مورد اعتراض قرار گرفت و به ناچار بیت الاحزان را به وجود آورده، دست حسن و حسین (ع) را می گرفت و برای عزاداری و گریه به آنجا می رفت. ائمه اطهار (ع) نیز برای امام حسین (ع) عزاداری و سوگواری می کردند.

شیخ جلیل کامل جعفر بن قولویه در کامل از ابن خارجه روایت کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم و جناب امام حسین علیه السلام را یاد کردیم حضرت بسیار گریست و ما گریستیم، پس حضرت سر برداشت و فرمود که امام حسین علیه السلام میفرمود: که منم کشته گریه و زاری، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر آنکه گریان میگردد. و نیز روایت کرده است که هیچ روزی حسین بن علی علیه السلام نزد جناب صادق علیه السلام مذکور نمیشد که کسی آن حضرت را تا شب متبسم بیند و در تمام آن روز محزون و گریان بود و میفرمود که جناب امام حسین علیه السلام سبب گریه هر مؤمن است.

و شیخ طوسی و مفید از ابان بن تغلب روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که نفس آن کسی که به جهت مظلومیت ما مهموم باشد تسبیح است، و اندوه او عبادت و پوشیدن اسرار ما از بیگانگان در راه خدا جهاد است. آنگاه فرمود که واجب میکند این حدیث به آب طلا نوشته شود. و به سندهای معتبره بسیار از ابوعماره منشد یعنی شعرخوان روایت کرده اند که گفت روزی به خدمت جناب صادق علیه السلام رفتم حضرت فرمود که شعری چند در مرثیه حسین علیه السلام بخوان چون شروع کردم به خواندن حضرت گریان شد و من مرثیه میخواندم و حضرت میگریست تا آنکه صدای گریه از خانه آن حضرت بلند شد.

و به روایت دیگر حضرت فرمود: به آن روشی که در پیش خود میخوانید و نوحه میکنید بخوان، چون خواندم حضرت بسیار گریست و صدای گریه زنان آن حضرت نیز از پشت پرده بلند شد چون فارغ شدم حضرت فرمود که هر که شعری در مرثیه حضرت حسین علیه السلام بخواند و پنجاه کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد. و هر که سی کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد. و هر که بیست کس را، و هر که ده کس را و هر که پنج کس را، و هر که یک کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد. و هر که مرثیه بخواند و خود بگیرد بهشت او را واجب گردد. و هر که او را گریه نیاید پس تباهی کند بهشت او را واجب گردد

و شیخ کشی (ره) از زید شحام روایت کرده است که من با جماعتی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم که جعفر بن عفان وارد شد حضرت او را اکرام فرمود و نزدیک خود او را نشانید، پس فرمود یا جعفر عرض کرد لبیک خدا مرا فدای تو گرداند، حضرت فرمود بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَقُولُ الشَّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ وَ تَجِدَ بِهِ مَنْ رَسِيدَ كَيْفَ تُوَدَّرُ مَرِثِيهِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَعْرَ مِثْغَوِي وَ نِیْکُو مِثْغَوِي عَرْضَ کَرْدِ بِلَى فِدَاىِ تُو شَوْمَ فَرْمُودَ کِه پَس بَخَوَان. چون جعفر مرثیه خواند حضرت وحاضرين مجلس گریستند و حضرت آنقدر گریست که اشک چشم مبارکش بر محاسن شریفش جاری شد. پس فرمود به خدا سوگند که ملائکه مقربان در اینجا حاضر شدند و مرثیه تو را برای حسین علیه السلام شنیدند و زیاده از آنچه ما گریستیم گریستند. و به تحقیق که حق تعالی در همین ساعت بهشت را با تمام نعمتهای آن از برای تو واجب گردانید و گناهان ترا آمرزید. پس فرمود ای جعفر میخواهی که زیادتربگویم؟ گفت بلی ای سید من، فرمود که هر که در مرثیه حسین علیه السلام شعری بگوید و بگرید و بگریاند البته حق تعالی بهشت را برای او واجب گرداند و بیمارزد او را.

حامی حوزه اسلام سید اجل میر حامد حسین طاب ثراه در عبقات از معاهده التنصيص نقل کرده که محمد بن سهل صاحب کمیت گفت که من و کمیت داخل شدیم بر حضرت صادق علیه السلام در ایام تشریق کمیت گفت فدایت شوم اذن میدهی که در محضر شما چند شعر بخوانم فرمود این ایام عظیم و محترم است، کنایت از آنکه شایسته نیست در ایام شریفه خواندن شعر. عرضه داشت که این اشعار در حق شما است فرمود بخوان و حضرت فرستاد بعض اهل بیتش را حاضر کردند که آنها هم استماع کنند، پس کمیت اشعار خویش بخواند و حاضرین گریه بسیار کردند تا به این شعر رسید:

يَصِيبُ بِهِ الزَّامُونَ عَنْ قَوْسٍ غَيْرِهِمْ فَيَا اخِرًا اَسْدَى لَهٗ اَلْغَى اَوَّلُهُ. حضرت دستهای خود را بلند کرد و گفت: اَللّٰهُمَّ اَغْفِرْ لِلْكَمِيَّتِ مَا قَدَّمَ وَ مَا اَخَّرَ وَ مَا اَسَرَ وَ مَا اَغْلَنَ وَ اَعْطِهِ حَتَّى يَرْضَى.

و شیخ صدوق (ره) در امالی از ابراهیم بن ابی المحمود روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند همانا ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت قتال در آن ماه را حرام میدانستند و این امت جفا کار خونهای ما را در آن ماه حلال دانستند و هتک حرمت ما کردند و زنان و فرزندان ما را در آن ماه اسیر کردند و آتش در خیمه های ما افروختند و اموال ما را غارت کردند و حرمت حضرت رسالت (ص) را در حق ما رعایت نکردند، همانا مصیبت روز شهادت حسین علیه السلام دیده های ما را مجروح گردانیده است و اشک ما را جاری کرده و عزیز ما را ذلیل گردانیده است و زمین کربلا مورث کرب و بلاء ما گردید تا روز قیامت، پس بر مثل حسین باید بگیرند گریه کنندگان، همانا گریه بر آن حضرت فرو میریزد گناهان بزرگ را. پس حضرت فرمود که پدرم چون ماه محرم داخل میشد تا عاشر محرم چون روز عاشورا میشد آن روز مصیبت و حزن و گریه او بود و میفرمود امروز روزی است که حسین «ع» شهید شده است.

و ایضاً شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده که هر که ترك کند سعی در حوائج خود را در روز عاشورا حق تعالی حوائج دنیا و آخرت او را برآورد و هر که روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد حق تعالی روز قیامت را روز شادی و سرور آن گرداند و دیدهایش در بهشت به ما روشن باشد و هر که روز عاشورا را روز برکت شمارد و برای برکت آذوقه در آن روز در خانه ذخیره کند برکت نیابد در آنچه ذخیره کرده است و خدا او را در روز قیامت با یزید و عبدالله بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله در اسفل درك جهنم محشور گرداند.

و ایضاً به سند معتبر از ریان بن شیب که خال معتصم خلیفه عباسی بوده است روایت کرده که گفت در روز اول محرم به خدمت امام رضا علیه السلام رفتم، فرمود که ای پسر شیب آیا روزهای گفتم نه فرمود که این روزی است که حق تعالی دعای حضرت زکریا را مستجاب فرمود در وقتی که از حق تعالی فرزند طلبید و ملائکه او را ندا کردند در محراب که خدا بشارت میدهد تو را به یحیی پس هر که این روز را روزه دارد دعای او مستجاب گردد چنانکه دعای زکریا مستجاب گردید.

پس فرمود که ای پسر شیب محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان گذشته ظلم و قتل را در این ماه حرام میدانستند برای حرمت این ماه پس این امت حرمت این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر خود را ندانستند، و در این ماه با ذریت پیغمبر خود قتل کردند و زنان ایشان را اسیر نمودند و اموال ایشان را به غارت بردند پس خدا نیامرزد ایشان را هرگز! ای پسر شیب اگر گریه میکنی برای چیزی پس گریه کن برای حسین بن علی علیهما السلام که او را مانند گوسفند ذبح کردند و او را با هیچده نفر از اهل بیت او شهید کردند که هیچیک را در روی زمین شبیه و مانندی نبود. و به تحقیق که گریستند برای شهادت او آسمانهای هفتگانه و زمینها و به تحقیق که چهار هزار ملک برای نصرت آن حضرت از آسمان فرود آمدند چون به زمین رسیدند آن حضرت شهید شده بود. پس ایشان پیوسته نزد قبر آن حضرت هستند ژولیده مو گردآلود تا وقتی که حضرت قائم آل محمد (ص) ظاهر شد، پس از یاوران آن حضرت خواهند بود و در وقت جنگ شعار ایشان این کلمه خواهد بود: یا لثاراتِ الْحُسَيْنِ عَلِيهِ السَّلَام. ای پسر شیب خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که چون جدم حسین علیه السلام کشته شد آسمان خون و خاک سرخ بارید ای پسر شیب اگر گریه کنی بر حسین علیه السلام تا آب دیده بر تو بر روی تو جاری شود حق تعالی جمعی گناهان صغیره و کبیره ترا بیامرزد خواه اندک باشد و خواه بسیار. ای پسر شیب اگر خواهی خدا را ملاقات کنی و هیچ گناهی بر تو نباشد پس زیارت کن امام حسین علیه السلام را. ای پسر شیب اگر خواهی که در غرفه عالی بهشت ساکن شوی با رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام پس لعنت کن قاتلان حسین «ع» را. ای پسر شیب اگر خواهی که مثل ثواب شهدای کربلا را داشته باشی پس هرگاه که مصیبت آن حضرت را یاد کنی بگو: یا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً. یعنی ایکاش من بودم با ایشان و رستگاری عظیمی

می یافتیم. ای پسر شیبب اگر خواهی که در درجات عالیات بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما، اندوهناک باش. و برای شادی ما شاد باش و بر تو باد به ولایت و محبت ما که اگر مردی سنگی دوست دارد حق تعالی او را در قیامت با آن محشور می گرداند.

ابن قولویه به سند معتبر روایت کرده از ابی هرون مکفوف یعنی نابینا، که گفت به خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم آن حضرت فرمود که مرثیه بخوان برای من پس من شروع کردم به خواندن فرمود نه این طریق بلکه چنان بخوان که نزد خودتان متعارفست و نزد قبر حسین علیه السلام میخواند پس من خواندم: اُمُرُّ عَلَى جَدِّ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّة. تتمه این شعر در آخر باب در ذکر مرثیه خواهد آمد. حضرت گریست من ساکت شدم فرمود: بخوان من خواندم آن اشعار را تا تمام شد، حضرت فرمود باز هم برای من مرثیه بخوان من شروع کردم به خواندن این اشعار:

يَا مَرْيَمُ قَوْمِي فَأَنْدُبِي مَوْلَاكَ وَ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاسْعِدِي بِئَاكَ. پس حضرت بگریست و زنها هم گریستند و شیون نمودند. پس چون از گریه آرام گرفتند حضرت فرمود ای ابا هرون هر که مرثیه بخواند برای حسین علیه السلام پس بگریاند ده نفر را از برای او بهشت است پس يك يك كم كرد از ده تا آنكه فرمود هر که مرثیه بخواند و بگریاند يك نفر را بهشت از برای او لازم شود، پس فرمود که هر که یاد کند جناب امام حسین علیه السلام را پس گریه کند بهشت او را واجب شود.

و نیز ابن قولویه به سند معتبر از داود رقی روایت کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که آب طلبید چون بیاشامید آب از دیده های مبارکش فرو ریخت و فرمود ای داود خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را، پس فرمود هر بنده ای که آب بیاشامد و یاد کند آن حضرت را و لعنت کند بر قاتل او البته حق تعالی صد هزار حسنه برای او بنویسد و صد هزار گناه از او رفع کند و صد هزار درجه برای او بلند کند و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و در روز قیامت با دل خنک و شاد و خرم مبعوث گردد.

در تاریخ شش نفر تا آخر عمرشان دائم الگریه بودند؛ آدم از پشیمانی می نگریست، نوح برای گمراهی قومش، یعقوب در فراق فرزندش یوسف، یحیی از ترس آتش جهنم، حضرت زهرا (س) در فراق مرگ حضرت رسول اکرم (ص) و امام سجاد (ع). (برگرفته از کتاب منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی) اما درباره چگونگی عزاداری آنها و این که آیا این عزاداری در ایام محرم بوده است یا خیر، لازم است در سیره ائمه معصومین (ع) و چگونگی سوگواری آنها تحقیق و بررسی لازم انجام گیرد. در این زمینه، سیره امام سجاد (ع) و امامان پس از او را به اجمال بررسی خواهیم کرد:

۱. عزاداری امام سجاد (ع): از آنجاییکه حضرت امام زین العابدین (ع) هنگام شهادت پدر بزرگوارش، در کربلا حضور داشت و از عمق فاجعه آگاه و چگونگی شهادت آن عزیزان را مشاهده کرده بود؛ بنابراین بر اساس روایات معتبر، آن حضرت تمام عمر باقیمانده خویش را عزادار بود و بر شهدای کربلا گریه

می کرد، چنانکه اگر غذایی را خدمت حضرت سجاد(ع) قرار می دادند، اشک از چشمان مبارکشان جاری می شد، تا جایی که گاه غلامی از او می پرسید: آیا حزن و اندوه شما تمام نمی شود؟ حضرت می فرمودند: وای بر تو همانا یعقوب(ع) دوازده فرزند داشت، یکی از آنها ناپدید شد و یعقوب از شدت اندوه چشمانش سفید(نابینا) شد، در حالیکه فرزندش یوسف(ع) زنده بود. ولی من پدر، برادر، عمو و هفده نفر از اهل بیتم و تعدادی از یاران پدرم را دیدم که ذبح شده و به خون آغشته بودند؛ پس چگونه حزن و اندوهم تمام شود؟(تاریخ النیاحه علی الامام الشهید الحسین بن علی(ع)، السید صالح الشهرستانی، تحقیق و اعداد الشیخ نبیل رضا علوان، ص ۱۱۸، بیروت: دارالزهراء، چاپ اول، ۱۴۱۹ قمری و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۶)

در المجالس السنیة آمده است که امام صادق(ع) درباره جدش امام سجاد(ع) فرمود: او چهل سال بر پدرش گریه کرد، در حالیکه روزها روزه می گرفت و شب ها شب زنده داری می کرد و هنگامی که زمان افطار فرا می رسید و یکی از غلامانش برای او غذا می آورد و عرض می کرد: ای مولای من! میل کنید؛ حضرت می فرمود: فرزند رسول خدا گرسنه شهید شد، فرزند رسول خدا تشنه شهید شد، و همین طور این کلام را تکرار و گریه می کرد تا این که غذا و آب با اشک چشمش مخلوط می شد و این وضعیت همچنان ادامه داشت تا این که خدای خویش را ملاقات کرد و به دیدار حق شتافت.(المجالس السنیة، سید محسن امین، بیروت: دارالتعارف، چاپ ششم، ۱۳۹۸ قمری، ج ۱، ص ۱۵۵)

۲. عزاداری امام باقر(ع): در کتاب "نهضة الحسین ص ۱۵۲" آمده است با آمدن محرم، حزن و اندوه در اهل بیت نبوی(ع) ظاهر می گشت و آنان از شعرا می خواستند تا برای جدشان - امام حسین(ع) - مرثیه سرایی کنند.(کامل الزیارات ابن قولویه قمی، ص ۱۱۱-۱۱۴، تهران: چاپ صدوق، چاپ اول، سال ۱۳۷۵ شمسی)

همچنین در کامل الزیارات ابن قولویه آمده است که امام باقر(ع) در روز عاشورا به سوگواری برای امام حسین(ع) امر فرموده، و در خانه خویش مجلس عزای اقامه می کرد و ... (ر ک: تاریخ النیاحه علی الامام الشهید الحسین بن علی(ع)، السید صالح الشهرستانی، تحقیق و اعداد الشیخ نبیل رضا علوان، ص ۱۲۰، و المجالس السنیة، ج ۵، ص ۱۲۳)

۳. عزاداری امام صادق(ع): در باره عزاداری امام صادق(ع) نیز روایات زیادی وارد شده است که از شاعران درخواست می نمود برای جدش مرثیه سرایی کنند و آنان را بر این امر مقدس تشویق می کرد و اهل بیت او از پس پرده به مرثیه سرایی شاعران گوش می دادند و گریه و ناله می کردند.(تاریخ سیدالشهدا، عباس صفایی حائری، ص ۵۶، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، سال ۱۳۷۹ شمسی و امالی صدوق، مجلسی، ص ۲۰۵)

۴. عزاداری امام موسی کاظم (ع): در این باره امام رضا (ع) می فرماید: هنگامی که محرم فرا می رسید، پدرم هرگز با حالت خنده و تبسم دیده نمی شد و ده روز اول محرم به همین شکل بود تا این که روز دهم و روز عاشورا فرا می رسید و این روز، روز مصیبت و حزن و گریه او بود و می فرمود: عاشورا روزی است که جدم حسین (ع) را شهید کردند. (تاریخ النیاحه علی الامام الشهید الحسین بن علی (ع)، همان، ص ۱۳۲ و امالی صدوق، ج ۲، ص ۱۱۱)

۵. عزاداری امام رضا (ع): دعبل خزایی می گوید: در ایام دهه محرم به محضر آقا و مولای خود، علی بن موسی (ع)، در مرو شرفیاب شدم و آن حضرت را در حالی که اصحابش دور او نشسته بودند، محزون یافتیم. وقتی حضرت مرا دید فرمود: مرحبا بر تو دعبل! مرحبا بر کسی که با دست و زبانش ما را یاری می کند؛ سپس حضرت مرا در کنار خودش جای داد و فرمود: ای دعبل! دوست داری شعر بخوانی؛ زیرا این روزها ایام غم و اندوه بر ما اهل بیت و روز شادی دشمنان ما، به ویژه بنی امیه است؛ سپس برخاست و پرده ای بین ما و اهل بیتش زد و آنان را پشت پرده نشانده تا بر مصیبت جدش حسین (ع) گریه کنند؛ آن گاه رو به من کرد و فرمود: ای دعبل! مرثیه بخوان! تو یاور ما و مرثیه سرای ما هستی، تا زمانی که زنده ای. در لین هنگام دعبل مرثیه سرایی را آغاز کرد. (بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۵۷ و ج ۴۰، ص ۱۵۷)

۶. عزاداری در زمان چهار امام دیگر: در آن زمانها عزاداری گاه سیر صعودی و گاه سیر نزولی داشته است؛ مثلا در زمان امام جواد (ع)، تا حدی امکان عزاداری برای شیعیان فراهم بود و این حالت تا زمان معتصم ادامه داشت؛ اما پس از آن، سیر نزولی یافت و شیعه برای عزاداری و احیای شعائر حسینی در فشار بود. در این دوران نیز عزاداری در ایام محرم نسبت به ماه ها و ایام دیگر بیشتر بود. (بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۳۶-۱۳۷)

با توجه به بررسی سیره امامان معصوم (ع)، عزاداری سیدالشهدا در طول سال در مناسبت های ویژه برپا بود، ولی در ایام محرم، مجالس سوگواری هر روز برپا می شد و برخی از آنها، مانند امام سجاد (ع)، در ایام محرم سیاه پوش نیز بودند. (سیاه پوش در سوگ ائمه نور، علی ابوالحسنی، منذر، ص ۱۲۷ و ص ۱۲۸، قم: مؤلف، چاپ اول، سال ۱۳۷۵ شمسی و برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۶ و امالی صدوق، مجلسی، ج ۶، ص ۲۰۵)

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند - اوّل صلا به سلسله انبیا زدند
نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید - زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
پس آتشی ز آخگر الماس ریزه ها - افروختند و بر جگر مجتبی زدند
وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود - کردند از مدینه و دکر بلا زدند

وزتیشه ستیزه در آن دشت کوفیان - بس نخلها زگلشن آل عبا زدند
 بس ضربتی کز وجهر مصطفی درید - بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
 حسین جان حسین جان حسین جان «اشک شفق محتشم کاشانی»

صدای کا روانی سخت با سوز و گداز آید

صدای کا روانی سخت با سوز و گداز آید - چو آه آتشینی کز دل پر غصه با ز آید
 گما نم کا روانی از وطن آواره گردیده - که آواز جرس با ناله های جا نگداز آید
 اگر این کا روانست از حسین فرزند پیغمبر - چرا او را اجل منزل بمنزل پیشواز آید
 الا ای آسمان خرگاه عزت بر سر پا کن - که ناموس خدازینب ز راهی بس دراز آید
 بوقت با زگشت شام یا رب چون شود زینب - مهین دخت علی کا مروز اندر مهندناز آید
 فلک گسترده خوانی آب و نانش خون ولخت دل - عراقی میهماندار است مهمان از حجاز آید
 بروی میهمانان حجازی آب و نان بستند - که دیده میهمانی را چنین مهمان نواز آید
 حسین جانم حسین جانم حسین جانم «منتخب المصائب ملك الشعراء صوری»

سلام ما به حسین و به کربلای حسین

سلام ما به حسین و به کربلای حسین - سلام ما به علمدار باوفای حسین
 سلام ما به سلامی که عصر عاشورا - نموده بر بدن غوطه ور به خون زهرا
 سلام ما به جبین شکسته زینب - سلام ما به نماز نشسته زینب
 سلام ما به بدن های مانده در صحرا - سلام ما به ملاقات زینب و زهرا
 سلام ما به لب چوب خیزران خورده - به آن خرابه نشینی که نیمه شب مرده
 سلام ما به تنوری که اشک زهرا ریخت - به اشک بچه یتیمی که در سحرها ریخت
 سلام ما به فرات به موج سوزانش - سلام ما به ابوالفضل و چشم گریانش

خوشا جانی که جانانش حسین است

خوشا جانی که جانانش حسین است - خوشا دردی که درمانش حسین است
 بود فرمانروای کشور دل - خوشا ملکی که سلطانش حسین است
 به چرخ دین نجوم بی شمار است - ولی ماه درخشانش حسین است
 به نامش دفتر توحید مفتوح - خوش آن دفتر که عنوانش حسین است
 حسن جان عزیز مصطفی بود - ولی آرامش جانش حسین است
 چه صحرائی است یا رب وادی عشق - که تنها مرد میدانش حسین است
 سید رضا موید

الا خورشید عالمتاب، ارباب

الا خورشید عالمتاب، ارباب - قرار هر دل بی تاب، ارباب
 نه تنها من که دیدم آفرینش - تو را میخواندت ارباب، ارباب
 به هر ابری که افتد چشم مستت - از او بارد شراب ناب، ارباب
 تو آن بودی که هر شب بر در تو - گدایی میکند مهتاب، ارباب
 من آن در را که غیر از او دری نیست - کنم با قلب دق الباب، ارباب
 بیاد چشم تو بیمارم امشب - طبیب بر سرم بشتاب، ارباب
 اگرچه ریزه خوارم بازگویم - بیا امشب مرا دریاب، ارباب
 به بیداری اگر قابل نباشم - مرا امشب بیا در خواب، ارباب
 چو شمع در هوای کربلایت - دلم شد قطره قطره آب، ارباب
 ز چشمانم از این چشم انتظاری - چکد هم اشک هم خوناب، ارباب

آب می گوید حسین ، بی تاب می گوید حسین

آب می گوید حسین ، بی تاب می گوید حسین - از سر شب تا سحر مهتاب می گوید حسین
 دیده می گوید حسین ، نادیده می گوید حسین - هر کجا باشد دلی غمدیده می گوید حسین
 یار می گوید حسین ، دلدار می گوید حسین - روز و شب هر دیده بیدار می گوید حسین
 ناس می گوید حسین ، احساس می گوید حسین - تا قیامت حضرت عباس می گوید حسین
 نار می گوید حسین، بسیار می گوید حسین - این زبان تا لحظه دیدار می گوید حسین
 نوح می گوید حسین، ذی روح می گوید حسین - زنده باشد هر دلی با روح می گوید حسین
 شاد می گوید حسین ، ناشاد می گوید حسین - هر نسیم باد با فریاد می گوید حسین
 کام می گوید حسین، ناکام می گوید حسین - فاطمه گریان به هر ایام می گوید حسین
 کوه می گوید حسین بشکوه می گوید حسین - دم به دم هر شیعه نستوه می گوید حسین
 جان جان گوید حسین ، هفت آسمان گوید حسین - ماه و خورشید و ستاره هر زمان گوید حسین
 غلامعلی رجائی (زائر)

گریه آدم تا خاتم برای امام حسین علیه السلام

در تفسیر آیه مبارکه و تلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه آیه ۳۶ سوره بقره ابوالفتوح نقل می کند که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و حیات او آفرید راست بنشست و اوعطسه فرود آمد حقتعالی او را الهام داد گفت الحمد لله خدایتعالی او را گفت خدایتعالی بر تو رحمت کند و ترا برای رحمت آفرید و او بر ساق عرش نگریست اشباح و تماثیلی دید بر صورت خود که نام هر یکی بالای سر او نوشته محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین آدم گفت بار خدایا پیش از من بر صورت من خلقی آفریدی گفت نه گفت اینان کیانند گفت فرزندان تواند و اگر نبود ایشان ترا نیافریدم گفت بار خدایا گرامی تر بندگانند بر تو گفت ای آدم این نامها یاد گیر تا در وقت درماندگی مرا به این نامها بخوانی تا بفریادت رسم آدم آن نامها یاد گرفت .

سپهر از کتاب در الثمین نقل می کند آدم علیه السلام چند کلمه در ساق عرش نوشته دید جبرئیل آن کلمات را که نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان بزرگوار او بود بآدم یاد داد تا با آن نامها پناهنده شود و در پیشگاه پروردگار بگوید آدم گفت یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطم بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن والحسین و منک الاحسان و خداوند را باین نامهای مقدس سوگند داد چون بنام حسین علیه السلام رسید قلبش از اندوه فشرده شد و اشک از دیدگانش فرو ریخت علت این اندوه و گریه را از جبرئیل جویا شد جبرئیل گفت این فرزند تو به مصیبتی بزرگ مبتلا می شود که تمام مصائب در برابر آن کوچک است گفت آن مصیبت کدامست جبرئیل گفت حسین علیه السلام با حال تشنگی و غریبی و تنهائی و بی کسی کشته می شود یا رویاوری ندارد ای آدم اگر او را ببینی در حالی که می گوید آه از تشنگی آه از بی یآوری تا آنکه شدت تشنگی بین او و آسمان مانند دود حائل می شود ولی هیچکس جوابش نگوید مگر با شمشیر و شربت مرگ .

حضرت آدم علیه السلام هنگام گذشتن از کربلا غمناک و محزون شد و به زمین خورد و خون از پای مبارکش جاری شد از مصدر وحی به او خطاب شد که وقوع این حادثه بخاطر موافقت با خونی است که از امام حسین علیه السلام در این زمین ریخته می شود .

هنگامی که کشتی نوح از کربلا می گذشت زمین آنرا گرفته و به شدت به طرف خود جذب می کرد بطوری که نزدیک بود غرق شود و خوف و وحشت سرنشینان را فرا گرفت به حضرت نوح وحی شد که اینجا محل شهادت امام حسین علیه السلام است .

هنگام عبور حضرت ابراهیم علیه السلام از کربلا مرکب آن حضرت لغزید و به زمین افتاد و سربارکش شکست و خون جاری شد به او وحی شد که برای همراهی با خونی که از امام حسین علیه السلام در اینجا ریخته می شود این قضیه پیش آمد .

حضرت اسماعیل علیه السلام هنگامی که گوسفندان خویش را برای چرا فرستاده بود چوپان ایشان خبر داد که گوسفندان مدتی است از آب فرات نمی آشامند سپس گوسفندان به اعجاز عرض کردند فرزندت حسین علیه السلام با لب تشنه در اینجا کشته می شوند و ما چون از این قضیه محزون هستیم از نوشیدن آب فرات صرف نظر کرده ایم .

حضرت یونس علیه السلام از کربلا گذشتند بند کفش آن حضرت پاره شد و خار در پای مبارکش رفته خون جاری شد سپس برایشان خطاب آمد که اینجا امام حسین علیه السلام به شهادت می رسد به جهت همراهی با خون او پایت خون افتاد .

حضرت سلیمان علیه السلام موقعی که بر فرش مخصوص (قالیچه سلیمان) نشسته بود و باد آن را به حرکت درمی آورد به کربلا رسید در آنجا باد سه مرتبه به شدت آن فرش را به دور خود چرخاند و نزدیک بود سقوط کند سپس آرام شد و در کربلا فرود آمد خبر شهادت امام حسین علیه السلام را در آن سرزمین به آن حضرت اعلان کردند .

حضرت عیسی علیه السلام هنگامی که با حواریون از کربلا گذشتند آهوانی دیدند که اجتماع کرده گریه می کنند آنها هم نشستند و گریه سردادند هنگامی که علت آن را از حضرت عیسی علیه السلام سؤال کردند فرمودند در این سرزمین میوه دل پیامبر خدا حضرت احمد صلی الله علیه و آله که فرزند حضرت طاهره بتول علیها سلام که شبیه مادر من است کشته خواهد شد و در اینجا خاک سپرده می شود که از مشک خوشبوتر است .

از امام صادق علیه السلام روایت است که ملائکه زیارت نمودند کربلا را هزار سال پیش از آنکه جدم حسین در آن ساکن شود .

سعد بن عبدالله اشعری که به محضر مبارک امام زمان عج شرفیاب شده بیان می کند که مولا در تاویل کهیعیص فرمودند این حروف رموز غیب است که خدا بنده خود ذکر را با بوسیله آن مطلع نمود چون ذکر را از پروردگارش خواست که نام پنج تن را به او بیاموزد جبرئیل آنها را به او آموخت و ذکر را هر وقت نام محمد و علی و فاطمه و حسن را می برد دلش روشن می گردید و اندوهش برطرف می شد و همینکه نام حسین را می برد گریه گلوی را می فشرد و گنج می گشت یکرور عرض کرد معبود من مرا چه شده که چون نام چهار تن را می برم غمها از دلم می رود و تسلی می یابم و چون نام حسین را بر زبان می آورم اشکم می ریزد ناله ام بلند می شود خدای تبارک و تعالی سرگذشت او را برایش در کلمه کهیعیص گفت . کاف کربلا - هاء هلاک عترت - یا یزید - عین عطش - صاد صبر . سید بن طاوس در لهوف می گوید چون یک سال از زندگانی حسین علیه السلام گذشت دوازده فرشته بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد که دارای صورتهای مختلف و چهره های قرمز بودند و در حالی که پروبال خویش را باز کرده بودند گفتند یا محمد همان ستمی که از قاییل بر

هابیل وارد آمد بر فرزندان حسین علیه السلام وارد خواهد شد و مانند اجری که به هابیل داده شده باو داده می شود و عذاب و گرفتاری کشندگان چون عذاب قابیل خواهد بود آن موقع در آسمانها فرشته مقربی نبود مگر آنکه بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف و آن حضرت را برکشته شدن حسین علیه السلام تسلیت دادند و به آنچه خداوند در عوض شهادتش برای او معین فرموده اخبار می کردند و تربت قبر حسین علیه السلام را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می دادند . سید بن طاووس در لہوف می گوید چون حسین علیه السلام دو ساله شد سفری برای پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش آمد در بین راه ناگهان آن حضرت ایستاد و فرمود انا لله و انا الیه راجعون و اشک از چشمانش سرازیر شد علت گریه را سؤال کردند فرمود اینک جبرئیل است به من خبر می دهد از زمینی که نزدیک شط فرات است و آنرا کربلا می گویند فرزندم حسین علیه السلام را در آن سرزمین می کشند پرسیدند یا رسول الله کشنده او کیست فرمود شخصی است که او را یزید مینامند و گویا اکنون جایگاه کشته شدن و محل دفن حسین را به چشم خویش می بینم رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن سفر غمگین مراجعت نمود ...

در سال ۳۶ هجری علی علیه السلام که به جنگ صفین می رفت هنگامی که از سرزمین کربلا عبور کرد مقداری از خاک کربلا برداشت و بوئید و فرمود خوشا بحال این خاک که از او گروهی بدون حساب به بهشت می روند .

در تفسیر آیه شریه حملته امه کرها و وضعته کرها سوره احقاف آیه ۱۴ حضرت صادق علیه السلام می فرماید آن انسان کاملی که خدا او را توصیه فرموده به رعایت والدین حسین علیه السلام است حملته امه کرها و وضعته کرها یعنی فاطمه زهرا علیها سلام حامله شد بحسین از روی کراهت و زائید او را از روی کراهت بعد حضرت می فرماید در دنیا دیده نشده است که مادری پسر یزید و کراهت داشته باشد از وجود پسر لکن فاطمه علیها سلام کراهت پیدا کرد از تولد حسین علیه السلام چون دانست او را شهید می کنند .

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خویش روایت کرد که روزی حسین بن علی علیه السلام بمنزل برادرش حسن علیه السلام وارد شد و چون نگاهش به برادر افتاد اشک از دیدگانش سرازیر گردید حسن علیه السلام پرسید چرا گریه می کنی گفت گریه ام از ظلم و ستمهایی است که بر شما وارد می شود حسن علیه السلام فرمود ظلمی که بر من وارد خواهد شد همانا زهری است که در خفاء و پنهان می نوشانند و بدان وسیله مرا مسموم و بقتل می رسانند ولی لا یوم کیومک یا ابا عبدالله هیچ روزی را در عالم مانند روز شهادت تو نمی توان یافت .

ام سلمه رضی الله عنها روایت می کند در وقتی که جناب امام حسین علیه السلام متوجه عراق بود عرض کردم یابن رسول الله رفتن شما را به عراق مصلحت نمی دانم زیرا که من از رسول خدا شنیدم

که می فرمود فرزندانم حسین علیه السلام ظلما مقتول می گردد و قدری از خاک آن موضع که مقتل حضرت بود بمن داده و فرمود هرگاه مشاهده کنی این خاک مستحیل بخون شده باشد یقین بدان که حسینم شهید شده و من آن خاک را درشیشه کرده ام و الحال نزد من است حضرت فرمود بخدا سوگند یقین می دانم که درعراق کشته خواهم شد مکررا زجد بزرگوار و پدر عالی مقامم شنیده ام که اگر بجانب عراق هم نروم کشته می شوم بعد فرمود یا ام سلمه اگر می خواهی آن موضع را که با من مقاتله کنند و خوابگاه من آنجا باشد بتو بنمایم پس دست به روی من کشیده رفع حجاب از نظرم برداشته نگاه کردم صحرائی دیدم با هیبت که سگان چهارچشم بر اطراف آن وادی می گردیدند و حضرت امام حسین علیه السلام از آن موضع قبضه ای خاک برداشته بمن داد آن را درشیشه ای کردم پس فرمود ای ام سلمه روزی که این خاک منقلب بخون گردد می دانی که مرا شهید کردند چون آن حضرت بجانب عراق رفت هر روز در آن نگاه می کردم چون روز عاشورا بعد از ظهر نگاه کردم خون را رنگین دیدم دانستم که آن حضرت را شهید کرده اند .

در مکه عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر خدمت امام حسین علیه السلام مشرف شدند و اظهار داشتند شما در مکه بمانید فرمود من از رسول خدا صلی الله علیه و آله دستوری دارم که باید آنرا انجام دهم ابن عباس از نزد حسین علیه السلام بیرون آمد و در بین راه می گفت و احسیناه پس از آن عبدالله بن عمر آمد و گفت بهتر آنست که با این مردم گمراه اصلاح کنی و اقدام بجنگ نفرمائی فرمود مگر ندانستی که از پستی دنیا بود که سر یحیی بن زکریا را برای سرکشی از سرکشان بنی اسرائیل به هدیه بردند آیا نمی دانی که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا برآمدن آفتاب هفتاد پیامبر را می کشتند و سپس به بازار آمده و به معاملات خود مشغول می شدند و خرید و فروش می کردند گویا هیچ کاری انجام نداده اند ولی خداوند در عذاب آنها تعجیل نکرد و به آنها مهلت داد و پس از مهلت انتقام شدیدی از آنان گرفت .

هنگام حرکت از مکه محمد بن حنفیه آمد مهارناقه آنحضرت را گرفت و گفت برادر جان مگر تو بمن وعده ندادی که در سخن من تأملی کنی فرمود بلی پرسید پس برای چه در رفتن شتاب نمودی حسین علیه السلام گفت پس از رفتن تو رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود ای حسین برو بسوی عراق زیرا خدا مایل است ترا کشته ببیند .

ای در عزات آدم و حوا گریسته

ای در عزایت آدم و حوا گریسته - یا که ساکنان عالم بالا گریسته
 پیمبران مرسل و ذرات کائنات - از هفت ارض تا به ثریا گریسته
 این بس برای غریبیت ای باعث نجات - گبر و یهود و قوم نصاری گریسته
 هم ساکنان معبد و هم واقفان دیر - هم جاثلیق پیر کلیسا گریسته

آن ظلمها که شد بتو در دشت کربلا - هم دوست گریه کرد و هم اعدا گریسته
 حوران باغ خلد برین تو ای شهید - اندر جنان بهره لعیا گریسته
 بر کشته تو ای شه بی غسل و کفن - مجنون وار زینب و لیلا گریسته
 ما دام عمر، سید سجاد ناتوان - اندر عزات ای شه والا گریسته

چشم ما تا که به زخم بدنت گریان است

چشم ما تا که به زخم بدنت گریان است - اشک ما گوهر رخشان یم عرفان است
 به همان آیه که خواندی به سر نیزه قسم - خون پاک تو، حیات دگر قرآن است
 دین ز خون بدنت جامه گلگون پوشید - گرچه در دامن صحرا بدنت عریان است
 حوض کوثر شود از اشک محبان تو پر - ساقی اش دست خدای احد مئان است
 هرکه را نیست به دل داغ تو، داغش به جگر - هر کجا نیست عزخانه تو زندان است
 کفن عاشق تو، پیرهن سینه زنی است - خاک زنجیر زنت، درد مرا درمان است
 آب تا روز قیامت جگرش می سوزد - که تو خود خضر حیاتی و لبث عطشان است
 اولین روضه جانسوز تو را خوانده خدا - اولین گریه کن تو پدر انسان است
 حیوان بهر تو گریند، خدا می داند - منکر گریه به تو پست تر از حیوان است
 چه به دوزخ ببرندش، چه به گلزار بهشت - چشم "میثم" به جراحات تنت گریان است

ما اشک را ز پاکی مادر گرفته ایم

ما اشک را ز پاکی مادر گرفته ایم - این زندگی ز چشمه ی کوثر گرفته ایم
 اذن ورود ما به بهشت خداست اشک - ما از بهشت هدیه فراتر گرفته ایم
 اشک غم حسین بود، خود بهشت ساز - ما بعد روضه زندگی از سر گرفته ایم
 آنکه شنید نام حسین و نریخت اشک - دوری از او به امر پیمبر گرفته ایم
 ما در کفن ز تربت او نور می بریم - رزق سفر ز خاک همین در گرفته ایم
 ما بی حسین پست ترین خلایقیم - با نام اوست رتبه ی برتر گرفته ایم
 ما در میان روضه ی او تحت قُبه ایم - حاجات خود به روضه مکرر گرفته ایم
 تا آب می خوریم صدا می زنیم حسین - این امر از سکینه ی اطهر گرفته ایم
 وقتی برای گریه دلم تنگ می شود - لب با دم حسین هماهنگ میشود
 تنها نه دل به یاد تو میسوزد ای حسین - از روضه هایت آب دل سنگ میشود
 ای بهترین بهانه برای گریستن - بی تو حنای گریه چه بیرنگ می شود
 کافیت لحظه ای دلم از تو جدا شود - دیگر کمیت زندگی ام لنگ میشود
 جز در مسیر هیئت تو پا نی نهم - وقتی برای گریه دلم تنگ میشود

گریه دار است عجب نام اباعبدالله

گریه دار است عجب نام اباعبدالله - جان فدای عطش کام اباعبدالله
 هرکجا پر بکشم سوی حرم می آیم - چون کبوتر شده ام رام اباعبدالله
 هرکسی صاحب اشک است نظر کرده ی اوست - چشم ما شد ز ازل جام اباعبدالله
 خوش به حال شهدائی که رسیدند آخر - با شهادت به سرانجام اباعبدالله
 غیر ارباب به هر بی سر و پا رو زنیم - ما که جلدیم سر بام اباعبدالله
 کعبه ام کربلا، پیرهن مشکى من - می شود حوله ی احرام اباعبدالله
 نیزه دارى به نوک نیزه ی خود ساکت کرد - زیر لب ناله ی آرام اباعبدالله
 مادرش گوشه ی گودال تماشا میکرد - غرق خون شد به خدا کام اباعبدالله
 قاسم نعمتى

دریا به چشم گریه کنانت چو شبنم است

دریا به چشم گریه کنانت چو شبنم است - یعنی که هر چه گریه برایت کنم کم است
 شکر خدا که با همه ناقابلیمان - اشکی برای عرض ارادت فراهم است
 دیوار کعبه گشت سیه پوش داغ تو - یعنی تمام سال خدا هم محرم است
 زهرا به دست سینه زنت آب می دهد - هرکس که هست با تو در این خیمه محرم است
 بگذار تا نفس بزنم در عزای تو - این آرزوی هر شب عیسی بن مریم است
 یک گوشه از تمامی شش گوشه ات حسین - دارالشفای درد غریبان عالم است
 بانی روضه هات خدا بود خود نوشت - هرکس که شد به عشق تو دیوانه آدم است
 حسن لطفی

چشم من محفل اشک و غم و اندوه و عزاست

چشم من محفل اشک و غم و اندوه و عزاست - در حسینیه ی دل، هیئت عشق تو به پاست
 مَحْرَم روضه ی تو مُحْرَم بیت الله است - تا ابد پرچم سرخ حرمت قبله نماست
 در شکوه و شرف و مرتبه و منزلت - جز خدایی به خدا هر چه بگوئیم رواست
 همه ی هستی خود را به میان آوردی - بی سبب نیست بهای تو و خون تو خداست
 «کشتگان غم تو زنده ی جاویدانند» - بی گمان فانی عشق تو شدن عین بقاست
 دل بریدن، پر پرواز حسینِیون است - هر که از خود گذرد در سفر کرب و بلاست
 یوسف رحیمی

همه جا شور عزای تو بیا می بینم

همه جا شور عزای تو بیا می بینم - عالم اندر غم تو غرق عزا می بینم

همه جا نام دل آرای تو را می شنوم - جلوه روی تو را در همه جا می بینم
در هوای تو چنان دیده دل صافی شد - هر کجا می نگرم ، کرب و بلا می بینم
تو حسینی و محمد، تو حسینی و علی - بر رخت هاله ای از نور خدا می بینم

عزیزان باز ایام عزا شد

عزیزان باز ایام عزا شد - لوای شاه دین از نو بپا شد
محرم آمد و ذرات عالم - عزادار شهید کربلا شد
در این مه به ابرو فرق اکبر - ز تیغ منقذ بی دین دو تا شد
گلوی اصغر بی شیر پر خون - به روی دست بابش از جفا شد
دو دست حضرت عباس از تن - برای جرعه آبی جدا شد
چو نی نالد صغیر از این ستم ها - که بر آل نبی در نینوا شد

عزای اشرف اولاد آدم است، بیا

عزای اشرف اولاد آدم است، بیا - عزیز فاطمه! ماه محرم است بیا
هلال ماه عزا میدهد ندا به فلک - که ماه گریه و اندوه و ماتم است بیا
پریده رنگ ز رخسار مادرت زهرا - قد رسول خدا در جنان، خم است بیا
لوی سرخ حسینی ندا دهد همه دم - که غیر تو چه کسی، صاحب دم است بیا
اگر شوند سماوات، چشمه چشمه اشک - به یاد قطره خون خدا کم است بیا
به زخمهای تن پاره پاره شهدا - خدا گواست، که تیغ تو مرهم است بیا
هنوز غرقه به خون، ماه روی عباس است - هنوز نقش زمین، دست و پرچم است بیا
بیا که پر شده از ذکر «یا حسین» جهان - بیا که ولوله در خلق عالم است بیا
هر آن دلی که به یاد حسین میسوزد - در آن شرارهای از شعر «میثم» است بیا

مرا اشک عزایت آبرو داد

مرا اشک عزایت آبرو داد - دلم را از سیاهی شستشو داد
کجا مولای ما فردا گذارد - غلام او در آتش پا گذارد
بود در موج آتش این شعارم - خدایا من حسین را دوستدارم

ببازار عمل با دست خالی

ببازار عمل با دست خالی - من و مهر تو یا مولی الموالی
بدم اما حسین را دوستدارم - همین باشد مدال افتخارم

آداب عزاداری امام حسین علیه السلام

۱ - سیاهپوشی :

از نظر فقهی پوشیدن لباس سیاه مکروه است ولی در عزاداری امام حسین (علیه السلام) وائمه معصومین (علیهم السلام) استثناء شده است زیرا این کار نشانه حزن و اندوه و نمودار شعائر و حماسه ها است .

۲ - تسلیت گویی :

اصل تسلیت گفتن در شرایط مصیبت و اندوهی که بر کسی وارد شده در اسلام مستحب است . پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) : هرکس مصیبت دیده ای را تسلیت گوید ، پاداشی همانند او دارد . (سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۸۸)

این سنت در بین شیعیان رایج است و با جمله «أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَكُمْ» همدیگر را تسلیت می دهند . امام باقر (علیه السلام) : وقتی شیعیان به هم می رسند در مصیبت ابا عبدالله (علیه السلام) این جمله را تکرار نمایند : «أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ (علیه السلام) وَ جَعَلْنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بَثَّارَهُ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» خداوند اجر ما را به سوگواری و عزاداری بر امام حسین (علیه السلام) بیفزاید و ما و شما را از خونخواهان او همراه با ولی خود امام مهدی از آل محمد (علیهم السلام) قرار بدهد . (مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۱۶)

۳ - تعطیلی کار در روز عاشورا :

امام صادق (علیه السلام) : کسی که روز عاشورا را تعطیل کند ، یعنی عقب کسب و کارش نرود و به کوری چشم بنی امیه که روز عاشورا را متبرک می دانستند ، اگر کسی برای معیشت روزانه اش هم فعالیت نکند ، خداوند حوائج دنیا و آخرتش را بر آورد و کسی که روز عاشورا روز حزن و اندوه او باشد ، در عوض فردای قیامت که برای همه روز هول و ترس است برای او روز شادی خواهد بود .

(امالی شیخ صدوق ، ص ۱۲۹)

۴ - زیارت و زیارت خوانی :

علقمه بن حضرمی از امام باقر (علیه السلام) در خواست نمود که مرا دعایی تعلیم بفرما که از راه نزدیک یا دور و از خانه ام در این روز (روز عاشورا) بخوانم . امام فرمودند : ای علقمه ! هرگاه خواستی (دعا بخوانی) دو رکعت نماز بخوان بعد از آن این زیارت (عاشورا) را بخوان . پس اگر تو این زیارت را بخوانی ، دعا کرده ای به آنچه که ، ملائکه برای زائر حسین (علیه السلام) دعا می کنند و خداوند صد هزار هزار درجه برای تو بنویسد و مثل کسی هستی که با حسین (علیه السلام) شهید شده باشد تا مشارکت کنی ایشان را در درجات ایشان و شناخته نشوی مگر در جمله شهیدانی که شهید شده

اند با آن حضرت و نوشته شود برای تو ثواب زیارت هر پیغمبری و رسولی و ثواب زیارت هر که زیارت کرده حسین (علیه السلام) را از روزی که شهید شده است. (مصباح المتعجد، ص ۷۱۴)

[اگر می توانید زیارت عاشورای معروفه را با صد لعن و صد سلام بخوانید و اگر وقت ندارید برای صد لعن و صد سلام، زیارت عاشورای غیر معروفه را که در اجر و ثواب با زیارت معروفه یکسان است، هر روز بخوانید. (هر دو زیارت در مفاتیح الجنان هست.)]

۵ - تباهی و گریستن :

در حدیث قدسی آمده که خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) فرمودند: ای موسی! هر يك از بندگانم در زمان شهادت فرزند مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) (روز عاشورا) گریه کند یا حالت گریه به خود بگیرد و بر مصیبت سبط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تعزیت گوید همواره در بهشت خواهد بود. (مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۲۳۵)

۶ - برگزاری مجالس عزاداری :

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مجلس گرفتن شما را من دوست می دارم. در مجالس خود «امر ما را» زنده بدارید. خداوند رحمت کند کسی که امر ما را زنده بدارد. (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۳۵)

۷ - نماز جماعت ظهر عاشورا :

سید الشهداء و یاران با وفای او همه کشته راه نماز شدند. از این رو در زیارت مطلقه امام حسین خطاب به امام می گوئیم: اشهد انک قد اقامت الصلاة و اتیت الزکاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر. (منابع ۱ تا ۷ - سوگنامه عاشورا، ص ۸۰ - ۶۷)

۸ - باید مقداری از لذائذ زندگی را که از خوردن و نوشیدن و حتی خوابیدن و گفتن بدست می آید ترک نموده (مگر آن که لازم باشد) و دیدار با برادران دینی را ترک کرده و آن روز را روز گریه و اندوه خود قرار دهد. و مانند کسی باشند که پدر یا فرزند خود را از دست داده است.

امام صادق (علیه السلام): در روز (عاشورا) از کارهای لذتبخش دوری شود و آداب و سنن سوگواری بر پا گردد و تا زوال خورشید از خوردن و آشامیدن خودداری شود و بعد از آن همان غذایی خورده شود که سوگوارن می خورند. (میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۷۸۳) [یکی از علما می فرمودند: از روز ۷ محرم که آب را بر امام حسین (علیه السلام) بستند تا روز عاشورا سعی کنید آب نیاشامید، نوشیدنی های دیگر بیاشامید ولی به احترام آقا و اهل بیتش آب نیاشامید]

۹ - رعایت اخلاص:

عزاداری را بخاطر رسم و عادت انجام نداده و سعی کنیم این کارها را با نیتی خالص و برای رضای خدا انجام داده و در خلوص خود نیز صادق باشیم. زیرا کار کوچکی که با نیت خالصانه و صادقانه

همراه باشد بهتر از کارهای زیادی است که خلوص و صداقت در آن نباشد، حتی اگر چندین هزار برابر باشد. و این مطلب بخوبی از عبادتهای حضرت آدم علیه السلام و شیطان فهمیده می شود، زیرا عبادتهای چندین هزار ساله شیطان او را از جاودانگی در آتش نجات نداد ولی يك توبه حضرت آدم علیه السلام باعث بخشش خطا و برگزیدن او شد.

در هنگام انجام اعمال نیز باید مواظب باشد که ریاء و دوستی ستایش مردم در نیت او وارد نشود. ۱۰- در آخر روز عاشورا زیارت تسلیت را بخواند، و روز عاشورا را با توسلی... اصلاح حال و پذیرش عزاداری را [از خداوند] خواسته و از کوتاهی خود معذرت بخواهد. (منابع ۸ تا ۱۰ - ترجمه المراقبات، ص ۵۳ - ۴۷) (منبع: خبرگزاری - فارس) (سایت عاشورا محمدی)

احکام عزاداری امام حسین علیه السلام

امام خمینی رحمه الله: «عزاداری برای سیدالشهداء از افضل قربات و مایه تقویت روح ایمان و شهامت اسلامی و ایثار و فداکاری و شجاعت در مسلمین است.» (۱) استفتائات امام خمینی، ج ۲، ص ۲۸ و استفتائات جدید آیت الله مکارم، ج ۱، ص ۱۵۸

سؤال: آیا بر پا کردن مراسم عزاداری [توسط زن] بدون اذن شوهر جایز می باشد؟
آیت الله نوری همدانی: در صورتی که از اموال شوهر باشد جایز نیست. (هزار و یک مسئله، آیت الله نوری همدانی، ج ۲، ص ۱۸۰)

سؤال: گاهی برخی از دسته ها که وارد مسجد می شوند، با کفش وارد می شوند، که نوعی بی احترامی به مسجد محسوب می شود، لطفا بفرمائید که این مسئله چه حکمی دارد؟

آیت الله نوری همدانی: اگر موجب هتک شود اشکال دارد. (هزار و یک مسئله فقهی، ج ۲، ص ۴۰)
سؤال: در مورد زنجیر زنی که منجر به سیاه شدن یا مجروح شدن بدن می شود و همچنین غالباً پشت پیراهن افراد باز است و بیشتر در خیابان و معابر عمومی ظاهر می شوند، نظر شما چیست؟
امام خمینی رحمه الله: مانعی ندارد، مگر اینکه موجب ضرر فاحش بر بدن شود. (استفتائات امام خمینی، ج ۳، ص ۵۸۰)

سؤال: آیا برهنه شدن مردان با حضور زنان برای عزاداری عیب دارد یا خیر؟
آیت الله فاضل لنکرانی: مانعی ندارد و زنها نباید به بدن مرد اجنبی نظر کنند. (جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۱۹، س ۲۱۶۲)

سؤال: در مجالس زنانه، زنان مداحی و سخنرانی می کنند و صدای آنها به گوش مردان رهگذر می رسد. آیا این عمل جایز است؟

آیت الله فاضل لنکرانی: شنیدن صدای ایشان اگر در معرض ریه و التذاذ نباشد حرام نیست. (جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۵، س ۲۱۸۳)

سؤال: سینه زدن با تیغ و یا زنجیر زدن با زنجیری که دارای چاقو و یا تیغ می باشد و منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می شود چه حکمی دارد؟
 آیت الله مکاری شیرازی: کیفیت عزاداری باید چنان باشد که بهانه ای به دست دشمنان اسلام ندهد و موجب سوء استفاده از آن نشود. (استفتائات جدید، ج ۱، ص ۱۵۸، س ۵۷)
 احکام علامت

سؤال: بسیاری از تکایا در ایام عزاداریهای مذهبی، اقدام به حمل «علاماتی» می کنند که به قیمت گزافی خریده شده و حمل آن نیز موجب اشکال است. این وسائل از نظر شرعی چه حکمی دارند؟
 امام خمینی رحمه الله: اشکال ندارد. (استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۲۸، س ۷۲)
 سؤال: حکم علمهایی که در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهایی نیز هستند چیست؟
 آیت الله فاضل لنکرانی: استفاده از آنها در عزاداری جایز است. (جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۳، س ۲۱۷۳)

سؤال: آیا جایز است پارچه و دستمالهایی را که در ایام محرم بر روی علم می بندند بفروش برسانند و در عزاداری و تعمیر حسینیه مصرف کنند؟
 آیت الله فاضل لنکرانی: اگر در مراسم عزاداری محل حاجت نباشد و زاید بر متعارف باشد، می توانند بفروشند و به مصارف عزاداری و احتیاجات حسینیه ها برسانند. (جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۳، س ۲۱۷۹)

احکام تعزیه و شبیه خوانی
 امام خمینی رحمه الله: تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود، اشکال ندارد ولی بهتر است به جای آن، مجالس روضه خوانی برپا کنند. (استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۲۸، س ۷۱ و ج ۳، س ۴۴ و ۴۰ و ۴۷ و ۳۳)
 سؤال: آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟
 آیت الله فاضل لنکرانی: اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود مانعی ندارد. (جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۶۵)

آیت الله گلپایگانی رحمه الله: اگر تعزیه خوانی مشتمل بر استعمال آلات موسیقی نباشد و غنا و دروغ نخوانند و مرد لباس مختص به زن نپوشد، اشکال ندارد. (مجمع المسائل، ج ۱، ص ۵۵۹، س ۷۷)
 سؤال: آیا تشبه به اهل بیت علیهم السلام در نمایش و تعزیه و غیر آن جایز است؟
 امام خمینی رحمه الله: با مراعات احترام آنان جایز است. (احکام خانواده، عبدالرحیم موگهی، طبق فتوای امام خمینی رحمه الله، ص ۳۳۶)

آیت الله فاضل لنکرانی و آیت الله صافی گلپایگانی: در صورتی که مستلزم اهانت نباشد مانعی ندارد . (جامع المسائل، آیت الله فاضل لنکرانی، ج ۱، ص ۲۱۶۶ و جامع الاحکام، آیت الله صافی، ج ۲، ص ۱۳۲) آیت الله علوی گرگانی: اگر تعزیه و شبیه خوانی موجب هتک حرمت به ساحت مقدس بزرگان دین شود، باید اجتناب شود . (اجوبه المسائل، ص ۳۶۵)

احکام استفاده از لباس سیاه

سؤال: آیا پوشیدن لباس سیاه در عزاداری امام حسین علیه السلام جایز است و آیا رجحان دارد؟ آیت الله فاضل لنکرانی: پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام چون از مصادیق تعظیم شعائر است، واجد رجحان شرعی می باشد و عملاً بزرگانی چون مرحوم آیت الله بروجردی در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می کردند . (جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۱، س ۲۱۷۰)

آیت الله صافی گلپایگانی و آیت الله نوری همدانی: پوشیدن لباس سیاه به عنوان اعلان حزن و اندوه در مصیبت امام حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام رجحان دارد . (جامع الاحکام، آیت الله صافی، ج ۲، ص ۱۳۰، س ۱۵۹۰؛ هزار و یک مسئله، آیت الله نوری همدانی، ج ۲، ص ۱۸۰، س ۶۰۲)

سؤال: آیا نماز خواندن با لباس سیاه بر عزاداران امام حسین علیه السلام مکروه است؟

آیت الله صافی گلپایگانی: چون لباس سیاه علامت عزاداران سیدالشهداء است و عزاداری آن حضرت کمال رجحان را دارد، لذا نماز خواندن با آن نیز مکروه نمیباشد. (جامع الاحکام، ج ۲، ص ۱۳۰، س ۱۵۹۱) احکام قمه زدن

علامه امین عاملی: «قمه زنی و اعمالی دیگر از این قبیل در مراسم عزاداری حسینی به حکم عقل و شرع حرام است و زخمی ساختن سر، که نه سود دنیوی دارد و نه اجر اخروی، ایذاء نفس است که خود در شرع حرام است و در مقابل این عمل، شیعه اهل بیت را در انظار دیگران مورد تمسخر قرار داده و آنها را وحشی قلمداد می کنند . شکی نیست که این اعمال ناشی از وسوس شیطانی بوده و موجب رضایت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت اطهار علیهم السلام نیست .» (اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۶۳)

آیت الله حکیم رحمه الله: مرحوم آیت الله حکیم رحمه الله جواز قمه زنی را مقید به چهار شرط نموده است: ۱- خوف ضرر وجود نداشته باشد . ۲- عزاداری بر آن صدق کند . ۳- باعث مسخره قرار گرفتن نشود . ۴- عداوت و دشمنی دیگران را ایجاد نکند . (فتاوی العلماء والاعلام فی تشجیع الشعائر الحسینیه)

سؤال: قمه زدن در عزاداری امام حسین علیه السلام چه حکمی دارد؟

امام خمینی رحمه الله: اگر موجب ضرر نباشد مانع ندارد، ولی در این زمان این عمل نشود. (استفتاءات، ج ۳، ص ۵۸۱، س ۳۸)

مقام معظم رهبری: اگر موجب وهن مذهب در زمان حاضر و یا مستلزم خوف خطر جان یا ضرر معنی به باشد، جایز نیست. (بیانات رهبری واستفتاءات آیات عظام پیرامون عزاداری عاشورا، ص ۳۵) آیت الله جوادی آملی: چیزی که مایه وهن اسلام و مایه هتک حرمت عزاداری است جایز نیست، انتظار می رود از قمه زنی و مانند آن پرهیز شود. (بیانات رهبری و استفتاءات آیات عظام پیرامون عزاداری عاشورا، ص ۴۲)

سؤال: اگر قمه زدن در عزاداریها موجب مرگ کسی شد، آیا این عمل خودکشی و گناه محسوب می شود؟ مقام معظم رهبری: اگر با خوف خطر جان اقدام کرده باشد، حکم انتحار دارد. (بیانات رهبری و استفتاءات آیات عظام پیرامون عزاداری عاشورا، ص ۳۵)

سؤال: آیا قمه زنی جایز است؟ چنانچه در این خصوص نذری وجود داشته باشد وظیفه چیست؟ آیت الله فاضل لنکرانی: با توجه به اینکه ایران اسلامی به عنوان ام القرای جهان اسلام شناخته می شود، و اعمال و رفتار ملت ایران به عنوان الگو و بیانگر اسلام است، باید با سوگواری و عزاداری امام حسین علیه السلام به گونه ای عمل شود که موجب گرایش بیشتر به آن حضرت گردد.

مسئله قمه زدن نه تنها نقشی ندارد بلکه به علت عدم قابلیت پذیرش و نداشتن هیچگونه توجیه قابل فهم مخالفین، نتیجه سوء بر آن مترتب خواهد شد. لذا لازم است شیعیان از آن خودداری کنند. و چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد نذر صحیح نیست. (جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۳، س ۲۱۷۲) آیت الله نوری همدانی: اشکال دارد. (هزار و یک مسئله، ج ۲، ص ۱۷۹، س ۵۹۷)

احکام موسیقی

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب محرمه در پاسخ به کسانی که می گویند غنا می تواند زمینه گریه کردن را فراهم نماید، می فرماید: چنین شیوه ای نمی تواند مقدمه مستحب یا مباح قرار گیرد و باید به عموم ادله حرمت غنا تمسک نمود. (مکاسب محرمه، رحلی، ص ۳۹)

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در منتهی الآمال می فرماید: عزاداران امام حسین علیه السلام بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود و از استعمال محرمات از قبیل غنا که غالباً نوحه ها خالی از آن نیست و حکایات ضعیفه مظنونة الکذب احتراز نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند. (منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۶۸، آخر زندگی امام حسین علیه السلام)

سؤال: در رادیو مدح ائمه طاهرين عليهم السلام با واقعه کربلا را با وزن و ساز و با لحن خوب می خوانند. آیا استماعش جایز است یا خیر؟

امام خمینی رحمه الله: اگر غنا و موسیقی نباشد مانع ندارد . (استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۱۶، س ۳۶)

سؤال: هیئت‌های نوازنده و کسانی که در مراسم تشییع جنازه شهداء موزیک عزا می زنند، از لحاظ شرعی چه حکمی دارد؟ و آیا خرید و فروش آن لوازم حرام است یا خیر؟

امام خمینی رحمه الله: خرید و فروش آلات لهو حرام است و موسیقی مطرب جایز نیست و صداهاى مشکوک مانع ندارد . (استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۱۶، س ۱۸)

سؤال: آیا زدن طبل و شیپور در تعزیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام جایز است یا نه؟
امام خمینی رحمه الله: اگر از آلات لهو و لعب نباشد و وهن بر مذهب هم نشود مانع ندارد . (استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج ۳، ص ۵۸۳، س ۴۵)

سؤال: آیا در عزاداری سیدالشهداء استفاده از طبل و دهل جایز است؟
آیت الله فاضل لنکرانی: استفاده از آلات لهو و لعب حرام است ولی طبل و دهل و امثال آن جزء این آلات نیست . (جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۳، س ۲۱۷۴)

احکام عاشورا

۱- روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است . در روایت آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: بنی امیه نذر کردند که اگر موفق به قتل امام حسین علیه السلام شوند، روز شهادت او را جشن بگیرند و مبارک بشمارند و روزه بگیرند و روزه در آن روز سنت آل امیه است، لذا ائمه اطهار علیهم السلام به جهت مخالفت با این طایفه تبهکار و عدم هماهنگی با آنان، روزه عاشورا را نهی کردند . (تحریر الوسیله، ج ۱؛ جواهر، ج ۷، ص ۱۰۷)

۲- در روز عاشورا مستحب است که انسان تا عصر بدون قصد روزه از خوردن و آشامیدن خودداری کند . (توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۹۰۶)

۳- بسیار مناسب است که در روز عاشورا کار و کسب تعطیل شود، مگر در حد ضرورت .
امام رضا علیه السلام فرمود: «من ترک السعی فی حوائج یوم عاشورا قضی الله له حوائج الدنیا و الآخرة؛ کسی که کار و تلاش برای برآوردن حوائج خود را در روز عاشورا ترک کند، خداوند نیازهای دنیا و آخرت او را برطرف می سازد» (عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ص ۲۶۸)

سؤال: در ایام سوگواری امام حسین علیه السلام نماز مقدم است یا عزاداری؟
آیت الله فاضل لنکرانی: بهتر آن است که نماز را مقدم دارند، همانطور که امام حسین علیه السلام روز عاشورا هنگام ظهر نماز ظهر اقامه کردند . (جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۳) (سایت حوزه منبع: مبلغان، فروردین ۱۳۸۲، شماره ۳۹ - سایت عاشورا محمدی)

دوری از تحریفات در مجالس عزا

در آغا زسخن قبل از هر چیزی باید به مواردی اشاره کنیم که آسیب عزاداریها است و موجب تحریفات در مجالس عزاداری میشود و باید از آنها دوری کنیم، در این رابطه

۱- از دروغ و دروغگوئی در نقل وقایع و خواندن مقاتل خودداری کنیم و سعی کنیم در نقل مطالب تحریف نکنیم و مطالب تحریف شده را هم نقل نکنیم و برای گریاندن مردم به هر وسیله ای متوسل نشویم و لو نقل مطالب ضعیف و دروغ و تحریف شده البته این را بدانیم که چون سخن از دل برآید لاجرم بردل نشیند اگر مدّاح و مرثیه خوان و روضه خوان: الف - اخلاص داشته باشد، ب - هنر داشته باشد، باهمان مطالب صحیح و متقن بهتر میتواند مستمعین را بگریاند دیگر نیاز به نقل مطالب دروغین و تحریف شده نیست

۲- در خواندن اشعار و مرثیاتی و نحوه و سرود از خواندن اشعار سست و بی مایه و بی پایه و اساس و احیاناً اشعاری که بوی غلومیدهد پرهیز کنیم و جزء الشّعراء يتبعهم الغاوون نباشیم که امامان معصوم علیهم السّلام همانطوری که از نقل مطالب و اشعار دروغ خوششان نمی آید از غلوهوم خوششان نمی آید که امام علی علیه السّلام فرمود: هلك في اثنان محبّ غال ومبغض قال. این سخن خدای متعال را به حضرت عیسی بن مریم بیاد داشته باشیم که خدای متعال فرموده است: انت قلت للنّاس اتّخذونی وائی الهمین من دون الله... ایضاً خطاب به آنانیکه قائل به خدائی حضرت عیسی بودند فرموده است: وقال الله لا تتخذوا الهمین اثنین انما هو اله واحد...

۳- از تغنی در نوحه خواندن و مرثیه خواندن پرهیز کنیم و سعی کنیم نوحه و اشعاری که در مصیبت امام حسین علیه السّلام میخوانیم شکل غنا و موسیقی پیدا نکند و با ریتم و ملودی و آهنگ غنا و موسیقی نخوانیم و مجلس امام حسین علیه السّلام را تبدیل به کنسرت موسیقی و خوانندگی نکنیم آنهم گاهی موسیقیهای مبتذل و به اصطلاح لُس آنجلسی، اما چرابعضی مبادرت به نقل مطالب سست و بی پایه و اساس و دروغ مینمایند و در پی نقل مطالب تحریف شده هستند؟ و چرابعضی اشعار و نوحه های سست و بی پایه و بی مایه میخوانند؟ و چرابعضی نوحه و مرثیه را با تغنی و آهنگ غنا و موسیقی میخوانند؟ بخاطر اینکه مریدهای بیشتر شوند و به اصطلاح منبرشان یا روضه شان یا نوحه شان بگیرد که مستمعین نگویند آقا اخلاص ندارد یا صدا ندارد یا خوب نمی خواند یا صدایش گیرانیست و نمی تواند مستمعین را بگریاند و نمی تواند جوانها را جذب کند و نمی تواند افراد را جمع کند و ترس از اینکه نکنند مجلس دیگر او را دعوت نکنند، اما هیچیک از اینها بهانه نیست که يك مداح و روضه خوان و مرثیه خوان به هر حيله متوسل شود و جزء کسانی بشود که میگویند برای رسیدن به هدف باید به هر وسیله ای دست زد و به اصطلاح هدف وسیله را مباح میکند، و این را باید دانست که برگزاری مراسم سوگواری

اباعبدالله علیه السّلام برای فقط گریاندن نیست هرچند که گفته شده: من یکی اوابکی اوتباکی وجبت له الجنّة. یا گفته شده: ان كنت باکیا فابک للحسین علیه السّلام. وایضاً گفته شده: گریه برهردربی درمان دواست - چشم گریان چشمه فیض خداست - تانباردابرکی خنددچمن - تانگریدطفل کی نوشدلبن. بلکه برگزاری مجالس عزاداری برای امام حسین علیه السّلام علاوه براینکه ذکر مصیبت شود وواعظ ومّداح ومرثیه خوان وروضه خوان بگریدوبگریاند برای اینست که مردم بیادخدابیفتند ومسائل واحکام اسلامی را بیاموزندویامتدگزشوند وبا فلسفه قیام ونهضت حسینی آشناشوند که گفته شده: همین نه گریه برآن شاه تشنه لب کافی است - اگرچه گریه برآلام قلب تسکین است - بین که مقصدعالی اوچه بود ای دوست - که درك آن سبب عزّوجاه وتمکین است. وازدگرسو اگرواعظ وروضه خوان ومّداح ومرثیه خوان اخلاص داشته باشندنیازبه نقل مطالب بی پایه واساس ندارد بلکه با اخلاص خود وبا نقل مطا لب متقن ومستحکم وایضاً با داشتن هنر مستمعین رامیگیراند. پس نتیجه با ید: الف - صدق درگفتارداشته باشد ومطالب صحیح ومتقن ومستحکم و با محتوا وبا معنی نقل کندوبخواندودرنقل مطالب ومخصوصاً احادیث وروایات رعایت اما نت بشود ، ب - اخلاص درعمل داشته باشد وبی شا ئبه وبی ریا بگوید وبخواند، ج - با فن خطا به وبیان آشنا باشد وهنرتا ثیرگذاری داشته باشدکه بتواند بامطالب صحیح وبامحتوا وبدورازتغنی و بدورازحرکات زننده که مناسب حال يك مدّاح وروضه خوان ومناسب حال مجلس ذکرمصیبت و روضه خوانی و سینه زنی نیست درمستمعین اثریگذارد.

ودررابطه با آسیبها وتحریفات واقعه تاریخی عاشورا بایدبه این نکته توجّه شود که تحریفات دردوشکل متفاوت بروزوظهوردارد

یکی تحریفات با شکل قدیمی آن که نقل مطالب بی پایه واساس ودروغ است حال چه بصورت شعروچه نثر

و دیگری تحریفات باشکل جدید آن است که تعریف ازخال لب وچشم سیاه وقدبلند وابروی کمانی وزلف مجعد ویا خداخواندن وقبله خواندن ویا سرودها ونوحه ها رابصورت ریتم وملودی وآهنگ موسیقائی خواندن حال چه موسیقی پاپ وچه موسیقی سنتی وچه موسیقی جا زو... وچه خواندن های به اصطلاح کوچه باغی وچه به شکل خواندنیهای محلی ویا به اصطلاح دشتی ویا احیاناً مواردی دیده شده که همراه با دستگاههای ارگ وغیره خوانده شده یا خواننده حرکات نامناسب که بدورازشان يك مدّاح امام حسین علیه السّلام است داشته است که اینگونه خواندنها وحرکات بدورازشان امام حسین علیه السّلام وساحت مقدّس آن بزرگوارومجلس عزای آن بزرگواراست.

دراین قسمت انتقاد شدید علیرضا قزوه از برخی مداحی ها ازروزنامه خراسان ۸۷/۱۰/۲۲

«علیرضا قزوه»، شاعر انقلاب اسلامی و عاشورا، با نوشتن یادداشتی به بعضی از مداحی های معاصر و پخش آن ها از صدا و سیما به شدت انتقاد کرد. به گزارش فارس، قزوه که اکنون در هند به سر می برد، صاحب دو کتاب عاشورایی به نام های «با کاروان نیزه»

و «من می گویم شما بگریید» است که در مجموع ۱۸ بار در این سه سال تجدید چاپ شده است. همچنین کتاب «با کاروان نیزه» تقدیر شده در مراسم جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی بوده است. وی در بخشی از این یادداشت آورده است: شعر این سال ها در عرصه آیینی و به خصوص عاشورایی چه به لحاظ کیفیت و فرم و محتوا و چه به لحاظ کمیت با یک رشد بالنده مواجه بوده است. اما مداحی در این سال ها به خصوص تیپ مداحان را که و رپ و کسانی که بالا پایین می پرند و قرتی بازی و ادا و اصول در می آورند با یک افت وحشتناک روبه رو بوده است. در عرصه شعر هم ما این آدم ها را داشتیم اما با آن ها بحث کردیم و با نقد علمی جلو شان ایستادیم اما در عرصه مداحی به جای نقد ما حتی با نوازش این جماعت روبه رو بودیم. برای همین است که من هنوز نوحه های «سلیم مؤذن زاده» و یا مرحوم کوثری را که برای امام (ره) می خواند، بر همه این مداحی ها ترجیح می دهم. شعر عاشورایی در روزگار ما حرکت های بسیار جدی کرده و با تلاش شاعرانی چون حسن حسینی و قیصر امین پور و دکتر گرمارودی و مجاهدی و شفق و انسانی و عزیزی و میرشکاک و کاکایی و فرید و خسرو احتشامی و نیکو و ساعد باقری و امیری اسفندقه و حسینجانی و محمد سعید میرزایی و جماعتی از شاعران جوان ... به بالندگی خوبی رسیده، متأسفانه مشکل، مشکل معرفی و عرضه است. به طوری که همان طور که چای ایرانی و برنج ایرانی بهترین محصول جهانی به لحاظ کیفیت و بدترین به لحاظ عرضه و بسته بندی است، صدا و سیما و رسانه های دیگر نیز با شعر شعرا مثل سیمان و گچ فله ای برخورد می کنند. از نظر صدا و سیما مداحی که شعر می خواند و یک ریزه صدا دارد، بدون داشتن تفکر و سواد کافی است تا نیم ساعت وقت شبکه را بگیرد قربة الی و از این روست که همیشه نتایج زحمات شاعر به حساب مداح ریخته می شود و مداح هم فکر می کند که چه لطفی کرده که شعر شاعر را خوانده است. یکی از نقاط تفوق و برتری شعر بر مداحی این است که در روز عاشورا بیش از آن که مداحی داشته باشیم، با شعر، آن هم شعر شعورمند روبه رو بودیم و متأسفانه این شعر شعورمند همان چیزی است که بیشتر مداحان امروز ما با آن ارتباط برقرار نمی کنند. حتی یادم نمی رود که چند سال پیش آقای ضرغامی مداحان و شاعران را جمع کرد در سالن صدا و سیما و علی معلم همین حرف ها را زد و یکی دو تا از مداحان به خصوص یکی که سابقه تکفیر این و آن را دارد و به مریدانش زیاد می نازد سریع با او برخورد کرد. در صورتی که حرف معلم حق بود و آن آقا در عرصه تفکر و سواد شاگرد معلم به حساب می آمد اما از بس به او در سیما تربیون داده بودند دیگر شمر هم جلو دارش نبود! من در مورد مداحی معتقدم که نوگرایی های بی

ریشه و اساس، کار دست مداحی ما داده است. دوستی می گفت در يك فيلمی متن نوحه يك مداحی را که مثل رقاص ها می خواند برداشته بودند و به جایش يك آهنگ تند رقص گذاشته بودند و مسخره می کردند! چرا باید کاری کنیم که بتوانند ما را دست بیندازند از نظر من هنوز نوحه «امشب شهادت نامه عشاق امضا می شود...» چندین درجه بالاتر و هنری تر از مزخرفاتی است که گاه و بی گاه توسط برخی مداحان کم سواد خوانده می شود. هنوز شعر «باز این چه شورش است...» غوغاترین شعر است که اشک هر کس را در می آورد. البته من با بسیاری از مداحان مثل حاج سعید حدادیان و حاج صادق آهنگران و... دوستم و کارهایشان را هم دوست دارم و سطح سواد و انتخابشان را هم و این حرف ها را بارها به آن ها هم زده ام. اما معتقدم که صدا و سیما باید با عدالت بیشتری از همه مداحان به خصوص مداحان سنتی استفاده کند. انتهی مطلب آقای قزوه

اینک مادر دوفصل مطلب را ادامه می دهیم ابتدا در رابطه با تحریفات باشکل قدیمی آن و در ادامه تحریفات باشکل جدید آن را مورد بررسی قرار می دهیم

در این قسمت فرمایشات استاد شهید علّامه مرتضی مطهری (ره) در کتاب حماسه حسینی بخش پنجم یادداشت تحریفات در واقعه تاریخی عاشورا از پایان آن کتاب می آوریم

تحریف بر دو نوع است: لفظی و قالبی و پیکری، دیگر معنوی و روحی، همچنانکه صنعت مغالطه نیز بر دو قسم است: لفظی و معنوی.

تحریف همان طور که از نظر نوع بر دو قسم است: لفظی و معنوی، از نظر عامل یعنی محرف نیز بر دو قسم است: یا از طرف دوستان است یا از طرف دشمنان. به عبارت دیگر یا منشأش جهالت دوستان است و یا عداوت دشمنان. همچنانکه از نظر موضوع یعنی محرف فیه نیز بر چند قسم است: یا در يك امر فردی و بی اهمیت است مانند يك نامه خصوصی، و یا در يك اثر با ارزش ادبی است، و یا در يك سند تاریخی اجتماعی است مثل جعل کتابسوزی اسکندریه، و یا در يك سند اخلاقی و تربیتی و اجتماعی است...

تحریفات لفظی: الف. داستان شیر و فضا که متاسفانه در کافی نیز آمده است. ب. داستان عروسی قاسم که ظاهراً خیلی مستحدث است و از زمان قاجاریه تجاوز نمی کند. (از زمان ملا حسین کاشفی است). ج. داستان فاطمه صغری در مدینه و خبر بردن مرغ به او. د. داستان دختر یهودی که افلیج بود و قطره ای از خون ابا عبد الله به وسیله يك مرغ به بدنش چکید و بهبود یافت. ه. حضور لیلی در کربلا و امر حضرت به او که برو در يك خیمه جداگانه موی خود را پریشان کن، و شعر: نذر - علی لئن عادوا و ان رجعوا لازرعن طریق الطف ریحانا و اشعاری از این قبیل: لیلی ز غم اکبر... خیز ای بابا از این صحرا رویم نك به سوی خیمه لیلا رویم و. داستان طفلی از ابی عبد الله که در شام از دنیا رفت و بهانه پدر می گرفت و سر پدر را آوردند و همان جا وفات کرد. (رجوع شود به نفس المهموم) ز. آمدن

اسرا به کربلا در اربعین و اینکه به دو راهی عراق و مدینه رسیدند، از «نعمان بن بشیر» خواستند که آنها را به کربلا برد، و اینکه آنچه در اربعین حقیقت دارد زیارت جابر است و عطیه عوفی. اما عبور اسرا از کربلا و ملاقات امام سجاد با جابر افسانه است. ح. هشتصد هزار نفر بودن لشکر عمر سعد بلکه یک میلیون و ششصد هزار نفر، هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا، به یک حمله ده هزار نفر را کشتن، تا برسد به اینکه نیزه هاشم مرقال هجده گز و نیزه قاتل قاسم هجده گز و نیزه سنان شصت گز بود. ط. روضه‌هایی که در آنها اظهار تذلل پیش دشمن است، از قبیل التماس کردن برای آب. ی. داستان طفلی که در حین اسارت گردنش را بسته بودند و سوار می‌کشید تا طفل خفه شد.

اما تحریفات معنوی: الف. اولین تحریف این بود که این حادثه را یک حادثه استثنائی و ناشی از یک دستور محرمانه و خصوصی دانستند. امام حسین فدای گناهان امت شد! او کشته شد تا گناهان امت بخشیده شود! بدون شک این یک فکر مسیحی است که در میان ما نیز رایج شده است. این فکر است که امام حسین را به کلی مسخ می‌کند و او را به صورت سنگر گنهکاران در می‌آورد، قیام او را کفاره عمل بد دیگران قرار می‌دهد. امام حسین کشته شد که گنهکاران از عذاب الهی بیمه شوند! جوابگوی معصیت معصیتکاران باشد. (به شخصی گفتند تو چرا نماز نمی‌خوانی، روزه نمی‌گیری، مشروب می‌خوری؟ گفت من؟! شب جمعه در هیئت، سینه سه ضربه مرا ندیدی؟! آقای بروجرودی هر چه خواستند سر دسته‌های قمی را از بعضی کارها منع کنند قبول نکردند، گفتند ما همه سال جز یک روز مقلد شما هستیم) چیزی که هست فرق ما با مسیحیان این است که می‌گوییم یک بهانه‌ای لازم است، به قدر بال مگسی اشک بریزد و همان کافی است که جواب دروغ‌گوئیها، خیانتها، شرابخواریها، ربا خواریها، ظلمها و آدم کشیها بشود! مکتب امام حسین به جای اینکه مکتب احیاء احکام دین باشد، مکتب اشهد انك قد اقامت الصلاة و اتيت الزكاة و امرت بالمعروف و نهيت عن المنكر باشد، و همان طور که خودش فرمود: ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنكر، مکتب ابن زیاد سازی و یزید سازی شد. در این زمینه است که افسانه‌ها ساخته شده از قبیل داستان مردی که سر راه را می‌گرفت و آدمها را می‌کشت و لخت می‌کرد، اطلاع پیدا کرد که قافله‌ای از زوار حسینی امشب از فلان نقطه عبور می‌کنند، در گردنه‌ای کمین کرد و در حالی که انتظار می‌کشید خوابش برد و قافله آمد و گذشت و او متوجه نشد. قافله که می‌گذشت، گرد و غبار بلند شده بود و روی لباسها و بدن او نشست. در همین حال خواب دید که قیامت پیا شده و او را هم کشان کشان به طرف جهنم می‌برند به جرم خونهای ناحقی که ریخته و مالهایی که دزدیده و امنیتی که سلب کرده است (زیرا از نظر اسلام اینها محارب خوانده می‌شوند: انما جزاء الذين يحاربون الله و رسوله... ان يقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم ... رجوع شود به تفسیر آیه و به بحث فقهی مطلب) ولی همینکه به نزدیک جهنم رسید، جهنم از قبول او امتناع کرد و امر شد او را برگردانید زیرا این کسی است که در وقتی که در

خواب بوده، غبار زوار حسینی بر روی او نشسته است! فان شئت النجاة فزر حسينا - لکی تلقی الاله
 قریر عین - فان النار لیس تمس جسمنا - علیه غبار زوار الحسین. پس وقتی که غبار زوار حسین بر
 روی يك دزد جانی بنشیند او را نجات دهد، خود زوار چه مقام و درجه ای دارند! و حتما بالاتر از
 ابراهیم خلیل خواهند بود! به قول شاعر: من خاك كف پای سگ کوی کسی ام - کو خاك كف پای
 سگ کوی تو باشد. و به قول شاعر اصفهانی مردی را در قیامت می آورند و ملائکه غلاظ و شداد او را
 به محضر عدل الهی می برند و هی به گناهان او شهادت می دهند و مورد توجه فرشته مامور رسیدگی
 [واقع] نمی شود، می گویند: شکمها پاره کرده است... دیوان مکرم صفحه ۱۳۳: اگر این مرده اشکی
 هدیه کرده - ولش کن گریه کرده - عیان گر معصیت یا خفیه کرده - ولش کن گریه کرده - نماز
 این بنده عاصی نکرده - مه حق روزه خورده - ولی يك ناله در يك تکیه کرده - ولش کن گریه
 کرده - اگر پستان زنها را بریده - شکمهاشان دریده - هزاران مرد را بی خصیه کرده - ولش کن
 گریه کرده - اگر از کودکان شیرخواره - شکمها کرده پاره - به دسته گریه های نسیه کرده - ولش
 کن گریه کرده - خوراك او همه مال یتیم است - گناه او عظیم است - خطا در شهرو هم در قریه
 کرده - ولش کن گریه کرده - اگر بر ذمه اوحق ناس است - خدا را ناشناس است - برای خود
 جهان را فدیة کرده - ولش کن گریه کرده - به دست خود زده قداره بر فرق - به خون خود شده
 غرق - تن خود زین ستم بی بنیه کرده - ولش کن گریه کرده - نمی ارزد دو صد تضییع ناموس -
 به يك سبوح و قدوس - اگر اشکی روان بر لحيه کرده - ولش کن گریه کرده.

عامل تحریف چند چیز است:

الف. اغراض دشمنان این وقایع که کوشش می کنند اینها را قلب و تحریف کنند، چنانکه نمونه اش را
 قبلا دیدیم. ب. حس اسطوره سازی و قهرمان سازی خیالی که در بشر وجود دارد که قبلا به آن
 اشاره شد و آقای دکتر شریعتی در سخنرانی عید غدیر، مبنای توجه بشر را به اساطیر به نحو احسن
 بیان کردند. و گفتیم همین حس است که علی را آنجا می برد که جبرئیل از آسیب شمشیر علی چهل
 روز نمی تواند با لا برود، و ضربت علی آنچنان نرم و برنده صورت می گیرد که خود «مرحب» متوجه
 نمی شود و به علی می گوید: یا علی! اینهمه که از تو تعریف می کنند، همه زور و هنر تو همین
 است؟! علی می گوید خودت را يك تکان بده تا ببینی چه خبر است. تا تکان می خورد نیمی به این
 طرف و نیمی به آن طرف می افتد! ج. در خصوص حادثه عاشورا يك عامل خاصی هم دخالت کرده
 است و آن اینکه به خاطر فلسفه خاصی از طرف پیشوایان دین توصیه شده که این جریان به عنوان
 يك مصیبت یا دآوری شود و مردم بر آن بگریند. فلسفه این تذکر و گریستن و گریاندن، احیاء این
 خاطره است و فلسفه احیاء آن این است که هدف کلی این نهضت برای همیشه زنده بماند و امام
 حسین هر سال در میان مردم به این صورت ظهور کند و مردم از حلقوم او بشنوند که: الا ترون ان

الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهي عنه، مردم همیشه بشنوند: لا اری الموت الا سعادة و الحياة مع الظالمين الا برما، مردم بشنوند این ندایی را که با حماسه سروده شده است و ببینند این تاریخی را که با خون نوشته شده است. ولی این مطلب بدون توجه به هدف گریستنها و گریاندنها، خود گریستن موضوع شده است، بلکه هنر مخصوص شده است. گریز زدن خود يك هنری است در میان اهل منبر و روضه خوانها. قهرا برای اینکه مردم بهتر و بیشتر گریه کنند، به ظاهر برای اینکه اجر و ثواب بیشتری پیدا کنند، روضه های دروغ جعل شد. مردم ما هم فعلا مثل چایخورهایی که به چای پررنگ عادت کرده باشند که چای کمرنگ آنها را نمی گیرد، به روضه های خیلی داغ و پرحاشیه عادت کرده اند و این خود عاملی شده که اجباراً عده ای از اهل منبر برای اینکه مردم گریه بکنند، روضه های دروغ و اگر بخواهیم محترمانه بگوییم روضه های ضعیف می خوانند. اینجا دو داستان دارم: می گویند یکی از علمای آذربایجان همیشه از روضه های بی اصلی که خوانده می شد رنج می برد و به اهل منبر اعتراض می کرد. معمولاً می گفت این زهر مارها چیست که شما می خوانید؟! ولی کسی به سخنانش گوش نمی کرد، تا آنکه يك دهه خودش در مسجد خودش روضه گرفت و با نی هم خودش بود. با روضه خوان شرط کرد به اصطلاح خودش از آن زهر مارها قاطی نکند. روضه خوان گفت: آقا! من حرفی ندارم ولی بدانید که مردم گریه نمی کنند. گفت: تو چکار داری؟! در مجلس من نباید از آن زهر ماری ها یعنی روضه های دروغ خوانده شود. مجلس بپا شد. آقا خودش در محراب، و منبر هم کنار محراب. منبری وارد روضه شد ولی هر چه خواست با روضه راست مردم گریه کنند نشد. آقا خودش هم دست را به پیشانی گذاشته بود و دید عجب! مجلس خیلی یخ شد، و لابد با خود گفت الآن مردم عوام خواهند گفت علت اینکه روضه آقا نمی گیرد این است که نیت آقا صاف نیست و مریدها خواهند پاشید. یواشکی سرش را به طرف منبر برد و گفت قدری از آن زهر ماری ها قاطیش کن. داستان دیگر اینکه: در یکی از شهرستانها برای اولین بار يك روضه مفصلی شنیدم در باره داستان زنی که در زمان متوکل رفت به زیارت ابا عبد الله علیه السلام، و مانع می شدند و دست می بردند، تا عاقبت آن زن با شرح مفصلی که یادم نیست، به دریا انداخته می شود و فریاد می کند: یا ابا الفضل! به فریاد م برس. سواری پیدا می شود و می آید و به زن می گوید: رکابم را بگیر! زن می گوید: چرا دست دراز نمی کنی و مرا نمی گیری؟ می گوید: آخر من دست در بدن ندارم. پس معلوم می شود خود مردم هم عاملی برای این جعل و تحریف ها هستند. بسیاری از زبان حال ها زبان حال نیستند: ای خاک کربلا تو به من یاوری نما چون نیست مادری تو به من مادری نما. یعنی چه؟! نه امام چنین کلماتی به زبان آورده و نه شایسته شان امام است، بلکه شایسته هیچ مردی نیست. يك مرد پنجاه و هفت ساله فرضاً بخواهد از تنهایی و غربت بنالد، مادر را نمی خواند. مادر را خواندن در شان يك بچه است که هنوز احتیاج به دامن مادر دارد. این سنین وقتی است که معمولاً فرزندان پناه مادران هستند.

کتاب لؤلؤ و مرجان که در نوع خود کتاب بی نظیری است و از يك تبهر واقعی مؤلف مرحومش حکایت می‌کند، بحث خود را در دو قسمت قرار داده است و از عهده هر دو نیکو بر آمده است: اخلاص، صدق. در بحث صدق، صفحه ۸۲، آیات مربوطه را نقل می‌کند. اول آیه: «فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیههم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قليلا فویل لهم مما کتبت ابیدیههم و ویل لهم مما یکسبون». سپس آیات افترای کذب را نقل می‌کند که زیاد است. در صفحه ۹۲ به بعضی دروغهای روضه خوان‌ها اشاره می‌کند از قبیل: الف. پس از رفتن علی اکبر به میدان و برگشتن، امام به مادرش لیلی فرمود برخیز و برو در خلوت دعا کن برای فرزندت که من از جدم شنیدم می‌فرمود: دعای مادر در حق فرزند مستجاب می‌شود. ب. حضرت زینب در حالت احتضار آمده به بالین امام فرمقا بطرفه فقال لها اخوه: ارجعی الی الخیمة فقد کسرت قلبی، و زدت کربی! ج. امام چند بار به دشمن حمله کرد و هر نوبت ده هزار نفر را کشت! در صفحه ۱۴۲ اشتباه شیخ مفید را نقل می‌کند در جراحت بر نداشتن علی علیه السلام، و در صفحه ۱۴۹ داستان عبور اسرا را از کربلا در مراجعت از شام نقل می‌کند که لهوف متفرد به آن است و فقط پس از او «ابن نما» در مثیر الاحزان نقل کرده است. تالیف این کتاب، بیست و چهار سال بعد از وفات سید واقع شده است. در صفحه ۱۶۳، از کتاب محرق القلوب آخوند ملا مهدی نراقی نام می‌برد که مشتمل بر بعضی اکاذیب است از آن جمله: «چون بعضی از یاران به جنگ رفته شهید شدند، ناگاه از میان بیابان سواری مکمل و مسلح پیدا شد، مرکبی کوه پیکر سوار بود، خود عادی فولاد بر سر نهاده و سپر مدور به سر کتف در آورده و تیغ یمانی جوهردار چون برق لامع حمایل کرده و نیزه هجده ذرعی (!) در دست گرفته و سایر اسباب حرب را بر خود آراسته کالبرق اللامع و البدر الساطع به میان میدان رسید و بعد از طرید و جولان روی به سپاه مخالف کرد و گفت: هر که مرا شناسد بشناسد: منم هاشم بن عتبة بن ابی وقاص پسر عم عمر سعد. پس روی به امام حسین کرد و گفت: السلام علیک یا ابا عبد الله اگر پسر عمم عمر سعد...» در صفحه ۱۶۶ اشاره می‌کند به کتابهای برگانیهای قزوینی که مشتمل بر برخی اکاذیب است. در صفحه ۱۶۷ می‌گوید: «در ایام مجاورت کربلا و استفاده از محضر علامه عصر شیخ عبد الحسین طهرانی، سید عرب روضه خوانی از «حله» آمد و پدرش از این طایفه بود و اجزاء (جمع جزوه) کهنه‌ای از میراث پدر داشت. اول و آخر نداشت. در حاشیه‌اش نوشته بود از تالیفات فلان عالم از علمای جبل عامل از شاگردان صاحب معالم است. غرض، آن سید استعلام حال آن کتاب نمود. مرحوم شیخ عبد الحسین اولاً در احوال آن عالم کتابی در مقتل نیافت، ثانیاً خود کتاب را مطالعه کرد و دید آنقدر اکاذیب دارد که ممکن نیست از عالمی باشد. لذا آن سید را نهی کرد از نشر و نقل از آن. ولی بعد همین کتاب به دست مرحوم دربندی افتاد و مطالب آن را در کتاب اسرار الشهادة نقل کرد و بر عدد اخبار واهیه مجعوله بی شمار آن افزود.» در اسرار الشهادة می‌نویسد: عدد

لشکریان کوفه به ششصد هزار سواره و دو کرور پیاده (یک میلیون و ششصد هزار) می‌رسیده است. در صفحه ۱۶۸ می‌گوید: «مرحوم دربندی مشا فیه نقل کرد که من در ایام سابقه شنیدم که فلان عالم گفت یا روایتی نقل کرد که روز عاشورا هفتاد ساعت بود و من در آن وقت غریب شمردم و متعجب شدم از نقل آن و لکن حال که تامل در وقایع روز عاشورا کردم خاطر جمع یا یقین کردم که آن نقل، راست و آنهمه وقایع نشود مگر در آن مقدار از زمان.» در صفحه ۱۶۹: «شخصی در شهر کرمانشاه خدمت عالم کامل جامع فرید، آقا محمد علی صاحب مقام و غیره قدس الله روحه رسیده و عرض کرد: در خواب می‌بینم به دندان خود گوشت بدن مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام را می‌کنم، آقا او را نمی‌شناخت، سر به زیر انداخت و متفکر شد، پس به او فرمود: شاید روضه خوانی می‌کنی؟ عرض کرد: بلی، فرمود: یا ترک کن یا از کتب معتبره نقل کن.» در صفحه ۱۷۰ مقدمتا برای نقل نمونه‌ای از اکاذیب روضه خوان‌ها جریان مسنای بنی اسرائیل و تلمود را که سینه به سینه به یهودیان رسید و جمع آوری شد ذکر می‌کند و تمثیل می‌کند «به صدور الواعظین و لسان الذاکرین». در صفحه ۱۷۴ عبارت و بیانی در دنبال مطلب فوق دارد، می‌گوید: «لکن مسنای یهود کتاب معین و معهودی است که به ملاحظه آن دو تفسیر (شرح مسنا) از زیادی و نقصان مصون و محروس است، و اما روایات مسنای این امت دارای قوه قویه نباتیه است که چون از مجموعه‌ای به مجموعه دیگر نقل کند فوراً نمو کند و با برکت شود و شاخه‌ها و برگ‌های تازه با طراوت و نضارت برای آن پیدا [شود] و چون در سیر به منزل منابر برسد و موسم نقل آنها برسد قوه حیوانیه در او ظاهر گردد و بال و پر پیدا کند و چون طیر خیال در هر لمحّه به جهات مختلفه پرواز کند، و ما به جهت مثال به پاره‌ای از آنها اشاره کنیم به اینکه مختصری از او نقل کنیم.» قبلا سه فقره نقل شد، لہذا از شماره ۴ شروع می‌کنیم: در صفحه ۱۷۵: افسانه‌ای راجع به حضرت امیر پس از ضربت خوردن. ه. افسانه یکی از قاصدان کوفه که نامه‌ای آورد برای امام حسین و جواب خواست. حضرت سه روز مهلت خواستند، روز سوم عازم سفر شدند. آن شخص گفت: برویم ببینیم جلالت شان پادشاه حجاز را که چگونه سوار می‌شود. آمد دید حضرت بر کرسی نشسته، بنی هاشم دورش را گرفته و مردان ایستاده و اسبان زین کرده و چهل محمل که همه را به حریر و دیباج پوشانیده‌اند... تا عصر عاشورا که عمر سعد امر کرد شتران بی جهاز را حاضر کردند برای سوار شدن اسیران... در صفحه ۱۷۷: حضرت زینب در شب عاشورا به جهت هم و غم و خوف از اعداء در میان خیمه‌ها سیر می‌کرد برای استخبار حال اقربا و انصار، دید حبیب بن مظهر اصحاب را در خیمه خود جمع کرده و از آنها عهد می‌گیرد که فردا نگذارند احدی از بنی هاشم قبل از ایشان به میدان برود... آن مخدره مسرورا آمد پشت خیمه ابوالفضل، دید آنجناب نیز بنی هاشم را جمع کرده و به همان قسم از ایشان عهد می‌گیرد که نگذارند احدی از انصار پیش از ایشان به میدان برود. مخدره مسرور در خدمت حضرت رسید و تبسم

کرد. حضرت از تبسم او (در این وقت) تعجب کرد و سبب پرسید. آنچه دیده بود عرض کرد... ز. داستان اینکه در روز عاشورا بعد از شهادت اهل بیت و اصحاب، حضرت به بالین امام زین العابدین علیه السلام آمد. پس، از پدر حال معامله آنجناب را با اعداء پرسید. خبر داد که به جنگ کشید. پس جمعی از اصحاب را پرسید. در جواب فرمود: قتل، قتل، تا رسید به بنی هاشم، و از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل سؤال کرد، به همان قسم جواب داد و فرمود: بدان در میان خیمه‌ها غیر از من و تو مردی نمانده است. در صفحه ۱۷۸: «این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در آنکه آنجناب از اول مقاتله تا وقت مبارزت پدر بزرگوارش ابا از حال اقرباء و انصار و میدان جنگ خبری نداشت.» ح. داستان عزم رفتن ابا عبد الله به میدان جنگ و طلب کردن اسب سواری و [اینکه] کسی نبود اسب را حاضر کند: «پس مخدره زینب رفت و آورد و آن حضرت را سوار کرد. بر حسب تعدد منابر، مکالمات بسیار بین برادر و خواهر ذکر می‌شود و مضامین آن در ضمن اشعار عربی و فارسی نیز در آمده و مجالس را به آن رونق دهند و به شور در آورند.» ظاهراً از آن جمله است اینکه حضرت زینب هنگام وداع، برادر را ایست داد و فرمود: وصیتی از ما درم به یا دم افتاد. مادرم به من گفته در همچو وقتی حسینم را بگیر و از طرف من زیر گلوی من را ببوس. از آن جمله است اینکه حضرت دید اسب حرکت نمی‌کند، هر چه نهیب می‌زند اسب نمی‌رود، یکمرتبه می‌بیند طفلی خودش را روی سم اسب انداخته است. (اشعار معروف صفی علیشاه در بیان دو جاذبه عشق و عقل مربوط به جریان حضرت زینب در همین وقت است.) باید متوجه بود که حضرت زینب حین وفات حضرت زهرا تقریباً پنجساله بوده است. در صفحه ۱۷۹: زینب آمد به بالین ابا عبد الله علیه السلام در قتلگاه و راته وجود بنفسه و مت بنفسها علیه و هی تقول: انت اخی، انت رجاؤنا، انت کهفنا، انت حمانا . در صفحه ۱۷۹: افسانه منسوب به «ابو حمزه ثمالی» که در خانه امام سجاد را کوبید، کنیزکی آمد، چون فهمید ابو حمزه است خدای را حمد کرد که او را رساند که حضرت را تسلی دهد چون امروز دو مرتبه حضرت بیهوش شدند. پس ابو حمزه داخل شد و تسلی داد به اینکه شهادت در این خانواده موروثی است، جد، پدر، عم،... امام فرمود: بلی، ولی اسارت در این خانواده موروثی نبود. آنگاه شمه‌ای از حالت اسیری عمه‌ها و خواهران بیان کردند. یا. از هشام بن الحکم [مطلبی] نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش این است: «در ایامی که امام صادق علیه السلام در بغداد بودند، هر روز می‌بایست در محضر امام باشم. روزی یکی از شیعیان، هشام را به یک مجلس عزا دعوت می‌کند و او معتذر می‌شود که باید در حضور امام باشم. او می‌گوید: از امام اجازه بگیر، و هشام می‌گوید: اسم این مطلب را پیش امام نمی‌شود برد که منقلب می‌شود. او گفت: بی اجازه بیا، هشام گفت: این هم ممکن نیست زیرا امام از من خواهد پرسید. آخر کار هر طور بود هشام را برد. روز بعد امام جویا شد و بعد از تکرار فاش کرد. امام فرمود: گمان می‌کنی من در آنجا نبودم یا در چنین مجالسی حاضر نمی‌شوم؟! عرض

کرد: شما را در آنجا ندیدم: فرمود: وقتی که از حجره بیرون آمدی، در محل کفشها چیزی ندیدی؟ عرض کرد: جامه‌ای در آنجا افتاده بود. فرمود: من بودم که عبا بر سر کشیدم و روی زمین افتادم! نظیر این افسانه است افسانه‌ای در باره امام سجاد علیه السلام که در يك مجلس عزاداری شرکت کرده بود و چراغها را خاموش کردند و بعد که مجلس ختم شد و چراغها روشن شد، دیدند امام کفشهای عزاداران را جفت کرده است. در صفحه ۱۸۳ می‌گوید: «دو چیز است که سبب تجری این جماعت بلکه بعضی از ارباب تالیف شده در نقل اخبار و حکایات بی‌اصل و ماخذ، بلکه در بافتن دروغ و جعل اخبار و حکایات: اول: گفته اند در اخبار مدح ابکاء نوشته که به چه قسم بگریانید و چه بخوانید، و از این ذکر نکردن معلوم می‌شود هر چه سبب گریانیدن، وسیله سوزانیدن دل و بیرون آمدن اشک باشد ممدوح و مستحسن است. علیهذا اخبار منع کذب در غیر مقام تعزیه داری است. به این بیان می‌توان بسیاری از معاصی کبیره را مباح بلکه مستحب کرد. مثلاً اخبار فضیلت اذخال سرور در قلب مؤمن، پس مثلاً غیبت یا بوسه و زنای با بیگانه یا لواط اگر موجب اذخال سرور بشود جایز است.» در صفحه ۱۸۶ می‌گوید: «یکی از ثقات اهل علم یزد برای من نقل کرد که وقتی از یزد پیاده رفتم به مشهد مقدس از آن راه بیابان (کویر) که مشقت بسیار دارد. در مسیر منازل، وارد قریه‌ای از دهکده‌های خراسان شدم قریب نیشابور. چون غریب بودم رفتم به مسجد آنجا. چون مغرب شد اهل ده جمع شدند و چراغی روشن کردند و پیشنمازی آمد و نماز مغرب و عشاء را به جماعت کردند. آنگاه پیشنماز رفت بالای منبر نشست، پس خادم مسجد دامن را پر از سنگ کرد و برد بالای منبر نزد جناب آخوند گذاشت. متحیر ماندم برای چیست؟! آنگاه مشغول روضه خوانی شد. چند کلمه که خواند خادم برخاست و چراغها را خاموش کرد. تعجبم بیشتر شد. در این حال دیدم بنای سنگ انداختن شد از بالای منبر بر آن جماعت، و فریادها بلند شد، یکی می‌گوید: ای وای سرم، دیگری فریاد از بازو، سومی از سینه، و هکذا گریه‌ها و شیونها بلند شد. قدری گذشت، سنگ تمام و آخوند مشغول دعا شد و چراغ را روشن کردند. مردم با سر و صورت خونین و دیده اشکبار رفتند. پس به نزد پیشنماز رفتم و از حقیقت این کار شنیدم پرسیدم: گفت: روضه می‌خوانم و این جماعت به غیر از این قسم عمل گریه نمی‌کنند. لابد باید (برای اینکه به ثواب گریه بر ابا عبد الله برسند) به این نحو ایشان را بگریانم.» در صفحه ۱۸۷: «دوم: استقرار سیره علما در مؤلفات خود بر نقل اخبار ضعیفه و ضبط روایات غیر صحیحه در ابواب فضائل و قصص و مصائب، و مسامحه ایشان در این مقامات، خصوص مقام اخیر چنانکه مشاهده و محسوس است.» مرحوم حاجی بعدا وارد بحث در مساله تسامح در ادله سنن می‌شود و فرق می‌گذارد میان حدیث ضعیف و موهون، و می‌گوید: آنچه قابل تسامح است احادیث ضعیفه است نه موهونه. در صفحه ۱۹۳ می‌گوید: «قصه زعفر جنی و عروسی قاسم در روضه کاشفی، و دومی در منتخب شیخ طریحی هم هست. منتخب طریحی مشتمل

بر موهونهایی از قبیل زنده دفن کردن حضرت عبد العظیم در ری است.» در صفحه ۱۹۴: «قصه عروسی، قبل از روضه کاشفی در هیچ کتابی دیده نشده است. اما قصه زبیده و شهربانو و قاسم ثانی در خاک ری و اطراف آن که در السنه عوام دائر شده، پس آن از خیالات واهی است... تمام علمای انساب متفقند که قاسم بن الحسن عقب ندارد (بلکه صغیر بوده).» در صفحه ۱۹۵، می گوید: «مسعودی که شیعه است و معاصر کلینی است، در اثبات الوصیه عدد کشتگان امام را به ۱۸۰۰ تن رسانده است آنهم به عبارت «و روی انه قتل بیده ذلك اليوم الفا و ثمانمائة» و محمد بن ابیطالب به هزار و نهصد و پنجاه نفر رسانده است. اما در کتابی که هزار سال بعد نوشته شده (اسرار الشهادة در بندی) عدد مقتولین امام را به سیصد هزار و عدد مقتولین حضرت ابوالفضل را به بیست و پنج هزار و از سایرین نیز به بیست و پنج هزار نفر رسانده است.» اگر فرض کنیم امام در هر ثانیه يك نفر کشته باشد، سیصد هزار نفر مقدار هشتاد و سه ساعت و بیست دقیقه وقت می خواهد که با روز هفتاد و دو ساعت نیز قابل اصلاح نیست، و بیست و پنج هزار نفر اگر هر نفر در يك ثانیه کشته شود، شش ساعت و پنجاه و شش دقیقه و چهل ثانیه وقت می خواهد. به علاوه جمعیت يك میلیون و ششصد هزار نفر در صحرای کربلا جا نمی گیرد. وسائل و اسبابش از کجا فراهم می شود؟ آنهم همه از مردم کوفه بودند، از حجاز و شام کسی نبود. خداوند عقلی بدهد. در صفحه ۲۰۲ اشاره می کند به افسانه دیگری که ما نظر به آنچه قبلا نقل کرده ایم آن را دوازدهم قرار می دهیم: یب. روزی حضرت امیر در بالای منبر خطبه می خواند. حضرت سید الشهداء علیه السلام آب خواست. حضرت به قنبر امر فرمود آب بیاور. عباس در آن وقت طفل بود، چون شنید تشنگی برادر را، دوید نزد مادر و آب برای برادر گرفت در جامی و آن را بر سر گذاشت و آب از اطراف می ریخت. به همین قسم وارد مسجد شد. چشم پدر بر او افتاد، گریست و فرمود امروز چنین و روز عاشورا چنان... البته قصه باید در کوفه باشد زیرا سخن از خطا به و منبر است، و در آن وقت امام حسین يك مرد سی و چند ساله است و ممکن نیست در حضور جمع در حین خطبه پدر از پدر آب بخواهد. به علاوه در هیچ مدرکی وجود ندارد. حضرت ابوالفضل در صفین هشتاد نفر را یکی پس از دیگری به هوا انداخت که هنوز اولی بر نگشته بود، و هر کدام بر می گشت با شمشیر دو حصه می نمود... [می گوید: «برای ذریه طاهره دوشیزگانی بهم بافتند خصوص برای حضرت ابی عبد الله علیه السلام، بعضی را در مدینه گذاشتند و بعضی را در کربلا شوهر دادند و بعضی را به جهت صدق کلام جبرئیل (صغیرهم یمیتهم العطش) در کربلا از تشنگی بکشتند و بعضی را در قتلگاه شبیه عبد الله بن الحسن شهیدش کنند...» در صفحه ۲۰۸: «خاتمه، در مذمت گوش دادن به اخبار کاذبه و حکایات و قصص دروغ مجالس تعزیه داری. خداوند در مقام مذمت یهودان بلکه منافقین و بیان صفات خبیثه و افعال قبیحه ایشان می فرماید: سماعون للکذب اکالون للسحت. در باره اهل بهشت می فرماید: لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا. در باره اهل دوزخ که

در این جهان به دروغ عادت کرده‌اند و در آخرت و موقف نیز ترك نکنند می‌فرماید: و يوم تقوم الساعة يقسم المجرمون ما لبثوا غير ساعة كذلك كانوا يؤفكون. ایضا: يوم يبعثهم الله جميعا فيحلفون له كما يحلفون لكم و يحسبون انهم على شيء الا انهم هم الكاذبون. ایضا: ثم لم تكن فتنتهم الا ان قالوا و الله ربنا ما كنا مشركين انظر كيف كذبوا على انفسهم و ضل عنهم ما كانوا يفترون. ایضا: واجتنبوا قول الزور. ایضا: والذين لا يشهدون الزور» در صفحه ۲۱۳: «و نیز دلالت کند بر قبح و مذمت آن، استقراء غالب معاصی که محل آن مانند غالب اقسام دروغ، زبان است مثل غیبت و غنا و سب و بهتان و استهزاء و نظایر آنها، زیرا که چنانکه غیبت در شرع حرام است، گوش دادن به آن نیز حرام است، خوانندگی حرام است، گوش دادن به آن نیز حرام است، سب اولیاء خداوند یا مؤمن کفر یا معصیت است، گوش دادن به آن نیز حرام است. خدای تعالی فرما ید: و قد نزل علیکم فی الكتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزا بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم... هر کس مرتکب گناهی شد، به آیه ای از آیات الهی استهزاء کرده است.» حال سزاوار است که ارباب دانش و بینش، مجالس مصائب جدید حضرت ابی عبد الله علیه السلام را ترتیب می‌دادند و صدماتی که بر آن وجود مبارک می‌رسد از زائر و مجاور و خدام و حامل علوم آن حضرت و متعبدین و ناسکین و مامومین و غیر ایشان به انواع و اقسامش در شب و روز جمع کرده به دست دیندار دلسوزی دهند که در مجالس اهل تقوا و دیانت و غیرت و عصبیت بخوانند و بسوزند و بگریند و از خداوند متعال تعجیل فرج و ظهور سلطان ناشر عدل و امان و باسط فضل و احسان و قانع کفر و نفاق و عدوان را بخواهند.

حکایات محرم و عاشورا

در چشم آیه الله بروجردی با گل سرخزادار خوب شد حضرت آیه الله بروجردی (رضوان الله علیه) می فرمود در بروجرد مبتلا به درد چشم سختی بودم هر چه معالجه کردم رفع نمی شد حتی اطباء آنجا از بهبودی چشم من مایوس شدند تا اینکه روزی در ایام عاشورا که معمولاً دستجات عزای برای عرض تسلیت بمنزل ما می آمدند نشسته بودم اشک می ریختم درد چشم نیز مرا ناراحت کرده بود در همان حال گویا به من الهام شد از آن گلها ئی که سرو صورت اهل عزای مالیده شده بود بچشم خود بکشم مقداری گل از شانه و سریکنفرازداران بطوری که کسی متوجه نشد گرفتم و بچشم خود مالیدم در چشم خود احساس تخفیف درد کردم و باین نحو چشم من رو به بهبودی گذاشت تا اینکه بکلی کسالت آن رفع شد و بعداً نیز در چشم خود نوروجلائی دیدم که محتاج به عینک نگشتم در چشم معظم له تا سن هشتاد و نه سالگی ضعف دیده نمی شد و اطباء حاذق چشم اظهار تعجب نمودند و می گفتند به حساب عادی ممکن نیست شخصی که ما دام العمر از چشم خود این همه استفاده خواندن و نوشتن برده باشد با زدن هشتاد و نه سالگی محتاج عینک نباشد. «شرایط مبلغین اسلامی ص ۲۳۶ و قیام مقدس ص ۲۸»

کوری چشم محمدرحیم اسماعیل بیگ بادادن شربت خوب شد تقی صالح مرحوم محمد رحیم اسماعیل بیگ که در توسل به اهل بیت علیهم السلام و علاقه قلبی بحضرت سیدالشهدا ع کم نظیر و از این باب رحمت وبرکات صوری و معنوی نصیبش شده و در رمضان ۸۷ برحمت حق واصل شده نقل نمود که در شش سالگی مبتلا به درد چشم و تا سه سال گرفتار بوده و عاقبت از هر دو چشم کور گردید در ماه محرم ایام عاشورا در منزل دائی بزرگوارش مرحوم حاج محمد تقی اسماعیل بیگ روضه خوانی بود و چون هوا گرم بود شربت خنک بمردم می دادند گفت از دائی خود خواهش کردم که من بمردم شربت دهم فرمود تو چشم نداری و نمی توانی گفتم یکنفر چشم دار همراه من کنید تا مرا یاری دهد قبول فرموده و من با کمک خودش مقداری بمردم شربت دادم در این اثنا مرحوم معین الشریعه اصطهباناتی منبر رفته بود و روضه حضرت زینب علیها السلام را می خواند و من سخت متاثر و گریان شدم تا اینکه از خود بیخود شدم در آنحال مجلله که دانستم حضرت زینب علیها السلام است دست مبارک بر دو چشم من کشید و فرمود خوب شدی و دیگر چشم درد نمی گیری پس چشم گشودم اهل مجلس را دیدم شاد و فرحناک خدمت دائی خود دویدم تمام اهل مجلس منقلب شدند و اطراف مرا گرفتند با مردائی ام مرا در اطاق برده و مردم را متفرق نمودند. و نیز نقل نمود که در چند سال قبل مشغول آزمایش بودم و غافل

بودم از اینکه نزدیکم ظرف پراز الکل است کبریت را روشن نموده ناگاه الکل مشتعل شد و تمام بدن از سرتا پا را آتش زد مگر چشما نم را چند ماه در مریضخانه مشغول معالجه بودم از من می پرسیدند چه شده که چشمت سالم مانده گفتم عطای حسین علیه السلام است وعده فرمودند که تا آخر عمر چشم درد نگیرم «داستانهای شگفت ص ۳۶»

دست و سینه هند و بخاطر سینه زدن به آتش نسوخت

سید جلیل مرحوم دکتر اسماعیل مجاب (دندانساز) عجائبی از ایام مجاورت در هندوستان که مشاهده کرده بود نقل می کرد از آن جمله می گفت عده ای از بزرگان هندو (بت پرست) به حضرت سید الشهداء معتقد و علاقمند و برای برکت مالشان با آن حضرت شرکت می کنند یعنی در سال مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می کنند بعضی از آنها روز عا شورا بوسیله شیعیان شربت و پالوده و بستنی درست کرده و خود بحال عزای ایستاده و به عزاداران می دهند و بعضی آنها مبلغی که راجع به آنحضرت است به شیعیان می دهند تا در مراکز عزاداری صرف نمایند یکی از آنرا عادت چنین بود که همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آنها بسینه می زد چون مرد بنا به مرسوم مذهبی خودش آن بدنش را به آتش سوزانیدند تا تمام بدنش خاکستر شد جزدست راست و قطعه ای از سینه اش که آتش آن دوعضو را نسوزانیده بود بستگانش آن دو قطعه را آوردند نزد قبرستان شیعیان و گفتند این دوعضو راجع به حسین شماست. «داستانهای شگفت ص ۹۸» دست سید محمود عطاران و جوان عزادار

آقای سید محمود عطاران نقل کرد سالی در ایام عا شورا جزء دسته سینه زنان محله سردزدک بودم جوانی زیبا در اثناء زنجیر زدن بزنها نگاه می کرد من طاقت نیاورده غیرت کردم و او را سیلی زدم و از صف خارج کردم چند دقیقه بعد دستم درد گرفت و متدرجاً شدت کرد تا اینکه بناچار بدکتر مراجعه کردم گفت اثر درد و جهت آن را نمی فهمم ولی روغنی است که دردش را ساکن می کند روغن را بکار بردم نفی نبخشید بلکه هر لحظه درد شدیدتر و ورم و آماس درد بیشتر می شد بخانه آمدم و فریادمی کردم شب خواب نرفتم آخر شب لحظه خوابم برد حضرت شاه چراغ علیه السلام را دیدم فرمود باید آن جوان را راضی کنی چون بخود آمدم دانستم سبب درد چیست رفتم جوان را پیدا کردم و معذرت خواستم و بالأخره را ضییش کردم در همان لحظه درد ساکن و ورمها تمام شد و معلوم شد که خطا کرده ام و سوء ظن بوده است و به عزادار حضرت سید الشهداء علیه السلام توهین کرده بودم «داستانهای شگفت ص ۱۶۰»

برطرف شدن جذام مقبل بخاطر عزاداری

در وقایع الایام حاج ملا علی آقا تبریزی از کتاب حزن المؤمنین نقل کرده اند که مقبل اصفهانی

(محمد شیخا) در اول امر جوانی ظریف بوده و بغایت در ظرافت لطیف بوده اتفاقاً در ایام محرم به جمعی رسید که سینه می زدند در عزای حسین ع بطریق استهزاء شعری خواند و عزاداران را متالم کرد پس از چندی به مرض جذام مبتلا گردید مردم از او متنفر شدند و در گلخن حمام جای داشت سال دیگر در خرابه ای نشسته بود ایام عاشورا که صدای دسته و سینه زن بلند شد چه کربلاست امروز چه پربلا است امروز - سر حسین مظلوم از تن جداست امروز مقبل مضطرب شد و به نظر حسرت نگرست و گفت روز عزاست امروز - جان در بلاست امروز - فغان شور و محشر در کربلاست امروز. هما نشب حضرت پیغمبر خواب دید و او را نوازش نمود و از تقصیرش گذشت و اسم او و محمد شیخا بود که پیغمبر او را ملقب به مقبل نمود سالی مقبل با دسته ای از زوّار رفتند برای کربلا دزد بقا فله زد و اموال زوّار را غارت کردند مقبل ناچار در شهر گلیپایگان ماند دهه عاشورا شد در تکیه ای که روضه بود خدمت می کرد می گوید شب عاشورا شد بسیار گریه کردم خواب دیدم کربلا هستم و در صحن امام حسین ع هستم خواستم وارد حرم شوم نگذاشتند و گفتند فاطمه زهرا در حرم است داشتیم اطراف صحن راه می رفتیم دیدم گوشه ای از صحن جمعیت زیادی هستند و جماعتی نشسته اند پرسیدم اینها کیا نند گفتند ابراهیم و نوح پیغمبر و موسی و عیسی علیهم السلام هستند و مصدبر همه پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله است پیغمبر سر بلند کرد فرمود محتشم کا شانی را بیا و رید محتشم مردی کوتاه و خوش چهره بود پیغمبر فرمود محتشم شب عاشورا است برای ما مرثیه بخوان محتشم بالای منبر رفت پیغمبر متصل می فرمود برو بالا تا به پله نهم رفت ایستاد و این مرثیه را خواند کشتی شکست خورده طوفان کربلا ... تا رسید به آنجا که گفت: بودند دیو و دد همه سیراب می مکید - خاتم زحط آب سلیمان کربلا، پیغمبر گریه زیادی کرد و همچنین انبیاء عظام . محتشم گفت روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار - خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار، پیغمبر خواستند بی هوش شوند محتشم خواست پائین بیاید پیغمبر فرمود محتشم غم دل ما خالی نشده مرثیه بخوان محتشم عمامه زمین زد و اشاره به قبر مطهر کرد و گفت: این کشته فتاده به هامون حسین تست پیغمبر از گریه بیهوش شد وقتی بیهوش آمد ردای خود را به محتشم خلعت داد من خجالت کشیدم که من هم مرثیه بسیار گفته ام ولی حضرت بمن امر نفرمود که مرثیه بخوانم لذا با حال اسف از حرم بیرون شدم و خواستم فرار کنم دیدم حوریه سیاه پوشی از حرم خارج شد آمد نزد پیغمبر گفت دخترت فاطمه می گوید چرا دل مقبل را شکستی بفرمائید او مرثیه بخواند پیغمبر فرمود مقبل بیا مرثیه بخوان رفتیم به پله سوم منبر قرار گرفتیم و گفتم روایت است که چون تنگ شد بر او میدان - فتاد از حرکت ذوالجناح از جولان - هوا ز جور مخالف چه قیرگون گردید - عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید - بلند مرتبه شاه ز صدر زین افتاد - اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد . صدای شیون و ناله ای بلند شد که حد نداشت و حوریه بیرون آمد از حرم گفت

فاطمه روی قبر فرزندش غش کرد. من هرچه ایستا دم جایزه ای بمن ندادند لذا در غصه فرورفتم یکدفعه دیدم حضرت امام حسین (ع) با بدن مجروح آمدند فرمودند انعام توبا من است محزون نباش «کتاب عشریه ص ۱۵ و اشعار برگزیده ج ۱ ص ۲۱۰»

روضه امام حسین (علیه السلام) شیعه ام کرد

طلبه اهل سنت: روضه امام حسین (علیه السلام) شیعه ام کرد

حجت الاسلام والمسلمین شریف زاهدی طلبه نوشیعه زاهدانی جریان شیعه شدن خود را اینگونه برای دانشجویان بیان نمود: «...کنجکاو شدم تا بدانم سخنران چه می گوید؛ زیرا به ما گفته بودند که هر چه روحانیون شیعه می گویند، دروغ است. به این نیت رفتم که ببینم چه دروغ هایی می گوید. نزدیک حسینی شدم. می خواستم وارد حسینی شوم ولی خجالت کشیدم؛ چون لباس مولوی ها بر تن من بود...»

حجت الاسلام والمسلمین "شریف زاهدی" طلبه نوشیعه زاهدانی که بیش از ده سال است به تشیع گرویده در دانشکده علوم قرآنی قم جریان شیعه شدن خود را اینگونه برای دانشجویان بیان نمود: بنده محمد شریف زاهدی اهل نیک شهر استان سیستان و بلوچستان هستم. بعد از ۱۱ سال تحصیل در مدارس و حوزه های علمیه اهل سنت، با شنیدن روضه امام حسین (علیه السلام) بارقه هدایت در دلم پدید آمد و پس از تحقیقات مفصل در سال ۱۳۸۲ به مکتب نورانی اهل بیت علیهم السلام مشرف شدم.

یکی از اساتیدم «مولوی عیسی ملازهی» امام جماعت مسجد محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بود. گاهی که برایشان مشکلی ایجاد می شد و نمی توانست به مسجد برود، بنده را به جای خود می فرستاد تا نماز جماعت را اقامه کنم. شب عاشورای سال ۱۳۷۵ بود و من به جای استادم به مسجد رفتم و نماز عشاء را خواندم. همه مردم از مسجد بیرون رفتند. من آخرین نفری بودم که از مسجد بیرون آمدم و درب مسجد را قفل کردم. می خواستم به مدرسه برگردم که صدای سخنرانی از حسینی شیعیان مهاجر چابهار که در فاصله پنجاه متری مسجد بود، توجهم را جلب کرد. کنجکاو شدم تا بدانم سخنران چه می گوید؛ زیرا به ما گفته بودند که هر چه روحانیون شیعه می گویند، دروغ است. به این نیت رفتم که ببینم چه دروغ هایی می گوید. نزدیک حسینی شدم. می خواستم وارد حسینی شوم ولی خجالت کشیدم؛ چون لباس مولوی ها بر تن من بود. آهسته کنار پنجره نشستم و به صحبت های روحانی شیعه گوش دادم. سخنرانی او درباره شخصیت امام حسین علیه السلام بود. می گفت: "در کتاب مسند احمد حنبل و سنن ترمذی و چند کتاب دیگر، این روایت آمده است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده اند: "إن الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة" امام حسن و امام حسین سرور جوانان بهشت هستند و همین طور از کتاب های اهل سنت مطالبی به

همراه آدرس هایشان بیان می کرد". این سؤال به ذهنم آمد که این روحانی شیعه، چگونه کتاب های اهل سنت را مطالعه کرده است؟! زیرا به ما گفته بودند کتاب های شیعه را نخوانید؛ گمراه کننده است! چرا آنها - شیعیان - نمی گویند کتاب های اهل سنت را نخوانید که گمراه می شوید؟، فقط علمای ما چنین می گویند؟ سخنرانی اش تمام شد و روضه خواندن را شروع کرد. روضه قتلگاه امام حسین (علیه السلام) را خواند که روضه جانسوزی بود؛ به طوری که اشک های من ملای سنی که تا آن لحظه، حتی یک قطره اشک هم برای مظلومیت امام حسین (علیه السلام) نریخته بودم، سرازیر شد و بسیار گریه کردم. قبل از آن که روضه تمام شود، بلند شدم و به مدرسه برگشتم. به اتاقم رفتم و خواستم بخوابم؛ ولی سخنان روحانی شیعه فکرم را به خود مشغول کرده بود. طاقت نیاوردم. به کتابخانه حوزه رفتم تا آن روایت را پیدا کنم. البته قبلاً روایت "سیدا شباب" را در کتاب "مسند احمد" دیده بودم؛ ولی برای آن که دلم آرام شود، به سراغ روایت و سند آن رفتم. آن را پیدا کردم و پس از آن، کتاب "حیات الصحابه" را برداشتم و با کمال تعجب دیدم که آنچه روحانی شیعه نقل کرده، صحیح است. به خودم گفتم: اینها، مطالبی است که از کتاب های ما نقل می کنند، پس معلوم است که خیلی از کتاب های ما را مطالعه کرده اند و مطالب زیادی از ما می دانند. آن شب، شب عجیبی بود. سؤالاتی وجود مرا فرا گرفته بود و هر چه فکر می کردم نمی توانستم خودم را قانع کنم! از خود سؤال می کردم: "آیا شیعیان آنچنان که وهابیان تبلیغ می کنند، واقعا مشرکند؟!" لحظه ای با خودم فکر کردم، عجیب است! آن طور که در آیات قرآن و روایات آمده است، مشرکان مخالف خدا و پیامبرند و مخالف با دین مبین اسلام هستند! پس اینها - شیعیان - چه نوع مشرکانی هستند که خداوند و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را قبول دارند و حتی به اهل بیت پیامبر محبت می ورزند و بر منبرهایشان نیز از پیامبر اسلام مدح و تعریف و بر مصائبشان گریه می کنند؟! به دلم افتاد که امکان ندارد اینها مشرک باشند. بعد از این بود که تحقیق درباره تشیع را آغاز کردم و اولین بار با مطالعه کتاب شبهای پیشاور نوشته «مرحوم سلطان الواعظین شیرازی» بسیاری از حقایق برایم روشن شد و می دیدم بسیاری از مطالبی که از منابع اهل سنت در این کتاب ذکر شده، مورد تایید همه فرق اهل سنت است و این برایم خیلی جالب بود. سپس تحقیقات خود را ادامه دادم و کتاب های بیشتری مطالعه کردم تا به این نتیجه رسیدم که تشیع حق است و از سال ۷۹ به صورت تکیه و پنهانی شیعه شدم و در سال ۸۲ تصمیم گرفتم که این مطلب را آشکار کنم و رسماً آن را اعلام کردم.» (مرزبان ولایت - سایت سه نقطه)

مقام روضه خوانی

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

مهر تو را بعالم امکان نمیدهم - این گنج پربهاست من ارزان نمیدهم
نام تو را به نزد اجانب نمیبرم - این اسم اعظم است بدیوان نمیدهم
ای خاک کربلای تو مهر نماز من - این مهر را بملک سلیمان نمیدهم
ما را گدائی در تو بود تاج افتخار - این تاج را به افسر شاهان نمیدهم
جان میدهم بشوق وصال تو یا حسین - تا بر سرم قدم ننهی جان نمیدهم
نوحه خوان

نظام رشتی از نوحه خوان ها و نوکرای با اخلاص بود، چند ماه قبل از مرگش بیمار شد، تو بستر افتاد، مردم می اومدند زخم زبونش می زدند. لال شد، دیگه نمی تونست حرف بزنه، گفتند: دیدید این که دم از حسین (علیه السلام) می زد آخر لال می میره، دخترش می گه روزی بابام صدام زد و با اشاره گفت: یه قلم و کاغذی برام بیار، تا آوردم برام نوشت: دخترم غصه نخور من نوکر اربابم، ارباب منو تنها نمی گذاره و ساعتی گذشت، باز منو صدا زد و نوشت آگاه باش هر وقت اشاره کردم بدون که اربابم اومده . نمی تونه تکون بخوره، دخترش می گه دقایقی بعد دیدم دست گذاشت رو سینه اش از جا بلند شد، تعجب کردم صدا زد: السلام علیک یا ابا عبدالله ... بعد از سلام بابام یک دفعه دراز کشید هر چی صداش زدم بلند نشد. (منبع: کتاب گلاژه های روضه)

متن روضه ی رسول ترك

لات بود، سر و وضعش خوب نبود، اومد مجلس امام حسین (علیه السلام)، صاحبان هیئت بیرونش کردند، گفت ای بابا! مجلس مال یکی دیگه است، حسین! خیال کردم خیمه، خیمه ی توسه اومدم، اگه می دونستم اینها صاحب خیمه اند نمی یومدم، من اصلاً خونه ی اینها نیومدم، تو که می خواستی دست شمر را هم بگیری، آقا باشه!! من رفتم، هی با خودش می گفت: من امشب مجلسه را خراب کردم، شب رئیس هیئت خوابیده، گنبد و بارگاه حسین (علیه السلام) را دید، قافله ی عزادارها، دسته دسته می آمدند، دید یه سگی قافله ها را نوبت نوبت می بره و می آره، دید سگه سرش مثل آدمه، اومد دید همون رسول ترکه از خواب پرید، به سرش زد ... (آقا یه جایی ما را هم قبول کن، گوشه کنارها کاری دست ما بده) بزرگان هیئت را جمع کردند اومدند، در زدند، رسول

کارت داریم بیا، گفت: من نمی آم، من بخوام پیام به شرط دارم، خودت به قلاده گردنم بندازم پیام (منبع: کتاب گلوژه های روضه)

روضه خوانی

در هندوستان در قدیم آن شخص روضه داشت، حاکم آن بلاد ناصبی بود، به گناه روضه خوانی مالش را مصادره کرد، روضه تعطیل شد، آخر سال گذشت، هیچ چیز نداشتند، زانوی غم بغل کرد، مرد گفت: امسال روضه خوانی نداریم، پول نداریم، چیکار کنیم؟ زن گفت: من به گوهری دارم، بفروش و با پولش روضه راه بینداز، مرد گفت: من و تو زن و شوهریم، تو گوهری داشتی و به من نگفتی، زن گفت: ما به جوون داریم، گوهر ماست، برو این جوان را به عنوان غلام بفروش و پولش را برای روضه ی حسین (علیه السلام) بده، جوونش از در وارد شد، نظرش را پرسیدند، گفت: من افتخار می کنم برای روضه ی حسین (علیه السلام) بروم و غلامی کنم، فردا راه افتادند، مادر با پسر خداحافظی کرد، گفت: ای مرد داری می ری، این جوری می فهمند پسرته، حلقه به گوشش بینداز، لباس مندرس بپوشانش، بعد ببرش، بچه را آورد، وسط بیابون تا به یک شهر دیگه بره، به سوار از دور پیدا شد، پرسید: کجا داری می روی؟ گفت می روم غلامم را بفروشم، گفت من می خرم چه قیمتی می فروشی؟ گفت: هر چی به قیمت بر پا کردن روضه ی حسین (علیه السلام) باشه، پسر را خرید، اما موقع رفتن دید به جوری با غلام خداحافظی کرد، (خوش به حالی اونی که غلام چنین آفایی بشه، آخه فقط ارباب ما اومد بالا سر غلام سیاهش، عزیز دلم هر کی نوکر حسین باشه، پاره ی تن حسینه، هر کی زائر حسینه مهمون آفاست، خود حسین فرموده: من زار زائرنا کمن زارنا) غلام را خرید، دور شدند، با لبخند کیسه ی پول روضه فراهم شد. فردا داشتند کارهای روضه را می کردند، دیدند جوانشون اومد، گفتند: جوون! کجا اومدی؟ فرار کردی؟ گفت: نه بابا! خودش منو فرستاد، بابا! تو که رفتی، منو بغل کرد، گفت: من که می دونم اون بابات بود برو، بگو ما قبول کردیم فردا که روضه علم شد، والی شهر هم می یاد پولتون را پس می ده، گفتم شما کیستید، گفت: من صاحب روضه ام. فردا دیدند والی اومد، دست رو سینه، گفت غلط کردم این پولتون، سالی ده هزار درهم هم می دم برای روضه ی حسین (علیه السلام)، گفتند: مگه چی شده؟ گفت: دیشب خواب آقا رو دیدم، فرمود: تو خجالت نکشیدی مجلس ما را به هم زدی ... (کرامات الحسینیه - منبع: کتاب گلوژه های روضه)

سؤال و جواب نوکر

نقل می کنند: محضر آقا سید حمزه موسوی بودیم تعریف کردند: که یکی از بزرگان از شب اول قبر خیلی می ترسیدند به شب در عالم خواب رسید به محضر ابی عبدالله و گفت: آقای به عمره برات روضه می خوانم، برات روضه گرفتم، ولی از شب اول قبر می ترسم، امام حسین (علیه السلام) فرمود: از کجای آن می ترسی؟ گفت از آن موقعی که دو تا ملک می آیند و سؤال و جواب می کنند و

زبانم بند می آید، فرمودند: کدام ملک جرأت دارد که از نوکر من سؤال کند، سؤال و جواب آنها با ماست (منبع: کتاب گلوآزه های روضه)

نود حج و عمره

پیامبر به عادت همیشه خود اظهار محبت به سیدالشهدا می نمود و با ایشان بازی می کردند، عایشه به پیامبر گفت: چقدر تو این کودک را دوست داری؟ حضرت فرمودند: وای بر تو . چگونه دوستش نداشته باشم و از او خوشم نیاید و حال آنکه او میوه ی دل من و روشنی چشم من است. بعد فرمودند: امت من بعد از من او را می کشند، هر کس بعد از وفاتش به زیارت او برود، خداوند در نامه ی عملش یک حج از حج و عمره های مرا می نویسد. عایشه تعجب کرد و عرض کرد: یا رسول الله حجی از حج های شما؟! حضرت فرمودند: بلی، بلکه خدا دو حج مرا به آن زیارت دهنده می دهد. باز عایشه تعجب کرد و حضرت زیاد کردند تا رسید به نود حج و نود عمره و فرمودند: خداوند به او نود حج های من و نود عمره از عمره های من را می دهد. (مقتل شیخ جعفر شوشتری - منبع: کتاب گلوآزه های روضه)

روضه خواندن خود امام حسین (علیه السلام)

مرحوم آیت الله تنکابنی در مواظظ المتقین می نویسد: سلمان فارسی تو کوچه ها و پس کوچه ها عبور می کرد، دید آقا امام حسین (علیه السلام) در سن کودکی، گوشه ای دور از بچه های دیگر ایستاده اند و گریه می کنند. سلمان جلو رفت، سؤال کرد یابن رسول الله! جانم به فدای شما، آیا اتفاقی افتاده است، اینچنین گریه می کنید؟ ابی عبدا... جواب نداد، باز سلمان اصرار کرد، گفت آیا کسی شما را اذیت کرده، دائم سؤال می کرد. آخر پسر زهرا فرموده باشد: سلمان! اگر بگویم طاقت شنیدنش را نداری، عرضه داشت یابن رسول ...! مگر نشنیدید پیغمبر فرمود: سلمان از ما است به من بگویند چی شده است؟ شروع کرد وقایع کربلا را تعریف کند. ای سلمان! یک روز من بزرگ می شوم، گذر من به کربلا می خورد، خدا به من یک پسر می دهد، اسم او علی اکبر است، سلمان فرشته ها صف می بندند جمال این پسر را ببینند، اما همین پسر را تو کربلا جلوی من می کشند سلمان! خدا یک پسر دیگر به من می دهد اسمش علی اصغر است. این پسر را با لب تشنه وقتی از لشکر برای او آب می خواهیم او را روی دستم با تیر سه شعبه می کشند. سلمان! خدا به من یک برادر می دهد اسم او عباس (علیه السلام) است کنار نهر آب او را با لب تشنه می کشند

سلمان نگاه می کرد، دید گریه ی آقا شدیدتر شد، نفس بند آمد صدا زدند ای سلمان! زینم اینقدر گفت سلمان آخر کار سؤال کرد، آقا جان! شما که همه کاره ی خلقت هستید اراده کنید همه چیز را عوض کنید. آقا امام حسین (علیه السلام) فرموده باشند: سلمان درست می گویی، ولی من دوست دارم فدایی دوستانم بشوم، دوستانم فردا دور هم جمع بشوند اسم من را بیاورند ...

شفاعت دوستانم را فردا بکنم نگذارم در آتش جهنم بسوزند. سلمان! نشونه ی دوستان من دو چیز است، یکی اشک چشمشون، یکی هم دلهای آنهاست که برای کربلا پر می زند، برای دیدن کربلا می میرند ... (منبع: کتاب گلوازه های روضه)

مقام روضه خوانی

مرحوم شیخ رمضان علی قوچانی از علمای معروف و ائمه جماعت مسجد گوهرشاد بودند ایشان مریض و مشرف به مرگ شدند. جمعی از اقوام و دوستان و آشنایان برای تشییع جنازه ایشان آمدند. ناگهان می بینند که ایشان حرکت کرده و چشم ها را باز می کند و با صدای ضعیف همه را فرا می خواند و می گوید می خواهم برایتان روضه بخوانم همه تعجب کردند چون ایشان منبری روضه خوان نبودند. فرمودند همین الان صحرای محشر را دیدم و هاتفی با صدای بلند اعلام کردند که حاج رمضان علی قوچانی اهل بهشت است، به سوی بهشت برو، من دیدم دری به سوی بهشت باز است و جماعتی بسیار در صف طولانی ایستاده که به نوبت بروند. گفتند صف علما می باشد و در اواخر صف بودم دیدم تا نوبت به من برسد، هلاک می شوم، به عقب نگاه کردم دیدم در دیگر به سوی بهشت باز است، ولی این در خلوت است به خود گفتم من که اهل بهشتم از این در نشد از آن در می روم، سپس سوی آن در رفتم دیدم دربان جلوی من را گرفت و گفت نمی شود این در مخصوص اهل منبر و روضه خوان های امام حسین (علیه السلام) است. تو که روضه خوان نیستی، متحیر بودم دیدم حاجی میرزا عربی خوان معروف به ناظم سوار بر اسب از بهشت بیرون آمد جلوی در سلام کردم و گفتم مرا کمک کن و به بهشت ببر گفت نمی توانم چون این در مخصوص روضه خوان های حسین است اصرار کردم گفت یک راه دارد، تو روضه بخوانی و من مستمع شوم شاید بتوانم به این وسیله تو را ببرم، آن گاه پیاده شد و نشست و من برای او روضه خواندم، پس برای شما هم روضه می خوانم چند کلمه ای روضه خواند و از دنیا رفت. (گنجینه دانشمندان ج ۹ ص ۲۶۳ / معجزات و کرامات امام حسین (علیه السلام) ص ۳۰۹ - منبع: کتاب گلوازه های روضه)

مظهر رحمت پروردگار

از مرحوم آیت الله العظمی بهجت نقل شده است که فرمودند: مرحوم علامه دربندی در حرم کربلا، خطاب به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد: به حق مادرت زهرا (سلام الله علیها)، شمر را شفاعت مکن! از ایشان پرسیدند: مگر حضرت از شمر هم شفاعت می کند؟ جواب داد: امکان دارد، زیرا این ها مظهر رحمت پروردگارند. (آیه ی حقیقت، ص ۵۰۵، در محضر آیت الله العظمی بهجت، ج ۱، ص ۱۲۸ - منبع: کتاب گلوازه های روضه)

دوستانم مرا بیامرز

و از کتاب (لسان الذاکرین الدمعه الساکبه) نقل شده است هنگامی که آن ملعون سر مطهر حضرت را از بدن جدا نمود، می گوید: رأیت شفّتیّه یتحرّکان فلماً قربته من أدنی سمعته یقول إلهی و شیعتی و محبّی. دیدم لبهای حضرت به حرکت درآمد، گوش های خود را نزدیک بردم، شنیدم می گوید: پروردگارا! پیروان و دوستداران مرا بیامرز. (معالی السبّطین ص ۴۶۵ - لسان الذاکرین الدمعه الساکبه ج ۴ ص ۳۵۸ - منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

بالاتر از نماز شب

مرحوم آیت الله العظمی بهجت فرمودند: بنده خیال می کنم فضیلت بکاء بر سیدالشهدا بالاتر از نماز شب باشد، زیرا نماز شب عمل قلبی صرف نیست، بلکه کالقلبی است ولی حزن و اندوه و بکاء، عمل قلبی است. (۶۰۰ نکته در محضر آیت الله بهجت، ص ۲۱۷ - منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

محک ایمان

در یکی از دفعاتی که مرحوم آقای مجتهدی در بیمارستان بستری شدند، تمام اطباء به اتفاق به آقا گفتند: شما اصلاً نباید گریه کنید، در غیر این صورت نابینا خواهید شد، آقا در جواب آنها فرمود: نه بدون گریه بر حضرت امام حسین (علیه السلام) نمی توانیم زنده بمانیم. همچنین معظم له می فرمودند: کسانی که نام امام حسین (علیه السلام) را می شنوند و تغییر حالی در خود نمی بینند، باید جداً نگران ایمان خود باشند، نام امام حسین (علیه السلام) محک ایمان است. (یاس عرفان، ص ۱۶۰ - منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

دستگاه امام حسین (علیه السلام)

مرحوم آیت الله العظمی بهاء الدینی می فرمودند: معترض افرادی که وابسته ی به امام حسین (علیه السلام) هستند نشوید نباید به دستگاه امام حسین (علیه السلام) اهانت بشود، این عزاداری ها احیاکننده ی نماز و مسجد است. (سیری در آفاق، ص ۲۴۳ - منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

صله به حضرت زهرا سلام الله علیها

آمد خدمت امام صادق (علیه السلام) فرمودند: می خواهی مادر ما (حضرت زهرا سلام الله علیها) را یاری کنی؟ می خواهی به مادر ما صله بدهی؟ هر چه می توانی برای حسین (علیه السلام) گریه کن ... (منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

اشک بر حسین (علیه السلام)

نقل کرده اند آیت الله مرعشی را با آن زهد و تقوا پسرش در عالم رویا دید، از اوضاع و احوال بعد از مرگ پرسید، او گفت: اوضاع و احوال خراب بود، حساب و کتاب سخت بود، فقط یک چیز به درد من خورد، آن هم اشک برای امام حسین (علیه السلام) (منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

فضیلت گریه

امام موسی کاظم (علیه السلام) فرمودند: اگر گریه کنندگان بر آن مظلوم (امام حسین (علیه السلام)) می دانستند چه اجرهایی به آنها داده می شود هر آینه آرزو می کردند که تا نفس آخر عمر در گریه و ناله برای آن بزرگوار باشند. (البكاء للحسین ص ۸۰ - منبع: کتاب گلاژه های روضه) خاک کربلا

أُمِ سَلَمَه می گوید: پیغمبر یک مقدار خاک به من داد فرمود: ام سلمه این خاک کربلا هر وقت که دیدی این خاک تبدیل به خون شده، بدان حسینم شهید شده، ام سلمه می گوید: از آن روزی که حسین فاطمه به مسافرت رفت من هر روز می آمدم نگاه به آن خاک می کردم. می گفتم الحمدالله هنوز حسین زنده است. اما روز دهم محرم، نزدیک غروب بود گویا خواب مقداری چشمم گرفت پیغمبر را در عالم رؤیا دیدم صورتش خاک آلود است فهمیدم فرزند پیغمبر، حسین را در کربلا کشتند. (مقتل الحسین، مقرر، ص ۳۶۹، فرهنگ عاشورا، ۱۶۵)

اول و دوم ماه محرم

اَوَّلِ ماهِ محَرَّم

اَوَّلِ ماهِ محَرَّم - گشته برپا خیمه غم
 آمده ماهِ عزای - اشرفِ اولادِ آدم
 ماهِ خون ماهِ قیام است - آخرِ این ماهِ حسین است
 درعزای حضرتِ او - عالمی در شور و شین است
 ماهِ انقلاب است - ماهِ بیداری امت
 ماهِ عزتِ دین - ماهِ بیزاری ز ذلت
 ماهِ کربلا و - ماهِ عاشورِ حسینی است
 ماهِ انقلاب و - نهضت و شورِ حسینی است
 شد محَرَّم در میان - ماهها ماهی پر از شور
 چون که دراین ماه باشد - چون قیامت روزِ عاشور
 ماهِ افتخار - امتی بیدار باشد
 چون حسین آن رهبرِ ما - ازستم بیزار باشد
 ماهِ انقلاب - رهبرِ مستضعفین است
 ماهِ شورش برعلیه - ظالم و مستکبرین است
 ماهِ پیروزی خون بر - آهن و شمشیرباشد
 ماهِ فریاد و خروش و - غرشی چون شیر باشد
 دائماً ماهِ محرم - هر سنه تجدید گردد
 تخت و تاجِ دشمن دین - دائماً تهدید گردد
 انقلابِ شصت و یک را - دائماً ما پاس داریم
 چون که ماها پیروی - از اکبر و عباس داریم
 چون که الگو بهر ماها - قاسم و عون است و جعفر
 بهر ما ننگ است ذلت - پیش هر مردودِ کافر
 گشته شیطان درهراس از - دین و قرآن و محرم
 سعی دارد تا بگیرد - این سه را از ما دمام
 انقلابِ شصت و یک چون - حامی دین و کتاب است
 انقلاب و نهضتِ ما - پیرو آن انقلاب است

باقری باشد شعار - نهضت ایران حسینی

رهبر ما چون علی و - راه ما راه خمینی

یا حسین جانم حسین جان - یا حسین جانم حسین جان

دوم ماه محرم کربلا شد شورو ماتم

دوم ماه محرم کربلا شد شورو ماتم - وارد کربلا شد کاروانی همدم غم

بوی غربت، بوی محنت بر مشام آید دمام - رهبر این کاروان است سرورو مولا حسین جان

یا حسین جانم حسین جان - یا حسین جانم حسین جان

اسب آقا اندر آنجا پایکوب اندر زمین است - گفت آقا نام اینجا باغم و محنت قرین است

بار بگشائید کاینجا ایستگاه آخرین است - میشود آخر در اینجا بی کس و تنها حسین جان

یا حسین جانم حسین جان - یا حسین جانم حسین جان

ای جوانان اندر اینجا خیمه ها بر پا نمائید - بار اندازید اینجا مسکن و ماوی نمائید

بهر محنت اندر اینجا خویش پا برجا نمائید - چون کند آخر در اینجا منزل و ماوی حسین جان

یا حسین جانم حسین جان - یا حسین جانم حسین جان

خیمه ها کردند برپا اندر آن دشت و بیابان - چون بفرمان حسینی نوجوانان و جوانان

آخرین منزل شد آنجا بهر آن پاکیزه جانان - از ازل بوده است اینجا منزل آقا حسین جان

یا حسین جانم حسین جان - یا حسین جانم حسین جان

خیمه های هشت روزه اندر آن صحراست برپا - آتش کین و عداوت خیمه ها را کنده ازجا

خیمه گاهی بس مجلل جای آن گشته مهیا - باقری در کربلا بین خیمه مولا حسین جان

یا حسین جانم حسین جان - یا حسین جانم حسین جان

دوم ماه محرم کربلا ماتم سراشد

دوم ماه محرم کربلا ماتم سراشد - کاروانی از مدینه وارد کربلا شد

گشته برپا شور و غوغا - در میان آل طاهها

یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله - یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله

چونکه شد وارد بدشت کربلا فرزندان زهرا - لشکر اندوه و ماتم پر نمود آن دشت و صحرا

جمله دلها غمین شد - پرزاه آتشین شد

یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله - یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله

سبط پیغمبر بگفتانام این صحرا چه باشد - علت این ترس و وحشت این همه غمها چه باشد

کربلا گر این زمین است - باغم و محنت عجین است

یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله - یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله

آدم موسی و عیسی اندر اینجا گریه کرده - نوح و ابراهیم و یحیی اندر اینجا نوحه کرده
این زمین با حزن و ماتم - از ازل گردیده توام

یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله - یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله

خیمه هابریا کنیدای نوجوانان و جوانان - آخرین منزل بود اینجاست بهر ماعیزان

من که بر عالم پناهم - باشد اینجا قتلگاهم

یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله - یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله

خیمه هابریا شده امروز در آن دشت و صحرا - لیک در شام غریبان کنده شد از ظلم اعدا

آتش اندر خیمه دین - زد عید الله بی دین

یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله - یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله

شعله ها از خیمه ها و دود آن بر بام کیوان - کودکان پابرهنه دشت پر خار مغیلان

باقری بنگر چه ها شد - ظلم بر آل عبا شد

یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله - یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله

آمدی در کربلا با خیل یارانت حسین جان

آمدی در کربلا با خیل یارانت حسین جان - باتمام یاوران و جان نثارانت حسین جان

عالمی در شور و شین است - ذکر هستی یا حسین است

یا حسین جانم فدایت - یا حسین جانم فدایت

آمدی بازینب و کلثوم و هم عباس و اکبر - آمدی با عون و عبدالله و سجاد و هم اصغر

کربلایت پر بلا شد - قبله اهل ولا شد

یا حسین جانم فدایت - یا حسین جانم فدایت

آمدی اندر منای کربلا توای حسین جان - تا کنی در راه قرآن جان فدا توای حسین جان

حج تودر کربلا شد - قتلگاه تومنا شد

یا حسین جانم فدایت - یا حسین جانم فدایت

تو فدا گشتی ولی اسلام و دین رازنده کردی - دین حق را در جهان جاوید و هم پاینده کردی

از سرو جانت گذشتی - خود تو ثار الله گشتی

یا حسین جانم فدایت - یا حسین جانم فدایت

باقری یالیتنا کتا معک گوید حسین جان - راه حق راه نبی راه توراپوید حسین جان

تو شهید کربلایی - در ره حق جان فدایی

یا حسین جانم فدایت - یا حسین جانم فدایت

دوم ماه محرم چون بدشت کربلا

یاس میگوید حسین احساس میگوید حسین - جمله جن و ملک والناس میگوید حسین
 دوم ماه محرم چون بدشت کربلا - شد حسین بن علی بامحنت ورنج وبلا
 بازنان وکودکان ویاوران جان نثار - درپی فرمان یزدان جملگی قالوابلی
 انتخاب حق زبین الناس میگوید حسین - یاس میگوید حسین احساس میگوید حسین
 خیمه هاشد بر سر پا اند آن دشت و دیار - بهر یاران حسینی آن شه والا تبار
 لیک بودی خیمه ها نا امن از ظلم یزید - چونکه باشد آل سفیان کینه توز و نابکار
 شمردون باخنجر الماس میگوید حسین - یاس میگوید حسین احساس میگوید حسین
 روز هفتم آب رابستند بر آل رسول - آب هم آبی که باشد مهر زهرای بتول
 روز هشتم آب شد کمیاب اندر خیمه ها - روز تاسوعا همه از تشنگی زار و ملول
 آب هم باناله و احساس میگوید حسین - یاس میگوید حسین احساس میگوید حسین
 روز عاشورالب خشکیده و قلب کباب - کودکان تشنه لب در زیر هرُم آفتاب
 اصغری شیر هم اندر کنار نهر آب - میزند پیر پری روی دست مام خود رباب
 هم لبان تشنه عباس میگوید حسین - یاس میگوید حسین احساس میگوید حسین
 عصر عاشورا حسین اندر میان قتلگاه - گفت با آن شامیان بی حیای روسیاه
 باچه جرمی میکشیدم ای گروه کینه جو - لا اقل آبی دهیدم ای گروه دین تباه
 باقری با ناله و احساس میگوید حسین - یاس میگوید حسین احساس میگوید حسین
 یاحسین و یاحسین و یاحسین - یاحسین و یاحسین و یاحسین و یاحسین

روضه های کوتاه امام حسین علیه السلام

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

آه از آن ساعتی که با تن چاک چاک - نهادی ای تشنه لب صورت خود روی خاک
تنت به سوز و گداز تو گرم راز و نیاز - سوی خیام حرم دوچشم تو مانده باز
آمده از خیمه گه خواهر غم دیده ات - دید و که شمر از جفا نشسته بر سینه ات
گفت و بده مهلتی تا برسم بر سرش - برادرم تشنه است مبر سر از پیکرش
نگاه می کنه دشمن سوی خیمه، رفت صدا زد دوستان بنی امیه، من با شما جنگ دارم اینا بچه
های پیغمبرند، بر گشتند سر آقا را از قفا بردند
امروز حسین سر می دهد - عباس و اکبر می دهد (متن روضه شهادت امام حسین علیه السلام -
مرحوم کوثری)

جلو جمعیت آن بیانات را فرمود، قلب همه تاریک بود، بدن پر از زخم بود، حرارت آفتاب تشنگی و
گرسنگی، آمد عزیز پیامبر کنار میدان نفسی تازه کند، سنگی چنان به پیشانی ناز نین زدند .
امام صادق فرمود: همه چیز امام حسین علیه السلام، استثنایی بود، به دنیا آمدنش، شهادتش، گریه
بر عزایش، بالای نی قرآن خواندنش، قیامش، پیامبر صلوات الله علیه آمد، بت کده ها ویران شد، امیر
المومنین علیه السلام آمد کعبه از بتان پاک شد، امام حسین علیه السلام آمد، فطرس بال شکسته را
آوردند حضور پیامبر صلوات الله علیه فرمود: بالش را به گهواره حسین علیه السلام بمالد. (متن
روضه شهادت امام حسین علیه السلام - مرحوم کوثری)

خاندان پیامبر صلوات الله علیه در خیمه بودند، قاصد شهادت ابی عبدالله آمد دم خیمه، رفتند بیرون
سیلی به صورت، فریاد زدند، بالای بلندی رسیدند، و دیدند (والشمر جالس علی صدره)
آمده از خیمه گه خواهر غم دیده ات - دید و که شمر از جفا نشسته بر سینه ات
گفت و بده مهلتی تا برسم بر سرش - برادرم تشنه است مبر سر از پیکرش
بابی انت وامی یا حسین - به فدای لب عطشان حسین

لب تشنه سر بردند مظلوم کربلا را - در خاک و خون کشیدند فرزند مصطفی را
هوای کربلا و عالم زیر و رو شد، زینب آمد نزد فرزند برادر، چه وضعی است، فرمود: پرده خیمه را
کنار بزن بابام را کشتند (متن روضه شهادت امام حسین علیه السلام - مرحوم کوثری)
الهی بهر قربانی به درگاهت سر آوردم - نه تنها سر برایت بلکه از سر بهتر آوردم

پی ابقاء قد قامت به ظهر روز عاشورا - برای گفتن الله اکبر، اکبر آوردم
 علی را در غدیر خم نبی بگرفت روی دست - ولی من روی دست خود علی اصغر آوردم
 علی انگشتر خود را به سائل داد اما من - برای ساربان انگشت با انگشتر آوردم
 برای آن که قرآنت نگردد پایمال خصم - برای سم مرکبها خدایا پیکر آوردم
 برای آن که هم دردی کنم با مادرم زهرا - برای خوردن سیلی سه ساله دختر آوردم
 اگر با کشتن من دین تو جاوید می گردد - برای خنجر شمر ستمگر حنجر آوردم
 به پاس حرمت بوسیدن لبهای پیغمبر - لبنانی تشنه یا رب بهر چوب خیزر آوردم
 (منبع: گریزهای مداحی، محمد هادی میهن دوست، ص ۲۷ و ۲۹)

فردا شب بچه هام توی این بیابان میدون

شب عاشورا هلال می گه دیدم امام حسین علیه السلام با خواهر حرف میزنه یه وقت خواهر گفت
 داداش اصحاب رو امتحان کردی هلال می گه گریه کردم اومدم پیش اصحاب بلند شدیم رفتیم
 پشت خیمه زنها یا بنات رسول الله با بی انت و امی شمشیر کشیدند رفتند سوی لشکر امام حسین
 فرمود عباس جان برو جلو یاران را بگیر همه گریه کنان آمدند زینب راحت شد هلال می گه
 دنبال امام رفتیم دیدم می شینه پا میشه فرمود که هستی گفتم غلام شما هلالم آقا چه می کنی
 فرمود خارهای بیا بان را در می اورم فردا شب بچه هام تو ای بیا بان میدون
 امام رضا علیه السلام فرمود یا بن شبیب اگر خواستی گریه کنی فقط برای حسین علیه السلام گریه
 کن

یا بن شبیب درد حسین درد جان فزا ست - یا بن شبیب روضه ما داغ پر بلاست
 یا بن شبیب درد حسین درد بی کسی است - یعنی عزیز فاطمه شب گرد بی کسی است
 یا بن شبیب عمه ما را کتک زدند - آتش هزار بار به باغ فدک زدند
 یا بن شبیب کوچه به دل غم نشا نده است - یعنی هنوز دست علی بسته مانده است
 یا بن شبیب خنده مرا ترک می کند - خدالتر یب را چه کسی درک می کند
 یا بن شبیب غصه دلم را کباب کرد - شیب الخضیب دیده ما را پر آب کرد
 یا بن شبیب جرم یتیم سه ساله چیست - دیگر پس از امام کشی آه و ناله چیست
 یا بن شبیب قصه معجز نگفتنی است - جریان حنجر و دم خنجر شنفتنی است
 یا بن شبیب غارت خیمه عجیب بود - در شعله ها سلا له حیدر غریب بود
 یا بن شبیب دختر ترسیده دیده ای - در زیر خار طفلک خوا بیده دیده ای
 آنقدر تیر زدن، بدن خشک شد

یک عده حسین را نشانه گرفتن، می رفت روبلندی صدا می زد الله اکبر، زینب آروم میشد، میزد به قلب لشگر، آنقدر تیر زدن، بدن خشک شد یکی نیزه به پهلوی زد.

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد - اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد
خیمه ها محاصره شد، تیر به گلولی حسین زدند، شمشیر به کتف چپ، از رو اسب با گونه راست
افتاد، سنان از پشت سر به نیزه زد بیرونکشید، می گفت مال خودمه، به نیزه به سینه زد، تیر به گلو،
شمر گفت: کار رو تموم کن، خولی اومد، سنان اومد، نتونستن، اخنس هم دید نمی تونه، شمر
خودش رفت

او می دوید و من می دویدم - او سوی مقتل من سوی قاتل
خودم دیدم که صحرا لاله گون شد - پر از انا الیه راجعون شد
خودم دیدم سرش را می بریدند
او می نشست و من می نشستم - او روی سینه من در مقابل
او می دوید

من مرغ عشق حیدرم افتاده ام کنج قفس - خون ریزد از بال و پرم بالا نمی آید نفس
پهلوی شکسته در خون نشسته - وا غربت وا غربت
او می کشید و من می کشیدم - او خنجر از کین من آه از دل
تلّ زینبیه

بمیرم برای آن لحظه ای که زینب آمد بالای بلندی، دید یک عده دارند با شمشیر حسینش را می
زنند، یک عده دارند با نیزه می زنند، کماندار با تیر می زند، آنهایی که حربه ای ندارند دامن هایشان
را پر از سنگ کردند بر عزیز فاطمه می زنند، زینب دستهایش را روی سر گذاشت صدا زد: وامحمدا
، واعلیا، واما، واحسینا،

از تلّ زینبیه، زینب صدا می زد حسین - با قامتی خمیده زینب صدا می زد حسین
هر جا به هر بهانه، زینب صدا می زد حسین - در زیر تازیانه، زینب صدا می زد حسین

لحظات آخر عمر نظام رشتی

ای از ازل به مهر تو دل آشنا حسین - وی تا ابد لوای عزایت به پا حسین
امواج اشک از سر هفت آسمان گذشت - وقتی که کرد جسم پاک تودر خون شنا حسین
حسرت برم به مختصری که آخرین نفس - روی تو دیده و خنده زد و گفت یا حسین
لحظات آخر عمر نظام رشتی بود وضو می گیرد، این عاشق ابی عبدالله به دخترش می گوید:
دخترم دستت در دست من باشد هر وقت من سید الشهداء را زیارت کردم دست تو را فشار می دهم

مرا بلند کن که من جلوی حضرت خوابیده نباشم . لحظاتی می گذرد ناگهان دست دخترش را فشار می دهد با بصیرت کامل به حضرت سلام می کند و از دنیا می رود .
 خون تو آب غسل و کفن گرد رهگذر - تشییع توست زیر سم اسبها حسین
 هر کسی از دنیا برود بدنش را تشییع می کنند ، دفن می کنند خانواده اش را دلداری می دهند اما کربلا، عجب تشییعی کردند پسر فاطمه را ، عصر عاشورا ده نفر داوطلب شدند با سم اسبها بر بدن مطهر حسین تاختند . سپس آمدند کوفه نزد ابن زیاد جایزه گرفتند.

آخرین لحظات امام حسین با امام سجاد علیهما السلام

قطب راوندی در کتاب دعوات خود از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که: «پدرم در روز شهادتش مرا به سینه خود چسباند، در حالی که خون در بدن مبارکش میجوشید، به من فرمود: ای پسر! دعایی از من به یاد بسپار که مادرم فاطمه علیها السلام آن را به من یاد داد و او نیز از پدرش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد گرفته بود و جبرئیل نیز آن را برای برآورده شدن حاجات و انجام کارهای مهم و برطرف شدن اندوه و بلاهای سخت و کارهای دشوار به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یاد داده بود و آن دعا این است: بِحَقِّ يَسِّ وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ! وَ بِحَقِّ طَهٍ وَالْقُرْآنِ الْعَظِیمِ! یا مَنْ یَقْدِرُ عَلٰی حَوَائِجِ السَّائِلِینَ! یا مَنْ یَعْلَمُ مَا فِی الضَّمِیرِ! یا مَنْقَساً عَنِ الْمَكْرُوبِینَ! یا مَفْرَجاً عَنِ الْمَغْمُومِینَ! یا رَاحِمَ الشَّیْخِ الْکَبِیرِ! یا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِیرِ! یا مَنْ لَا یَحْتَاجُ اِلٰی التَّفْسِیرِ! صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ [و افعَلْ بَی کَذَا وَ کَذَا].»

در کتاب کافی روایت شده است که: «امام سجاد علیه السلام در هنگام وفاتش امام باقر علیه السلام را به سینه خود چسباند و به او فرمود: ای پسر جان! به تو وصیتی میکنم که همین وصیت را پدرم امام حسین علیه السلام در هنگام شهادتش به من فرمود و او نیز این وصیت را از پدرش آموخته بود، و این وصیت آن است که: «ای پسر جان! بپرهیز از ستم بر کسی که یآوری جز خدا علیه تو ندارد.»
 در کتاب بحار الانوار آمده است که در این هنگام امام حسین علیه السلام به سمت راست خود نگاه کرد، کسی از یارانش را ندید، به سمت چپ خود نگاه کرد، باز کسی از یارانش را ندید. امام سجاد علیه السلام چون پدر خود را تنها و بی کس دید، با آن که بیمار بود و از ناتوانی توان برداشتن شمشیر را نداشت، به سوی میدان رفت. حضرات کلثوم علیها السلام از پشت سر، او را صدا زد و گفت: ای نور دیده! برگرد. امام سجاد علیه السلام به او فرمود: ای عمه! دست از من بردار و بگذار تا در رکاب پسر پیامبر خدا نبرد کنم. امام حسین علیه السلام به حضرت ام کلثوم علیها السلام فرمود: او را باز دار تا زمین از خاندان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خالی نماند. آن گاه امام حسین علیه السلام برای وداع با کودک خردسالش به سوی خیمه ها رفت.» (منتهی الآمال، صص ۴۵۶ - ۴۵۸ و نفس المهموم، صص ۳۴۶ - ۳۴۸)

سخنان حضرت با دشمنان روز عاشورا

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به لشکر عمر سعد لعنت الله فرمود: **مَا لَكُمْ تَنَاصَرُونَ عَلَيَّ أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ قَتَلْتُمُونِي لَتَقْتُلَنَّ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ لَا وَاللَّهِ مَا بَيْنَ جَابِلَقَا وَجَابِرِسا إِنْ نَبَى إِلَهُ بِهِ عَلَيَّكُمْ**. شما را چه شده که یکدیگر را در راه دشمنی (و کشتن) من کمک و یاری می کنید آگاه باشید بخدا قسم اگر مرا بکشید یقیناً حجت خداوند بر خودتان را کشته اید به خدا قسم بین جابلقا و جابرسا غیر از من کسی فرزند رسول خدا نیست تا خداوند او را حجت بر شما قرار دهد.

توجه: علامه مجلسی می فرماید: از روایات معلوم است جابلقا و جابرسا از این عالم خارجند و بلکه از آسمان چهارم یا بنا بر مشهور هفتم و اهل آن ملائکه و یا شبیه آنهایند. (قمقام زخار - المستجاد من الارشاد - روضه الواعظین - موسوعه کلمات الامام حسین)

لشکر امام حسین (علیه السلام)

این روزها مرتب، لشگر به سپاه دشمن افزوده می شود، بچه های حسین (علیه السلام) با نگاه از پدرشان این طور سؤال می کردند، بابا جان! آیا برای ما هم لشگری می آید یا نه؟ یک روز صدا زد بچه ها بیایید، لشکر من از دور می آید، بچه ها خوب نگاه کردند، دیدند دو پیرمرد با غلامی به طرف خیام در حال حرکتند، یکی از آنها حبیب بن مظاهر است، دیگری مسلم بن عوسجه، چون آقا برای حبیب نامه نوشته بود، با آن نامه دل حبیب را کباب کرده بود، نوشته بود، (من الغریب الی الحبیب) (سوگنامه آل محمد ص ۲۸۸ - منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

راه طولانی

مرحوم شوشتری می گوید: وقتی قافله رسید کربلا، ابی عبدالله از اسب پیاده شدند، خیمه ها به پا شد، همه ی زن و بچه ها را درون یک خیمه ای جمع کردند، امام حسین (علیه السلام) به این زن و بچه ها نگاه می کردند و اشک می ریختند.

مرحوم شوشتری می گوید: وقتی آقا نگاه می کردند و گریه می کردند، فقط در فکر این مجلس نبود، مجالس دیگر را هم به یاد می آوردند.

یک مجلس، مجلس شام غریبان است.

یک مجلس، مجلس ابن زیاد است.

یک مجلس، مجلس یزید است.

یک مجلس، مجلس ورود اُسرا به شام و محله ی یهودی هاست.

زینب جلو آمد، داداش بیا برگردیم، آقا فرموده باشد آرام بگیر خواهرم، اینجا همان وعده گاه ما با خداست. اینجا همان جایی است که بابام علی گفته بود، اینجا همان جایی است که مادرم برایش

خیلی گریه می کرد، اینجا کربلاست. (منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

خیمه در گودی

امام حسین (علیه السلام) دستور برپایی خیم را صادر می کنند ولی زینب (سلام الله علیها) متحیرانه چشم دوخته که چرا در درون دره خیمه ها را برپا می کنند. او شاهد جنگ های باب خویش امیرالمؤمنین در مقابل دشمنان دین بوده و از خیمه گاه آن دوران، تصاویر زنده ای به یاد دارد، از برادر می پرسد: پدرم همیشه خیمه را در مکان بلندی برپا می کرد، چه شده که شما خلاف او عمل می کنید، امام می فرماید: خواهرم آن موقع در جنگ ها فتح و پیروزی وجود داشت، اما ما می دانیم که جنگ در نهایت به کشته شدن ما می انجامد، خواهرم اگر قدری صبر نمایی قضایا را خواهی فهمید ولی باید صبر و تحمل نمایی، (عقیله ی بنی هاشم ص ۱۷ - منبع: کتاب گلوآزه های روضه)

جا نمائیم ...

آقا جان ما می خواهیم بیاییم به حرمت، همه ترس ما این است به حرم نرسیم، آخه مثل امروز بود لشکری از بنی اسد می خواست به کربلا بیاید برای یاری حسین (علیه السلام)، حدود ۹۰ نفر از کسانی که حبیب آنها را دعوت به یاری کرده بود، اما وسط راه دشمن راه را بر آنها بست. (بحار الانوار ص ۱۴ / ۳۸۶ قصه کربلا ص ۲۳۰ - منبع: کتاب گلوآزه های روضه)

کاروان از دور داره می آید

یه کاروان از دور داره می آید، (زبانحال) می بینی، کمی نزدیک تر برویم، این رقیه (سلام الله علیها) است که روی شانه ی عباس (علیه السلام) آرام گرفته، دست محبت بابا به سر بچه هاست، صدای علی اکبر (علیه السلام) و گریه های علی اصغر (علیه السلام) به گوش می رسد، صدای لای لای رباب به گوش می رسد، بچه ها دور حسین (علیه السلام) حلقه زدند، بابا بابا می کنند، عباس (علیه السلام) از حریم ولایت محافظت می کند، کسی جرأت ندارد به خیمه ها نزدیک شود ... گوش بده یه صدای غریبونه می آید: بگو اکبر ببندد محمل من - که این صحرا نموده خون دل من (منبع: کتاب گلوآزه های روضه)

خاک کربلا

بر این خاک امام زمان (عج) در زیارت ناحیه سلام می دهد:

السلام علی ساکن تربت الزاکیه

السلام علی من جعل شفاء فی تربته

می گفت کربلا بودم یه پیرمرد ۷۰ ساله خیابون پشت قبله، تو کوچه پس کوچه ها مهر فروشی داشت، دیدم اهل دله، رفتم دیدنش، یه سؤال ازش کردم، گفتم این همه ساله دارند تربت کربلا درست می کنند مگه این خاک چقدر است، چرا تمام نمی شود، پیرمرد گفت: من بچه ی کربلام، ۷۰ ساله دارم تو کربلا زندگی می کنی، هر سال سه بار این شهر گرد و غبار عجیبی می آد، یکی دو روز

اینقدر زیاد است که همه جا رو خاک می گیره، عبارت او این طور بود سالی سه بار خدا خاک کربلا را از آسمون می فرسته ... (منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

زائر کربلا

قبل از سیدالشهدا کربلا یه زائر داشته، امیرالمؤمنین رد می شدند، هانی بن عروه نقل می کند (مسجد کوفه دیدی چه ضریح قشنگی داره، کسی است که مسلم را نفروخت) رسیدند کربلا، میگه تا از اسب پیاده شد، دیدم غم همه ی صورت علی رو گرفت، دیدم آقا از اسب پایین اومد، آروم آروم نشست رو زمین، همه ی اصحاب جمع شدند، چی شده؟ در این خاک چیزی گم کرده اید؟ خاک را برداشت و بو کرد، عین ابر بهار گریه می کنه، شروع کرد نماز خواندن، الله اکبر نماز سراسرش گریه است، تا سرش را گذاشت رو خاک کربلا ...

ای خاکِ کربلای تو مهر نماز من ...

وقتی سرش را بلند کرد، اشاره کرد به خاک، گفت خوش به حالت ای خاکِ کربلا! که گروهی از تو بدون حساب بهشت می روند، امام بلند شدن تو صحرا قدم زدن، نقطه نقطه را نشون دادن اینجا خیمه ها را می زنند (کربلا رفته ها خاطراتشون زنده می شه) اینجا گودال است، اینجا گریه کردند ...

بار بگشایید اینجا کربلاست - آب و خاکش با دل و جان آشناست - السلام ای سرزمین کربلا - السلام ای منزل خون خدا - کربلا گهواره ی اصغر تویی - مقتل عباس آب آور تویی (منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

روز اول محرم

محرم همان ماهی است که اهل جاهلیت در این ماه ظلم و قتال را بر خود حرام کرده بودند اما این امت که ادعای پیروی از رسول الله را داشتند حرمت رسول الله را نگه نداشتند و با ذریه ی رسول الله به جنگ پرداختند. روز اول محرم آن مرد خدمت امام رضا (علیه السلام) آمد، آقا فرمودند: ای پسر شبيب آیا روزه ای؟ گفت: نه. فرمود این روزی است که خدا دعای زکریا را مستجاب فرمود. به او از خزانه ی غیب فرزندی عطا کرد، زکریا از خدا خواست فرزندش مثل حسین (علیه السلام) شهید بشود، فرمود محرم که می شود چشم ما از شدت گریه ورم می کند. (منتهی الامال ج (۱) ص ۵۴۱ منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

این جا را کربلامی گویند

قافله دارد به کربلا می آید. یک وقت رسیدند به جایی که دیدند اسب امام حسین (ع) قدم از قدم بر نمی دارد. اسبش را عوض کردند دیدند راه نی رود. چند اسب عوض کردند. یک وقت جوان ها گفتند: آقا! چرا این اسب ها راه نمی روند؟ فرمود: ببینید از این عرب های باده نشین کسی هست در

این سرزمین که اسم این سرزمین را بلد باشد یک پیرمردی را آوردند. پرسیدند: آیا اسم این زمین را می دانی؟ گفت؟ آری آقا! این زمین چند اسم دارد. قادسیه، غاضریه، شاطیء الفرات، فرمود: این زمین اسم دیگری هم دارد؟ گفت: این جا را نینوا هم می گویند. هنوز آن اسمی که امام حسین (ع) دنبالش می گردد آن عرب نگفته است. فرمود: آئی مرد! این زمین اسم دیگری ندارد؟ گفت: چرا این جا را کربلا هم می گویند، فرمود: آئی جوانها بارها را پایین بیاورید، بار منزل رسید.

آی زمین کربلا من ارمغان آورده ام - درّ کوچک اصغر شیرین زبان آورده ام آمدند دور محمل خانم زینب (س) را گرفتند و محترمانه زینب را پیاده کردند. اُف بر تو ای روزگار! چند روزی بیشتر نگذشت همین زینب (س) خواست سوار محمل شود، هر چه نگاه کرد یک نفر نبود تا کمکش کند. یک وقت رویش را برگردان طرف گودال قتلگاه صدا زد: واحسیناه! همه بگویند: حسین! حسین! «یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن یا ذالاحسان بحق الحسین و بحق تسعة المعصومین من ذریة الحسین، یا الله»

این جا کجاست؟

وقتی پیاده شدند ابی عبد الله دید فرزندان زینب دارن میان ، دایی حال مادر ما خوب نیست آقا آمد، خواهر چیه گفت داداش این جا کجاست همه بلا های عالم تو دلم آمد چه خواهد کرد آتش هجران - بار الها با آل پیغمبر من از چشم با غبان خواندم - جمله گلهايش می شود پر پر الا ای همسنگر زینب - فروغ چشم تر زینب تو می دانی اندر این وادی - چه می آید بر سر زینب غریبم غریبم نمانده شکیم - خدا حافظ ای حبیبم وقتی خواست پیاده شود دور محمل را محارم گرفتندشتر را خوابا ندند عبا س زانو پله کرد زینب پایین اومد، روز یازدهم همه را سوار کرد تنها شد رو به علقمه کرد

چشم ها را روی هم گذاشت

مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی، فرمودند: وقتی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) قنடைه ی زینب (سلام الله علیها) را به محضر رسول اکرم برد، این نوزاد عزیز فاطمه، چشم مبارک را برای هیچ یک دام از اهل بیت باز نکرد، و تنها وقتی قنடைه در بغل امام حسین قرار گرفت، چشم مبارک را گشود.

در مجلس یزید نیز سر مبارک آقا از فراز نیزه به تمام اسرا نگاه کرد، ولی وقتی که مقابل حضرت زینب (سلام الله علیها) رسید، چشمها را روی هم گذاشت و از گوشه های چشم مبارکش اشک جاری شد، گویی می خواست فرموده باشد که:

خواهر عزیز! از این که این همه محبت به یتیمانم کرده اید، ممنون شما هستم و بیش از این مرا خجل می کن.

گیسو به دست باد رها کردند بس است - اینگونه ای ستاره ی من دیدنت بس است
راست به روی نیزه ولی بی تعادل است - یک سنگ هم به نیت افتادنت بس است
(چهره ی درخشان قمر بنی هاشم، ج ۱ ص ۸۷ - منبع: کتاب گلاؤه های روضه)
بقیه را نگو، بس است!

مرحوم آیت الله مروارید نقل می فرمود: مرحوم میرزای شیرازی به منزل حاج شیخ حسنعلی تهرانی می روند تا در روضه شرکت کنند، مرحوم حاج شیخ در منبر این جمله را می خواند: دخت زینب (سلام الله علیها) علی ابن زیاد، (یعنی: حضرت زینب سلام الله علیها وارد شد در مجلس ابن زیاد) میرزا حالشان متغیر می شود و می فرماید: بقیه را نگو، بس است! یعنی تا حق آن را ادا کنیم. (روزنه هایی از عالم غیب، ص ۲۵۲ - منبع: کتاب گلاؤه های روضه)

معبر

مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی می فرمود: این که عصر عاشورا دشمن، معبر از سر زینب (سلام الله علیها) کشیده، من مطمئنم که هیچ کس قدرت نداشت به حضرت نگاه بیندازد، زیرا وقتی به خورشید آخرت (پس از اینکه در چهار دریا فرو رفته و نور آن ضعیف شده و خورشید آسمان دنیا گشته، نمی توان نگاه کرد) کسی هم نمی تواند خورشیدی را خدایی است و در هیچ دریایی فرو نشده است نگاه بیندازد. (طوبای کربلا، ص ۶۱، مصباح الهدی ص ۳۰۸ - منبع: کتاب گلاؤه های روضه)

روضه ی اسیری حضرت زینب سلام الله علیها - آیت الله سیبویه

از آیت الله سیبویه سؤال شد: کدام يك از روضه هاست، که دل شمارو بیشتر می سوزونه؟ فرمودند: (اسیری بی بی، "صَلَّى الله عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ"، از مرحوم آقا شیخ جعفر شوشتری، رفع الله درجاته نقل شده، ایشان فرموده بودند دو مصیبت، دو غصه بود، که امام حسین و کشت، آقا رو از پا انداخت، یکی غصه تشنگی بچه ها و یکی غصه اسیری عیال بود، این دو مصیبت، و این که آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، خون گریه می کنه، مال همین اسیری عمه شون حضرت زینب سلام الله علیهاست، اینم، بعضی ها می گن، امام زمان ارواحنا فداه می گن: یا جدا، آگه اشک چشمم تمام بشود، خون گریه می کنم، من می گم، نه، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از اول خون گریه می کنه، از اولش خونه.)

تحمل زینب (سلام الله علیها)

آری از خیمه بیرون نیامد، شاید زینب گفته باشد، کی می تونم عصر یازدهم را تحمل کنم، اون موقعی که غروب عاشورا پیام ببینم بدنت زیر آفتاب است، وقتی می تونم تحمل کنم که بچه هام رو

زمین، کنار تو افتاده باشند ... آری عصر یازدهم شد، دید جان از امام سجاد (علیه السلام) مفارقت می کنه، فرمود: عزیز برادرم چه شده؟ صدا زد عمه جان، نگاه کن اینها دارند کشته های خودشون را خاک می کنند ولی ببین بدن بابام رو زمینه ... (منبع: کتاب گلوژه های روضه)

هاجر و زینب (سلام الله علیها)

وقتی ابراهیم می خواست اسماعیل را ببرد سر بُرد، لباس نو تنش بچه اش کرد، بی بی زینب (سلام الله علیها) هم بچه هاش رو بغل کرد، اما زینب کجا، هاجر کجا، هزار هاجر هم به گرد پای زینب نمی رسند، هاجر وقتی اسماعیل را زنده دید جای چاقوی ابراهیم را بر گلوئی اسماعیل دید، اینقدر گریه کرد، بعضی ها گفتند تا سه روز بیشتر زنده نموند، بمیرم برای زینب (سلام الله علیها) ... (منبع: کتاب گلوژه های روضه)

داغ اولاد از سخت ترین مصیبت هاست.

هنگامی که پیامبر پسرشان را از دست دادند، همه کارشان را خودشان کردند، صورتش پوشیده است، اما گفتند: او را در قبر نمی گذارم و فرمود: علی جان! تو او را در قبر بگذار. مردم گفتند: معلوم است که حرام است کسی پسرش را دفن کند، فرمودند: نه حرام نیست بلکه طاقت دیدن بدنش را نداشتیم. اما در کربلا صورت علی اکبر (علیه السلام) نهان نبود، امام حسین (علیه السلام) از صورت او خاک و خون پاک می کرد. (نقل از شیخ جعفر شوشتری - منبع: کتاب گلوژه های روضه)

من غم و مهر حسین با شیر از ما د رگرفتم

من غم و مهر حسین با شیر از ما د رگرفتم - روز اول کا مد م دستورتا آخرگرفتم
برمشا م جان زدم يك قطره ازعطر حسینی - سبقت از مشك و گلاب و ناهه و عنبرگرفتم
عالم ذر ذره ای از خاک پای حضرتش را - از برای افتخار از حضرت داورگرفتم
بردر دروازه سات ساتها نشستم - تا سراغ حضرتش از زینب اطهرگرفتم
زینبی دیدم چه زینب کاش مداحش بمیرد - که ز آه آتشینش پای تا سردرگرفتم
دست بسته سرشکسته دیده اشك آلوده اما - حالتی دیدم که برخورد دیگرگرفتم
اُم لیلا را بدیدم ریشه براندام دارد - گفت من این ریشه از مرگ علی اکبرگرفتم
ناگهان فرمود شاه تشنه کامان بر سرنی - برسان جا رو بروی محمل زینب گرفتم
گفت لاشیئی زین مصیبت از برای دوستانش - خط آزادی ز دست ساقی کوثرگرفتم
«لاشیئی: منتخب المصائب ج ۱ ص ۱۲۳»

تا غم عشق تو در دل ای مه تابان گرفتم

تا غم عشق تو در دل ای مه تابان گرفتم - عشرت عالم بدادم محنت دوران گرفتم
خلق را چون من بدیدم مست ومفتون جمالت - من هم از این باده خوردم خوی آن مستان گرفتم

دید می پروانه را سوزان بدور شمع گردان - گرد شمع روی تو گشتم دلی سوزان گرفتم
 راستی تا با تو گشتم آشنا ای مهررخشان - رنگ زردی من زهجران تو دردوران گرفتم
 با زبا این حال خود خندان و خوشحالم در عالم - راحتی را گرچه دادم عشق تو ارزان گرفتم
 تا شنیدم در ره جانان سپردی جان شیرین - در رهت از جان گذشتن را بخود آسان گرفتم
 چون شدم آگه که عطشان بودی ای ماه دل آرا - بهر جام مهرت از ایزد لبی عطشان گرفتم
 تا بیا دآوردم از آتش زدن برخیمه هایت - شعله سرتا پا از آن با دیده گریان گرفتم
 با خبر تا گشتم از حال اسیران فکارت - دل بیکبار از جهان و از سروسا مان گرفتم
 خصم دانستم چو درو پیرانه جا داد عترت را - بغدسان مسکن برای خویش درویران گرفتم
 از تلاوت کردن قرآنت اندر روی نیزه - شرط آداب و رسوم خواندن قرآن گرفتم
 تا بسویم یک نظر بنمائی از لطف و عنایت - چون صبی نامت دادم زینت دیوان گرفتم
 «صبی: منتخب المصائب ج ۲ ص ۲۰۲»

بجز حسین مرا ملجأ و پناهی نیست

بجز حسین مرا ملجأ و پناهی نیست - در این عقیده یقین دارم اشتباهی نیست
 ره نجات حسین است و دوستی حسین - بسوی حق بجز از این طریق راهی نیست
 بغیرد رگه تو یا حسین در دوجهان - مرا بد رگه دیگر حواله گاهای نیست
 زکوه گرچه گناه هم فزونتر است ولی - به پیش عفو تو کوه گناه کاهای نیست
 خدا نکرده برانیم گرز در گره خویش - بهیچ در گهی ای شه پناه گاهای نیست
 گدای در گهت ای پادشاه کشور عشق - بچشم اهل نظر کم زپادشاهای نیست
 غلام ترک سیاه تو یا حسین در حشر - برو شنی رخسار چو مهر و ماهی نیست
 شهبان بجاه و جلال غلام تو نرسند - که فوق آن بدو عالم جلال و جاهای نیست
 غلام و ذاکرو مذاح و خانه زاد توأم - بدادگاه اَلاهَم جز این گواهی نیست
 اگر تو حکم غلامی من کنی امضاء - بهیچ محکمه خو فم زداد گاهای نیست
 اگر مرا بغلامی خود قبول کنی - دگر بدل غم و اندوهم از گناهای نیست
 بزیر سایه لطف تو در رفاهم من - به هر دو کون به از این مرا رفاهای نیست
 مسلم است که در باغ لاله میروید - بشوره زار بجز خار و روخس گاهای نیست
 ز سوء سابقه پرونده پاک کن ای دل - ترا وسیله بجز سوز و اشک و آهای نیست
 گه حساب که روز قیامتش خوانند - بجز حسین مرا یا رو داد خواهی نیست
 می پوش چشم ز فانی بوقت جان دادن - امید دار تو آندم بجز نگاهای نیست
 «فانی: منتخب المصائب ج ۲ ص ۱۹۷»

حدیث عشق تودیوا نه کرده عالم را

حدیث عشق تودیوا نه کرده عالم را - بخون نشانده دل دودمان آدم را
 غم توموهبت کبریا ست دردل من - نمی دهم بشُور بهشت این غم را
 غبارما تم تو آبرو بمن بخشید - بعالمی ندهم این غبارما تم را
 به نیم قطره اشک محبت ندهم - اگر دهند بد ستم تمام عالم را
 بیمن گریه برای توروز محشر هم - خموش میکنم از اشک خود جهنم را
 اگر بنا ست دمی بی تو بگذرد عمرم - هزار بار بمیرم نبینم آن دم را
 من و جدا شدن از کوی تو خدا نکند - خدا هر آنچه کند از تو امان جدا نکند

صدمرده زنده میشود از ذکرِیا حسین

صدمرده زنده میشود از ذکرِیا حسین - ارباب ما معلّم عیسی بن مریم است
 عیسی اگر در آخر عمرش بعرض رفت - قنداقه حسین شرف عرش اعظم است
 با یوسفش مقایسه کردم نگار گفتم - کاوشا مصر با شد این شاه عالم است
 «حاج محمود کریمی: زمزمه های ولایت ۴۱ ص ۱۰۴»

بوی بهشت میوزد از کر بلا ی تو

بوی بهشت میوزد از کر بلا ی تو - ای کشته با د جان د و عالم فدای تو
 برخیز و باز بر سر نی آیه ای بخوان - ای من فدای آن سراز تن جدای تو
 اندر منا ذبیح یکی بود و زنده رفت - ای صد ذبیح کشته شده در منای تو
 رفتی بیاس حرمت کعبه به کر بلا - شد کعبه حقیقی دل کر بلا ی تو
 اجر هزار عمره و حج در طواف تست - ای مروه و صفا بفدای صفای تو
 تا با نماز خوف تو گردد قبول حق - شد سجده گاه اهل یقین خاک پای تو
 با گفتن رضا بقضا ئک به قتلگاه - شد متحد رضای خدا با رضای تو
 تو هر چه داشتی بخدا دادی ای حسین - فردا خداست جل جلاله جزای تو
 خون خداست خون تو و جز خدای نیست - ای کشته خدا بخدا خون بهای تو
 «ریاضی یزدی»

کر بلا یک مشت خاک ساد ه نیست

کر بلا یک مشت خاک ساد ه نیست - کیست بر عشق غمت دل داده نیست
 بهتر آن دل زیر گل پنجهان شود - بهر جان دادن اگر آماده نیست
 مرغ دل گر پر کشد از سینه ای - جز به خاک پای تو افتاده نیست
 هر که را محراب ابروی تو شد - جز به خاک و تربت سجاده نیست

هر دلی کز یاد رویت گشته مست - احتیاجی بر شراب و بادیه نیست
 مرده باشد هر که بی تو زنده است - یا کسی که در رهت جان داده نیست
 اهل عالم جملگی عبد تواند - غیر از این از مادر خود زاده نیست
 «محمد علی شهاب»

السلام ای سرور آزادگان

السلام ای سرور آزادگان - السلام ای یاور دماندگان
 جان بقربان تو مظلوم شهید - داده ای با خون به مظلومان نوید
 کربلا ای تربت پاک حسین - ای درونت جسم صد چاک حسین
 ای حسین جان ای شه مظلوم ما - ای امام و رهبر معصوم ما
 ما در این ماتم عزادارتوایم - جان نثار و کمترین یارتوایم
 کربلا ای تربت پاک حسین - ای درونت جسم صد چاک حسین
 کودکان در خیمه ها بر سر زنان - العطش گویان و بی تابان کنان
 بهر شان پیدا نشد یک قطره آب - از عطش دلهای معصومان کباب
 کربلا ای تربت پاک حسین - ای درونت جسم صد چاک حسین
 ای بقربان لب عطشان تو - سر جدا و خواندن قرآن تو
 در ره قرآن و دین سر داده ای - اکبر و شش ماهه اصغر داده ای
 پیکریان یکایک بر زمین - روح آنها جمله بر عرش برین
 بر لب آنها کلام یا حسین - جمله آخر سلام یا حسین
 کربلا ای تربت پاک حسین - ای درونت جسم صد چاک حسین
 مهر تو در تار و پود عاشقان - عشق پاکت در وجود عاشقان
 ماهمه در بند عشق تو اسیر - ای شه مظلوم دست ما بگیر
 کربلا ای تربت پاک حسین - ای درونت جسم صد چاک حسین

شعر قدیمی با آهنگی دیگر که در کربلا خوانده شود توسط مؤلف تنظیم شده است

من گدایم گدایم گدایم - من گدای شه کربلایم
 من گدایم گدایم حسینم - عاشق کربلای حسینم
 من که مدحت سرای حسینم - از برای حسین در نوایم
 نور صدق و صفا دارد این دل - مهر آل عبا دارد این دل
 عشق کربلا دارد این دل - از ازل عاشق کربلایم
 از جوانی به پیری رسیدم - شکر حق کربلا شد نصیبم

آمد م کربلا ی حبیبم - ا ز ازل بوده این مدعایم
 بوده از کودکی آرزویم - عقد ه کربلا د ر گلویم
 یاد ا و دائماً گفتگویم - کربلا بوده ورد و ثنایم
 بوده است آرزو این چنینم - تا که کربلا را ببینم
 در حریم حسینی نشینم - از جگر آه و ناله سرایم
 شکر حق حاجت من برآمد - روز وصل تو آخر سر آمد
 پیک حق مر مرا از در آمد - با گذر نامه کربلایم
 یا حسین من غلام تو هستم - ا ز ازل دل به مهر تو بستم
 حالیا بین تهی مانده دستم - مستمند و فتاده ز پایم
 با قری پورم و این شعارم - من غلام تو ای شهریارم
 بر سر خوان تو ریزه خوارم - استخوانی عطا کن برایم
 «با قری پور: مؤلف»

شبی در یک زیارتگاه مهری

شبی در یک زیارتگاه مهری - رسید از دست محبوبی بدستم
 چو گل بوئیدم و بوسیدم او را - هنوز از بوی روح افراش مستم
 بگفتم از کدامین خاکی ای مهر - که دل بر رشته مهر تو بستم
 بگفتم تربت پاک حسینم - که بردمان احسان نش نشستم
 کمال همنشین در من اثر کرد - و گرنه من همان خاکم که هستم
 «اشعار برگزیده ج ۱ ص ۱۹۴»

چون در جهان یزیدستم بی حساب کرد

چون در جهان یزیدستم بی حساب کرد - عزم جهان خسرو مالک رقاب کرد
 در انقلاب دید چو اوضاع شرع و دین - بر ضد دستگاه فساد انقلاب کرد
 یزدانی پی قیام علیه ستمگران - او را ز جمله عالمیان انتخاب کرد
 تا خصم را فرو کشد از توسن مراد - دستی به تیغ برزد و پا در رکاب کرد
 آمد میان معرکه چون مهر بان پدر - بگشود باب پند و آنان خطاب کرد
 من آمدم که حکم نمایم به عدل و داد - آنسان که که در میان شما بوتراب کرد
 بر مسند رسول یزید شرابخوار - بنشست و آنچه کرده همه ناصواب کرد
 هر جا که دید مست هوائی عزیز داشت - هر جا که یافت مرد خدائی عذاب کرد
 معزول خواست هر که طرفدار حق بدید - هر ظالمی که بود به ظلم انتصاب کرد

ا و را چه حد که تکیه بجای نبی ز ند - ظلمت بجای نور که نایب مناب کرد
 دیندار آن بود که به پنهان و آشکار - ا زیاری حکومت جو را جتناب کرد
 بس درفشاندا زلب لعل آن لسان حق - صحرای کر بلا همه در خوشاب کرد
 نومید از هدايتشان چون شد از نیام - شمشیر بر کشید و بآنان عتاب کرد
 کای قوم بی حمیت و بی درد با شما - باید کنون قتال بحکم کتاب کرد
 مغلوب شد بظاهرو غلب به خصم گشت - باید زیان وسود در آخر حساب کرد
 مظلوم کشته گشت و بظالم نداد دست - تا پای جان دفاع زحق آن جناب کرد
 لب تشنه جان سپرد کنار رد و نهر آب - نقش ستمگران همه نقش بر آب کرد
 تن زیر بار ذلت و زور خسان نداد - تا حشر بهر حق طلبان فتح باب کرد
 گر عترتش خرابه نشین شد بشهر شام - با این عمل بنای ستم را خراب کرد
 مرغ دلش ز سو ز عطش گرکباب شد - قلب جهانیان زغم خود کباب کرد
 گر کشته شد حسین شریفی براه دوست - کشتارزان گرو و ه بحد نصاب کرد
 «شعرا ز : شریفی»

ازین بیعت که دشمن خواست اولاد پیمبر را

ازین بیعت که دشمن خواست اولاد پیمبر را - همان خوشتر که بنهادند گردن تیغ و خنجر را
 اسیر بیعت دوانان شدن آن مشکلی باشد - که آسان می کند بر دل اسیریهای خواهر را
 چه تلخیهها است در تمکین نا اهلان که چون شکر - گوارا می کند در کام جان مرگ برادر را
 حسین گر غیرت الله است حاشا کی روا دارد - که گردد فاسقی فرمانروا شرع پیمبر را
 کنار آب جان دادن لب خشکیده آسانتر - که دیدن تردماغ از می یزید شوم کافرا
 بروی خاک و خون خفتن بصد برهان شرف دارد - که دیدن تکیه گاه بدنهادی بالمش زرا
 سر غیرت فرو نرند مردان پیش نامردان - اگر چه از قفا از تن جدا سازند آن سرا
 زهی مردان که اندر بیعت فرزند پیغمبر - گرفتند دستشان از تن دهند آن دست دیگر را
 زهی اصحاب با همت که پیش نیزه و خنجر - بر اندازند از تن جوشن و از فرق مغفر را
 نهنگانی که بهر تشنه کامان تا برند آبی - شکافند از دم شمشیر صد دریای لشکر را
 شهادت بود صهبائی درون صاغر خنجر - زهی مستان که بوسیدند و نوشیدند ساغرا
 یزید از زاده خیر البشر بیعت طمع دارد - چگونه طاعت جبریل با ابلیس ساز آید
 سلیمان هیچکس دیده مطیع اهرمن گردد - حقیقت کسی شنیده زیر فرمان مجاز آید
 معاذ الله مطیع کفر هرگز دین نخواهد شد - اگر باید شدن مقتول گوشو این نخواهد شد
 «ملك الشعراء صوبوری گلزار شهیدان ص ۲۴۶»

تمام دارو ندارم حسین مظلوم است

تمام دارو ندارم حسین مظلوم است - طیب قلب فکارم حسین مظلوم است
 در این زمانه که صبر و قراها رفته - تمام صبر و قرارم حسین مظلوم است
 به صحنه های طبیعت اگر نظر فکنم - گل و صفا و بهارم حسین مظلوم است
 شنیدم آن که بفرموده احمد مرسل - شفیع امت زارم حسین مظلوم است

دل کشدم سوی کربلات حسین جان

دل کشدم سوی کربلات حسین جان - جان بفدای تو وسخات حسین جان
 خلقت کونین از طفیل تو برپا - وز تو شد ایجاد ممکنات حسین جان
 هر که به کوی محبت تو قدم زد - پای بزد او به کائنات حسین جان
 هرکه به کویت فدا نمود سرو جان - گشت حیاتش پس از ممات حسین جان
 در سفر کربلا به مهر شه عشق - عقل ز کار تو گشته مات حسین جان
 بود فرات به مهر مام و ندادند - قطره آبی به مفلحات حسین جان
 شرم نکردند خیل کوفی و شامی - تشنه بریدند سر از قفات حسین جان
 میکشد این غم مرا که تشنه دهی جان - چون تو شهی در لب فرات حسین جان
 کشتن تو اکتفا نکرد به بن سعد - آتش کین زد به خیمه هات حسین جان
 چون تو به راه حق این معامله کردی - غیر خدا اینست خونبها حسین جان
 «منتخب المصائب ۱۴۸/۴ شعراز عاصی»

قله قاف وجود، منزل عنقا بود

قله قاف وجود، منزل عنقا بود - بر سر این آشیان پر نگشاید مگس
 کشته بسی دیده ام در هوسی داده جان - کشته چو تو کس ندید کشته ترک هوس
 کشته غفلت بود هر که تو را کشته خواند - ای دم جان پرورت زنده دلان را نفس
 کرده دل از چشم دل در همه عالم نظر - غیر تو کس را نیافت یا بدهد دل به کس

خدا را شکر مهمان حسینم

خدا را شکر مهمان حسینم - همیشه بر سر خوان حسینم
 به خود می بالم ای یاران عاشق - که من طفل دبستان حسینم
 ندارم هیچ اندر کوله بارم - گدای خوان احسان حسینم
 بدم اما شما را دوست دارم - در این وادی پریشان حسینم
 خداوندا برس بر حال زارم - که من خار گلستان حسینم

مرا اشک عزایت آبرو داد

مرا اشک عزایت آبرو داد - دلم را از سیاهی شستشو داد
 کجا مولای ما فردا گذارد - غلام او در آتش پا گذارد
 بود در موج آتش این شعارم - خدایا من حسین را دوستدارم

ببازار عمل با دست خالی

ببازار عمل با دست خالی - من و مهر تو یا مولی الموالی
 بدم اما حسین را دوستدارم - همین باشد مدال افتخارم

من تشنه لبم آب فراتم بدهید

من تشنه لبم آب فراتم بدهید - راهی به سفینه النجاتم بدهید
 من تذکره کربلا می خواهم - ای آل محمد این براتم بدهید

مهر تو مرا ذکر نماز است حسین جان

مهر تو مرا ذکر نماز است حسین جان - عشق تو مرا کعبه راز است حسین جان
 گر قلب من از سینه برآرند و به بینند - با نام تو در راز و نیاز است حسین جان
 میخوامم از وصل جمال تو بگویم - دل گفت که این قصه دراز است حسین جان
 یک ذره غبار حرمت ای حرم دین - در رتبه به از ملک حجاز است حسین جان
 هر گه که شود بسته برویم در امید - باب کرم و لطف تو باز است حسین جان
 از داغ تو در گوشه ویرانه رقیه - شمعی است که در سوز و گدازست حسین جان
 در کربلا زان همه گل‌های نکویت - اصغر، گل شکفته ناز است حسین جان

در حریم عشقبازی دست و پا گم کرده ام

در حریم عشقبازی دست و پا گم کرده ام - عاشقم خود را کنار آشنا گم کرده ام
 مانده با حسرت نماز اشتیاقم ناتمام - در قنوت عشق تا دست دعا گم کرده ام
 ارمغانی بود ناقابل به اسلام عزیز - آنچه من مردانه در راه خدا گم کرده ام
 در رگم خون شهادت پای میکوبد هنوز - گر چه میگوید منافق راه را گم کرده ام
 از ابوالفضل (ع) رشید کربلا آموختم - ز آن سبب دستی جدا پایی جدا گم کرده ام
 برگ برگش با حدیث کربلا آغشته است - دفتر عمری که در راه وفا گم کرده ام

مهر تو را بعالم امکان نمیدهم

مهر تو را بعالم امکان نمیدهم - ین گنج پریهاست من ارزان نمیدهم
 نام تو را به نزد اجانب نمیبرم - این اسم اعظم است بدیوان نمیدهم
 ای خاک کربلای تو مهر نماز من - این مهر را بملک سلیمان نمیدهم
 ما را گدائی در تو بود تاج افتخار - این تاج را به افسر شاهی نمیدهم

جان میدهم بشوق وصال تو یا حسین - تا بر سرم قدم ننهی جان نمیدهم
 دل جایگاه عشق تو باشد نه غیر تو - این خانه خداست به شیطان نمی دهم
 گرجعه ای ز آب فرات شود نصیب - آن جره را به چشمه ی حیوان نمی دهم
 تا سر نهاده ام چو «مؤید» به درگهت - تن زیر بار منت دونان نمی دهم

عشق ترا حسین به عالم نمی دهم

عشق ترا حسین به عالم نمی دهم - در دست غیر حلقه خاتم نمی دهم
 زلف من از ازل به تو پیوند خورده است - این وصل را به گیسوی پرخم نمی دهم
 حمد خدا به بزم عزای تو آمدم - این بزم را به جنت اعظم نمی دهم
 روزی که بر غم تو بگرییم دل خوشیم - حزن تو را به عید عجم هم نمی دهم
 نام مقدست نمک زندگی ماست - جز شور یا حسین دگر دم نمی دهم
 این اشک نیست چشمه جوشان فاطمه ست - این آبرو به چشمه زمزم نمی دهم
 سینه زن تو بیمه عباس تا که هست - دگر محل به دارو و مرهم نمی دهم
 بیرق، علم، کتیبه بود اعتقاد ما - در دست دشمنان تو پرچم نمی دهم
 شور و نشاط سال جهان را به لحظه ای - از روزه های ماه محرم نمی دهم

کربلا خاک تو مهر نماز من

کربلا خاک تو مهر نماز من - کربلا قبله و راز و نیاز من
 کربلا کشور عشقی به عالمین - کربلا نام تو زنده شد از حسین
 سرزمین بلا بر لبم این نوا - اللهم ارزقنا کربلا کربلا
 عشق بی انتها ذکر قنوت ما - ربنا آتنا کربلا کربلا
 به عشقت می زنم این دلو به دریا - کشیدی این دل دیوونه رو هر جا
 یه عمره کربلا می خوام آقا جون - تو ننداز کار امروزمو به فردا
 حبیبی انت فی قلبی حبیبی - حبیبی انت فی قلبی حبیبی
 کربلا دلربا صحن و سرای عشق - کربلا جنت الارض و بنای عشق
 کربلا محفل شور و شهادتی - کربلا بر دل خسته عنایتی
 این شده باورم که تویی یاورم - دستمو میگیری لحظه ی آخرم
 از توی دنیا من در عوض کفن - پیرهن مشکی روضتو می برم
 آقا جون منم مثل شما غریبم - مدد کن کرب و بلا بشه نصیبم
 چشمو گرفته پرچم رو گنبدت دوباره - مست و مدهوش بوی سیبم
 حبیبی انت فی قلبی حبیبی - حبیبی انت فی قلبی حبیبی

یا حسین مالک ملک دلم تویی - شعله ی این دل مشتعلم تویی
 فخرم این بس که به کوی تو بنده ام - مرده بودم که به عشق تو زنده ام
 روح و ریحان من بهتر از جان من - نام زیبای تو ورد زبان من
 عبد شاهنشهم عاشق ثار اللهم - بدونید این شده نام و نشان من
 میدونی داره دلم به عشقت عادت - همینه اول و آخر سعادت
 حسین جان آرزوم اینه که یه روزی - نصیبم بشه تو کربلات شهادت
 حبیبی انت فی قلبی حبیبی - حبیبی انت فی قلبی حبیبی

الهی بهر قربانی بدر گاهت سر آوردم

الهی بهر قربانی بدر گاهت سر آوردم - نه تنها سر برایت بلکه از سر بهتر آوردم
 پی ابقاء قد قامت به ظهر روز عاشورا - برای گفتن الله اکبر، اکبر آوردم
 علی را در غدیر خم نبی بگرفت روی دست - ولی من روی دست خود علی اصغر آوردم
 علی انگشتر خود را به سائل داد اما من - برای ساربان انگشت با انگشتر آوردم
 پی آزادی نسل جوان از بند استعمار - برادر زاده ای چون قاسم فرّخ آوردم
 برای کشتن دوان بدشت کربلا یا رب - چو عباس همایون فرّ امیر لشکر آوردم
 برای آنکه قرآنت نگرده پایمال خصم - برای سُم مرکب ها خدایا پیکر آوردم
 برای آنکه همدردی کنم با مادرم زهرا - برای خوردن سیلی سه ساله دختر آوردم
 اگر با کشتن من دین تو جاوید می گردد - برای خنجر شمر ستمگر خنجر آوردم
 بیاس حرمت بوسیدن لب های پیغمبر - لبانی تشنه یا رب بهر چوب خیزر آوردم
 حسن را گر که از لخت جگر آکنده شد درطشتی - من اینک سر برای زینت طشت زر آوردم

کربلای ما اینجاست، نینوای ما اینجاست

کربلای ما اینجاست، نینوای ما اینجاست - قتلگاه یاران، با وفای ما اینجاست
 رأس من در این صحرا، از بدن جدا گردد - اکبرم به خون غلطان، اصغرم فدا گردد
 لاله حسن پرپر، در ره خدا گردد - قتلگاه سقای، با وفای ما اینجاست
 پیش چشم من اینجا، تیر و نیزه و خنجر - پاره پاره می گردد، پیکر علی اکبر
 آتشمن زند بر دل، خنده علی اصغر - قتلگاه یاران، با وفای ما اینجاست
 در عزای ما اینجا، چشم خواهرم گرید - دور قتلگه گاه دشمن، بهر دخترم گرید
 با ملائکه جدم، باب و مادرم گرید - چشم انبیا گریان، در عزای ما اینجاست
 گشته می شود عون و جعفرم در این صحرا - غرق خون شود خاک، کربلا در این صحرا
 سنگ کینه می بارد، بر سرم در این صحرا - لاله گون ز خون روی، حق نمای ما اینجاست

دشمن آتش افروزد، خیمه های ما سوزد - دامن یتیمانم، از ره جفا سوزد
 قلب شیعیان بر ما، تا صف جزا سوزد - گوش خلق عالم پُر، از صدای ما اینجاست

اشعار جوان مست و شیخ روضه خوان

این شنیدستم که مستی روسیاه - نیمه شب دید شیخی را به راه
 نشعت می تحت فرمانش گرفت - سد ره گشت و گریبانش گرفت
 شیخ از وحشت زبانش بند شد - فارغ از اظهار چون و چند شد
 مست گفتش از کجایی کیستی - نیمه شب در هوای چیستی
 در جوابش گفت شیخ بی نوا - روضه خوانم بر شهید کربلا
 من به سختی زندگانی میکنم - بهر مردم روضه خوانی میکنم
 مست گفتش گر که میخواهی امان - روضه ای از بهر من اینک بخوان
 تا که من هم عقده دل واکنم - گریه بهر یوسف زهرا کنم
 شیخ گفتش نیست اینجا منبری - روضه خوانی نیست کارش سرسری
 مستمع باید عزاداری کند - سیل اشک از دیده اش جاری کند
 در جوابش مست گفتا اینچنین - من شوم منبر تو بر رویم نشین
 تو بخوان من سوگواری میکنم - پای منبر آه و زاری میکنم
 شیخ شد ناچار و بر رویش نشست - روضه ای خواند و دل او را شکست
 روضه او مست را هوشیار کرد - محرمش اندر حریم یار کرد
 در دلش تامهر حق کوید شیخ - یک شبی در خواب او را دید شیخ
 دید او را همچو مردان خدا - شاد و خرم در بهشت جانفزا
 پیش رفت و گفت ای بانی من - دوست دار مرثیه خوانی من
 باغ جنت جای هر بد کاره نیست - جای مانند تو ای می خواره نیست
 گو چه کردی کین مقامت داده اند - شهد عزت را به جامت داده اند
 مست گفتش ای رفیق پارسا - گوش کن تا گویمت این ماجرا
 چون تو رفتی مرگ آمد در برم - کز ملاقاتش برفت هوش از سرم
 مردم و شد روز محشر آشکار - بودم از اعمال زشتم شرمسار
 نامه اعمال من سنجیده شد - مهر بطلان روی آن کویده شد
 دست و پایم بسته در زنجیر شد - با شرار عشق حق درگیر شد
 ناگهان از حق برآمد این ندا - بنده ما را کنید از کف رها
 گرچه نزد حق گناهش بر ملاست - شافع او زاده پیغمبر است

شامل او رحمت داور شده - چون حسینم را شبی منبر شده
خواندم از بهر تو خط سرنوشت - دوزخی بودم شدم اهل بهشت
گر دلم از نور رحمت منجلی است - هر چه دارم از حسین ابن علی است
این حسین آقای باغ جنت است - این حسین از پای تا سر رحمت است
در قیامت او خدایی میکند - قلبها را کیمیایی میکند
گر بخواهد از خداوند مجید - روسیاهی را کند او روسپید

ماجرای داش علی مست، رسول ترک، آقا علی درویش و علی گندابی

ماجرای داش علی مست و روضه حضرت عباس(ع)

یکی از جاهل‌های محل ما «داش علی» بود که چند سال پیش فوت شد، در زمان حیاتش یک روز من از توی بازار رد می‌شدم، دیدم داش علی بازار را قُرُق کرده و چاقویش را هم دستش گرفته و یک نفس کش جرأت نطق نداشت، آن روزها هنوز ماشین و اتومبیل نبود، من با قاطر به مجالس سوگواری حضرت سیدالشهدا(ع) میرفتم، از سرگذر که رد شدم متوجه شدم که مرا دید و تا چشمش به من افتاد، گفت: از قاطر پیاده شو، پیاده شدم، گفت: کجا می‌روی؟ دیدم مست مست است و باید با او راه رفت، گفتم: به مجلس روضه می‌روم! گفت: یک روضه ابوالفضل همین جا برایم بخوان، چون چاره ای نداشتم، یک روضه ابوالفضل(ع) برایش خواندم، داش علی بنا کرد گریه کردن، اشکها روی گونه اش می‌غلطید و روی زمین می‌ریخت، چاقویش را غلاف کرد و فرق تمام شد، بعد فهمیدم همان روضه کارش را درست کرده و باعث توبه اش شده بود. چند سال بعد داش علی مرد، چند شب بعد از فوتش او را در خواب دیدم، حال او را پرسیدم، مثل اینکه می‌دانست می‌خواهم وضع شب اول قبرش را بپرسم، گفت: راستش این است که تا آمدند از من سؤالهایی نکنند، سقائی آمد - مقصودش حضرت ابوالفضل(ع) بود - و فرمود: داش علی غلام ما است، کاری به کارش نداشته باشید

ماجرای توبه رسول

در محرم آن سال در یکی از این شبهای دهه اول محرم رسول ترک به سوی هیئت و جلسه روضه ای میرفت که مسئولین و بعضی از شرکت کننده های در آن هیئت از اینکه رسول ترک به هیئت و جلسه آنها می‌آمد بسیار ناراحت و ناخشنود بودند. در این چند شبی که از محرم گذشته بود رسول ترک هر شب در آن هیئت حاضر شده بود. او در این چند شب به همه نشان داده بود که نمیتواند مانند بسیاری از شرکت کنندگان و عزاداران در گوشه‌های از مجلس آرام و ساکت بنشیند. او فکر میکرد میتواند در آن جلسات هر کاری که هر یک از اعضای هیئت میکند او نیز انجام دهد. او حتی بدش نمی‌آمد تا در نظم و ترتیب بخشیدن به مراسم عزاداری نیز دخالت کند. هر چند که همه حرکتها و کارهای رسول با نوعی شلوغکاری همراه بود اما به وجه اساس و ریشه این ناراضایتها و دلخوریهای اهل هیئت بخاطر این شلوغکاریها نبود. آنها از مرام و شخصیت رسول ناراحت بودند. آنها فکر میکردند که وجود و حضور چنین آدمی هیئت و جلسه عزاداری و توسل را از شور و اخلاص و صفا باز میدارد و حق هم در ظاهر با آنها بود، زیرا رسول آدمی قلدر و لات و لابیالی بود. او مردی بود که به فسق و زورگویی شهرت داشت. او یکی از قلدرهای شروری بود که مأمورهای کلانتریهای تهران از اینکه بخواهند با او برخوردی جدی داشته باشند بیم و هراس داشتند. اما رسول ترک با تمام این

گمراهیهایی که داشت یک صفت و خصلت نیکو و عجیبی نیز داشت. او دوست داشت در ماههای محرم در هر شکل و حالتی که هست در جلسه های سوگواری و روضه سرور آزادگان عالم حضرت حسین بن علی (ع) شرکت کند. گاهی قبل از اینکه بخواهد به سوی جلسه روضه های حرکت کند ابتدا دهانش را برای لحظاتی کوتاه زیر شیر آب می گرفت و به خیال خودش دهانش را به این شکل آب میکشید تا دیگر نجس نباشد و آنگاه به سوی هیئت و جلسه روضه ای به راه میافتاد. رسول ترک آن شب نیز وارد هیئت شد. بسیاری از نگاههایی که به او میافتاد محترمانه و مهربانانه نبود. مسئول هیئت هم که آدمی خوش سیما و با صفا بود با دیدن و مشاهده رسول ناراحت به نظر میرسید. دقایق زیادی از آمدن و حضور رسول نگذشته بود که جوانی از میان مسئولین هیئت قد راست کرد و یک راست به سوی رسول رفت و مشغول صحبت با رسول شد. کم کم آثار ناراحتی و غضب در صورت و چهره رسول ظاهر گشت. رسول ساکت بود و فقط با ناراحتی به حرفها و صحبتهای آن جوان گوش میداد. آن جوان که خود فرستاده مسئول هیئت معرفی کرده بود با صراحت و بدون هیچ ملاحظه و ترس و واهمه ای به رسول حالی کرده بود که باید از مجلس بیرون برود و دیگر حق ندارد در هیئت و جلسه آنها شرکت کنند. معلوم بود که رسول ترک از اینکه او را از جلسه امام حسین (ع) بیرون میکنند به خشم آمده است. او از روی ناراحتی نمیتوانست حرفی و سخنی بگوید. او در حالی که خودش را کنترل میکرد به سختی از جایش بلند شد. برای لحظاتی سکوت و خاموشی بر مجلس سایه افکنده بود. در آن لحظات بعضیها گمان میکردند که او الان دعوا و جنجالی به راه خواهد انداخت. ارادت و اعتقادش به امام حسین (ع) به اندازه ای بود که به او اجازه نمیداد تا از خادمان و ارادتمندان به امام حسین (ع) کینه و عقدهای به دل بگیرد و دعوا و زد و خوردی به راه بیندازد. آن شب نیز مثل همه شبهای خدا به پایان رسید هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که دری باز شد و مردی از خانه اش بیرون آمد. او به جلوی خانه رسول رسید و شروع به در زدن نمود. رسول در را باز کرد. مردی که پشت در ایستاده بود همان مسئول هیئت بود. مسئول هیئت در حالی که بر روی پنجه های پایش ایستاده بود هیکل و جثه قوی و بزرگ رسول را در آغوش گرفته بود. مسئول هیئت بعد از معذرت خواهی ها و دلجوییهای فراوان از رسول خواست تا او حتماً در شبهای آینده در جلسه های آنها شرکت کند و تمام اتفاقات و حرفهای شب گذشته را فراموش کند. مسئول هیئت نمیخواست بیش از این توضیحی بدهد و دلیل و علت این تغییر نظر و رفتار را بیان بنماید. زمانی که مسئول هیئت میخواست خداحافظی کند و برود رسول مانع از رفتنش شد. رسول میدانست که مسئول هیئت بدون علت و بیخودی عقیده اش تغییر پیدا نکرده است. او پافشاری و اصرار داشت تا علت این تغییر را بداند. مشاهده یک خواب و رؤیایی عجیب باعث شده بود تا مسئول هیئت از اینکه در شب گذشته رسول را از جلسه امام حسین (ع) بیرون کرده است به شدت پشیمان

و نادم بشود. تقدیر و اراده خداوند بر این تعلق گرفته بود تا مسئول هیئت در اولین دقیقه های صبح و در همان جلوی خانه رسول همه رویا و خوابش را برای رسول بازگو کند و واسطه و رساننده یک پیام و دعوتی رمزدار از جانب امام حسین (ع) برای رسول ترک باشد. مسئول هیئت در شب گذشته در عالم خواب دیده بود در شبی تاریک در صحرای کربلا قرار دارد. او در خواب دیده بود که خیمه ها و یاران و اصحاب امام حسین (ع) در یک طرف میباشند و یاران و خیمه های لشکریان یزید (لعنت الله علیهم اجمعین) در سویی دیگر. مسئول هیئت تصمیم می گیرد برای مشاهده اوضاع و احوال خیمه های امام حسین (ع) به سوی خیمه های آن حضرت حرکت کند. هنوز بیشتر از چند قدم بر نداشته بود که ناگاه متوجه میشود سگی در حال پاسبانی و نگهبانی از خیمه های امام حسین (ع) است. آن سگ با پارسها و حمله های جسورانه اش به هیچ غریبه ای اجازه نمیداد به خیمه های امام حسین (ع) نزدیک شود. مسئول هیئت قدم بر میدارد و با احتیاط به سوی خیمه های سیدالشهداء حرکت میکند ولی آن سگ به سوی او نیز حمله ور میشود و با سماجت مانع از نزدیک شدن وی به خیمه های حسینی میگردد. مسئول هیئت در آن تاریکی و ظلمت شب با آن سگ درگیر میشود و میخواهد خودش را به خیمه ها برساند. او به سختی و با کوشش و تلاشی زیاد در حال رها شدن از آن سگ بوده است که ناگهان با نگاه به سر و کله آن سگ متوجه یک منظره بسیار عجیب و غریبی میگردد. مسئول هیئت با گریه و اشک به رسول ترک میگوید: «... رسول! من در حالیکه با آن سگ رو در رو شده بودم یکدفعه متوجه مسئله عجیبی شدم، من ناگهان متوجه شدم که سرو صورت آن سگ سر و صورت توست، این سر و کله تو بود که بر روی هیکل و بدن آن سگ قرار داشت؛ رسول! در واقع این تو بودی که در حال پاسداری از خیمه های امام حسین (ع) بودی...» رسول ترک بعد از شنیدن روای مسئول هیئت شروع به گریه و زاری میکند، او ناله کنان، تند تند از مسئول هیئت میپرسیده است: «... راست میگویید یعنی واقعاً من سگ نگهبان خیمه های امام حسین (ع) بودم؟...» و سپس بعد از درآوردن صدای سگها با شور و وجدی آمیخته به گریه و اشک فریاد میکشیده است: «از این لحظه به بعد من سگ حسینم... خودشان مرا به سگی قبول کرده اند...» شب نهم دی ماه ۱۳۳۹ هجری شمسی مطابق با شب پانزدهم رجب ۱۳۸۰ هجری قمری از راه رسید. آن شب یکی از شبهای جمعه بود. همه دوستان و رفقای رسول ترک هنوز امیدوار بودند که حاج رسول همچنان در میان آنها باقی خواهد ماند و همچون گذشته چشمه های اشک را از چشمهای آنان سرازیر خواهد کرد. حاج احمد ناظم آن شب بر بالین حاج رسول بود و آمده بود تا همچون دوستی با وفا همه آن شب را در کنار رسول بیدار و حاضر باشد. آن شب هر از چند گاهی رسول ترک روی به حاج احمد آقای ناظم میکرده و با همان لهجه غلیظ و زیبای ترکی

میگفته است: «قبرستان منتظر من است و من منتظر آقامم» و باز بعد از لحظاتی دوباره همان جمله را همراه با قطره هایی از اشک تکرار میکرده است: «قبرستان منتظر من است و من منتظر آقامم» حاج احمد آقای ناظم با توجه به شناختی که از رسول ترک داشت شاید دیگر با شنیدن این جمله های رسول یقین پیدا کرده بود که رسول رفتنی شده است. در آن آخرین لحظات حاج احمد آقای ناظم شاهد و ناظر بوده است که یکدفعه یک وجد و خوشحالی برای رسول ترک حاصل میشود و او با یک شور و حالی زائدالوصف صدایش را بلند میکند و به زبان ترکی میگوید: «آقام گلدی آقام گلدی (آقایم آمد آقایم آمد) آقام گلدی آقام گلدی...» و سپس بلافاصله و با آغوشی باز جان را به جان آفرین تسلیم میکند...

علی گندابی و شیخ حسن

مترجم تفسیر بسیار مهم «المیزان»، استاد بزرگوار حضرت آقای سید محمد باقر موسوی همدانی، در روز جمعه شانزدهم شوال ۱۴۱۳ ساعت ۹ صبح در شهر قم حکایت زیر را برای این عبد ضعیف و خطاکار مسکین نقل کرد: در منطقه گنداب همدان که امروز جزء شهر شده، مردی بود شرور، عرق خور و دایم الخمر به نام علی گندابی. او در عین اینکه توجهی به واقعیات دینی نداشت و سر و کارش با اهل فسق و فجور بود، ولی برقی از بعضی از مسایل اخلاقی در وجودش درخشش داشت. روزی در یکی از مناطق خوش آب و هوای شهر با یکی از دوستانش روی تخت قهوه خانه برای صرف چای نشسته بود. هیکل زیبا، بدن خوش اندام و چهره باز و بانشاط او جلب توجه می کرد. کلاه مخملی پریمی که به سر داشت بر زیبایی او افزوده بود، ناگهان کلاه را از سر برداشت و زیر پای خود قرار داد، رفیقش به او نهیب زد: با کلاه چه می کنی؟ جواب داد: اندکی آرام باش و حوصله و صبر به خرج بده، پس از چند دقیقه کلاه را از زیر پا درآورد و به سر گذاشت. سپس گفت: ای دوست من! زن جوان شوهرداری در حال عبور از کنار این قهوه خانه بود، اگر مرا با این کلاه و قیافه می دید شاید به نظرش می آمد که من از شوهرش زیبایی بیشتری دارم، در آن حال ممکن بود نسبت به شوهرش سردی دل پیش آید: نخواستم با کلاهی که به من جلوه بیشتری داده گرمی بین يك زن و شوهر به سردی بنشیند. در همدان روضه خوان معروفی بود به نام شیخ حسن، مردی بود باتقوا، متدین، و مورد توجه. می گوید: در ایام عاشورا در بعد از ظهری به محله حصار در بیرون همدان برای روضه خوانی رفته بودم، کمی دیر شد، وقتی به جانب شهر بازگشتم دروازه را بسته بودند، در زدم، صدای علی گندابی را شنیدم که مست و لایعقل پشت در بود، فریاد زد: کیست؟ گفتم: شیخ حسن روضه خوان هستم، در را باز کرد و فریاد زد: تا الآن کجا بودی؟ گفتم: به محله حصار برای ذکر مصیبت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) رفته بودم، گفت: برای من هم روضه بخوان، گفتم: روضه مستمع و منبر می خواهد، گفت: اینجا همه چیز هست، سپس به حال

سجده رفت ، گفت : پشت من منبر و خود من هم مستمع ، بر پشت من بنشین و مصیبت قمر بنی هاشم بخوان ! از ترس چاره ای ندیدم ، بر پشت او نشستم ، روضه خواندم ، او گریه بسیار کرد ، من هم به دنبال حال او حال عجیبی پیدا کردم ، حالی که در تمام عمرم به آن صورت حال نکرده بودم . با تمام شدن روضه من ، مستی او هم تمام شد و انقلاب عجیبی در درون او پدید آمد ! پس از مدتی از برکت آن توسل ، به مشاهد مشرفه عراق رفت ، امامان بزرگوار را زیارت نمود ، سپس رحل اقامت به نجف انداخت . در آن زمان میرزای شیرازی صاحب فتوای معروف تحریم تنباکو در نجف بود ، علی گندابی جانماز خود را برای نماز پشت سر میرزا قرار می داد ، مدتها در نماز جماعت آن مرد بزرگ شرکت می کرد . شبی در بین نماز مغرب و عشاء به میرزا خبر دادند فلان عالم بزرگ از دنیا رفته ، دستور داد او را در دالان وصل به حرم دفن کنند ، بلافاصله قبری آماده شد ، پس از سلام نماز عشا به میرزا عرضه داشتند : آن عالم گویا مبتلا به سکنه شده بود و به خواست حق از حال سکنه درآمده ، ناگهان علی گندابی همانطور که روی جانماز نشسته بود از دنیا رفت ، میرزا دستور داد علی گندابی را در همان قبر دفن کردند ! (برگرفته از کتاب داستانهای عبرت آموز استاد حسین انصاریان)

آقا علی درویش ومنبری نجف

مرحوم عالم جلیل و سید نبیل حاج سید محمد صادق حکیم پسر عموی آیه الله العظمی حاج سید محسن حکیم قدس الله سرهما برای نگارنده فرمود در نجف اشرف ، ساباط و کوچه مسقفی بنام طاق آقا علی درویش بود که در آن مردی بود فقیر و درویش مسلک ، بنام آقا علی که مردم را آزار میکرد ، متلك میگفت و مردم از او دوری و فرار میکردند مخصوصا روحانیون که غالبا از آنجا نمیکردند که از شر و آزار او در امان باشند . پس یکی از منبریهای معروف نجف که در ایام عاشورا مجالس بسیاری داشت ، ناخودآگاه بطاق آقاعلی مذکور میرسد در شب عاشورا و بواسطه داشتن مجالس زیاد تند و سریع میرفته که آقا علی مزبور ، جلوی او را گرفته و میگوید باین سرعت کجا میروی ؟ میگوید روضه دارم ، میروم که بروضه هایم برسم . میگوید بیا اینجا روضه بخوان میگوید آقاعلی بگذار بروم ، شوخی نکن اذیت نکن ، میگوید نه شوخی میکنم و نه اذیت . بیا يك روضه هم اینجا بخوان . میگوید برای کی روضه بخوانم ؟ میگوید برای من ! مگر من آدم نیستم مگر من مسلمان و شیعه نیستم . آقای منبری میگوید چرا ولی ما منبریهها تا منبر نباشد ، روضه نمیخوانیم . فوراً آقا علی بحالت سجده خم شده و میگوید بیا این هم منبر ، بنشین بر پشت من روضه بخوان آقا گفت من چون عجله داشتم و میخواستم از دست آقاعلی خلاص شوم و بمنبرها و روضه هایم برسم فوراً بر پشت او نشسته و گفتم السلام عليك يا ابا عبدالله ، السلام عليك يا مظلوم يا حسين و دیدم آقا علی بشدت گریه میکند و صدای گریه او بلند بود پس از چند جمله مصیبت و روضه خواندن برخاستم و خداحافظی کرده و

بشتاب دور شدم و رفتم و پس از دو سه روز از عاشورا، یکی از فضلاء را دیدم و بمن گفت خبرداری؟ گفتم نه. گفت آقا علی درویش مرد. گفتم الحمدلله خوب شد مردم از شر او راحت شدند. گفت پس خبر نداری، آقا علی آمرزیده شد گفتم چطور؟ گفت در خواب دیدم وارد صحن مطهر شدم و دیدم آقا امیرالمومنین علیه السلام در ایوان ایستاده اند پس دیدم جنازه را آوردند و خواستند در صحن دفن کنند حضرت امیر علیه السلام اجازه نداد و فرمود ببرید این را. خواستند ببرند از صحن بیرون که ناگهان دیدم حضرت سیدالشهدا علیه السلام بشتاب وارد صحن شده و آمدند جلوی ایوان، درمقابل پدر بزرگوارش علی علیه السلام ایستاده و عرض کردند پدر اجازه دهید که این باشد فرمودند پسر من این نباید اینجا باشد. پس دیدم امام حسین علیه السلام يك قدم جلوتر آمده و گفتند پدر جان آیا سوزانیدن منبر من جایز است؟ دیدم امیرمومنان علیه السلام اشک از دیدگان پرفروغش جاری شده و فرمودن نه پسر من، سوزانیدن منبر تو جایز نیست برگردانید آقا علی را و من نفهمیدم موضوع منبر چیست؟ و پرسیدم این کیست؟ گفتند آقا علی درویش است. پس آقای منبری نجف بسیار گریسته گفت خوابت درست و موضوع منبر هم درست است. آقا علی، شب عاشورا برای من منبر شد و من برگردم او نشسته، روضه خواندم برای او. نگارنده گوید آقا جان اگر آقا علی کذا و کذا چند لحظه ای منبر شد او را بخشیدید و شفاعت کردید، من روسیاه گنهکار، يك عمرست که در خانه ات را زده و گفته و عرض میکنم. بجز حسین مرا ملجا و پناهی نیست، در این عقیده یقین دارم اشتباهی نیست (اختران فروزان ری و طهران یادذکره المقابر فی احوال المفارص ۱۵۸ الی ۱۶۰)

آیه الله مرعشی و جوان مست

حجت الاسلام والمسلمین سید محمود مرعشی نجفی پسر ارشد آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) که نزدیک به پنجاه سال از عمر با برکت پدر را درک کرده است، در بیان خاطره ای زیبا از زندگی زاهدانه این عالم ربانی نقل کردند که یک شب آیت الله مرعشی نجفی به مراسم عقد یکی از آشنایان دعوت میشود و مهمانی طول میکشد، موقع برگشتن در تاریکی با یک جوان مست عریده کش مواجه میشوند. جوان با تحکم میگوید: شیخ از کجا میآیی؟ ایشان هم جریان را توضیح میدهند؛ جوان مست میگوید: شیخ برایم روضه بخوان! آقا بهانه میآورند که اینجا منبر و چراغ و روشنایی نیست که روضه بخوانم. جوان روی زمین افتاده و میگوید: خوب این هم صندلی بنشین روی گرده من. پدرم میگفت؛ نشستم روی گرده این جوان مست، تا گفتم یا ابا عبدالله، شروع کرد به گریه کردن به حدی که شانههایش تکان میخورد و مرا هم تکان میداد، چنان که من از گریه او متاثر شدم، فکر کردم اگر این طور پیش برود او غش میکند، روضه را خلاصه کردم. گفت «شیخ چرا کم روضه خواندی؟ گفتم که خوب سردم شده ... وقتی خواستم خدا حافظی کنم گفت که من باید تا در خانه شما را همراهی

کنم تا یکی مثل من مزاحم شما نشود. ابوی میفرمود: دو سه هفته از این قضیه گذشته بود در مسجد بالاسر در محراب نشسته بودم دیدم جوانی آمد و افتاد دست و پای من، به حضرت معصومه (س) قسمم داد که او را ببخشم، بعد که خودش را معرفی کرد متوجه شدم که همان جوان مست بوده است. از آن شب به بعد به کلی دگرگون شده و توبه کرده بود و به نماز جماعت میآمد. این جوان تا آخر عمر با ظاهری خاشع و متواضع در صف اول نماز جماعت ایشان شرکت میکردند و پس از سالها زندگی به دیار باقی شتافت و در حضور انبوه و پرشور مردم به خاک سپرده شد.

اشعار آمدن امام حسین علیه السلام در کربلا

آمد حسین در کربلا تا پرچمی بر پا کند

آمد حسین در کربلا تا پرچمی بر پا کند - زان پرچم فتح و ظفر اسلام را احیاء کند
 آمد به دشت کربلا فرزند زهرا با شتاب - بودی به گردش پسران جمعی کثیر از شیخ و شاب
 چون خواست دین جد خود احیا کند زین انقلاب - زد خیمه دردشت بلا تا در جهان غوغا کند
 تا در زمین کربلا شدرایت حق را مکان - بودی سپاهی بی کران چون اختران آسمان
 برگرد آن شمع وجود پروانه آسا پسران - شه خواست تا رمزی بزرگ از بهر شان افشا کند
 فرمود با یاران بود این سرزمین ماوای ما - از این زمین بر آسمان طالع شود سیمای ما
 این جاودان ماوا بود تا روز محشر جای ما - جاوید باد آنکو مرا یاری در این صحرا کند
 گردم شهید اشقیا اینجا من گلگون کفن - افتد ز ظلم مشرکین دست علمدارم زتن
 هم اصغرو هم اکبرم با قاسم گل پیرهن - دشمن ز خون پاکشان این دشت را دریا کند
 من آمدم در کربلا تا جان کنم ایثار حق - تا ظلم را بنیان کنم بنیان نهم دیوار حق
 من آمدم با خون خود رنگین کنم رخسار حق - دشمن ز قتلیم خویش را در ما سوی رسوا کند
 چون کشته گردم میشود زینب اسیر اشقیا - راسم بروی نی شود تابان چو مهر اندر سما
 مردانی از قتلیم شود با اهل عالم هم نوا - خصم دعا زین ماجری خون بر دل زهرا کند
 «نوای رزمندگان / ۶۵ - مردانی»

فلن ینبعث فہرا الحسین بخطوة

فلن ینبعث فہرا الحسین بخطوة - فقال الا یا صہب ما ہذہ الفلا
 فقالوا تسمی کربلا قال ہو نوا - مسیرکم یا قوم قد نزل البلا
 ففی ہذہ یا قوم قتلی و مصرعی - و ہتک حریمی عا جلا مؤجلا
 و فی ہذہ یا قوم سفک دما لنا - ہتک نساء الفاطمیا ت حفلا
 و فی ہذہ تضحی الرؤس علی الضا - تسیر بہا الاقوام لن نتمہلا
 و فی ہذہ تبقی علی الارض صرعا - بلا کفن نبقی و لا نتغسلا

فیہا یراق دمی فیہا تری حر می

فیہا یراق دمی فیہا تری حر می - حسری علیہن ثوب الذل سربال
 فیہا تقتل ابطالی و تذبح اطفالی - و تستعبد الاحرار اذال
 حظ الرحال بہا یا قوم و انصرفوا - عئی فمالی عنہا قط ترحال
 گرنام این زمین به یقین کربلا بود

گرام این زمین به یقین کربلا بود - اینجا نصیب ما همه کرب و بلا بود
 اینجا بود که تیغ بر آل نبی کشد - وینجا بود که ماتم آل عبا بود
 کارمخدرات من اینجا تبه شود - پشت مبارزان من اینجا دو تا شود
 ریزند در مصیبت من آب چشم خویش - هر مرغ و ماهی که در آب و هوا شود
 «زندگانی امام حسین ع / ۳۲۴»

بار بگشائید کاینجا خون ما خواهند ریخت

بار بگشائید کاینجا خون ما خواهند ریخت - آبروی ما بخاک کربلا خواهند ریخت
 کودکان جعفر طیار را خواهند کشت - گرد بر رخسار آل مصطفی خواهند ریخت
 این مکان از حيله روباه بازی دمبدم - خون نور دیده شیر خدا خواهند ریخت
 «زندگانی امام حسین ع / ۳۲۲»

آه از آن ساعت که سبط مصطفی

آه از آن ساعت که سبط مصطفی - گشت وارد بر زمین کربلا
 پس به یاران کرد رو سلطان دین - کای هوا داران مقام ماست این
 بار بگشائید خوش منزلگه است - تا به جنت زین مکان اندک ره است
 بار بگشائید کاینجا از عذاب - میشود لبها کبود از قحط آب
 بار بگشائید کاینجا از جفا - ام لیلا گردد از اکبر جدا
 بار بگشائید کاینجا بیدرنگ - برگلوی اصغرم آید خدنگ
 اندر اینجا از جفای اشقیا - دست عباسم شود از تن جدا
 اندر اینجا من به جسم چاک چاک - اوفتم از صدر زین بر روی خاک
 من تن تنها و دشمن صد هزار - پیکرم مجروح و زخم بی شمار
 دردم آخر ز راه کین سنان - پهلویم بشکافد از نوک سنان
 شمرینشید بروی سینه ام - بشکند آئینه بی کینه ام
 اوزکین خنجر نهد بر حنجرم - تشنه لب از تن جدا سازد سرم

کربلا از سوی دشت حجاز

کربلا از سوی دشت حجاز - بهر تو مهمان فراوان رسید
 کربلا نور دل فاطمه - حسین مظلوم شتابان رسید
 کربلا بستر خود باز کن - قافله شاه شهیدان رسید
 کربلا زینب خونین جگر - بهر هواداری طفلان رسید
 کربلا اکبر رعنا جوان - بهر خدا در ره جانان رسید

کربلا قاسم نو کدخدا - بیاری سرور خوبا ن رسید
 کربلا ماه بنی هاشمی - بهر علمدار ی طفلان رسید
 کربلا اصغر شیرین زبان - کودک ششماهه نالان رسید
 شکری مظلوم بشورو نوا - از غم سلطان شهیدان رسید
 «ارمغان شکروی / ۴۴»

پس شه بنا له گفت به عباس نو جوان

پس شه بنا له گفت به عباس نو جوان - بر پا کنید خیمه که حکم قضا رسید
 بر گو به خواهرت که بمنزل رسیده ایم - آسوده باش رنج ترا انتها رسید
 امروز بهر زاده مرجانه عید شد - بهر حسینیان همه شام عزا رسید
 اینجا ست وعده گاه تو و قتلگاه من - از بهر من بلا و ترا ابتلا رسید
 از این زمین به منزل دیگر نمی رویم - هرچند زاهل کوفه بما نامه ها رسید

دانی از چه زد به پستی شاه دین خرگاه را

دانی از چه زد به پستی شاه دین خرگاه را - خواست تا زینب نبیند زیر تیغ آن شاه را
 خواست تا آندم که اکبر واژگون گردد زمین - غرقه خون لیلا نبیند آن رخ چون ماه را
 خواست چون اصغر خورد تیر از غم طفلش رباب - ناورد از پرده دل ناله جانکاه را
 خواست تا آن دم که گردد دست عباسش جدا - آه طفلان بر فروغ او نبیند راه را
 خواست تا داماد گردد پایمال اسب کین - نو عروس از بام گردون نگذراند آه را
 «کلیات جودی»

چون میر کربلا به صف کربلا رسید

چون میر کربلا به صف کربلا رسید - هنگام درد و محنت و کرب و بلا رسید
 از پشت زین به روی زمین چون نزول کرد - پای زمین به دامن عرش علا رسید
 آن ماه چون پیاده شد از اسب پیلتن - بر گوش او زهاتف غیب این ندا رسید
 کامروز روز وعده عهد الست توست - آماده شو که موسم صبر و رضا رسید
 در نینوا چو منزل شاه حجاز شد - اهل عراق را مگر از نو نوا رسید؟
 چون کوفیان ز آمدنش باخبر شدند - گفتند البشاره که مهمان ما رسید!
 پس او به ناله گفت به مردان کاروان - بر پا کنید خیمه که حکم قضا رسید
 یثرب کجا، حجاز کجا، کربلا کجا - انجام کار ما ز کجا تا کجا رسید
 گفتا به خواهرش که به منزل رسیده ایم - آسوده باش رنج تو را انتها رسید
 اینجا ست وعده گاه تو و قتلگاه من - از بهر من بلا و تو را ابتلا رسید

از این زمین به منزل دیگر نمی‌رویم - هرچند زاهل کوفه به ما نامه‌ها رسید
 "ذاکر" خموش باش که اجر تو با خدا - عفو و گناه و بخشش جرم و خطا رسید
 مرحوم عباس حسینی، معروف به جودی و متخلص به ذاکر

این لب شط فرات است که از سوز عطش

این لب شط فرات است که از سوز عطش - آب از دیده اطفال روان خواهد شد
 این لب شط فرات است که لیلای حزین - بسر کشته اکبر بفرغان خواهد شد
 این لب شط فرات است که از تیغ جدا - دست از پیکر عباس جوان خواهد شد
 این لب شط فرات است که اندر ایندشت - حلق اصغر هدف تیرخسان خواهد شد
 این لب شط فرات است که پهلوی حسین - چاک از نیزه بیداد سنان خواهد شد
 این لب شط فرات است که از مردن من - زینبم مویه کنان موی کنان خواهد شد
 «خزائن الشهدا ص ۸۴»

به دشت کربلا سلطان خوبان

به دشت کربلا سلطان خوبان - چو آمد با جمیع جان نثاران
 بگفتا مقصد ما این مکان است - همین جا جایگاه عاشقان است
 همه بار سفر اینجا گشائید - در این دشت بلا منزل نمائید
 ز محمل‌ها همه بیرون بیائید - فرود آئید و صوت غم نوائید
 بهشت جاودان در این زمین است - زمین کربلا خلد برین است
 زمین کربلا قربانگه ماست - فضایش بر سیوی الله عنبر آساست
 به معراج حقیقی پا نهادیم - بدریای بلا یکسر فتادیم
 ابالفصل ای علمدارای برادر - بیا با اکبرم شبه پیمبر
 ز محملها زنان در خیمه آرید - ز دیده اشک و خون اینجا ببارید
 بیا زینب مهبیای بلا شو - پس زانو نشین اندر نوا شو
 ز محمل زینب دیگر برون آی - در اینجا مجلس ماتم بیارای
 بیا زینب مکان در کربلا گیر - از این وادی غم و رنج و بلاگیر
 یکی دریا ز خون گردد پدیدار - که موجش می‌رود تا عرش دادار
 تواندر ساحلش بنشین و بنگر - در این دریا بر احوال برادر
 بین خواهر چه آید بر سر من - بیننی پاره پاره پیکر من
 بیننی من بخون کردم شناور - سرم بالای نی بیننی تو خواهر
 زکلك خامه ات ساعی عزای ریز - به هر ماتمسرا شور غم انگیز

«زیده المصائب ۵۳/۲»

حسین در سوی معراج زمین کربلا

حسین در سوی معراج زمین کربلا - در آن صحرا برای گفتگوی با خدا آمد
 رسیده کاروان حق نما در منزل مقصود - در آن دشت بلا آنان همه خواهنده معبود
 کلیم نینوا اندر زمین نی نوا آمد - حسین درسوی معراج زمین کربلا آمد
 در این دریای خون کشتی بقرب حق همی راند - بسوی رحمت باری از آن لشکر همی خواند
 در این معراجگه نور دو چشم مصطفی آمد - حسین درسوی معراج زمین کربلا آمد
 چه معراجی بود یارب که باید غرقه خون آمد - چرا باید بخون آغشته با زخم فزون آمد
 به سربازان راه حق بلا بی انتها آمد - حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد
 میان عاشق و معشوق حجابات از میان رفتی - در آن معراج خون بس گفتگو ها بر زبان رفتی
 ز بهر سالکان راه حق جام بلا آمد - حسین درسوی معراج زمین کربلا آمد
 زمین کربلا فخریه ها بر عرش حق دارد - بهشت جاودان استی هر آنکس رود راو آرد
 شه دین را بقرب حق سلام از آشنا آمد - حسین درسوی معراج زمین کربلا آمد
 در این نظم غم افزایت نواکن ساعی نالان - بز نقرش عزا کن خانه صبر همه ویران
 بدشت کربلا سینه زنان خیر النساء آمد - حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد
 «زیده المصائب ۵۵/۲»

چون در زمین ماریه شد جلوه گر سلطان عشق

چون در زمین ماریه شد جلوه گر سلطان عشق - فرمود بگشائید بار اینجا بود میدان عشق
 این است آخر منزل شد مقصد دل حاصلم - من امر حق را حاملم اینجا شوم قربان عشق
 صد شکر طی کردیم راه این است ما را وعده گاه - من بنده و امر امر شاه اینجا برم فرمان عشق
 گفت آن امام ممتحن کای با وفا اصحاب من - اینجا بود ما را وطن اینجا دهم جولان عشق
 هان ای رفیقان بلا من فاش گویم برملا - اینجا است ارض کربلا ثابت بود برهان عشق
 در این زمین از لطف حق بر ما سبق گیرم سبق - سرها گذارم در طبق اند ره احسان عشق
 عشق است پیک دلبرم عشق است فوج لشگرم - عشق است ملک و کشورم عشق آن من من آن عشق
 ما عاشق حقیق و بس ما را چه باک از ظلم کس - گرتیر بارد زین سپس این جان و آن پیمان عشق
 عشق است بر سر تاج من هم تاج و هم منهج من - هم لیلۃ المعراج من معراج من میدان عشق
 عشق است و این افسانه نیست مال عیال و خانه نیست - اندر خوریگانه نیست جان داندوپیگان عشق
 ای همراهم و هم سفر این دشت باشد پر خطر - نبود به جز کشتن مفر من دامن و اعلان عشق
 ماخاندان عصمتیم ایجاد را ما علتیم - نی اهل مکر و حیلیم مائیم و پس خواهان عشق

امروز از من بشنوید بیرون از این صحرا روید - گرنا له ام را بشنوید سوزید در میزان عشق
 ایندشت دیگرگون شود لشکر زحد افزون شود - از خون ما گلگون شود تنها بخون غلطان عشق
 اینجاست کز فرط عطش طفلان تمامی کرده غش - گردد بدنهای مرتعش جان خواهد و عطشان عشق
 ام المصائب اخت شاه گفتا بشه با عجزو آه - زین دشت پرکن خیمه گاه گفتا سرم چوگان عشق
 ای شهسوار ملك دین اینجا دلم گشته غمین - من خائفم از این زمین ترسم من از هجران عشق
 شه گفت این کوی مناست عهدازل را وعده گاست - ایندشت دشت کربلاست اینجاشوم مهمان عشق
 ای دخت خیر المرسلین ای زاده زهرا جبین - از چیست گردیدی غمین باید کنی درمان عشق
 در دو غمت بی منتهاست این درد را صبرش دواست - وین خوف را آخر رجاست کن صبر در برهان عشق
 ای خواهر غمخوار من ای یاردر هر کار من - ای محرم اسرار من اینست و بس دیوان عشق
 «منتخب المصائب ۸۰/۲ - شیخ»

کربلا آمد حسین و کعبه ای بنیاد کرد

کربلا آمد حسین و کعبه ای بنیاد کرد - کربلای پر بلا را تا ابد آباد کرد
 دیده جاه ظالمان و حال مظلومان حسین - همتی کردو عدالتخانه ای ایجاد کرد
 کاخ استبداد و ظلم و جور را ویرانه کرد - خانه ویرانه دین را اوزنو آباد کرد
 کاروان سالار مردان جهان تا پای جان - ایستاد و کاروان خویش را ارشاد کرد
 خط بطلان بر تواریخ جفا جویان کشید - ثبت آزادی نمود و نفی استبداد کرد
 اکبر ناشاد را در راه حق قربان نمود - زین فداکاری خدای اکبرش را شاد کرد
 نو عروس فتح را در دامن اسلام دید - قاسمش در حمله پر خاك و خون داماد کرد
 خواهرش نگذاشت این نهضت بماند ناتمام - با اسیری رفتن خود شاه را امداد کرد
 صفحه آخر ز دیوان شهادت را بشام - برنوشتی پس چو با آن خطبه کو ایراد کرد
 ماند پا برجا مؤید عاقبت نام حسین - گر یزید بی حمیت آنهمه بیداد کرد
 «منتخب المصائب ۱۹۰/۴»

آن خداوندی که خلق این زمین بنیاد کرد

آن خداوندی که خلق این زمین بنیاد کرد - کربلا را با بلا روز ازل ایجاد کرد
 بود معمارش نبی بئاعلی بانی خدا - فاطمه بیعش نمود و وقف بر اولاد کرد
 تولیت را داد بر فرزند دلبنده حسین - این حسین آباد غم را خود حسین آباد کرد
 بر خراجش آنکه از يك صبح تا وقت زوال - يك جهان عیدی خرید و از جحیم آزاد کرد
 «علی صدرا»

جان و تن فرزند و زن در راه جانان داد و گفت

جان و تن فرزند و زن درراه جانان دادو گفت - باید عاشق اینچنین معشوق خود را یاد کرد
 اب بود مهریه ی زهرای اطهر، مادرش - تا دم آخر زسوز تشنگی فریاد کرد
 خون به جای اشک شد جاری ز چشم مصطفی - چون حسینش گفتگوی آب با جلاذ کرد
 بر لب آب روان لب تشنه شد آخر شهید - تن به خاک افتاد با سر دین حق امداد کرد
 خواست تا ثابت کند بر خلق عالم خویش را - بر سر نی با اسیران رفت و استشهاد کرد
 شد شبی مهمان خولی درتنورش جای داد - میزبان بر میهمان خدمت به استعداد کرد
 یک شبی هم میهمان دردیر ترساشد ولی - میزبان خویش را بر دین حق ارشاد کرد
 بر سر نی آن سر بیریده تا شام خراب - ای بسا اشخاص را در راه دین منقاد کرد
 شام دربزم شراب و در حضور خاص و عام - ظلم بی پایان به آن سر ثانی شداد کرد
 بر لب شه آشنا چون گشت چوب خیزران - خون دل از دیده جاری زینب ناشاد کرد
 ظالم بی دین نه تنها قلب زینب را شکست - بلکه آزرده دل غمدیده سجاد کرد
 فانیازین گفتگو بگذر که نتوان بیش از این - گوش بر جور یزید شوم بد بنیاد کرد

بار دیگر بحر عشقم جوش کرد

بار دیگر بحر عشقم جوش کرد - بانک نی تاراج عقل و هوش کرد
 نی نوا برداشت بارازنی نوا - بند بندم شد چونی اندر نوا
 نی نوای نینوا را ساز کرد - نی نوا را بانوا همراز کرد
 نینوا چبود محل ابتلا - گوش کن تا با تو گویم ماجرا
 دل بود زین نینوا قصد ای پسر - نی کند زین نینوایت با خبر
 این دل ای جان منبع دردو بلاست - شاهد دل البلاء للولاست
 گردلت را زین بلا نبود ولا - کورکورانه مرو در کربلا
 این خرابات فناست ای پسر - عقل را نبود در این سردم گذر
 چون روی غافل در این ره بی دلیل - زانکه بال اندازد اینجا جبرئیل
 گردلیلت نیست زین ره روبرون - زانکه آید زین بیابان بوی خون
 درطریق عشق کاول خونی است - هر که بی رهبر رود بیرونی است
 گفته نیکو از زبان شاه عشق - در کتاب عشق مرد راه عشق
 عشق از اول سرکش و خونی بود - تاگریزد هر که بیرونی بود
 «زندگانی امام حسین ع/۳۱۶ صفی علیشاه»

دل کشدم سوی کربلات حسین جان

دل کشدم سوی کربلات حسین جان - جان بفدای تو وسخات حسین جان

خلقت کونین از طفیل تو بریا - وز تو شد ایجاد ممکنات حسین جان
 هر که به کوی محبت تو قدم زد - پای بزد او به کائنات حسین جان
 هرکه به کویت فدا نمود سرو جان - گشت حیاتش پس از ممات حسین جان
 در سفر کربلا به مهر شه عشق - عقل ز کار تو گشته مات حسین جان
 بود فرات به مهر مام و ندادند - قطره آبی به مفلحات حسین جان
 شرم نکردند خیل کوفی و شامی - تشنه بریدند سر از قفات حسین جان
 میکشد این غم مرا که تشنه دهی جان - چون تو شهی در لب فرات حسین جان
 کشتن تو اکتفا نکرد به بن سعد - آتش کین زد به خیمه هات حسین جان
 چون تو به راه حق این معامله کردی - غیر خدا نیست خونبهاات حسین جان
 «منتخب المصائب ۱۴۸/۴ عاصی»

ای قبله راز یا ابا عبدالله

ای قبله راز یا ابا عبدالله - وی روح نماز یا ابا عبدالله
 خود راز خداوندی و کوی تو بود - خلوتگه راز یا اباعبدالله
 راه تو به حق بود و نبردی زان رو - فرمان زمجاز یا ابا عبدالله
 کردی تو قیام بهر احیاء نماز - ای روح نماز یا ابا عبدالله
 از خون مقدست حصار اسلام - بگرفته طراز یا ابا عبدالله
 «مؤید - غمها و شادیها ۹۴»

در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست

در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست - دشمن اگر چه تشنه به خون گلوی ماست
 گردیم دور یار چو پروانه دور شمع - چون سوختن در آتش عشق آرزوی ماست
 از جان گذشته ایم و بجایان رسیده ایم - در راه وصل این تن خاکی عدوی ماست
 خاموش گشته ایم و فراموش کی شویم - بس اینقدر که در همه جا گفتگوی ماست
 ما را طواف کعبه بجز دور یار نیست - کز هر طرف رویم خدا روبروی ماست
 هرجا که هست روی زمین ارغوان سرخ - آتش زخون ما گلشن از خاک کوی ماست
 گریسته اند مردم ظالم زبان خلق - غم نیست چونکه غالب دلها بکوی ماست

بزرگ فلسفه قتل شاه دین اینست

بزرگ فلسفه قتل شاه دین اینست - که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
 حسین مظهر آزادی و آزادی است - خوشا کسی که چنینش مرام آئین است
 نه ظلم کن به کسی نی بزیرا رظلم برو - که این مرام حسین است و منطق دین است

همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافی است - اگر چه گریه بر آلام قلب تسکین است
 بین که مقصد عالی وی چه بدای دوست - که درك آن سبب عزوجاه و تمکین است
 زخاک مردم آزاده بوی خون آید - نشان شیعه و آثار پیروی این است
 زخون شهیدان کربلا خوشدل - دهان غنچه و دامان لاله رنگین است
ای که دلها همه از داغ غمت غمگین است

ای که دلها همه از داغ غمت غمگین است - وی که از خون تو صحرای بلا رنگین است
 نرود یاد لب تشنه ات از خاطره ها - هرکه را می نگریم از غم تو غمگین است
 زان فداکاری و جانبازی مردانه تو - به لب خلق جهان تا به ابد تحسین است
 نازم آن همت والا که تو را بود حسین - که قیامت سبب رشد و بقای دین است
 جان به کف دادن و تسلیم بظالم نشدن - آری آری بخدا همت عالی این است
 جاودان خاطره نهضت خونین تو شد - چونکه دین زنده از آن خاطره خونین است
 جان قربان تو ای کشته که خود فرمودی - مرگ با نام به از زندگی ننگین است
 زان جفائی که بجان تو روا داشت یزید - تاابد دیده تاریخ بر او بد بین است
 میهمان کشتن و آنگاه اسیری عیال - این گناهی است که مستوجب صد نفرین است
 هر که از صدق و صفا دست بدامان تو زد - عزت هر دو جهانش بخدا تامین است
 «غمها و شادیها / ۹۵ - خسرو»

ای یاد تو در عالم آتش زده بر جانها

ای یاد تو در عالم آتش زده بر جانها - هر جا ز فراق تو چاک است گریبانها
 ای گلشن دین سیراب با اشک محبانت - از خون تو شد رنگین هر لاله به بستانها
 بسیار حکایتها گردیده کهن اما - جانشوز حدیث تو تازه است به دورانها
 یک جان بره جانان دادی و خدا داند - کز یاد تو چون سوزد تا روز جزا جانها
 درد دفتر آزادی نام تو بخون ثبت است - شد ثبت به هر دفتر با خون تو عنوانها
 اینسان که تو جان دادی در راه رضای تو - آدم بتو می نازد ای اشرف انسانها
 قربانی اسلامی با همت مردانه - ای مفتخر از عزمت همواره مسلمانها
 «اشک شفق / ۳۳۹ - ناظر زاده»

در زمین کربلا سلطان عشق

در زمین کربلا سلطان عشق - گشت چون وارد پی قربان عشق
 یادش آمد وعده عهد الست - کرد رو را جانب یزدان عشق
 گفت یارب شاهی بر حال من - کامدم اندر سر پیمان عشق

بین بعهده خود چسان کردم وفا - سوختم یکباره بر سامان عشق
 آنچه گفتم درازل آورده ام - مال و جان اندر ره جانان عشق
 این من و این سرزمین کربلا - این من و این نیزه پیکان عشق
 این من و این اکبر و این اصغر - این من عباس سر جنبان عشق
 این من و این خواهر غم پرورم - این سکینه بلبل دستان عشق
 کاش صد جسمم بدی در راه دوست - تا شدی قربانی میدان عشق
 پس خطابی آمد از یزدان عشق - در زمین عشق بر سلطان عشق
 کای حبیبیا حبذ اخوب آمدی - با نوای عشق در میدان عشق
 مرحبا ممنون شدم از کارتو - خوب آوردی به جا پیمان عشق
 منم اندر وعده خود صادق - هر چه خواهی خواه از جانان عشق
 غم مخور که خون بهای تو منم - از وجودت تازه شد پیمان پیمان عشق
 جان عالم را خریدی یا حسین - زنده کردی خوش سرو سامان عشق
 «از گلچین نوائی - زندگانی امام حسین ع / ۳۵۰»

یارب ز جان حاضر شدم بر عهد و پیمانم

یارب ز جان حاضر شدم بر عهد و پیمانم - این کربلا این من این نوجوانانم
 این زیر سم اسبها این جسم عریانم - این کربلا این من این نوجوانانم
 عهدی که بستم از ازل ای حی سبحانم - این یاورو یارم این دشت قربانی
 من چون خلیلم کربلا صحرای قربانم - این کربلا این من این نوجوانانم
 یارب براهت میدهم رعنا جوانم را - این نوجوان اکبر بهتر ز جانم را
 تا از غم داغش رود خون از دو چشمانم - این کربلا این من این نوجوانانم
 این قاسم دامادم و اینهم علمدارم - این نو عروس بی نوا این طفل عطشانم
 این نو خطان ماه رو این جمله یارانم - این کربلا این من این نوجوانانم
 عهدی که کردم با تو یارب من وفا دارم - این تشنگان عشق این جمله انصارم
 این صبر و تسلیم این قید جانانم - این کربلا این من این نوجوانانم
 «تلخیص از زبده المصائب ۱ / ۲۰۶»

شه دین گفت من پا بست عشق روی جانانم

شه دین گفت من پا بست عشق روی جانانم - بکوی عشق سر بنهاده اند رخط فرمانم
 فدا اندر منی آورده جمع نوجوانانم - میان را بسته ام بهر فدا خود با عزیزانم
 در این دام بلانی فکر سرنی فکر سامانم - چه دیدم بسته بر روی خلاق راه آزادی

کشید هرنی نوا از سوزش دل آه آزادی - برای آنکه رای من بود دلخواه آزادی
 نمودم کربلا تاسیس دانشگاه آزادی - که تا نوع بشر خوانند درس اندر دبستانم
 وفا بر عهد باید امر حق باید شود جاری - بیايد مرد حق را تا کند از دین نگهداری
 وفا باید صفا باید که تا دین را شود یاری - ابوالفضل بد نیا میدهد درس وفا داری
 که شد عطشان روان از دجله خون دانست عطشانم - براه دوست باید از دل و جان درگذشت از سر
 کجا احساس عاشق میکند زخم نی و خنجر - بجز قرب حبیبش نیست در دل مقصد دیگر
 سرم را از قفا چون شمر دون ببرید از پیکر - من اندر سجده بودم در بر خلاق سبحانم
 «تلخیص از دیوان آذر ۱/۱۸۶»

ملك رى و قتل حسين (ع)

گشت حادث به من از واقعه دهر دوکار - که از آن هردو به فکرم بخدای کونین
 آن یکی سلطنت و تولیت ملك رى است - وان دگرائم وعقاب وخطر قتل حسين
 قتل او موجب ناراست مراطاقت آن - نبود ليک مرا هست ز رى قره عین
 آتش قتل حسين نسبه وری دولت نقد - هیچ عاقل ندهد دولت موجود بدین
 و جعل یفکراین سعد فی ولایة الری و قتل الحسين فافتخر حرب الحسين سلام الله علیه و انشا يقول:
 دعانی عبیدالله من دون قومه - الی خطه فیها خرجت لحینی
 فوالله ما ادری و انی لحائر - افکرفی امری علی خطرین
 ءاترك ملك الری و الری منیتی - ام ارجع ماثوما بقتل حسين
 حسين بن عمی والحوادث جمه - لعمری ولی فی الری قره عین
 وان اله العرش یغفر زلتی - ولو کنت فیها اظلم الثقلین
 الانما الدنيا بخیر معجل - و ما عاقل باع الوجود بدین
 یقولون ان الله خالق جنة - و نار و تعذیب و غل یدین
 فان صدقوا فیما یقولون اننی - ا توب الی الرحمن من سببین
 وان کذبوا فزنا بدنیا عظیمة - و ملک عقیم دائم الحجلین
 هاتفی او را در پی خواندن اشعارش پاسخ داد:
 الا ایها النغل الذی خاب سعيه - وراح من الدنيا ببخسة عین
 ستصلی جحیما لیس یطفی لهیبها - وسعیك من دون الرجال بشین
 اذا كنت قاتلت حسين بن فاطمة - وانت تراه اشرف الثقلین
 فلاتحسين الری یا اخسر الوری - تفوز بدین بعد قتل حسين
 مرا بخواند عبیدالله از میان عرب

مرا بخواند عبیدالله از میان عرب - رسید بر دلم از خواندنش هزار تعب
 مرا امارت ری داد و گفت حرب حسین - قبول کن که از او ملك راست شور و شعب
 به ملك ری دل من مایل است میترسم - به کینه چون بکشم پادشاه ملك ادب
 چگونه تیغ کشم دررخ کسی که وراست - شجاعت و نسب و علم و حلم و فضل و حسب
 سزای قاتل او دوزخ است میدانم - که این چنین عمل آرد خدای رابه غضب
 ولی چو در نگرم درری و حکومت آن - همی رود زدلم خوف نار ذات لهب
 پس گفت هاتفی به جوابش که ای پلید - ای آن که خویش را بدهی وعده و نوید
 گیرم که روزگار تو را میر ری کند - آخر نه مرگ نامه عمر تو طی کند
 گیرم که بگذری تو زقارون به گنج و مال - گیرم که عمر تو بشود صد هزار سال
 آخر نه ان امارت و انهارو سیم و زر - دفع عقاب می نماید و یا دفع هر خطر
 باید جزای خویش ببینی در این جهان - درآتش عذاب بسوزی تو جاودان

اشعار ماه عزای شاه مظلومان

این حسین کیست که عالم همگی عاشق اوست

این حسین کیست که عالم همگی عاشق اوست - جامه سرخ شهادت به جهان لایق اوست
 پرچم سرخ و سیاهی سر هرکوی و محل - خود نشانی است که هر کوی و محل شایق اوست
 حب اودر دل هر شیعه و آزاده بود - مهر او رونق هر مسجد و سجاده بود
 چونک ماه محرم تو به هرکس که نگاه - بهر آن زاده زهرا همه پوشیده سیاه
 یا به پیشانی شان نام حسین است و شهید - خوش درخشنده بود، نام حسین هست چو ماه
 این علامات نشانی زعلائق دارد - شور عشق است به سرها که خلایق دارد
 درمحرم تو به هر برزن و کویی که شوی - یا به هر قصبه و هر شهر و محلی که روی
 خیمه ای بر سر پا هست و دهند شربت و چای - یا حسین از خدمه درهمه جا میشنوی
 این علامات نشانی بود از عشق حسین - که بود بردل اینان زامام کونین
 این حسین است جهانی، نه زشیعه تنها - همگان عاشق اویند، ببین ملتها
 هندو و گبر و مسیحی همه درماه عزا - بر سرو سینه زناند به شاه شهدا
 این علامات نشانی زحقیقت باشد - چون حسین راهبر دین و شریعت باشد
 قرعه جام شهادت ز ازل چون زده شد - نام زیبای حسین نقش در میکده شد
 کربلا میکده عشق بود بر عشاق - نام هفتادو دو تن زیور این میکده شد
 این شهیدان همه الگوی شهیدان گشتند - همه از غیرشان واله و حیران گشتند
 خبر کربلا را چو به آدم دادند - خبر از قتل حسینش به محرم دادند
 آدم آن روز عزادار شد از بهر حسین - بهر اندوه و غمش وعده مرهم دادند
 وعده اش هست مقامی که قیامت باشد - اندر آن روز حسین شافع امت باشد
 انبیاء زادم و خاتم همه درکربلا - دیده هر يك اثری از محن و رنج و بلا
 جمله از بهر حسین گشته عزادار و غمین - آری از بهر حسین گریه کنند اهل ولا
 باقری باش تو هم يك زعزادار حسین - در دو عالم تو بشو خادم دربار حسین

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست - این چه شمعیت که جانها همه پروانه اوست
 هر کجا می نگرم رنگ رخس جلوه گر است - هر کجا می گذرم جلوه مستانه اوست
 هر کسی میل سوی کربلایش دارد - من چه دانم که چه سریست به در خانه اوست
 اگر ای دوست تو را عقده ی عالم به گلوست - داستان تو و غم صحبت سنگ است و سبوست

آستان بوس حرم باش و بپرس از در دوست - این حسین کیست که عالم همه دیوانه ی اوست
 این چه شمع ی است که جانها همه پروانه ی اوست
 دل هر کس که حسینی ست ز خود بی خبر است - کشته ی عشق حسین از همه کس زنده تر است
 بس که آن جلوه ی توحید مرا در نظر است - هر کجا می نگرم نور رخس جلوه گر است
 هر کجا می گذرم جلوه ی مستانه ی اوست
 هر خدا جوی تمسک به ولایت دارد - هر گرفتار غمی سر به هوایش دارد
 هر سری آرزوی بوسه پایش دارد - هر دلی میل سوی کرب و بلایش دارد
 ما ندانیم چه سِری ست که در خانه ی اوست
 محمدجواد غفور زاده (شفق)

تا ابد کوثر توحید ز پیمانه ی اوست

تا ابد کوثر توحید ز پیمانه ی اوست - سینه ی سوختگان شمع عزاخانه ی اوست
 شعله های عطشش در نفس خسته ی ما - کوه سنگین غم ما به روی شانه ی اوست
 حرم اوست حریمی که بُود کعبه ی جان - دل بشکسته بهشتی ست که ویرانه ی اوست
 دل آتش زده ی ما که جهانی را سوخت - شعله اش از شرر دامن ریحانه ی اوست
 گوهری را که خدا قیمت آن داند و بس - دُر اشکی ست که تقدیم به دردانه ی اوست
 طرفه بیتی ست از آن شاعر شیرین سخنش - یک جهان عاطفه در ساغر و پیمانه ی اوست
 این حسین کیست که عالم همه دیوانه ی اوست - این چه شمع یست که جانها همه پروانه ی اوست
 هر کجا حکم الهی ست سخن گو، سر توست - شاخه و نخل و نی و طشت طلا منبر توست
 به قیامت قسم از صبح قیامت تا حشر - همه ایام قیامت همه جا محشر توست
 آن چه گفتند و نگفتند به اوصاف بهشت - همه در یک گل لبخند علی اصغر توست
 آن چه بخشید به اسلام بقا خون تو بود - آن که خون تو بقا یافت از او خواهر توست
 عضو عضو بدنت نیزه و زخم آیت - ورق مصحف آغشته به خون پیکر توست
 دوست می خواست تو را کشته ببیند و نه - نیزه فرمان بر تو تیغ ثناگو سر توست
 نه محرم نه صفر بلکه همه دوره ی سال - باید این بیت بخوانیم که یاد آور توست
 این حسین کیست که عالم همه دیوانه ی اوست - این چه شمع یست که جانها همه پروانه ی اوست
 کیست این عصمت اعظم که ز توفیق تنش - گرگ معصوم شود در گذر از پیرهنش
 بویا یافته توفیق که پیچد بر او - ورنه در عالم معناست دو عالم کفنش
 حق بر آن بود که برگرد سوی خیمه برو - شه بر آن بود که افزون بشود سوخت تنش
 مددی داد به قاتل که زند بهتر تیغ - عالمی سوخت از این کشمکش تن به تنش

چهره ی شمر در آن چشمه ی خورشید افتاد - گرگ افتاد به جان دو غزال چمنش
این حسین کیست که عالم همه دیوانه ی اوست - این چه شمعیت که جانها همه پروانه ی اوست
سازگار

درای کاروانی، سخت با سوز گداز آید

درای کاروانی، سخت با سوز گداز آید - چو آه آتشی کز دل پر غصه باز آید
گمانم کاروانی از وطن آواره گردیده - که آواز جرس با ناله های جانگداز آید
اگر این کاروان است از حسین فرزند پیغمبر - چرا او را اجل منزل به منزل پیشباز آید
الا یا خیمگی، خرگاه عزت بر سر پا کن - که ناموس خدا زینب، ز راهی بس دراز آید
به وقت بازگشت شام، یارب چون بود حالش - بهین دخت علی کامروز اندر مهد ناز آید
فلک گسترده خوانی، آب و نانش خون و لخت دل - عراقی میهمان دار است و مهمان از حجاز آید
به روی میهمانان حجازی آب و نان بستند - که دیده میزبان هرگز چنین مهمان نواز آید؟
بنازم مقتدایی را که در محراب شمشیرش - ز خون سر وضو سازد چو هنگام نماز آید
یزید از زاده ی خیرالبشر بیعت طمع دارد - چگونه طاعت جبریل با ابلیس ساز آید؟
سلیمان هیچ کس دیده مطیع اهرمن گردد؟ - حقیقت کس شنیده زیر فرمان مجاز آید؟
معاذ الله، مطیع کفر هرگز دین نخواهد شد - وگر باید شدن مقتول، گو شو، این نخواهد شد

فلک با غیرت خیرالبشر لختی مدارا کن

فلک با غیرت خیرالبشر لختی مدارا کن - مدارا کن به آل الله و شرم از روی زهرا کن
ره شام است در پیش و هزاران محنت اندر پی - به اهل البیت رحمی ای فلک در کوه و صحرا کن
شب ار طفلی ز روی ناقه بر روی زمین افتد - به آرامی بگیرش دست و بیرون خارش از پا کن
فلک، آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش - دو کودک از میان گم شد، بگرد ای چرخ پیدا کن
شود مهر و محبت گم، فلک از شرق و از مغرب - بجوی این ماهرویان و دل زینب تسلا کن
شب تاری کجا گشتند متواری؟ بکن روشن - چراغ ماه و تفتیشی از آن دو ماه سیما کن
به صحرا ام کلثوم است و زینب هر دو در گردش - توهم با این دو خاتون، جستجو در خار و خارا کن
اگر پیدا نگردند، آن دو طفل در به در امشب - مهبای عقوبت، خویشان را بهر فردا کن
گمانم زیر خاری هر دو جان دادند با خواری - به زیر خار، گللهای نبوت را تماشا کن
اگر چه هر نفس دور تو ظلم تازه ای دارد - بس است ای آسمان، ظلم و ستم اندازه ای دارد

در آن صحرا چو بی کس ماند شبل بوتراب آخر

در آن صحرا چو بی کس ماند شبل بوتراب آخر - ز دست بیکسی آورد، پا اندر رکاب آخر
که ناگه شصت و شش زن آمدند از خیمه گه بیرون - که ما را می سپاری با که، ای مالک رقاب آخر؟

تو ای صبح سعادت، گر ز ما غایب شوی اکنون - برند این کوفیان ما را سوی شام خراب آخر
پسندی ای در درج ولایت، کودکان را - فرو بندند چون گوهر، همه بر یک طناب آخر؟
عیالت را روا داری برند اعدا به صد خواری - به بزم زاده ی مرجانه روی بی نقاب آخر؟
تسلی داد اهل البیت را با چشم تر، وانگه - به میدان شهادت راند مرکب با شتاب آخر
بر آورد از میان شمشیر آتشبار چون حیدر - بزد خود را به قلب آن شیاطین چون شهاب آخر
زدند از هر طرف تیغ و سنان آن قدر بر تن - که از زین بر زمین آمد ز زخم بی حساب آخر
سرش چون شمس دایر، لیک اندر شهر شام آمد - تنش چون قطب ساکن، لیک بر خاکش مقام آمد

فلک، آخر خرابه جای آل مصطفی دادی

فلک، آخر خرابه جای آل مصطفی دادی - عیال مصطفی را خانه ی بی سقف جا دادی
به کام پور بوسفیان، ولی الله را کشتی - به قتل سبط احمد، کام اولاد زنا دادی
ربودی گوشوار از گوش عرش کبریا وانگه - به پیش چشم زینب جلوه از طشت طلا دادی
تسلی خواستی از این جفاها، خواهرانش را - حسینی را گرفتی، بدره ی زر خونبها دادی
گرفتی از سلیمان خاتم و دادی به اهریمن - ز حق، حق از چه بگرفتی و باطل را چرا دادی؟
نمودی خشک، گلزار نبوت را ز بی آبی - به باغ کفر، نخل شرک را نشو و نما دادی
به روز بدر، دادی فتح و نصرت بر رسول الله - سزای نصرت بدر، از شکست کربلا دادی
دعی بن دعی را بر سریر شام بنشاندی - حسین بن علی را جا به خاک نینوا دادی
همیشه بر ستمکاری ست ای گردون، مدار تو - بدی کردن به نیکان است ای بی رحم، کار تو

فلک، در کربلا آل علی را میهمان کردی

فلک، در کربلا آل علی را میهمان کردی - مهیا آب و نان بایست، شمشیر و سنان کردی
حریم مصطفی را از حرم در کربلا خواندی - هلاک از تشنه کامی، بر لب آب روان کردی
غزالان حرم را تاختی از یثرب و بطحا - گرفتار درنده گرگهای کوفیان کردی
فلک، بی خانمان گردی که اولاد پیمبر را - نمودی از وطن آواره و بی خانمان کردی
گهرهای یتیم درج عصمت را به هم بستی - به بزم زاده ی مرجانه بردی، ارمغان کردی
سر ببریده را از لب شنیدی آیت قرآن - عجب دارم که تفسیرش به چوب خیزران کردی
برای نزهت و گلگشت اولاد ابوسفیان - ز خون آل پیغمبر، زمین را گلستان کردی
خود این خون را ندانم صاحب اسلام چون شوید - مگر خونها بریزد، شاید این خون را به خون شوید

چو بریستند اهل الله سوی شام، محملها

چو بریستند اهل الله سوی شام، محملها - به محملها مکان کردند همچون غصه در دلها
ز بس سیل سرشک از چشمه های چشم جاری شد - فرو رفتند آن جمازه ها تا سینه در گلها

اگر اشک یتیمان آب بر آتش نزد هر دم - ز سوز آه هر یک زان اسیران سوخت محملها
به طشت زر، سر سبط پیمبر در بر خواهر - سرودن پور بوسفیان، آدر کأسا و ناولهاگ
فلک زین ظلم حیرانم، چرا ویران نگردیدی؟ - چو اولاد پیمبر، بی سر و سامان نگردیدی؟
ملک الشعراء صبوری

شیعیان ماه عزای شاه مظلومان رسید

شیعیان ماه عزای شاه مظلومان رسید - موسم درد و مصیبت نوبت هجران رسید
موجب سلطان دین شد وارد دشت بلا - خیمه و خرگاه شاهی شد در آن صحرا بپا
از قدوم آل طاها شد مزین کربلا - از زمین بر شد خروش و آسمان اندر نوا
اهل بیت مصطفی را موسم هجران رسید - شیعیان ماه عزای شاه مظلومان رسید
خامس آل عبا چون بدر رخشان در میان - یاورانش چون کواکب گرد آن شاه زمان
یکطرف سقا و سردار شه لب تشنگان - یکطرف شبه محمد اکبر رعنا جوان
با جوانان و محبان از پی فرمان رسید - شیعیان ماه عزای شاه مظلومان رسید
گفت با یاران که باشد این زمین ماوی ما - هست این دشت بلا گلزار آل مصطفی
اندر اینجا میشود دست علمدارم جدا - جمله یارانم شوند از کین شهید اشقیا
نوبت جانبازی ما در راه جانان رسید - شیعیان ماه عزای شاه مظلومان رسید
اندر این دشت بلا گردم شهید مشرکین - میبرد سرازتن من از قفا شمر لعین
جسم یارانم فتد صد پاره بر روی زمین - کرده تقدیر از ازل پروردگارم این چنین
موسم عهد الست خالق سبحان رسید - شیعیان ماه عزای شاه مظلومان رسید
گفت با زینب که ای غمدیده محزون زار - بعد قتلم می شوی بی مونس و بی غمگسار
می شوی از کین اسیر دشمنان بد شعار - صبر کن ای خواهر از دیده اشک غم مبار
چون تورا بهر سواری ناقه عریان رسید - شیعیان ماه عزای شاه مظلومان رسید
زینب زار مکدر ای بلاکش خواهرم - بینی اندر پیش چشم غرقه در خون اکبرم
میخورد تیر سه شعبه بر گلو یاصغرم - قطع بنمایند انگشت از پی انگشترم
صبر کن چون شمردون با خنجربران رسید - شیعیان ماه عزای شاه مظلومان رسید
«محمد علی مردانی: نوای رزمندگان ص ۶۲»

کاخ دین شد استوار از خون یاران حسین

کاخ دین شد استوار از خون یاران حسین - شد مکمل گفته قرآن از ایمان حسین
صبح دین میرفت تا شام شب یلدا شود - لیک همچون روز شد از عهد و پیمان حسین
پرده ظلم و عناد و خود پرستی پاره شد - از اصابتهای تیر و نیزه بر جان حسین

کرد حق در پیش نا حق با تکبر سربلند - آن زمان چون دید برنی راس تابان حسین
 خون را کد در رگ امت بجریان افتاد - تا تهی از قطره خون گشت شریان حسین
 ظلمت جهل و تکبر رخت بر بست از جهان - تا جهان تاریک شد در پیش چشمان حسین
 سر چو بر اجراء دستورات حق با سر نهاد - ما سوا شد جمله سر در خط فرمان حسین
 تا که از ظالم صدای ظلم را خاموش کرد - عدل دستش بوسه زد انصاف دامن حسین
 راد مردی همچو او دیگر نزیاد روزگار - جا نفشانی بود اول حرف دیوان حسین
 گرترا شاگردی آن رهبر حق ادعا ست - گوش کن این گفته ها را از دبستان حسین
 هرگز از قانون آزادی مزین چون زدی - سر بنه یکسر چو مجنون در بیابان حسین
 راه او راه جهاد و کسب آزادی بود - حرف ذلت نیست در حرف درخشان حسین
 خاک خواری رابشوی از چهره ات باخون خویش - تا شوی آئینه تابان یزدان حسین
 مرگ را پل ساز آنگه بگذر آرام از سرش - تا رسی آن سو بوصل و کام جانان حسین
 ظلم را معدوم از خواهی ببینی در جهان - ساز برپا هر طرف امواج طوفان حسین
 نقشهای ظلم را با نقشه کن بر آب نقش - تا شوی سیراب از الطاف و احسان حسین
 خویش را بی خویشتن کن در ره احیاء حق - تا در آئی سید الحق جزء یاران حسین
 «سید: قیام مقدس ص ۴۱»

آنانکه در طریق هدایت قدم زدند

آنانکه در طریق هدایت قدم زدند - از لوح دل محبت دنیا قلم زدند
 چون یاوران مظهر آزادگان حسین - پا بر مقام و حشمت و جاه و درم زدند
 در عرصه گاه کسب حقیقت برای خلق - تا آخرین دقیق جان قدم علم زدند
 با همت بلند و فرهمند خویشتن - بر نامه های حاکم ظالم بهم زدند
 عفريت حکم اباطیل خلق را - با عزم خویش بر سر دار عدم زدند
 چون بر سر سریر عدالت ندیده اند - انصاف و عدل جان عزیزان رقم زدند
 در پیشبرد حکم خدا دست خویشتن - بر پاک دامن شه والا هم زدند
 اندر رکاب شاه شهیدان کربلا - جان را به تیر دشمن آن محترم زدند
 از خویش بیخود و خود را برای دوست - بر روی تیر و نیزه اهل ستم زدند
 با این جهاد کسب فضیلت نموده اند - آنسان که پا بروی تمام امم زدند
 قرب و مقام بین که پس از طی سالها - سید هنوز بر دل عالم علم زدند
 «سید: قیام مقدس ص ۵۴»

تا خلافت رشته از قرآن گسیخت

تا خلافت رشته از قرآن گسیخت - حریت را زهراند رجام ریخت
 خاست آن سر جلوه خیرا لامم - چون سحاب قبله باران از کرم
 بر زمین کربلا با رید و رفت - لاله درویرا نه ها کارید و رفت
 تا قیامت قطع استبداد کرد - موج خون او چمن ایجاد کرد
 مدعایش سلطنت بودی اگر - خود نکردی با چنین سامان سف
 دشمنان چون ریگ صحرا لاتعد - دوستان او به یزدان هم عدد
 سرا بر اهیم و اسماعیل بود - شرح آن اجمال را تفسیر بود
 تیغ بهر عزت دین است و بس - مقصد او حفظ آئین است و بس
 خون او تفسیر این اسرار کرد - ملت خوابیده را بیدار کرد
 تیغ چون لارا از میان بیرون کشید - از رگ ارباب باطل خون کشید
 نقش الا الله در صحرا نوشت - سطرعنوا نجات ما نوشت
 ای صبا ای پیک در افتادگان - اشک ما را بر مزار او رسان
 «دیوان علامه اقبال لاهوری»

ایکه بعشقت اسیر خیل بنی آدمند

ایکه بعشقت اسیر خیل بنی آدمند - سوختگان غمت با غم دل خرسند
 هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت - با خبران غمت بی خبر از عالمند
 در شکن طره ات بسته دل عالمی است - وان همه دل بستگان عقده گشای همنند
 یوسف مصر بقا در همه عالم تویی - در طلبت مرد و زن آمده با در همنند
 تاج سر بوالبشر خاک شهیدان تو است - کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند
 در طلبت اشک ما ست رونق مرآت دل - کاین درر با فروغ پر تو جام جمند
 چون بجهان خرمی جز غم روی تو نیست - با ده کشان غمت مست شراب غمند
 عقد عزای تو بست سنت اسلام و بس - سلسله کائنات حلقه این ما تمند
 گشت چو در کربلا رایت عشقت بلند - خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند
 خاک سر کوی تو زنده کند مرده را - زانکه شهیدان تو جمله مسیحا دمند
 هر دم از این کشتگان گر طلبی بذل جان - در قدمت جان فشان با قدمی محکمند
 «فؤاد کرمانی: اشک شفق ص ۳۵۳»

مرغ دلم پر می زند اندر هوایت یا حسین - دارد دل بشکسته ام شوق لقایت یا حسین
 من عاشق دل خسته ام بر مهر تو دلبسته ام - از قید دنیا رسته ام گریم برایت یا حسین
 طی شد بهار عمر من در آرزوی کوی تو - خواهم زحق گیرم مکان در کربلایت یا حسین

روضه روز آخر ذیحجه بیادحرریاحی ره

حرّم و نزد تو با روی سیاه آمده ام

حرّم و نزد تو با روی سیاه آمده ام - بی پناهم من و اینجا به پناه آمده ام
 پسر فاطمه بگشا برویم باب کرم - شرمسارم ز پی عفو گناه آمده ام
 من خجالت زده از زینب و طفلان توام - تا نبخشی گنهم سینه پر آه آمده ام
 تا کنی گوشه چشمی به من ای بحر کرم - در حضور تو بامید نگاه آمده ام
 راه بستم به تو ای راهگشای دو جهان - عذر خواهم ز تو و در پی راه آمده ام
 نادم از کرده خود در طلب عفو آمده ام - سویت ای معدن غفران اله آمده ام
 حر بدنش می لرزید، یکی گفت چرا می لرزی گفت خودم را بین بهشت و جهنم می بینم، دیدن که
 داره میره، دیدن که می گه خدا من دوستان تو را اذیت کردم، ببخش، نگران بود ابی عبد الله بفر
 ماید: دیر آمدی، هر کس را بخواند می آورد، آمد گفت: یا ابا عبد الله، بد کردم، به یک تعبیر گفت: به
 نظر شما من راه توبه دارم، به یک تعبیر از من، آمدم جانم را قربانت کنم، اگر کشته بشم توبه
 حساب می شه، آقا یک لحظه فاصله نداد فرمود بیا، اجازه گرفت: رفت کشته شد، وقتی افتاد دید
 سرش را از زمین بلند می کنه، ابی عبد الله داره دستمال زردی به سرش می بنده .
 خدا! من گناه کردم اما هر چه گناه کرده باشم گناه حرّ را نکردم. برای اینکه هر کاری کرده ام اما
 دیگر سر راه امام حسین (ع) را نگرفته ام. آی حسین! حسین!...
 حرّ مگر چه کرد؟ با هزار سوار آمد سر راه امام حسین (ع) را گرفت. گفت: از این طرف نباید بروید از
 آن طرف بروید. یک چیز یادتان می دهم که رمز عوض شدن است. وقتی که داری می روی طرف
 گناه یک راه آشتی برای خودت بگذار. عرق خورهای سابق، لاتهای سابق در نهایت توبه می کردند.
 می دانی چرا؟ چون اول محرم که می شد شیشه را می بوسید و کنار می گذاشت. شب اول ماه
 رمضان هم کنار می گذاشت. این راه آشتی بود، خدا هم خوشش می آمد، می گفت: عاقبتت را ختم
 به خیر می کنم. توفیق توبه به او می داد. این آدم غیر از آن گناهکاری است که شب وفات علی (ع)
 عرق می خورد. غیر از آن کسی است که روز عاشورا هم آب جو می خورد. حرّ با هزار سوار آمده
 جلوی امام حسین (ع) را گرفته است. اما حواسش جمع است. خیلی تند نمی رود، راه آشتی می
 گذارد. تا امام حسین (ع) فرمود: ظهر است می خواهیم نماز بخوانیم، حرّ گفت: هم با شما نماز می
 خوانم. فرمود: تو با ما نماز می خوانی؟ گفت: من که می دانم پسر فاطمه (س) هستی. عقیده ام با
 تو است. پول و حقوق و شکم پروری مرا سر راهت آورده است و الاّ دلم با تو است. نمازشان را
 خواندند. حرّ باز نگذاشت امام (ع) به راه خودش ادامه دهد. امام حسین (ع) ناراحت شد . فرمود: {

ثکلتک اُمّک؛ {مادرت به عزایت بنشیند! یک نگاه به ابی عبدالله کرد و گفت: چه کنم که مادرت فاطمه (س) است. این احترامها عاقبت به خیری دارد. این راه آشتی است. حرّ در لشکر عمر سعد، رئیس قبیله و سردار یک جمعیت است. همین طور که داشت در لشکر عمر سعد قدم می زد یک وقت دید یک صدایی به گوشش رسید: یا حرّ «أُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ» ای حرّ بشارت می دهم به بهشت. به خدا اگر این صدا به گوشش نخورده بود این طرفی نمی شد. آی خدای عوض کن، آی خدای حرّ عوض کن، امشب یک ندای دیگری بده! این بدها را عوض کن! حرّ تصمیمش را گرفت. گفت: بالاتر از کشته شدن که نیست بهشت می ارزد. به بهانه ای که اسبش را آب بدهد آمد طرف نهر و از طرف نخلستان خود را به لشکر امام حسین (ع) رسانید. برای امام حسین (ع) میهمان آمده است. آی حسین! امشب هم یک عده حرّ داری. حرّ آمد. آقا یک نگاهش کرد دید منقلب است. سرش را پایین انداخته است. امام حسین (ع) آمد نگاهش کرد. هر کس دیگر به جای آقا بود راهش نمیداد، کسی که امام حسین (ع) را به کشتن داد حرّ بود. ولی امام حسین (ع) توبه اش را پذیرفت در آتشم بیفکن و نام از گنه مبر - که آتش به گرمی عرق انفعال نیست

حسین ای خسرو خوبان ، شها التوبه التوبه

حسین ای خسرو خوبان ، شها التوبه التوبه - ایا سلطان مظلومان ، شها التوبه التوبه
الا ای مظهر یکتا ، به حق سید بطحا - به حق مادرت زهرا ، شها التوبه التوبه
حسین ای سبط پیغمبر ، حسین ای زاده حیدر - به حق شافع محشر ، شها التوبه التوبه
اگر ره بر تو سد کردم ، به حق خویش بد کردم - عدو را گر مدد کردم ، شها التوبه التوبه
به عباس علمدارت ، به خون پاک انصارت - بیاران وفادارت ، شها التوبه التوبه
شها بین سوز آه من ، نگر حال تباه من - تو بگذر از گناه من ، شها التوبه التوبه
من آن حرّ پشیمانم ، به کار خویش حیرانم - ز فعل خود پشیمانم ، شها التوبه التوبه
اگر راه تو را بستم ، دل زار تو را خستم - مبر از دامن دستم ، شها التوبه التوبه
به حق خالق اکبر ، به حق عصمت داور - پشیمانم من مضطر ، شها التوبه التوبه
تو نور پاک یزدانی ، شهید راه قرآنی - شفاعت کن ز مردانی ، شها التوبه التوبه

ای پناه همه بر تو پناه آوردم

ای پناه همه بر تو پناه آوردم - حرم و رو به تو با ناله و آه آوردم
خجلم از تو و از فاطمه و از زینب - اشک شرمندگی خویش گواه آوردم
نکند زینب دل سوخته ات نفرینم - که تو را این همه لشکر سر راه آوردم
تو حسین هستی و من خُر گنه کار توأم - به امید کرمت بار گناه آوردم
من از اول دل اطفال تو را سوزاندم - من سر راه تو ای شاه سپاه آوردم

کورم از خجلت عباس و علی اکبر تو - چشم بگشوده به حرف تو نگاه آوردم
ای نجات همه من غم به درگاه تو - ای طیب همه من حال کباب آوردم
روز من چون شب تاریک شده در نظرم - تا کنم کسب ضیاء رو به تو ماه آوردم
رو سیاهان همه گویند حسین است شفیع - ای شفیع همه من روی سیاه آوردم
بیان شهادت حر بن یزید ریاحی با برادر و پسر و غلامش

راوی گوید: که چون صفوف قتال راست شد از هر دو جانب چشم در میان میدان داشتند تا سبقت
حرب که کند امام حسین علیه السلام می فرمود: که من از پدر خود یاد دارم که تا مخالف ابتدا به
حرب نکند متعرض حرب او نباید شد اما حر بن یزید پیش لشگر کوفه ایستاده بود چون حال بر این
منوال مشاهده نمود مرکب نزدیک عمر سعد راند و گفت: یابن سعد با امام حسین بن علی مقاتله
خواهی کرد؟ گفت: بلی در این قتال تن بسیار بی سر خواهد شد حر گفت: فردا جواب رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم را چه خواهی گفت عمر سعد هیچ جواب نداد حر اعراض نموده متوجه
میدان شد اما لرزه بر اعضای وی افتاده بود و دل در برش می طپید چنان که هر کس در پهلوی وی
بود آواز آن می شنود مهاجر بن اونس از اقوام حر و روایتی آنست که برادر او مصعب بن یزید با وی
گفت: که من تو را در هیچ معرکه چنین خوفناک ندیده ام تو از جمله مشاهیر دلاوران و مبارزانی و
هرگاه که از دلیران و تیغ گرزان کوفه می پرسیدند پیش از همه تو را نام می بردند و بیش از همه تو را
می ستودند این لرزه تن و طپیدن دل را سبب چیست؟ حر گفت: ای برادر مرا ترس نیست اما نفس
خود را میان بهشت و دوزخ مخیر ساختم و با خود در اندیشه آنم که چگونه برآید ناگاه نعره ای از
جگر بر کشید و گفت: ای برادر بشارت باد که نفس من بهشت را اختیار کرد پس تازیانه ای بر اسب
زد و نزد امام حسین آمد و از مرکب پیاده شده رکاب آن حضرت را بوسه داد و روی بر سم مرکب امام
نهاد و گفت: یابن رسول الله مرا گمان نبود که این جماعت قصد تو کنند و خیال می بستم که مهم به
صلح از هم بگذرد و اکنون که تمرد و عصیان و تغلب و طغیان ایشان بر من ظاهر شد به خدمت تو
مبادرت نمودم آیا توبه من قبول شود یا نه و عذر و گناه من به حیز قبول رسد یا نه. حضرت امام
حسین علیه السلام از بالای مرکب دست مبارک بر سر و روی حر مالید و گفت: ای حر هر چند بنده
گناه کند چون رو به درگاه خداوند آورده استغفار نماید و از آن گناه توبه کرده عذر خواهد امید قبول
هست و هو الذی یقبل التوبه عن عباده جرمی که نسبت به من کردی ناکرده انگاشتم و تقصیری که
تا این غایت از تو واقع شد در گذشتم مردانه باش و در حرب دل قوی دار که امروز روز بازار سعادت
است و این میدان جلوه گاه اهل شهادتست حر با دلی از محبت امام حسین پر، روی به میدان نهاد و
در طرید کردن و جولان نمودن داد هنر بداد اما چون مصعب برادر حر دید که حر آخرت را بر دنیا
گزید و دست ولا در دامن آل عبا زد اسب برانگیخت و در فترک امام حسین آویخت لشگر عمر سعد

گمان بردند که به جنگ برادر می‌رود و چون به میدان رسید گفت: ای برادر حضر راه من شدی و مرا از ظلمت نکرت به سرچشمه آب حیات معرفت رسانیدی من هم با تو موافقت کرده از اهل مخالف بیزار شدم فردا هر دو گواه معامله هم باشیم و با هم از شفاعت امام حسین علیه‌السلام بهره گیریم پس حر برادر را به نزدیک امام مظلوم آورده صورت حال به موقف عرض رسانید حضرت امام او را در بر گرفت و بنواخت و او را با حر دعای خیر کرد. در مقتل امام اسمعیل آورده که در آن زمان که حر نزدیک امام آمد گفت: یابن رسول الله شب پدر خود را در خواب دیدم که نزد من آمد و گفت: ای حر درین روزها کجا رفته بودی گفتم: رفته بودم که سر راه بر امام حسین بگیرم پدرم فریاد بر کشید و گفت: واویلاه ای پسر تو را با فرزند رسول خدا چه کار اگر طاقت آتش دوزخ داری برو و با وی حرب کن و اگر شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رضای پروردگار عالم جل جلاله می‌خواهی و ریاض رضوان و غرفات بهشت جاودان می‌جویی برو و با دشمنان او مصاف کن اکنون می‌خواهم که مرا اجازت دهی که به حرب روم امام حسین فرمود که تو میهمان مائی صبر کن تا دیگری برود حر گفت: یابن رسول الله اول کسی که به مخاصمت تو آمد من بودم دستوری فرمای تا نخستین کسی که به محاربت دشمنان تو رود من باشم. امام حسین علیه‌السلام او را اجازت داد و حر مرد مردانه و دلاور فرزانه بود و او را در کارزار برابر هزار سوار داشتندی و سپهسالار پسر زیاد بود بر مرکبی دونده رونده جهنده تازی‌نژاد سوار روی به میدان نهاد و رجزگویان مبارز طلبید. چون عمر سعد حر را در میدان دید لرزه به روی دلش پیچید و یکی از معروفان عرب را که صفوان بن حنظله گفتندی طلبید و گفت: برو و حر را به نصیحت و ملایمت به جانب ما باز آر و اگر سخن قبول نکرد سرش را به شمشیر آبدار از تن بردار صفوان به ارادتی تمام و زینتی لا کلام در برابر حر آمد و گفت: تو مرد عاقل و پردلی و از مبارزان کاملی روا باشد که از یزید بر گردی و روی به حسین کنی حر گفت: ای صفوان از خردمندی و فرزانی تو این سخن عجب است تو یزید را نمی‌دانی که او ناپاک و ظالم و فاسق است و امام حسین پاک و پاک‌زاده تزویج مادرش در بهشت بوده جبرئیل امین گهواره او را جنبانیده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را ریحان بوستان خود خوانده. صفوان گفت: من این همه می‌دانم و زیاده از این هم می‌شناسم اما دولت و مال و جاه با یزید است و ما مردم سپاهی ایم ما را یراق و مرتبه و منصب می‌باید تقوی و طهارت و علم و فضیلت به چه کار آید حر گفت: ای خاکسار حق را می‌دانی و می‌پوشی و شربت شیرین‌نمای جان‌گرای غرورنما می‌پوشی. صفوان در غضب شد و نیزه حواله سینه حر کرد حر نیزه بر نیزه او افکنده به مردانگی نیزه او را پاره پاره ساخت و در همان گرمی سنان نیزه بر سینه اش زد چنان‌که يك گز از پشتش بیرون آمد پس وی را به همان نیزه از صدر زین در ربود بر سر دست آورد چنان‌چه هر دو لشگر بدیدند آنگاه بر زمین زد چنان‌چه استخوان‌های او ریزه‌ریزه شد خروش از هر دو لشگر برآمد اما صفوان را سه برادر بود هر سه از غصه

قتل برادر به يك بار بر حر حمله کردند حر نعره‌ای از جگر برکشید و خدای را به عظمت و قدرت یاد کرده در تاخت و دوال کمر یکی را گرفت و از خانه زینش در ربه‌ده چنان بر زمینش زد که گردنش بشکست و دیگری را تیغ بر سر زد که تا سینه‌اش بشکافت دیگری روی به هزیمت نهاد حر از عقب وی در تاخت و نیزه‌ای بر پشتش زد که سر سنان از سینه وی بیرون آمد پس روی به جانب امام حسین آورده گفت: یابن رسول الله مرا بحل کردی و از من خشنود شدی؟ امام علیه‌السلام فرمود: نعم انت حر کما سمتك امك آری من از تو خشنودم و تو آزادی چنان چه مادر تو را نام نهاده یعنی فردا از آتش دوزخ آزاد خواهی بود حر این بشارت شنوده با نشاط تمام روی به میدان نهاده حرب در پیوسته به هر جانب که در تاختی از کشته پشته ساختی و به هر طرف که روی نهادی مرد و مرکب بر روی هم فتاد مقارن این حال پیاده‌ای در دوید و اسب حر را پی کرد حر پیاده به حرب درآمده شعله خشم جهانسوزش زبانه کشید و نیاره قهر غیرت افروزش اشتعال پذیرفت. لشگر که آن گونه کارزار می‌دیدند و سوار از پیش وی می‌رمیدند اما چون امام حسین علیه‌السلام دید که حر پیاده جنگ می‌کند اسبی تازی با ساخت گرانمایه فرستاد و حر سوار شده به جولان در آمد. و جمعی را که مانند پروین گرد او در آمده بودند چون نبات النعش متفرق می‌ساخت و خواست که باز گردد و نزد امام حسین آید که هاتفی آواز داد که ای حر باز مگرد که حوران منتظر قدوم بهجت لزوم تو اند پس حر روی به جانب امام حسین کرد و گفت: یابن رسول الله نزدیک جدت می‌روم هیچ پیغامی داری امام حسین گریان شده گفت: ای حر خوش باش که ما نیز از عقب تو روانیم خروش از اصحاب امام برآمد و حر خود را به لشگر دشمن زده حرب می‌کرد تا نیزه او در هم شکست پس تیغ آبدار را بر کشید و هر خاکساری را که بر فرق می‌زد تا سینه می‌شکافت و هر که را بر میان می‌زد دو نیم می‌کرد گاهی حمله بر میمنه کرده شور از لشگریان بر می‌آورد و گاهی متوجه میسره شده جمع ایشان را پریشان ساختی و بدینسان کارزار می‌نمود تا خود را نزدیک علمدار لشگر عمر سعد انداخت و خواست که علمدار را با علم دو نیم زند که شمر بانگ بر لشگر زد که گرداگرد وی فرو گیرید و نگذارید از میان شما بیرون رود به یکبار لشگر حمله کرده غلبه کردند و از اطراف و جوانب زخم بر وی زدن گرفتند و حر در میان آن گروه می‌جوشید و می‌خروشید و مردانه می‌کوشید که به ناگاه قسوره بن کنانه نیزه‌ای بر سینه حر زد که درو جای گرفت حر گرم حرب بود چون زخم خود را در نگریست و قسوره را دید که ضرب زده بود و خود از سرش جدا شده شمشیری بینداخت بر فرق قسوره که تا سینه‌اش بشکافت قسوره از اسب در گذشت و حر نیز از مرکب در افتاده نعره زد که یابن رسول الله ادرکنی مرا دریاب. امام حسین مرکب در تاخت و حر را از میدان دشمنان در ربه‌ده به پیش صف لشگر خود آورد پس پیاده شده و بنشست و سر حر بر کنار نهاده به آستین گرد از رخسار وی پاک می‌کرد حر را رمقی مانده بود دیده باز کرد و سر خود را در کنار حضرت امام حسین دید

تبسمی فرمود و گفت: یا ابن رسول الله از من راضی شدی؟ امام علیه السلام فرمود: که من از تو خشنودم خدای از تو راضی باد حر از این بشارت شادمان شده نقد جان به جانان نثار نمود. امام حسین علیه السلام از برای حر بگریست و اصحاب آن حضرت نیز بر او گریه کردند. اما چون مصعب برادر حر دید که حر با بال شهادت به روضه قدس پرید با اجازت امام سدید روی به میدان نهاده در خصمان پیچید و بعد از کارزار مردانه و کشتن دشمنان از حیا و آزر بیگانه شربت شهادت نوش کرد و با برادر با جان برابر دست وصال در آغوش نمود. آورده اند که حر پسری داشت در میان لشکر کوفه که نامش علی بود چون پدر و عم خود را کشته دیدی طاق شد غلام خود را گفت: بیا تا اسبان را آب دهیم و به جانب امام حسین رویم و هر دو سوار از میان لشکر عمر سعد بیرون تاخته روی به صف لشکر امام حسین نهادند و چون علی بن الحر نزدیک امام رسید از مرکب پیاده شده زمین ادب ببوسید و نزد پدر آمده روی در روی وی مالید امام حسین فرمود: که ای جوانمرد تو کیستی؟ گفت: من پسر حرم که در خدمت تو جان نثار کرد و من نیز آمده ام که در ملازمت تو جان فدا کنم و نکته الولد الحر یقتدی بآبائه ظاهر سازم. القصه مبارز در برابر علی می آمد و او به کین پدر و عم ایشان را به قتل می رسانید و امام حسین علیه السلام به آواز بلند بر وی آفرین گفته از برای او دعا می کرد. آخر الامر او را در میان گرفته شهید گردانیدند و به پدر بزرگوار و عم نامدارش در رسانیدند. اما غلام حر که غره نام داشت در فراق خواجه و خواجگی گریان شد و دلش بر نیران مفارقت و مهاجرت ایشان بریانگشت و عنان اختیار از دست داده روی به معرکه آورد و به جد و جهد تمام جنگد پیوست در مهلت بر وی خصمان در بست تا چند کس را در میان نبرد به سوی دروازه عدم روان کرد پس نزد امام حسین علیه السلام آمده گفت: یابن رسول الله گستاخی کردم به کرم مرا معذور دار که هنوز رسم و ادب حرب نیاموخته ام و در فراق مولی و مولی زاده خود سوخته ام امروز می خواهم که جان در قدمت نثار کنم و فردا در عرصه محشر بر خواجگان افتخار کنم. امام بر وی آفرین کرد و او با سرور تمام و نشاط لا کلام روی به میدان آورد و اندک زمانی را به خواجه و خواجگی رسید و به نقد شهادت متاع سعادت جاودانی خرید - دیده بر بست از جهان تا طلعت مقصود دید. آورده اند که امام حسین علیه السلام بعد از قتل این چهار تن دیگر بارهمیان هر دو صف بایستاد و آواز داد که ای اهل کوفه و شام من ابتدا به حرب شما کردم و شما اول تیر در روی من انداختید و من هنوز بر حضور محاربه نیستم و حالا از لشکر من هنوز کسی کشته نگشته و حر و برادر و پسر و غلام وی از مردم شما بودند که علم نصرت به جانب من افراختند و جان عزیز خود را در هواداری من فدا ساختند و من بار دیگر بر شما حجت می گیریم تا فردای قیامت شما را بر من حجتی لازم نشود ای گروه مردمان بیایید و با من یکی از سه کار کنید اول آن که راه دهید مرا تا نزدیک یزید روم و با او مناظره کنم اگر بی مکابره حق به دست او باشد و دانم که چنانست با او بیعت کنم و اگر نه او داند و

من. یکی از اعدای آواز داد که تو را نگذاریم که سوی یزید روی که مردشیرین زبان و چابک سخنی مبادا که به معاذیر دلپذیر او را بفریبی و از دستاو خلاص شده دیگر بار فتنه انگیزی و در ممالک شورش پدید آید. (روضه الشهداء مرحوم ملاحسین واعظی کاشفی سایت نورآسمان)

چو بگرفت حر ره امام زمان را

چو بگرفت حر ره امام زمان را - خداوند دین و شه انس و جان را
بوی طعنه زد عقل کای عبد مجرم - نسنجیده ای سود خویش وزیان را
سمندت در این پرتگاه از چه پوید - بنفس شقی از چه داری عنان را
مشو غره از سرفکن تیره رائی - میازار قلب ملک پاسبان را
در این خوان دنیا پی یک دو روزی - مکن پست همت بلند آشیان را
بیا بگذر از این سرای سپنجی - که ویران کند سیل وی خانمان را
فریش مخور نیست عقبی خلاصی - رها کن تن و ملک و جاه و نشان را
تو ای خفته بگشائی ارچشم بینی - خداورسول و امام جهان را
تن آسوده ات شوی اول زتوبه - پس آنکه ببین دولت جاودان را
بسربرشوی حرب خسرو دین - زیاری غنیمت شمار این زمان را
پس از بحر پرموج با عزم راسخ - زدامش رهناید کشتی جان را
پی عذرو تقصیر خرگاه شه شد - بعجزوبه لابه گشوده زبان را
که ای کعبه آن عاصی خود پرستم - گرفتم شه شاه کون و مکان را
ز تقصیر خود نادمم توبه کردم - کرم کن ببخشای این ناتوان را
خداوند جودی و ابواب رحمت - عطا کن شها خط عفو و امان را
شهش عفو فرمود گفت انت حرا - زمین بوسه داد و نمود این بیان را
که ای شه گرفتم من اول سر ره - شکستم دل شاه و یک کاروان را
کنون خواهم اول کنم جان فدایت - بده اذن و کن شاد روح و روان را
گرفت اذن جنگ و روان شد بمیدان - تن افکند وزد خیمه باغ جنان را
سگ نفست ارشیخ ندهد فریبت - مسخرنمائی بلند آسمان را
«منتخب المصائب ۹۲/۲ - شیخ»

ای شاه مظلومان التوبه التوبه

ای شاه مظلومان التوبه التوبه - ای خسرو خوبان التوبه التوبه
چون حر نام آورد در کربلا آمد - از بهر ره بستن او از جفا آمد
پس بهرجانبازی آن با وفا آمد - چون شد پشیمان و با این نوا آمد

ای شاه مظلومان التوبه التوبه - ای خسرو خوبان التوبه التوبه
 دستم بریده باد ای شاه کم لشکر - گریه کشم شمشیر بر رویت ای سرور
 ای شافع محشر از جرم من بگذر - زین روسیه بگذر حق علی الکبر
 ای شاه مظلومان التوبه التوبه - ای خسرو خوبان التوبه التوبه
 چون بر تو ره بستم ای سرور خوبان - اهل و عیال تو از من شدند گریان
 لرزان همه گریان از دست من طفلان - بگذر ز جرم من به حق این قرآن
 ای شاه مظلومان التوبه التوبه - ای خسرو خوبان التوبه التوبه
 «زیده المصائب ۶۱/۲ - افسر»

حسین ای خسرو خوبان شها التوبه التوبه

حسین ای خسرو خوبان شها التوبه التوبه - ایا سلطان مظلومان شها التوبه التوبه
 الا ای مظهر یکتا بحق بطحا - بحق مادرت زهرا شها التوبه التوبه
 حسین ای سبط پیغمبر حسین ای زاده حیدر - بحق شافع محشر شها التوبه التوبه
 اگر ره بر تو سد کردم بحق خویش بد کردم - عدو را گر مدد کردم شها التوبه التوبه
 عباس علمداریت بخون پاک انصارت - به یاران وفاداریت شها التوبه التوبه
 شما بین سوزو آه من نگر حال تباه من - تو بگذر از گناه من شها التوبه التوبه
 من آن حریشیمانم بکار خویش حیرانم - ز فعل خود پشیمانم شها التوبه التوبه
 اگر راه تو را بستم دل زار تو را خستم - مبر از دامن دستم شها التوبه التوبه
 بحق خالق اکبر بحق عصمت داور - پشیمانم من مضطر شها التوبه التوبه
 تو نور پاک یزدانی شهید راه قرآنی - شفاعت کن ز مردانی شها التوبه التوبه
 «نوی رزمندگان / ۱۰۳ / مردانی»

روان شد سوی جیش رحمت حق

روان شد سوی جیش رحمت حق - بحق پیوست و با حق گشت ملحق
 بگفت ای شه منم آن عبد گمراه - که بگرفتم سرراحت به اکراه
 دل آزادگان عشق یزدان - شکستم من به نادانی و طغیان
 خطایم بخش ای شاه عدو بند - گنه از بنده و عفو از خداوند
 یم عفو ازل شد در طلاطم - گنه گردید از آن نامور گم
 زخشنودی نمی گنجید در پیوست - که گشتم قابل قربانی دوست
 چه بخشیدش خطا شاه خطا بخش - روان شد سوی میدان فارس رخس
 بگفت ای قوم بد کیش زنازاد - همان حرم و لیکن گشتم آزاد

امیری برگزیدم در دو عالم - که باشد بهترین فرزند آدم
 بود حق آشکارا از ضمیرش - نبی پیدا زسیمای منیرش
 «خزائن الشهدا / ۸۱»

گفت باز که در توبه است باز

گفت باز که در توبه است باز - هین بگیر از عفو ما خط جواز
 گردو صد جرم عظیم آورده ای - غم مخور رو بر کریم آورده ای
 هیچ فردی نه زاحرا رو عبید - روی نومیدی از این درگه ندید
 باش خوشدل هان در توبه است باز - هان بگیر از عفو ما خط جواز
 سبط احمد عقده قلبش گسست - برسرش از لطف و شفقت سوددست
 گفت زاندم که تو را مادر بزاد - حرو آزادی که حر نامت نهاد
 هان مبار از دیدگان اشکی چه در - باش خوشدل کنت فی الدارین حر
 «منتهی الا مال / ۳۴۸»

ای شهید راه دین حر

ای شهید راه دین حر - آفرین حر، آفرین حر
 اگه از من دلِ کودکی تو لرزید - دلم از ترس خدا داره می لرزه
 اومدم تا عاقبت بخیر بمیرم - جونمو فدات کنم اگه بیرزه
 ای شهید راه دین حر - آفرین حر، آفرین حر
 از همین لحظه می خوام عزیز زهرا - اولین شهید چشمای تو باشم
 تو که دریای کرامتِ تو اینجاست - نمی خوام تشنه دریای تو باشم
 ای شهید راه دین حر - آفرین حر، آفرین حر
 تو که دریای کرامتی کرم کن - دلمو ببخش و اهل این حرم کن
 خسته بار گناهم، ولی آقا - دست لطف رو بیاو بر سرم کن
 ای شهید راه دین حر - آفرین حر، آفرین حر
 آخه مولا، دل بی عشق تو، سنگه - دریا وقتی پُر در باشه، قشنگه
 نمی شه حر باشم و با تو نباشم - آخه حر وقتی که حر باشه، قشنگه
 ای شهید راه دین حر - آفرین حر، آفرین حر

منم حرّ گنه کارت به خون پاک انصارت

منم حرّ گنه کارت - به خون پاک انصارت - به عباس علمدارت
 گناه آورده ام - پناه آورده ام

قبولم کن قبولم کن قبولم کن
 پناه ده در این صحرا - به اشک زینب کبرا - به جان مادرت زهرا
 به خاک تربت - به اشک غربت
 قبولم کن قبولم کن قبولم کن
 اگر راه تو را بستم - اگر قلب تو را خستم - خجل از زینب هستم
 چرا من زنده ام - ز تو شرمندهم
 قبولم کن قبولم کن قبولم کن
 تو باغ لاله من خارم - گنه کارم گنه کارم - بدم اما تو را دارم
 مرا با این گناه - بخر با یک نگاه
 قبولم کن قبولم کن قبولم کن
 بگو دور سرت گردم - غلام اکبرت گردم - فدای اصغرت گردم
 صدایم کن حسین - فدایم کن حسین
 قبولم کن قبولم کن قبولم کن
 فدای تاب و تبهایت - فدای اشک شبهایت - چرا خشکیده لبهایت
 به خشکی لب - به اشک زینب
 قبولم کن قبولم کن قبولم کن
 بود سر بر کف و جانم - اگر چه بر تو مهمانم - عطا کن اذن میدانم
 دعا کن از کرم - جدا گردد سرم
 قبولم کن قبولم کن قبولم کن

بابارسنگین گناه دارم سوی حرم میام

بابارسنگین گناه دارم سوی حرم میام - اشکای حسرت میریزه دونه دونه از توچشام
 میخوام بیام قربونی علی اصغر بشم - سپریش نیزه های تشنه ی اکبر بشم
 آزاده ی تو - دل پریشونه - دیگه نمیخواه - زنده بمونه
 سیدی مولا ۴
 سربه زیر وشکسته دل تادرخیمه ت اومدم - با اینکه روسیام آقاجون درخونه ت اومدم
 چه جوری از خجالتت سرم رو بالا بگیرم - میشه تا دعا کنی تاهمین الان بمیرم
 تا که قبولم - نمایی آقا - دخیل میبندم - به نام زهرا
 سیدی مولا ...

گفتی بالا بگیر سرت رو آقا از تو ممنونم - اما هنوز ازیه چیزی ناراحت و پریشونم

من همونی بودم که راه قافله ات رویسته ام - من همونی بودم که قلب زینب و شکسته ام
 بگو به زینب - شکسته بالم - به جان زهرا - نما حلالم
 سیدی ...

ای امیرم - سربه زیرم - دیگه از زندگی سیرم

ای امیرم - سربه زیرم - دیگه از زندگی سیرم - آرزوم فقط همینه - توراht حسین بمیرم
 ای امیرم

بزار آقا روسپید شم - خلاص از دست یزید شم - عاقبت به خیری اینه - تورکاب تو شهید شم
 بلاگردون سرتو - بشه آقا نوکر تو - دستم وگرفتش آخر - خاک پای مادر تو

حرم ولی پشیمان - دارم دوچشم گریان

حرم ولی پشیمان - دارم دوچشم گریان - افکنده سربه خجلت - بردرگه تو مهمان - سیدی
 یاحسین جان ۲

راه تورا چو بستم - ای توتمام هستم - قلب فکار زینب - بالین عمل شکستم - سیدی ...
 من تا که زنده هستم - شرمنده ی توهستم - توپادشاه لطفی - من برتوبنده هستم - سیدی ...
 بردی تویابن طاهرا - گرانام مادرم را - اما بدان که باشم - عبدو غلام زهرا - سیدی ...
 باید که یابن حیدر - گردم به خون شناور - شاید شوم فدای - یک تارموی اصغر - سیدی ...
 این وادی حبیب است - دلها چه بی شکیب است - زینب به ناله گوید - حسین من غریب است -
 سیدی ...

عشق شه تادردل حر ریاحی خانه کرد

عشق شه تادردل حر ریاحی خانه کرد - آن یل مرد افکن ضرغام را دیوانه کرد
 پرتوی افتاد تاز عشق آن شه بر دلش - با دلش کرد آنچنان که شمع با پروانه کرد
 همچوشیری شد جدا از جبهه ی ظلم وستم - رو به سوی آشناو پشت بریگانه کرد
 گفت ای فرمانده نیروی حق در کربلا - ای که زهرا گیسوان مُشک بویت شانه کرد
 حر سر راه تورا بگرفت ای سلطان دین - توبه اکنون خسرواز آن فعل بی شرمانه کرد
 سوی میدان شد روان باذن آن سالار عشق - جان خود را به فدای دلبر جانانه کرد
 در بر توای حسین با روسیاهی - چشم گریان آمده حر ریاحی
 زار و خسته - دل شکسته - آمدم امضا کنی حریم را
 گرچه من حُرّم ولی شرمنده هستم - پیش رخسار تو سرافکنده هستم
 من از اول قلب طفلانت شکستم - بهر دیدار تو در خونم نشستم
 من گدای درگه این آستانم - سرفرازم که حسین دادی امانم

روضه روزاول محرم بیاد مسلم بن عقل علیه الرحمه

مسلم بن عقیل اولین شهید عشق نویسنده: استاد مرتضی آقا تهرانی
«مسلم» پسر «عقیل» پسر «ابوطالب» علیه السلام است. عقیل برادر امام علی علیه السلام و مسلم
پسر عموی امام حسین علیه السلام است. مادر مسلم کنیز بود و «علیه» نام داشت و عقیل او را از
شام خریده بود. (الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۹)

دعوت اهل کوفه از امام حسین علیه السلام
هنگامی که اهل کوفه نامه‌های فراوانی به امام ارسال داشتند، آن حضرت مسلم را فراخواند و به
همراه وی «قیس بن مسهر» و «عبدالرحمن بن عبدالله» و عده ای از فرستادگان را سفیر خود نمود.
آن حضرت، مسلم را به چند چیز امر فرمود:

الف. تقوای الهی داشته باشد؛

ب. اسرار حکومت را پنهان بدارد؛

ج. به مردم لطف و مرحمت داشته باشد؛

د. اگر مردم را با هم متحد یافت، به سرعت امام را با خبر کند.

سپس امام نامه‌هایی را به مردم کوفه به این مضمون نوشتند:

اما بعد، به تحقیق برادر و پسرعمویم و مورد اعتماد از اهل بیتم، مسلم بن عقیل را به سوی شما
فرستاده‌ام، ایشان را امر کرده‌ام تا که برایم بنویسد که آیا شما را با هم، همدل و همدستان می‌یابد.
پس به جانم قسم، امام نیست مگر کسی که به حق قیام کند. (ترجمه برگرفته از متن ابصار العین،
ص ۷۹)

حرکت مسلم از مکه

اواخر ماه مبارک رمضان بود که مسلم بن عقیل از مکه به مدینه منوره حرکت کرد. ایشان به مسجد
النبی (صلی الله علیه و آله) رفت و در آنجا نماز گزارد. پس از آن با اهل و عیال خویش خداحافظی
کرد. سپس از «قیس» دو راهنما اجاره کرد تا که راه را به او نشان دهند. در راه گرما و تشنگی آن
دو را سخت آزار داد و آنها تاب نیاوردند و در راه جان دادند. (ابصارالعین، ص ۷۹)

مسلم راه را ادامه داد تا به محلی رسید که آنجا آب و آبادی بود. آن دو راهنما راه را به مسلم نشان
دادند تا «بطن جنت» رسید. (جنت، محل آبی بوده که به قبیله کلب متعلق بوده است. معجم
البلدان، ج ۲، ص ۳۴۳)

آنجا با قیس نامه‌ای را از سختی راه و مشکلات برای امام ارسال داشتند. نامه مسلم این گونه بود:

«اما بعد؛ من از مدینه خارج شدم، در حالی که دو راهنما را برای طی راه اجاره کرده بودم، راه را گم کردیم و به عطش افتادیم. چیزی نمانده بود که آنها جان بدهند تا این که آخر الامر به آب رسیدم. تنها نجات ما در لحظات آخر، نفس ما بود. این حادثه موجب شد که آینده کار را نیکو بینیم.» در پاسخ این نامه، امام این گونه نوشت:

«اما بعد؛ البته من خوف این را دارم که آن گونه که تو (بد) پیش بینی می کنی، غیر آن باشد که به تو تذکر داده ایم. همانگونه که تو را رهنمون شده ام، حرکت کن، والسلام.»

درسی که می توان گرفت: از این ماجرا چند نکته به دست می آید:

۱- از یطیر به صرف برخورد با حوادث ناگوار در آینده باید پرهیز کرد که آن، گویای وظیفه انسانی نیست؛

۲- باید در تشخیص وظیفه و انجام دادن کاری که امام آن را توصیه می کند، تلاش کرد؛

۳- باید در انجام دادن رسالت الهی مقاومت و استقامت داشت.

مسلم به محل آب خیر «طییء» رسید. در آنجا قدری استراحت کرد. سپس حرکت کرد تا این که به مردی رسید که تیرش آهویی را نشانه رفته بود. وقتی به حیوان رسید آن را کشت. مسلم با دیدن آن صحنه گفت: «دشمن ما کشته خواهد شد، اگر خدا بخواهد.» (تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۵)

ورود مسلم به کوفه

مسلم به سمت کوفه اسب می راند تا این که در پنجم شوال وارد کوفه شد. (مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۴۸)

او به منزل «مختار بن ابی عبید» وارد شد. (تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۵)

مختار شیعیان را دعوت کرد تا همه گرداگرد مسلم فراهم آیند. پس نامه حسین علیه السلام را که پاسخ به آنها بود خواند. آنها همه از شوق گریه کردند. در محضر او خطبا و سخنوران کوفی، چون «عابس شاکری»، «حبیب اسری» خطبه خواندند.

این خبر به «نعمان بن بشیر انصاری» که استاندار یزید در کوفه بود رسید. او از جای برخاست و برای مردم خطبه ای ایراد کرد و آنها را تهدید کرد. پس از آن «عبدالله بن سعید حضرمی» که با بنی امیه هم قسم بود به اعتراض از جای برخاست و جلسه را ترک کرد. او و «عماره بن عقبه» داستان لقمان را در نامه ای به یزید نوشتند و تصریح کردند که حاکمی که گماشته است یا ضعیف است یا این که خود را به ناتوانی زده است. (ابصار العین، ص ۸۰)

پس از عبدالله، سایر جیره خواران حکومتی از قبیل «عمارة بن ولید» و «عمر بن سعد بن ابی وقاص» نامه های مشابهی برای یزید فرستادند. (الارشاد، ج ۲، ص ۴۱)

علت ورود مسلم به منزل مختار این بود که مختار از زعمای شیعه به شمار می آمد و به امام حسین علیه السلام وفادار بود. علاوه بر این، مختار داماد «لقمان بن بشیر» - حاکم وقت کوفه - بود. بی

تردید تا زمانی که مسلم در خانه مختار این بود که مختار از زعمای شیعه به شمار می‌آمد و به امام حسین علیه السلام وفادار بود. علاوه بر این، مختار داماد «لقمان بن بشیر» - حاکم وقت کوفه - بود. بی تردید تا زمانی که مسلم در خانه مختار بود لقمان بن بشیر متعرض او نمی‌شد. این انتخاب مسلم گویای درایت و احاطه او به موقعیت‌های اجتماعی است. (حیة الامام الحسین، ج ۲، ص ۳۴۵) بیعت با مسلم در کوفه

مردم پس از آگاهی از ورود مسلم، فوج فوج با نماینده امام بیعت کردند تا این که نام بیعت کنندگان در دفتر مسلم از مرز هشتاد هزار نفر گذشت. (اللهوف، ص ۱۶)

درباره تعداد بیعت کنندگان با سفیر امام قدری اختلاف وجود دارد که از آنها به شرح زیر یاد می‌کنیم: ۱- تعداد بیعت کنندگان با مسلم را بالغ بر هجده هزار نفر نوشته‌اند؛ ۲- تعداد بیعت کنندگان بیست و پنج هزار نفر بوده است؛ ۳- تعداد بیعت کنندگان بیست و هشت هزار نفر بوده است؛ ۴- تعداد بیعت کنندگان سی هزار نفر بوده است؛ ۵- تعداد بیعت کنندگان با مسلم را بالغ بر چهل هزار نفر بوده است. (الارشاد، ج ۲، ص ۴۱ - نفس المهموم، ص ۵۸ - حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۲۴۷ - تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۰۰ / حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۲۴۷ - تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۰۰ / حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۲۴۷ / مثير الاحزان، ص ۱۱)

محورهای بیعت مردم با مسلم

مردم با شوق فراوان بیعت خود با مسلم را بر چند اصل استوار ساختند: ۱- دعوت مردم به کتاب خدا و سنت رسول او؛ ۲- پیکار با بی‌دادگران؛ ۳- دفاع از مستضعفان؛ ۴- رسیدگی به حال محرومان جامعه؛ ۵- تقسیم غنائم به طور مساوی در بین مسلمانان؛ ۶- ردّ مظالم (بازگرداندن حق مظلوم) به اهل آن؛ ۷- یاری اهل بیت علیه السلام؛ ۸- مسالمت با کسانی که سر ستیز ندارند؛ ۹- پیکار با متجاوزان. (حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۳۴۵)

درسی که می‌توان گرفت: باید به این اصول معقول و مقبول نگریست و این که چگونه مردم به درستی راه حق را بازیافته بودند.

نامه مسلم به امام حسین علیه السلام

بیعت اکثر مردم، مسلم را مطمئن کرده بود که امام اگر به کوفه بازآید، همه چیز از نو بنا خواهد شد. او در نامه‌ای به حضرت نوشت که هیجده هزار نفر از مردم کوفه بیعت کرده‌اند. از امام خواست که با شتاب به کوفه رهسپار شوند؛ چرا که مردم سخت مشتاق دیدار اویند.

مسلم نامه خود را ضمیمه نامه اهل کوفه کرد و به «عابس بن ابی شیب شاکری» سپرد تا به همراه «قیس بن مسهر صیدوای» به خدمت امام برسانند. (مثير الاحزان، ص ۳۲)

یزید و کوفه

خبر ارسال نامه مسلم به یزید رسیده بود. او به والی تازه برای کوفه می‌اندیشید. «سرجون» غلام وفادار پدرش (معاویه) را احضار کرد و او را از وضع کوفه، «نعمان بن بشیر» و بیعت مردم آگاه ساخت و در مورد والی جدید کوفه از او نظر خواست. سرجون گفت: «اگر پدرت معاویه اینک زنده می‌شد نظر او را به کار می‌بستی؟» یزید گفت: «آری». سرجون کینه یزید به ابن زیاد را می‌دانست. فرمان معاویه را که قبل از مرگ برای عبیدالله نوشته و او را به حکومت کوفه نصب کرده بود بیرون آورد و به یزید نشان داد. پس از آن بود که یزید عبیدالله بن زیاد را که والی بصره بود به ولایت کوفه نیز گماشت. این فرمان به همراه نامه ای توسط «مسلم بن عمرو باهلی» برای عبیدالله بن زیاد فرستاده شد. (الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۵/ سماوی، ابصار العین، ص ۸۰)

یزید نامه ای برای عبیدالله نوشت: «افرادی که روزی مورد ستایش‌اند، روز دیگر به ننگ و نفرین دچار می‌شوند، و چیزهای ناپسند به صورت دل‌پسند در می‌آیند و تو در مقام و منزلتی قرار داری که شایسته آن هستی، به قول شاعر عرب: تو بالا رفتی و از ابرها پیشی گرفتی و بر فراز آنها جای گرفتی. برای تو جز مسند خورشید جایگاهی نیست»، او در این نامه به عبیدالله فرمان داد که در عزیمت به کوفه شتاب کند و پس از دستگیری، مسلم به عقیل را به قتل رساند یا تبعید کند. (مقتل الحسین مقرر، ص ۱۴۸)

درسی که می‌توان گرفت: گاه اهل خلاف در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تا که به اهداف باطل خود برسند. بر اهل ایمان و تقوا است که با وجود وجوه اشتراک فراوان، متحد شوند و سپاه کفر و شرک را به زانو درآورند. (منبع: یاران شیدای حسین بن علی علیهما السلام - سایت راسخون)

روی دارالاماره

أَسْلَامٌ عَلَيْكَ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلَ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ بَذَلْتَ نَفْسَكَ فِي نَصْرَةِ حُجْبَةَ اللَّهِ وَ ابْنِ حُجْبَتِهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِحَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَ السُّبُطِ الْمُتَتَجَبِّ.

روی دارالاماره - میشوم کشته بی وفائی - پاره قلب زهرا کجائی - مسلمات شد فدائی

کاش - نامه مسلم را - تونخوانی ای آقا - سوی کوفه نیائی

یاسیدی یاسیدی یاسیدی یا ثارالله - یاسیدی یاسیدی یاسیدی یا ثارالله

ازبلندای کوفه - میدهم ای عزیزم سلامت - هستی من شده نذرنامت - هستم آقا غلامت

وای - هرکه اینجا مهمان است - قسمتش سنگباران است - راس زینب سلامت

یاسیدی یاسیدی یاسیدی یا ثارالله - یاسیدی یاسیدی یاسیدی یا ثارالله

امام حسین(ع) مسلم را به کوفه فرستاد. چهار، پنج روزی که مسلم در کوفه بود هیجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند، مسجد کوفه مسجد بزرگی است وقتی مسلم نماز می‌خواند تا دم در مسجد از

جمعیت پر می شد. یک شب عبیدالله اعلام کرد هر کس اطراف مسلم باشد و از مسلم طرفداری کند دستگیرش می کنیم. مسلم بن عقیل نماز مغرب را خواند. بین نماز مغرب و عشاء پشت سرش را نگاه کرد، دید یک نفر هم پشت سرش نیست. همه رفته بودند. تمام مردم شهر مضطرب هستند. در شهر پخش شده بود که طرفداران مسلم را دستگیر می کنند یکی شوهرش خانه نیست می گفت: نکند شوهرم را گرفته باشند. یکی پسرش بیرون است. یکی برادرش نیست. مسلم کنار کوچه ای از استر پیاده شد و سرش را به دیوار گذاشت. زنی جلوی در نشسته بود. اسمش طوعه بود. او هم منتظر پسرش بود تا برگردد. دید آقایی از استر پیاده شد و سرش را به دیوار گذاشته است. گفت: آقاجان! چرا سرت را به دیوار خانه من گذاشتی؟ چرا به خانه ات نمی روی؟ دفعه سوم که زن سوال کرد، مسلم گفت: آب داری برای من بیاوری؟ زن رفت آب آورد. مسلم باز همانجا ایستاد. آن زن گفت: آقاجان! چرا به خانه ات نمی روی؟ صدا زد: مادر من خانه ندارم. زن گفت: شما کی هستی؟ گفت: من مسلم بن عقیل هستم.

جان ختم المرسلین در کوفه جا دارد ندارد - بهتر از روح الامین در کوفه جا دارد ندارد
افسر جانباز حق در کوفه سرگردان و بی کس - نایب سلطان دین در کوفه جا دارد ندارد
مسلم بی خانمان در کوچه ها می گردد امشب - یک جهان ایمان و دین در کوفه جا دارد ندارد
امتحان حق نگر از آن مسلمان و مسلم - مسلم است ای مسلمین در کوفه جا دارد ندارد
مسلم آن شب را در خانه طوعه ماند. هنگام صبح پسر این زن به دارالاماره خبر داد در خانه آنهاست. عبدالله بن عباس با هفتاد سوار آمد و خانه را محاصره کردند. یک وقت زن آمد داخل اتاق صدا زد: آقاجان! مسلم بن عقیل! خانه را محاصره کردند. مثل اینکه فهمیده اند شما داخل خانه ما هستید. مسلم بن عقیل از خانه بیرون آمد سوار اسبش شد. شمشیر می زند و می کشد. دشمنان را روی زمین می ریزد. این بی انصافها دسته های نی را آتش زدند و از بالای بام بر سرش ریختند. همه بگویند: غریب مسلم! غریب مسلم!

بعد از پیکار عظیم مسلم را گرفتند. دست مسلم را به پشت سر بستند. او را به طرف دارالاماره آوردند. وقتی عبیدالله رسید شروع کرد به گریه کردن. عبیدالله گفت: چرا گریه می کنی؟ کسی که در این کارها می افتد باید پیه کشته شدن هم به تنش بمالد. چرا گریه می کنی؟ صدا زد: عبیدالله! به خدا قسم اگر برای خودم . کشته شدن گریه کنم. گفت: پس برای چه گریه می کنی؟ گفت: دلم می سوزد که نامه نوشته ام تا حسین(ع) به کوفه بیاید. می ترسم امام حسین(ع) دست زن و بچه اش را بگیرد و به طرف شما مردم بی وفا بیاید. هنگامی که می خواستند او را بکشند فرمود: عبیدالله! سه وصیت دارم. اول وصیتم این است وقتی مرا کشید بدنم را روی خاکها نذارید! مرا دفنم کنید. وصیت دومم این است که هفتصد درهم در کوفه قرض دارم، زره مرا بفروشید و قرضهایم

را ادا کنید. یک وصیت دیگر هم دارم و آن اینکه دلم می خواهد یک نامه بنویسد که حسین (ع) نیاید. آی غریب حسین! حسین!... (منبع: روضه مرحوم کافی)

تشنه ام تشنه ولی آب گوارایم نیست

أَسْلَامٌ عَلَيْكَ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلَ بْنَ أَبِيطَالِبٍ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَبَذَلْتَ نَفْسَكَ فِي نُصْرَةِ حُجَّةِ اللَّهِ وَابْنِ حُجَّتِهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَالسَّبْطِ الْمُتَنَجِّبِ.

تشنه ام تشنه ولی آب گوارایم نیست - بین این قوم کسی تشنه ی آقایم نیست
هیچ کس نیست که سرگرم تماشا می نیست - نفسم مانده و جانی به سر و پایم نیست
من که شرمنده ام ای تشنه به اندازه ی شهر - چشم بر راه توام بر سر دروازه ی شهر
یک نفر بودم و یک شهر مرا زخم زدند - یک تن اما همه از رسم و وفا زخم زدند
بی کس ام دیده ولی در همه جا زخم زدند - سنگ آورده و از بام و هوا زخم زدند
زخم بر من زده و کرده تماشا کوفه - امتحان کرده نوک نیزه ی خود را کوفه
تیری آماده شد و با بدنم تمرین کرد - تیغه ای ساخته شد، روی تنم تمرین کرد
پنجه ای سرزده با پیروهنم تمرین کرد - سنگ انداز ببین با دهنم تمرین کرد
خواستم تا بپریم از بدنم بال افتاد - کارم آخر به ته گودی گودال افتاد
آنکه دیروز نظر بر نظرم می انداخت - دیدی امروز چه خون بر جگر می انداخت
چوب آتش زده از دور و برم می انداخت - شاخه ی شعله ور و نخل سرم می انداخت
دست من بند زده، موی مرا میسوزاند - دستگرمی سرگیسوی مرا میسوزاند
وای اگر یک نفر اینجا تک و تنها گردد - آنقدر داغ ببیند که قدش تا گردد
بعد، از دشنه و سر نیزه محیا گردد - آنقدر زخم زدنش که معما گردد
به سرم آمده و باز همان خواهد شد - رسم این است و سرم سهم سنان خواهد شد
رسم این است که اول پر او می ریزند - بعد از او دور و بر پیکر او می ریزند
بعد با خنجر خود بر سر او می ریزند - بعد از آن هم به سر خواهر او می ریزند
آخرش هم همه بر روی تنش می کوبند - نعل تازه زده و بر بدنش می کوبند
(حسن لطفی)

آوردنش تو دارالاماره، دست بسته، همه ی بدن خون آلود، لب پاره، دندونها شکسته، آب آوردن، یه بار، دوبار، سه بار، هربار خون لب ها ریخت، دید نمی تونه بنوشه، گفت: مثل اینکه، باید لب تشنه جون بدم، آیا کسی پیدا میشه، از جانب من به اربابم، به آقام، به امامم پیام من رو برسونه، چون از در که وارد شد، گفتند: به امیر سلام کن، گفت: این امیر، امیر شماسست، امیر من حسینه، جانم فدای این

مردی که، خداوندگار حماسه است، بزرگترین پیش قراوله، من علمیش رو برات بگم، رفقا نکته مهمه، انگار که علم لدن داره، انگار که نیابت فقط، نیابت اینکه فقط بیاد یه سفارتی داشته باشه، نیست، حرف هایی میزنه، که این بوی دست داشتن، در عالم معنا رو داره، داشت از در می اومد بیرون دید طوعه، پیرزن داره گریه میکنه، میلرزه، گفت: آقا، فرمود ناراحت نباش، لقد ادیت ما علیک من البر، اونچه به گردنت بوده کار خیر، انجام دادی، حدیث شناس ها می دونن، یعنی تو مقام شهید داری، بالاترین مقام، یه شب کنیزی کرد، وای اگه یه عمر نوکری قبول نشه، یه شب کنیزی کرد، حکم داره صادر میکنه مسلم، آیا پیش بینی نمی کنی این دو روز دیگه عوض شه؟ آدمیزاده، امشب با شماس، مثل زُبیر، زُبیر در قضایای حضرت زهرا سلام الله علیها، دفاع میکرد از علی، زُبیر جزو حامیان اهلبیت بود، عاقبتش اونجور به شر شد، آقا مسلم پیش بینی نمی کنی این راهش کج بشه یه دو روز دیگه، عوض بشه؟ نه! مسلم انگار حکم داره از عالم بالا، انگار امام حسین علیه السلام برا مسلم همه چیز رو گفته، یا اینکه تو خونه اتفاقاتی افتاده این خیالش راحت شده، گفت به طوعه: وَأَخَذَتْ نَصِيبَكَ مِنْ شَفَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)، تو نصیب تو از شفاعت پیغمبر گرفتی خیالت راحت باشه، پیغمبر قیامت دست تو رو میگیره، بعد دید تعجب کرد طوعه، برای اینکه آروم بشه، فقط اشاره کرد، گفت: من دیشب یه ذره خوابم برد، خواب عموم علی رو دیدم، به من فرمود: انت غداً معی تو فردا بامنی، یعنی طوعه، دیگه امشب مهمون نداری، من مهمون یه شبت بودم، امشب سر من دارالاماره است،

داد پناهم سحر يك زن والا گهر - گشت نرفته سفر همسفر عشق تو
این بدن رو آویزه قناره کردن (قُلاب گوشت، چنگک قصابی)، معلوم اون که میگه دیدم پای مسلم تو دست بچه هاست، بعد از بازار قصاب ها بوده، چیکار کرده بود قصاب...،

متن روضه شهادت مسلم بن عقیل - سعید حدادیان

أَسْلَامٌ عَلَيْكَ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلَ بْنَ أَبِيطَالِبٍ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَبَذَلْتَ نَفْسَكَ فِي نُصْرَةِ حُجَّةِ اللَّهِ وَابْنِ حُجَّتِهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَالسُّبُطِ الْمُتَتَجِبِ.

حال سفیر بی کس تو رو به راه نیست

جز مکر از اهالی اینجا ندیده ام - دیوار هم سفیر تو را تکیه گاه نیست

آوارگی من به تماشا کشیده است - در این دیار بهر غریبان پناه نیست

ترسم بود که ساقی تان را نظر زنند - چشمی برای دیدن رخسار ماه نیست

این قدر گویمت که در این شهر خون پرست - مثله نمودن تن کشته گناه نیست

(محمد حسین رحیمیان)

شب اول، ببین عزت، هر کجا می خوان روضه ی حسین علیه السلام شروع کنن، با مسلم شروع می کنن، دروازه ورود به محرم روضه ی این آقا، اولین شهید این هفتاد و دو نفر مسلم، این عزت نیست؟ این مزد نیست؟ سلام خدا به این آقا، خیلی نمی خوام شب اول اذیتت کنم، اما دلم راضی نمی شه از شب اول بگذرم، هی به خودم میگم مراعات کن، صدا رو نیگه دار، ده شب می خوام ناله بزنی، بعد به خودم میگم از کجا معلوم فردا شب پیام، از کجا معلوم امشب شب آخر محرم نباشه، آقا جان بذار یه جوری گریه کنم، اگه امشب گفتند پاشو بساط خودتو جمع کن، خیلی این غزل جانسوزه من که امروز روضه رو مرور می کردم، گفتم دیگه نمی خوام روضه بخونی، از بس که این غزل، مرثیه حرفشو قشنگ می زنه، ببین این آقا چقدر غریب شده، خیلی سخته آقا غربت، اونم برای یه مرد، اونم تو یه شهر غریب

دل این شهر برای نفسم تنگ شده

زبان حال مسلم با آقا و اربابشه، خیلی مسلم حسین رو دوش داشت، خیلی به آقا ابی عبدالله علاقه داشته، بی خود نیست به این درجه رسیده

دل این شهر برای نفسم تنگ شده

شما هایی که جلو میشینید، خیلی وظیفه تون سنگینه، نباید همین جوری بشینی، من معتقدم تو روضه ابی عبدالله همه باید کمک کنند، یکی ناله بزنی، یکی گریه کنی، یکی زیون بگیر، یکی زمزمه کنی، بخدا قسم هرکی که رفته، هرکی که این محرم دستش کوتاه شده، این جمله جمله ی مشترکی بین همه ی رفته های زیر خاک، وقتی می بینیشون، همه می گن ای کاش ما یه بار دیگه بیایم یه حسین دیگه بگیریم، ای کاش زنده بشیم یه محرم بیایم یه گوشه برا حسین گریه کنیم، اون وقت تو راحت از دست بدی جفا کردی، شب های دیگه میای جلو باید با همه ی وجودت ناله بزنی.

دل این شهر برای نفسم تنگ شده - جان من کوفه میا کوفه دلش سنگ شده

خوب گشتم همه جا را خبری نیست نیا - همه شادند آخر دوباره خبر جنگ شده

آب و جارو شده این شهر برای سر تو

آقا جان نمی دونی چه خبره تو این کوفه، یکی داره شمشیرشو آماده می کنه، یکی داره نیزشو تیز می کنه،

آب و جارو شده این شهر برای سر تو - کوچه هاشان همه پاکیزه و کم سنگ شده

هرکی سنگ پیدا میکنه، بیاید بریم کربلا، یکی داره میاد، حسین

همه جا صحبت از غارت اموال شماست

بخدا بیعتشان حقه و نیرنگ شده

چه بیعتی، هجده هزار نفر، شوخی نیست، بخدا امشب و شب های دیگه بیایید، فقط گریه نباشه، هجده هزار نفر بیان بیعت کنن، اون وقت برگردی بعد نماز مغرب، ببینی هیچکی نیست، به مرد نبود این آقا رو راه بده تو خونش، این آقا خیلی مظلومه رفقا، برا مسلم مایه بذار، خیلی ها به ما می گن، چرا شب اول مسلم می خونید؟ برای اینکه این آقا خیلی مظلومه، دو نفرند تو شهدای کربلا، که تو زیارت نامه شون اومده، اشهد انک مظلوم، دو نفرند که اشاره به مظلومیتشون شده، یکی مسلم، یک هم عباس، می دونی چرا این دو نفر مظلومانه شهید شدند، چون این دو نفر، چند نفر یکی جنگیدند، هر دو نفر به آب هم رسیدند، آب نخوردند، هجده هزار نفر میان بیعت کنند، به مرتبه صحنه خالی بشه، آی رفیق یه جمله بگم وسط روضه، امر دارم وسط روضه میگم، نگی خیلی حاشیه میری، آی رفیق، آی جوون بیعت با این آقا مال زمان مسلم نبود مال الان هم هست، الانم اگه می خوا ی جزو سپا کوفه نباشی، باید بدونی زیر خیمه ی حسین باید جات و نگه داری، یه کاری نکنی بری جزو کوفی ها، برگشت پشت سرش رو نگاه کرد، غریبانه بلند شد، تو کوچه های کوفه، از این کوچه به اون کوچه، هی دست رو دست می زد، الهی دستم بشکنه، چرا نوشتم به حسین بیا، اینها چه مردمی هستند، هی از این کوچه به اون کوچه، خسته شد پشت در یه خونه سر به دیوار گذاشت، پیر زن در و باز کرد، دید یه آقای قد بلند، محاسن، هیبت، کسی بود برا خودش مسلم، آقا چرا اینجا ایستادی، چیزی می خوا ی این وقت شب، می خوا ی برات آب بیارم، از سر و وضعت پیداست آشفته ای، تشنه ای، یه مقدار آب براش آورد، گفت: می تونم از تون یه سئوالی بکنم، شما مگه تو این شهر خونه ندارید، گفت نه من تو این شهر غریبم، آخ غریب آقا، گفت: چرا غریبید، این وقت شب تو کوچه های کوفه چیکار می کنی، گفت: منو می شناسی، گفت نه آقا جان، گفت: من سفیر حسینم، من مسلم بن عقیلم، تا گفت من مسلمم، طوئه که وجودش مملوء از محبت ابی عبدالله بود، دست و پاشو گم کرد، گفت: خوش اومدی آقا، جوونم فدای شما، عجب سعادت ی در خونه ی منو زده، شما کجا خونه طوئه کجا؟ درو باز کرد، گفت: آقا قدم رو چشمای من بذارید، من خیلی به ارباب شما علاقه دارم، من از شیعیان شما هستم، می تونی امشب منزل من باشی، اومد وارد خونه طوئه شد، چی کار کرد این زن که تو تاریخ اسمش موند، چه پذیرایی از جناب مسلم کرد، ظاهراً وضع خونه ایش خوب بوده، بهترین اتاق و در اختیار مسلم گذاشت، بهترین پذیرایی رو از او کرد، اما دید این آقا لب به غذا نمی زنه، هی غذا براش می آورد، هی می گفت: میای لااقل زینب و نیار، چی می گی؟ لااقل می آی، علی اصغر و نیار، اصلاً می دید این آقا تو یه حال و هوای دیگه ای است، لااقل می آی رقیه رو نیار، ای وای ای وای، خیلی طول نکشید، تا فهمیدن مسلم تو خونه ی طوئه است، ریختند دور ویر خونه، خونه رو از چهار طرف، محاصره کردند، می دونند، اومدن کی و ببرند، گرفتن شیر کار سختیه، اونم شیری که عموش علی است، تا ریختن در خونه، من خیلی سعی کردم نرم تو این فضا، ولی یه طرف دلم می گه شب اوله دیگه، شب اول از حضرت زهرا نگیم

نمی شه، شب اول از مادر مون کمک نگیریم نمی شه، شب اول اونم این همه بچه سیدا دور منبر، بچه سیدا یادشون نره فردا شال بندازن، تا طوئه فهمید اومدن دم در، به مسلم گفت: غصه نخوری، من خودم می رم دم در، همچنین که اومد بره دم در اهل کنایه، مسلم گفت: کجا داری میری؟ تو یه زنی، اینها عقل ندارن، اینها مروت ندارن، شاید می خواست بگه، یه زن رفت پشت در، برای همه عالم بسه، کسی حیا کنه، نه تا فهمید زهرا پشت دره، رفتم توی روضه بذار بگم، خودش تو نامه ای که به معاویه لعنت الله علیه نوشت، گفت: تا فهمیدم فاطمه پشت دره، برگشتم عقب، گفتم: نه، من با زهرا کاری ندارم، اما یاد علی اوفتادم، شب اول چی دارم می گم، اومدم پشت در چنان لگدی به در زدم، صدای شکستن استخانهاشو شنیدم، کجا می ری طوئه، بذار من برم، رفت مسلم گفت: چنان بلایی سرشون بیارم، که یادشون بیافته من برادر زاده ی علی ام، اومد، اگه عموم علی نتونست کاری کنه، دستش بسته بود، من که دستام بسته نیست، اگه ایستاد جلوش چشماش فاطمه شو زدند، محکوم به صبر بود، من که محکوم نیستم، دمازی در بیارم، نمی دونید چکار کرده، برید تاریخ رو بخونید، برید بخونید، کاری کرد مسلم، می ریختن ده نفری دورش، می گرفت پرت می کرد، رو پشت بوم ها، این جوری، کاری کرد، که لشکر هرچی می رفت جلوت و پار برمی گشت، نانجیب صدایش بلند شد، گفت چه خبره؟ مگه یه نفر این قدر لشکر می خواد، برید کار مسلم رو بسازید، یکی از این کوفیا گفت: چی داری می گی؟ این جمله ی تاریخه، گفت: فکر کردی ما به جنگ یکی از بقال های کوفه می ریم، این مسلمه این سفیر حسینه، این نمی شه تنهایی باهاش، مبارزه کرد، زنها بالا پشت بام ها نیزه آتیش می زدند، می ریختند، هرکی هرچی تونست انجام داد، مسلم رو نتونستند بگیرند، آخرشم این آقا رو با نیرنگ، به دام انداختند، یه چاله ای درست کردند، روش و پوشوندند از نی، کشوندنش سمت چاله، انداختنش تو این چاله، دستاشو بستند، ریسمان به گردنش انداختند، کشوندنش تو کوچه های کوفه، دیدن هی زیر لب داره می گه حسین، یه نشونی بدم، اول اوفتاد تو گودال، بعد سرش رو بریدند، اربابشم اول اوفتاد تو گودال، همه بگید حسن..... اما یه فرقی داشت، مسلم با اربابش یه فرقی داشت، مسلم و از بالای دارالاماره انداختند، پاهاشو بستند به اسب، تو خاکها و تو کوچه ها کشیدند، فقط اسبها پاهاشو کشیدند، اما حسین و اسب ها رو بدنش رفتند، همه بگید حسین...

متن روضه شهادت مسلم بن عقیل علیه السلام - میرداماد

منبع: کتاب گودال سرخ

أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلَ بْنَ أَبِيطَالِبٍ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ بَذَلْتَ نَفْسَكَ فِي نَصْرَةِ حُجَّةِ اللَّهِ وَ ابْنِ حُجَّتِهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَ السُّبُطِ الْمُتَتَجَبِّ.

از اعتبار حُرْمَتِ گفتارهایشان - مغرب شکست بیعتِ بسیارهایشان

یک پیره زن فقط به سفیرت پناه داد - ماندم چه شد تعارف و اصرارهایشان؟
 کوفه مرا ز روی تو شرمنده کرده است - سر می زنم ز غصه به دیوارهایشان
 جای طناب، بر دهنم مشت می زدند - اینجا همه عوض شده رفتارهایشان
 محصول باغ ها همه خرج سپاه شد - از خار و سنگ پر شده انبارهایشان
 خرما فروش یک شبه خنجر فروش شد - تغییر کرده کاسبی و کارهایشان
 سکه شده فروختن چکمه هایشان - رونق گرفته دکه ی نجارهایشان
 بر روی میخ جسم مرا پشت و رو زدند - لعنت به رسم کوفه و هنجارهایشان
 اینجا سر برادر تو شرط بسته اند - غوغا شده میان کماندارهایشان
 اینجا برای غارت خلخال و روسری - خُرچین خریده اند خریدارهایشان
 (جواد پرچمی)

توی مجلس گشت مسلم، یه آشنا پیدا کنم، براش وصیت کنم، نگاه کرد، دید قوم و خویشش عمر سعد
 وایستاده، ببین چقدر بده برا مسلم، یعنی نزدیک تر از عمر سعد پیدا نکرد، همه کثیف بودند، این دیگه
 بدتر از همه، گفت: یه حرف سرّی دارم باهات، کشیدش کنار، گفت: من حرف سرّی گوش نمی دم، ابن
 زیاد گفت: برو گوش بده ببین چی میگه، صداش زد، او مد کناری، گفت: من ۶۰۰ درهم از وقتی که
 او مدم، قرض گرفتم، بعد از شهادت من این زره رو بفروش، قرضم رو بده، جنازه ام رو تحویل بگیر، دفن
 کن، سه تا وصیت کرد، رفت به ابن زیاد گفت: ابن زیاد گفت: باتو سرّی حرف زده، تو داری به من
 میگی، ابن زیاد اعتراف کرد، اینقدر کثیف بوده عمر سعد، خدا لعنتش کنه، رفت بالای دارالاماره، سرش
 رو خواستند از گردن جدا کنند، یه نگاهی به سمت مدینه و مکه کرد، السلام علیک یا ابا عبدالله، حسین
 جون برات نامه نوشتم بیای کوفه، اما نیا، وصیت کرد، وصیت سومش به عمر سعد لعنت الله علیه، این
 بود، یه نامه بنویس بده به یکی بفرست برا حسین بن علی پسر عموم، نیا کوفه، اینها خیلی نامردند.

صبح شد یک طرف سرم افتاد - یک طرف نیز پیکرم افتاد

تا که از روی پشت بام افتادم - با علیک السلام افتادم

بدن من شکست خوشحالم - سر راحت نشست خوشحالم

بی سبب نیست این که خوشحالم - زن و بچه نبود دنبالم

یعنی میگه: هرچی بود من جلو زن و بچه ام اذیت نشدم، اونهارو اسیر نگرفتم، اما تو...

آی مردم سپاه بی نفرم - صبح خالی نبود دور و برم

حرفی از زخم با یرم ننید - این همه سنگ بر سرم ننید

آی مردم گناه من عشق است - بهترین اشتباه من عشق است

آی مردم کم حیا بد نیست - بی وفا ها کم وفا بد نیست

سنگ خوردم شکست کوزه ی من - غصه خوردم شکست روزه ی من
 نفسم را سیر کردم و بعد - وسط کوچه گیر کردم و بعد
 کوچه هایی که تنگ و باریکند - روز هم چون شبند تاریکند
 بدی کوچه های تنگ این است - می شود هر طرف ره را بست
 فقط منظورش به کوچه ی تنگ کوفه نبوده، برا زهرا هم اشاره داره
 مثلاً کوچه ای که زهرا رفت - از تنش تازیانه بالا رفت
 مثل این مردمی که بی عارند - مثل اینها مدینه بسیارند
 مثل این ها مدینه هم بودند - دور بیت الحزین هم بودند
 تو نبودی مدینه را گفتی - قصه داغ سینه را گفتی
 تو نگفتی خوشیم مادر بود - مادرم دختر پیمبر بود
 تو نگفتی صدایش می لرزید - پدرم تا که کوچه ها را می دید
 تو نگفتی که لشکر آوردند - مادرم را زیر پا در آوردند
 عوض اینکه روضه حسین و مسلم رو بخونم، رفتم مدینه
 تو نگفتی هنوز غمگینم - فکر پرتاب دست سنگینم
 تو نگفتی نگات پژمرده - مادرم بارها زمین خورده
 حسین.....، یکی گفت: مسلم رو آزاد می کنن، یکی گفت: نه تبعیدش می کنن، یکی گفت: صبر کن
 الان سر از بدنش جدا می کنن، یه فرد شامی خونخوار قاتلشه، اومد تا دید داره دعا میخونه، نداشت
 تمام ذکرش تموم بشه، یه وقت سرش رو از بدن جدا کرد، به سرعت و با عجله و لرزون دوید، این زیاد
 گفت: چرا این طوری می لرزی، گفت: وقتی خواستم، سر مسلم رو جدا کنم یه سیه چهره ی
 خشمگین، جلوم دیدم داره لب میگره، ترسیدم و فرار کردم، به همین هم اکتفا نکردن، پاهای مسلم رو
 به ریسمان بستن، تو کوچه های کوفه میگردوندن، حسین.....

مسلم اندر کوفه چون بی یا رشد

مسلم اندر کوفه چون بی یا رشد - دستگیرفرقه کفار شد
 با زبان حال از بالای بام - گفت ای شاه شهیدان السلام
 السلام ای زاده زهرا حسین - السلام ای پادشاه عالمین
 ای حسین ای زاده خیرالبشر - خوب داری از پسر عمت خبر
 ای حسین از کوفه کن قطع نظر - زین سفرای شاه خوبان درگذر
 گریبائی کوفه قربانت کنند - وقت مردن سنگ بارانت کنند

من چگویم شرح حال از وطن آوارگان را

من چگویم شرح حال از وطن آوارگان را - من چگویم شرح حال مسلم بی خانمان را
 آنقدر دانم که در یکتی بود در یک شهر دشمن - سخت میباید کشیدن یک نفر بارگان را
 اندر آن تاریکی شب باد و چشمان پراز خون - نزد خالق مینمودی شکوه قوم خسان را
 کای خداوند اچسازم بیکه و تنها به کوفه - نه انیسی تا به او گویم من این درد نهادن را
 رو کجا آرم الها اندر این تاریکی شب - نیست مأوائی مرا بنگر تو ظلم کوفیان را
 ای پناه بی پناهان بی پناهم یا حسین - شاد کن وقت شهادت با نگاهم یا حسین
 از پی اجرای فرمان تو میگردم شهید - جز رضایت از جهان چیزی نخواهم یا حسین
 نامه بنوشتی که بهر آمدن تعجیل کن - بی خبر از اینکه من در اشتباهم یا حسین
 سوی گرگان خواندمت ای یوسف زهرا ولی - باش نزد فاطمه خود عذرخواهم یا حسین

بزیر تیغم و این آخرین سلام من است

بزیر تیغم و این آخرین سلام من است - عزیز فاطمه سوی تو این پیام من است
 بکوی عشق نخستین فدائی تو منم - هزار بار شکر که سربازیت مرام من است
 لبم به ذکر تو گویاست تا توان دارم - که یاد نام تو ذکر علی الدوام من است
 بجرم یاری دین گر شوم شهید چه غم - که این عقیده و این علت قیام من است
 براه عشق تو جان می دهم ولی شادم - از اینکه قرعه جان با ختن بنام من است
 هرآنکه دست بمن داد و با تو بیعت کرد - شکست عهد و همان دستها چو دام من است
 شما تتم کنید اعدا که از چه میگیریم - نداندا ز غم تو زهر غم بکام من است
 بحال خویش نگریم تو خوب می دانی - ولی ز غربت تو ناله مدام من است
 میا بکوفه اگر چه نوشته ام که بیا - ز پیشگاه تو این خواهش ختام من است
 بروی بام کنون زیر تیغ جلادم - شفق گرفته ز خون چهر سرخ فام من است
 تفضلی کن و سویت طلب کن آذر را - اگر چه نامه سیاهست او غلام من است
 «دیوان آذر»

از جفای فلک و گردش دوران مسلم

از جفای فلک و گردش دوران مسلم - ماند در کوفه چو سرگشته و حیران مسلم
 با تن خسته لب تشنه و احوال فکار - گشته ناچار گرفتار لعینان مسلم
 سر هر کوجه و بازار به خواری گردید - سرعریان بسر استرعیان مسلم
 ز غم غربت و از دوری فرزندان و عیال - اشک میریخت بر خسار چو باران مسلم
 بازوی بسته چو آمد به برابن زیاد - بود با ناله و غم سر بگریبان مسلم
 آه و فریاد که از زاده مرجانه شنید - بی سبب اینهمه دشنام فراوان مسلم

از پی کشتن او تیغ چو جلاد کشید - زیر شمشیر بصد ناله و افغان مسلم
گفت ای باد صبا زود برو نزد حسین - گو به او کشته شد از خنجر عدوان مسلم
خواست تا از شهدا رتبه سبقت گیرد - دادگان را به ره شاه شهیدان مسلم

مسلم ام نایب پور زهرا

مسلم ام نایب پور زهرا - گشته آواره ی کوی و صحرا
کوفه گشته دگر قتلگاهم - بشنو یا سیدی سوز و آهم
یا حسین یا حسین یا حسین جان
ای حسین ای حبیب دل من - کوچه ی کوفه شد منزل من
کوفه میا دگر جان زینب - کودکانت میاور دل شب
یا حسین یا حسین یا حسین جان
بام دار الاماره حسین جان - گشته قتلگه جسم بی جان
من ز حجر تو طاقت ندارم - سر به دار عدو می گذارم
یا حسین یا حسین یا حسین جان
کوفه هرگز وفایی ندارد - غیر ظلم و جفایی ندارد
جسم من را به هر سو کشاند - داغ من بر دلت می گذارد
یا حسین یا حسین یا حسین جان

هزار بار گر از تن جدا شود سر من

هزار بار گر از تن جدا شود سر من - بر آن سرم که بیفتد به پای رهبر من
به یک اشاره چشمت دل از کفم بردی - از آن زمان که به من شیر داد مادر من
مرا عزیز شمردند مردم کوفه - که ریختند عوض لاله سنگ بر سر من
میان این همه نامرد غیر پیرزنی - کسی نگشت در این شهر، یار و یاور من
ز اشک تا که نهد مرهمی به زخم تنم - هزار حیف که در کوفه نیست خواهر من
به جز دو طفل یتیمم، به دشت کرب و بلا - شهید توست دو رعنا جوان دیگر من
فدای دخترِ مظلومه سه ساله تو - میانه اسرا داغ دیده دختر من
خدا گواست که هرگز نگشت با کافر - جسارتی که در این شهر شد به پیکر من
سلام من به تو از این لیبی که پاره شده - درود من به تو از این بریده حنجر من
میان خنده دشمن ز دست رحمت تو - مدال گریه گرفته است دیده تر من
شهادتین به لب، ناله حسین حسین - به هر نفس شده در ناله های آخر من
سروده های تو «میثم» شرارِ آه من است - جزای توست عنایات حی داور من

سلام ایزد منان ، سلام جبرائیل

سلام ایزد منان ، سلام جبرائیل - سلام شاه شهیدان به مسلم بن عقیل
 به آن نیابت عظمای سیدالشهدا - به آن جلال خدایی و آن جمال جمیل
 سلام بر تو که دارد زیارت حرمت - ثواب گفتن تسبیح خواندن تحلیل
 فراز بام سلام امام دادی و داد - میان لجه ای از خون جواب جای قتیل

کوچه گردِ غریب میداند

کوچه گردِ غریب میداند - بی کسی در غروب یعنی چه !
 عابرِ شهرِ کوفه می فهمد - بارشِ سنگ و چوب یعنی چه
 صف به صف نیتِ جماعت را - بر نمازِ امام می بستند
 همه رفتند و بعد از آن هم - در به رویش تمام می بستند
 در حکومت نظامی کوفه - غیرِ "طوعه" کسی پناهِش نیست
 همه در را به روی او بستند - راستی او مگر گناهِش چیست ؟؟
 ساعتی بعد مردمِ کوفه - روی دارالاماره اش دیدند
 همه معنای بی کسی را از - لب و ابروی پاره فهمیدند
 داد میزد: "حسین" آقا جان!! - راهِ خود کج نما کنون برگرد
 تا نبیند به کربلا زینب - پیکرت رابه خاک و خون برگرد
 دست من بشکند ولی دستت - بهر انگشتی بریده مباد
 سر من از قفا جدا بشود - حنجرَت از قفا دریده مباد
 کاش میشد به جای طفلانت - کودکانم بریده سر گردند
 جان زهرا میاور آنها را - دختران را بگو که بر گردند
 دختران را نیاور اینجا چون - دستِ مردان کوفه سنگین است
 وای از آن ساعتی که معجز از - غارتِ گوشواره رنگین است
 یاس های قشنگِ باغت را - رنگِ پاییز می کنند اینجا
 نعل نو میزنند بر اسبان - تیغِ خود تیز می کنند اینجا
 نیزه ها را بلند تر زده اند - مردمانی پلید و بی احساس
 حک شده زیرِ نیزه ها : "اینهاست!" - از برای نبرد با عباس ..."
 پیرزن ها برای کودک ها - قصه ی سنگ و چوب میگویند
 "روی نیزه اگر که سر دیدی - سنگ بر او بکوب" میگویند
 می دهد یاد بر کمانداران - حرمله فنِ تیر اندازی

فکر پنهان نمودن و چاره - بر سفیدی آن گلو سازی ؟
 کوفه مشغول اسلحه سازی ست - فکر مردم تماشای جنگ است
 از سر دار کوفه می بینم - بر سر بام خانه ها سنگ است
 تشنه ات میکشند بر لب آب - گو به سقا که مشک بر دارد
 طفلکی پا برهنه مگذاری - خار صحراشان خطر دارد
 آخرین حرفهای مسلم بود: - ای که از کوفیان خبر داری!!
 جان زهرا برای دخترها - روسری اضافه برداری !!
 پیکرش روی خاک و طفلانش - کوچه کوچه پی اش دوان بودند
 از گزند نگاه حارث هم - تا پدر بود در امان بودند
 مثل مولا سه روز مانده به خاک - پیکر بی سرش نشد عریان
 مثل مولا که پیکرش اما - نشده پایمال از اسبان
 رسم دلدادگی به معشوق است - عاشقان رنگ یار میگیرند
 در همان لحظه های آخر هم - نام او روی دار میگیرند
در کوفیان رنگی ز احساس و وفا نیست

در کوفیان رنگی ز احساس و وفا نیست - در شهر این مردم، مسلمانی حیا نیست
 بازار نیزه سازیش پر از هیاهوست - اما درون سینه ها مهر و وفا نیست
 اینان همان حیدر ستیزان قدیم اند - در قلب آنها مهر و عشق مرتضی نیست
 ای شهر نفرین گشته، نفرین بر وفایت - کار تو با اولاد زهرا جز جفا نیست
 در کوچه ها می گردم و یاد تو هستم - اینجا همه بیگانه اند و آشنا نیست
 دیروز این مردم به من لبیک گفتند - امشب کسی با نائب تو هم نوا نیست
 رو کن به هرجایی که میخواهی؛ نه اینجا - زیرا که کوفه جز به قتل تو رضا نیست
 درها همه بسته شده بر روی مسلم - جز یاد تو بر درد تنهایی دوا نیست
 مسلم فدائی تو شد در شهر کوفه - مولا حلالش کن اگر در کربلا نیست
 با من که مردم اینچنین کردند مولا - با زینب برگرد، امان در کوچه ها نیست
در کوفه غریبم من و کاشانه ندارم

در کوفه غریبم من و کاشانه ندارم - گوئی بروم خانه ولی خانه ندارم
 در کوفه غریبم من و غمخوار ندارم - یک تن به برم یار وفادار ندارم
 من همچو عمویم شده ام یکه و تنها - دیگر تو میا به کوفه نور دل زهرا
 در کوفه اسیر غم هجران و بلایم - دلخون غریبی تو در کربلایم

من یار و طرفدار بجز طوعه ندارم - شب گرد غریبی به دل کوچه ی یارم
 شد گوشه ی محراب غم کوفه نصیبم - مانند علی بی کس تنها و غریبم
 من کوچه نشین حرم فاطمه هستم - در شهر علی غمزده بر خاک نشستم
 تن بر سر دارم من و سر بر قدم یار - پر میکشم ای عشق چه خونین و سبکبار

روضه دوطفلان مسلم محمد و ابراهیم

اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمَا یا قَرَّةَ عَیْنِ رَسولِ اللّٰه، اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمَا یا فِلذْتی کَبِدِ ابنِ عمِ رَسولِ اللّٰه، اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمَا
 یا ناصری سبطِ رَسولِ اللّٰه، اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمَا آیها السَّابِقانِ فی الشَّهادَةِ من ذی رَجَمَ رَسولُ اللّٰه، اَلسَّلَامُ
 عَلَیْکُمَا آیها الشَّهِیدانِ فی نَصْرَةِ دَیْنِ اللّٰه، اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمَا آیها المَظلومانِ القَتیلانِ بِأَرْضِ کَرْبَلاء، اَلسَّلَامُ
 عَلَیْکُمَا آیها المَظلومانِ القَتیلانِ بِأیدی الأَشقیاء اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمَا آیها المَخلفانِ من مُسلمِ بنِ عَقیلِ
 القَتیل، اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمَا آیها الذَّبیحانِ من نَسلِ إِسماعیل.

نما حارث به ما رحمی که بر تو میهمان باشیم - دو طفل مسلم و دور از دیار و خانمان باشیم
 حدیث اکرم الضیف از خدا آیا به قرآن نیست - که ما طفلان بی آزار و بر تو میزبان باشیم
 نکرد آیا رسول الله سفارش عترت خود را - بدان ما دو یتیمان هم گلی زان گلستان باشیم
 علی را سرو بستانیم و زهرا را جگر گوشه - یتیمانیم از مسلم غریب و خسته جان باشیم
 مکن از ضربت سیلی رخ ما کودکان نیلی - نداریم هیچ تقصیری اسیر و ناتوان باشیم
 اقایان عزیز! خدا قسمتتان کند به عراق بروید. وقتی می خواهید از بغداد به سمت کربلا بروید اگر
 نگاه کنید، بین درخت های خرما دوتا گنبد کوچک پیدا است. به راننده می گوید: اینجا کجاست؟
 میگوید: قبر دوتا بچه های مسلم بن عقیل است. وقتی داخل حریشان می شوی خدا شاهد است نه
 واعظ میخواهی نه زیارتنامه خوان و نه روضه خوان همین که پایت را داخل حرم این دویچه می
 گذاری و دوتا قبر کوچک را پهلوی هم می بینی آتش میگیری. بعد از شهادت مسلم درکوفه و شهادت
 امام حسین (ع) اهل بیت را به کوفه آوردند. دوتا بچه های مسلم نزد شریح قاضی بودند. شریح با
 اینکه علیه حسین (ع) فتوای جهاد داده بود اما دوتا بچه های مسلم را لو نداد و آنها را در خانه نگه
 داشت. اهل بیت (ع) وقتی به کوفه آمدند، شریح با یک طرح دستی دوتا بچه ها را به زین
 العابدین (ع) رساند. نمی دانم این حرف را امشب بگویم یا نه؟ ای زن و مرد! نمی دانم خبر دارید یا
 نه؟ زینب (ع) را درکوفه دوازده روز به زندان بردند. بچه های فاطمه (ع) را دوازده روز به زندان
 بردند. نمی دانم مفتشین آنها چطور فهمیدند که دوتا بچه بر اهل بیت (ع) اضافه شده است؟ آنها
 فهمیدند که دوتا بچه در خانه شریح بوده اند و به اقا زین العابدین (ع) تحویل داده شده اند.
 عیبدالله یک حساسیت عجیبی نسبت به مسلم بن عقیل و بچه هایش داشت. وقتی خواستند آل
 محمد (ص) را از زندان بیرون آورند، یک مأمور از طرف عیبدالله دم در زندان ایستاد و گفت: بچه و

بزرگ باید خودشان را معرفی کنند تا من اسامی آنها را بنویسم. می خواست بچه های مسلم را پیدا کند. تمام زن و مرد اسامی اشان یادداشت شد. به این دو تا بچه که رسید، گفت: امیر، عبدالله دستور داده که ما این دو تا بچه را نگه داریم و باید همین جا بمانند. آقایان عزیز! یک دفعه صدای این دو بچه بلند شد که ای خدا! ما گوشه زندان چه کنیم؟ امام چهارم (ع) هر چه اصرار کرد تا این دو بچه هم همراه آنها بیاید فایده ای نداشت. برای این دو بچه یک زندان بان تعیین کردند. هر روز نزدیک غروب آفتاب فقط دو تا قرص نان جو برایشان می آوردند. برادر بزرگتر اسمش محمد است. یک روز صدا زد: داداش! اینها هر روز غذا را نزدیک غروب آفتاب می آورند خوب است روزها را روزه بگیریم. این بچه ها روزها را روزه می گرفتند. زندانی آنها یک سال به طول کشید. اواخر، یک پیرمرد که اسمش مشکور بود زندان بان آنها شد. یک روز بچه ها به این پیرمرد گفتند: پیرمرد! بگو بدانیم آیا تو پیغمبر اسلام (ص) را می شناسی؟ گفت: من مسلمانم او پیغمبر است، چطور شناسمش؟ گفتند: بگو بدانیم آیا تو علی (ع) را می شناسی؟ گفت: او امام من است من چطور شناسمش؟ گفتند: پیرمرد! بگو بدانیم آیا تو حسن را می شناسی؟ گفت: امام دوم من است. گفتند: پیرمرد! بگو بدانیم آیا حسین را می شناسی؟ گفت: آری امام سوم من است. خدا لعنت کند آنهايي را که پارسال حسین (ع) را کشتند. من مدتی است برای حسین (ع) دارم گریه می کنم. گفتند: پیرمرد! بگو بدانیم آیا مسلم بن عقیل را می شناسی؟ گفت: آری، نماینده امام حسین (ع) بود. به کوفه آمد او را هم کشتند. پیرمرد گفت: اینها چه سوالی است که می کنی؟ برای چه اینها را از من می پرسید؟ یک وقت گفتند: آئی پیرمرد! ما بچه های مسلم بن عقیل هستیم. آئی غریب مسلم!...

پیرمرد گفت: آقا زاده ها! چرا زودتر خودتان را به من معرفی نکردید؟ در زندان باز است اگر می خواهید بروید آزادید. اگر هم می خواهید بمانید من غلام شما هستم. هر کار بگوئید می کنم. گفتند: پیرمرد! اجاز بدهی ما برویم به خدا دلمان برای مادرمان تنگ شده است. صدا زد: آقا زاده ها! چشم من آزادتان می گذارم بروید. این کار برای من مسئولیت دارد، شاید کشته هم شوم اما این کار را می کنم. فقط یک لطفی بکنید الآن می ترسم آزادتان کنم. می ترسم بروید و شما را دستگیر کنند. بگذارید شب شود آن وقت بروید. شب شد. زندان بان در زندان را باز کرد، گفت: دو سه ساعتی بچه ها در کوچه سرگردان بودند. تا بالاخره سر از فرات، کنار نخلها در آوردند. خسته شده بودند. نشستند سر به درخت خرما گذاشتند و خوابیدند. ای کاش آن شب آنجا نخوابیده بودند. صبح شد. زنهای عرب می آمدند از آنجا آب می بردند. کنیز حارث آمد کنار شریعه مشکش را آب کند دید دو تا بچه زیر درخت نشسته اند و دارند گریه می کنند. گفت: شما که هستید؟ گفتند: ما یتیمان مسلم هستیم. آنها را به خانه آورد. به زن حارث گفت: خانم! دو تا مهمان برایت آورده ام اما این مهمان ها خیلی قیمتی هستند. این مهمانها خیلی با ارزش هستند. گفت: از کجا پیدایشان کردی؟ کنیز

جریان را گفت. این زن بچه ها را شست و شو داد. لباسهایشان را عوض کرد. گفت: آقا زاده ها! من جای مادر شما هستم. مبادا غصه بخورید.

آی آقا زاده های مسلم! امشب لطفی کنید از خدا بخواهید تا خدا حوائج این مردم را که این جور دارند عاشقانه برای شما گریه می کنند برآورد. آی قرص دارها! امشب شبش است، آی مریض دارها! امشب شبش است، آی گرفتارها! دردمندها! این دو تا بچه در خانه خدا آبرو دارند.

این زن به بچه ها غذا داد. شب شد بچه ها را در اتاق دیگری خواباند. در را هم روی بچه ها بست. نصف شب دامادش (و به نقلی پسرش) حارث آمد. زن گفت: مرد! تا حالا کجا بودی؟ گفت: صبح به عیدالله خبر دادند که زندان بان، بچه های مسلم را آزاد کرده است. عیدالله گفته: هر کس این دو بچه را پیدا کند دوهزار درهم به او جایزه می دهم. من از صبح تا حالا خودم و اسبم را در این بیابانها هلاک کردم، دنبال این دوتا بچه گشتم به خدا قسم اگر آنها را پیدا کنم قطعه قطعه شان می کنم. حارث خوابید. یک ساعت خوابش برد. یک وقت دید از داخل آن اتاق صدای گریه بچه ها بلند شد. یکی از بچه ها خوابی دیده بود. بلند شد و برادرش را بیدار کرد. صدا زد: برادر! به نظرم امشب شب آخر عمرمان است. یا الله! حارث از خواب بیدار شد. گفت: صدای گریه بچه از داخل خانه ما می آید؟ زن گفت: شاید برای همسایه ها باشد. گفت: نه از خانه ماست. بلند شد یکی یکی در اتاقها را باز کرد تا به اتاق بچه ها رسید. این دو تا آقا زاده را دید که دست به گردن هم انداخته اند و دارند گریه می کنند. این نانجیب گفت: «من اُنتما» شما کیستید؟ گفتند: درامانیم؟ گفت: آری. گفتند: بچه های مسلم هستیم. بمیرم این نانجیب آن قدر سیلی به صورت بچه ها زد.

یتیمی درد بی درمان یتیمی - یتیمی خواری دوران یتیمی - الهی طفل بی بابا نباشد - اگر باشد در این دنیا نباشد.

گیسوهای این دو بچه را به هم بست. صبح زود بلند شد. غلام و پسرش را برداشت و به همراه بچه ها کنار فرات آمد تا سرشان را جدا کند. محمد و ابراهیم گفتند: ای حارث! پس به ما مهلت بده تا چند رکعت نماز بخوانیم. مهلتشان داد آنها هم چهار رکعت نماز خواندند دستهایشان را طرف آسمان بلند کردند و گفتند: «ای خدا! بین ما و بین او به حق قضاوت کن!» الله! الله! ای آسمان چرا خراب نشدی؟ نه غلام حارث و نه پسرش هیچ کدام حاضر نشدند این دو بچه را بکشند. این نانجیب خودش سر از بدن آنها جدا کرد. این بچه ها این قدر پاهایشان را به زمین کشیدند تا از دنیا رفتند. سرها را میان یک ظرف گذاشت و به مجلس عیدالله آورد. جمعیتی نشسته اند. یک دفع سرها را جلوی امیر انداخت. امیر گفت: اینها چیست؟ نانجیب گفت: بچه ها مسلم را خواستی من هم سرهایشان را آوردم. گفت: نانجیب گفتم بچه ها را پیدا کن! نگفتم سرهایشان را بیاور. عیدالله با آن

قساوت قلبش ناراحت شد. گفت: آیا کسی هست این مرد را گردن بزند؟ یک مرد شامی گفت: بله من حاضرم. این مرد، حارث را همانجا برد و در محل قتل طفلان مسلم سر از بدنش جدا کرد. دیدی که خون نا حق پروانه، شمع را - چندان امان نداد که شب را سحر کند (مرحوم کافی)

حارثا مهمان نکشته کسی به شوق سیم و زر

حارثا مهمان نکشته کسی به شوق سیم و زر - ما یتیمان را مکش از قتل ماها در گذر
 بهر ما نبود امید زندگانی در جهان - حارثا کن از ره رأفت به حال ما نظر
 سر مبر از تن ما بهر حق آزاد کن - گر نشد افسرده زین سوز و گداز
 آخر ای ظالم بده مهلت تو از بهر نماز - تا دم آخر به خلاق جهان رو آوریم
 آن که اندر مشکلات دهر باشد چاره ساز - از وصال حق دل پر خون ما را شاد کن
 در مدینه منتظر مادر که بیند روی ما - بار دیگر شانه از رفت زند گیسوی ما
 چون پدر ما را نباشد تا که دلجویی کند - جای او مادر زند بوسه رخ نیکوی ما
 از وصال دل پر خون ما را شاد کن - زان سپس در امر خود کوشش تو ای جلاد کن

روضه روز دوم محرم و رودبه کربلا

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِیٍّ اَیُّهَا الشَّهِیدُ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ عَلَی خَلْقِهِ يَا سَیِّدَنَا وَ مَوْلَانَا اِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ اِلَى اللّٰهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَیْنَ یَدَیْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِیْهًا عِنْدَ اللّٰهِ اَشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللّٰهِ.

زود بیرون رو تو در سمت عراق - کربلا دارد بخونت اشتیاق
حق تو را غلطان بخونت خواسته - این قبا بر پیکرت آراسته
کودکان را هم ببر همراه خود - نینوا پرسوز کن از آه خود
بهر دستاویز روز داری - باید از عباس دستی آوری
بایدت ببینی بچشم خود عیان - کشته اکبر بدوش همرها
باید اندر راه حیدرت - پاره گردد خلق پاک اصغرت
«وقایع عاشورا ص ۱۷۰»

عاشقان کربلا، چندتا وداع داشت پسر فاطمه، یک وداع در مدینه بود، قبل از حرکت آمد مقابل قبر جدش پیغمبر ایستاد عرضه داشت یا رسول الله، من حسین پسر دخترت فاطمه ام، سر روی قبر پیغمبر نهاد گریه کرد، لحظه ای به خواب رفت، در عالم خواب رسول خدا را دید، حسین را در آغوش گرفت میان چشمان حسین را بوسید فرمود: حسینم می بینم بزودی آغشته به خون، تشنه لب در کربلا شهید خواهی شد فرمود: "یا حسین، اُخْرِجْ فَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی شَاءَ أَنْ یَرَاكَ قَتِیْلًا"
شبانه با قبر مادر وداع کرد، با قبر برادرش امام مجتبی وداع کرد، آماده حرکت شد، برادرش محمد حنیفه جلو آمد، حسین جان حالا که می روی برو ولی چرا این زن و بچه ها را همراه میبری؟ زینب را کجا میبری؟ جریان خواب را برای محمد حنیفه تعریف کرد، بعد ابی عبدالله فرمود: "قَدْ شَاءَ اللّٰه تَعَالٰی أَنْ یَرَاهُنَّ سَبَیًا" خدا خواسته که آنان را اسیر بینند.

وقتی که می رفتند دنیا گریه میکرد

وقتی که می رفتند دنیا گریه میکرد - شهر مدینه مثل زهرا گریه میکرد
وقتی که می رفتند پشت پای آنها - چشمان جبرائیل حتی گریه میکرد
پائین پای ناقه مریم گریه میکرد - دور سر گهواره عیسی گریه میکرد
این است آن داغ عظیمی که برایش - حتی میان تشت یحیی گریه میکرد
این است زینب بانویی که زیر پایش - زانوی لرزه دار سقا گریه میکرد
بوسید اکبر دستهای مادرش را - در زیر چادر، ام لیلا گریه میکرد
بر روی دامن مادری در گوش طفلش - آهسته تا میگفت لالا گریه میکرد

یک کاروان گریه شد وقتی رقیه - با گفتن بابا، بابا گریه میکرد
در زیر پای محمل مستوره عشق - منزل به منزل ریگ صحرا گریه میکرد
وقتی که میرفتند عالم سینه میزد - وقتی که میرفتند دنیا گریه میکرد
(فرهنگ عاشورا، ص ۱۶۵ - قصه کربلا، ص ۶۹، نقل از بحار، ج ۱، ص ۱۸۴)

بیوم التروییه محمل بیستند

أَسْلَامٌ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا
سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ
اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

بیوم التروییه محمل بیستند - خواتین اندر آن محمل نشستند
حرم را از حرم کردند بیرون - همه سرگشته اندر دشت و هامون
کسانی را که عالم را پناهند - برون کردند از کاخ خداوند
همه قربانیان کعبه دل - برون خرگه زدند از کعبه گل
مهیار ناقه بانوی ذی جود - ابردست طرماح عدی بود
حدی با زنگ اشتر گشت چون جفت - طرماح عدی با آن شتر گفت
همین بانو که در محمل نشسته - دل از قید علا یقها گسسته
مهمین دخت امیرا لمؤمنین است - بهین فرمانده روی زمین است
مبادا آنکه آزارش نمائی - هم آزار دل زارش نمائی
پس از چندی فلک در گردش آمد - سپس تیر قضا را پرش آمد
همین زن شد اسیر قوم عدوان - چگویم من زاشترهای عربان
«تاج نیشابوری: خزائن الشهداء ص ۸۲»

به یاد آن قافله ای که روز هشتم ذی الحجه با بیت خدا وداع کرد همه حجاج دارند طواف می کنند
اما حسین می بیند دشمن زیر احرام، شمشیر بسته می خواهد خون عزیز فاطمه را بریزد لذا دست
زن و بچه اش را گرفت و حرکت کردند گفتند آقا مگر عرفات نمی آیی، مگر منی نمی آیی، چرا منای
من جای دیگر است آقا مگر قربانی نمی کنی، فرمود چرا قربانی ها همراهم هستند، قربانی ام علی
اکبر است، قاسم است، عباس است، (عاشقان ابی عبدالله) اما یک قربانی که دل عالم را آتش می
زند علی اصغر است. روز عاشورا آورد مقابل لشکر دشمن، فرمود: "یا قوم، ان لم تر حرمونی فارحموا
هذا الطفل أما تزونه كيف يتلظى عطشا" اگر به من رحم نمی کنید، به این طفل رحم کنید مگر نمی
بینید از شدت تشنگی لبها را باز و بسته می کند هنوز سخن امام تمام نشده بود ببینید علی دارد
دست و پا می زند، همه صدا بنید حسین.

ای منی ای سرزمین اهل بیت - ای ز اشک انبیا خاک تو گل
 ای منی ای کعبه عشق و وفا - ای منی ای مکتب صدق و صفا
 ای منی تی مرکز وصل اله - ای به خیل عاشقان میعادگاه
 ای منی ای وادی افروخته - ای ز آه خسته دلها سوخته
 ای منی آفتاب نور عشق - ای منی ای گام گامت طور عشق
 ای منی ای محفل قرب خدا - ای ز من کرده منیت را جدا
 ساکنان ساکن کوی حقند - عاشقان عاشق روی حقند
 در کجای دامت ای خاک پاک - مصطفی صورت نهاده روی خاک
 می رسد بر گوش این سرزمین - بانگ لبیک امیرالمؤمنین
 خاک اهل دل تو صحرا بوده ای - شاهد العفو زهرا بوده ای
 در کدامین خیمه صحرای راز - با خدا کرده حسن راز و نیاز
 در کجای دامت از هر دو عین - بوده جاری در دعا اشک حسین
 کعبه جان قبله دلها کجاست - خیمه گاه مهدی زهرا کجاست
 دوست دارم رو در آن صحرا کنم - جستجوی مهدی زهرا کنم
 حاجیان جمع اند دور هم همه - پس کجا رفته حسین فاطمه
 او که خود در خانه صاحب خانه بود - شمع رویش را حرم پروانه بود
 حاجیان جمع اند جمله در منی - او چرا رفته سوی کربلا
 او به جای موی سر ، سر می دهد - قاسم و عباس و اکبر می دهد
 سعی حج او صفا با خنجر است - مروه اش قبر علی اکبر است

بار بگشائید، اینجا کربلاست

أَسْلَامٌ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا
 سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ
 اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

بار بگشائید، اینجا کربلاست - آب و خاکش با دل و جان آشناست
 بر مشام جان رسد بوی بهشت - به به از این تربت مینو سرشت
 کربلا، ای آفرینش را هدف - قبله گاه عاشقان از هر طرف
 طور عشق است و مطاف انبیا - نور حق اینجاست، ای موسی بیا
 جسم را احیا اگر عیسی کند - جان و تن را کربلا احیا کند
 گر سلامت رفت، از آتش، خلیل - نور ثار الله شد او را دلیل

کربلا، قربانگه ذبح عظیم - عرش رحمان را صراط مستقیم

گر خدا خواهی، برو این راه را - کن زیارت کوی ثار الله را

امام حسین (علیه السلام) دو منزل مانده به کوفه با حرّ بن یزید که هزار سوار داشت بر خورد نمود ، امام به حر فرمود : آیا همراه ما هستی یا علیه ما ؟ حر جواب داد : بلکه علیه شما هستم ای اباعبدالله. حضرت فرمود : لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. سپس بین آن حضرت و حر سخنانی رد و بدل شد تا آنجا که امام (علیه السلام) به حر فرمودند : پس حال که شما بر خلاف آنچه به ما نوشته اید و فرستادگانتان برای ما آورده اند می باشید ، ما به همان جایی که از آن آمده ایم برمی گردیم . اما حر و یارانش از مراجعت امام ممانعت کردند و حر گفت : یابن رسول الله شما راهی را انتخاب کنید که نه به کوفه برسد و نه به مدینه ، تا من هم نزد عبید الله بن زیاد عذری داشته باشم و بگویم که از راه دیگری رفته ای. حضرت به سمت چپ به طرف محلی به نام عَذِیْبُ الْهَجَانات حرکت نمود عبید الله به حر رسید که در آن نامه او را سرزنش نموده و به او دستور داد بر امام (علیه السلام) سخت بگیرد. حر و یارانش خود را بر امام (علیه السلام) رساندند و از ادامه راه حضرت مانع شدند. امام به او فرمود : آیا تو نگفتی که ما راهمان را عوض کنیم؟ حر گفت بله ، ولی نامه امیر عبد الله به من رسید که در آن به من دستور داده است بر تو سخت بگیرم و بر من جاسوسی گماشته تا دستوراتش را انجام دهم. در این هنگام امام بین اصحابش ایستاد و خطبه ای خواند و در آن فرمود : إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ اسْتَمَرَّتْ حَدَاءُ وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَمَرَعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ فَلْيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا فَإِنَّهُ لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر جدش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : آنچه بر من وارد شده است را دیده اید و بدرستی که دنیا تغییر کرده و رو برگردانده است و خوبیهایش پشت نموده و بدیهایش باقی مانده است و از آن چیزی باقی نمانده مگر قطراتی مثل قطرات باقی مانده در ظرفی و زندگی پستی مانند چراگاهی بی حاصل آیا نمی بینید که به حق عمل نمی گردد و از باطل جلوگیری نمی شود پس مومن مستحق (و سزاوار) است که (در چنین شرایطی) بسوی ملاقات پروردگارش بشتابد ، پس من مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ظالمان را جز نکبت (و بدبختی) . زهیر بن قین ایستاد و به یاران خود گفت شما سخن می گوئید یا من بگویم؟ گفتند : شما سخن بگو. پس حمد و ثنای الهی را بجا آورد و خطاب به امام عرض کرد : ای هدایت یافته الهی یابن رسول الله ما سخنان شما را شنیدیم بخدا اگر دنیا برای ما باقی ماندنی بود و در آن جاودان می ماندیم و با یاری و همراهی شما آن نعمتها و موهبتها را از دست می دادیم باز همراهی و مبارزه در رکاب تو را بر همه آن ترجیح می دادیم. امام علیه السلام در حق وی دعا

فرمود. نافع بن هلال جبلی بپا خاست و عرضه داشت: ... بخدا قسم ما از قضا و قدر الهی لحظه ای به خود بیم راه نمی دهیم و از دیدار خدای خود ناراحت نیستیم و بر تصمیم خود باقی هستیم و با دوستان تو دوست و با دشمنان تو دشمنیم. بعد بریر بن خضیر ایستاد و عرض کرد: یابن رسول الله خداوند به ما منت نهاده که در رکاب شما بجنگیم و در راه دفاع از تو بدنمان قطعه قطعه شود تا جدت روز قیامت شفاعتمان کند مردمی که فرزند دختر پیامبرشان را بقتل برسانند روی رستگاری نخواهند دید، وای بر آنان چگونه خداوند را ملاقات خواهند کرد، اُف بر آنها آن روز که با غم و اندوه و آه و فغان بسوی آتش جهنم کشیده می شوند. بعد حضرت فرزندان و برادران و اهل بیت خود را جمع کرد، پس به آنها نگاهی کرد و ساعتی گریست سپس فرمود: اَللّهُمَّ اِنَّا عِتْرَةُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَقَدْ اَخْرَجْنَا وَطَرَدْنَا وَاَزَعَجْنَا عَنْ حَرَمٍ جَدْنَا وَتَعَدَّتْ اُمِّيَّةٌ عَلَيْنَا اَللّهُمَّ فَخُذْ لَنَا بِحَقِّنَا، وَاَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. خدایا ما خاندان پیامبر توایم که ما را اخراج کردند و از خود دور نمودند و از حرم جدمان جدا کرده و بنی امیه به حق ما تجاوز نمودند، و ما را بر قوم ظالم یاری فرما. سپس رو به اصحاب فرمود: الناس عبید الدنیا والدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الدیانون. مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنهاست تا وقتی گرد آن می گردند که زندگیشان دایر باشد پس آنگاه که به امتحان دچار میگردند (معلوم میگردد که دین داران کمند). سپس حضرت بر خواست و سوار شد و حرکت نمود و هر مسیری را که انتخاب می فرمود حر و یارانش مانع می شدند تا اینکه روز دوم محرم به کربلا رسیدند وقتی به کربلا رسیدند مرکب حضرت ایستاد و قدم از قدم بر نداشت امام پرسید: نام این سرزمین چیست؟ جواب دادند: کربلا (طبق بعضی روایات حضرت پرسید: آیا نام این سرزمین کربلاست؟) امام فرمودند: اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ خدایا من از اندوه و بلا به تو پناه می برم. سپس فرمود: هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، قَفُوا وَلَا تَرَحَّلُوا اِنْزِلُوا، هَاهُنَا وَاللّٰهُ مَنَاحُ رُكَابِنَا، هَاهُنَا وَاللّٰهُ مَحَطُّ رِحَالِنَا وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللّٰهُ قَتْلُ رِجَالِنَا وَ هَاهُنَا وَاللّٰهُ ذَبْحُ اَطْفَالِنَا وَ هَاهُنَا وَاللّٰهُ تَزَارُ قُبُورِنَا (هَاهُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا) وَ هَاهُنَا وَاللّٰهُ مَحَلُّ سَبِي حَرِيْمِنَا، بهذا التربة وعدنی (حَدَّثَنِي) جدی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (و لا خلف لقوله) اینجا جایگاه اندوه و بلاست، توقف کنید و حرکت نکنید، فرود آیید، بخدا قسم اینجا محل نزول از رکاب است (یعنی پیاده شدن از مرکب) بخدا قسم اینجا محل اقامت و ریختن خونهای ماست و بخدا قسم اینجا محل کشته شدن مردان ماست و بخدا قسم اینجا محل ذبح شدن اطفال ماست و بخدا قسم اینجا محل زیارتگاه شدن قبور ماست (اینجا محل قبور ماست) و بخدا قسم اینجا محل شکستن حرمت ماست، و به این خاک جدم رسول خدا به من وعده داده (چنین به من خبر داده) است (که قول او خلاف نمی شود). همه اهل بیت و اصحاب در آنجا فرود آمدند و حر و لشکریانش نیز در آن نزدیکی خیمه زدند.

فرود آید یاران وعده گاه داور است اینجا

فرود آید یاران وعده گاه داور است اینجا - بهارستان سرخ لاله های پرپر است اینجا
 چه غم گر از منا و وادی مشعر سفر کردی - خدا داند که بهتر از منا و مشعر است اینجا
 زیارتگاه کل انبیاء تا با من محشر - مزار قتلگاه عاشقان بی سر است اینجا
 فرود آید ای یاران در این صحرا که می بینم - ز بانگ العطش غوغای روز محشر است اینجا
 فرات از چار جانب موج زن اما خدا داند - جواب العطش شمشیر و تیر و خنجر است اینجا
 رباب از اشک و خون دل دو چشم خویش دریا کن - که آب تیر زهر آلوده شیر اصغر است اینجا
 به گل باران چه حاجت دشت و صحرا را که می بینم - زمینش لاله گون از خون سرخ اکبر است اینجا
 مبدا نام آب آرید ای طفلان معصوم - که سقای حرم خود از شما تشنه تر است اینجا
 عَلم افتاده، من تنها و اطرافم پر از دشمن - سر و دست علمدارم جدا از پیکر است اینجا
 برادر با تن عریان به موج خون و می بینم - که کعب نیزه عرض تسلیت بر خواهر است اینجا
 سزد که دعوت کنم در کربلا پیوسته «میثم» را - که او را شور و حال و اشک و سوز دیگر است اینجا
 شاعر: حاج غلامرضا سازگار (میثم)

گرنام این زمین به یقین کربلا بود

گرنام این زمین به یقین کربلا بود - اینجا نصیب ما همه کرب و بلا بود
 اینجا بود که تیغ بر آل نبی کشند - و اینجا بود که ماتم آل عبا بود
 کارمخدرات من اینجا تبه شود - پشت مبارزان من اینجا دو تا شود
 ریزند در مصیبت من آب چشم خویش - هر مرغ و ماهی که در آب و هوا شود
 «زندگانی امام حسین ع / ۳۲۴»

قافله دارد به کربلا می آید. یک وقت رسیدند به جایی که دیدند اسب امام حسین (ع) قدم از قدم بر نمی دارد. اسبش را عوض کردند دیدند راه نی رود. چند اسب عوض کردند. یک وقت جوان ها گفتند: آقا! چرا این اسب ها راه نمی روند؟ فرمود: ببینید از این عرب های باده نشین کسی هست در این سرزمین که اسم این سرزمین را بلد باشد. یک پیرمردی را آوردند. پرسیدند: آیا اسم این زمین را می دانی؟ گفت؟ آری آقا! این زمین چند اسم دارد. قادسیه، غاضریه، شاطیء الفرات، فرمود: این زمین اسم دیگری هم دارد؟ گفت: این جا را نینوا هم می گویند. هنوز آن اسمی که امام حسین (ع) دنبالش می گردد آن عرب نگفته است. فرمود: آئی مرد! این زمین اسم دیگری ندارد؟ گفت: چرا این جا را کربلا هم می گویند، فرمود: آئی جوانها بارها را پایین بیاورید، بار منزل رسید. آئی زمین کربلا من ارمغان آورده ام - درّ کوچک اصغر شیرین زبان آورده ام آمدند دور محلل خانم زینب (س) را گرفتند و محترمانه زینب را پیاده کردند.

اُف بر تو ای روزگار! چند روزی بیشتر نگذشت همین زینب(س) خواست سوار محمل شود، هر چه نگاه کرد یک نفر نبود تا کمکش کند. یک وقت رویش را برگردان طرف گودال قتلگاه صدا زد: واحسیناه! همه بگویند: حسین! حسین!

گرنام این زمین به یقین کربلا بود

گرنام این زمین به یقین کربلا بود - اینجا نصیب ما همه کرب و بلا بود
 اینجا بود که تیغ بر آل نبی کشد - وینجا بود که ماتم آل عبا بود
 کارمخدوات من اینجا تبه شود - پشت مبارزان من اینجا دو تا شود
 ریزند در مصیبت من آب چشم خویش - هر مرغ و ماهی که در آب و هوا شود
 «زندگانی امام حسین ع / ۳۲۴»

بار بگشائید کاینجا خون ما خواهند ریخت

بار بگشائید کاینجا خون ما خواهند ریخت - آبروی ما بخاک کربلا خواهند ریخت
 کودکان جعفر طیار را خواهند کشت - گرد بر رخسار آل مصطفی خواهند ریخت
 این مکان از حيله روباه بازی دمبدم - خون نور دیده شیر خدا خواهند ریخت
 «زندگانی اما م حسین ع / ۳۲۲»

ای یگه تاز عرصه صبر و رضا حسین

ای یگه تاز عرصه صبر و رضا حسین - وی رهنمای قافله کربلا حسین
 ای حج نا تمام تو مقبول کردگار - طی شد به وصف عمره تو عمر ما حسین
 احرام بسته ای تو و پوشیده ای کفن - تا آوری مناسک حج را بجا حسین
 راز شناخت در عرفات تو بود و بس - ای چشمه هدایت و فیض و دعا حسین
 اصحاب با وفای تو در طواف خیمه ها - هر دم بجای تلبيه گویند یا حسین
 قربانی تو کودک شش ماهه تو بود - ای سوخته ز ماتم تو جان ما حسین
 پر می زند دلم به هوای حریم تو - آنجا که مستجاب شود هر دعا حسین
 مهر تو جان ما بود و هیچ قدرتی - ما را نمی توان کند از تو جدا حسین
 از یاد رفت داغ عزیزان ما ولی - داغ تو کی رود ز دل و جان ما حسین
 قافله ابی عبد الله روز به روز دارد نزدیک کربلا میاد ، قربان قافله و سر نشینان این قافله ، علمدار این قافله عباس (حاجت دارها ، درد دارها) قافله سالار حسین فاطمه است ، این قافله علی اکبر دارد ، این قافله علی اصغر دارد ، این قافله قاسم و عون و جعفر دارد ، این قافله شیر زنی مثل زینب کبری دارد .

راوی می گوید: در یکی از منازل دیدم جمعی دور محملی را گرفته اند یک کسی می خواهد پیاده شود. اما اینقدر عظمت دارد دیدم یک طرف علی اکبر ایستاده، آقا ابوالفضل زانوش رکاب قرار داده، گفتم نزدیک برم کیه؟ تا نزدیک رفتم گفتم کی می خواهد پیاده شود. (آی دل‌های آماده) روز یازدهم محرم هم که می خواست از کربلا حرکت کند، دیدم دیگر عباس نداره، دیگر علی اکبر نداره، عزیزانش روی زمین افتاده اند، زینب یک نگاه به بدن حسینش کرد. حسینم پاشو خواهرت را سوار محمل کن.

آه از آن ساعت که سبط مصطفی

آه از آن ساعت که سبط مصطفی - گشت وارد بر زمین کربلا
 پس به یاران کرد رو سلطان دین - کای هوا داران مقام ماست این
 باز بگشائید خوش منزلگه است - تا به جنت زین مکان اندک است
 باز بگشائید که اینجا از عذاب - میشود لبها کبود از قحط آب
 با زبگشائید کاینجا از جفا - ام لیلا گردد از اکبر جدا
 باز بگشائید کاینجا بیدرنگ - برگلوی اصغرم آد خدنگ
 اندر اینجا از جفای اشقیا - دست عباسم شود از تن جدا
 اندر اینجا من به جسم چاک چاک - اوفتم از صدر زین بر روی خاک
 من تنها و دشمن صد هزار - پیکرم مجروح و زخم بی شمار
 دردم آخر ز راه کین سنان - پهلویم بشکافد از نوک سنان
 شمربنشیند بر روی سینه ام - بشکند آئینه بی کینه ام
 اوزکین خنجر نهد بر خنجرم - تشنه لب از تن جدا سازد سرم

کربلا از سوی دشت حجاز

کربلا از سوی دشت حجاز - بهر تو مهمان فراوان رسید
 کربلا نور دل فاطمه - حسین مظلوم شتابان رسید
 کربلا بستر خود باز کن - قافله شاه شهیدان رسید
 کربلا زینب خونین جگر - بهر هواداری طفلان رسید
 کربلا اکبر رعنا جوان - بهر خدا در ره جانان رسید
 کربلا قاسم نو کدخدا - بیاری سرور خوبان رسید
 کربلا ماه بنی هاشمی - بهر علمدار ی طفلان رسید
 کربلا اصغر شیرین زبان - کودک ششماهی نالان رسید
 شکری مظلوم بشورو نوا - از غم سلطان شهیدان رسید

«ارمغان شکروی / ۴۴»

به دشت کربلا سلطان خوبان

به دشت کربلا سلطان خوبان - چو آمد با جمیع جان نثاران
 بگفتا مقصد ما این مکان است - همین جا جایگاه عاشقان است
 همه بار سفر اینجا گشائید - در این دشت بلا منزل نمائید
 ز محمل ها همه بیرون بیائید - فرود آئید و صوت غم نوائید
 بهشت جاودان در این زمین است - زمین کربلا خلد برین است
 زمین کربلا قربانگه ماست - فضایش بر سوی الله عنبر آساست
 به معراج حقیقی پا نهادیم - بدریای بلا یکسر فتادیم
 بالفضل ای علمدار برادر - بیا با اکبرم شبه پیمبر
 ز محملها زنان در خیمه آرید - ز دیده اشک و خون اینجا ببارید
 بیا زینب مهبیای بلا شو - پس زانو نشین اندر نوا شو
 ز محمل زینبا دیگر برون آ - در اینجا مجلس ماتم بیارای
 بیا زینب مکان در کربلا گیر - از این وادی غم و رنج و بلا گیر
 یکی دریا ز خون گردد پدیدار - که موجش می رود تا عرش دادار
 تواندر ساحلش بنشین و بنگر - در این دریا بر احوال برادر
 بین خواهر چه آید بر سر من - بینی پاره پاره پیکر من
 بینی من بخون گردم شناور - سرم بالای نی بینی تو خواهر
 ز کله خامه ات ساعی عزاریز - به هر ماتمسرا شور غم انگیز
 «زیده المصائب ۵۳/۲»

حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد

حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد - در آن صحرا برای گفتگوی با خدا آمد
 رسیده کاروان حق نما در منزل مقصود - در آن دشت بلا آنان همه خواهنده معبود
 کلیم نینوا اندر زمین نی نوا آمد - حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد
 در این دریای خون کشتی بقرب حق همی راند - بسوی رحمت باری از آن لشکر همی خواند
 در این معراجگه نور دو چشم مصطفی آمد - حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد
 چه معراجی بود یارب که باید غرقه خون آمد - چرا باید بخون آغشته با زخم فزون آمد
 به سربازان راه حق بلا بی انتها آمد - حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد
 میان عاشق و معشوق حجابات از میان رفتی - دران معراج خون بس گفتگو ها بر زبان رفتی

ز بهر سالکان راه حق جام بلا آمد - حسین درسوی معراج زمین کربلا آمد
 زمین کربلا فخریه ها بر عرش حق دارد - بهشت جاودان استی هر آنکس رودراو آرد
 شه دین بقرب حق سلام از آشنا آمد - حسین درسوی معراج زمین کربلا آمد
 دراین نظم غم افزایش نواکن ساعی نالان - بز نقش عزا کن خانه صبر همه ویران
 بدشت کربلا سینه زنان خیر النساء آمد - حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد
 «زیده المصائب ۲ / ۵۵»

اشعار دوم ماه محرم از کتاب مجموعه اشعار باقری

دوم ماه محرم کربلا شد شور و ماتم

یا حسین جانم حسین جان - یا حسین جانم حسین جان
 دوم ماه محرم کربلا شد شور و ماتم - وارد کربلا شد کاروانی همدم غم
 بوی غربت، بوی محنت بر مشام آید دمام - رهبراین کاروان است سرور و مولا حسین جان
 یا حسین جانم حسین جان - یا حسین جانم حسین جان
 اسب آقا اندر آنجا پایکوب اندر زمین است - گفت آقا نام اینجا باغم و محنت قرین است
 بار بگشائید کاینجا ایستگاه آخرین است - میشود آخر در اینجا بی کس و تنها حسین جان
 یا حسین جانم حسین جان - یا حسین جانم حسین جان
 ای جوانان اندر اینجا خیمه ها بر پا نمائید - بار اندازید اینجا مسکن و ماوی نمائید
 بهر محنت اندر اینجا خویش پا برجا نمائید - چون کند آخر در اینجا منزل و ماوی حسین جان
 یا حسین جانم حسین جان - یا حسین جانم حسین جان
 خیمه ها کردند برپا اندر آن دشت و بیابان - چون بفرمان حسینی نوجوانان و جوانان
 آخرین منزل شد آنجا بهر آن پاکیزه جانان - از ازل بوده است اینجا منزل آقا حسین جان
 یا حسین جانم حسین جان - یا حسین جانم حسین جان
 خیمه های هشت روزه اندر آن صحراست برپا - آتش کین و عداوت خیمه ها را کنده از جا
 خیمه گاهی بس مجلل جای آن گشته مهیا - باقری در کربلا بین خیمه مولا حسین جان
 یا حسین جانم حسین جان - یا حسین جانم حسین جان

دوم ماه محرم کربلا ماتم سراشد

دوم ماه محرم کربلا ماتم سراشد - کاروانی از مدینه وارد کربلا شد
 گشته برپا شور و غوغا - در میان آل طاهها
 یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله - یا حسین یا ثار الله یا حسین یا ثار الله
 چونکه شد وارد بدشت کربلا فرزندان زهرا - لشکران دوه و ماتم پر نمود آن دشت و صحرا

جمله دلها غمین شد - پرزآه آتشین شد
 یاحسین یا ثارالله یاحسین یا ثارالله - یاحسین یا ثارالله یاحسین یا ثارالله
 سبط پیغمبر بگفتانام این صحرا چه باشد - علت این ترس و وحشت این همه غمها چه باشد
 کربلا گراین زمین است - باغم و محنت عجین است
 یاحسین یا ثارالله یاحسین یا ثارالله - یاحسین یا ثارالله یاحسین یا ثارالله
 آدم موسی و عیسی اندر این جا گریه کرده - نوح و ابراهیم و یحیی اندر این جا نوحه کرده
 این زمین با حزن و ماتم - از ازل گردیده توام
 یاحسین یا ثارالله یاحسین یا ثارالله - یاحسین یا ثارالله یاحسین یا ثارالله
 خیمه هابریا کنیدای نوجوانان و جوانان - آخرین منزل بود این جا زیهر ماعزیزان
 من که بر عالم پناهم - باشد این جا قتلگاهم
 یاحسین یا ثارالله یاحسین یا ثارالله - یاحسین یا ثارالله یاحسین یا ثارالله
 خیمه هابریا شده امروز در آن دشت و صحرا - لیک در شام غریبان کنده شد از ظلم اعدا
 آتش اندر خیمه دین - زد عبیدالله بی دین
 یاحسین یا ثارالله یاحسین یا ثارالله - یاحسین یا ثارالله یاحسین یا ثارالله
 شعله ها از خیمه ها و دود آن بر بام کیوان - کودکان پابرهنه دشت پر خار مغیلان
 باقری بنگر چه ها شد - ظلم بر آل عبا شد
 یاحسین یا ثارالله یاحسین یا ثارالله - یاحسین یا ثارالله یاحسین یا ثارالله
آمدی در کربلا با خیل یارانت حسین جان
 آمدی در کربلا با خیل یارانت حسین جان - باتمام یاوران و جان نثارانت حسین جان
 عالمی در شورشین است - ذکر هستی یاحسین است
 یاحسین جانم فدایت - یاحسین جانم فدیت
 آمدی با زینب و کلثوم و هم عباس و اکبر - آمدی با عون و عبدالله و سجاد و هم اصغر
 کربلایت پر بلا شد - قبله اهل ولا شد
 یاحسین جانم فدایت - یاحسین جانم فدیت
 آمدی اندر منای کربلا توای حسین جان - تا کنی در راه قرآن جان فدا توای حسین جان
 حج تودر کربلا شد - قتلگاه تومنا شد
 یاحسین جانم فدایت - یاحسین جانم فدیت
 توفدا گشتی ولی اسلام و دین رازنده کردی - دین حق را در جهان جاوید و هم پاینده کردی
 از سروجانت گذشتی - خود تو ثارالله گشتی

یا حسین جانم فدایت - یا حسین جانم فدیت

باقری یالیتناکنا معک گویدحسین جان - راه حق راه نبی راه توراپویدحسین جان

توشهیدکربلایی - درره حق جان فدایی

یا حسین جانم فدایت - یا حسین جانم فدیت

دوم ماه محرم چون بدشت کربلا

یاس میگویدحسین احساس میگویدحسین - جمله جن وملك والناس میگویدحسین

دوم ماه محرم چون بدشت کربلا - شدحسین بن علی بامحنت ورنج وبلا

بازنان وکودکان ویاوران جان نثار - درپی فرمان یزدان جملگی قالوابلی

انتخاب حق زبین الناس میگویدحسین - یاس میگویدحسین احساس میگویدحسین

خیمه هاشدبرسرپا اندآن دشت و دیار - بهریاران حسینی آن شه والا تبار

لیک بودی خیمه ها نا امن از ظلم یزید - چونکه باشدآل سفیان کینه توزونابکار

شمردون باخنجرالماس میگویدحسین - یاس میگویدحسین احساس میگویدحسین

روزهفتم آب رابستندبرآل رسول - آب هم آبی که باشدمهرزهرای بتول

روزهشتم آب شدکمیاب اندرخیمه ها - روزتاسوعاهمه ازتشنگی زاروملول

آب هم باناله واحساس میگویدحسین - یاس میگویدحسین احساس میگویدحسین

روزعاشورالب خشکیده وقلب کباب - کودکان تشنه لب دررزیهرم آفتاب

اصغربی شیرهم اندرکنارنهرآب - میزندپرپرروی دست مام خودرباب

هم لبان تشنه عباس میگویدحسین - یاس میگویدحسین احساس میگویدحسین

عصرعاشوراحسین اندرمیان قتلگاه - گفت باآن شامیان بی حیای روسیاه

باچه جرمی میکشیدم ای گروه کینه جو - لا اقل آبی دهیدم ای گروه دین تباه

باقری با ناله واحساس میگویدحسین - یاس میگویدحسین احساس میگویدحسین

یا حسین ویا حسین ویا حسین - یا حسین ویا حسین ویا حسین ویا حسین

اشعار کربلا

ای کربلاء ز عرش معلی تو برتری

ای کربلاء ز عرش معلی تو برتری - نازم تو را که منبع انهار کوثری
 فخریه کن که مرکز انوار داوری - در وصف تو هر آنچه بگویم فزون‌تری
 کی می‌تواند کعبه کند با تو همسری؟! - کی می‌تواند کعبه کند با تو همسری؟!
 گر کعبه را منی است تو را هست قتلگاه - آنجا اگر صفاست تو را هست خیمه گاه
 زمزم نیززد پیش فرات به پر گاه - مشعر ستاره‌ای است توباشی به مثل ماه
 رخشان به پیش کعبه تو چون بدر انوری - رخشان به پیش کعبه تو چون بدر انوری

ای کربلاء بناز تو ای خاک مشکبار

ای کربلاء بناز تو ای خاک مشکبار - جا دارد ار به عرش نمائی تو افتخار
 جسم عزیز فاطمه بگرفت در کنار - خیل ملک بطوف تو هر لیل و هر نهار
 ای کربلاء صفای تو بالاتر از صفا - آرامگاه مظهر حق سبط مصطفی
 گوید چه بوی خلد ایا خاک جان فزا - هم کعبه حقیقت و هم سرچشمه بقا
 تو خوابگاه نور دو چشم پیمبری - تو خوابگاه نور دو چشم پیمبری
 خاک تو ای زمین بلا برتر از بهشت - با خون حلق سبط نبی گشته‌ای سرشت
 بهرت چنین ز روز ازل بود سرنوشت - بادست قدرت حق بنهاداست در تو خشت
 خاکت چو کیمیاست تو کبریت احمری - خاکت چو کیمیاست تو کبریت احمری
 آب فرات در نظر اهل دل، بقاست - یک ذره‌اش ز خاک تو بهتر ز کیمیاست
 سرشار در تو متصلا رحمت خداست - آن تربت شریف که بر دردها شفاست
 رخشان چو ماه چارده خورشید انوری - رخشان چو ماه چارده خورشید انوری
 ای کربلاء قرار ز دل‌ها تو برده‌ای - ز اول زمام عقل، ز سرها ربوده‌ای
 آن در پر بها که تو در خود نهفته‌ای - داری خبر که جسم که در بر گرفته‌ای؟
 خاکت بسان مشک مداما معطری - خاکت بسان مشک مداما معطری
 آه از دمی که آن شه عطشان ز روی زین - با جسم پاره پاره بیفتاد بر زمین
 دشمن به دور او به میان همچنان نگین - دیگر بس است سید مداح دل غمین
 آسوده از حساب تو در روز محشری - آسوده از حساب تو در روز محشری
چه کربلا ست که آدم به هوش می آید
 چه کربلا ست که آدم به هوش می آید - هنوز ناله زینب به گوش می آید

چه کربلاست کز آن بوی سیب می آید - صدای ناله ی مردی غریب می آید
 چه کربلاست کز او بوی مشک می آید - هنوز ناله زلب های خشک می آید
 چه کربلاست که بوی گلاب می آید - صدای گریه طفل رباب می آید
 چه کربلاست که بوی عبیر می آید - صدای کودک نا خورده شیر می آید
 چه کربلاست که بانگ صغیر می آید - هنوز ناله طفل صغیر می آید
 چه کربلاست از آن ناله ی رباب آید - صدای ناله لالایی علی بخواب آید
 جواب طفلک ششماه داده شد باتیر - عدو و به تیر جفا داده بود اورا شیر
 چرا نگفته کسی آب مهر مادر اوست - برای چیست که عطشان علی اصغر اوست
 چه کربلاست که سقای آن شده بیدست - عدو زکینه سرش با عمود کین بشکست
 چه کربلاست که آبش به قیمت جان است - به گوش جان همه جا ناله های طفلان است
 مگر به کربلا آب قیمت جان است - چرا نگفته کسی این حسین مهمان است
 چرا به تشنه لبان هیچ کس جواب نداد - به کام تشنه شان یک دو جرعه آب نداد
 چه کربلاست علی اکبر اربا اربا شد - شهید کینه به پیش دو چشم بابا شد
 چه کربلاست که چون نام کربلا ببرند - فلک به ناله ملک در خروش می آید

کربلا یعنی نوای العطش

کربلا یعنی نوای العطش - روی لب ها رد پای العطش
 کربلا یعنی سرا پا سوختن - تشنه لب بین دو دریا سوختن
 کربلا یعنی که سقای ادب - در کنار شط بیفتد تشنه لب
 کربلا یعنی حضور فاطمه - پیش سقا در کنار علقمه
 کربلا یعنی تبسم بر اجل - نزد قاسم مرگ احلی من غسل
 کربلا یعنی علی اصغر شدن - تشنه بردوش پدر پرپر شدن
 کربلا یعنی فغان و التهاب - خیره بر گهواره چشمان رباب
 کربلا یعنی که رزم حیدری - اکبر آسا غرق خون جنگ آوری
 کربلا یعنی وداع زینبین - پشت خیمه با گل زهرا حسین
 کربلا یعنی حضور گرگها - بر خیام یوسف آل عبا
 کربلا یعنی یتیمان حسین - گریه در شام غریبان حسین
 کربلا یعنی شرف در یک کلام - بر حسین و کربلای او سلام
 السلام ای کعبه آمال ما - ای صفا و شور و عشق و حال ما
 خاک تو دارالولای اهل دل - مروه و سعی و صفای اهل دل

کربلا بوی خدایی می دهد - عطر ناب آشنایی می دهد

علیرضا فولادی

خون چرا از دوری خاکت نبارم؟ کربلا

خون چرا از دوری خاکت نبارم؟ کربلا - مانده ام من بی تو از دنیا چه دارم کربلا
گفته اند از آسمان ها، من ولی از کودکی - در هوای بوی خاکت بی قرارم کربلا
روزها را هی شمردم تا که شد وقت سفر - تا بیایم لحظه ها را می شمارم کربلا
دست خالی آمدن سوی تو خوش اقبالی است - دارم آه و تشنگی در کوله بارم کربلا
خاک ما گِل کرده اند از روز اول با فرات - زاده ی عشق تواند ایل و تبارم کربلا
بی قرار از دیدن سقای تشنه پیش آب - اشک ریزان تا قیامت روزه دارم کربلا
من کبوتر نیستم - حالا بماند چیستم - هر چه هستم، بسته بر این در مهارم کربلا
با ملائک روضه می گیریم بگذارند اگر - ذره ای از تربتت را در مزارم کربلا
«عاقبت خاک گِل کوزه گران» هم گر شوم - با نسیم آید به سوی تو غبارم کربلا
آدمم، رفتم، چه می شد برنگردم یک سفر - مثل حر روزی بگیری در کنارم کربلا
قاسم صرافان

روضه روز سوم محرم بیاد حضرت رقیه علیها سلام

به جغدی بلبلی گفتا تو در ویرانه جا داری

أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

به جغدی بلبلی گفتا تو در ویرانه جا داری - من اندر بوستان بر شاخه سرو آشیان دارم
بگردان روی از این ویران بیا با من سوی بستان - بین چندین هزاران سرو و کاج و ارغوان دارم
جوابش داد ای بلبل تو را ارزانی آن گلشن - مرا این بس که ویرانه، مأوی و مکان دارم
اگر ویرانه بد بودی چرا پس دختر زهرا - به ویران می نشستی که غمش آتش به جان دارم
ای بلبل! من هم مثل تو چمن نشین بودم می دانی کی ویرانه نشین شدم؟
گذشتم از گل احمر پس از مرگ علی اکبر - به دل، داغ غم ناکامی آن نوجوان دارم
تو بر سر، شورش شمشاد و یاس و ارغوان داری - من اندر لانه دل، داغ عباس جوان دارم
أُف بر این روزگار! بچه های فاطمه (س) کجا و گوشه ویرانه کجا. چراغها را خاموش کردند. در این تاریکی به یاد یک خرابه نشین باشد. مجلس، خوب مجلسی است حال خوشی هم داریم. روز اربعین هم است، نزدیک زوال ظهر است. آی امام حسین (ع)! این قدر دلمان می خواست امروز کربلا باشیم. آی امام حسین! این قدر دلمان می خواست امروز دور قبرت مثل پروانه بچرخیم. آقایان اهل علم! فضلا! محترمین! رجال فضیلت! متدینین! مذهبی ها! خود امام حسین (ع) هم راضی است که من امروز شما را به حرم این سه ساله ببرم. خدا نکند سرپرست شوی، به خدا سرپرستی خیلی زحمت دارد، مسوولیت دارد. زینب (س) سرپرست بچه ها بود. زینب (س) این همه غمی که دارد باید به همه کارها برسد. بی بی، تمام زنها و بچه ها را خواب کرد. حالا آمد خودش بخوابد. کمتر من این کلمه را با صراحت گفته ام، اما روز اربعین است بگذارید بگویم، آتش بزنم. آی زن و مرد! زینب (ع) آمد روی خاکها بخوابد. تا آمد بخوابد یک وقت دید گوشه خرابه در تاریکیها یک بچه بلند شده، هی می گوید: بابا! بابا! بابا! ای خدا! چه کار کنم؟ با این همه زحمت من این زن و بچه را خواباندم، باز یکی یکی بیدار می شوند بلند شد آمد جلوبیند چه کسی است؟ دید رقیه است. امروز برای امام حسین (ع) داد بزنید. رقیه گفت: من بابایم را می خواهم، من پدرم را می خواهم، الان بابایم اینجا بود.

دختر دُر دانه منم - به کنج ویرانه منم - عمه چه آمد به سرم - چرا نیام پدرم - الله اکبر، الله اکبر
امروز می خواهم نوحه بخوانم، همه با من بخوانید:

دختر دُر دانه منم - به کنج ویرانه منم - عمه چه آمد به سرم - چرا نیام پدرم - الله اکبر، الله اکبر
یک وقت دیدند غلامی آمد یک طبق هم در دستش است. یا الله! یا الله! این بچه دوید جلو روپوش را
از روی طبق برداشت، دید سر بریده حسین (ع) است.

عمه بیا گمشده پیدا شده - کنج خرابه شب یلدا شده - پدر! فدای سر نورانیت - سنگ جفا که زد
به پیشانی ات - بس که دویدم عقب قافله - پای من از ره شده پر آبله
سر بابایش را به سینه چسباند. صدا زد: بابا! چه کسی مرا یتیم کرد؟ یک وقت دیدند این بچه دیگر
ناله نمی کند. وقتی زیر بغل بچه را گرفتند دیدند رقیه جان داده است.

سر تا به پا خیر النسائی یا رقیه

سر تا به پا خیر النسائی یا رقیه - زهرای دشت کربلایی یا رقیه
روح الامین همراه کلی از ملائک - آید به کوی تو گدایی یا رقیه
تو مجمع الانوار کل اهل بیتی - جلوه گاه اهل کسائی یا رقیه
از تو سرودن یعنی از زهرا سرودن - آئینه ی زهرا نمایی یا رقیه
سر تا به پا خیر النسائی یا رقیه - زهرای دشت کربلایی یا رقیه
یا رقیه رقیه رقیه

در آسمان ها و زمین دل می ربایی - هم دلبری هم دلربایی یا رقیه
با یاد زهرا گیردت بابا در آغوش - دردانه ی خون خدایی یا رقیه
آغوش عباس علی گهواره ی تو - با قصه هایش آشنایی یا رقیه
حتی قمر هم روی ماهت را ندیده - الگوی عالم در حیایی یا رقیه
از روز اول تا قیامت بر خلاق - کارت بود مشکل گشایی یا رقیه
سر تا به پا خیر النسائی یا رقیه - زهرای دشت کربلایی یا رقیه
یا رقیه رقیه رقیه

آسیه مریم حضرت حوا و هاجر - بگرفته اند از تو بهائی یا رقیه
انسية الحوراء پس از زهرا و زینب - باشد سزوارات خدایی یا رقیه
از جنس یاسی ولطافت زائر توست - ام الفضائل در سمایی یا رقیه
سر الهی و عروة الوثقی و معصوم - فخر الائمہ جان مائی یا رقیه
تو قرة العین حسینی و ابا الفضل - درمان درد بی نوایی یا رقیه
سر تا به پا خیر النسائی یا رقیه - زهرای دشت کربلایی یا رقیه
کربلایی حمیدرضا علیمی

متن روضه شهادت حضرت رقیه سلام الله علیها - حجت الاسلام سید حسین مومنی

تو خرابه بی بی تب داشت، از روز عاشورا رقیه تب کرد، خدا رو شکر رقیه یا خواب بوده یابی هوش بوده یا مریض بود، خدا رو شکر رقیه نیومد بالای تل زینیه، اگه یه دختر بیاد بالای تل و بینه، دور باباشو دوره کردند، بارک الله صداتو خرج کن، اصلاً نذار من روضه بخونم، خوابید تو خرابه، یه داغی به جگر رقیه نشسته می دونی، از کجاست، مرحوم مقرر می گه تب کردن رقیه از این جا شروع شد، رقیه کجا تب کرد، یه نامردی عرق خورده بود، سر حسین علیه السلام رو جلوش گذاشته بود، به خاطر اینکه جیگر بچه هارو آتیش بزنه، با چوب هی به لب های حسین می زد، رقیه دید و تب کرد، دید دارن به لب های باباش می زنن. نانجیب خواب بود، طاهر نامی می گه نانجیب رو پای من خواب بود، یه وقت صدای گریه از تو خرابه بلند شد، از خواب نحسش پرید، گفت: ببینید تو خرابه چه خبره، خبر آوردند امیر دختر سه ساله و صغیر حسین، یاد بابا کرده، گفت: بابا می خواد؟ بی حیا گفت: سر باباشو برایش ببرید، رقیه سر بابا رو گرفت. همه دیدند لب هاشو رو لب های بابا گذاشت، هی گفت: بابا، بابا

یکی نو غنچه ای از باغ زهرا

یکی نو غنچه ای از باغ زهرا - بجست از خواب نوشین بلبل آسا
به افغان از مژه خوناب می ریخت - نه خونابه، که خون ناب می ریخت
بگفت: ای عمه بابایم کجا رفت؟ - بد این دم دربرم، دیگر چرا رفت؟
مرا بگرفته بود این دم در آغوش - همی مالید دستم بر سر و گوش
بناگه گشت غایب از بر من - ببین سوز دل و چشم تر من
حجازی بانوان دل شکسته - به گرداگرد آن کودک نشسته
خرابه جایشان با آن ستمها - بهانه ی طفلشان سربار غمها
ز آه و ناله و از بانگ و افغان - یزید از خواب بر پا شد، هراسان
بگفتا کاین فغان و ناله از کیست - خروش و گریه و فریاد از چیست؟
بگفتش از ندیمان کای ستمگر - بود این ناله از آل پیمبر
یکی کودک ز شاه سر بریده - در این ساعت پدر خواب دیده
کنون خواهد پدر از عمه خویش - و زین خواهش جگرها را کند ریش
چو این بشنید آن مردود یزدان - بگفتا چاره کار است آسان
سر بابش برید این دم به سویش - چو ببند سر بر آید آرزویش
همان طشت و همان سر، قوم گمراه - بیاوردند نزد لشگر آه
یکی سر پوش بد بر روی آن سر - نقاب آسا به روی مهر انور
به پیش روی کودک، سر نهادند - ز نو بر دل، غم دیگر نهادند

به ناموس خدا آن کودک زار - بگفت : ای عمه دل ریش افگار
 چه باشد زیر این مندیل ، مستور - که جز بابا ندارم هیچ منظور
 بگفتش دختر سلطان والا - که آن کس را که خواهی ، هست اینجا
 چو این بشنید خود برداشت سر پوش - چون جان بگرفت آن سر را در آغوش
 بگفت : ای سرور و سالار اسلام - ز قتلت مر مرا روز است چون شام
 کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود

از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز، سجاده پدر را
 پهن می کرد، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند. ظهر عاشورا نیز، طبق عادت ، سجاده پدر را
 پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد. رقیه علیه السلام
 به او گفت : آیا پدرم را ندیدی ؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید،
 به غلام خود گفت : این دختر را بزن . غلام به این دستور عمل نکرد. شمر خود پیش آمد و چنان
 سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که ، صالح بن عبدالله می گوید: موقعی که خیمه ها
 را آتش زدند و اهل بیت علیه السلام رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظر آمد که گوشه جامه
 اش آتش گرفته ، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت . مرا به حالت او رحم
 آمد. به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم . همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش
 بیشتر شد. گفتم : ای دختر، قصد آزارت ندارم . بناچار با ترس ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش
 جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم . یکمرتبه فرمود: ای مرد، لبهائیم از شدت عطش
 کبود شده ، یک جرعه آب به من بده . از شنیدن این کلام رقتی تمام به من دست داده ظرفی پر از
 آب به او دادم . آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد. پرسیدم : عزم کجا داری ؟ فرمود:
 خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است . گفتم مترس ، زمان منع آب گذشت ، شما بنوشید
 گفت : ای مرد سوالی دارم ، بابایم حسین علیه السلام تشنه بود، آیا آبش دادند یا نه ! گفتم : ای
 دختر نه والله ، تا دم آخر می فرمود: (اسقونی شربه من الما) می فرمود: یک شربت آب به من بدهید،
 ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند. وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید، آب
 را نیاشامید، بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است .

ای خصم بدمنش ، مزن تازیانه ام - من از کنار کشته بابا نمی روم
 من با علی اکبر و عباس آمده ام - از این دیار، بیکس و تنها نمی روم
 تنها فتاده چنین در بیان و بی کفن - من سوی شام همراه سرها نمی روم
 سیلی مزن به صورتم ای شمر بی حیا - من بی علی اکبر و لیلا نمی روم

قطره ای بودم که در بحر شهادت جا گرفتم - این شهامت را من از جانبازی بابا گرفتم
 آن قدر از دوری بابا فغان و ناله کردم - تا در آغوشم سر بریده بابا گرفتم
 من یتیمم صورتم از ضرب سیلی خیش ، آری - لا جرم این ارث را از جده ام زهرا گرفتم
 می کشم بار شفاعت را به دوش خویش ، آری - این شجاعت را ز بابا ظهر عاشورا گرفتم
 کودکی دامان پاکش شعله آتش گرفت - گفت با مردی بکن خاموش دامان مرا
 دامنش خاموش چون شد، گفت با مرد عرب - کن تو سیراب از کرم این کام عطشان مرا
 آب داد او را ولی گفتا نخواهم خورد آب - تشنه لب کشتند این مردم عزیزان مرا

خراب آباد ویرانه هوای تازه ای دارد

أَلَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا
 سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهَهَا عِنْدَ
 اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

خراب آباد ویرانه هوای تازه ای دارد - نوای بلبل ویران نشین آوازه ای دارد
 بین ای مرغ قنطاره فضای آشیانم را - قدو بام خراباتم چه سقف و سازه ای دارد
 میان دخترت در دفتر غم برگ زرین شد - کتاب عمر کوتاهم عجب شیرازه ای دارد
 لبث را بیشتر و کن اگر خون ریخت ان با من - دم گرم یتیمانه شفای تازه ای دارد
 سحر با سر تو را خواندم به ویران یک سخن گویم - که بابا انتظار طفل هم اندازه ای دارد
 من از لبخند این مردم به اشک عمه میمیرم - ندیدی شهر نامردان عجب دروازه ای دارد
 امام حسین علیه السلام دختر کوچکی داشت که چهار ساله بود . و شبی از خواب بیدار شد در
 حالیکه به شدت مضطرب بود می گفت پدرم کجاست من الان او را در خواب دیدم . وقتی زنهای
 اهل بیت این صحنه را دیدند به گریه افتادند و کودکان دیگه هم با گریه آنها شروع به گریه کردند و
 صدای ضجه زنان و کودکان بلند شد . در این هنگام یزید (لعنت الله) از خواب بیدار گشت و گفت
 چه خبر شده است؟ مامورینش جستجو کرده از قضیه باخبر شدند و به یزید (لعنت الله علیه) جریان
 را اطلاع دادند یزید دستور داد سر پدرش را برایش ببرند و ... سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه
 السلام را برای حضرت رقیه آوردند در حالیکه در تشتی قرار داشت و روی آن با پارچه ای پوشانده
 بود او پارچه را از روی تشت برداشت و پرسید این سر کیست؟ به او گفتند: پدر توست . ای پدر چه
 کسی محاسنت را به خونت خضاب کرده ؟ ای پدر چه کسی رگ گردنت را بریده ؟ ای پدر چه کسی
 مرا یتیم کرده در کودکیم ؟ ای پدر چه امیدی بعد تو به زندگی و بقای من در این دنیا است ؟ ای پدر
 چه کسی از یتیم نگهداری می کند تا بزرگ شود و سپس دهان مبارک را بر دهان شریف پدر گذاشت
 و گریه شدیدی نمود تا غش کرد . وقتی او را حرکت دادند روح از بدنش مفارقت کرده بود وقتی اهل

بیت این صحنه را دیدند صدا به گریه بلند کردند و دوباره عزاداری نمودند و هیچ کس از اهل دمشق از این داستان مطلع نشد مگر گریست . (منبع : کتب کامل بهائی - کتاب الحاویه)

عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده

روز فراق عمه به سر آمده - نخل امید عمه به برآمده

طایر اقبال ز در آمده - باب من عمه ز سفر آمده

پشت سر باب شدم ره سپر - پای پیاده ، من خونین جگر

تا بکشد دست نوازش به سر - آمده دنبال من اینک ، به سر

عمه نیارم دل بابا به درد - اشک نریزم ، مکشم آه سرد

بیند اگر حال من از روی زرد - خصم نگویم به من عمه چه کرد

گوشم اگر پاره شد ای عمه جان - عمه ، به بابا ندهم من نشان

پرسد اگر عمه ز معجز چه سان - گو بکنم درد دل خود بیان ؟

بس که دویدم ز پی قافله - پای من عمه شده پر آبله

عمه ، به بابا نکنم من گله - کامدم این ره همه بی راحله

عمه زند طعنه خرابه ، به طور - خیزد ازین سر بنگر موج نور

چشم بد از محفل ما عمه دور - عمه خرابه شده بزم حضور

قطره اشک عمه چو دریا شده - غنچه غم عمه شکوفا شده

بزم وصال عمه مهیا شده - وه که چه تعبیر ز رویا شده

عمه ، به بابا شده ام میزبان - آمده بابا بر من میهمان

نیست به کف تحفه بجز نقد جان - تا بکنم پیشکش اش عمه جان

بود مرا عمه به دل آرزو - تا غم دل شرح دهم مو به مو

ریخته من عمه ، شکسته سبو - باز نگردد دگر آبم به جو

کرد تهی دل چو غزال حرم - لب ز سخن بست غزل خوان غم

دست قضا نقش دگر زد رقم - شام ، به شومی ، شد از آن متهم

جان خود او در ره جانان بداد - خود به سویی سر سوی دیگر فتاد

آه کشید عمه - چو دید - از نهاد - گنج خود او کنج خرابه نهاد

اشعار حضرت رقیه علیها سلام

مرغ دلم خرابه شام آرزو کند - تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند

آن دختری که قبله ارباب حاجت است - حاجت رواست هر که بدین قبله رو کند

تاریکی خرابه به چشمان اشکبار - با راس باب شکوه ز جور عدو کند

خونین چه دید راس پدر را رقیه خواست - با اشك خویش خون زرخش شستشو کند
خواید در خرابه که تا کاخ ظلم را - با ناله یتیمی خود زیر و رو کند

زایرین ، من پیروی از رادمردان کرده ام

زایرین ، من پیروی از رادمردان کرده ام - پیروی از نهضت شاه شهیدان کرده ام
باب من در کربلا جان داد و دین را زنده کرد - من هم آخر جان فدای امر قرآن کرده ام
من در دریای عصمت دختر شاه شهید - کاین چنین افتاده ، جا در کنج ویران کرده ام
گرچه خوردم تازیانه از عدو در راه شام - در بقای دین بحق من عهد و پیمان کرده ام
دختری هستم سه ساله رنج بی حد دیده ام - کاخ ظلم و جور را با خاک یکسان کرده ام
خورده ام سیلی ز دشمن همچو زهرا مادرم - چون دفاع از حق جدم شاه مردان کرده ام
رنجها بسیار دیدم در ره شام خراب - دین حق ترویج با رنج فراوان کرده ام
من گلی هستم ولی اعدای دین خوادم نمود - آل سفیان را به ناله خوار و ویران کرده ام
در زمین کربلا گرچه خزان شد باغ دین - من به اشك دیده عالم را گلستان کرده ام
می دویدم بر سر خار مغیلان نیمه شب - این فداکاری برای نور ایمان کرده ام
با پریشانی و با درد و یتیمی تا ابد - قبر خود آباد و قصر کفر ویران کرده ام
پایداری کرده ام در امر باب تاجدار - ظاهرا عالم پریشان و حال گریان کرده ام
در نهادم بود رمزی از شه لب تشنگان - واژگون تخت عدو با راز پنهان کرده ام
روز محشر کن شفاعت از من ای آرام جان - عمر خود بیهوده صرف جرم و عصیان کرده ام

زائرین قبر من این شام عبرت خانه است

زائرین قبر من این شام عبرت خانه است - مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است
دختری بودم سه ساله ، دستگیر و بی پدر - مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است
بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید - فخر می کرد او که مستم در کفن پیمانه است
داشت او کاخی مجلل ، دستگاهی با شکوه - خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است
داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت - همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است
تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و وجد - این تکبر ظالمان را عادت روزانه است
من به دیوار خرابه می نهادم روی خود - زین سبب شد رو سفیدم ، شهرتم شاهانه است
بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن - پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است
محو شد آثار او، تابنده شد آثار من - ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است
(کهنمویی) چشم عبرت باز کن ، بیدار شو - هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است

کودکی را که پدر در سفر است

کودکی را که پدر در سفر است - روز و شب دیده حسرت به در است
 تا زمانی که بود چشم به راه - دلش آزرده بود خواه نخواه
 هر صدایی که ز در می آید - به گمانش که پدر می آید
 باز چون دیده ز در برگیر - گیرد و دامن مادر گیرد
 همه کوشند ز بیگانه و خویش - بهر دلجوی او بیش از پیش
 آن یکی خندد و بوسد رویش - آن دگر شانه زند بر مویش
 مادرش شهد کند در کامش - گاه با وعده کند آرامش
 گاه گوید پدرت در راه است - غم مخور، عمر سفر کوتاه است
 می برندش گهی از خانه به در - تا شود منصرف از فکر پدر
 نگذارند دمی تنهایش - سر نیچند ز خواهشهایش
 تا که دوران سفر طی گردد - رفع افسردگی از وی گردد
 پدرش آید و گیرد به برش - بکشد دست محبت به سرش
 دلش از وصل پدر شاد شود - جانش از قید غم آزاد شود
 لیک افسوس به ویرانه شام - کار این سان نپذیرفت انجام
 بعضی گفته اند و شاید اتفاق افتاده باشد که در شب دفن آن دختر مظلومه اهل بیت اطهار علیه
 السلام، جناب ام کلثوم علیه السلام را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می
 گردد و هر چه تسلی می دهند آرام نمی یابد، از علت این بیقراری پرسیدند، گفت: شب گذشته این
 مظلومه در سینه من بود، چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد، از
 سببش پرسیدم، گفت: عمه جان، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و دربدر می باشد؟
 عمه جان، مگر اینها ما را مسلمان نمی دانند، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می نمایند و
 طعام به ما یتیمان نمی دهند؟ این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم.
 بیچ ای قلم قصه شهر شام - که شد صبح عالم ز غصه چو شام
 تو شیخا نمودی قیامت پدید - به مردم عیان گشته یوم الوعید
 ز فرط بکا بر حسین شهید - چو یعقوب شد چشم خلقی سفید (مصباح الحرمین ص ۳۷۱)
 در کتاب «مبکی العیون» آمده است که: در شب شام غریبان حضرت زینب (سلام الله علیها) در زیر
 خیمه نیم سوخته، اندکی به خواب فرو رفت. ناگاه در عالم خواب حضرت زینب (سلام الله علیها)
 مادر خود حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را دید. او به مادر خویش عرض کرد: «مادر جان! آیا
 از حال ما خبر داری؟!» حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) فرمودند: «من طاقت شنیدن ندارم». حضرت
 زینب (سلام الله علیها) عرضه داشت: «پس من شکوه و شکایت خویش را به چه کسی

بگویم؟» حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) فرمودند: «آن گاه که سر از تن فرزندم حسین (علیه السلام) جدا کردند، من حضور داشتم و شاهد این قضیه بودم. اینک از جای برخیز و حضرت رقیه (سلام الله علیها) را پیدا کن». حضرت زینب (سلام الله علیها) از خواب برخاست. رقیه (سلام الله علیها) را صدا می کرد، اما پاسخی نمی شنید. سرانجام با خواهرش حضرت ام کلثوم در حالی که گریه می کردند و ناله سر می دادند، از خیمه بیرون آمدند و برای پیدا کردن حضرت رقیه (سلام الله علیها) به راه افتادند. ناگاه در نزدیکی قتلگاه صدای حضرت رقیه (سلام الله علیها) را شنیدند. جلوتر آمدند تا اینکه به پیکرهای آغشته به خون رسیدند. در این هنگام مشاهده کردند که حضرت رقیه (سلام الله علیها) خود را بر روی پیکر پاک و مطهر پدر بزرگوارش حضرت امام حسین (ع) انداخته و در حالی که دستهایش را به سینه پدر چسبانده با او درد و دل می کند. حضرت زینب (سلام الله علیها) او را نوازش کرد. در این هنگام حضرت سکینه (سلام الله علیها) آمد و آنها با هم به خیمه گاه برگشتند. در بین راه حضرت سکینه (سلام الله علیها) از حضرت رقیه (سلام الله علیها) پرسید: «چگونه پیکر پدر را در این شب تیره و تاریک پیدا کردی؟!». حضرت رقیه (سلام الله علیها) پاسخ داد: «آنقدر پدر را صدا کردم و پدر پدر گفتم تا اینکه صدای پدرم را شنیدم که فرمود: «اینجا بیا، من اینجا هستم». (۲۰۰ داستان از فضایل و کرامات حضرت زینب، ص ۱۱۳).

سر امام حسین علیه السلام با دخترش - رقیه علیه السلام - سخن می گوید:

در کتاب بحر الغرائب، جلد ۲، قریب به این مضامین می نویسد: حارث که یکی از لشکریان یزید بود گفت: یزید دستور داد سه روز اهل بیت علیه السلام را در دم دروازه شام نگاه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود. حارث می گوید: شب اول من به شکل خواب بودم، دیدم دختری کوچک بلند و نگاهی کرد. دید لشکر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست، اما فوراً از ترسش باز نشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین علیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دم دروازه شام آویزان بود. آری، به طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت، تا چند مرتبه. آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر مقدس امام حسین علیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیه سلام الله علیها گفت: السلام عليك يا ابناء و امصیبتاه بعد فراقك و اغربتاه بعد شهادتك. بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: ای دختر من، مصیبت تو و رجز و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد، و اسیریت به پایان رسید. ای نور دیده، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد. حارث می گوید: من خانه ام نزدیک خرابه شام بود، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود، تا يك شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است، پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: حضرت رقیه علیه السلام از دنیا رفته است. (نقل از کتاب حضرت رقیه ص ۲۶)

نیز حجت الاسلام صدر الدین قزوینی در جلد دوم کتاب شریف ثمرات الحیوه ، به سند خود آورده است : حضرت رقیه علیه السلام لب خود را بر لب پدرش امام حسین علیه السلام نهاد و آن حضرت فرمود: الی ، الی ، هلمی فانا لك بالانتظار. یعنی ای نور دیده بیا به سوی من ، که من چشم به راه تو می باشم ، و در اینجا بود که دیدند حضرت رقیه علیها السلام از دنیا رفت . (سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۹)

صاحب (مصباح الحرمین) می نویسد: طفل سه ساله امام حسین علیه السلام شبی از شبها پدر را در عالم رویا دید و از دیدارش شاد گردید و در ظل مرحمتش آرمید و فلک ستیزه جو، این وع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند. چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید. شروع به گریه کردن کرد. هر چه اهل بیت علیه السلام او را تسلی دادند آرام نشد. سبب گریه از او پرسیدند، آن مظلومه در جواب گفت : این ابی ابتونی بوالدی و قره عینی یعنی کجاست پدر من ، بیاورید پدر مرا و نور چشم مرا. پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم پدر را در خواب دیده است ، هر چند تسلی دادند آرام نشد. خود اهل بیت نیز منتظر بهانه برای گریه بودند. لذا گریه سکوت شب را شکست . همه با آن صغیره هماواز شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند. پس موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر صورتها می زدند و خاک خرابه را بر سر خود می ریختند، و صدای گریه ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید.

به روایتی دیگر، طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: من ندیم آن لعین بودم و اکثر شبها برای او صحبت می کردم و او را مشغول می نمودم . شبی نزد آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود، پس به من گفت : ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده ، بسیار اندوه و غصه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم . بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشت من صحبت من و طاهر گوید: من سر نحس او را در دامن گرفتم . آن لعین به خواب رفت ، و سر نورانی سیدالشهدا علیه السلام در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود. چون ساعتی گذشت دیدم که ناگهان پرد گیان حرم محترم امام حسین علیه السلام از خرابه بلند شد. آن لعین در خواب و من در اندوه بودم ، که آیا چه ظلم و ستم بود که یزید بدماب به اولاد بوتراب نمود؟ به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشمهای امام حسین علیه السلام اشک جاری شده است ، تعجب کردم ، پس دیدم آن سر انور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش به حرکت آمده و آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که می گفت : (اللهم هولا اولادنا و اکبادنا و هولا اصحابنا) یعنی خداوندا، اینان اولاد و جگر گوشه من هستند و اینها اصحاب منند طاهر گوید: چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد. شروع به گریه کردن کردم . به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود، خیال می

کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت شده ، که مرگ او باعث این همه ناله و نندبه شده است . وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار علیه السلام طفل صغیری را در میان گرفته اند و آن دختر، خاک بر سر می ریزد و با ناله و فغان می گوید: (یا عمتی و یا اخت ابی این ابی این ابی) . یعنی : ای عمه ، وای خواهر پدر بزرگوار من ، کجاست پدر من ؟ کجاست پدر من ؟ آنها را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که چه پیش آمده که باعث این همه ناله و گریه شده است ؟ گفتند: ای مرد، طفل صغیر سیدالشهدا علیه السلام پدرش را در خواب دیده ، و اینک بیدار شده و از ما پدر خود را می خواهد، هر چه به وی تسلی می دهیم آرام نمی گیرد. طاهر گوید: بعد از مشاهده این احوال دردناک ، پیش یزید برگشتم . دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف آن سر، سر حسین بن علی علیه السلام نگاه می کند، و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت ، مانند برگ بید بر خود می لرزد. در آن اثنا سر اطهر آن مولا به طرف یزید متوجه شده فرمود: ای پسر معاویه ، من در حق تو چه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم نمودی و اهل بیتم را در خرابه جا دادی ؟ (ثم توجه الراس الشريف الى الله الخبير اللطيف و قال : اللهم انتقم منه بما عامل بي و ظلمني و اهلي (و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون) یعنی سر مبارك شریف آن حضرت به سوی خداوند خبیر و لطیف توجه نموده و گفت : خداوندا، از یزید به کیفر رفتاری که با من کرده و به من و اهل بیت من ظلم نموده انتقام بگیر. وقتی یزید این را شنید بدنش به لرزه در آمد و نزدیک بود که بندهایش از یکدیگر بگسلد. پس از من سبب گریه اهل بیت علیهم السلام را پرسید و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغیره فرستاد و گفت : سر را نزد آن صغیره بگذارید، باشد که با دیدن آن تسلی یابد. ملازمان یزید سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را برداشته به در خرابه آمدند. چون اهل بیت دانستند که سر امام حسین علیه السلام را آورده اند، تماما به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسین علیه السلام را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند، بویژه زینب کبری علیه السلام که پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوت می گردید. پس چون نظر آن صغیره بر سر مبارك افتاد پرسید: (ما هذا الراس ؟) این سر کیست ؟ گفتند: (هذا راس ابيك) این ، سر مبارك پدر توست . پس آن مظلومه آن سر مبارك را از طشت برداشت و در برگرفت و شروع به گریستن نمود و گفت : پدر جان ، کاش من فدای تو می شدم ، کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم ، و کاش می مردم و در زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارك تو به خون خضاب شده است . پس این مظلومه دهان خود را بر دهان پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد. چون اهل بیت (علیهم السلام) آن صغیره را حرکت دادند، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده و در آشیان قدس در کناره جده اش فاطمه زهرا علیه السلام آرمیده است . چون آن بی کسان این وضع را دیدند، صدا به گریه و زاری بلند کردند، و عزای غم و زاری را تجدید نمودند آن دختری که در خرابه شام از دنیا

رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده ، و از صبا یای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب به این مخدره و معروف به مزار رقیه علیها السلام است . (منتخب التواریخ ، باب پنجم ، ص ۲۹۹)

دختر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و وفات او در خرابه شام و مکالماتش با حضرت زینب علیها السلام و رحلت او و غسل دادن زینب و ام کلثوم علیه السلام او را و آن کلمات و اخبار که از آن صغیره نوشته اند، که سنگ را آب و مرغ و ماهی را کباب می کند و معلوم است حالت حضرت زینب علیه السلام چه خواهد بود. نوشته اند آن دختر سه ساله بود بعضی نامش را زینب و بعضی رقیه علیه السلام و بعضی سکینه علیه السلام دانسته اند، و عده ای نوشته اند به دستور یزید، عمارتی ساختند و واقعه روز عاشورا و حال شهدا و اسیری اسرا را در آنجا نقش کردند و اهل بیت علیهم السلام را به آنجا وارد کردند، و اگر این خبر مقرون به صدق باشد حالت اهل بیت علیهم السلام و محنت ایشان را در مشاهدات این عمارات جز حضرت احدیت نخواهد دانست . (ناسخ التواریخ زندگانی حضرت زینب کبری علیها السلام ، ج ۲، ص ۴۵۶) (منبع: ستاره درخشان شام حضرت رقیه سلام الله علیها - سایت راسخون)

صبا به پیر خرابات از خرابه شام - ببر ز کودک زار، این جگر گداز پیام
 که ای پدر ز من زار هیچ آگاهی - که روز من شب تار است و صبح روشن شام
 به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست - به دلنوازی ماها ز پیش و پس دشنام
 نه روز از ستم دشمنان تنی راحت - نه شب ز داغ دل آرامها دلی آرام
 به کودکان پدر کشته ، مادر گیتی - همی ز خون جگر می دهد شراب و طعام
 چراغ مجلس ما شمع آه بیوه زنان - انیس و مونس ما ناله دل ایتم
 فلک خراب شود کاین خرابه بی سقف - چه کرده باتن این کودکان گل اندام
 دریغ و درد کز آغوش نار افتادم - به روی خاک مذلت ، به زیر بند لثام
 به پای خار مغیلان ، به دست بند ستم - ز فرق تا قدم از تازیانه نیلی فام
 به روی دست تو طوطی خوش نوا بودم - کنون چو قمری شوریده ام میانه دام
 به دام تو چو طوطی شکر شکن بودم - بریخت زاغ و زغن زهر تلخم اندر کام
 مرا که حال ز آغاز کودکی این است - خدای داند و بس تا چه باشدم انجام
 هزار مرتبه بدتر ز شام ماتم بود - برای غمزدگان صبح عید مردم شام
 به ناله شرانگیز بانوان حجاز - به نغمه دف و نی شامیان خون آشام
 سر تو بر سر نی شمع ، ما چو پروانه - به سوز و ساز ز نا سازگاری ایام
 شدند پردگیان تو شهره هر شهر - دریغ و درد ز ناموس خاص و مجلس عام

سر برهنه به پا ایستاده سرور دین - یزیدو تخت زر و سفره قمار و مدام
ز گفتگوی لب بگذرم که جان به لب است کراست تاب شنیدن ، کرا مجال کلام؟
(دیوان کمپانی)

دختر سلطان عشق و کودکی ویران نشینم

دختر سلطان عشق و کودکی ویران نشینم - لرزد عالم با نوای ناله های آتشینم
سوزم از درد جدایی - ابتا - بگو - کجایی - ابتا یا ثاراله
انتظارم سر رسید و آمدی ای میهمانم - راس پر خاکسترت را روی دامن می نشانم
بهترین بابای دنیا - دخترت دارد تماشا - ابتا یا ثاراله
من سه ساله هستم اما داغ بابا کرده پیرم - آنقدر بوسم لب را تا کنار تو بمیرم
یا سم اما ارغوانی - دارم از زهرا نشانی - ابتا یا ثاراله

شب است و خورشید و خرابه و من

شب است و خورشید و خرابه و من - سر پدر گرفته ام به دامن
من و دو چشم پرستاره تو و گلوی پاره پاره - یا ابتا آجرک الله
ماه به خاکستر نشسته بابا - پیشانی ات چرا شکسته بابا
سر تو را به بر بگیرم دعا کن ای پدر بمیرم - یا ابتا آجرک الله
در خیر مقدم اشک و ناله دارم - از زلف خون گرفته لاله دارم
من که همای بام عرشم خاک خرابه شده فرشم - یا ابتا آجرک الله
من روضه خوان کوچک حسینم - طفلم و لیکن کودک حسینم
اینجا حسینیه شام است برب من خنده حرام است - یا ابتا آجرک الله
اگر چه ما را لحظه ای امان نیست - قرآن بخوان اینجا که خیزران نیست
قرآن بخوان تا بزنم من بوسه به جای چوب دشمن - یا ابتا آجرک الله
هدیه من دو چشم پرستاره - سوغات تو گلوی پاره پاره
زلف رقیه لاله گون است محاسن تو غرق خون است - یا ابتا آجرک الله
شکر خدا که ما به هم رسیدیم - رخسار هم در این خرابه دیدیم
سکینه می کند نظاره بر این گلوی پاره پاره - یا ابتا آجرک الله

مرغ دلم خرابه شام آرزو کند

مرغ دلم خرابه شام آرزو کند - تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند
آن دختری که قبله ارباب حاجت است - حاجت رواست هر که بدین قبله رو کند
تاریکی خرابه به چشمان اشکبار - با راس باب شکوه ز جور عدو کند

خونین چه دید راس پدر را رقیه خواست - با اشك خویش خون زرخش شستشو کند
خوابید در خرابه که تا کاخ ظلم را - با ناله یتیمی خود زیر و رو کند

زایرین ، من پیروی از رادمردان کرده ام

زایرین ، من پیروی از رادمردان کرده ام - پیروی از نهضت شاه شهیدان کرده ام
باب من در کربلا جان داد و دین را زنده کرد - من هم آخر جان فدای امر قرآن کرده ام
من در دریای عصمت دختر شاه شهید - کاین چنین افتاده ، جا در کنج ویران کرده ام
گرچه خوردم تازیانه از عدو در راه شام - در بقای دین بحق من عهد و پیمان کرده ام
دختری هستم سه ساله رنج بی حد دیده ام - کاخ ظلم و جور را با خاک یکسان کرده ام
خورده ام سیلی ز دشمن همچو زهرا مادرم - چون دفاع از حق جدم شاه مردان کرده ام
رنجها بسیار دیدم در ره شام خراب - دین حق ترویج با رنج فراوان کرده ام
من گلی هستم ولی اعدای دین خوادم نمود - آل سفیان را به ناله خوار و ویران کرده ام
در زمین کربلا گرچه خزان شد باغ دین - من به اشك دیده عالم را گلستان کرده ام
می دویدم بر سر خار مغیلان نیمه شب - این فداکاری برای نور ایمان کرده ام
با پریشانی و با درد و یتیمی تا ابد - قبر خود آباد و قصر کفر ویران کرده ام
پایداری کرده ام در امر باب تاجدار - ظاهرا عالم پریشان و حال گریان کرده ام
در نهادم بود رمزی از شه لب تشنگان - واژگون تخت عدو با راز پنهان کرده ام
روز محشر کن شفاعت از من ای آرام جان - عمر خود بیهوده صرف جرم و عصیان کرده ام

زائرین قبر من این شام عبرت خانه است

زائرین قبر من این شام عبرت خانه است - مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است
دختری بودم سه ساله ، دستگیر و بی پدر - مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است
بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید - فخر می کرد او که مستم در کفن پیمانه است
داشت او کاخی مجلل ، دستگاهی با شکوه - خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است
داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت - همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است
تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و وجد - این تکبر ظالمان را عادت روزانه است
من به دیوار خرابه می نهادم روی خود - زین سبب شد رو سفیدم ، شهرتم شاهانه است
بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن - پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است
محو شد آثار او، تابنده شد آثار من - ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است
(کهنمویی) چشم عبرت باز کن ، بیدار شو - هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است
آن بلبلم که سوخته شد آشیانه ام

آن بلبلم که سوخته شد آشیانه ام - صیاد سنگدل زده آتش به خانه ام
ای گل ز جای خیز که بلبل ز ره رسیده - بشنو صدای نغمه و بانگ ترانه ام

من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم

من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم - بلبل شیرین زبان گلشن آل عبا
میوه باغ رسولم ، پاره قلب بتولم - دست پرورد حسینم ، نور چشم مصطفایم
کعبه صاحب‌دلانم ، قبله اهل نیازم - مستمندان را پناهم ، دردمندان را دوا
من یتیمم ، من اسیرم ، کودکی شوریده حالم - طایری بشکسته بالم ، رهروی آزاده پایم
زهره ایوان عصمت ، میوه بستان رحمت - منبع فیض و عنایت ، مطلع نور خدایم
گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت - کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم
شعله بر دامان خاک افکنده آه آتشینم - لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم
گرچه در این شام ویران گشته ام چون گنج پنهان - دستگیر مردم افتاده پای بینوایم
من گلابم بوی گل جوید از من ز آنکه آید - بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم
ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن - عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

جبریل امین خادم و دربان رقیه

جبریل امین خادم و دربان رقیه - گردید فلک و اله و حیران رقیه
آن زهره جبینی که شد از مصدر عزت - گشته خجل او از رخ تابان رقیه
هم وحش و طیور و ملک و عالم و آدم - هستند همه ریزه خور خوان رقیه
خواهی که شود مشکلک اندر دو جهان حل - دست طلب انداز به دامان رقیه
جن و ملک و عالم و آدم همه یکسر - هستند سر سفره احسان رقیه
کو ملک یزید و چه شد آن حشمت و جاهش - اما بنگر مرتبت و شان رقیه
یک شب ز فراق پدرش گشت پریشان - عالم شده امروز پریشان رقیه
دیدي که چسان کند ز بن کاخ ستم را - در نیمه شب آن دل سوزان رقیه

مرغ دلم خرا به شام آرزو کند

مرغ دلم خرا به شام آرزو کند - تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند
آن بلبلی که در دل شب از غم گلش - بس ناله کرد تا گل نشکفته بو کند
در آن خرابه دردل شب اوباشک و آه - با راس با ب شکوه ز جور عدو کند
با عمه گفت عمه کجا رفت با ب من - کی آید او بد ختر خود گفتگو کند
ناگه بدید راس پدر در مقابلش - چون بلبلی که نوگل خود جستجو کند
خود را فکند بر سر با و ناله کرد - گفتا پدر که زخم دلم را رفو کند

خوا بید در خرابه که بنیاد ظلم را - باناله یتیمی خود زیر و رو کند

کودکی را که پدر در سفر است

کودکی را که پدر در سفر است - روز و شب دیده حسرت به در است

تا زمانی که بود چشم به راه - دلش آزرده بود خواه نخواه

هر صدایی که ز در می آید - به گمانش که پدر می آید

باز چون دیده ز در بگیر - گیرد و دامن مادر گیرد

همه کوشند ز بیگانه و خویش - بهر دلجوی او بیش از پیش

آن یکی خندد و بوسد رویش - آن دگر شانه زند بر مویش

مادرش شهید کند در کامش - گاه با وعده کند آرامش

گاه گوید پدرت در راه است - غم مخور، عمر سفر کوتاه است

می برندش گهی از خانه به در - تا شود منصرف از فکر پدر

نگذارند دمی تنهایش - سر نیچند ز خواهشهایش

تا که دوران سفر طی گردد - رفع افسردگی از وی گردد

پدرش آید و گیرد به برش - بکشد دست محبت به سرش

دلش از وصل پدر شاد شود - جانش از قید غم آزاد شود

لیک افسوس به ویرانه شام - کار این سان نپذیرفت انجام

عمه جان شب نیمه شد ماه شبستا نم نیا مد

عمه جان شب نیمه شد ماه شبستا نم نیا مد - نوبهارم شد خزان زیب گلستا نم نیا مد

آفتاب عمرم آمد بر لب بام خرابه - لیکن بر سر سایه خورشید تا با نم نیا مد

گشته بستر خاک و بالین خشت و روپوشم دوگیسو - آنکه بنشاند ز احساسش بدام نم نیا مد

می رود در خانه هر کس دست طفلی را گرفته - آنکه باشد دستگیر من به ویرانم نیا مد

گوشه ویرانه شام اندر این شام غم افزا - مردم از در دوحن داروی درمانم نیا مد

مؤید

آمد چو یار آشنا آرام شو آرام شو

آمد چو یار آشنا آرام شو آرام شو - از غم شدی دیگر رها آرام شو آرام شو

دید که آخر این سفر پانی شد و آمد پدر - آمد که تا ببیند ترا آرام شو آرام شو

گفتی پدر جانم چه شد گفتی که درمانم چه شد - اینت پدر اینت دوا آرام شو آرام شو

آمد بدیدارت پدر اما میان طشت زر - واویلتا وایلتا آرام شو آرام شو

حسان

سوختم ز آتش هجر تو پدر تب کردم

سراینده : حسان

سوختم ز آتش هجر تو پدر تب کردم - روز خود را به چه روزی بنگر شب کردم

تازبانه چو عدو بر سر و رویم می زد - نا امید از همه کس روی به زینب کردم

آمدی با با کنج ویرانه

آمدی با با کنج ویرانه - با صفا کردی این عزاخانه

ای پدر امشب یا دما کردی - بی کسان را یاد از وفا کردی

بزم ما با با صفا کردی - از رخ خوب و لطف شاهانه

آفتاب من گو کجا بودی - در دل این شب یا دما بودی

روزی آخر تو آشنا بودی - گشته ای با ما از چه بیگانه

رفتی ای با با خوش به مهمانی - گه تنور و گه دیر نصرانی

ای پدر دور از ما یتیمانی - منزل ما شد کنج ویرانه

فانی

گفت رقیه به دو چشمان تر

گفت رقیه به دو چشمان تر - با سر ببریده پاک پدر

آه که شد خاک عزایم به سر - تو حجت ذوالمننی یا ابه

ای شه خوبان که نمودت شهید - تیغ جفای که گلویت برید

ای گل زهرا ز درختت که چید - تو زاده بوالحسنی یا ابه

آه بمیرد ز غمت دخترت - از چه کبود است لب اطهرت

برده لب اطهر از خون سرت - رنگ عقیق یمنی یا ابه

خواستم از خالق بیچون تو - تا که ببینم رخ گلگون تو

آه که دیدم سر پر خون تو - از چه جدا از بدنی یا ابه

جان پدر خوش ز سفر آمدی - دیدن این خسته جگر آمدی

پای نبودت که به سر آمدی - تو شه دور از وطنی یا ابه

نیست مرا فرش و اثاثی دیگر - تا که ضیافت کنمت ای پدر

جان تو را تنگ بگیرم به بر - کنون که مهمان منی یا ابه

بعد تو ویرانه سرایم شده - لخت جگر قوت غذایم شده

سنگ جفا برگ نوایم شده - ز جور اعدای دنی یا ابه

(سیفی) غمدیده زار حزین - نوحه گر از بهر من بی معین

تا به سرش ای شه دنیا و دین - يك نظری بیفکنی یا ابه

عمه جان با بيم کجا رفت از برم

عمه جان با بيم کجا رفت از برم - آن ا م م و سرور و تاج سرم
 بود ا کنو نم نشسته در کنار - مير بود از چهره ام گرد و غبار
 من بدم بنشسته بر زانوی او - شاد بودم از رخ دلجوی او
 پس چه شد عمه چرافت از برم - آن ضياء دیده از خون ترم
 خاطرش گویا ز من رنجیده شد - که جدا او از من رنجیده شد
 چون به او گفتم غم و رنج سفر - گوئیا افسرده شد از من پدر
 عمه گراز گفتم شد با ملال - گوئیا دیدم نگویم شرح حال
 شرح غم دیگر نگویم با پدر - گر مرا آید بسر بار دگر
 آذر

در آن خرابه چون سر با با بدید گفت

در آن خرابه چون سر با با بدید گفت - آن کودکی که تاب و توان بیش از آن نداشت
 با با مرا که کرده در این کودکی یتیم - هرگز رقیه دختر تو این گمان نداشت
 رگهای گردنت که بریده پدر چنین - گویا خبر ز حال من ناتوان نداشت
 آنشب فدای راس پدر کرد جان خود - کز بهر هدیه بهتر از آن نیمه جان نداشت

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده
 روز فراق عمه به سر آمده - نخل امید عمه به برآمده
 طایر اقبال ز در آمده - باب من عمه ز سفر آمده
 عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده
 پشت سر باب شدم رهسپر - پای پیاده ، من خونین جگر
 تا بکشد دست نوازش به سر - آمده دنبال من اینک ، به سر
 عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده
 عمه نیارم دل بابا به درد - اشک نریزم ، مشکم آه سرد
 بیند اگر حال من از روی زرد - خصم ، نگویم به من عمه چه کرد
 عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده
 عمه زند طعنه خرابه ، به طور - خیزد ازین سر بنگر موج نور
 چشم بد از محفل ما عمه دور - عمه خرابه شدم بزم حضور

عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده
 قطره اشک عمه چو دریا شده - غنچه غم عمه شکوفا شده
 بزم وصال عمه مهیا شده - وه که چه تعبیر ز رویا شده
 عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده
 گوشم اگر پاره شد ای عمه جان - عمه ، به بابا ندهم من نشان
 پرسد اگر عمه ز معجز، چه سان - گو بکنم درد دل خود بیان ؟
 عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده
 عمه ، به بابا شده ام میزبان - آمده بابا بر من میهمان
 نیست به کف تحفه بجز نقد جان - تا بکنم پیشکش اش عمه جان
 عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده
 بس که دویدم ز پی قافله - پای من عمه شده پر آبله
 عمه ، به بابا نکنم من گله - کامدم این ره همه بی راحله
 عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده
 بود مرا عمه به دل آرزو - تا غم دل شرح دهم مو به مو
 ریخته من عمه ، شکسته سبو - باز نگردد دگر آبم به جو
 عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده
 کرد تهی دل چو غزال حرم - لب ز سخن بست غزل خوان غم
 دست قضا نقش دگر زد رقم - شام ، به شومی ، شد از آن متهم
 عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده
 جان خود او در ره جانان بداد - خود به سوئی ، سر سوی دیگر فتاد
 آه کشید عمه - چو دید - از نهاد - گنج خود او کنج خرابه نهاد
 عمه بیا عقده دل وا شده - عمه بیا گمشده پیدا شده

از دست من گرفته خرابه رقیه را

از دست من گرفته خرابه رقیه را - من بی رقیه سوی عزیزان نمی روم
 دارم خجالت از پدر تا جدار او - بی طوطی عزیز غزلخوان نمی روم
 همره نباشدم من دلخون رقیه را - بی همسفر رقیه گریان نمی روم
 جان داد در خرابه ز بس ریخت اشک غم - با دست خالی سوی شهیدان نمی روم

ای همنشین زینب، نام حسینت بر لب

ای همنشین زینب، نام حسینت بر لب - داری چه آتشین تب، من در کنارت امشب

با گریه ی تو گریم
 در این سفر به هرجا، در سیر کوه و صحرا - گوئی: کجاست بابا؟ من مات ازین تمنا
 با گریه ی تو گریم
 ای دخت پاک لولاک، گریان ز داغت افلاک - خفتی به سینه خاک، چون اشک تو، کنم پاک
 با گریه ی تو گریم
 گاهی به یاد اکبر، گاهی ز داغ اصغر - داری دلی پر آذر، ای دخت نازپرور
 با گریه ی تو گریم
 چون می کنم نظاره، از بهر گوشواره - گوش تو گشته پاره، دارم غمی دوباره
 با گریه ی تو گریم
 از آن هجوم و یغما، آثار خشم اعدا - بر چهره تو پیدا، ای یادگار زهرا
 با گریه ی تو گریم
 شاعر: حبیب چایچیان

شام غم من گویا به سر رسیده

شام غم من گویا به سر رسیده - شادم که بابایم از سفر رسیده
 بگو تو با من سخنی بابابابا من الذی ایتمنی بابا بابا
 از اشک چشمم خرابه شد چراغان - عمه بیا که از ره رسیده مهمان
 با یاد رویش امشب شدم هوایی - با ناله گفتم بابای من کجایی
 بگو تو با من سخنی بابابابا من الذی ایتمنی بابا بابا
 بابای خوبم تو راه کوفه تا شام - به قدیک عمر شنیدم طعن و دشنام
 بابای خوبم دلم برا تو تنگه - زخم سر تو جای جفای سنگه
 بگو تو با من سخنی بابابابا من الذی ایتمنی بابا بابا
 هر جا که بر لب اسم تو رو میبرد - از دشمن تو من تازیانه خوردم
 دارم چو زهرا در جسم خود نشانه - یاس کبودم از جور تازیانه
 بگو تو با من سخنی بابابابا من الذی ایتمنی بابا بابا

قافله، رفته بود و من بیهوش

قافله، رفته بود و من بیهوش - روی شنزارهای تفتیده
 ماه با هر ستاره ای می گفت: بی صدا باش تازه خوابیده
 قافله رفته بود و در خوابم - عطر شهر مدینه پیچیده
 خواب دیدم پدر ز باغ فدک - سیب سرخی برای من چیده

قافله رفته بود و من بی جان - پشت يك بوته خار خشکیده
 بر وجودم سیاهی صحرا - بذر ترس و هراس پاشیده
 قافله رفته بود و من تنها - مضطرب، ناتوان ز فریادی
 ماه گفت: ای رقیه چیزی نیست - خواب بودی ز ناچه افتادی
 قافله رفته بود و دلتنگی - قلب من را دوباره رنجانده
 باد در گوش ماه دیدم گفت: - طفلکی باز هم که جامانده
 قافله رفته بود و تاول ها - مانعی در دویدم بودند
 خستگی، تشنگی، تب بالا - سد راه رسیدم بودند
 قافله رفته بود و می دیدم - می رسد يك غریبه از آن دور
 دیدمش - سایه ای هلالی شکل - چهره اش محو هاله ای از نور
 از نفس های تند و بی وقفه - وحشت و اضطراب حاکی بود
 دیدم او را زنی که تنها بود - چادرش مثل عمه خاکی بود
 بغض راه گلوی من را بست - گفتمش من یتیم و تنه‌ایم
 بغض زن زودتر شکست و گفت: - دخترم، مادر تو زهرایم

روضه روز چهارم محرم بیاد فرزندان زینب علیها سلام

عمریست پای داغ شما گریه می کنیم - با داغ های کربلا گریه می کنیم
 هر شب میان محفل تان حلقه می زنیم - یا سینه می زنیم و یا گریه می کنیم
 یک شب نمی شود که در این بزم بنگری - ما هم کنار صاحب عزا گریه می کنیم
 هر جا که ذکر نام شما هست، کربلاست - فرقی نمی کند که کجا گریه می کنیم
 با عطر یاس روضه ی تان گرم می شود - با زخم های علقمه تا گریه می کنیم
 با گریه های مادرمان شیر خورده ایم - تا گریه کرد دید که ما گریه می کنیم
 آمد محرم و دل ما زار زینب است - آمد محرم و همه جا گریه می کنیم
 دو خط از حضرت زینب سلام الله علیها برات بخونم
 ملجاء اهل حرم تا ظهر اگر عباس بود - شب نگهبان در کنار نهر علقم زینب است
 مدعی دیگر مزین بیهوده لاف عاشقی - این حسین تنها یک عاشق دارد آن هم زینب است
 عاشق بچه شو می فرسته، عاشق به بچه ها می گه اصرار کنید، دوتا بچه ها رو حاضر کرد، با یه بیچاره
 گی، با یه مکافاتی اجازه گرفتند، خون به دلشون شد، دایی راضی نیست، اینها برن، او مدن گفتند
 دایی، تو رو خدا، همه رفتند، ما دیگه زنده بمونیم فرقی برامون نمی کنه، اصلاً بگو ببینیم چرا بچه های
 دایی حسن رفتند؟ چرا ما نرفتیم؟ تو که بری ما به چه امیدی زنده بمونیم، معرفت رو ببین، جفتشون
 قهر کردن، راهشون رو گرفتند طرف خیمه، خانم زینب تو خیمه است، نیومده مبادا داداش خجالت
 بکشه اگه اجازه داد، نرسیده به خیمه، زینب دید صدا گریه داره میاد، مادر بین صدا تا صدا، صدا گریه
 ی بچه شو می شناسه، صدا شیپور و طبل میاد، حبل المبارز می کنن، سر و صدای دشمن ناله ی
 اهل بیت، یه وقت دید صدا آشنا داره می آد، هی داره نزدیکتر می شه صدا، همچین پر خیمه رو کنار
 زدند محکم، بچه است، قهر کرده، او مدن یه گوشه خیمه، نشستند شروع کردن خودشون رو زدن، مادر
 دو تا دست بیشتر نداره، این رو می گرفت اون خودش رو می زد، حالا به من بگید چی شده من
 مشکلتون رو حل کنم، با حق هق گفتند، اجازه نداد، گفت: بلند شدید، این دفعه خودم هم باشما
 میام، حسین تا حالا تو عمرم رو من رو زمین نگذاشته، اما چون چون شما در میونه امکان داره بگه
 نه، اگر گفت نه یه رمزی یادتون میدم، یه جمله ای گفت، راه انداخت بچه هارو، کفن پوش کرد، عمامه
 بست براشون، جلو داره میاره قریونی هاشو، تا حسین دید زینب داره با این هیبت میاد، تو دل خودش
 گفت: دیگه نمی شه به زینب گفت نه، تصمیم خودش رو گرفته، دیگه بچه ها نگذاشتند مادر حرف
 بزنه، همون رمز و به کار بردند، خودشون رو انداختند رو پای دایی، گفتند دایی جان مادرت، حسین
 نشست بغلشون کرد، فقط می گفتند: جان مادرت، جان مادرت، برا ما بده برگردیم، جان مادرت بخدا

بابامون راضیه، جان مادرت، آخر دیگه حسین طاقتش طاق شد، گفت: به جان مادرم می دارم برید، فقط گریه نکنید، گریه شما جگرم رو آتیش زد، شمشیر حمایل کردن بچه های دختر شیر خدا، سر غلاف به زمین کشیده می شد، اومدن وسط میدان، اصل و نسب بکار نبردند، صدا زدند، امیری حسین و نعم الامیر

دوباره در دل من خیمه عزا ننزید - نمک به زخم من و زخم خیمه ها ننزید
شکسته تر زمن پیر دیگر اینجا نیست - مرا زمین زده است اکبرم شما ننزید
برای آنکه نمیرد کنارتان زینب - برای بردنتان جز مرا صدا ننزید
میان این همه لشکر کنار این همه تیغ - چگونه باز بگویم که دست و پا ننزید
خدا کند که بگوید کسی به قاتلتان - فقط نه اینکه دو بی کس دو تشنه را ننزید
اگر که در برابر چشمان مادری دل خون - سر دو تازه جوان را به نیزه ها ننزید
هرچی سر می دید گریه می کرد، اما سر دوتا بچه هاشو که دید، گفت: مادر فدا تون بشه، روسفیدم کردید، یه بار عبدالله بن جعفر سؤال کرد، خانم جان من می دونم کارهای تو حکمتی داره، تو عالمه غیر معلمه ای، بگو ببینم می گن هر کسی رو زمین افتاد، تو رفتی کمکش، اما چرا بچه هام افتادن نرفتی، گفت: ترسیدم داداشم خجالت بکشه، آی ابا الفضلی ها، من سراغ دارم یه جای دیگه هم زینب نرفت، هم دور بود، اگه از خیمه می آمد همه خیمه رو غارت می کردند، دید حسین داره می آد، یه دست به کمر، یه دست عنان ذوالجناح، همچین که فهمید عباس رو کشتند، گفت: داداش برگرد هر جور شده بیارش، گفت: آخه وصیت کرده منو خیمه نبر، گفت: اگه نری الان تکه پاره اش می کنن، اومد دید هرکی داره با نیزه و شمشیر می زنه، بدن و پاره پاره کردن، ای حسین..

متن روضه طفلان حضرت زینب سلام الله علیها - حاج محمود کریمی

منبع: کتاب گودال سرخ

دید زینب چو برادر تنهاست

أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ. وَ أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا عَوْنِ وَيَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ

دید زینب چو برادر تنهاست - بهر یاری برادر برخاست

دو جگر گوشه خود را طلبید - به موی هر دو پسر شانه کشید

روی بر حجت داور آورد - هر دو را نزد برادر آورد

از تو سر در ره حق باختن است - سهم من سوختن و ساختن است

دو جگر گوشه من منتظرند - خبر از ما سوی مادر ببرند

ای برادر تو دواى دردم - با چه رویی به حرم برگردم
این دو گل هست به دوران ثمرم - هدیه بفرست به سوى پدرم
گفت ای خواهر غم پرور من - بس بود داغ علی اکبر من
گفت ای نور دو چشمان من - ای که هستی سرو سامان من
قافله ابی عبدالله از مدینه به سوى مکه حرکت کرد ، چند منزل نگذشته بود یک وقت دید دو سوار
دارند می آیند ، ابی عبدالله فرمود : عباسم برو بین دو سوار که می باشند دید بچه های زینب اند ،
آورد خدمت امام حسین ، زینب هم آمد ، خوشحال شد ، روز عاشورا هم بچه ها را آورد نزد برادر ،
برادر اجازه بده محمد و عون هم به میدان بروند ، همین جا که اجازه داد زینب خوشحال شد ، بچه
ها را بدرقه کرد اما وقتی عزیزانش (محمد و عون) شهید شدند زینب از خیمه ها بیرون نیامد مبادا
چشمش به صورت برادر بیفتد برادر خجالت بکشد . همه صدا بزیند حسین .

ای به یک روز مادر دو شهید - وی فدای دو نازنین پسرت
ای که در طول کمتر از یک روز - ماند هفتاد و دو داغ بر جگرت
وقتی خبر شهادت محمد و عون به مدینه رسید، ابوالسلاسل غلام آزاده شده ی عبدالله از شدت
ناراحتی گریبانش را پاره کرد و با آه و ناله و گریه نزد عبدالله آمد و ناله کنان گفت: ای محمد جان،
ای عون، ای عزیزانم، کیست زیباتر از شما که همچون دو گوهر درخشان بودید؟! ... ولی در آخر بی
ادبی کرد و گفت: این مصیبت به خاطر حسین (علیه السلام) بر ما وارد شد. اگر آنها با حسین (علیه
السلام) نمی رفتند شهید نمی شدند. عبدالله پس از اطلاع از خبر شهادت آنها گفت: إنا لله و إنا علیه
راجعون، سپس با عصبانیت بر سر آن غلام فریاد کشید. (مقتل ابی مخنف (ترجمه) ص ۱۲۹،
موسوعه آل النبی، ص ۷۰۴ - منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

گل های زینب (سلام الله علیها)
عبدالله ثروتمند بوده، وقتی می آید شام (بعد از عاشورا) برای زینب خونه می خره، باغ بزرگ خریده،
یه وقت خواهش کرد از زینب (سلام الله علیها) او را به باغ ببرد، شاید حالش بهتر بشود، وقتی وارد
باغ شد، چشم زینب (سلام الله علیها) به این همه گل افتاد، شروع کرد به گریه کردن، فرمود:
عبدالله این گلهای شاداب را می بینی ولی گلهای من کربلا همه از تشنگی پژمرده شدند، گلهای مرا کربلا
سر بریدند ... (منبع: کتاب گلوآژه های روضه)
کالای زینب (سلام الله علیها)

این تازه اولین کالای بازار زینب است، چشم اوست، موی اوست، قد اوست که باید خمیده شود ...
تو جنگ های قدیم، وقتی می خواستند قربونی کنند، زیر چشم بچه هاشون سرمه می کشیدند، که
معلوم بشه برای فدا شدن برای خدا آماده است، مثل بعضی شهدا که شب عملیات حنا می بستند.

زینب (سلام الله علیها) هم همین کار کرد، خودش سرمه کشید، خودش کفن به تنشون کرد
(منبع: کتاب گلوآزه های روضه)

ما دو مرد رهیم - یار ثار اللهیم

أَسْلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا
سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ
اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ وَ أَسْلَامُ عَلَیْكَ يَا عَوْنِ وَيَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ

ما دو مرد رهیم - یار ثار اللهیم - در رخت جان دهیم - یا ابن الزهرا

اذن میدان بده - شهد جانان بده - زاده زینبیم - یا ابن الزهرا

محرم عشق تو در مناییم - حایان ره کربلاییم - یا حسین یا حسین

ما اسیر تویم - تو اسیر خدا - ای شه کربلا یا ابن الزهرا

جان زهرا قسم - تحفه خواهرت - رد مکن از وفا - یا ابن الزهرا

تاب تنهاییت را نداریم - کربلایی شویم جان سپا ریم

یا حسین یا حسین

گر چه دیر آمدیم - سر به زیر آمدیم - نزد وجه خدا یا ابن الزهرا

ما فدا یی تو عاشق اکبریم - کشته هل ائی - یا ابن الزهرا

ما غلام ابو فاضل تو - زاده زینب و حاصل تو

این دو تا بچه واسه ی این که بزرگتر به نظر بیایند، شال به کمر بستند، زیر کلاه خودشان عمامه
گذاشتند که خوود بازی نکنند، غلاف شمشیر این دو به زمین کشیده می شد، غلاف را به کنار
انداختند، ولی هیبت، حیدری است، جلوه جلوه ی علوی است، آمدند جلوی دایی، (زبان ساده) دایی
جان! نوبت ما نشده؟ حسین (علیه السلام) بغلشون کرد، فرمود: این لشگر می کشندتون، برید منو
شرمنده ی مادرتون نکنید، ولی حرف دل زینب اینه ...

مدعی دیگر مزن بیهود لاف عاشقی - گر حسین تنها یک عاشق دارد، آن هم زینب است

اجازه نداد، رفتند به خیمه ی مادر، ناراحت، کلاه خوود را برداشتند، شمشیر کنار گذاشتند، یک
گوشه نشستند، مادر گفت: چی شده؟ مادر جان، دایی اجازه نمی دهد، خودت یه کاری بکن، آری،
راهشو زینب (سلام الله علیها) بلده، اومد گفت: حسین! جانِ مادر ... (منبع: کتاب گلوآزه های روضه)
منتظر مادر

خوبه هر جوونی از دنیا می خواد بره، آخرین لحظه مادر بالا سرش بیاد، چشماشو ببندد، خیلی مهمه
جوون، مادر بالا سرش باشه، بابا خوبه، اما مادر چیز دیگه ای است، مادر که بیاد، اون آخر لحظه یه
نازی می کنه، اما بچه های زینب (سلام الله علیها) هر چی منتظر موندند مادر نیومد ... اینقدر این

دو تا آقا غریب بودند، وقتی ابی عبدالله خواست بره میدان، بدن این دو را بیاورد، فرمود: عباس جان! یا تو برو، یا من می رم، یکی باید بغل خیمه ها بمونه، لذا دیدند حسین (علیه السلام) تنهایی، یکی رو بر این دست، یکی بر دست دیگر گذاشته از میدان می آید، ای غریب آقا ... هر دل که شنید صدای زینب - دیوانه شده برای زینب - خاکستریم به جا نمانده - از آن که شنید نوای زینب (منبع: کتاب گلاؤه های روضه)

عاشق و معشوق

به قول حاج اکبر ناظم: عاشق و معشوق شدند روبرو (خواهر و برادر) دوتایی رسیدند به هم، گریه می کردند، مثل اینکه یه عمر همدیگه رو ندیدند ... لذا وقتی خدا این دو فرزند را به زینب (سلام الله علیها) عطا کرد، وقتی اینها را بزرگ می کرد، می گفت: زیر لب حسین، شما فدایی حسینید (منبع: کتاب گلاؤه های روضه)

هزار اگر

اگر چه خواهر تو بی بضاعت است اما - ببین میان بساطش دو تا پسر دارد

برای نجمه و لیلا اگر نیاوردی - همین که نوبت من شد، هزار اگر دارد

در روز عاشورا، وقتی نوبت به جوانان هاشمی رسید. فرزندان زینب کبری (سلام الله علیها) نیز خود را آماده قتال کردند. حضرت زینب (سلام الله علیها) در این موقع که فرزندان دلبند خود را راهی قتال با دشمنان دین و قرآن می کرد، حالتی دگرگون داشت. او عقیده بنی هاشم است. او نائبة الامام است. اصلاً او شریک کربلای حسین (علیه السلام) است. نه بدین جهت که بنابر نقل، فرزندان خود را با دست خود کفن پوش و فدیة راه حسین (علیه السلام) کرده، که از لحظه ای که از دامن زهرای مرضیه (سلام الله علیها) پای به عرصه وجود گذاشته، دیده به دیدار حسین (علیه السلام) باز کرده است. برای همین است که اهل دل، آفرینش او را برای کربلا معنا کرده اند.

مگر نه آنکه در زمان حضور در کوفه، در مجلس تفسیر قرآن، وقتی آیه شریفه "کهیعص" را برای زنان کوفی تفسیر می کرد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود:

این عبارت "کهیعص" رمزی در مصیبت وارده بر شماست و کربلا را برای آن مخدّره ترسیم کرد.

بسیاری می گویند: زینب کبری (سلام الله علیها)، دو فرزند خود را مهبای نبرد کرد و به آنها تعلیم داد که اگر با امتناع آن حضرت مواجه شدید - کما اینکه آن مظلوم حتی غلام سیاه را از قتال بر حذر می داشت - دائی خود را به مادرش فاطمه (سلام الله علیها) قسم دهید تا اجازه میدان رفتن بگیری.

پس از این مراحل ابتدا محمد بن عبدالله بن جعفر به میدان آمد و این رجز را سر داد:

اشکوا إلى الله من العدوان - قتل قوم في الوري عريان - قد تركوا معالم القرآن - و مُحكم التنزيل و التبيان - و أظهروا الكفر مع الطغيان " به خداوند شکایت می کنم از دشمنی دشمنان، قوم ستمگری که کورکورانه به جنگ با ما برخاسته اند . نشانه های قرآنی را که محکم و مبین و آشکار کننده کفر و طغیان است راترک کردند " و پس از نبردی نمایان، به شهادت رسید.

پس از او، برادرش عون بن عبدالله جعفر راهی نبرد شد و خود را اینگونه معرفی کرد:
 إن تُنكرونني فانا بنُ جعفر - شهيدٌ صدق في الجنان الازهر - يطيرُ فيها بجناح أخضر - كفى بهذا شرفاً في المحشر "اگر مرا نمی شناسید من فرزند جعفر هستم که از سر صدق به شهادت رسید و در بهشت نورانی با بال های سبز پرواز می کند. برای من از حیث شرافت در محشر همین کافی است."
 و او نیز، فدایی راه حضرت حسین (علیه السلام) شد.

بارگاه شهدای کربلا، در پایین پای حضرت حسین (علیه السلام) مدفونند و به احتمال قوی این دو دل داده نیز در همانجا پروانه شمع محفل حائر حسینی هستند. البته در ۱۲ کیلومتری کربلا بارگاهی کوچک منصوب به عون ابن عبدالله وجود دارد که ملجأ زائرین است. برخی را عقیده بر این است که این مرقد یکی از نوادگان امام مجتبی (علیه السلام) به نام عون می باشد. (سایت تاپ ترینها)

کربلا شرح بلای زینب - کربلا خاک عزای زینب
 اگر زینب آشنای کربلاست - کربلا هم آشنای زینب
 مهر و خاک کربلا شفا می ده - چون قاطی با گریه های زینب
 کربلا با این همه اُبّهتش - سر نهاده زیر پای زینب
 اگه خاکش بوی عاشقی می ده - جای دفن بچه های زینب
 اذن میدان

روز عاشورا شده ، عون و محمد از مادر اجازه گرفتند.
 مادر! اجازه بده ما جان خویش را فدای دایی مان کنیم.
 زینب فرمود : بارک الله به شما، که چشم هایم را روشن کردید.
 خودش (کفن به تن بچه ها کرد) و لباس و شمشیر برایشان آماده کرد و با وقار و صلابت زینبی آمدند
 خدمت ابی عبدالله (ع) و سلام کردند : السلام عليك يا ابا عبدالله
 ابی عبدالله (ع) تا بچه ها را دید، هر دور ا در آغوش گرفت و فرمود مادران کجاست؟ بگوئید مادران
 بیاید.

ابی عبدالله با خواهر ملاقات کرد دید زینب (س) دارد گریه می کند. سر خواهر را به سینه گذاشت و فرمود:خواهر جان! داغ علی اکبر (ع) برایم بس است و ...
 (حال از این جای ذکر مصیبت، به قرآن گوش کنید)

... همه برای سلیمان هدیه آوردند، اما دیدند، مور، ران ملخی را به دهان گرفته و می آورد.
همه اعتراض کردند و ... اما او بیش تر از وسعش، عشق بازی کرده...
حال می گوید:

حسین جان!

شنیدستم سلیمانی ز يك مور - قبول تحفه کرد از مرتضی پور - من آن مور ضعیف و ناتوانم
ابی عبدالله (ع) آن قدر گریه کرد و ...
خواهر گفت: داداش!

این دو تن قربانی يك موی تو - هستیم با دا فدای روی تو
گر چه نبُود این دو غنچه لایقت - من تهیدستم گذر از عاشقت
به هر نحوی که بود اجازه داد که بچه ها (خواهر زاده ها) به میدان بروند.
هر دو به سوی دشمن حمله برده، عجب رجزی خواندند و ...
يك عده گفتند: این دو تا، بچه کی هستند؟

یکی فریاد زد: این ها بچه های زینب (س) هستند.
یکی گفت: این خواهر چقدر فدای برادرش هست ...
دیگر گفت: الآن داغشان را به دل مادرشان می گذارم...

فاصله انداخت دشمن بینشان - برد سویی هر یکی سردار را
خواند دشمن پیش روی هر کدام - لشکر مردان نیزه دار را
نیزه ها از جسمشان خون می مکید - دیده حق این صحنه غمبار را
از حرم بیرون نیامد خواهرش - تا نبیند خجلت دلدار را
سایت آزادی اسپورت کومپلکس

ما غنچه های نورس گلزار زینبیم

ما غنچه های نورس گلزار زینبیم - ما تحفه های او به تو دلدار زینبیم
گل هدیه می کنند به هم عاشقان پاک - ما هم دو گل به پهنه گلزار زینبیم
ما حاصل نماز شب آن مطهره - ماهر دو نور دیده بیدار زینبیم
ما پای روضه های پر اشکش نشسته ایم - دل سوخته زآه شرر بار زینبیم
شیر محبت تو از او نوش کرده ایم - پرورده با ولایت تو یار زینبیم
ابنائ زینبیم و زسینه زنان تو - ما بانیان هیئت انصار زینبیم
تیغ برنده ایم و به قلب عدو زنییم - سرباز کوچکیم و دو سردار زینبیم
شمس الضحای مصحف ام المصائبیم - مهتاب عشق شمع شب تار زینبیم

دشمن چه باک نیزه و شمشیرمان زند - ما شاهدان جلوه ایثار زینبیم
امروز اگر به لجه خون دست و پا زنیم - فردا به نیزه شاهد بازار زینبیم

وقت رزم نو گلان زینب است

وقت رزم نو گلان زینب است - حضرت ارباب در تاب و تب است
شور و غوغایی میان خیمه هاست - بر لب زینب فقط ذکر خداست
اهل خیمه بی قراری می کنند - کوفیان لحظه شماری می کنند
حضرت ارباب پشت خیمه ها - برده سوی آسمان دست دعا
با خدای خویش نجوا می کند - شکوه ها از دست دنیا می کند
بر مشامش ناگهان عطری رسید - خواهرش را در کنار خویش دید
رو به سوی آسمان با آه سرد - اشک های چشم خود را پاک کرد
زینبش را دید با آن نوگلان - دست هر یک نیزه و تیر و کمان
گفت خواهر جان عذابم می کنی؟ - از خجالت خوب آبم می کنی
قلب مجروح مرا آزرده ای - کودکان را چرا آورده ای
داد زینب حرفهایش را جواب - گفت مولا کی تو را دادم عذاب
کودکانم جان نثاران تو اند - کوچک اما جزء یاران تو اند
نو گلانم را ز غم آزاد کن - بار دیگر قلب من را شاد کن
می دهم سوگند بر جان رسول - برگ سبز سبز خواهرت را کن قبول

می ریزیم هستیمونو دایی حسین به پای تو

می ریزیم هستیمونو دایی حسین به پای تو - جون ما فدای تو
ما می خواهیم بشیم دایی شهید کربلای تو - جون ما فدای تو
دایی جون مهربون تو بین ما با اکبرت - نباید فرق بذاری
خون ما مگر که سرخ تره ز خون اصغرت - نباید فرق بذاری
شبه عباس تو ما همدم قلب توئیم - کاشف الکرب توئیم
بین این بیابونا ما مرهم قلب توئیم - کاشف الکرب توئیم
اومدیم تا برای مادر ما نوید بشه - مادر شهید بشه
تا که زینب پیش مادر تو رو سفید بشه - مادر شهید بشه
دایی جون هر جا بری ما هم به دنبال توئیم - حاجی خال توئیم
ز ازل دیوونه نگاه تمثال توئیم - حاجی خال توئیم
همه هستی ما فدای اهل خیمه هات - جون ما نذر چشات

چی میشه ما هم بشیم شهید راه کربلات - جون ما نذر چشات

دو دسته گل آوردم حسین برایت

دو دسته گل آوردم حسین برایت - که تا کنم قربانی به پیش پایت

دسته گل های خواهرت - نذرشش ماهه اصغرت

ای برادر تو زنده باش

مرا به جز این دو گل نبوده حاصل - تویی وجود خواهر تو را چه قابل

می دهم جان برای تو - همه هستی فدای تو

ای برادر تو زنده باش

امید من هستی از تو دل نگیرم - حسین دعا کن تا جای تو بمیرم

بشنو آه و ناله ام - به فدایت دو لاله ام

ای برادر تو زنده باش

به قلب زینب تو ماه نازنینی - حسین الهی داغ جوان نبینی

دو گلم نذر روی تو - هدیه ی تار موی تو

ای برادر تو زنده باش

برادر عزیزم، زینب شود فدایت

برادر عزیزم، زینب شود فدایت - آوردم از مدینه، دو دسته گل برایت

هدیه من همین است داغ دو نازنین است

خون جگر ز دیده، بر تو روانه کردم - گیسوی هر دو را خود با گریه، شانه کردم

هدیه من همین است داغ دو نازنین است

وقت سفر سفارش نموده شوهر من - هدیه به حضرت تو گردد دو گوهر من

هدیه من همین است داغ دو نازنین است

شکر خدا که امروز، مادر دو شهیدم - روز جزا، به نزد فاطمه، روسفیدم

هدیه من همین است داغ دو نازنین است

عنایتی که امروز به چشم خود بینم - بر سینه ام نشیند، داغ دو نازنینم

هدیه من همین است داغ دو نازنین است

از اول این دو تن، را پرورده ام برایت - تا خون پاک هر دو ریزد، به خاک پایت

هدیه من همین است داغ دو نازنین است

غلامرضا سازگار

ما که از عشق تو که در تب باشیم

ما که از عشق تو در تب باشیم - هر دو پرورده ی زینب باشیم
 ما دو نوباوه ی عبد اللهیم - عاشق روی تو ثار اللهیم
 از غم عشق تو ما حیرانیم - دایی آخر به سوی میدانیم
 شیر با عشق تو ما نوشیدیم - حالیا بین که کفن پوشیدیم
 روز و شب ذکر تو را می گفتیم - اشک از دیده همی می سفتیم
 هر سه از عشق تو شیدا گشتیم - پیش مردم همه رسوا گشتیم
 نام تو ورد زبان ما بود - مات از کرده ی ما بابا بود

هاجر کرب و بلایم یا حسین

هاجر کرب و بلایم یا حسین - این دو نذری منایم یا حسین
 این دو اسماعیل من قربانی ات - تو مکن محرومم از مهمانی ات
 این قدر بازی مکن با جان من - نذر خون اکبرت طفلان من
 هدیه آوردم برایت یا حسین - هستی زینب فدایت یا حسین
 دو علمدار دلیر آورده ام - یا ابا دو بچه شیر آورده ام
 بال های جعفر آوردم حسین - بازوان حیدر آوردم حسین
 تا شوم در نزد زهرا رو سفید - رخصتی ده که شوم ام الشهید
 غم مخور گریان این گلها شوم - تازه مثل نجمه و لیلا شوم
 غم ندارم این دو گل پرپر شوند - پیشمرگان علی اصغر شوند
 دوست دارم یا ابا این بچه ها - در پی ات باشند روی نیزه ها
 رضا رسول زاده

روضه روز پنجم محرم بیاد عبدالله بن حسن (ع)

حال دل خیلی خرابه، کار دل ناله و آهه

حال دل خیلی خرابه، کار دل ناله و آهه - شب پنجم محرم، دل ما تو قتلگاهه
چقدر تیر چقدر سنگ، چقدر نیزه شکسته - روی خاک تو موجی از خون، یوسف زهرا نشسته
دل من ترسیدی انگار، که نمیری توی گودال - نمی بینی مگه آفات، چقدر زده پر و بال
اون کیه میره تو گودال، گمونم یه نوجونه - مته بچه شیر می مونه، وقتی که رجز می خونه
میگه من هنوز نمردم، که عمومو دوره کردید - سی هزار گرگ دور یک شیر، به خدا خیلی نامردید
از امامش مته مادر، تو بلا دفع خطر کرد - جلوی طوفان شمشیر، لاله دستشو سپر کرد
توی خون داره می خنده، عموجون دیدی که مردم - اگه توخیمه می موند، جون عمه دق می کردم
خدارو شکر نمی مونم، تو غروب قتل و غارت - مته بابام نمی بینم، سوی ناموسم جسارت
خدا رو شکر نمی بینم، دست عمه رو می بندن - پای نیزه ی ابالفضل، به اسیری مون می خندن

محسن عرب خالقی

أَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا
سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ
اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ وَ أَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ

بس که خونبار است چشم خامه ام - بوی خون آید همی از نامه ام

ترسمش خون باز بندد راه را - سوی شه نابرده عبدالله را

آن نخستین سبط را دوم سلیل - آخرین قربانی پور خلیل

قامتش سروی ولی نو خاسته - تیشه کین شاخ او پیراسته

خاک بار ای دست بر سر خامه را - بوکه بندد ره به خون این نامه را

سر برد این قصه جانکاه را - تا رساند نزد مهر آن ماه را

دید چون گلدسته باغ حسن - شاه دین را غرق گرداب فتن

عبد الله بن حسن علیه السلام در سن یازده سالگی بود بعد از آنکه امام حسین علیه السلام را
محاصره نمودند و حضرت دقایقی قبل از شهادت را سپری می نمود عبد الله پسر امام حسن علیه
السلام که بچه ای نابالغ بود از خیمه زنان خارج شد امام حسین علیه السلام به حضرت زینب سلام
الله علیها فرمود: (احْبِسِيهْ يَا أُخْتِ) او را نگه دار ای خواهر، حضرت زینب خواست مانع او شود اما او
اصرار می نمود و می گفت: (لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي) بخدا قسم از عمویم جدا نخواهم شد، و با عجله
خود را به امام حسین علیه السلام رساند بجر بن کلب و طبق روایتی حرمله بن کاهل جلو آمد و

قصد زدن شمشیر بر سر امام علیه السلام را داشت که عبد الله فریاد زد: (وَيْلَكَ يَا بَنَى الْخَيْثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي؟) وای بر تو ای پسر مادر خبیث (کنایه از حرام زاده بودن) آیا می خواهی عموی مرا بکشی؟ وقتی آن ملعون شمشیر را فرود آورد، عبد الله دست خود را سپر امام حسین علیه السلام قرار داد و دستش چنان قطع گردید که به پوستی آویزان شد عبد الله فریاد زد: عمو جان، ابا عبد الله علیه السلام او را در آغوش گرفت و فرمود: (يَا بَنَى أَخِي إِصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَ احْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ سَيُلْحِقُكَ بِأَبَائِكَ الصَّالِحِينَ، رسول الله صلى الله عليه وآله و علی و همزه و جعفر و حسن صلوات الله عليهم اجمعين) ای پسر برادرم بر این ظلم صبر کن و آن را به حساب خدا بگذار خداوند تو را به پدران صالحت ملحق خواهد کرد. در این هنگام حرمله بن کاهل تیری به طرف عبد الله انداخت که گوش تا گوش عبد الله بریده شد و در آغوش عموی بزرگوارش جان داد. آنگاه حضرت به خداوند عرض کرد: اَللّٰهُمَّ اَمْسِكْ عَنْهُمْ قِطْرَ السَّمَاءِ وَ اَمْنِعْهُمْ بَرَكَاتِ الْاَرْضِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا حِينَ فَفَرَقَهُمْ فَرَقًا وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَدَدَا وَ لَا تَرْضِ الْوَلَاةَ مِنْهُمْ اَبَدًا فَاَنْتَهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا ثُمَّ عَدَوْنَا عَلَيْنَا فَفَقَتَلُوا ثُمَّ ضَارَبَ عَدُوًّا عَلَيْنَا. خدایا باران را از آنها قطع کن و برکات زمین را از آنها منع کن خدایا اگر به آنها زمان معینی مهلت داده ای بینشان جدایی بینداز، و آنها را در راههای مختلف پراکنده ساز و هرگز امیری را از آنها راضی مکن چون آنها ما را دعوت کردند که یاریمان کنند سپس با ما دشمنی ورزیدند و ما را کشتند .

بس که خونبار است چشم خامه ام

بس که خونبار است چشم خامه ام - بوی خون آید همی از نامه ام
ترسمش خون باز بندد راه را - سوی شه نابرده عبدالله را
آن نخستین سبط را دوم سلیل - آخرین قربانی پور خلیل
قامتش سروی ولی نو خاسته - تیشه کین شاخ او پیراسته
خاک بار ای دست بر سر خامه را - بوکه بندد ره به خون این نامه را
سر برد این قصه جانکاه را - تا رساند نزد مهر آن ماه را
دید چون گلدسته باغ حسن - شاه دین را غرق گرداب فتن
کوفیان گردش سپاه اندر سپاه - چون به دور قرص مه شام سپاه
تاخت سوی حریکه نالان وزار - همچو ذره سوی مهر تابدار
شه به میدان چشم خونین باز کرد - خواهر غمدیده را آواز کرد
که مهل ای خواهر مه روی من - کاید این کودک زخیمه سوی من
ره به ساحل نیست زین دریای خون - موج طوفان زا و کشتی سرنگون
بر نگردد ترسم این صید حرم - زین دیار از تیر باران ستم

گرک خونخوار است وادی سر به سر - دیده راحیل در راه پسر
 دامنش بگرفت زینب با نیاز - گفت جانا زین سفر بر گرد باز
 از غمت ای گلبن نارس مرا - دل مکن خون داغ قاسم بس مرا
 چاه در راه است و صحرا پر خطر - یوسف از این دشت کنعان کن حذر
 از صدف بارید آن در یتیم - عقد مرواریدتر بر روی سیم
 گفت عمه واهلم بهر خدا - من نخواهم شد زعم خود جدا
 وقت گلچینی است در بستان عشق - در میندم بر بهارستان عشق
 بلبل از گل چون شکبید در بهار - دست منع ای عمه از من باز دار
 نیست شرط عاشقان خانه سوز - کشته شمع وزنده پروانه هنوز
 عشق شمع از جذبه های دلکشم - او فکنده نعل دل در آتشم
 دور دار ای عمه از من دامن - آتشم ترسم بسوزد خرمنت
 دور باش از آه آتش زای من - کاتش سود است سر تا پای من
 بر میند ای عمه بر من راه را - بوکه بینم بار دیگر شاه را
 باز گیر از گردن شوقم طناب - پیل طبعم دیده هندوستان بخواب
 عندلیبم سوی بستان می رود - طوطیم زی شکرستان می رود
 جذبه عشقش کشان سوی شهش - در کشش زینب به سوی خرگهش
 عاقبت شد جذبه های عشق چیر - شد سوی برج شرف ماه منبر
 دید شاه افتاده در دریای خون - با تن تنها و خصم از حد فزون
 گفت شاهانك بكف جان آمدم - بر بساط عشق مهمان آمدم
 آمدم ایشان من این جا قنق - ای تو مهمان دار سکان افق
 هین کنارم گیر و دستم نه بسر - ای به روز غم یتیمان را پدر
 خواهران و دختران در خیمه گاه - دوخته چون اختران چشمت براه
 کز سفرکی باز گردد شاه ها - باز آید سوی گردون ماه ما
 خیز سوی خیمه ها می کن گذار - چشمها را وارهان از انتظار
 گفت شاهش الله ای جان عزیز - تیغ می بارد در این دشت ستیز
 تو به خیمه باز گرد ای مهوشم - من بدین حالت که خود دارم خوشم
 گفت شاهها این نه آئین وفاست - من ذبیح عشق و این کوه مناست
 کبش املح که فرستادش خدا - سوی ابراهیم از بهر فدا
 تو خلیل و کبش املح نك منم - مرغزار عشق باشد مسکنم

نر گران جانی بتأ خیر آمدم - کوکب صبحم اگر دیر آمدم
دید ناگه کافری در دست تیغ - که زند بر تارک شه بی دریغ
نامده آن تیغ کین شه را به سر - دست خود را کرد آن کودک سپر
تیغ بر بازوی عبدالله گذشت - وه چه گویم که چه زان بر شه گذشت
دست افشان آن سلیل ارجمند - خودچو بسمل در کنار شه فکند
گفت دستم گیر ای سالارکون - ای به بیدستان بهردوگون عون
پایمردی کن که کار از دست رفت - دستگیرم کاختیار از دست رفت
شه چوجان بگرفت اندر برتنش - دست خود را کرد طوق گردنش
ناگهان زد ظالمی از شست کین - تیر دلدوزش بحلق نازنین
گفت شه کی طایر طاوس پر - خوش بر افشان بال تا نزد پدر
یوسفا فارغ زرنج چاه باش - رو به مصر کامرانی شاه باش
مرغ روحش پر برفتن باز کرد - همچون باز از دست شه پرواز کرد
آتشکده، ص ۴۲ - ۳۹.

من که هستم طفل معصوم حسن

أَلَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا
سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ
اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ وَ أَلَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ
من که هستم طفل معصوم حسن - تنگ شد این خیمه ها از بهرمن
کی هراسم باشد از تیر عدو - من ز نسل تیر و تابوتم، عمو
گر نباشد حنجر من قابلیت - ترسم آخر تیر غم بوسد دلت
باده عشقم بده ، هوشم بگیر - این دم آخر در آغوشم بگیر
من یتیمم به که بابایم شوی - باعث قدری تسلیم شوی
یکی از شهدای کربلا ، عبدالله بن حسن است ، وقتی پدر بزرگوارش امام حسن مجتبی شهید شد ،
عبدالله تازه به دنیا آمده بود ابی عبدالله برای او هم عمو بود و هم به منزله پدر .
روز عاشورا ، ابی عبدالله ، عبدالله را به خواهر بزرگوارش زینب سپرد عبدالله مرتب تلاش می کرد که
خودش را به وسط معرکه برساند ولی عمّه اش زینب مانع می شد .
اما یک مرتبه عبدالله خودش را از دست زینب رها کرد و گفت : به خدا قسم از عمویم جدا نمی
شوم. آمد خودش را به دامن عموی بزرگوارش انداخت ، ابی عبدالله او را در آغوش گرفت . در همین
لحظات بود یکی از دشمنان آمد ضربتی به امام حسین بزند تا شمشیرش بلند کرد عبدالله دست

خودش را سپر قرار داد در نتیجه بعد از فرود آمدن شمشیر دستش به پوست آویخته شد در این مقطع فریاد زد: یا عمه! عمو جان! دیدی با من چه کردند. ابی عبدالله برادر زاده را در آغوش گرفت فرمود: عزیزم صبر کن به زودی به جد و پدر و عموهایت ملحق می شوی. هنوز دلجویی امام تمام نشده بود که حرمه ملعون گلوی نازکش را هدف تیر خود قرار داد در آغوش عمو به شهادت رسید. (منابع: شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۱۲ - ۳۱۰ - سوگنامه آل محمد، محمد اشتهازدی، ص ۲۸۹)

یکی طفلی برون آمد زخرگاه - سوی شه شد روان چون قطعه ماه .
 در آن دم ، خواهران را گفت آن شاه - که این کودک برون ناید زخرگاه .
 گریزان از حرم گردید آن ماه - دوان تارفت در آغوش آن شاه .
 شهنش بگرفت همچو جان شیرین - بگفت ای یادگار یار دیرین .
 چرا بیرون شدی از خرگه ای جان - نمی بینی مگر پیکان بران .
 بناگه کافری زان قوم گمراه - حوالت کرد تیغی بر سر شاه .
 زبهر حفظ شه ، کودک حذر کرد - بر آن تیغ ، دست خود سپر کرد .
 جدا گردید دست کودک از بن - بشه گفتا به بین چون کردبام .
 چه دیدش حرمه آن کفر بدبخت - بزد بر سینه اش تیری چنان سخت .
 که کودک جان بداد وبی مهابا - پدید از دست شه تا نزد بابا .

یکی از شهدای کربلا (عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع)) است وی هنوز به بلوغ نرسیده بود که چون تنهائی عموی بزرگوارش را مشاهده کرد، از خیمه خارج و به طرف میدان جنگ شتافت (فلحقته زینب لتحبسه فابی ، فقال لها الحسين احبسیه یا اخیه) زینب (س) بدنالش آمد که مانع رفتن او به میدان شود، ولی نوجوان حاضر به مراجعت نمی شد، امام (ع) هم صدا زد خواهرم! دست او را بگیر و نگذار به میدان بیاید، اما عبدالله مصمم بود از عموی بزرگوارش حمایت کند تا خود را به عمورساند. (بحر بن کعب) خواست با شمشیر به حسین (ع) حمله کند اما (عبدالله) دست خود را سپر قرار داد و گفت: (ویلک یابن الخبیثه اتقتل عمی)؟ لذا شمشیر به دست جوان خورد و دست به پوست آویزان شد، اینجا بود که عبدالله مادرش را صدا زد، (فاخذة الحسین (ع) وضمه الیه وقال: یابن اخی اصبر علی منازلک واحتسب فی ذلک الخیر، فان الله یلحقک بأبائک الصالحین)، حضرت او را در کنار خود گرفت و فرمود: ای پسر برادر! بر این مصائب صبر کن و اینهارا خیر بدان ، همانا خداوند تو را به اجداد طاهرینت ملحق می کند.

دل داده و بی قرار توام عمو عمو حسین - پروانه و شمع یار توام عمو عمو حسین
 گلشن توحید را فصل شهادت می رسد - لاله آزادمردی را طراوت می رسد

ای عموی مهربانم بوی بابا می دهی - از تماشای تو کامم را حلاوت می رسد
غم مخور گر سائل روی تو شد شمشیرها - کودک ایثار با دست سخاوت می رسد
سنگر امید را خالی ز جانباری مبین - این زمان رزمنده ای از نسل غربت می رسد
ای طبیبی که کنون خود مبتلای نیزه ای - غم مخور مرهم برای زخمهایت می رسد
هر دم از زخم زبانی می شود پاره دلت - یا که از سرنیزه بر جسمت جراحت می رسد
لاله های سر زده از خون تو پامال شد - بر گل رخسار تو دست شرارت می رسد
بعد دستانی که شد در علقمه از تن جدا - دست تیر و نیزه بر جسمت چه راحت می رسد
می دهم از دست تاب و سخت بی تابی کنم - چون به تاب گیسویت دست شقاوت می رسد
نالای و غربت اهل حرم را گوش کن - ارث سیلی بعد تو دیگر به عترت می رسد
طفلم اما غیرت محض مرا با خود ببر - تا نبینم بر حرم دست اسارت می رسد
«شمر بن ذی الجوشن» برای آن که کار را تمام کند به همراه پیاده نظام لشکر، به امام (ع) هجوم آوردند، دور آن حضرت را گرفتند و از پس و پیش ایشان را مورد حمله قرار می دادند.
عبدالله که در بین کودکان و زنان، در خیمه گاه حضور داشت تاب و تحمل دیدن غربت عموی تنهای خویش را نیاورد و ناگهان از خیمه ها بیرون آمد. حضرت زینب (س) او را گرفت شاید که بتواند مانع رفتن وی شود و نگذارد یادگار برادر طعمه ی گرگ های گرسنه یزیدی گردد؛ ولی عبدالله گفت: «نه، به خدا سوگند عمویم را تنها نمی گذارم». سپس دست خود را از دست عمه رها ساخت، به سوی میدان دوید و خود را به امام (ع) رساند تا با بدن کوچک و ظریفش از او دفاع کند.
در غوغایی که دور امام (ع) ایجاد شده بود یکی از لشکریان یزید شمشیر خود را به قصد ضربه زدن به آن حضرت فرود آورد. عبدالله دست خود را سپر کرد تا شمشیر به امام اصابت نکند. شمشیر، بُزان و ضربه، سنگین بود و دست نوباوه ی پیامبر (ص) را از بدن جدا کرد؛ آنگونه که فقط به پوستی آویخته شد. عبدالله یتیم از شدت درد ناله ای برآورد و پدرش را صدا کرد: «وا ابتاه ...»
اینک، حال امام را تصور کنید که هر دو امانت برادر شهیدش - قاسم و عبدالله - را نیز پرپر شده می دید...

اشك و خون از دیده اش بر خاك ریخت - اشك بر آن كودك بی باك ریخت
امام (ع) او را در آغوش گرفت، به خود چسپاند و در گوشش زمزمه کرد: «فرزند برادرم! صبر داشته باش و خداوند بزرگ را بخوان؛ تا او تو را به پدران صالحت ملحق کند».
آن برادرزاده ام صد چاك شد - این برادرزاده ام بر خاك شد
آن برادرزاده ام سرمست رفت - این برادرزاده ام بی دست رفت

امام (ع) سپس دست به دعا برداشت و گفت: «خداوندا! اگر مقدر کرده‌ای که این قوم را تا مدتی زنده نگهداری در بین آنان تفرقه‌ای سخت بیانداز... زیرا آنان ما را دعوت کردند و وعده یاری دادند اما به ما حمله کردند و ما را کشتند».

بسته شد چشمش، ولی لب باز شد - آخرین نجوای شه آغاز شد
کای خدا گر چه مرادت حاصل است - دیدن مرگ یتیمان مشکل است
در ره تو هستی‌ام از دست رفت - حیف شد، عبداللهم از دست رفت
این دو بر من، روح پیکر بوده‌اند - یادگاران برادر بوده‌اند
در این هنگام تیرانداز سپاه دشمن - که گفته‌اند «حرمله بن کاهل» بود - گلوی نازک عبدالله را نشانه گرفت و او را در دامان عمویش ذبح کرد ... (منابع: سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴ - شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸ - اشعار فارسی، زبان حال هستند و سندیت قطعی ندارند. (منبع: جزوه آموزشی آداب مرثیه‌خوانی با عنوان طنین عشق؛ تهیه و تنظیم مرتضی وافی؛ قم: انتشارات شفق، ۱۳۸۰).

عبدالله بن حسن، بزرگمردی کوچک

بنا بر آنچه که در منابع اسلامی در رابطه با وقایع مرتبط با حادثه کربلا که در روز پنجم محرم الحرام سال ۶۱ هجری آورده شده است، به موارد ذیل می‌توان اشاره نمود:

- در این روز عبیدالله بن زیاد، شخصی بنام "شبت بن ربیع" را به همراه یک هزار نفر به طرف کربلا گسیل داد.

- عبیدالله بن زیاد در این روز دستور داد تا شخصی بنام "زجر بن قیس" بر سر راه کربلا بایستد و هر کسی را که قصد یاری امام حسین علیه‌السلام داشته و بخواهد به سپاه امام علیه‌السلام ملحق شود، به قتل برساند. همراهان این مرد ۵۰۰ نفر بودند.

- در این روز با توجه به تمام محدودیتهایی که برای نپیوستن کسی به سپاه امام حسین علیه‌السلام صورت گرفت، مردی به نام "عامر بن ابی سلامه" خود را به امام علیه‌السلام رساند و سرانجام در کربلا در روز عاشورا به شهادت رسید.

از آنجایی که در مجالس عزای حسینی مرسوم است که در پنجم ماه محرم به یاد یکی از فرزندان امام حسن مجتبی علیه‌السلام به نام «عبدالله» عزاداری و مرثیه‌خوانی می‌کنند، در این نوشتار نگاهی به حماسه بزرگ این مرد کوچک خواهیم داشت.

از صبح تا عصر عاشورا، ابتدا اصحاب امام حسین علیه‌السلام و سپس اهل بیت آن حضرت یک به یک و یا بطور دسته‌جمعی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند؛ و سرانجام زمانی رسید که امام علیه

السلام یکه و تنها در میان هزاران هزار دشمن مسلح باقی ماند و گهگاه فریاد بر می آورد: «آیا یاری کننده ای هست که به خاطر خدا از حرم رسول خدا دفاع کند؟»

عبدالله بن حسن، بزرگمردی کوچک

«عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب» فرزند کوچک امام حسن مجتبی علیه السلام یکی از نوجوانان نابالغی بود که به همراه عموی خود حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به کربلا آمده بود.

از صبح تا عصر عاشورا، ابتدا اصحاب امام حسین علیه السلام و سپس اهل بیت آن حضرت یک به یک و یا بطور دسته جمعی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند؛ و سرانجام زمانی رسید که امام علیه السلام یکه و تنها در میان هزاران هزار دشمن مسلح باقی ماند و گهگاه فریاد بر می آورد: «آیا یاری کننده ای هست که به خاطر خدا از حرم رسول خدا دفاع کند؟».

«شمر بن ذی الجوشن» برای آن که کار را تمام کند به همراه پیاده نظام لشکر، به آن امام مظلوم هجوم آوردند، دور آن حضرت را گرفتند و از پس و پیش، ایشان را مورد حمله قرار دادند.

عبدالله که در بین کودکان و زنان، در خیمه گاه حضور داشت تاب و تحمل دیدن غربت عموی تنهای خویش را نیاورد و ناگهان از خیمه ها بیرون آمد. امام حسین علیه السلام به خواهرش زینب علیها السلام فرمود: «احبسیه یا اختاه؛ ای خواهرم! او را نگهدار.» حضرت زینب علیها السلام به دنبالش آمد تا او را بازدارد. ولی آن کودک از این که بازداشته شود، سخت امتناع می ورزید. او به عمه اش گفت: «والله لا افارق عمی؛ سوگند به خدا، از عمویم جدا نمی شوم.» سپس دست خود را از دست عمه رها ساخت، به سوی میدان دوید و خود را به امام علیه السلام رساند تا با بدن کوچک و ظریفش از او دفاع کند.

در غوغایی که دور امام علیه السلام ایجاد شده بود، ناگهان یکی از لشکریان یزید به نام «ابجر بن کعب» شمشیر خود را به قصد ضربه زدن به آن حضرت فرود آورد. عبدالله فریاد زد: «ای پسر زن ناپاک! وای بر تو! آیا می خواهی عمویم را بکشی؟» عبدالله دست خود را سپر کرد تا شمشیر به امام اصابت نکند. شمشیر، بُرّان و ضربه، سنگین بود و دست نوباوه ی پیامبر را از بدن جدا کرد؛ آنگونه که فقط به پوستی آویخته شد. عبدالله یتیم از شدت درد ناله ای برآورد و پدرش را صدا کرد: «وا ابتاه...»

امام دست خود را به آسمان بلند کرد: «پروردگارا! قطرات باران را از اینها دریغ مدار و برکات زمینت را از اینها باز دار؛ پروردگارا! پس اگر تا هنگام (مرگ) آنها را مهلت داده و بهره مند می سازی، بین آنها تفرقه بینداز و هر کدام را به راهی جداگانه مدار؛ و سردمداران را هرگز از اینها راضی مدار؛ چرا که اینها ما را دعوت کردند تا که یاریمان کنند، سپس بر ما دشمنی کردند و ما را کشتند

حسین علیه السلام او را در بر گرفت و به سینه چسباند و فرمود: «ای فرزند برادرم! بر آنچه به تو رسیده صبر کن و آن را به حساب خیر بگذار؛ چرا که خداوند تو را به پدران صالحت ملحق خواهد کرد.»

آن برادرزادهام صد چاک شد - این برادرزادهام بر خاک شد

آن برادرزادهام سرمست رفت = این برادرزادهام بی دست رفت

امام دست خود را به آسمان بلند کرد: «پروردگارا! قطرات باران را از اینها دریغ مدار و برکات زمینت را از اینها باز دار؛ پروردگارا! پس اگر تا هنگام (مرگ) آنها را مهلت داده و بهره‌مند می‌سازی، بین آنها تفرقه بینداز و هر کدام را به راهی جداگانه مدار؛ و سردمداران را هرگز از اینها راضی مدار؛ چرا که اینها ما را دعوت کردند تا که یاریمان کنند، سپس بر ما دشمنی کردند و ما را کشتند.» (۶)

بسته شد چشمش، ولی لب باز شد - آخرین نجوای شه آغاز شد

کای خدا گر چه مرادت حاصل است - دیدن مرگ یتیمان مشکل است

در ره تو هستی‌ام از دست رفت - حیف شد، عبدالله‌هم از دست رفت

این دو بر من، روح پیکر بوده اند - یادگاران برادر بوده اند

در این هنگام تیرانداز سپاه دشمن - که گفته‌اند «حرمله بن کاهل» بود - گلولی نازک عبدالله را نشانه گرفت و او را در دامان عمویش ذبح کرد.

در زیارت ناحیه مقدسه آمده: «السلام علی عبدالله بن الحسن بن علی الزکی» و سپس بر قاتل او به نام «حرمله بن کاهل الاسدی» نفرین شده است. پی‌نوشت: عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۳۷ - مقتل الحسین مقررّم، ص ۱۹۹ - الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰ - مقاتل الطالبیین، ص ۸۹ - اقبال الاعمال، ج ۳) عبدالله بن الحسن (علیه السلام): پدرش امام حسن مجتبی (علیه السلام) و مادرش، دختر شلیل بن عبدالله می‌باشد. عبدالله در کربلا نوجوانی بود که به سن بلوغ نرسیده بود و چون عمویش حسین (علیه السلام) را زخمی و بی‌یاور دید، خود را به آن حضرت رسانید و گفت: «به خدا قسم از عمویم جدا نمی‌شوم». در آن هنگام شمشیری به طرف امام حسین (علیه السلام) روانه شد. عبدالله دست‌خود را سپر شمشیر قرار داد و دستش به پوست آویزان شد و فریاد زد: «عموجان! حسین (علیه السلام) او را در بغل گرفت و به سینه چسباند و فرمود: برادرزاده! بر این مصیبت که بر تو وارد آمده است، صبر کن و از خداوند طلب خیر نما، زیرا خداوند تو را به پدران صالحت ملحق می‌کند. ناگاه حرمله بن کاهل تیری بر او زد و او در دامان عمویش حسین (علیه السلام)، به شهادت رسید. وی نوجوانی یازده ساله بود.

گلشن توحید را فصل شهادت می رسد

گلشن توحید را فصل شهادت می رسد - لاله آزاد مردی را طراوت می رسد

ای عموی مهربانم بوی بابا می دهی - از تماشای تو کامم را حلاوت می رسد
 غم مخور گر سائل روی تو شد شمشیرها - کودک ایثار با دست سخاوت می رسد
 سنگر امید را خالی ز جانبازی مبین - این زمان رزمنده‌ای از نسل غربت می رسد
 ای طبیبی که کنون خود مبتلای نیزه‌ای - غم مخور مرهم برای زخم‌هایت می رسد
 ظلمت از هر سو احاطه کرده نورت را بگو - صبر کن ای تیرگی آن ماه طلعت می رسد
 هر دم از زخم زبانی می‌شود پاره دلت - یا که از سر نیزه بر جسمت جراحت می رسد
 لاله های سر زده از خون تو پامال شد - بر گل رخسار تو دست شرارت می رسد
 بعد دستانی که شد در علقمه از تن جدا - دست تیر و نیزه بر جسمت چه راحت می رسد
 می دهم از دست تاب و سخت بی تابی کنم - چون به تاب گیسویت دست شقاوت می رسد
 ناله وا غربت اهل حرم را گوش کن - ارث سیلی بعد تو دیگر به عترت می رسد
 طفلم اما غیرت محضم مرا با خود ببر - تا نبینم بر حرم دست اسارت می رسد
 شاعر: سید محمد میر هاشمی

لشگریان خیره سر ، چند نفر به یک نفر؟

لشگریان خیره سر ، چند نفر به یک نفر؟ - فاطمه گشته خون جگر ، چند نفر به یک نفر؟
 خواهر دل شکسته اش ، همزه دختران او - زند به سینه و به سر ، چند نفر به یک نفر؟
 بین زمین و آسمان ، جنت و عرش و کهکشان - پر شده است این خبر : چند نفر به یک نفر؟
 حور و ملک به زمزمه وای غریب فاطمه - حضرت خضر نوحه گر ، چند نفر به یک نفر؟
 آه و فغان مادرش ، به قلب سنگی شما - مگر نمی کند اثر؟ چند نفر به یک نفر؟
 عمو رمق ندارد و ، همه هجوم می برید - مرد نبردید اگر؟ چند نفر به یک نفر؟
 یاد مدینه زنده شد ، روضه ی رنج فاطمه - که ناله زد به پشت در ، چند نفر به یک نفر؟
 شاعر: وحید قاسمی

پا برهنه شد و به میدان زد

پا برهنه شد و به میدان زد - داد میزد عمو رسیدم من
 دست من هست پس نبر دیگر - تیغ زیر گلو...رسیدم من
 تا بیایم غریب لب تشنه - با خدا درد دل مُفَصَّل کن
 با مناجات گوشه ی گودال - نیزه ها را کمی معطل کن
 چه قدر دیر آمدم تیغی - - بوسه بر دست مهربانم زد
 قاری خوش صدای آل الله - چه کسی نیزه بر دهانت زد
 چند خط شکسته ی مُمتَدِّ - شکل زخم عمیق پیشانی

بی علمدار بودن خیمه - علت اصلی پریشانی
وحید قاسمی

می رسد از گوشه مقتل صدای مادرش

می رسد از گوشه مقتل صدای مادرش - ای زنا زاده بیا و دست بردار از سرش
گیسوان مادر ما را پریشان می کنی - بی حیا با خنجرت بازی مکن با حنجرش
تو نمی بینی مگر غرق مناجات است او - پای خود بردار از روی لبان اطهرش
دل مسوزان بی حیا عمه تماشا می کند - با نوک نیزه مکن پهلوی پهلوی پیکرش
دست من از پوست آویزان به زیر تیغ تو - تا سپر باشد برای ناله های آخرش
نیزه بازی با تن بی سر زمن آغاز کن - طعمه نیزه مگردانید جسم اصغرش
از ضریح سینه اش برخیزای چکمه به پا - پای خود مگذار روی بوسه پیغمبرش
دیر اگر برخیزی از جای خودت یابن الدعی - عمه نفرین کرده دست خود برد بر معجرش
قاسم نعمتی

عمو رسیدم و دیدم؛ چقدر بلوا بود

عمو رسیدم و دیدم؛ چقدر بلوا بود - سر تصاحب عمامه ی تو دعوا بود
به سختی از وسط نیزه ها گذر کردم - هزار مرتبه شکر خدا کمی جا بود
ثواب نحر گلویت تعارفی شده بود - سر زبان همه جمله ی - بفرما - بود
عمو چقدر لب خشکتان ترك دارد - چه خوب می شد اگر مشك آب سقا بود
زنی خمیده عمو رد شد از لب گودال - نگاه کن؛ نکند مادر تو زهرا بود
برای کشتن تان تیغ و نیزه کم آمد - به دست لشگریان سنگ و چوب حتی بود
تمام هوش و حواس سپاه کوفه و شام - به فکر جایزه ی بردن سر ما بود
بلند شو؛ که همه سوی خیمه ها رفتند - من آمدم سوی گودال، عمه تنها بود
وحید قاسمی

يك نفس آمده ام تا که عمو را نرنی

يك نفس آمده ام تا که عمو را نرنی - که به این سینه ی مجروح تو با پا نرنی
ذکر لا حول ولا از دو لبش می بارد - با چنین نیزه ی سر سخت به لبها نرنی
عمه نزدیک شده بر سر گودال ای تیغ - می شود پر به سوی حنجره حالا نرنی؟
نیزه ات را که زدی باز کشیدی بیرون - می زنی باز دوباره نشد آیا نرنی؟
من از این وادی خون زنده نباید بروم - شك نکن اینکه پرم را بزنی یا نرنی
دست و دل باز شو ای دست بیا کاری کن - فرصت خوب پریدن شده! در جا نرنی

علیرضا لك

در سرش طرح معما می کرد

در سرش طرح معما می کرد - با دل عمه مدارا می کرد
فکر آن بود که می شد ای کاش - رفع آزار ز آقا می کرد
به عمویش که نظر می انداخت - یاد تنهایی بابا می کرد
دم خیمه همه ی واقعه را - داشت از دور تماشا می کرد
چشم در چشم عزیز زهرا - زیر لب داشت خدایا می کرد
ناگهان دید عمو تا افتاد - هر کسی نیزه محیا می کرد
نیزه ها بود که بالا می رفت - سینه ای بود که جا وا می کرد
کاش با نیزه زدن حل می شد - نیزه را در بدنش تا می کرد
لب گودال هجوم خنجر - داشت عضوی ز تنش وا می کرد
هر که نزدیکترش می آمد - نیزه ای در گلویش جا می کرد
زود می آمد و می زد به حسین - هر کسی هرچه که پیدا میکرد
آنطف هلله بود و این سو - ناله ها زینب کبری میکرد
گفت ای کاش نمی دیدم من - زخمهایت همه سر وا می کرد
احسان محسنی فر

روضه روز ششم محرم بیاد قاسم بن حسن علیه السلام

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِیٍّ اَیُّهَا الشَّهِیدُ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ عَلَیْ خَلْقِهِ
سَیِّدَنَا وَ مَوْلَانَا اِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ اِلَى اللّٰهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَیْنَ یَدَیْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِیْهًا عِنْدَ
اللّٰهِ اَشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللّٰهِ وَ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا قَاسِمَ بْنَ الْحَسَنِ.

لاله ی یاسم در چمن افتاد - قاسم زیر دست و پا جان داد

ای بنی هاشم، کشته شد قاسم

صورتش خونین سینه اش پامال - مرغ روحش زد روی دستم بال

ای بنی هاشم، کشته شد قاسم

از حرم رو در قتلگه کردم - قاسم جان داد من نگه کردم

ای بنی هاشم، کشته شد قاسم

ناله اش بر قلبم شرر می زد - با لب عطشان بال و پر می زد

ای بنی هاشم، کشته شد قاسم

دسته گل های سرخ زهرایی - قاسم گردیده تماشایی

ای بنی هاشم، کشته شد قاسم

در بغل باغ یاسمن دارم - یک گل پرپر از حسن دارم

ای بنی هاشم، کشته شد قاسم

بی زره سرباز شهید من - هم شهید من، هم امید من

ای بنی هاشم، کشته شد قاسم

پس از شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام حضرت قاسم بن حسن آماده پیکار شد. او نوجوانی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. هنگامی که نزد امام علیه السلام آمد و نگاه آن حضرت به او افتاد وی را در آغوش گرفت، با هم چنان گریستند که از حال رفتند. قاسم اجازه میدان رفتن خواست، ولی امام حسین علیه السلام نپذیرفت، آنقدر دست و پای امام را بوسه زد تا رضایت امام را جلب کرد و در حالی که اشک می ریخت به میدان آمد و این رجز را می خواند: اِنْ تُنْكَرُونِیْ فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ / سَبَطَ النَّبِیُّ الْمُصْطَفٰی وَ الْمُؤْتَمَنِ / هَذَا حُسَیْنٌ كَالْأَسِیرِ الْمُزْتَهَنِ / بَیْنَ اَنَاسٍ لَا سُقُوْا صَوْبَ الْمُزَنِ «اگر مرا نمی شناسید بدانید من فرزند امام حسنم! که او فرزند پیامبر برگزیده و امین خداست!

این حسین علیه السلام است که همانند اسیری است گروگان، میان گروهی که خداوند آنان را از باران رحمت خود سیراب نکند». چهره مبارکش همانند پاره ماه می درخشید، پیکار سختی کرد تا آنجا که با سن کمش سی و پنج نفر را بر زمین افکند. حمید بن مسلم می گوید: من در لشکر ابن

سعد بودم به این نوجوان می‌نگریستم که پیراهن و لباسی بلند به تن و نعلینی به پا داشت که بند یکی پاره بود. فراموش نمی‌کنم که بند نعلین چپش بود. عمرو بن سعد اُزدی گفت: به خدا سوگند! من به او حمله می‌کنم (تا وی را از پای درآورم) گفتم: سبحان الله، این چه تصمیمی است؟ به خدا سوگند! اگر این نوجوان بر من حمله کند من به سوی وی دست تعدی دراز نخواهم کرد. همان گروهی که وی را احاطه کرده‌اند، او را بس است. گفت: نه، هرگز! به خدا سوگند! من بر او یورش خواهم برد، پس حمله کرد و برنگشت تا آن که با شمشیرش فرق او را شکافت. قاسم علیه‌السلام با صورت به زمین افتاد و فریاد زد: عموجان! مرا دریاب. امام علیه‌السلام چون باز شکاری صفاها را شکافت و مانند شیر زبان حمله کرد و با شمشیر بر عمرو - قاتل قاسم - ضربتی زد که دستش را از بدن جدا کرد، عمرو در حالی که فریاد می‌کشید گریخت، کوفیان خواستند وی را از دست امام علیه‌السلام نجات دهند، ولی بدنش زیر سم اسبان قرار گرفت و کشته شد. هنگامی که گرد و غبار فرو نشست، دیدند امام علیه‌السلام بر بالین قاسم علیه‌السلام نشسته است و قاسم پاهایش را بر زمین می‌ساید. امام حسین علیه‌السلام فرمود: «عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يَجِيبُكَ، أَوْ يَحِيبُكَ فَلَا يَعِينُكَ، أَوْ يَعِينُكَ فَلَا يَغْنِي عَنْكَ، بَعْدَ لِقَاؤِ قَتْلُوكَ» «به خدا سوگند! بر عمومیت ناگوار است که وی را بخوانی ولی نتواند به تو پاسخی دهد، یا پاسخی دهد ولی نتواند تو را یاری کند و یا به کمکت بشتابد ولی تو را بی‌نیاز نکند. دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند». در روایت دیگری آمده است که امام علیه‌السلام فرمود: «بَعْدَ لِقَاؤِ قَتْلُوكَ، وَ مَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ جَذَك. عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يَجِيبُكَ، أَوْ يَحِيبُكَ ثُمَّ لَا يَنْفَعُكَ، يَوْمَ وَاللَّهِ كَثُرَ وَائِرُهُ وَ قَلَّ نَاصِرُهُ» «دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند و خونخواه تو از اینان در قیامت جد تو خواهد بود. به خدا سوگند! بر عمومیت دشوار است که وی را بخوانی ولی نتواند پاسخ دهد یا پاسخ دهد ولی به حال تو سودی نبخشد. به خدا سوگند! امروز روزی است که رنج و مظلومیت عمومیت فراوان و یاورش اندک است». سپس امام علیه‌السلام پیکر خونین قاسم علیه‌السلام را برداشت و به سوی خیمه‌ها روانه شد. راوی می‌گوید: گویا هم اکنون می‌بینم سینه اش به سینه امام چسبیده بود و پاهایش به زمین کشیده می‌شد، با خود گفتم: امام چه می‌کند؟ دیدم او را آورده کنار شهدای اهل بیت علیه‌السلام قرار داد و آنگاه به خدا عرض کرد: «اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا؛ صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي، لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا» خدایا! از تعدادشان بکاه و آنان را پراکنده ساز و به قتل برسان و هیچ کس از آنان را باقی نگذار و هرگز آنان را نیامرزا! ای آموزادگانم! صبر پیشه سازید! ای اهل بیتم! صبر کنید! بعد از این روز هرگز خواری نبینید!».

روز عاشورا حسن را نور عین - در حضور زاده زهرا حسین

با ادب خم شد به صد جوش و خروش - بوسه زد بر دست پیر میفروش
 چون صدف لعل لیش را باز کرد - با عمو سوز دلش را ساز کرد
 گفت ای آئینه دار شهر نور - شهد جانم ده تو از جام بلور
 زان می نابی که اکبر نوش کرد - با نبی همراه و هم آغوش کرد
 تشنه ام من بهر دیدار حبیب - جرعه ای زان می مرا هم کن نصیب
 بر یتیمان دلنوازی لازم است - بهر قاسم سرفرازی لازم است
 نامه از سوی پدر آورده ام - سر خط ایثار سر آورده ام
 مادرم بر من کفن پوشیده است - شهد صهبای حسن نوشیده است
 وست دارم در رخت فانی شوم - در منای قرب قربانی شوم
 دوست دارم زیر سم اسب ها - پیکرم گردد عمو جان توتیا
 چون جهاد من جهاد اکبر است - مرگ بهرم از عسل شیرین تر است
 دوست دارم خویش تن را حر کنم - جای خای پدر را پر کنم
 گر ببرند بند بند از بندم عمو - من به مرگ خویش می خندم عمو
 من به خون از حق حمایت می کنم - جان به قربان ولایت می کنم
 مست مستم کن که شیدایی کنم - با عدو جنگ تماشایی کنم
 در رکاب تو اگر گردم شهید - نزد زهرا رو سپیدم رو سپید
 حاج علی انسانی

حضرت قاسم علیه السلام به نزد امام حسین علیه السلام آمد تا اجازه میدان بگیرد در حالیکه جوانی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود وقتی امام حسین علیه السلام او را دید دست مبارک در گردن او انداخته و هر دو گریستند تا حدی که هر دو بی حال روی زمین افتادند سپس حضرت قاسم علیه السلام اجازه برای جنگ خواست اما حضرت به او اجازه نداد، حضرت قاسم دست و پای عمو را می بوسید و التماس می نمود که به او اجازه میدان دهد حضرت اباعبدالله علیه السلام به او فرمود: ای پسر برادرم تو یادگار برادر منی، من می خواهم تو با بقیه بمانی و تسلائی من باشی حضرت قاسم بسیار ناراحت و غمگین با چشمانی اشکبار و قلبی حزین در گوشه ای نشست و سر روی زانو گذاشت. در این هنگام به خاطرش آمد که پدر بزرگوارش در بازوی راست او حرزی (دعایی که برای حفظ) قرار داده و به او فرمود: اگر روزی مصیبتی یا گرفتاری ای رخ داد این حرز را باز کن و بخوان و به آنچه در آنست عمل نما. حضرت قاسم با خود گفت: از این روز دردناک تر برای من نیست و آن حرز را باز کرد و دید در آن نوشته شده: ای فرزندم قاسم! به تو وصیت میکنم آن روز که دیدی عموی تو در میان دشمنان در کربلاست جهاد با دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم را رها

نکن و جان خود را از او دریغ مدار و هر چه به تو اجازه نداد باز اصرار نما تا به تو اجازه دهد، تا به سعادت ابدی برسی. آنگاه حضرت قاسم علیه السلام آن نوشته را نزد عمو آورد، وقتی حضرت آن نوشته را دید با صدای بلند گریست و از دل آه کشید. حضرت قاسم علیه السلام به میدان می رفت در حالیکه اشک بر صورت مبارکش جاری بود. امام حسین علیه السلام به او فرمود: یا وَلَدِی اَتَمْشِی بِرِجْلِکَ اِلَی الْمَوْتِ؟ آیا با پای خود به سوی مرگ می روی؟ حضرت قاسم علیه السلام در جواب عرض کرد: وَ کَیْفَ یَا عَمُّ وَ اَنْتَ بَیْنَ الْاَعْدَاءِ وَ حَیْدًا فَرِیدًا ثُمَّ لَا تَجِدُ مُحَامِیًا وَ لَا صَدِیقًا، رُوحِی لِرُوحِکَ الْفِدَاءِ وَ نَفْسِی لِנَفْسِکَ الْوَفَاءِ. چگونه نروم ای عمو در حالیکه تو بین دشمنان تنها مانده ای و حامی و یآوری نداری، روح من فدای روح و جسم من فدای جسم تو باد. سپس حضرت عمامه حضرت قاسم علیه السلام را باز کرده با آن صورت او را پوشانید و شمشیر را در کمر او محکم نمود و او را به سوی میدان فرستاد. حضرت قاسم علیه السلام رو به عمر سعد لعنت الله علیه چنین فرمود: خداوند به تو جزای خیر ندهد ادعای مسلمانی می کنی در حالیکه اهل بیت رسول خدا صلی الله علی وآله و سلم به گونه ای تشنه اند که دنیا در مقابل چشمشان تاریک است. "حمید ابن مسلم می گوید: در سپاه ابن سعد بودم وقتی این نوجوان آمد دیدم که چهره اش مانند ماه شب چهارده می درخشد و پیراهنی پوشیده و کمربندی بسته نعلینی عربی به پا کرده و هیچ فراموش نکنم که بند نعلین پای چپ او باز بود" رو به میدان حمله میکرد و رجز میخواند. عمر بن سعد بن نفیل اُزْدِی با شمشیر به فرق مبارک آن حضرت زد و او از اسب با صورت روی زمین افتاد و فریاد زد: یا عَمَّاه عمو جان مرا دریاب حضرت سیدالشهدا علیه السلام چون باز شکاری خود را به بالین حضرت قاسم علیه السلام رساند و شمشیری حواله ابن نفیل کرد، آن ملعون دست خود را سپر ساخته دستش قطع شد و فریاد زد که لشکر عمر سعد او را از دست سیدالشهدا علیه السلام نجات دهند، لشکر از هر سو حمله ور شدند و جنگ شدت پیدا کرد و حضرت قاسم علیه السلام زیر سم اسب ها جان داد. وقتی گرد و غبار میدان فرو نشست دیدم که امام حسین علیه السلام بر بالین وی قرار دارد و او پاهای خود را به زمین میکشد و حضرت به او می گوید: بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ وَ خَصَمَهُمْ فِیکَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ رسول الله از رحمت خدا دور باد آن گروهی که تو را کشتند و روز قیامت بخاطر تو رسول خدا با آنها دشمنی خواهد نمود. بعد فرمود: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَی عَمِّکَ اَنْ تَدْعُوهُ فَلَا یَجِیْبُکَ اَوْ یَجِیْبُکَ فَلَا ینْفَعُکَ اِجَابَتُهُ، یَوْمَ کَثُرَ وَاثِرُهُ وَ قَلَّ نَاصِرُهُ به خدا قسم بر عموی تو سخت است که تو او را بخوانی و او نتواند جواب تو را بدهد یا (وقتی) جواب تو را بدهد که دیگر جوابش نفعی برایت نداشته باشد، در روزی که بسیاری از یارانش کشته شده اند و یاوران کمی برای او مانده است. سپس اباعبدالله علیه السلام حضرت قاسم را در آغوش مبارکش گرفت و رهسپار خیمه ها شد در حالیکه پاهای آن نوجوان به زمین کشیده می

شد و پیکر مطهر او را کنار بدن حضرت علی اکبر علیه السلام قرار داد. سپس دستان مبارک به سوی آسمان بلند نموده و فرمود: اَللّٰهُمَّ اَخْصِهِمْ عَدَدًا وَاَقْتُلْهُمْ بَدَدًا وَاَتُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا وَاَتَغْفِرْ لَهُمْ اَبَدًا یعنی: خدایا تعدادشان را رو به کمی قرار ده، و آنها را به گونه ای قرار ده که یکدیگر را بکشند، و هیچ کدام از آنها را اهل نجات قرار نده، و هرگز آنان را نبخش. آنگاه به اهل حرم رو نهاده و آنها را دلداری داد.

ای چشمه سار رحمت بی منتها عمو - در مقدم تو بستم از خون حنا عمو
چشمم به زیر پات بزرگی کن و بیا - بالین این شکسته ی درد آشنا عمو
همچون علی اکبر خود در برم بگیر - خواهی بگویمت پدر این لحظه یا عمو
این سینه سرخ بسمل خود را حلال کن - خیلی به دامت زده ام دست و پا عمو
جاری شدم به پهنه ی این دشت مثل آب - از بس شد استخوان تنم آسیا عمو
ثانیه های آمدنت مثل سال رفت - در ازدحام ابره های بلا عمو
دیگر مرا لبی و دهانی نمانده است - تا خانمت دوباره که مرده ام بیا عمو
تاول زده است زخم من از ریگ های داغ - لطفی کن و زخاک جدا کن مرا عمو
از من بگو به عمه که اندازه ام شود - هر قدر آورد زره از خیمه ها عمو
کارت برای بردن من سخت می شود - دیگر نمانده هیچ برایت عبا عمو
گرچه یتیم طالع بختم مبارک است - مستم زعطر چادر خیرالنساء عمو

ساحل بحر کرم پُر موج است

ساحل بحر کرم پُر موج است - میل سیمرغ بقا بر اوج است
علم اعداد ریاضی برگشت - عدد سیزده امشب زوج است
سیزده بار حزینم امشب - با غم و غصه عجینم امشب
به خود عشق قسم، دل شده ی - سیزده ساله ترینم امشب
سیزده بار ز خود رستم من - سیزده مرتبه سرمستم من
سیزده بار به آقا سوگند - قاسم ابن الحسنی هستم من
سیزده بار دلم در محن است - تا سحر ذکر دلم یا حسن است
آن شهیدی که شب روضه ی اوست - سیزده ساله ترین بی کفن است
کوفیان یک دفعه بی تاب شدند - در شگفت از رخ مهتاب شدند
تا که از خیمه خود کرد طلوع - سیزده قرص قمر آب شدند
چه جمالی کَفَلَق لایق اوست - سیزده حور و ملک شایق اوست
بس که دارای کمالات است او - سیزده بار خدا عاشق اوست

قاسم آن نو باوه باغ حسن

قاسم آن نو باوه باغ حسن - گوهر شاداب دریای محن

شیر مست جام لبریز بلا - تازه داماد شهید کربلا

چارده ساله جوان نونهال - برده ماه چارده شب را بسال

قامتش شمشاد باغستان عشق - روش مرآت نگارستان عشق

در حیا فرزانه فرزند حسن - در شجاعت حیدر لشکر شکن

با زبان لابه نزد شاه شد - خواستارم عزم قربانگاه شد

شهادت برای قاسم از غسل شیرینتر است

ابوحمره ثمالی در روایتی از امام سجاد علیه السلام ماجرای وفاداری یاران و خاندان حضرت را در شب عاشورا بازگو می کند، تا آنجا که امام علیه السلام خبر شهادت همه یارانش را داد. در آن هنگام قاسم بن حسن به امام علیه السلام عرض کرد: «أَنَا فِي مَنْ يَقْتُلُ؟» آیا من هم فردا در شمار شهیدان خواهم بود؟. امام حسین علیه السلام با مهربانی و عطوفت فرمود: «يَا بَنِي كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟» فرزندم! مرگ در نزد تو چگونه است؟. عرض کرد: «يَا عَمَّ أَهْلِي مِنَ الْعَسَلِ؛ عمو جان! از غسل شیرین تر!». امام فرمود: «إِي وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمُّكَ إِنَّكَ لِأَحَدٍ مَنْ يَقْتُلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِيَ بَعْدَ أَنْ تَبْلُؤُوا بِبَلَاءٍ عَظِيمٍ وَابْنِي عَبْدُ اللَّهِ؛ آری به خدا! عمویت به فدای تو باد! تو نیز از شهیدان خواهی بود آن هم پس از گرفتاری سخت و پسرم عبدالله (شیرخوار) نیز شهید خواهد شد!». قاسم گفت: «ای عمو! آیا آنان به زنان هم حمله می کنند که عبدالله شیرخوار نیز شهید می شود؟!». امام علیه السلام فرمود: «فِدَاكَ عَمُّكَ يَقْتُلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذْ جَفَّتْ رُوحِي عَطْشًا وَ صِرْتُ إِلَى خِيَمِنَا فَطَلَبْتُ مَاءً وَ لَبَنًا فَلَا أَجِدُ قَطُّ؛ فَأَقُولُ: نَاوِلُونِي ابْنِي لِأَشْرَبَ مِنْ فِيهِ، فَيَأْتُونِي بِهِ فَيَضَعُونَهُ عَلَى يَدِي فَأَحْمِلُهُ لِأَذْنِيهِ مِنْ فِي فَيْرِمِيهِ فَاسْقُ بِسَهْمٍ فَيَنْجِرُهُ وَ هُوَ يَنَاعِي فَيَفِيضُ دَمُهُ فِي كَفِّي، فَأَرْفَعُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ أَقُولُ: اللَّهُمَّ صَبْرًا وَ اخْتِسَابًا فَيَكُ، فَتُعْجِلُنِي الْأَسِنَّةُ فِيهِمْ وَ النَّارُ تُسْتَعْرَفُ فِي الْخَنْدَقِ الَّذِي فِي ظَهْرِ الْخِيَمِ، فَأَكْرُ عَلَى فِيهِمْ فِي أَمْرٍ أَوْقَاتٍ فِي الدُّنْيَا، فَيَكُونُ مَا يَرِيدُ اللَّهُ». «عمویت به فدای تو باد! عبدالله هنگامی کشته خواهد شد که من از تشنگی زیاد بی تابم و در خیمه ها دنبال آب یا شیر می گردم ولی چیزی نمی یابم. پس فرزندم «عبدالله» را طلب کنم تا از لبانش سیراب شوم. چون او را به دستم دهند، پیش از آن که لبهایم را بر دهان او بگذارم، ناگاه فاسقی گلوی او را با تیر بشکافد و او دست و پا می زند و خون او در دستانم جاری گردد! در آن حال او را به آسمان بلند کنم و می گویم: خدایا! از تو صبر می طلبم و این را برای تو و به حساب تو می گذارم. آنگاه نیزه های دشمن مرا به سوی خود بخواند و آتش از خندق پشت خیمه ها زبانه کشد و من بر آنان در آن تلخ ترین لحظات زندگی حمله خواهم کرد و آنچه خدا خواهد، رخ خواهد داد». امام سجاد علیه السلام فرمود: آنگاه او گریست و ما نیز گریستیم و صدای

گریه فرزندان پیامبر در خیمه‌ها پیچید. زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اشاره به من کردند و به امام علیها السلام عرضه داشتند: «سرنوشت سرور ما علی (امام سجاد علیها السلام) چه خواهد شد؟». امام علیها السلام در حالی که اشک می‌ریخت، فرمود: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَقْطَعَ نَسْلِي مِنَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ يَصْلُونَ إِلَيْهِ؟ وَ هُوَ أَبُو ثَمَانِيَةِ أُمَّةٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ (نگران نباشید) خداوند نسل مرا در دنیا قطع نخواهد کرد. به او (امام سجاد) چگونه دست می‌یابند در حالی که او پدر هشت امام است؟».

سهیل سر زده گفتی مگر ز سمت یمن - رخ چو ماه تمام و قدی چو سرو چمن
نمود در بر خود پیرهن به شکل کفن - ز برج خیمه برآمد چو قاسم بن حسن
ز خیمگاه به میدان کین روان گردید - گرفت تیغ عدو سوز را به کف چون هلال

ای چشمه سار رحمت بی منتها عمو

ای چشمه سار رحمت بی منتها عمو - در مقدم تو بستم از خون حنا عمو
چشمم به زیر پات بزرگی کن و بیا - بالین این شکسته ی درد آشنا عمو
همچون علی اکبر خود در برم بگیر - خواهی بگویمت پدر این لحظه یا عمو
این سینه سرخ بسمل خود را حلال کن
بسمل می دونی، کجا این عبارت بکار میره، مرغی که سرش رو می کنن، همچنین که بال می زنه، می گن بسمل، یه لحظه ای ابی عبدالله رسید، دید قاسم پاهاش رو داره رو زمین ها میکشه، این سینه سرخ بسمل خود را حلال کن - خیلی به دامت زده ام دست و پا عمو
اشاره داره به بعضی از روضه هایی که سخته، اما اشاره گفته، تو پای روضه بزرگ شدی، آی جوونها یکی از خواسته هاتون از ارباب این باشه، بگو آقا جان می خوام محاسنم در خونه شما سفید بشه، در خونه ات بمونم، نکنه دستم جدا بشه

جاری شدم به پهنه ی این دشت مثل آب - از بس شد استخوان تنم آسیا عمو
حسین..... با قاسم هم ناله شو... حسین

ثانیه های آمدنت مثل سال رفت - در ازدحام ابرهه های بلا عمو
اگه اسب از روی یه بدنی بخواد رد بشه، مگه فقط از یه عضوی از بدن رد میشه، چرا این حرف رو می زنم، برای این بیت، گفت:

دیگر مرا لبی و دهانی نمانده است - تا خانمت دوباره که مرده ام بیا عمو
این حرف منو کسانی که موقعی تو دوران دفاع مقدس بودن، زخمی شدن، مخصوصاً تو اون گرماهای جنوب، این حرف منو بهتر می فهمند، گفت: عمو جان
تاول زده است زخم من از ریگ های داغ - لطفی کن و زخاک جدا کن مرا عمو

همه ی بیت ها یه طرف، این بیت هم یه طرف، وقتی می خواستن سوارش کنن پاش نمی رسید، زره ای اندازه اش پیدا نشد، گفت:

از من بگو به عمه که اندازه ام شود - هر قدر آورد زره از خیمه ها عمو

چقدر با معرفته این بچه، الان هم حرف های خودش نیست، دلش برا عموش میسوزه، گفت: عمو جان کارت برای بردن من سخت می شود

دیگر نمانده هیچ برایت عبا عمو

گرچه یتیم طالع بختم مبارک است - مستم ز عطر چادر خیرالنساء عمو

این همون قاسمه که پاهاش به رکاب نمی رسید، ابی عبدالله وقتی از خاک بلندش کرد، می گن:

حسین سینه قاسم رو به سینه چسبانید، ابی عبدالله رشیده، سینه ی قاسم رو به سینه گذاشت، نگاه

کردن دیدن پاهای قاسم، رو خاک داره کشیده میشه، حسین

دوسبط مصطفی خونین جگرشد

دوسبط مصطفی خونین جگرشد - ز خون پاکشان دین باثمرشد

حسن شد کشته از زهر جفا وای - حسین شد کشته در کربلا وای

حسن را یادگاری کربلا بود - حسینی وار در دشت بلا بود

حسین هم یک علی اکبری داشت - جوانی همچو ماه انوری داشت

شدند هر دو شهید راه قرآن - شدند الگو برای هر مسلمان

بود ای باقری سرمشق ماها - علی و قاسم و هم آل طاها

سروده شده محرم ۱۳۹۲

ای آل هاشم شد کشته قاسم

ای آل هاشم * شد کشته قاسم - ای آل هاشم * شد کشته قاسم

قاسم روانه شد سوی میدان - بهر حمایت از دین و قرآن

اونو جوانی چون غنچه گل - در گلشن دین مانند سنبل

یار حسین در کربلا شد - قربانی دین در آن مناشد

شمشیر را برگردن حمایل - او چون حسین در شکل و شمایل

چون شد روانه اوسوی میدان - اعدا دیدند آن ماه تابان

گفتند باشد این بدر کامل - به به چه زیبا شکل و شمایل

گفتند باشد این بدر کامل - به به چه زیبا به به چه خوشکل

او حمله میکرد چون شیرگران - میزد سر و دست از آن لعینان

چون کشته هایش بسیار گردید - دشمن ز غصه بیمار گردید

يك شیرچه اینسان سرودست - از آن لعینان بسیار شکست
 ناگه فتاد و در دام صیاد - شمشیری از کین برفرقش افتاد
 نقش زمین شد سرو صوبر - اندر عزا شد آل پیمبر
 گفتا عمو جان میرس بدادم - کز ضربت کین از پا افتادم
 آمد عمویش آن دم به میدان - گفتا کجایی، قاسم، عمو جان
 قاسم صد از دجانم فدا شد - پامال سم این اسبها شد
 آمد عمویش آن دم کنارش - قاسم بدید و آن حال زارش
 گفتا در آن دم ای قاسم من - این حالت تو سخت است بر من
 رفتی تو و رفت تاب و توانم - ای قاسم من روح و روانم
 شد آل هاشم اینک برایت - جمله سیه پوش اندر عزایت
 گیرید ماتم ای آل هاشم - از ظلم دشمن شد کشته قاسم
 ای باقری پور ای آل هاشم - شد کشته قاسم شد کشته قاسم

خاک گرم کربلا، لاله گون گردید

خاک گرم کربلا، لاله گون گردید - نوگل باغ حسن، غرقه خون گردید
 آه و واویلا، ای بنی هاشم - کشته شد قاسم
 بی زره در خون طپید، جسم صد چاکش - چشمه چشمه چون زره، شد تن پاکش
 آه و واویلا، ای بنی هاشم - کشته شد قاسم
 پیش چشم آفتاب، غرق خون شد ماه - گشته جاری در حرم اشک عبدالله
 آه و واویلا ای بنی هاشم - کشته شد قاسم
 کربلا گشته پر از، آه و واویلا - بهر ماه نجمه و، لاله لیلا
 آه و واویلا، ای بنی هاشم - کشته شد قاسم

چو اعدا دیدم قاسم را که اندر تن کفن دارد

چو اعدا دیدم قاسم را که اندر تن کفن دارد - همه گفت از ره تحسین عجب وجه الحسن دارد
 رخس چون پرتو افکن شد در آن وادی فلک گفتا - خوشا حال زمین را کو مهی در پیرن دارد
 لبش افسرده همچون گل ز سوز تشنگی اما - تو گوئی چشمه کوثر در این شیرین دهن دارد
 چو بلبل شورانگیز در آواز رجز خوانی - بشوق نوگلی کو در میان آن چمن دارد
 کشیده تیغ خون افشان ز ابرو در صف هیجا - تو گوئی ذوالفقار اندر کف خود بوالحسن دارد
 چنان آشوب افکند اندر آن صحرا ز خونریزی - پس از حیدر نه در خاطر دگر چرخ کهن دارد
 چه بی انصاف بودی آن جفا جوین آهن دل - چه جای نیزه و خنجر در آن سیمین بدن دارد

زهر سو لشگر عدوان هجوم آور در آن ظلمت - بصید شاهبازی جمله کز زاغ و زغن دارد
فکندند از سریر زین سلیمان وار آن شه را - بلی اندر کمین دائم سلیمان اهرمن دارد
چو سرو قد او زیب گلستان یل آرا شد - بگفتا تاب سم اسب کی همچون بدن دارد
مرادریاب یا عماه زروی مرحمت اکنون - که مرغ روح شوق دیدن بایم حسن دارد
خموش ای ناصر الدین شه یقینم شد که هرزه‌ری - بجام آل حیدر سازد این چرخ کهن دارد

چون گل باغ حسن از خیمه گاه آمد برون

چون گل باغ حسن از خیمه گاه آمد برون - از میان ابر گفتی قرص ماه آمد برون
آسمان پنداشت ماهش را دگر مانند نیست - چهره قاسم چو دید از اشتباه آمد برون
سیزده ساله جوانی همچو ماه چارده - از حرم با صد جلال و عز و جاه آمد برون
تا ببیند وقت رفتن روی ماهش را تمام - همچو خورشید از درون خیمه شاه آمد برون
زینب افسرده بهر دیدن خورشید و ماه - از حرم با ناله و فریاد و آه آمد برون
سوی میدان تاخت قاسم چون صدای العطش - از خیام کودکان بی پناه آمد برون
از پی نوشیدن جام شهادت آن یتیم - چون در خونین ز دریای سیاه آمد برون
هر که بوسید از ارادت آستانش را رسا - رفت آنجا با گناه و بی گناه آمد برون

گوهر درج حسن از خیمه گاه آمد برون

گوهر درج حسن از خیمه گاه آمد برون - تا ز پشت ابر تیره قرص ماه آمد برون
خواست بیند جلوه حق را ز مرآت رخس - زین سبب از خیمه شاه دین پناه آمد برون
چون قرین شد مهر و مه در دیده زینب سرشک - ناگهان چون اختران از یک نگاه آمد برون
تا سوی دریای لشگر رفت آن در یتیم - اشک مریدوار سان از چشم شاه آمد برون
شیر حق را صید خود پنداشت خصم گرگ - خو برق شمشیرش چو دید از اشتباه آمد برون
من نمیگویم چه شد رفتار با آن تشنه کام - لیک گویم از نهاد سنگ آه آمد برون

قاسم آن نو باوه باغ حسن

قاسم آن نو باوه باغ حسن - گوهر شاداب دریای محن
شیر مست جام لبریز بلا - تازه داماد شهید کربلا
سیزده ساله جوان نونهال - برده ماه چارده شب را به سال
قامتش شمشاد باغستان عشق - روش مرآت نگارستان عشق
در حیا فرزانه فرزند حسن - در شجاعت حیدرلشگر شکن
با زبان لابه نزد شاه شد - خواستار عزم قربانگاه شد
گفت شه کای رشک بستان ارم - رو تو در باغ جوانی خوش به چم

همچو سرو از باغ غم آزاد باش - شاد زی و شاد بال و شاد باش
 مهلا ای زیبا تذر و خوش خرام - این بیابان سر به سر بند است و دام
 الله ای آهوی مشگین تترار - تیر بارانست دشت و کوهسار
 بوی خون می آید از دامن دشت - نیست کس را زان امید بازگشت
 چون تو را من دور دارم از کنار - ای مرا تو از برادر یادگار
 کی روا باشد که این رعنا نهال - گردد از سم ستوران پایمال
 کی روا باشد که این روی چو ورد - غلطد اندر خون به میدان نبرد
 گفت قاسم کای خدیو مستطاب - ای تو ملک عشق را مالک رقاب
 گرچه خود من کودک نورسته ام - لیک دست از کامرانی شسته ام
 من به مهد عاشقی پرورده ام - خون به جای شیر مادر خورده ام
 کرده در روز ولادت کام من - باز، با شهد شهادت مام من
 گرچه در دور جوانی کامها است - کام من رفتن به کام ازدها است
 کام عاشق غرقه در خون گشتن است - سر به خاک کوی جانان هشتن است
 ننگ باشد در طریق بندگی - بر غلامان بی شهنش زندگی
 زندگی را بی تو بر سر خاک باد - کامرانی را جگر صد چاک باد
 لابه های آن قتیل تیر عشق - می نشد پذیرفته نزد پیر عشق
 بازگشت آن نو گل باغ رسول - از حضور شاه نومید و ملول
 شد به سوی خیمه آن گلگون عذار - از دو نرگس بر شقایق ژاله بار
 چون نگردد گفت سیر از زندگی - آن که نپسندد شهش بر بندگی
 شامی را گفت ساز جنگ کن - سوی روزم این صبی آهنگ کن
 گفت شامی ننگ باشد در نبرد - کافکند با کودکی پیکار مرد
 خود تو دانی که مرا مردان کار - یک تنه همسر شمارد با هزار
 دارم اینک چار فرزند دلیر - هر یکی در جنگ زاوی شیر گیر
 نک روان دارم یکی بر جنگ او - با همین از چهره شویم ننگ او
 گفت اینان زادگان حیدرند - در شجاعت وارث آن سرورند
 خردسال ار بینیش خرده مگیر - که ز مادر شیر زاید زاد شیر
 از طراز چرخ بودی جوشنش - گر بخردی تن بر این دادی تنش
 این شررها کن نژاد آتشند - خرمنی هر لحظه در آتش کشند
 نسل حیدر جملگی عمرو افکنند - که به نسبت خوشه آن خرمنند

آن که از پستان شیری خورد شیر - گرچه خرد آمد شجاع است و دلیر
 گر نبودی منع زنجیر قضا - تنگ بودی بر دلیریشان فضا
 داد شامی از سیه بختی جواز - پور را بر حرب آن ماه حجاز
 شاهزاده راند باره سوی او - یافت ناگه دست بر گیسوی او
 مرکبشان بربود از زین پیکرش - داد جولان در مصاف لشگرش
 آنچنانش بر زمین کوبید سخت - کاستخوان با خاک یکسان گشت و پخت
 هم یکایک آن سه دیگر زاد وی - رو به میدانگه نهاد او را ز پی
 نیر تبریزی

ماه در خون شناورم، قاسم

ماه در خون شناورم، قاسم - یادگار برادرم، قاسم
 کم بزن دست و پا در آغوشم - جان مده در برابرم، قاسم
 العطش گفتنت کبابم کرد - سوخت از پای تا سرم، قاسم
 سخت باشد به من عزیز دلم - که تو را کشته بنگرم، قاسم
 زخم های تن تو کشت مرا - تازه شد داغ اکبرم، قاسم
 جای گل جسم چاک چاک تو را - می برم بهر دخترم، قاسم
 حیف با چشم خود نگه کردم - تا چون جان رفتی از برم، قاسم
 عوض آب بر تو آوردم - اشک با دیده ترم، قاسم
 بعد اکبر دلم به تو خوش بود - که تویی یار و یاورم، قاسم
 ای جگر پاره حسن به چه رو - رو کنم جانب حرم، قاسم
 گر سراغ تو را ز من گیرد - چه بگویم به خواهرم، قاسم
 نظم "میثم" اگر چه قابل نیست - تو قبولش کن از کرم، قاسم

روضه روز هفتم محرم بستن آب بروی اهل بیت

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِیٍّ اَیُّهَا الشَّهِیدُ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ عَلَی خَلْقِهِ يَا سَیِّدَنَا وَ مَوْلَانَا اِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ اِلَى اللّٰهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَیْنَ یَدَیْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِیْهًا عِنْدَ اللّٰهِ اَشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللّٰهِ

ای آب تو بی ادب نبودی - تو خود مگر از عرب نبودی
 رسم عرب است و کیش تازی - در بادیه میهمان نوازی
 این رسم تو در میان نهادی - خود آب به میهمان ندادی
 چندان همه رنج راه بردند - در بادیه تشنه کام مردند
 آنها همه تشنه رفته در خواب - و ز حله به کوفه می رود آب
 از کرده نگشته ای پشیمان - ای سخت کمان سست پیمان
 مهان تو تشنه کام و بی آب - این بود وفای عهد احباب
 گر داوری از عطش بمیرد - هرگز کفی از تو برنگیرد
 لب تشنه به خاک و خون نشستن - بهتر که ز سفله آب جستن
 (داوری وصال)

هفتم محرم از طرف ابن زیاد به عمر بن سعد ماموریت داده شد که بایستی حسین از من اطاعت کند و الا میان او و آب مانع شو. من آب را بر یهود و نصارا حلال کردم و بر حسین و اهل او حرام نمودم . عمر بن سعد طبق دستور ابن زیاد، عمرو بن حجاج با پانصد نفر را بر آب مامور کرد که نگذارند امام حسین و کسانش از آب استفاده نمایند. در این روز عبیدالله بن زیاد نامه ای به نزد عمر بن سعد فرستاد و به او دستور داد تا با سپاهیان خود بین امام حسین و اصحابش و آب فرات فاصله ایجاد کرده و اجازه نوشیدن حتی قطره ای آب را به امام ندهد. عمر بن سعد نیز فوراً عمرو بن حجاج را با پانصد سوار در کنار شریعه فرات مستقر کرد و مانع دسترسی امام حسین و یارانش به آب شدند، و این رفتار غیر انسانی سه روز قبل از شهادت امام حسین علیه السلام صورت گرفت . در این هنگام مردی به نام عبدالله بن حصین از دی که از قبیله بجیله بود فریاد برداشت که : ای حسین ! این آب را دیگر بسان رنگ آسمانی نخواهی دید. به خدا سوگند که قطره ای از آن را نخواهی آشامید تا از عطش جان دهی . امام حسین علیه السلام فرمود: خدایا! او را از تشنگی بکش و هرگز او را مشمول رحمت خود قرار مده . حمید بن مسلم می گوید: به خدا سوگند که پس از این گفت و گو به دیدار او رفتم در حالی که بیمار بود، قسم به آن خدایی که جز او پروردگاری نیست ، دیدم که عبدالله بن حصین آن قدر آب می آشامید تا شکمش بالا می آمد، و آن را بالا می آورد و باز فریاد می زد: العطش

باز آب می خورد تا شکمش آماس می کرد ولی سیراب نمی شد. و چنین بود تا جان داد. سپاهیان عمر بن سعد از روز هفتم با شدت تمام از آب فرات مراقبت می کردند و مانع دسترسی یاران امام حسین علیه السلام به آن شدند. ولیکن علی رغم تلاش پی گیر آنان، یاران امام حسین علیه السلام تا شب عاشورا از تاریکی شب استفاده کرده و خود را به رود فرات رسانده و آب خیمه ها را تامین می کردند.

از جمله عباس علیه السلام در این کار پیش قدم بود.

ابوالفضل العباس علیه السلام در غیرت و وفاداری، ضرب المثل دوست و دشمن است، هرگاه صدای ضجه کودکان تشنه لب را می شنید. از خود بی خود می گردید و دل به دریا می زد. آن دلاور هاشمی، در شب همان روزی که آب را بر روی آنان بسته بودند، به همراه پنجاه نفر از یاران امام حسین علیه السلام وارد شریعه فرات شد و به اندازه لازم، برای خیمه گاه آب آوردند.

در این روز مردی به نام "عبدالله بن حصین ازدی" - که از قبیله "بجیله" بود - فریاد برآورد: ای حسین! این آب را دیگر بسان رنگ آسمانی نخواهی دید! به خدا سوگند که قطره ای از آن را نخواهی آشامید، تا از عطش جان دهی!

امام علیه السلام فرمودند: خدایا! او را از تشنگی بکش و هرگز او را مشمول رحمت خود قرار نده. حمید بن مسلم می گوید: به خدا سوگند که پس از این گفتگو به دیدار او رفتم در حالی که بیمار بود، قسم به آن خدایی که جز او پروردگاری نیست، دیدم که عبدالله بن حصین آنقدر آب می آشامید تا شکمش بالا می آمد و آن را بالا می آورد و باز فریاد می زد: العطش! باز آب می خورد، ولی سیراب نمی شد. چنین بود تا به هلاکت رسید.

أو تشتكى العطش الفواطم عنده - و بصدر سعدته الفرات المفعم

و لو استقى نهر المجرة لارتقى - و طویل ذابله الیها سلم

و لو سد ذوالقرنین دون وروده - نسفته همته بما هو أعظم

فی کفه الیسری السقاء یقله - و بکفه الیمنی الحسام المخذم

مثل السحابة للفواطم صوبه - فیصیب حاصبه العدو فیرجم

(غروی نجفی)

هفتم محرم است

السلام ای تشنه لب یاحسین بن علی - السلام ای تشنه لب یاحسین بن علی

هفتم محرم است * روزاندوه و غم است - بسته شد آب روان * روزحزن وماتم است

العطش درکریلا * شdblندازخیمه ها - چون شده قحطی آب * ناله اندرسمما

بسته شدراه فرات * برعزیز مصطفی - آب راممنوع کرد * ابن سعدی حیا

بین دوآب روان * گشته است قحطی آب - گشته دشت کربلا * ازعطش همچون سراب
 شدموکل برفرات * عده ای ازشامیان - برحسین واهلیت * بسته شدآب روان
 نامه های بی شمار * برحسین ازکوفیان - کرددعوت تاحسین * شدبرآنها میهمان
 شدچوسبط مصطفی * وارد آن سرزمین - لیکن ازآن کوفیان * نقض پیمان رابیین
 احترام میهمان * هست فرمان رسول - لیک براین میهمان * شدازآن فرمان عدول
 کس ندیده درجهان * میهمانی تشنه لب - لیک شداین میهمان * تشنه لب یاللعجب
 کوفیان برمیهمان * تیغ تیزافراختند - میهمانان تشنه لب * کربلاجان باختند
 اکبرواصغربیین * شدلب تشنه شهید - درکنارنهرآب * وای ازاین ظلم یزید
 روزعاشورا حسین * درمیان قتلگاه - گفت مردم تشنه ام * بافغان وسوزوآه
 پاسخی نشنیدجز * دشنه شمرپلید - تشنه لب ای باقری * شدحسین ماشهید
 السلام ای تشنه لب یاحسین بن علی - السلام ای تشنه لب یاحسین بن علی
 یاحسین و یاحسین - یاحسین و یاحسین - یاحسین و یاحسین - یاحسین و یاحسین
 یاحسین یاآثارالله - یاحسین یاآثارالله - یاحسین یاآثارالله
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 حسین حسین ثارالله - آقا اباعبدالله - حسین حسین ثارالله - آقا اباعبدالله
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین

هفتم ماه محرم شمردون بی حیا

السلام ای تشنه کامان دردیارکربلا - السلام ای تشنه کامان دردیارکربلا
 هفتم ماه محرم شمردون بی حیا - بایامی ازیزید آمدبدشت کربلا
 آب رابگبرونصرانی نمودم من حلال - لیک آن ممنوع میگردد به آل مصطفی
 یابن سعداین نامه بنمایدتو حجت تمام - تابگیری ازحسین ویاورانش انتقام
 همچنانکه تشنه لب شدکشته عثمان آن زمان - کشته گردداین زمان لب تشنه یاران امام
 آب شدمهریه زهرا بامرکردگار - درزمان ازدواجش باشه دلدل سوار
 لیک فرزندان اوگشتندممنوع ازفرات - شدبه فرزندان زهرا ظلم اینسان آشکار
 بین دوآب روان اینک شده قحطی آب - درکنارعلقمه ازتشنگی دلها کباب
 العطش گویان سکینه با تمام کودکان - شدزفرط تشنگی دشت بلا همچون سراب
 رفت عباس آورد آب ازکنارعلقمه - واردآب روان شدشیرحق بی واهمه
 آب ناخورده روان شدابوسوی خیمه گاه - اوفتاداندرمیان قوم عدوان همه

لیک شد آندم شهید آن تشنه لب دربین راه - دستهایش شد جدا با حمله های آن سپاه
 فرق اوبشکافته با یک عمود آهنین - شد حسین آندم به قتلش در فغان وسوز و آه
 تشنه لب شد کشته آخر اکبر تازه جوان - شیر خواره تشنه لب شد کشته آب روان
 او بروی دست بابا در فغان وسوز و آه - حرمله تیر سه شعبه زد به حلقش ناگهان
 باقری شد شاه دین آخر لب تشنه شهید - وه چه ظلم از میزبانان گشت با امریزید
 با لب تشنه حسین اندر میان قتلگاه - بهر قتلش گشته عازم شمر ملعون پلید
 السلام ای تشنه کامان در دیار کربلا - السلام ای تشنه کامان در دیار کربلا
 یاحسین و یاحسین یاحسین و یاحسین - یاحسین و یاحسین یاحسین و یاحسین

هفتم ماه محرم

هفتم ماه محرم - کربلا شد وادی غم
 شمر دون آمده، زان رو - کربلا شد دشت ماتم
 چون شمر بد اختر بایک سپاه آمد - با نامه ای خونبار آن روسپاه آمد
 جانم حسین جانم - جانم حسین جانم
 هفتم ماه محرم - بستن آب فرات است
 به روی حسین مظلوم - که سفینه النجاة است
 چونکه یزید دون کرده است منع آب - با آنکه حیوانات گردند از آن سیراب
 جانم حسین جانم - جانم حسین جانم
 هفتم ماه محرم - کربلا قحطی آب است
 در حرم آب نباشد - تشنه لب طفل رباب است
 عمرو بن حجاج و پانصد سوار او - آب روان بستن شد افتخار او
 جانم حسین جانم - جانم حسین جانم
 هفتم ماه محرم - العطش ذکر لبان است
 چون شده قحطی آب و - ناله ها بر آسمان است
 اهل حرم نالان چون آب شد کمیاب - اصغره گهواره گرید برای آب
 جانم حسین جانم - جانم حسین جانم
 هفتم ماه محرم - تشنه لب اصغر بی شیر
 همه اطفال حسینی - ز عطش در غم و دلگیر
 اندر تلطی شد اصغر زبی آبی - ای باقری اصغر نالان زبی تابی

روضه روز هفتم محرم بیاد علی اصغر علیه السلام

مقدمه:

روز هفتم ماه محرم روزی است که لشکر عمر سعد آب را بر روی اهل بیت بستند مرحوم شیخ مفید(ره) نقل فرموده عیدالله نامه ای به ابن سعد نوشت میان حسین واصحاب او و میان آب فرات حائل شو و کار را بر ایشان سخت بگیر و نگذار که يك قطره آب بچشند همینکه نامه رسید عمر سعد عمر بن حجاج را با پانصد سوار بر شریعه موکل کرد مبادا حضرت واصحابش آب بیاشامند روضه:

از آب هم مضایقه کردند کوفیان - خوش داشتند حرمت میهمان کربلا را

بودند دیوو دد همه سیراب و می مکید - خاتم زحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان به عیوق می رسد - هنوز فریاد العطش زیبابان کربلا

به آواز بلند صدا می زدند ای حسین آیا این آب را می بینی که صاف و زلال است به خدا قسم قطره ای از آن نخواهی چشید تا با لب تشنه جان دهی، امام اورا نفرین کردند: اللهم اقلله عطشانا ولا تغفر له. راوی می گوید بعد از واقعه کربلا در بیماری آن شخص عیادتش رفتم دیدم آنقدر آب می خورد که شکمش پرمی شد ولی هچنان فریاد میزد تشنه ام وبا همین مریضی از دنیا رفت خدا می داند چقدر تشنگی در حرم اثر گذاشته بود

روز عاشورا آب را در شیشه های بلوری می کردند صدا می زدند حسین می بینی این آب خوشگوار فرات را قطره ای از آن به تو نخواستیم داد. چند روز محاصره بی آبی در آن هوای گرم طبعاً بچه ها تشنه تر می شوند سکنه می گوید عصر تاسوعا آمدم کنار خیمه عمه ام زینب از تشنگی شکایت کنم متوجه شدم برادر خردسالم را بغل گرفته گاهی بر می خیزد و گاه می نشیند می گوید: صبرا صبرا یابن اخی. یعنی صبر کن آرام بگیر پسر برادرم ولی عمه ام جواب خودش را داد، وکیف تصبر وانت علی هذه حالت المشئومه. یعنی چگونه می توانی آرام بگیری و حال آنکه به چنین حالت غم انگیزی هستی تا این را شنیدم گریه کردم عمه ام صدای مرا شنید فرمود سکنه جان تو هستی گفتم بلی آمدم از تشنگی خودم شکایت کنم وضع برادر خردسالم مرا از تشنگی فراموشم داد

مرسوم است که شب هفتم محرم، به در خانه «باب الحوائج کوچک کربلا» حضرت علی اصغر (س) می روند و روضه آن طفل شهید را می خوانند. شهیدی که به ظاهر، کودک است؛ ولی به واقع پیر عشق است.

حوریان محو رخ مه پاره ات - کعبه ی خیل ملک گهواره ات

گردش چشمان تو عشق آفرین - رشته ی قنداقه ات حبل المتین

زینت آغوش و دامان رباب - آینه گردان رویت آفتاب

عالم و آدم همه محتاج تو - بر سر دوش پدر معراج تو
 بسته بر هر تار موی تو نجات - تشنه‌ی لب‌های تو آب حیات
 کودکی، اما به معنا پیر عشق - روی دستان پدر، تفسیر عشق
 تلخ‌ترین لحظات تاریخ نزدیک می‌شد؛ تمامی یاران و اصحاب امام حسین علیه السلام به میدان رفته
 و کشته شده بودند. در اردوگاه حق تنها دو مرد باقی مانده بود: اباعبدالله الحسین علیه السلام و
 امام سجاد علیه السلام که آن روز به اراده الهی بیمار بود تا زنده بماند و رهبری امت را پس از امام
 حسین علیه السلام به دست بگیرد.

امام علیه السلام چون خویشتن را تنها و بی یاور دید آخرین حجت را بر مردم تمام کرد و بانگ
 برآورد: «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغيث یرجو
 الله باغاثتنا؟ هل من معین یرجو ما عندالله فی اعانتنا؟» یعنی: «آیا مدافعی هست که از حریم رسول
 خدا دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که از خدا بترسد و ما را یاری دهد؟ آیا فریادرسی هست که به
 خاطر خدا ما را یاری رساند؟ آیا کسی هست که به خاطر روضه و رضوان الهی به نصرت ما بشتابد؟»
 صدای این کمک خواهی امام که به خیمه‌ها رسید و بانوان دریافتند که حسین دیگر یآوری ندارد،
 صدایشان به شیون و گریه بلند شد. امام روی به خیمه‌ها کرد، شاید که زنان با دیدن او اندکی آرام
 گیرند؛ که ناگاه صدای فرزند شش ماهه اش «عبدالله بن الحسین» - که به علی اصغر معروف بود
 - را شنید که از شدت تشنگی می‌گریست.

علی اصغر طفلی شیرخواره بود؛ که نه آبی در خیمه‌ها بود تا وی را سیراب کنند، و نه مادرش
 «رباب» شیری در سینه داشت که به وی دهد.

امام علیه السلام قنداقه علی اصغر را در دست گرفت و به سوی دشمن رفت؛ در مقابل لشکر یزید
 ایستاد و فرمود: «ای مردم! اگر به من رحم نمی‌کنید بر این طفل ترحم نمایید ...»
 اما گویی که بذر رحم بر دل سنگ آنان پاشیده نشده بود و تمامی رذالت دنیا در اعماق وجودشان
 ریشه دوانده بود؛ زیرا به جای آنکه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مشتی آب میهمان
 کنند، تیراندازی از بنی اسد (که گفته شده است «حرمله بن کاهل» بود) تیری در کمان نهاد و
 گلولی طفل را نشانه گرفت. ناگاه دستان و سینه امام علیه السلام به خون رنگین شد... سر کوچک و
 گردن ظریف طفل شیرخواره را از بدن جدا شده بود...

آتش عشق تو در من شعله‌ور بود ای پدر - پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر
 شد گلویم روی دستت ذبح، می‌دانی چرا؟ - پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر
 امام علیه السلام دستان خود را از خون علی اصغر پر کرد و به آسمان پاشید و گفت: «هون علی ما
 نزل بی انه بعین الله - تحمل این مصیبت بر من آسان است چرا که خدای آن را می‌بیند»... در

همین حال، «حصین بن تمیم» تیر دیگری افکند که بر لبان مبارک امام علیه السلام نشست و خون از دهان حضرت جاری شد. امام روی به آسمان کرد و اینگونه نیایش نمود: «خدایا! سوی تو شکایت می کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشانم می کنند»...

اصغر که به چهره ز عطش رنگ نداشت - یارای سخن با من دلتنگ نداشت
یا رب! تو گواه باش، شش ماهه‌ی من - شد کشته‌ی ظلم و با کسی جنگ نداشت
آنگاه از سپاه دشمن دور شد؛ با شمشیرش قبر کوچکی کند؛ بدن علی اصغر را به خون او آغشته نمود؛ بر او نماز گزارد و جنازه کوچک را دفن کرد...

به روایت منابع تاریخی، شهادت علی اصغر علیه السلام از سخت‌ترین و جانگدازترین مصیبت‌ها در نزد ائمه بوده است. «عقبه بن بشیر اسدی» می گوید امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ما از شما بنی اسد خونی طلب داریم!» و سپس داستان ذبح شدن علی اصغر را بر من خواند.

همچنین آورده‌اند که پس از قیام «مختار بن ابی عبیده ثقفی» هنگامی که خبر انتقام از قاتلان کربلا را به امام سجاد علیه السلام رساندند آن حضرت سوال کرد: «بر سر حمله چه آمد؟». این نمونه‌ها، نشان دهنده آن است که این داغ چگونه بر دل اهل بیت علیه السلام مانده است...

و این داغ بر دل ما نیز هست؛ و بر دل انسانیت نیز؛ تا زمانی که مهدی آل محمد (عج) قیام کند و انتقام از ظالمان بستاند... (منابع: شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم - سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف - شیخ عباس قمی؛ سفینه البحار)

یکی از مصائب ناگوار و سوزناک واقعه کربلا شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام است نقل شده: که روزی (کمیت) شاعر معروف به حضور حضرت صادق علیه السلام رسید، حضرت فرمود: یا کُمَیْتُ أَنْشَدْنِی فِی جَدِّی الْحُسَیْنِ (ع) فَلَمَّا أَنْشَدَ کُمَیْتُ أَبَیَاتاً فِی مُصِیْبَةِ الْإِمَامِ عَلِیْهِ السَّلَامُ بَکِی الْإِمَامِ بُکَاءً شَدِیداً وَبَکَتْ النِّسْوَةُ وَاهِل حَرِیمِهِ وَصَحَنَ فِی حَجَرِ تَهْنٍ. کمیت! درباره جد ما حسین (ع) شعری بگو، همزمان با سرودن شعر، امام صادق به شدت گریه کرد با نوان و اهل خانه نیز در اتاق خودشان ناله زدند و اشک ریختند. إِذْ خَرَجَتْ جَارِیَةٌ مِنْ خَلْفِ الْأَسْتَرِ مِنْ حُجَرَاتِ الْحَرَمِ وَفِی یدِهَا طِفْلاً صَغِیراً رَضِیعاً فَوَضَعَتْهُ فِی جِجْرِ الْإِمَامِ فَأَشْتَدَّ حِینُذُ بُکَاءِ الْإِمَامِ فِی غَايَةِ الْإِشْتِدَادِ وَعَلَا صَوْتُهُ الشَّرِیفُ وَعَلَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ الطَّاهِرَاتِ خَلْفَ الْأَسْتَرِ مِنَ الْحَجَرَاتِ. در این زمان بانویی که کودک شیر خواری به دست داشت از اتاق بیرون آمده و کودک را در دامن امام علیه السلام قرارداد، گریه امام این بار بیشتر شده و صدای شریفشان بلند شد و بانوان در خانه نیز به صدای بلند گریستند. ظاهراً منظور از این کار یا دآوری شهادت علی اصغر و سنگدلی قاتل وی حمله بن کا هل اسدی بوده است. تلخ تر از مرگ

مرحوم حائری ما زندرا نی در کتاب معالی السبطین آورده که: از یقرا ط حکیم پرسیدند در ذائقه انسان چه چیزی از مرگ تلخ تر است؟ گفت: تلخ تر از مرگ در ذائقه انسان کریم این است که از شخص لئیم حاجتی بخواهد. فَمَا حَالُ الْحُسَيْنِ الْكَرِيمِ حِينَ رَفَعَ رَضِيعَهُ عَلَى يَدَيْهِ وَ طَلَبَ لَهُ جُرْعَةً مِنَ الْمَاءِ مِنَ اللَّؤْمَاءِ اللَّعْنَاءِ أَهْلِ الْكُوفَةِ. پس چگونه بود حال حضرت حسین، این کریم فرزند کریم آن زمانی که کودک شیر خوار خود را روی دو دست بلند کرد و برایش جرعه آب، از کوفیان پست و لعنت شده خواست.

کیفیت شهادت علی اصغر (ع)

وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فَتْيَانِهِ وَأَجَبْتَهُ عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ وَ نَادَى هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا، هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَغِيثُنَا يَرْجُو اللَّهَ يَا غَائِتِنَا هَلْ مِنْ مُعِينٍ، يَرْجُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي أَعَانَتِنَا، فَأَرْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ فَتَقَدَّمَ إِلَى بَابِ الْحَيْمَةِ وَ قَالَ لِزَيْنَبَ نَاوِلِينِي وَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أُودِّعَهُ فَأَخَذَهُ وَأَوْ مَا إِلَيْهِ لِيَقْبَلَهُ فَرَمَاهُ حَرَمَلَهُ بَنُ الْكَاهِلِ الْأَسَدِي لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ، فَقَالَ لِزَيْنَبَ خُذِيهِ ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ هَوْنٌ عَلَى مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِينَ اللَّهُ.

با به شهادت رسیدن جوانان بنی هاشم و یاران حضرت حسین علیه السلام، امام خود، با تمام وجود برای رزم با دشمن، به سویشان رفت در حالیکه با نگ می زد: آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ آیا موحدی هست که به خاطر ما از خدا بترسد؟ آیا فریاد رسی هست که با امید به خدا به فریاد ما برسد؟ آیا یآوری هست که با امید به آنچه در نزد خداست به یاری ما بشتابد؟ در این هنگام از میان بانوان در خیمه شیونی بر خاست پس امام علیه السلام به کنار خیمه رفته و خطاب به زینب فرمود: کودکم را بیاور تا با او خدا حافظی کنم. حضرت کودک را گرفت تا ببوسد در این زمان حرمه بن کاهل اسدی لعنه الله علیه به سوی او انداخت تیر به گلویش نشست و آن را برید پس حضرت به زینب فرمود او را بگیر. سپس خون را در هردو دست جمع کرده و به سوی آسمان پاشید و فرمود: آنچه بر من وارد آمد برایم آسان است، چون در محضر خدا است.

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرُهُ إِلَى الْأَرْضِ. حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: که قطره ای از آن خون بر زمین نیفتاد. وَقَالَ ابْنُ نَمَا: ثُمَّ حَمَلَهُ فَوَضَعَهُ مَعَ قَتْلَى أَهْلَيْبَيْتِهِ، سپس امام علیه السلام علی اصغر را برده و در کنار شهدای بنی هاشم قرار داده.

شهادت علی اصغر به روایت ابی مخنف

زمانیکه حضرت امام حسین (ع) با ام کلثوم در باره علی اصغر سخن می گفت او عرض کرد قدری آب برایش تهیه کن حضرت طفل را گرفت و سوی مردم برد و فرمود: شما برادر من و فرزندانم و یارانم را کشتید و غیر از این طفل کسی باقی نمانده، او مثل ما می از آب جدا شده می ماند شربتی از آب به

وی بدهید. طفل از این گوش تا آن گوش گلویش بریده شد آنگاه طفل را بر گرداند و خون بر سینه اش جاری بود، در خیمه گذاشت و مطالبی فرمود که حاکی از شکایت مردم به خداوند متعال بود. در زیارت ناحیه مقدسه، درباره این کودک شهید، آمده است: "السلام علی عبد الله بن الحسین، الطفل الرضيع، المرمی الصریع، المشحط دما، المصعد دمه فی السماء، المذبوح بالسهم فی حجر ابیه، لعن الله رامیه حرمله بن کاهل الاسدی". و در یکی از زیارتنامه های عاشورا آمده است: "و علی ولدک علی الاصغر الذی فجعت به" (منبع: بنیاد دعبل خزاعی - سایت نورپرتال)

بسته شد از کید و ظلم کوفیان

بسته شد از کید و ظلم کوفیان - بر حسین و عترتش آب روان
کس ندیده میهمان و لب تشنه لب - جنب دو نهر روان یا العجب
نامه ها از کوفیان با اشتیاق - داده شد تا شد حسین سوی عراق
اولین اکرامشان بر میهمان - بود منع و بستن آب روان
در بیابانی که بودی ارض طف - میزبانان جنب شط بستند صف
بی خبر از عهد و از پیمان نشان - آب را بستند بر میهمان نشان
میهمانان حجازی خشک لب - در حرم از تشنه کامی در تعب
کودکان در خیمه با قلب کباب - سر بسر در ناله از قحطی آب
با علی گیرم عداوت داشتند - این عمل را خود چه می پنداشتند
این خصومت بین که زاعدای شیر - آب شد بسته بر اطفال صغیر
این عجب از کوفیان دین تباہ - در خصومت با رضیع بی گناه
در چه مذهب در چه ملت شیرخوار - از عطش ناله مکرر زار زار
داشت تقصیری مگر طفل صغیر - تا خورد آب از دم پیکان تیر
بس کن آذر ما تم لب تشنگان - ازد شرر بر عالم کون و مکان

ای اشک ماتمت برخ ملت آبروی

ای اشک ماتمت برخ ملت آبروی - وی از طفیل خون تو اسلام سرخ روی
دین را تونده کرده و خود کشته گشته ای - ای یا فته ز فیض تو دین نبی علوی
گر آب را بروی تو بستند کوفیان - آوردی آب رفته اسلام را بجوی
بی پرده اهل بیت تو گر شد شتر سوار - کردی از این تو پرده اسلام را رفوی

شهنشهی که بدی نور چشم پیغمبر

شهنشهی که بدی نور چشم پیغمبر - بکربلاش بخواندند قوم بداختر
شفیع روز جزا و امام جن و بشر - به میهمانی خود آن ضیاء دیده تر

خمید قامت گردون زغم برای حسین - بکر بلا چو رسید آن امام تشنه لبان
بحکم زاده سعد لعین و بی ایمان - نخست آب بیستند بروی شاه زمان
ز تشنگی چه در آندشت الطعش گویان - برفت تا به سما با نگ طفلهای حسین

ای آب تو بی ادب نبودی

ای آب تو بی ادب نبودی - تو خود مگر از عرب نبودی
رسم عرب است و کیش تازی - در بادیه میهمان نوازی
این رسم تو در میان نهادی - خود آب به میهمان ندادی
چندان همه رنج راه بردند - در بادیه تشنه کام مردند
آنها همه تشنه رفته در خواب - وز حله بکوفه می رود آب
از کرده نکرده ای پشیمان - ای سخت کمان سست پیمان
مهمان تو تشنه کام و بی آب - این بود وفای عهد احباب
گرداوری از عطش بمیرد - هرگز کفی از تو بر نگیرد
لب تشنه بخاک و خون نشستن - بهتر که ز سفله آب جستن

کشتی شکست خورده طوفان کربلا

کشتی شکست خورده طوفان کربلا - در خاک و خون تپیده بمیدان کربلا
گر چشم روزگار بر او زار میگریست - خون می گذاشت از سرایوان کربلا
نگرفت دست دهر گلایی بغیر اشک - زان گل که شد شکفته به بستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان - خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید - خاتم زحط آب سلیمان کربلا
زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد - فریاد العطش زیبا بان کربلا

گلی نشکفته از گلشن گرفتی

گلی نشکفته از گلشن گرفتی - تمام عمرم و دشمن گرفتی
الهی حرمه دستت قلم شه - کبوتر بچمو از من گرفتی

ز فرط گریه نایم زخمه مادر

ز فرط گریه نایم زخمه مادر - دلم، چشمم، صدایم زخمه مادر - برای کندن قبرت در این خاک -
تمام پنجه هایم زخمه مادر. (منبع: کتاب گلوژه های روضه)

قنداقه بچه را روی دست گرفت

امشب می خواهم شما را به یک جای خوبی ببرم. می خواهم همه شما را به خیمه های ابی عبدالله
(ع) ببرم. مگر در خیمه های ابی عبدالله (ع) چه خبر است؟ بچه ی شیر خواره ام را بیاورید، می

خواهم ببینمش. قنداقه علی (ع) را آوردند و به آقا امام حسین (ع) دادند. خدا! وقتی نگاه کرد دید بچه، چشمهایش به کاسه سر فرو رفته، رنگ بچه زرد شده، از شدت عطش زبانش را دور دهان می گرداند، لبهای بچه خشک شده است. کسی که می خواهد به میدان برود سوار بر اسب می شود، مجهز به آلات جنگ می شود، شمشیر می بندد. یک وقت دیدند حسین (ع) عبا به دوشش گرفته، عمامه پیامبر (ص) بر سر گذاشته، سوار بر شتر شده و با یک هیئت و حالتی دارد می آید. یک وقت دیدند دست زیر عبا برد، قنداقه بچه را روی دست گرفت و فرمود: «وَلْيَكُمُ إِسْقَا هَذَا الرِّضِيعُ أَمَا تَرَوْنَهُ كَيْفَ يَتَلَوَّظِي عَطْشًا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ أَتَاهُ إِلَيْكُمْ؟»

صدا زد: آی مردم! اگر به عزم شما من گناهکار شما هستم، ولی علی اصغرم هیچ گناهی نکرده است. بمیرم همین طوری که داشت با مردم صحبت می کرد و برای بچه اش طلب آب می کرد، یک وقت دید علی مثل یک مرغ سرکنده دارد پر و بال می زند. شیعه های امام حسین (ع) علاقه مندان به ابی عبدالله (ع)! بگویم همه بلند گریه کنید؟ آی خدا! وقتی نگاه کرد دید خون از گلوی علی اصغر (ع) می ریزد. بحق الحسین یا الله! پروردگارا! ما را بیامرز! والدین ما را بیامرز! مهمات دینی و دنیایی. اخروی ما را کفایت فرما! مریضهای ما را لباس عافیت بپوشان!

بخواب ای نو گل پژمان و پرپر

بخواب ای نو گل پژمان و پرپر - بخواب ای غنچه افسرده اصغر
 بخواب آسوده اندر دامن خاک - ندیده دامن پر مهر مادر
 بخواب و خواب راحت کن شب و روز - که خاموش است صحرا بار دیگر
 نمی آید صدای تیر و شمشیر - نه دیگر نعره الله اکبر
 همه افتاده در خوابند خاموش - توئی صحرا و چندین نعل بی سر
 نترس ای کودک ششماهی من - که اینجا خفته هم قاسم هم اکبر
 مگر باز از عطش میسوزی ای گل؟ - که از خون گلو لب میکنی تر
 که با تیر سه شعبه کرده صیدت؟ - بسوزد جان آن صیاد کافر
 خدایا بشکند آن دست گلچین - که کرد این غنچه را نشکفته پرپر
 حسان

این اولین سر است که از تن جدا شده

این اولین سر است که از تن جدا شده - این سیب سرخ نیست سر اصغر من است
 با هر نگاه خود دل مادر ربوده است - عشق رقیه است و بهین دلبر من است
 او مهر دفتر شهداییست سر جدا - از بهریر زدن به سما شهپر من است
 در این سپاه من همه سردار لشگرد - شاهد بگفته ام نظر داور من است

در این سپاه اصغر نازک گلوی من - سرباز صفر نیست که او افسر من است
 همچون عموی خویش دلاور صفت بود - کوچکترین یلی است که در لشکر من است
 ای حرمله بگو چه خیال است در سرت - حتی در این قماط علی یاور من است
 میبینم آنکه سیب شده زیب نیزه ها - یا اینکه جلوهای ز گل احمر من است

شد چو خر گاه امامت چون صدف

شد چو خر گاه امامت چون صدف - خالی از درهای دریای شرف
 شاه دین راگوهری بهر نثار - جز در غلطان نماند اندر کنار
 شیرخواره شیر غاب پر دلی - نعت او عبدالله و نامش علی
 در طفولیت مسیح عهد عشق - ائی عبدالله گو در مهد عشق
 بهر تلقین شهادت تشنه کام - از دم روح القدس در بطن مام
 منهل! از حرمله چه خبر داری؟

منهل می گوید: آمدم مکه، محضر مقدس امام چهارم، زین العابدین (ع) شرفیاب شدم. فرمود: منهل!
 از حرمله چه خبر داری؟ عرض کردم: آری آقا جان! حرمله در کوفه، زنده است. ولی مختار دستور
 داده که مأمورانش تعقیبش کرده و پیدایش کنند. می خواست او را بکشد

آقابلی عبدالله (ع) صدازد؟ بچه ی شیر خواره ام را بیاورید، می خواهم ببینمش. قنداقه علی (ع) را
 آوردند و به آقا امام حسین (ع) دادند. وقتی نگاه کرد دید بچه، چشمهایش به کاسه سر فرو رفته،
 رنگ بچه زرد شده، از شدت عطش زبانش را دور دهان می گرداند، لبهای بچه خشک شده است.
 کسی که می خواهد به میدان برود سوار بر اسب می شود، مجهز به آلات جنگ می شود، شمشیر می
 بندد. یک وقت دیدند حسین (ع) عبا به دوشش گرفته، عمامه پیامبر (ص) بر سر گذاشته، سوار بر
 شتر شده و با یک هیئت و حالتی دارد می آید. یک وقت دیدند دست زیر عبا برد، قنداقه بچه را روی
 دست گرفت و فرمود: «وَلْيَكُفُّمْ إِسْقُوا هَذَا الرِّضِيعَ أَمَا تَرَوْنَهُ كَيْفَ يَتَلَطَّى عَطْشًا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ أَتَاهُ إِلَيْكُمْ»
 صدا زد: آی مردم! اگر به عزم شما من گناهکار شما هستم، ولی علی اصغر هیچ گناهی نکرده است.
 بمیرم همین طوری که داشت با مردم صحبت می کرد و برای بچه اش طلب آب می کرد، یک وقت
 دید علی مثل یک مرغ سرکنده دارد پر و بال می زند. شیعه های امام حسین (ع) علاقه مندان به
 ابی عبدالله (ع)! بگویم همه بلند گریه کنید؟ آی خدا! وقتی نگاه کرد دید خون از گلوی علی اصغر
 (ع) می ریزد

یک بیت شعر از امّ کلثوم راجع به این بچه می خوانم و دعایتان می کنم:

لهف قلبی علی الصغیر الظامی - فطمته السهام قبل الفطام

علی اصغر! مردم بعد از دو سال بچه هایشان را از شیر می گیرند. اما مردم کوفه تو را از شش ماهگی از شیر گرفتند. «صلی الله علیکم یا أهل بیت النبوة»

شد چو خر گاه امامت چون صدف

شد چو خر گاه امامت چون صدف - خالی از درهای دریای شرف
 شاه دین راگوهری بهر نثار - جز در غلطان نماند اندر کنار
 شیرخواره شیر غاب پر دلی - نعت او عبدالله و نامش علی
 در طفولیت مسیح عهد عشق - ائی عبدالله گو در مهد عشق
 بهر تلقین شهادت تشنه کام - از دم روح القدس در بطن مام
 ماهی بحر لدنی در شرف - ناوک نمرود امت را هدف
 داده یادش مام عصمت جای شیر - در ازل خون خوردن از پستان تیر
 کودکی در عهد مهد استاد عشق - داده پیران کهن را یاد عشق
 طفل خرد اما به معنی بس سترک - کز بلندی خرد بنماید بزرگ
 خود کبیر است ار چه بنماید صغیر - در میان سبعة سیاره تیر
 عشق را چون نوبت طغیان رسید - شد سوی خیمه روان شاه شهید
 دید اصغر خفته در حجر رباب - چون هلالی در کنار آفتاب
 چهره کودک چو در دی برگ بید - شیر در پستان مادر نا پدید
 با زبان حال آن طفل صغیر - گفت باشه کی امیر شیرگیر
 جمله را دادی شراب از جام عشق - جز مرا کم تر نشد زان کام عشق
 طفل اشکی در کنار، افتاده ام - مفکن از چشمم که مردم زاده ام
 گرچه وقت جانفشانی دیر شد - مهلتی بایست تاخون شیر شد
 زان مئی کاکبر چو رفت از وی زپا - باسر آمد سوی میدان وفا
 جرعه ای از جام تیر و دشنه ام - در گلویم ریز که بس تشنه ام
 تشنه ام آمم زجوی تیر ده - کم شکیم خون به جای شیر ده
 تا نگرید ابرکی خندد چمن - تا ننالد طفل کی نوشد لبن
 شه گرفت آن طفل مه اندر کنار - یافت دری در دل دریا قرار
 آری آری مه که شد دورش تمام - در کنار خود بود او را مقام
 برد آن مه را به سوی رزمگاه - کرد رو باشامیان رو سیاه
 گفت کای کافر دلان بدسگال - که برویم بسته اید آب زلال
 گر شما رامن گنهکارم به پیش - طفل را نبود گنه در هیچ کیش

آب نا پیدا و کودک ناصبور - شیر از پستان مادر گشته دور
 چون سزد که جان سپارد با کرب - در کنار آب ماهی تشنه لب
 زین فراتی که بود مهر بتول - جرعه‌یی بخشید بر سبط رسول
 شاه در گفتار و کودک گرم خواب - که زنوک ناوکش دادند آب
 در کمان بنهاد تیری حرمله - اوفتاد اندر ملایک غلغله
 رست چون تیر از کمان شوم او - پر زنان بنشست بر حلقوم او
 چون درید آن حلق تیر جانگداز - سر ز بازوی یدالله کرد باز
 الله الله این چه تیر است و کمان - کس نداده این چنین تیری نشان
 تا کمان زه خورده چرخ پیر را - کس ندیده دو نشان یک تیر را
 تیر کز بازوی آن سرور گذشت - بر دل مجروح پیغمبر گذشت
 نوک تیر و حلق طفلی ناتوان - آسمانا باژگون بادت کمان
 شه کشید آن تیر و گفت ای داورم - داوری خواه از گروه کافرم
 نیست این نو باوه پیغمبرت - از فصیل ناقه کم تر در برت
 کز انین او ز بیداد ثمود - برق غیرت زد بر آن قوم عنود
 شه به بالا می‌فشاند آن خون پاک - قطرای زان برنگشتی سوی خاک
 پس خطاب آمد به سکان ملاء - که فرود آئید در دشت بلا
 بنگرید آن کودکان شاه عشق - که چه سان آرند بر سر راه عشق
 بنگرید آن مرغ دست‌آموز عرش - که چه سان در خون همی غلطدبفرش!
 ره که پیران سر نبردندش بجهد - چون کند طی یکشبه طفلان مهد
 این نگارین خون که دارد بوی طیب - تحفه‌ای سوی حبیب است از حبیب
 در ربائید این نگار پاک را - پرده گلناری کنید افلاک را
 کآید اینک مهر پرور ماه ما - یک دم دیگر به مهمانگاه ما
 در ربائید این گهره‌های ثمین - که نیاید دانه ای زان بر زمین
 باز داریدش نهان در گنجبار - کز حبیب ماست ما را یادگار
 قطره‌ای زین خون اگر ریزد به خاک - گردد عالم گیر طوفان هلاک
 تیر خورده شاهباز دست شاه - کرد بر روی شه آسیمه نگاه
 غنچه لب بر تبسم باز کرد - در کنار باب خواب ناز کرد
 ره چه گویم من که آن طفل شهید - اندران آئینه روشن چه دید
 وان گشودن لب به لبخند آن چه بود - وان نثار شکر و قند از چه بود

رمزکنت کنز بودش سر به سر - زیر آن لبخند شیرین مستتر
 رمز خلق آدم و حوا زگل - وان سجود قدسیان پاک دل
 رمز بعث انبیای پر شکیب - وان صیوری بر بلایای حبیب
 رمزهای نامه عهد الست - که شهید عشق با محبوب بست
 پس ندا آمد بدو کای شهریار - این رضیع خویش را بر ما گذار
 تا دهیمش شیر از پستان حور - خوش بخوابانیمش اندر مهد نور
 پس شه آن درثمین در خاک کرد - خاک غم بر تارک افلاک کرد
 آری آری عاشقان روی دوست - این چنین قربانی آرد سوی دوست
 عشق را مادر ز زاد استرو نیست - عاشقان را قاف وحدت مسکن است
 اندر آن کشور که جای دلبر است - نه حدیث اکبر و نه اصغر است
 آتشکده، ص ۳۹ - ۳۶.

ای لاله بستانم - خوابیده به دستانم

ای لاله بستانم - خوابیده به دستانم ۲ - شش ماهه علی اصغر ۲
 لب تشنه شهید آخر از تیر جفا گشتی - از دامن بابایت با خنده جدا گشتی
 سیراب و رضا ای گل از آب بقا گشتی ۲ - شش ماهه علی اصغر ۲
 ای لاله بستانم - خوابیده به دستانم ۲ - شش ماهه علی اصغر ۲
 آتش زده بر جانم گلخنده زیبایت - بابای تو گردیده شرمنده لبهایت
 ای بلبل من خاموش باشد ز چه آوایت ۲ - شش ماهه علی اصغر ۲
 ای لاله بستانم - خوابیده به دستانم ۲ - شش ماهه علی اصغر ۲
 بر دست من ای اصغر پرپر ز چه رو باشی - لب تشنه ولی سیراب از خون گلو باشی
 آغشته به خون اینسان از جور عدو باشی ۲ - شش ماهه علی اصغر ۲
 ای لاله بستانم - خوابیده به دستانم ۲ - شش ماهه علی اصغر ۲
 آرام بخواب آرام ای کودک بی شیرم - آرام بخواب آرام ای کرده ز غم پیرم
 رفتی و فراق تو بنموده ز جان سیرم ۲ - شش ماهه علی اصغر ۲
 ای لاله بستانم - خوابیده به دستانم ۲ - شش ماهه علی اصغر ۲

وداع امام با علی اصغر علیه السلام

حضرت سید الشهداء علیه السلام که می خواست به میدان جنگ برود سید بن طاووس روایت کرد: "ناولونی بولدی الرضیع حتی أودعه". ای خواهر! طفل صغیر مرا بیاور تا ودعاش نمایم!

و به روایت دیگر اهل حرم به مولای خویش عرض کردند: ای مولای جن و انس، از بی آبی شیر در پستان مادر علی اصغر خشکیده و از بی شیری علی اصغر نزدیک به موت است. امام فرمود: طفل معصوم مرا بیاورید بلکه قطره ی آبی برای او تحصیل نمایم. مادر علی اصغر قنداقه ای آن سبط پیغمبر را به روی دست گرفته عرض کرد: ای سرور من! این طفل از صبح تا حال دو مرتبه غش کرده از بس ناخن به پستان من زده سینه ام زخم شد، طفل را وقتی به دست آن حضرت دادند امام مظلوم نگاه کردند دیدند سرخی گل رخسارش از تشنگی چون برگ خزان شده و لب یاقوتش از بی آبی، بی رنگ و خشکیده گردیده است طفل را بوسید و فرمود: «وای بر این گروه وقتی که جد تو محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) به ایشان دشمنی کند!» آنگاه طفل معصوم را برداشت و به میدان تشریف برد وقتی نزدیک آن قوم لعین رسید، حمید بن مسلم نقل می کند تصور کردیم حسین قرآن آورده تا ما را به قرآن قسم دهد وقتی مقابل سپاه ایستاد عبا را کنار زده همه دیدند حسین طفل شیرخواره اش را به روی دست گرفته و فرمود: «یا قوم ان لم ترحمونی فأرحموا هذا الطفل أما ترونه کیف یتلّی عطشا» «ای مردم اگر به من رحم نمی کنید به این شیرخواره ترحم کنید مگر نمی بینید از شدت عطش همانند ماهی تلظی می کند».

(کنز الغرائب) شهزاده علی اصغر در آغوش پدر از عطش بی تاب بود و دیده برهم نهاده و سرش از بی حالی آویخته و سفید گلویش پیدا بود. ابا عبد الله (علیه السلام) هنوز سخنش تمام نشده بود عمر سعد رو به حرمله (لعنه الله علیه) کرد و گفت چرا پاسخ حسین را نمی دهی که: «فرماه حرمله بن کاهل الأسدی بسهم فذبحه من الأذن إلى الأذن فی حجر الحسین فتلقى الحسین دمه حتی إمتلأت ثم رمی به إلى السماء». حرمله ابن کاهل اسدی تیری رها نمود که گوش تا گوش گلوی علی اصغر را در سینه حسین برید امام دست خود را از خون گلوی علی اصغر پر کرد و به سمت آسمان پاشید. امام باقر (علیه السلام) فرمود: «حتی یک قطره از آن خون به زمین برنگشت». امام حسین (علیه السلام) در آن زمان فرمود: «اللهم أحکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا». «خدایا تو حکم نما بین ما و مردمی که ما را دعوت نمودند تا ما را یاری کنند و اکنون ما را می کشند». در همان حال که خون حضرت علی اصغر علیه السلام را به سوی آسمان می پاشید صدایی از عالم غیب شنید که می گفت: «دعه یا حسین فإن له مرضعا فی الجنة». یا حسین علیه السلام! به ما واگذار علی اصغر علیه السلام را که دایه اش در بهشت منتظر است. حضرت فرمود: «هون علی ما نزل بی أنه بعین الله تعالی» «این مصیبت نیز بر من آسان است زیرا خدای تعالی آنرا می بیند» «اللهم لا یكون أهون علیک من فصیل ناقة صالح إلهی إن كنت حبست عتّا النصر فأجعله لما خیر منه وأنتقم لنا من الظالمین». «خداوندا! اگر نصر و پیروزی در دنیا را از ما گرفته ای، در عوض بهتر از آن را در آخرت نصیب ما بگردان و انتقام ما را از این مردم ستمگر بگیر که این کودک من کمتر از بچه ناقة ی صالح پیغمبر

نیست.» «وإجعل ما حل لنا في العاجل ذخيرة في الآجل». «و این مصیبت را که در دنیا بر ما وارد آمد ذخیره ی آخرت ما قرار بده» در این هنگام حضرت از اسب فرود آمد و با نوک شمشیر خود قبر کوچکی حفر کردند پس از نماز در حالیکه بدنش را خونمالی کرده بودند دفن نمود. (منابع: وقائعی که در کربلا گذشت - مقتل عزیز زهراء حسین - تألیف: شیخ سعید رسولی - مبکی الیعون و کنز الغرائب - ابن نما ص ۶۶ و خوارزمی ج ۲ ص ۳۲ و مقاتل الطالبیین - تظلم الزهراء ص ۱۲۲ و مقرر ص ۲۲۹ - مقرر ۲۴۱/مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۱۳۲/احتجاج طبرسی ص ۱۶۳ - سایت نورآسمان)

اصغر که به سوز تشنگی تاب نداشت

اصغر که به سوز تشنگی تاب نداشت - یک لحظه زکرت عطش خواب نداشت
مظلوم نبود کس چو عباس حسین - سقا شده بود، جرعه ای آب نداشت
برگشت زجبه کودک عاشورا - زیبا گوهر مشبک عاشورا
فریاد بلند نفرت از دشمن داشت - قنذاق شهید کوچک عاشورا

اشعار علی اصغر سروده باقری پور

اجتماع شیر خواران حسین

اجتماع شیر خواران حسین - یاوران رهبر و پیر خمین
شیرخواران حسینی آمدند - یادگاران خمینی آمدند
مادران با کودکان شیر خوار - جملگی در جمع میگریند زار
مادران اصغر دوران ما - جمله بهیاری ی قرآن ما
در دفاع از آرمان های حسین - پیروان رهبر و پیر خمین
همچنان زینب (س) صبوراستاده اند - از برای دین حق دلداده اند
کودکان را روی دست آورده اند - بهر یاری هرچه هست آورده اند
کودکان را روزوشب پرورده اند - نذر سربازی مهدی کرده اند
جمله میگویند با هم یک صدا - ای خدا ای مظهر لطف و عطا
من پی تجدید بیعت آمدم - وز پی انجام خدمت آمدم
از برای یاری صاحب زمان - آن امام غایب ما شیعیان
کودکم را روی دست آورده ام - ازبرایش هرچه هست آورده ام
کودکی خوب و زرنگ آورده ام - با لباس سبز رنگ آورده ام
رشته ای با نام زهرا رشته ام - روی پیشانی او بنوشته ام
روی پیشانیش با خط جلی - یا حسین و یا ابا الفضل و علی
کن قبول از لطف خود این نذر من - کودکم را حفظ کن از بهر من

تا شود فردا شجاع و پهلوان - یآوری بر مهدی صاحب زمان
 آرزو دارم حسینی خو شود - شیرخوارم چون گلی خوش بو شود
 یآوری بر مهدی زهرا شود - آن زمان که دولتش برپا شود
 او شود از لشکر صاحب زمان این زمان و آن زمان و هر زمان
 یا حسین (ع) ای کاش اندر کربلا - با رباب و زینب غم مبتلا
 ما همی بودیم آن روز ای امام - بر کنیزی ربابت صبح و شام
 همره این شیر خوارم کربلا - بودم و میکردمت دفع بلا
 یا حسین ای یادگار فاطمه - کن قبول این نذر را از ما همه
 یا حسین یک هدیه آوردم برت - کودکم نذر علی اصغر
 چون مرا شور حسینی بر سراسر است - نام فرزندم علی و اصغر است
 در سجنش هست با خط جلی - نام فرزندم ابا الفضل و علی
 باقری با مادران شیرخوار - گریه دارد بهر اصغر زار زار
 سروده شده در روز همایش شیرخوارگان حسینی سال ۱۳۹۴
 از کتاب مجموعه اشعار باقری

لالایی اصغر لالایی اصغر

لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 گهواره خالی - قنداقه پر خون - گویدربابه - باقلب محزون
 طفل صغیرم - ناخورده شیرم - لالایی اصغر - لالایی اصغر
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 طفل صغیرم - ناخورده ای آب - بردوش بابا - رفتی تودر خواب
 طفل صغیرم - ناخورده شیرم - لالایی اصغر - لالایی اصغر
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 تیرسه شعبه - داده است آبت - بردوش بابا - برده است خوابت
 طفل صغیرم - ناخورده شیرم - لالایی اصغر - لالایی اصغر
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 رحمی نکرده - این دشمن دون - قنداقه ات را - کرده است پر خون
 طفل صغیرم - ناخورده شیرم - لالایی اصغر - لالایی اصغر
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 پرواز کردی - ازدوش بابا - رفتی تو اصغر - برعرش اعلا

طفل صغیرم - ناخورده شیرم - لالایی اصغر - لالایی اصغر
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 درانتظار - باشد سکینه - بهرت رقیه - باشد حزینه
 طفل صغیرم - ناخورده شیرم - لالایی اصغر - لالایی اصغر
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 ای باقری پور - بنگرچه محزون - گویدربابه - باقلب پر خون
 طفل صغیرم - ناخورده شیرم - لالایی اصغر - لالایی اصغر
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر

برروی دوش بابا - خوابیده ای تو اصغر

برروی دوش بابا - خوابیده ای تو اصغر
 چون مهر و ماه بر ما - تابیده ای تو اصغر
 جانم فدای اصغر - گریم برای اصغر
 جان را فدای دین - اسلام کرده ای تو
 این را زدوش بابا - اعلام کرده ای تو
 جانم فدای اصغر - گریم برای اصغر
 یک جرعه زاب علقم - ناخورده ای تو اصغر
 برروی دوش بابا - خوابیده ای تو اصغر
 جانم فدای اصغر - گریم برای اصغر
 قنداقه تو خونین - شدروی دوش بابا
 لالایی اصغر من - شداین سروش باب
 جانم فدای اصغر - گریم برای اصغر
 رفتی بعرش اعلا - ازروی دوش بابت
 برروی دوش بابا - آرام برده خوابت
 جانم فدای اصغر - گریم برای اصغر
 تیرسه شعبه خوردی - توجای آب اصغر
 گهواره بهشتی - شدجای خواب اصغر
 جانم فدای اصغر - گریم برای اصغر
 باشد ربابه محزون - درخیمه بهر اصغر
 ای باقری چه دلخون - ما جمله بهر اصغر

جانم فدای اصغر - گریم برای اصغر

گهواره خالی - قنداقه خونین

گهواره خالی - قنداقه خونین - لب تشنه اصغر - از ظلم و از کین
 قحطی آب است - از بهر اصغر - از ظلم و جور - بن سعد بی دین
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 باشد ربابه - با چشم گریان - از مرگ اصغر - در آه و افغان
 نالد ربابه - از بهر اصغر - درخیمه گاه - شاه شهیدان
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 گوید ربابه - ای نور چشمان - همراه با با - رفتی بمیدان
 رفتی برای - یک جرعه آبی - از خیمه گه تو - با کام عطشان
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 رفتی عزیزم - همراه با با - آبی نخوردی - ای ماه با با
 آبت ندادند - آن قوم بی دین - آنها نترسند - از آه با با
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 از نوک پیکان - نوشیده ای آب - رو دست باب با - رفتی تو در خواب
 همراه با با - رفتی بمیدان - این غصه ای شد - در قلب احباب
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 تیرسه شعبه - آمد گلویت - بنگر چه حالی - دارد عمویت
 زانو شدی تو - باب الحوائج - جانها فدای - نام نکویت
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 گهواره ی تو - گشته است خالی - بنگر که مادر - دارد چه حالی
 دیگر نخواهی - شیری ز مادر - از تشنگی تو - دیگر ننالی
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 باشد سکینه - درانتظار - او گریه دارد - بر حال زارت
 باشد رقیه - سر در گریان - درخیمه باشد - او بی قرارت
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر
 اینسان ندیده - ظلمی بدوران - با شیرخواری - بنماید انسان
 شد باقری هم - محزون از این غم - جن و ملک هم - زین کار حیران
 لالایی اصغر لالایی اصغر - لالایی اصغر لالایی اصغر

سروده شده روز جهانی علی اصغر محرم ۱۳۹۲

اصغر صغیرم لای لای

مَنُوا علی بن المصطفی - بشریة تحیی بها
 آبی دهید این اصغرم - ای کوفیان بی وفا
 اصغر صغیرم لای لای - ناخورده شیرم لای لای
 مَنُوا علی بن المصطفی - بشریة تحیی بها
 گهواره اصغربود - خالی میان خیمه ها
 اصغر صغیرم لای لای - ناخورده شیرم لای لای
 این اصغرم تشنه است - یک جرعه ی آبش دهید
 با جرعه آبی منتهی - برمام وبر بابش دهید
 اصغر صغیرم لای لای - ناخورده شیرم لای لای
 ما در میان خیمه ها - درانتظار اصغراست
 لب تشنه روی دست من - این کودک غم پرور است
 اصغر صغیرم لای لای - ناخورده شیرم لای لای
 تیری سه شعبه حرمله - سوی علی کرده رها
 آن تیرآمد برگلو - ای وا اسف یا مصطفی
 اصغر صغیرم لای لای - ناخورده شیرم لای لای
 حلقوم اصغر پاره شد - ازتیرکین آن لعین
 جن و ملک درناله شد - درآسمان و درزمین
 اصغر صغیرم لای لای - ناخورده شیرم لای لای
 هم باقری وسینه زن - اینک بفریاد و فغان
 صاحب عزا باشد خدا - زهرا وحیدرنوحه خوان
 اصغر صغیرم لای لای - ناخورده شیرم لای لای
 سروده شده محرم ۱۳۹۲

اصغر صغیرم لای لای - ناخورده شیرم لای لای

اصغر صغیرم لای لای - ناخورده شیرم لای لای
 اصغربدشت کربلا - نالدمیان خیمه ها
 نالان و گریان زارزار - چون تشنه است وبی قرار
 از تشنگی گریان بود - آزرده ونالان بود

شیری ندارد مادرش - آن مادرغم پرورش
 مُتُوا علی بن المصطفی - مُتُوا علی بن المصطفی
 اصغردر آغوش حسین - از تشنگی در شورشین
 بردش حسین از خیمه ها - با اشک و آه و ناله ها
 گفتا حسین با کوفیان - این اصغر شیرین زبان
 لب تشنه است و شیرخوار - شرمی کنیدا ز کردگار
 مُتُوا علی بن المصطفی - مُتُوا علی بن المصطفی
 ای کوفیان این اصغراست - از تشنگی در آذراست
 گیرید و سیرابش کنید - سیراب از آبش کنید
 رحمی بر این طفل صغیر - لب تشنه و ناخورده شیر
 مُتُوا علی بن المصطفی - مُتُوا علی بن المصطفی
 رحمی بحال مادرش - آن مادرغم پرورش
 کوهست اکنون منتظر - تا اصغرش آید ز در
 سیراب از آب فرات - از تشنگی یابد نجات
 مُتُوا علی بن المصطفی - مُتُوا علی بن المصطفی
 اما جواب کوفیان - تیرسه شعبه در کمان
 اصغردر آغوش پدر - جان داد بدوش پدر
 تیرسه شعبه جای آب - آمد حسین را در جواب
 مُتُوا علی بن المصطفی - مُتُوا علی بن المصطفی
 ظلم اینچنین اندر جهان - نبود روا بر کودکان
 تیرسه شعبه جای آب - باشد روا کی این جواب
 ای باقری این بدترین - ظلمی است از آن ظالمین
 مُتُوا علی بن المصطفی - مُتُوا علی بن المصطفی
 اصغر صغیرم لای لای - ناخورده شیرم لای لای
 ای شیرخواره ای علی - ای ماه پاره ای علی
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
اصغر/مادر/کردند چه خوش خوابت // ادا دند عجب آبت
 اصغر/مادر/کردند چه خوش خوابت // ادا دند عجب آبت
 زین خواب زین آب/سوزد جگر با بت // ادا دند عجب آبت

اصغر//مادر//ای بلبل باغ نا ز//کردی به کجا پرواز
 صیاد//افکند؟/زنا وک پرتا بت//دادند عجب آبت
 اصغر//مادر//گشتی تونشان تیر//ز حرمله بی پیر
 کیفر//گیرد//آن قاد روها بت//دادند عجب آبت
 اصغر//مادر//الشد پاره گلو ی تو//زدست عدوی تو
 رحمی//انمود//برحتجر بی تا بت//دادند عجب آبت
 اصغر//مادر//آن غنچه لب واکن//قلیم تو تسلی کن
 بینم//خندان//آن لعل چوعنا بت//دادند عجب آبت
 اصغر//مادر//ای کودک بی شیرم//زداغ تو میمیرم
 تابم//برده//الرنگ رخ مهتا بت//دادند عجب آبت
 اصغر//مادر//این حرمله ناپاک//حلقوم ترا زد چاک
 رنگین//گردید//قنداقه زخونا بت//دادند عجب آبت
 شعرا زارمغان شکروی

اصغرگل نشکفته باغ عشق است

اصغرگل نشکفته باغ عشق است - آلاله دشت پرزداغ عشق است
 پروانه شمع جمع عشاق بود - دربزم امید، چلچراغ عشق است

اصغرکه به چهره از عطش رنگ نداشت

اصغرکه به چهره از عطش رنگ نداشت - یارای سخن با من دلتنگ نداشت
 یارب توگواه باش که شش ماهه من - شدکشته ظلم و باکسی جنگ نداشت

درکربلا که موج زندآب روی آب

درکربلا که موج زندآب روی آب - درخیمه هاگشته به پای های و هوای آب
 در ساحل فرات که خودمهر فاطمه است - دارند کودکان حسین آرزوی آب
 راه شریعه بسته و طفلی ز راه دور - بگشوده است دیده حسرت به سوی آب
 اصغرچه کرده بود که مانده است تشنه لب - بردند در نگاه رضیع آبروی آب

این قدر گریه نکن هیچ کس آبت نمی ده

این قدر گریه نکن هیچ کس آبت نمی ده - غیر تیر حرمله هیچ کی جوابت نمی ده
 مادرت شیر نداره تو که اینو خوب می دونی - چرا هی زبونتو دور لبات می گردونی
 آسمون ابری شده یا چشم من تار می بینه - بارونه یا اشک تو که روی لبهام می شینه
 حاجی شش ماهه ام، باباتو شرمنده نکن - چو گلوت تیر می خوره به روی من خنده نکن

برا دست و پا زدن هزار برات چاره کنم - میشی راحت بند این قنداقه رو پاره کنم

سلام ما به حسین و علی اصغر او

سلام ما به حسین و علی اصغر او - امیر عشق که گهواره بود سنگر او
رضیع داده خدایش نشان سربازی - صغیر برهمه پیدا مقام اکبر او
شکفت لاله عصمت به روی دوش حسین - چو تیر حرمه آمد به سوی حنجر او
مجال گریه نبودش که خنده کرد علی - حسین مات از حال گریه آور او
گرفت خونش و بر اوج آسمان پاشید - که پیک تسلیت آمد زپیک داور او
کنار خیمه به خاکش سپرد و امضاء شد - کتاب سرخ شهادت به خون اصغر او

سلطان کربلا چو تمنای آب کرد

سلطان کربلا چو تمنای آب کرد - دشمن به تیر حرمه او را جواب کرد
ناخورده آب طفل رضیع حسین را - آن تیر ظالمانه او سیر از آب کرد
از سوز تشنگی که علی جانسپار بود - دشمن ندانم از چه بکشتن شتاب کرد
بگرفت خون حلق علی را بکف حسین - با خون او محاسن خود را خضاب کرد
از آنهمه شکوفه به گلزار کربلا - این بود گلپری که شهادت گلاب کرد
خون میچکد زخامه زرین کلام تو - بس کن حسان که شعر تو دلها کباب کرد
حسان

لالائی اصغر لالائی اصغر

لالائی اصغر لالائی اصغر - لالائی اصغر لالائی اصغر
گهواره خالی، قنداقه خونین - مادر بناله میگفت غمگین
کرده شهیدت اعدای بی دین - لالائی اصغر لالائی اصغر
اندر خیام شاه شهیدان - از مرگ اصغر با آه وافغان
گفتا رُبابه با چشم گریان - لالائی اصغر لالائی اصغر
رفتی به میدان همراه باباب - از نوک پیکان نوشیده ای آب
برروی دستش رفتی تو در خواب - لالائی اصغر لالائی اصغر
رفتی و بردی تاب و توانم - بعد از تو دیگر من ناتوانم
ذکر تو باشد ورد زبانم - لالائی اصغر لالائی اصغر
اندر عزایت ای شیرخواره - دیگر دل ما شادی نداره
ای باقری این غم غصه داره - لالائی اصغر لالائی اصغر
اصغراگر ز عطش، تشنه و بی تاب شدی

اصغر اگر ز عطش، تشنه وی تاب شدی - به روی دست پدر تو خوب سیراب شدی
 شمر رحمی نه اگر بر دل بی تابت کرد - نوک تیرستم حرمه سیرابت کرد
 طایر هوش ز سر رفت زنده هوشی تو - ناله من به فلک رفت ز خاموشی تو
 نور چشمی بگشا دیده زهم، خواب بس است - بردن طاقتم، از این دل بی تاب بس است
 بودامیدم که توام یار، به هر حال شوی - به زبان آئی وهم صحبت اطفال شوی
 جودی

ای اهل کوفه رحمی این طفل جان ندارد

ای اهل کوفه رحمی این طفل جان ندارد - خواهد که آب گوید اما زبان ندارد
 دیشب به گاهواره تا صبح ناله میزد - امروز که تر کند لب دور دهان ندارد
 رخ مثل برگ پاییز لب چون دو چوبه خشک - این غنچه بهاری غیر از خزان ندارد
 ای حرمه مکش تیر یکسو فکن کمان را - یک برگ گل که تاب تیر و کمان ندارد
 شمشیر اوست آهش فریاد او تلطی - جاننش به لب رسیده تاب بیان ندارد
 منت به من گذارید یک قطره آب آرید - بر کودکی که در تن جز نیمه جان ندارد
 با من اگر بجنگید تا کشتنم بجنگید - این شیر خواره بر کف تیغ سنان ندارد
 مادر نشسته تنها در خیمه بین زنها - جز اشک خجالت خود آب روان ندارد
 تا با خدنگ دشمن روحش زند پر از تن - جز شانه امامش دیگر مکان ندارد
 (میثم) به حشر نبود غیر از فغان و آهش - آنکو از این مصیبت آه و فغان ندارد
 حاج غلامرضا سازگار (میثم)

ظلم مگر در جهان حساب ندارد

ظلم مگر در جهان حساب ندارد - اصغر لب تشنه صبر و تاب ندارد
 کودک شیرین زبان بگو گنهش چیست - کز اثر تشنگی است خواب ندارد
 بهر چه این نازنین قرار نگیرد - شیر به پستان خود رباب ندارد
 این که بود طفل شیرخوار حسین - بهر خدا جز دل کباب ندارد
 بسکه زد دست پا برای شهادت - داده ز کف تاب و اضطراب ندارد
 هست مرا از شما سپاه سؤالی - این یم و دریا مگر که آب ندارد
 حجت کبرای حق بود لب عطشان - جز هدف تیرکین جواب ندارد
 آب زپیکان تیر حرمه نوشید - کرد تبسم خبر رباب ندارد
 دیده زینب برای آن گل رعنا - از سرشب تا سحر که خواب ندارد
 قطره فرو رفته به بحر تفکر - ماتم اصغر بدان حساب ندارد

لالا لالا به طفل نیمه ساله

لالا لالا به طفل نیمه ساله - چه گویم ای خدا با اشک و ناله
زدی ای آب، آتش موج کم کن - فرات بی وفا آبش زلاله
لالا لالا به لبها یک کلومه - لالا لالا گلم صبرش تمومه
صدای دشمنان آید بگوشم - بر این شش ماهه یک قطره حرومه
لالا لالا زدی آتش به جونم - گل من، نازنینم، مهربونم
تو بودی نورِ تاریکِ دو چشمم - ستاره نیست در این آسمونم
لالا لالا چرا ای آسمونی - ز داغت گشته بابا قدکمون
مرا حیران نمودی بس کن اصغر - چرا رو سوی خیمه می کشونی
لالا لالا گلِ یاسِ ربابم - مزن خنده کنی خانه خرابم
سؤالی می کند مادر علی جان - تو برخیز و بده جایم جوابم

روضه روز هفتم محرم بیاد علی اکبر علیه السلام

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِیٍّ اَیُّهَا الشَّهِیدُ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ عَلَی خَلْقِهِ
سَیِّدَنَا وَ مَوْلَانَا اِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ اِلَى اللّٰهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَیْنَ یَدَیْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِیْهًا عِنْدَ
اللّٰهِ اَشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللّٰهِ وَ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَلِیُّ الْاَكْبَرُ

جوانان بنی هاشم بیایید - علی را بر در خیمه رسانید

بگویید مادرش لیلا بیاید - تما شای علی اکبر نماید

زمین کربلا در شور و شین است - سر اکبر به دامن حسین است

پدر از دیدگانش خون روان بود - پسر از گیسوانش خون روان بود

تیر به گلویش زدن، په ضربه به فرقش، اسب رفت وسط لشکر هر کی ضربه می زد

جای بر گشتن به خیمه رفت سوی کوفیان - گویا این بوده تنها آرزوی کوفیان

راه وا کردن تا که اکبر بیاید بینشان - عقده ای دیرینه وا شد از گلو کوفیان

جزر و مد تیغ و شمشیر عدو بی سا بقیه است - شد پر از خون علی اکبر سبوی کوفیان

بعد از آنکه جای سالم در تنش دیگر نماند - صحبت از مرگ حسین شد گفتگوی کوفیان

دشمنی با هر که رنگ و بویی از حیدر گرفت - بر علی سوگند بوده خلق و خوی کوفیان

گویا زهرا به دنبال علی در کوچه هاست - دخت حیدر، می دود گریان به سوی کوفیان

رفت تو دل لشکر بدنش را ریز ریز کردند، رو زمین افتاد بابا رو صدا کرد، ابتدا جدم مرا سیراب کرد،

حسین مثل باز شکاری، کنار علی رفت از اسب پایین اومد لحظه های آخر علی بود، با انگشت لخته

خون را در آورد، علی نفس کشید، سر رو تو بغل گرفت، بابا رفتی غریب شدم، ولدی علی، صورت به

صورت علی گذاشت، صدا نیومد، کف زدن کنار حسین تمام شد یه وقت دیدن خانمی میاد، میگه

وای برادرم وای پسر برادرم، گفتن یقین مادرش گفتن نه عقیله بنی هاشم زینبه .گفت داداش

قربونت پا شو، خدا صبرت بده، (حسین هم به امام حسن گفت کنار مادر) نگاه کرد به زینب، افتاد رو

زمین، علی چرا بدنت این جور شده، ابی عبدالله دست برد بدن را بردارد، دید نمیشه ،اربا اربا شده،

گفت جوانان بنی هاشم بیایید

خیز بابا تا از این صحرا رویم - تا به سوی خیمه ها بابا رویم

این بیابان جای خواب ناز نیست - ایمن از صیاد تیر انداز نیست

خیز بابا آبرویم را بخر - عمه را از بین نا محرم ببر

متن روضه شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام - مرحوم فلسفی

عمر سعد دچار شکنجه وجدان شد، روزش را سیاه کرد، به بیماری روانی گرفتار شد، در رختخواب کشتنش، امام حسین علیه السلام نفرینش کرد، علی اکبر رفت میدان امام فرمود: خدایا شبیه ترین مردم به پیامبر را فرستادم، عمر سعد خدا رحم تو را قطع کند، زمانی که ابی عبدالله الحسین علیه السلام صدای ابدا علی اکبر را وسط میدان شنید، آقا با عجله کنار کشته علی رسید، نشست خون از دهان علی پاک کرد، خم شد و صورت به صورتش گذاشت، علی جان: رفتی و من تنها شدم، روز عا شورا مصائب برای امام حسین لحظه ای بود، ولی غم علی سخت بود، چون اول شهید آل هاشم است، لشکر دید صورت حسین روی صورت علی است چرا آقا نعش علی را به خیمه نبرد، رو کرد به خیمه جوانان بنی هاشم بیایید علی را به خیمه ببرید، بعضی میگن پدر ناتوان بود، ولی حسین قوی تر از این حرفها است، با همه حوادث منطقش را از دست نداد، عذر شرعی پیدا کرد که بدن را نیاورد، دو بدن را به خیمه نبرد یکی علی اکبر علیه السلام و یکی ابوالفضل علیه السلام چرا ابوالفضل علیه السلام را نبرد. بنی اسد به امام سجاد علیه السلام عرض کردند: بدنی کنار علقمه چاک چاک است، نمی شود برداشت، هر طرفی برداریم طرف دیگر می افتد، قبر عباس همان جا بود که به زمین افتاد، علی اکبر هم قطعه قطعه بود، اربابا شد، این کار یک نفر نبود، لذا فرمود جوانان همه بیایید بدن علی را به خیمه ببرید.

قربان اسماعیل ذبیح کربلا

امام حسین (ع) ایستاده، صحابه همه کشته شده اند. فقط جوان های بنی هاشم مانده اند یک وقت آن شاهزاده جوان جلو آمد، اجازه میدان خواست. اول شهید از دودمان آل هاشم در کربلا این پسر است. هر کس می آمد و از امام حسین (ع) اجازه میدان می گرفت آقا مقداری او را معطل می کرد. اما تا پسرش گفت: بابا بروم؟ صدا زد: علی! برو بابا! چون برای خداست از بنی هاشم اول پسرش برود. روانه میدان شد. جوان های بنی هاشم می گویند: همین که این آزاده رفت، یک وقت دیدم حسین (ع) بی اختیار از میان بیرون آمد، یک نگاه به قد و بالای پسرش کرد. این پیرمرد محاسنش را به دست گرفت و فرمود: خدایا! شاهد باش پسری به جنگ دشمن می رود که خَلْقاً و خُلُقاً و منطقاً شبیه ترین مردم به پیغمبرت (ص) است.

سرو بالایی به صحرا می رود - قامتش بین تا چه زیبا می رود

می رود بر راه و در اجزای خاک - مُرده می گوید مسیحا می رود

علی طرف میدان رفت. این شیر بیشه شجاعت، شمشیر به دست گرفت و صد و بیست نفر از شجاعان دشمن را روی خاک انداخت. مگر آنها دستهایشان را با زنجیر بسته بودند که علی اکبر برود و به راحتی آنها را بکشد؟ آقا! آنها هم شمشیر داشتند این جوان چقدر شجاع است! صد و بیست تن را به خاک ریخته است. برگشت سوی خیمه ها، صدا زد: بابا! تشنگی مرا کشت؛ العطش قد قتلنی و ثقل

الحدید اُجهَدنی، امام حسین (ع) فرمود: بُنی هات لسانک؛ پسر من! زبانت را جلو بیاور! اما از اینجا به بعد ارباب مقاتل نوشته: امام حسین (ع) انگشتر عقیقش را در آورد و روی زبان علی (ع) گذاشت و فرمود: بابا! بمک تشنگی ات کم می شود.

مرحوم محتشم کاشانی این را به شعری در آورده است: بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید - خاتم زقطح آب، سلیمان کربلا.

یکی از ارباب مقاتل نوشته: امام حسین (ع) زبان پسرش را طلبید تا در دهانش بگذارد. امام حسین (ع) با این کار خواسته بگوید: بابا! بین من از تو تشنه ترم. اما یک خوش ذوق دیگری استنباط عالی کرده، چقدر زیبا، یکی از نویسندگان نوشته: به عقیده من هدف آقا امام حسین (ع) هیچ کدام از اینها نبوده است. پس هدف امام حسین (ع) چه بوده است؟ می گوید: عقیده من این است وقتی خدا به آدم پسر می دهد، بابا بچه اش را بغل می کند، بوسش می کند. پسر وقتی دو، سه ساله می شود کمتر می بوسدش. پسر وقتی چهار، پنج ساله می شود. بابا کمتر می بوسدش پسر وقتی هفت، هشت ساله می شود کمتر بوسش می کند. پسر وقتی ده، دوازده ساله می شود بابا کمتر او را می بوسد. پسر وقتی یک جوان رشیدی می شود بابا خیلی دوستش دارد ولی رویش نمی شود و خجالت می کشد که او را بغل کند. این مرد نوشته: من خیال می کنم حسین (ع) دنبال بهانه می گشت و می خواست لبهای پسرش را ببوسد. پسرش را در بغل گرفت. آی میوه دلم، پسر من، علی اکبر من. بابا: گه دلم پیش تو و گه پیش اوست - رو که در یک دل نمی گنجد دو دوست. مرتبه دوم علی به طرف میدان رفت. یک دفعه حال حسین (ع) منقلب شد. آخه علی را کشتند. همه بگویند حسین! حسین!..... « صلی الله علیکم یا اهل بیت النبوة »

سه بار جان دادن ابا عبدالله

مرحوم شیخ جعفر شوشتری می گوید: سه جا وقتی امام حسین (علیه السلام)، علی اکبر (علیه السلام) رو فرستادند، داشت جون می داد:

دفعه ی اول وقتی علی اذن میدان گرفت، خواست بره میدان، رنگ بر صورت حسین (علیه السلام) نبود، چند قدم پشت سر علی راه می رود، دست به محاسن می کشه، می گوید: «لا حول و لا قوه الا بالله ...» پسر من! کمی آهسته تر برو، کمی بیشتر نگاهت کنم.

بار دوم، وقتی که برگشت از میدان صدا زد: «یا ابتا العطش قد قتلنی» عطش منو داره می کشه، ابی عبدالله زبان در دهان علی گذاشت، وقتی علی اکبر دید زبان بابا از او خشک تره خجالت کشید، آنجا هم حسین (علیه السلام) می خواست جان بدهد.

بار سوم مرحوم شوشتری می گه آن لحظه ای بود که ابی عبدالله دم در خیمه قدم می زد، (خدایا چه بر سر پسر من می آید) یه دفعه دید صدای علی داره میاد، ناسخ التواریخ می گه، تا صدای علی را شنید سواراسب شد، به بالای سر علی آمد، وقطعوه سیوفه اربا اربا، هفت مرتبه صدا زد: ولدی ولدی... آنجا لشگر یه لحظه فکر کردند حسین جان من ده، گفتند: هم پسر را کشتیم و هم پدر رو، لذا لشگر کف زدند... (منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

دور چون بر آل پیغمبر رسید

أَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ وَ أَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ الْكَبِيرَ

دور چون بر آل پیغمبر رسید - اولین جام بلا اکبر چشید
اکبر آن آئینه رخسار جد - هیجده ساله جوان سر و قد
در منای طف ذبیح بی بدا - ذبح اسمعیل را کبش فدا
برده در حسن از مه کنعان گرو - قصه هابیل و یحیی کرده نو
دید چون خصمان گروه اندر گروه - مانده بی یاور شه حیدر شکوه
با ادب بوسید پای شاه را - روشنائی بخش مهر و ماه را
کای زمان امر کن در دست تو - هستی عالم طفیل هست تو
رخصتم ده تا وداع جان کنم - جان در این قربانکده قربان کنم
چند باید دید یاران غرق خون - خاک غم بر فرق این عیش زبون
چند باید زیست بی روی مهان - زندگی ننگست زین بس درجهان
و اهلیم ای جان فدای جان تو - که کنم این جان بلا گردان تو
بی تو ما را زندگی بی حاصل است - که حیات کشور تن بادل است
تو همی مان که دل عالم توئی - مایه عیش بنی آدم توئی
دارم اندر سر هوای وصل دوست - که سرا پای وجودم یاد اوست
وصل جانان گرچه عودو آتش است - لیک من مستقیم آیم خوشست
وقت آن آمد که ترک جان کنم - رو به خلوتخانه جانان کنم
شاه دستار نبی بستش به سر - ساز و برگ جنگ پوشاندش ببر
کرد دستارش دو شقه از دوسو - بوسه ها دادش چوقربانی بر او
گفت بشتاب ای ذبیح کوی عشق - تا خوری آب حیات از جوی عشق

امام عرض کرد: خدایا! بر این گروه ستمگر گواه باش که اینک جوانی به مبارزه با آنان می‌رود که از نظر صورت و سیرت و گفتار، شبیه‌ترین مردم به رسول تو، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. حضرت علی بن الحسین علیه السلام (علی اکبر) اولین فرد از بنی هاشم بود که آماده نبرد شد. او زیباترین و خوشخوترین مردم بود. سنّ شریف آن حضرت را در هنگام شهادت ۱۹ سال یا ۱۸ سال و به روایتی ۲۵ سال نوشته‌اند.

علی اکبر، اولین شهید از آل ابی طالب است که روز عاشورا نزد پدر گرامی اش آمد و اذن میدان طلبید. امام علیه السلام بی درنگ به او اجازه فرمود و در همان حال ناامید از حیات او، به قامت رعناش نگریست و باران اشک از دیدگانش فرو ریخت.

هنگامی که امام علیه السلام به چهره نورانی فرزندش «علی اکبر» نگریست، سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: «اللَّهُمَّ أَشْهَدُ عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسِ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَنْظُرُ إِلَى وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ أَمْنَعُهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَ فَرَّقَهُمْ تَفْرِيقًا، وَ مَرَّقَهُمْ تَمْرِيقًا، وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدَدًا، وَ لَا تُرِضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِنُضَرُّوْنَا ثُمَّ عَدَوْنَا عَلَيْنَا يِقَاتِلُونَنَا». خدایا! بر این گروه ستمگر گواه باش که اینک جوانی به مبارزه با آنان می‌رود که از نظر صورت و سیرت و گفتار، شبیه‌ترین مردم به رسول تو، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. ما هر زمان که مشتاق دیدار پیامبرت می‌شدیم، به چهره او می‌نگریستیم. خدایا! برکات زمین را از آنان دریغ دار، و اجتماع آنان را پراکنده و متلاشی ساز و آنان را گروه‌های مختلف و متفاوتی قرار ده، و والیان آنها را هیچگاه از آنان راضی مگردان! که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند ولی اینک ستمکارانه به جنگ با ما برخاستند». پس امام علیه السلام رو به عمر بن سعد کرده، فریاد زد: «مَالِكُ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ! وَ لَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَ سَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَ لَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ» خدا نسل تو را ریشه کن کند و به هیچ کارت برکت ندهد و بر تو کسی را چیره سازد که سرت را بعد از من در بستر از تن جدا سازد، همان گونه که تو رشته رحم مرا قطع کردی، و پیوند مرا با رسول خدا نادیده گرفتی!». آنگاه امام با صدای رسا این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد، آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاک و تقوی و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست. در این هنگام علی اکبر بر سپاه اموی حمله کرد در حالی که این رجز را می‌خواند:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ / نَحْنُ وَ بَيْتُ اللَّهِ أُولَى بِالنَّبِيِّ / وَاللَّهُ لَا يَخْشَى فِينَا ابْنُ الدَّعْيِ / أَطْعَمَكُمْ بِالرُّمَحِ حَتَّى يَثْنَى / أَضْرَبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمَى عَنْ أَبِي / ضَرَبَ غُلَامٌ هَاشِمِيٌّ عَلَوِي. منم علی، پسر

حسین فرزند علی، به خانه خدا سوگند! ما به رسول خدا از همه کسی سزاوارتریم. به خدا سوگند! پسر زیاد را نمی‌رسد که درباره ما حکم کند. آنقدر با نیزه بر شما بزنم تا کج شود، در حمایت از پدرم، با شمشیر بر شما ضربت فرود آورم ضربتی چون ضربت جوان هاشمی علوی. پس از آن بر سپاه دشمن تاخت و بسیاری از آنان را به هلاکت رساند به گونه‌ای که دشمن از کثرت کشته‌شدگان به فغان آمد. با آن که تشنگی بر آن حضرت چیره شده بود یکصد و بیست نفر را به خاک افکند، و در حالی که زخم‌های زیادی برداشته بود، نزد پدر آمد و عرض کرد: «يَا أَبَاهُ! الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَ ثِقْلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ أَنْقَوِي بِهَا عَلَيَّ الْأَعْدَاءَ» پدر جان! تشنگی مرا از پای درآورد و سنگینی سلاح ناتوانم ساخت. آیا جرعه آبی هست که بتوانم بنوشم و به جنگ ادامه دهم؟! امام علیه السلام فرمود: «يَا بُنَيَّ يَعْزُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى عَلِيٍّ وَ عَلَى أَبِيكَ، أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلَا يَجِيبُونَكَ، وَ تَسْتَعِيثَ بِهِمْ فَلَا يَغِيثُونَكَ، يَا بُنَيَّ هَاتِ لِسَانَكَ» پسر جان! چقدر بر حضرت محمد و علی و پدرت، ناگوار است که آنان را بخوانی ولی پاسخی به تو ندهند و از آنان یاری بطلبی ولی یاریت نکنند. ای فرزندم! زبان خود را نزدیک آر! آنگاه امام علیه‌السلام زبان اکبر را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود: «خُذْ هَذَا الْخَاتَمَ فِي فَيْكٍ وَ اذْجَعْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ، فَإِنِّي أُرْجُو أَنَّكَ لَا تُمْسِي حَتَّى يَسْقِيكَ جَدُّكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا» این انگشتر را در دهانت بگذار و به نبرد با دشمن بازگرد امیدوارم که هنوز به شب نرسیده جدت رسول خدا با جامی سرشار از شربت بهشتی تو را سیراب سازد، به گونه‌ای که پس از آن هرگز تشنه نگردی! (اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۶۰۷؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵ ص ۲۰۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۴۲)

زینب در آ ز خیمه، بین نعش اکبر آمد

زینب در آ ز خیمه، بین نعش اکبر آمد - در خیمه گه ز میدان صدپاره پیکر آمد
ادامه ی نوحه:

زینب ز داغ اکبر پشت حسین شکسته - از تیغ و تیروخنجر پشت حسین شکسته
زینب ببین جوانم چشم از جهان بسته - بر جسم نوجوانم تیر ستم نشسته
با فرق مُنَشَقِ اکبر شیه پیمبر آمد

اهل حرم دویدند از خیمه گاه بیرون - با آه و ناله و غم، با قلب های محزون
منشق سرعلی و روی مه اش پُر از خون - از دشت کربلا شد فریادشان به هامون
چون غرق خون جوان آن شاه اطهر آمد

سرتا به پا پراز خون دیدند فرق اکبر - بر قلب زار بابش داغش فکنده آذر
ابر روان دریده آن تارک منور - از ضرب تیغ بیداد چون مُنْقَذِ ستمگر
از آه قلب زینب غوغای محشر آمد

ای نور دیدگانم، زیبا جوانم اکبر - ای طاقت و توانم، آرام جانم اکبر
ای قوّت لسانم، بنگر فغانم اکبر - بعد از رخ نکویت سیر از جهانم اکبر

ز رفتن تو رود جانم از بدن بیرون

روز عاشورا وقتی اذن میدان طلّید و عازم جبهه پیکار شد، امام حسین چهره به آسمان گرفت و گفت "اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس برسولک محمد خلقا و خلقا و منطقا و کنا اذا اشتقنا الی رؤیة نبیک نظرنا الیه...".

یکی از مصائب سخت سید الشهداء در روز عاشورا شهادت فرزند بزرگوارش حضرت علی اکبر بود جوانی که از نظر خلقت و اخلاق نیکو و فصاحت کلام چون جدش رسول خدا و از حیث شجاعت همچون علی مرتضی بود. روز عاشورا وقتی اصحاب بشهادت رسیدند و نوبت به بنی هاشم رسید، نقل کردند اولین نفر از بنی هاشم حضرت علی اکبر آمد نزد پدر بزرگوار اجازه میدان گرفت همینکه علی به سمت میدان روانه شد امام یک نگاه مایوسانه به جوانش کرد و گریه کرد محاسن شریف خود را بجانب آسمان بلند: خدایا تو شاهد باش شبیه ترین جوانانم به پیغمبر را به جنگ این قوم فرستادم.

ز رفتن تو رود جانم از بدن بیرون - دوباره زنده شوم به نزد آبی چون

غم فراق تو در قلب من نمیگنجد - چه انتظار شکیبایی از دل پر خون

علی اکبر وارد میدان شد آنقدر شجاعانه می جنگید که ضجه‌ی لشکر را بلند کرد به روایتی ۱۲۰ نفر را به خاک مذلت کشاند آمد خدمت امام عرض کرد بابا تشنگی مرا کشت آیا ممکن است شربت آبی به من دهی آقا گریه کرد و فرمود فرزندم جنگ کن ساعتی دیگر از دست جدت رسول خدا سیراب خواهی شد بنقلی هم فرمود پسر من زبانت را در کام من بگذار

(شاید خواست بفرماید پدرت از تو تشنه تر است) علی اکبر دوباره به میدان برگشت و بسیاری از دشمن را کشت تا آنکه مُرّة بن مُنْقِذ نیزه‌ای بر آن جناب زد و آقا را از پا در آورد بروایتی هم دیگران آمدند با شمشیرهای خود به آن حضرت زدند دیگر علی اکبر از پا در آمده بود دست خود را به گردن اسب انداخته بود اسب او را به میان لشکر دشمن برگرداند هر کس از جانبی ضربتی زد تا بدن علی پاره پاره شد صدا زد یا ابتاه علیک منی السلام هذا جدی رسول الله یقرئک السلام ویقول عجل القدوم الینا (یعنی پدر جان سلام بر تو باد این جدم رسول خدا است به شما سلام میرساند و میگوید هر چه زودتر به نزد ما بیا) امام با عجله آمدند علی اکبر را به آن حال دید گریه بسیاری کرد صورت به صورت علی اکبر گذاشت: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوا مَا أَجْرُهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَ عَلَى رَسُولِهِ ... عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَقَا

ز بوستان ولایت گلی زدستم رفت - خدا به داد دلم رس علی زدستم رفت

خدا بسوز دلم ، واقفی که جانم رفت - زجان عزیزترم اکبر جوانم رفت
 بمیدان چون که میرفت آن جوان آهسته آهسته - زجسم شه برون میرفت جان آهسته آهسته
 چنان هجران او بر قلب شاهنشاه گران آمد - که پشت شاه خم شد چون کمان آهسته آهسته
 حسین آن شمع خلوتگاه اسرار خداوندی - تبسم بر لب و اشکش روان آهسته آهسته

اما م ع و علی اکبر پسرش بین راه مکه و کربلا

امام حسین ع در منزل قصر بنی مقاتل در اواخر شب دستور داد جوانان مشکها را پر از آب کردند و
 بسوی منزل بعدی حرکت نمودند و به هنگامی که قافله در حرکت بود صدای امام بگوش رسید که
 کلمه استرجاع را مکرر بر زبان می راند و می فرمود: انا لله وانا اليه راجعون والحمد لله رب
 العالمین حضرت علی اکبر فرزند دلیر آن حضرت از انگیزه این استرجاع سؤال نمود: امام ع
 اینچنین پاسخ داد: انی خفقت براسی فعلن لی فارس و هو یقول القوم یسرون وامنایا تسری الیهیم
 فعلمت انہا انفسا نعت الینا . حضرت علی اکبر عرضه داشت: لا اراک الله بسوء السنا علی الحق
 اما م ع فرمود: بلی والله الیه مرجع العباد علی اکبر عرضه داشت: اذا لا نبالی ان نموت محقین .
 اما م ع او را دعا نمود و فرمود: جزاک الله من ولد خیر ماجزی ولداعن والده «سخنان حسین بن
 علی ع / ۱۷۲»

چون به میدان ز حرم اکبر رفت

موقع رفتن علی اکبر به میدان ، سیدالشهدا (ع) نگاه مایوسانه ای به دنبال جانش کرد و اشک در
 چشمانش جاری شد و گریه کرد: (نظر الیه نظرة ایس منه وارخی عینیہ و بکی ثم قال : اللهم
 اشهد فقد برز الیهیم غلام اشبه الناس خلقا وخلقاً و منطقاً برسولک)
 چون به میدان ز حرم اکبر رفت - روح از جسم حرم یکسر رفت .
 همه گفتند که پیغمبر رفت .
 زان طرف مرگ به استقبالش - زین طرف چشم حسین دنبالش .
 من نگویم مرو ای ماه ، برو - لیک قدری بر من راه برو .
 ای جگر گوشه من ای پسر من - هیچ دانی که چه آری به سرم .
 مرو این گونه شتابان ز برم - قدری آهسته من آخر پدرم .
 نه همین از پی خود می کشیم - ای مسیحا نفسی می کشیم .
 مدتی جنگید تا به وسیله تیری که (منقذ بن مره عبیدی) به طرف حضرت علی اکبر پرتاب کرد، به
 شهادت رسید: (فنادی یا ابتاه ! علیک منی السلام ، هذا جدی یقرؤک السلام ویقول لك عجل القدوم
 علینا)
 رنگ خود باخت زبانگ پسرش - ز آنکه دانست چه آمد به سرش .

تا به من بانگ تو در خیمه رسید - دید زینب ز رخسار رنگ پرید.
آدم با چه شتابی سویت - خواستم زنده ببینم رویت .
فوضع خده علی خده .

سپه کوفه همه استاده - به تماشای شه وشه زاده .
شه روی نعل علی افتاده - همه گفتند حسین جان داده .
به یقین جان حسین بر لب بود - آنکه جان داد به او زینب بود.
شعر: از علی انسانی .

چون امام حسین (ع) فریاد حضرت علی اکبر(ع) را شنید با عجله آمد و بر بالین جوانش قرار گرفت
و فرمود: (قتل الله قوما قتلوك يا بنی! فما اجراهم على الله وعلى انتهاك حرمة الرسول (ص) ثم
استهلت عيناه ب الدموع وقال: على الدنيا بعدك العفا)
حمید بن مسلم می گوید: ناگاه زنی از خیمه بیرون آمد و فریاد می زد: (یا حبیباه ، یا بن اخیاه ،
فسالت عنها فقالوا هذه زینب بنت علی (ع) فجاءت حتی انکبت علی ه فجاء الحسین الیها واخذ بیدها
الی الفسطاط ورجع فقال لفتیانه احملاوا احاکم فحملوه من مصرعه) .
نظام وفا (م ۱۳۴۳) در اشعارش می گوید جناب علی اکبر نه فقط تشنه آب بود، بلکه تشنه دیدار
پدر هم بود :

تشنه بود آری ولیکن بیشتر - تشنه بودش دل ، به دیدار پدر
گفت باب از عطش بگداختم - سویت ای بحر حقیقت تاختم
شه زبان خود نهادش در دهان - از یم عشق یزد آبی به جان
گفت هان! آهنگ رفتن ساز کن - بار دیگر کارزار آغاز کن
جد تو، دیده به سویت بسته است - منتظر در راه تو بنشسته است
تا کند سیرابت ای پژمرده جان - کو بود ساقی بزم عاشقان

اشعار مرثیه علی اکبر علیه السلام

جوانان بنی هاشم بیائید - علی را بر در خیمه رسانید
جوانان بنی هاشم - بیائید از حرم بیرون
فتاده اکبرم اینک - به میدان باتنی پر خون
کنار نعلش او اینک - بگویم بادل محزون
علی جانم علی جانم - علی جانم علی جانم
بیائید و همه با هم - سوی خیمه بریداورا
گذاریدش به یک جائی - نبیند مادرش لیلا

زداغ مرگ اوشاید - سپاردجان همین حالا
 علی جانم علی جانم - علی جانم علی جانم
 بیای خواهرم زینب - نگربرقامت اکبر
 که اینک درد دل دشمن - شده اوچون گلی پرپر
 شده صدچاک جسم او - ز تیرونیزه و خنجر
 علی جانم علی جانم - علی جانم علی جانم
 علی اکبرلیلا - فتاده اندراین صحرا
 شکسته فرق و پهلویش - چنان که حیدروزهرا
 کنارنیش اوگوید - دل بشکسته این بابا
 علی جانم علی جانم - علی جانم علی جانم
 تن اوچاکچاک اکنون - فتاده روی خاک اکنون
 فتاده پیکرش اینک - دراین صحرا بخاک و خون
 شده ورد زبان من - کنون با دیده پر خون
 علی جانم علی جانم - علی جانم علی جانم
 خدایا شبه پیغمبر - شده همچون گلی پرپر
 جوان من شده ملحق - به جد و باب من حیدر
 بگوای باقری اینک - بیاد حیدر صفدر
 علی جانم علی جانم - علی جانم علی جانم

حیدر کربلای اکبرم

حیدر کر ببلای یاعلی - توشبیه مصطفائی
 حیدر کربلای اکبرم - کن وداع اینک توبا اهل حرم
 سوی جبهه میروی تاج سرم - میسپارم بخدایت پسر
 میروی توسوی میدان جهاد - با گروه روسیاه بدنهاد
 میروی اما کمی آهسته تر - تا که بابا بکند بر تونظر
 برقدوبالای اوکردی نگاه - رویدرگاه خدا با سوز و آه
 رویدرگاه خدا کرد حسین - گفت اینک ای خدای عالمین
 باش شاهد که علی اکبرم - در ره دین تو گشته یاورم
 این علی که خود شبیه مصطفی است - همچو احمد نیکخوی و با صفاست
 گشته عازم سوی میدان جهاد - در نبرد دشمنان بدنهاد

کردم اینک اکبرم را ای خدا - در ره احیای دین توفدا
 رفت اکبرسوی میدان نبرد - جنگ بادشمن را چون آغاز کرد
 آن یکی گفتا که این خود مصطفی است - دیگری گفتا علی مرتضی است
 دیگری گفتا علی اکبر است - این شبیه جد خود پیغمبر است
 بر حسین دنیا چسان گردیده تنگ - که علی اکبرش آمد به جنگ
 حمله کرد اکبر چو حیدر آن زمان - بر گروه کوفیان و شامیان
 حمله بنمود همچنان شیرزیان - بر شگالان و سگان و روبهان
 کشت تعداد زیادی زان گروه - آمدند از حمله هایش در ستوه
 لیک دشمن چنگ و دندان آخته - بهر قتلش تیغ کین افراخته
 منقذ بن مره تیغ کین نواخت - نازنین فرق علی اکبر شکافت
 گفت اکبر آنگه ای بابای من - گشت جنت منزل و ماوای من
 این بود جدم که میگوید سلام - سوی مابشتاب ای ابن الکرام
 پس حسین آمد کنار اکبرش - پاک کرد آن چهره از خون ترش
 دید فرقی چون علی مرتضی - گشته منشق از عمود اشقیاء
 قطعه قطعه جسم پاک نازنین - میکشید پاهای خود روی زمین
 صورتش بر صورت اکبر نهاد - چهره اش بر شبه پیغمبر نهاد
 گفت آندم یابنی ظلموک - قتل الله عدو قتلوک
 کرد رو آندم بسوی خیمه ها - کای جوانان عزیز با صفا
 جملگی ایندم مرایاری کنید - پای این کشته عزاداری کنید
 کشتی غم را ز موج خون برید - اکبرم از معرکه بیرون برید
 من ندارم طاقت و تاب و توان - تا نمانیم حمل جسم این جوان
 چونکه قطعه قطعه باشد پیکرش - غرقه در خون فرق و چشمان ترش
 عمه اش زینب شد آگه آن زمان - باشتاب آمد بسوی آن جوان
 اوهمی نالید و میگفتی جلی - نور چشمم میوه قلبم علی
 باقری در ماتم آه و فغان - با حسین و عمه های این جوان
 حیدر کر بیلائی یاعلی - توشبیه مصطفائی
 حیدر کر بیلائی یاعلی - توشبیه مصطفائی
 یاعلی و یاعلی و یاعلی - یاعلی و یاعلی و یاعلی
چون حسین را کار زاعدا گشت تنگ

چون حسین را کار زاعدا گشت تنگ - شد علی اکبرش عازم به جنگ
 بر سرش عمامه خیر البشر - ذوالفقار حیدرش زیب کمر
 زیران اسب عقاب مصطفی - دربرش دراعه خیر الوری
 با جمال احمدی شد جلوه گر - با جلال حیدری شد رهسپر
 یوسف آسا گشت آن بدر تمام - دربر گرگان خون آشام شام
 شد سپاه شام و کوفه سر به سر - بر جمال انورش نظاره گر
 کوفیان انگشت حیرت بردهان - یکسر از فرط تحیر لب گزان
 آن یکی گفتا عجب خوش منظر است - دیگری گفتا که این پیغمبر است
 آن یکی گفتا یقین حیدربود - شمر گفتا این علی اکبر بود
 آن یکی گفتا کجا باشد روا - تا که سرو قامتش افتد زپا
 دیگری گفتا دریغ از این جوان - که تنش در خاک و خون گردد طپان
 آن یکی گفتا کس احوال پدر - می نداد در غم مرگ پسر
 دیگری گفتا که مرگ نوجوان - روشنی را میبرد از دیدگان
 آذر از سینه بکش آه و نوا - از غم اکبر شبیه مصطفی
 «دیوان آذر ۱/ ۲۳۴»

چه خوش گفت فردوسی اندر نبرد

چه خوش گفت فردوسی اندر نبرد - چه يك مرد جنگی چه يك دشت مرد
 سماواتیان محو و حیران همه - سرانگشت عبرت بدندان همه
 که یارب چه زور و چه بازوست این - مگر با قدر هم تراز وست این
 عجب صف شکن شهسواریلی ست - به نیروی مردی بسان علی ست
 بود این پیمبر و یا حیدر است - بگفتا خرد این علی اکبر است
 ولی حیف کاین تشنه لب بی کس است - غریب است و بی یارو بی مونس است
 اشعار برگزیده ۱/ ۲۴۶

عجب گلی روزگار ز دست لیلا گرفت

عجب گلی روزگار ز دست لیلا گرفت - که تا قیامت گلاب ز چشم لیلا گرفت
 گل اش مُسَبِّک شده از دم تیغ و سنان - گُل اش به خون غوطه‌ور، شدست چون ارغوان
 گل اش به دشت بلا شدست در خون تپان - قرار و صبر و شکیب ز جمله دل‌ها گرفت
 گلش ز تاب عطش یقین که پژمرده بود - آب ندادش فلک یقین که افسرده بود
 مادر افسرده‌اش ز داغش آزرده بود - دشت بلا در بغل آن قد رعنا گرفت

گفت نبی و علی غنچه لب باز کن - از دل پرحسرت زمزمه آغاز کن
درد جوان مرگیت بر پدر آغاز کن - شور و فغانِ حرم تا به ثریا گرفت
ای گل خوش‌رایحه، مایه درمان من - ماتم هجران تو سوخت دل و جان من
تا به فلک می‌رود ناله و افغان من - مادر زارت مکان به کوه و صحرا گرفت

نوجوان اکبرم ای گل احمرم

نوجوان اکبرم ای گل احمرم - ای زجان به‌ترم شبه پیغمبرم
می روی در کجا ای علی اکبرم - می کنی نوجوان خاک غم بر سرم
نوجوان اکبرم ای گل احمرم
نوجوانا بیا سوی میدان مرو - یوسفا از برم سوی گرگان مرو
از تن مادر خویش چون جان مرو - مفکن از هجر خود بر بدن آزر
نوجوان اکبرم ای گل احمرم
می روی نوجوان خوش به سوی سفر - می کنی مادر پیر خود خونجگر
بستی از زحمت مادر خود نظر - دیده در ره نهی تا صف محشرم
نوجوان اکبرم ای گل احمرم
جلوه حوریان برده تابت زتن - خلعت شادیت گشت بر تن کفن
خوش به حال تو و وای بر حال من - صبر کن تا دمی بر رخت بنگرم
نوجوان اکبرم ای گل احمرم
از غمت باب تو همچو من پیر شد - آخر از رفتن تو زمین گیر شد
از چه از زندگانی دلت سیر شد - چون روی پس بمان ساعتی در برم
نوجوان اکبرم ای گل احمرم
گردن کج ببین باب بی‌یاورت - گشته مات تو و طلعت انورت
رحم کن بر حسین من فدای سرت - شمر ترسم برد از سرم معجرم
نوجوان اکبرم ای گل احمرم
تو که این آرزو را به سر داشتی - جان فدا کردن اندر نظر داشتی
پس مرا هم رخت از چه برداستی - تا به غربت کنی بی کس و یاورم
نوجوان اکبرم ای گل احمرم
ای شبه نبی اکبر مه جبین - رحم دور است از این قوم بیرون ز دین
ترسم افتد تن چون گلت بر زمین - همچو (صامت) زنی بر جگر اخگرم
نوجوان اکبرم ای گل احمرم

رسم است هر که داغ جوان دید دوستان

رسم است هر که داغ جوان دید دوستان - رفت برند حالت آن داغ دیده را
 یک دوست زیر بازوی او گیرد از وفا - و آن یک زچهره پاک کند اشک دیده را
 آن دیگری بر او بفشاند گلاب و شهد - تا تقویت کند دل محنت چشیده را
 یک جمع دعوتش به گل و بوستان کنند - تا برکنندش از دل خار خلیده را
 جمع دگر برای تسلی او دهند - شرح سیاه کاری چرخ خمیده را
 القصه هرکسی به طریقی ز روی مهر - تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده را
 آیا که داد تسلیت خاطر حسین؟ - چون دید نعش اکبر در خون تپیده را
 آیا که غم گساری و اندوه بری نمود - لیلای داغدیده زحمت کشیده را
 بعد از پسر دل پدر آماج تیر شد - آتش زدند لانه مرغ پریده را
 ایرج میرزا

چون به میدان ز حرم اکبر رفت

چون به میدان ز حرم اکبر رفت - دل زجان شست سوی داور رفت
 روح از جسم حرم یکسر رفت - همه گفتند که پیغمبر رفت
 زان طرف مرگ به استقبالش - زین طرف جان پدر دنبالش
 گفت ای سر و قد دلجویت - ليله قدر پدر گیسویت
 ای رخت ماه و هلال ابرویت - صبر کن سیر ببینم رویت
 هم کنم خوب تماشای ترا - هم ببینم قد و بالای ترا
 ای کمر جانب اعدا بسته - عهد با خالق یکتا بسته
 در خم زلف تو دلها بسته - اشک من راه تماشا بسته
 من نگویم مرو ای ماه برو - لیک قدری بر ما راه برو
 ای جگر گوشه من ای پسر م - هیچ دانی که چه آری به سرم
 مرو این گونه شتابان ز برم - لختی آهسته من آخر پدرم
 نه همین از پی خود می کشیم - ای مسیحا نفسم می کشیم
 (علی انسانی)

ای خدا اکبر جوان است

ای خدا اکبر جوان است - او سوی مقتل روان است
 ای خدا این گلبن باغ حسین است - ای خدا این مصطفی را نورعین است
 کی سزای خنجر و تیغ و سُنین است - شبه پیغمبر سوی میدان روان است

ای خدا اکبر جوان است - او سوی مقتل روان است
 نوگل باغ نبی با کام عطشان - نوجوان اکبر روان شد سوی میدان
 ای خدا لیلا ندارد تاب هجران - از غمش زینب به خیمه در فغان است
 ای خدا اکبر جوان است - او سوی مقتل روان است
 تازه سرو بوستان آل طاها - تشنه لب شد کشته از بیداد اعدا
 بهر اکبر خون جگر گردید زهرا - آخر اکبر نوگل این گلستان است
 ای خدا اکبر جوان است - او سوی مقتل روان است
 بر سلیل مصطفی بیحد جفا شد - از ستم فرق شریف او دوتا شد
 ای فلک ای بیوفا آخر چرا شد - مصطفی را این جوان آرام جان است
 ای خدا اکبر جوان است - او سوی مقتل روان است
 (سبک خرم آبادی، صاعد اصفهانی)

زبرج خیمه شد طالع جمالی

زبرج خیمه شد طالع جمالی - تعالی الله جمال بی مثالی
 جمالش بود چون خورشید انور - بعینه روی او روی پیمبر
 سپر بر دوش آن میر مروت - چو بر دوش نبی مهربوت
 چو شد مردانه نزد آن عجائز - ندا دردادد بر هل من مبارز
 ز بس افکند زان اشار کشته - عیان شد هر طرف از کشته پشته
 عنان پیچید سوز تشنه کامیش - بنزد خضر جان باب گرامیش
 مرا سوز عطش بر بوده از تاب - رسان بر کام خشکم قطره آب
 شهش فرمود بالطف و عنایت - بنه اندر دهان من زبانت
 «اشعار برگزیده ۱/ ۲۵۹»

وقتی از داننده کردم سؤال

وقتی از داننده کردم سؤال - که مرا آگه کن ای دانای حال
 با همه سعی که در رفتن نمود - رجعت اکبر زمیدان از چه بود
 اینکه میگویند بود از بهر شوق آب - شوق آب آورد او را سوی باب
 خودهمی دید اینکه طفلان از عطش - هر یکی در گوشه بنموده غش
 تیغ اندر دست زیر پا عقاب - موج زن شطش به پیش روز آب
 بایدش رو آوریدن سوی شط - خویش را در شط در افکندن چو بط
 گردراین رازیست ای دانای راز - دامن این راز را میفکن فراز

گفت چون جمشید نقش جام کرد - پس صلا برخیل درد آشام کرد
 هفت خط آن جام را ترتیب داد - هر یکی را گونه گون نامی نهاد
 پس نمود از روی حکمت اختیار - ساقی داننده کامل عیار
 ساقی بزم حقیقت بین تو باز - کی کم است از ساقی بزم مجاز
 اکبر آمد العطش گویان ز راه - از میان رزمگه تا پیش شاه
 کای پدرجان از عطش افسرده ام - می ندانم زنده ام یا مرده ام
 این عطش رمز است و عارف واقف است - سر حقست این و عشقش کاشف است
 دید شاه دین که سلطان هدی است - اکبر خود را لبریز از خداست
 عشق پاکش را بنای سرکشی است - آب و خاکش را هوای آتشی است
 سوزش صهبای عشقش در سر است - مستیش از دیگران افزونتر است
 اینک از مجلس صدائی میکند - فاش دعوی خدائی میکند
 مغز بر خود میکشاند پوست را - فاش میسازد حدیث دوست را
 پس مسلمان بر دهانش بوسه داد - اندک اندک خاتمش بر لب نهاد
 مهر آن لبهای گوهر پاش کرد - تا نیارد سرحق را فاش کرد
 هرکه را اسرار حق آموختند - مهر کردند و دهانش دوختند
 «عمان سامانی» «زندگانی امام حسین ع / ۵۰۷»

پس پیامد شاه اقلیم الست

پس پیامد شاه اقلیم الست - بر سر نعش علی اکبر نشست
 دید آن بالیده سرو نازنین - اوفتاده در میان دشت کین
 گلشنی نورسته اندام تنش - زخم پیکان غنچه های گلشنش
 با همه آهن دلی گریان او - چشم جوشن اشک خونین موبمو
 کرده چون اکلیل زیب فرق سر - شبه احمد ص معجز شق القمر
 چهر عالمتاب بنهادش به چهر - شد جهان تا راز قرآن ماه و مهر
 سر نهادش بر سر زانوی ناز - گفت کای بالیده سروسر فراز
 ای درخشان اختر برج شرف - چون شدی سهم حوادث را هدف
 ای بطرف دیده خالی جا ی تو - خیز تا بینم رخ زیبای تو
 مادران و خواهران پر غمت - میبرد نک انتظار مقدمت
 این بیابان جای خواب ناز نیست - کایمن از صیاد تیر انداز نیست
 خیز با با تا از این صحرا رویم - نک بسوی خیمه لیلا رویم

رفتی و بردی ز چشم باب خواب - اکبرا بی تو جهان بادا خراب
 گفتمت باشی مرا تو دستگیر - ای تو یوسف من تو را یعقوب پیر
 تو سفر کردی و آسودی زغم - من در این وادی گرفتارالم
 شاهزاده چون صدای شه شنف - از شعف چون غنچه خندان شکفت
 چشم حسرت باز سوی باب کرد - شاه را بدرود گفت و خواب کرد
 زینب از خیمه بآد با قلق - دید ماهی خفته در زیر شفق
 از جگر نالید کای ماه تمام - بی تو بر من زندگی بادا حرام
 شه بسوی خیمه آوردش زدشت - وه چگویم من چه برخواهر گذشت
 الوقایع والحوادث ۱۳۶/۳

دور عیش و کامرانی شد تمام

دور عیش و کامرانی شد تمام - وقت مرگ است ای پدر بادت سلام
 ای پدر اینک رسول داووم - داد جامی از شراب کوثرم
 تا ابد گردم از آن پیمانه مست - جام دیگر بهر تو دارد به دست
 شه ز خیمه تاخت باره با شتاب - دید حیران اندر آن صحرا عقاب
 با همان آهن دلی گریان بر او - چشم خونین اشک جوشن مو به مو
 چهر عالم تاب بنهادش به چهر - شد جهان تار از قران ماه و مهر
 سر نهادش بر سر زانوی ناز - گفت کای بالنده سرو سر فراز
 ای بطرف دیده خالی جای تو - خیز تا بینم قد و بالای تو
 این بیابان جای خواب ناز نیست - کایمن از صیاد تیر انداز نیست
 خیز تا بیرون از این صحرا رویم - اینک بسوی خیمه ی لیلا رویم
 رفتی و بردی ز چشم باب خواب - اکبرا بی تو جهان بادا خراب
 نیر تبریزی

بر سر تربت لیلا نبرید نام علی

بر سر تربت لیلا نبرید نام علی - بگذارید جوان مرده قراری گیرد
 نوجوان مرده خبر از دل لیلا دارد - به خدا مادر اکبر چه سحرها دارد
 هجده ساله جوان هرکه از او کشته شده - خبر از درد دل حضرت لیلا دارد
 به گمانت نرسد مرگ جوان آسان است - هرکه خون گریه کند بهر جوان جا دارد
 چون شب جمعه شود مادر هر مرده جوان - بر سر قبر جوان ناله و غوغا دارد
 برگرفته از کتاب گلچین محرم مولف: امیرملک محمودی

روضه نهم محرم روز تاسوعا

این شام تاسوعاست - یامحشرکبراست

این شام تاسوعاست - یامحشرکبراست - درکربلا امشب - بس ناله و غوغاست
 قحطی آب امشب درکربلا باشد - شورونوا امشب درنینوا باشد
 اهل حرم نالان از قحطی آب است - اصغریگهواره امشب چه بی تاب است
 غوغای محشر شد درکربلا امشب - درکربلا برپا شورونوا امشب
 لشکر پی لشکر برابن سعد آمد - بردشمنی خود دشمن بیفزاید
 ازبهر شاه دین یاری نه یارانی - دارد امام دین هفتاد قربانی
 یاران شاه دین جمعی قلیل اما - دشمن هزاران شد درشام تاسوعا
 دارد عطش غوغا درخیمه ها امشب - قحطی آب آمد درکربلا امشب
 سقاوسرداراست چون حضرت عباس - میروسپهداراست چون حضرت عباس
 آب آورطفلان درکربلا باشد - اویاورطفلان درخیمه ها باشد
 سرداروسقا و میروسپهداراست - ازبهرجندالله عباس علمداراست
 سقاکنار آب لب تشنه جان داده - صدجان دیگر او برای جهان داده
 ای باقری آندم صدشوروشین آمد - تابرسرعباس آقا حسین آمد

این شام تا سوعا است کربلا غوغا است

این شام تا سوعا است کربلا غوغا است - در کربلا امشب بس شورشی برپا است
 در صورتی که روز تاسوعا خوانده شود شام تبدیل به روز شود
 این روز تا سوعا است کربلا غوغا است - در کربلا امروز بس شورشی برپا است
 شمر شیر آمد با نامه ای از خون - دشت بلا سازد با تیغ خود گلگون
 در کربلا گردید بس شورشی برپا - شد ماتم و حزن آل علی افزون
 از کوفه و از شام لشکر پی لشکر - با ابن سعد و شمر با خولی کافر
 با نیزه و شمشیر در کربلا آمد - بر کشتن سبط زهرا و پیغمبر
 این سوی صحرا بین فرزندان زهرا را - آن بی کس و یا و مظلوم و تنها را
 رفتند همراهان از گرد آن مظلوم - هفتاد و دویارش در روز عاشورا
 دهها هزار آنسوی استاده صف در صف - مشغول خماری کوبند کف در کف
 هفتاد و دویتن را این سوی صحرا بین - اندر مناجات و در دستشان مصحف
 زینب بود محزون از بی کس و یاری - بهر حسین ناید یک یار و غمخواری

کن یک نظرای دل کربلا بنگر - کلثوم و لیلیا بین در ناله و زاری
 کربلا اکنون کوی منا باشد - کوی منا بهر آل عبا باشد
 اولاد پیغمبر در حال احرامند - آنجا حسین اکنون اندر دعا باشد
 ای باقری بنگر بر قاسم و اکبر - بر عون و هم عباس عبدالله و اصغر
 از بهر قربانی در روز عاشورا - آمده اند اکنون از اکبر و اصغر

این شام تاسوعا بود

در صورتی که روز تاسوعا خوانده شود، بگوئید: "امروز تاسوعا بود"
 این شام تاسوعا بود - در کربلا غوغا بود
 بر کودکان تشنه لب - نوحه کنان زهرابود
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 پر پرزی آبی بود - گلهای باغ مصطفی
 ششماهه اصغرا ز عطش - شد ناله اش اندر سما
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 ای باغبان تشنه لب - فکری برای آب کن
 این بلبلان تشنه را - با جرعه ای سیراب کن
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 اما ندارد باغبان - راهی به آن آب روان
 راه شریعه بسته شد - با حکم جلاد زمان
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 عمرو بن حجاج لعین - مامور گشته بفرات
 بهر حسین و یاوران - گشته حرام آب حیات
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 بستند بر آل نبی - راه فرات و آب را
 بشنوز خیمه ناله - آن اصغری تاب را
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 گوید سکینه با عمو - از تشنگی و از عطش
 آبی بیاور بهر ما - که شیر خواره کرده غش
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 سقاکنار علقمه - خود تشنه لب گشته شهید

دستش جدافرقش دوتا - ازظلم یاران یزید
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 اصغر درآغوش پدر - تیری به حلقومش رسید
 تشنه لب آن شیرین زبان - دردست باباشد شهید
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 در عصر عاشورا حسین - اندر میان قتلگاه
 گفتا کمی آبم بده - ای شمردون روسیاه
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 اما نداد او جرعه ای - آب روان بر آن امام
 ای باقری شد تشنه لب - شاه شهیدان والسلام
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 ای تشنه لب حسین حسین - اندر تعب حسین حسین
 ای بی کفن حسین حسین - صدپاره تن حسین حسین
 مولای من حسین حسین - آقای من حسین حسین
 حسین حسین ثارالله - آقا اباعبدالله
 حسین حسین ثارالله - آقا اباعبدالله
 حسین حسین ثارالله - آقا اباعبدالله
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 شهید کربلا حسین - غریب نینوا حسین
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 شهید کربلا حسین - سرازیدن جدا حسین
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 شهید کربلا حسین - قتیل اشقیا حسین
روز تاسوعاست امروز - کربلا غوغاست امروز
 روز تاسوعاست امروز - کربلا غوغاست امروز
 درنوا و شوروشین - حضرت زهراست امروز
روز تاسوعاست امروز - غم در این دلهاست امروز
 روز تاسوعاست امروز - غم در این دلهاست امروز
 درخیمه های حسین - ناله و غوغاست امروز

روضه نهم محرم بیادابا الفضل العباس علیه السلام

شام تاسوعا شام عباس است - درشکوفایی آن گل یاس است
 حضرت عباس یاور دین است - حامی قرآن، دین و آئین است
 روز عاشورا او علمدار است - دین و ایمان را یاور و یاراست
 آل عصمت را حامی است عباس - او چو سرداری نامی است عباس
 بهر سربازی کربلا آمد - همراه آقا از وفا آمد
 شد سپهدار لشکر قرآن - حامی دین شد از دل و از جان
 دین و قرآن را یار و یاور شد - او علمداری بر برادر شد
 او که سرداری با وفا باشد - ساقی دشت کربلا باشد
 روز عاشورا ناله طفلان - العطش گویان جملگی گریان
 جملگی گویندای عمو سقا - ماهمه تشنه در لب دریا
 العطش گویان زاکبر و اصغر - از عطش نالد طفل و هم مادر
 شد روان سوی شط آب عباس - تا که آب آرد بر رباب عباس
 شد جدا دست از پیکر عباس - چون علی منشق شد سر عباس
 باقری عباس شد شهید از کین - روز عاشورا بهر حفظ دین
 امشب شب تاسوعاست ، شب عباس است ، امشب گرفتارها بگویند عباس ، مریض دارها بگویند
 عباس، دردمندها بگویند عباس ، دسته جمعی برویم در خانه قمر بنی هاشم ، میوه دل ام البنین ،
 باب الحوائج است . کسی را ناامید نمی کند . حوائج را در نظر بگیرید ، فرج امام زمان را از خدا
 بخواهید ، از امام زمان نقل می کنند که فرمود : هر جا روضه عموم عباس خوانده شود من سراسیمه
 می آیم ، آقا یک نظری به ما کن ، آقا بیا می خواهم روضه عمو جان ترا بخوانم خود عباس فرمود :
 روضه مرا این طوری بخوانید هر کسی از بالای بلندی بیفتد ، اول کاری که می کند دستهایش را
 جلوی صورتش می گیرد حایل می کند تا صورت صدمه نخورد . اما بمیرم برای عباس دست در بدن
 ندارد در آن حالت یک قت صدای ناله ای شنید یکی صدا می زند : پسر عباس ، تاجشم باز کرد دید
 مادرش زهراست . تا دید فاطمه می گوید پسر ، برای اولین بار یک نگاه طرف خیمه ها کرد صدا زد
 : برادر بیا برادرت را دریاب . زینب می گوید : یک وقت دیدم رنگ حسین پرید ، یک نگاه طرف خیمه
 ، یک نگاه طرف میدان ، با عجله آمد کنار بدن برادر ، صدا زد عباسم :
 تو مرا سید و سرور خواندی - چه شد این بار برادر خواندی
 صدا زد حسین من :

مادرت فاطمه آمد به سرم - او مرا خواند و صدا زد پسر
 بیاس پاسداری حریم کبریا عباس - به همراه حسین آمد بدشت کربلا عباس
 ز بسکه داشت آفت با فروغ چشم پیغمبر - نمی شد از حسین خویشتن آئی جدا عباس
 بیاس حرمت زهرا بغیر از سید و مولا - نکردی تا دم آخر برادر را صدا عباس
 گرفت اذن از برادر رفت میدان تا که آب آرد - برای کودکان تشنه از راه وفا عباس
 درون آب رفت و تشنه لب از آب بیرون شد - بیاس تشنگی خامس ال عبا عباس
 کنار علقمه از صدر زین نقش زمین گردید - گذشت از هستی خود در ره دین خدا عباس

اگر شب تا سحر پاس حرم دارم چه غم دارم

اشک عزا بریزید شام عزاست امشب - نام حسین و عباس مشکل گشاست امشب
 باب الحوائج عباس حاجت دهنده ماست - دارنده حوائج حاجت رواست امشب
 ای دیده گریه ها کن، ای دل تو ناله ها کن - با سوز دل دعا کن وقت دعاست امشب
 ای که دلت شکسته ، غم به دلت نشسته - ای دردمند خسته دردت دواست امشب
 باب الحوائج ما ، یا حضرت ابوالفضل - آن دل که از تو دور است دور از خداست امشب
 مریضای مسلمین را مد نظر بگیر تا - این محفل از وجودش دارالشفاست امشب
 دلها همه پریشان ، هر دیده گشته گریان - هر گوشه ای از ایران ، چون کربلاست امشب
 امشب خدای قهار در ماتم علمدار - جن و ملک عزادار ، شام عزاست امشب

خبر شهادت جعفر طیار

الا ای جان من جانان من سقای طفلانم
 الا ای ماه من بی تو غریب این بیابانم
 به خون خویش غلطانی نمی پرسی که من مردم
 ز بهر یاریم بر خیز ای خورشید تابانم
 که درد دنیا شنیده ساقی لب تشنه ای جانا
 مرا در سوگ بنشاندی الا ای راحت جانم
 حسینیت مانده بی پشت و پناه و لشکر و یاور
 ببین با بی کسی ای جان من عازم به میدانم
 جعفر بن ابیطالب (جعفر طیار) برادر امیرالمؤمنین است ، در جبهه جنگ دستهایش را قطع کردند ،
 جعفر را شهید کردند ، خبر آوردند امیرالمؤمنین می آید رسول خدا به همه سفارش کرد کسی با
 علی حرف نزند ، داغ برادر سنگین است ، همین که امیرالمؤمنین آمد پیغمبر ، علی را بوسید ،
 فرمود: علی جان خدا صبرت بدهد برادرت را کشتند ، دستهایش را جدا کردند تا این خبر را علی

شنید دست به کمرش زد فرمود: **إِنْ كَسَرَ ظَهْرِي**، **وَقَلَّتْ حِيلَتِي**، **وَشَمَّتْ بِي عَدُوِّي**، اکنون کمرم شکست، چاره ام اندک شد، دشمنم زبان به سرزنش من گشود. (پرچم دار نینوا، ص ۱۷۸)

همچنین نقل شده است: هنگامی که عباس علیها السلام در روز عاشورا شهید شد امام حسین علیه السلام فرمود: **«الآنْ إِنْ كَسَرَ ظَهْرِي وَقَلَّتْ حِيلَتِي»** اینک کمرم شکست و راه چاره بر من محدود شد. آنگاه گریست و این اشعار را خواند: **تَعْدَيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُمْ / وَ خَالَفْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ / أَمَا كَانَ خَيْرُ الرُّسُلِ أَوْصَاكُم بِنَا / أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ / أَمَا كَانَتْ الزُّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ / أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَةِ أَحْمَدُ / لِعُنْتُمْ وَ أُحْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ / فَسَوْفَ تَلَاقُوا حَزَّ نَارٍ تُوقَدُ**. ای بدترین مردم! با ستمکاری خویش بر ما تعدی کردید، و با آیین پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیدید. آیا بهترین پیامبر، سفارش ما را به شما نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر راستین نیستیم؟ آیا جز این است که حضرت زهرا علیها السلام مادر من است نه شما؟ آیا او از نسل بهترین انسانها نبود؟ به سبب جنایتی که مرتکب شدید ملعون و خوار گشتید، و به زودی گرفتار آتش شعله ور الهی خواهید شد.

ام البنین قنداقه عباس را داد دست امیرالمؤمنین

معمولاً وقتی بچه ای به دنیا می آید، اول بابایش را صدا می کنند خدا به تو فرزندی عطا کرده، وقتی عباس متولد شد، مادرش ام البنین قنداقه عباس را داد دست امیرالمؤمنین، نگاهش به صورت علی است، می خواهد ببیند علی خوشحال می شود یا نه، دید امیرالمؤمنین خم شد دستهای عباس را می بوسد و گریه می کند. عرضه داشت آقا دستهای بچه ام مگر طوری است؟ فرمود: نه ام البنین، بهترین دستی است که خدا خلق کرده است، من این دستها را به خاطر خدا می بوسم، آقا چرا گریه می کنی؟ حضرت قضایای کربلا و شجاعت عباس، جدا شدن دستهای نازنین عباس را برای ام البنین گفتند، تا شنید دستهای عباس در راه حسین از بدن جدا می شود فوراً از جا بلند شد قنداقه عباس را گرفت از دست مولا، هی دور سر حسین می گرداند و می گوید: عباسم به قربانت شود. اما عاشقان ابا الفضل (حاجت دارها، مریض دارها) اینجا علی دستهای عباس را می بوسید و گریه می کرد اما کربلا دیدند امام حسین در بین نخلستان پیاده شد شیئی را برداشت به چشمانش می مالید و می بوسید، آن دستهای بریده عباس برادر بود.

آن نخل به خون تپیده را می بوسید - آن مشک ز هم دریده را می بوسید - خورشید کنار علقمه خم شده بود - دستان ز تن بریده می بوسید. (سوگنامه آل محمد، ص ۳۱۵)

ای سپهر کرم وجود و سخا یا عباس

سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ وَالزَّكَايَاتِ الطَّيِّبَاتِ فِيمَا تَعْتَدِي وَتَزُورُ عَلَيْكَ يَا بَائِنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أبا الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ

بیاس پاسداری حریم کبریا عباس - به همراه حسین آمد بدشت کربلا عباس
 ز بسکه داشت اُلفت با فروغ چشم پیغمبر - نمی شد از حسین خویشتن آبی جدا عباس
 بیاس حرمت زهرا بغیر از سید و مولا - نکردی تا دم آخر برادر را صدا عباس
 گرفت اذن از برادر رفت میدان تا که آب آرد - برای کودکان تشنه از راه وفا عباس
 درون آب رفت و تشنه لب از آب بیرون شد - بیاس تشنگی خامس ال عبا عباس
 کنار علقمه از صدر زین نقش زمین گردید - گذشت از هستی خود در ره دین خدا عباس
 تاحالا شده که منتظر آمدن کسی باشید، اما عزیزت، پسرت، برادرت، و... نیاید؟
 هرچه صبر می کنی و منتظر می ایستی خبری نمی شود. نگران می شوی بلند می شوی می آیی
 داخل حیاط خانه، دلت آرام نمی گیرد، می روی در کوچه دلت آرام نمی گیرد، خدایا چرا نیامددیر
 کرد؟! می آیی داخل کوچه و خیابان هر وسیله ای که می آید نگاه می کنی....
 امام حسین و برادرش عباس علیهما السلام به دنبال آب رفتند اما دیر کرده بودند. زن و بچه ها
 نتوانستند آرام بگیرند. از خیمه بیرون آمده بودند، جلوی درب خیمه ها صف کشیده بودند منتظرند
 عمو بیاید. یک وقت دید امام حسین تنها آمد؛ با پای پیاده، دست به کمر و...
 پرکرد مشک و پس کفی از آب برگرفت - می خواست تا که نوشد از آن آب خوش گوار
 آمد به یادش از جگر تشنه ی حسین - چون اشک خویش ریخت ز کف آب و شد سوار
 شد بالبان تشنه از آب روان برون - دل پر ز جوش و مشک به دوش آن بزرگوار

عشاق چون به درگه معشوق رو کنند

سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ
 وَالزَّكَايَا الطَّيِّبَاتِ فِيمَا تَغْتَدَى وَتَزُوخُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الْأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا أبا الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ
 عشاق چون به درگه معشوق رو کنند - از آب دیدگان تن خود شستشو کنند
 اول قدم ز جان و سر خویش بگذرند - واز خون دل تهیه غسل و وضو کنند
 از تیغ دوست بر تنشان زخمی ار رسد - آن زخم را ز سوزن مژگان رفو کنند
 قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق - در روز حشر رتبهی او آرزو کنند
 عباس نامدار که شاهان روزگار - از خاک کوی او طلب آبرو کنند
 میراب آب بود و لب تشنه جان سپرد - می خواست آب کوثرش اندر گلو کنند
 بی دست ماند و داد خدا دست خود به او - آنان که منکرند بگو رو به رو کنند
 گر دست او نه دست خدایست پس چرا - از شاه تا گدا همه روسوی او کنند
 درگاه او چون قبله ارباب حاجت است - باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند
 ذاکر برای آن که مسمی به اسم اوست - امید آن که عاقبتش را نکو کنند

سیدعباس جوهری

عبّاس بن علی علیه‌السلام پرچمدار لشکر امام حسین علیه‌السلام بود. هنگامی که دید تمام یاران و برادران و عموزادگان شربت شهادت نوشیدند، گریست و به شوق دیدار پروردگار جلو آمد و پرچم را بر گرفت و از برادرش امام حسین علیه‌السلام اجازه میدان خواست. امام علیه‌السلام (که از فراق برادر سخت ناراحت بود) به سختی گریست به گونه‌ای که محاسن شریفش از اشک دیدگانش، تر شد، و فرمود: «يَا أَخِي كُنْتُ الْعَلَامَةَ مِنْ عَسْكَرِي وَ مُجْمَعِ عَدَدِنَا، فَإِذَا أَنْتَ عَدَوْتَ يَوْلُ جَمْعُنَا إِلَى الشُّتَاتِ، وَ عِمَارَتُنَا تَتَّبِعُ إِلَى الْخَرَابِ» برادر جان! تو نشانه (شکوه و عظمت و) برپایی سپاه من و محور پیوستگی نفرات ما هستی. اگر تو بروی (و شهید شوی)، جمعیت ما پراکنده، و ویران می‌شود. عبّاس علیه‌السلام عرض کرد: «فِدَاكَ رُوحُ أَخِيكَ يَا سَيِّدِي! قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ حَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ أُرِيدُ أَخَذَ الثَّارِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ» جان برادرت فدایت، ای سرورم! سینه‌ام از زندگانی دنیا به تنگ آمده است، می‌خواهم از این منافقان انتقام (آن خون‌های پاک را) بگیرم. امام علیه‌السلام فرمود: «إِذَا عَدَوْتَ إِلَى الْجِهَادِ فَاطْلُبْ لَهُؤُلَاءِ الْأَطْفَالَ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ» اینک که آهنگ میدان داری برای این کودکان، آبی تهیه کن. حضرت عبّاس علیه‌السلام رهسپار میدان شد و آنان را موعظه کرد و از عذاب خدا ترسانند، ولی اثری نبخشید. به نزد برادرش بازگشت و ماجرا را گزارش داد، که ناگهان صدای العطش کودکان به گوشش رسید، بی درنگ بر اسب شد و نیزه و مشک را برداشت و به سوی فرات روانه شد. چهار هزار تن از مأموران فرات، آن حضرت را محاصره کردند و هدف نیزه‌ها قرار دادند ولی آن حضرت دلاورانه لشکر دشمن را شکافت و هشتاد نفر از آنان را به خاک هلاکت افکند و وارد فرات شد. «فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَشْرَبَ غُرَفَهُ مِنَ الْمَاءِ ذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فَرَضَ الْمَاءَ وَمَلَأَ الْفِرْزَةَ» هنگامی که خواست مقداری آب بیاشامد تشنگی امام حسین علیه‌السلام و اهل بیتش را به خاطر آورد، آب را روی آب ریخت، مشکش را پر کرد. (بحارالانوار علامه مجلسی، ج ۴۵ ص ۴۱)

آنگاه مشک را بر دوش راست خود نهاد و به سوی خیمه رهسپار شد و چنین گفت: يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي / وَبَعْدَهُ لَا كُنْتُ أَنْ تَكُونِي / هَذَا حُسَيْنٌ وَارِدُ الْمَنُونِ / وَتَشْرَبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ / هَيْهَاتُ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي / وَلَا فِعَالٌ صَادِقِ الْيَقِينِ. ای نفس (عباس)! زندگی پس از حسین علیه‌السلام خواری و ذلت است، مبادا پس از او زنده بمانی. این حسین است که شربت مرگ می‌نوشد و تو می‌خواهی آب سرد و گوارا بنوشی؟! هیهات! چنین کرداری، از آیین من نیست و نه کردار شخص راست باور. سپاه خون آشام ابن سعد اطرافش را گرفتند. عباس دلیرانه در آن میان حمله می‌کرد و این رجز را می‌خواند: لَا أَزْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ رَقَا / حَتَّى أُوَارِيَ فِي الْمَصَالِيَةِ لَقَا / نَفْسِي لِسَبْطِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرِ وَقَا / إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ اغْدُو بِالسَّقَا / وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلتَقَى. هنگامی که مرگ فرا رسید، مرا از آن باکی نیست، تا آن هنگام که شمشیرها مرا در خاک افکنند. من جانم را سپر فرزند

زاده پیامبر پاکیزه خوی قرار داده‌ام، من همان عباسم که سمت سقائی دارم، و از سختی نبرد، واهمه‌ای ندارم. (اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۶۰۸؛ و نگاه شود به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۱۷ و بحارالانوار ج ۴۵ ص ۴۰)

دشمن خود را باخته بود، توانِ مقابله رویارو با آن حضرت را نداشت، لذا پشت درختها کمین کرده بودند. «نوفل ازرق» دست راست قمر بنی‌هاشم را قطع نمود و آن جناب مشک را به دوش چپ نهاد و پرچم و شمشیر را به دست چپ گرفت و این رجز را خواند: وَاللَّهِ إِنِّ قَطَعْتُكُمْ يَمِينِي / إِنِّي أُحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي / وَ عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ / نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ. به خدا سوگند! اگر چه دست راستم را قطع نمودید، ولی من پیوسته از دینم حمایت می‌کنم و از امامی صادق الایمان که فرزند پیامبر پاک و امین است، حمایت می‌کنم. آنگاه «نوفل ازرق» و «حکیم بن طفیل» از کمینگاه بر آن حضرت حمله کردند و دست چپ او را از بدن جدا کردند. آن حضرت پرچم را به سینه خود چسبانید و این رجز را خواند: يَا نَفْسُ لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ / وَأَنْتِ بَشِيرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ / مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ / قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسَارِي / فَأَصْلِبُهُمْ يَا رَبَّ حَرَّ النَّارِ. ای نفس! از کفار هراسی نداشته باش، تو را بشارت باد بر رحمت خداوند جبران کننده و هم نشینی با پیامبر بزرگ و برگزیده. اینان دست چپم را به ستم قطع کردند، خدایا حرارت آتش را به آنان بچشان. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۱۷ و بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۴۰)

آنگاه، مشک را به دندان گرفت، چیزی نگذشت که تیری بر مشک اصابت کرد و آبهای آن فرو ریخت. تیر دیگری بر سینه مبارکش اصابت کرد و بعضی نوشته‌اند تیری بر چشم حضرت نشست و مردی از قبیله تمیم با عمود آهنین بر فرق مبارکش زد که از اسب به زمین افتاد. «وَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَدْرَكْنِي يَا أَخِي» با صدای بلند فریاد زد: برادر مرا دریاب. (ابصار العین، ص ۳۰)

هنگامی که امام حسین علی‌ه‌السلام بر بالینش رسید وی را شهید دید، پس گریست. همچنین نقل شده است: هنگامی که عباس علی‌ه‌السلام شهید شد امام حسین علی‌ه‌السلام فرمود: «الآنْ إِنْكَسَرَ ظَهْرِي وَقَلَّتْ حِيلَتِي» اینک کمرم شکست و راه چاره بر من محدود شد. آنگاه گریست و این اشعار را خواند: تَعْدَيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بَغْيَكُمْ / وَ خَالَفْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ / أَمَا كَانَ خَيْرُ الرُّسُلِ أَوْصَاكُمْ بِنَا / أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجَلِ النَّبِيِّ الْمُسَدَّدِ / أَمَا كَانَتْ الزُّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ / أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدُ / لَعْنَتْكُمْ وَ أُخْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ / فَسَوْفَ تَلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تُوقَدُ. ای بدترین مردم! با ستمکاری خویش بر ما تعدی کردید، و با آیین پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیدید. آیا بهترین پیامبر، سفارش ما را به شما نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر راستین نیستیم؟ آیا جز این است که حضرت زهرا علیها‌السلام مادر من است نه شما؟ آیا او از نسل بهترین انسان‌ها نبود؟ به سبب جنایتی که مرتکب شدید ملعون و خوار گشتید، و به زودی گرفتار آتش شعله‌ور الهی خواهید شد. (منابع: مناقب ابن

شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۱۷ ؛ بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۴۰ ؛ عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها، ص ۴۹۳)

ای گل سرخ گلستان ولا عباس

ای گل سرخ گلستان ولا عباس - از تو بگرفته جهان امشب صفا عباس
با صفا عالم شد ز بوی تو - گشته روشن از نور روی تو
ای گل گلزار زهرا یا ابوفاضل - یا ابوفاضل یا ابوفاضل
ای که زهرا و علی را نور عینی تو - یاور و یار و علمدار حسینی تو
از ازل دلها گشته پا بستت - زد علی امروز بوسه بر دستت
از تن افتد چونکه فردا یا ابوفاضل - یا ابوفاضل یا ابوفاضل
ای که عشق و معرفت از تو ادب دارد - روز عاشورا حسین نامت به لب دارد
گر نبود آنجا مادرت عباس فاطمه آمد در برت عباس
چون فتادی روی صحرا یا ابوفاضل - یا ابوفاضل یا ابوفاضل

روز تاسوعا امان نامه برای ابا الفضل

روز تاسوعا روزی است که شمر وارد سر زمین کربلا می شود نامه ای از جانب ابن زیاد آورد به ابن سعد داد نوشته بود تو را نفرستادم به حسین مدارا کنی بین اگر حسن و یاران او در طاعت من هستند آنها را به سلامت به نزد من بیاور و گرنه با آنها جنگ کن تا کشته شوند آنها را مثله کن و چون حسین کشته شد سینه و پشت او را زیر پای ستوران کن اگر انجام دادی که خوب و گرنه شمر امیر لشکر است و تو از عطا محرومی ابن سعد وقتی نامه را خواند رو به شمر کرد و گفت خدا تو را از آبادیها دور گرداند این چه پیامی است که آوردی شمر گفت چه می کنی گفت لا و لا کرامت لك ابن سعد تهیه لشکر کرد شمر دید که او در صدد جنگ شد به سمت لشکر گاه حضرت امد و فرزندان ام البنین را صدا زد امام فرمود جوابش را بدهید عباس جلو رفت فرمود چکار داری گفت امان نامه آوردم فرمود لعنت بر تو و امانی که آوردی ما در امان باشیم و فرزندان رسول خدا در امان نباشد شمر ناراحت شد و برگشت عمر سعد دستور حمله داد: یا خیل الله ارکبی و یا للجنه ابشری.

روضه: امام صادق فرمود روز تاسوعا روزی بود که حسین و اصحابش را در کربلا محاصره کردند سپاه شام بر قتال حضرت اجتماع کردند به زیادی لشکر خود خوشحال به کمی اصحاب امام (ع) شادی کردند و بعد فرمودند پدرم فدای ان ضعیف و غریب همینکه زینب صدای خروش دشمن را شنید نزد برادر امد عرض کرد برادرم صدای لشکر را نمی شنوی امام سراز روی زانو برداشت و فرمود خواهر الان رسول خدا را در خواب دیدم فرمود پسر من تو به سوی مامی ایی زینب شنیدو ناله کرد و به صورت خود زد اقا خواهرش را تسلی داد عباس امد عرض کرد برادر لشکر به سمت شماست فرمود برادر

جانم فدایت برو ببین به چه منظور آمدند عباس آمد و نزد لشکروانها گفتند یا بیعت یا جنگ نزد برادر آمد سپس اقا فرمود به آنها بگو همین امشب را به من مهلت بدهند که با خدا رازونیز کنم جنگ را به فردا بیندازند یا ابا عبدالله اینجا که صدای لشکر بلند شد برادر را فرستادی و فردا هم وقتی صدای العطش بچه ها بلند شد باز برادر را خواندی تا برای کودکان آب بیاورد انجا برادر برگشت ولی اینجا آمد ولی دیگر به خیمه ها بر نگشت ...

مرحوم شیخ جعفر شوشتری نقل فرمودند روز عاشورا چند بار سید الشهداء علیه السلام گریه کردند که یکی از موارد در شهادت برادر بزرگوارشان حضرت عباس بود نقل شده وقتی که حبیب بن مظاهر و عباس کشته شدند آثار شکستگی در چهره‌ی حضرت نمایان شد در روایت دیگر دارد وقتی قمر بنی هاشم کشته شد حضرت به حالت غصه دار نشست و اشکهای شریفش به صورتش جاری شد.

روضه: یکی از سخت ترین لحظه های عاشورا زمانی بود که قمر بنی هاشم تنهایی برادر را دید. آمد خدمت برادر عرض کرد اجازه دهید جانم را فدای شما کنم امام گریه سختی کرد؛ فرمود تو علمدار منی. عرض کرد سینه ام تنگ شده از زندگانی دنیا سیر شدم فرمود حال که اراده جنگ داری برای کودکان کمی آب طلب کن حضرت مشك را برداشت و به سمت فرات آمد و به قلب دشمن تاخت تا خود را به آب رساند مشك را پر از آب کرد به دوش راست انداخت. بسمت خیمه ها آمد. دشمن از هر طرف حمله کرد اما آقا چون شیر غضبناك حمله می کرد تا آب را به خیمه ها برساند ناگهان نانجیبی از پشت نخل درآمد دست راست حضرت را جدا کرد رَجَز خواند: واللّه إن قطعتموا یمینی - إنی أُحامی أبدا عن دینی - و عن إمام صادق الیقین - نَجَلِ النبی الطاهرِ الأَمین.

مشك را به دوش چپ انداخت و همچنان می تاخت که دگر باره دشمن از کمین برآمد و دست چپ حضرت را هم جدا کرد. مشك را به دندان گرفت. همت کرد تا آب را به خیمه ها برساند که ناگهان تیری به مشك خورد وآبها به روی زمین ریخت؛ تیری دیگر هم به سینه مبارکش نشست و به روایتی هم نانجیبی عمیدی بر فرق نازنینش زد و از اسب بروی زمین افتاد صدا زد برادر مرا دریاب. امام صدای برادر را شنید خود را به او رساند و بر دستهای قطع شده و بدن مجروح گریه کرد و فرمود

الآنْ إِنْكَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي

از من دو دست برکمر و از تو بر زمین - دست دگر کجاست که خاکی به سر کنم
قامت زمن شکسته و از تو بروی خاک - کو قامتی که خواهر خود را خبر کنم
عباس خوش بخواب شدی، راحت از جهان - اما بگو چه چاره من خون جگر کنم

عشاق چون بدرگه معشوق رو کنند

یکی از القاب حضرت عباس (ع) (باب الحوائج) است (سید صالح حلی) در اشعارش می فرماید:.

چشمم از آب پر و مشك من از آب تهی است

چشم از آب پر و مشک من از آب تهی است - جگرم غرقه به خون و تنم از تاب تهی است
 به روی اسب قیامم به روی خاک سجود - این نماز ره عشق است، زآداب تهی است
 جان من می برد آبی که از این مشک چکد - کشتی ام غرقه در آبی که ز گرداب تهی است
 هرچه بخت من سرگشته به خواب است، حسین - دیده اصغر لب تشنه ات از خواب تهی است
 دست و مشک و علمم لازمه هر سقااست - دست عباس تو از این همه اسباب تهی است
 مشک هم اشک به بی دستی من می ریزد - بی سبب نیست اگر مشک من از آب تهی است
 (شهاب یزدی)

اگر شب تا سحر پاس حرم دارم چه غم دارم

اگر شب تا سحر پاس حرم دارم چه غم دارم - چرا در خیمه سلطان قدم دارم چه غم دارم
 سیاهی دور شو از خرگه سلطان مظلومان - که شیر بیشه ایجادم و پاس حرم دارم چه غم دارم
 اگر زیر و زبر سازم تمام ملک امکان را - من از سلطان مظلومان رقم دارم چه غم دارم
 کشیدم دست و دل از این جهان و عالم امکان - حریم قرب حق را محترم دارم چه غم دارم
 اگر از تیغ ابرو غارت دلها کنم امروز - که این سرمایه از فخر امم دارم چه غم دارم
 بحمدالله و المنه که من سقای طفلانم - ولی این منصب شاهانه از فخرامم دارم چه غم دارم
 بود این افتخار من برغم کوری دشمن - که برکف سر برای مظهر جود و کرم دارم چه غم دارم
 الا ای اهل ای ال صد کاره زبانها را فرو بندید - بخواب نازناموس خدا در این حرم دارم چه غم دارم
 لب عطشان اگر جان بسپرم در رهگذار دوست - بجان دوست در ملک بقا بحر کرم دارم چه غم دارم
 سرم گرم زیب نی گردد چو مهر عالم امکان - بزبب نیزه می بینم جهانی را خدم دارم چه غم دارم
 اگر در بحر عصیان غرق باشد قطره می گوید - علی دارم حسن دارم حسین دارم چه غم دارم
 قطره

السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله و لرسوله، اشهد انك جاهدت و نصحت و صبرت حتى اتيك اليقين.

پاسداری از خیمه ها

شب عاشورا حضرت عباس (علیه السلام) پاسداری از حرم را بر عهده گرفت. اگر چه ایشان آن شب را از دشمن مهلت گرفته بود، ولی از پستی و دون مایگی آنان بعید نبود که پیمان شکنی کنند. آن شب، هنگامی که حضرت عباس (علیه السلام) از گفتگو با شمر در مورد پذیرش یا ردّ امان نامه بازگشت، زهیر نزد او رفت. زهیر دیر زمانی بود که با خاندان امام علی (علیه السلام) آشنایی داشت. او پرچمی را که در دست «عبدالله بن جعفر بن عقیل» بود، گرفت. عبدالله پرسید: «ای برادر! آیا در من ضعف و سستی ای دیده ای که پرچم را از من می گیری؟» زهیر پاسخ داد: «خیر، با آن کاری دارم». سپس

نزد عباس (علیه السلام) آمد. حضرت بر مرکب خویش سوار و با نیزه‌ای در دست و شمشیری به کمر مشغول نگاهبانی بود. ۱۰ زهیر نزد او آمد و گفت: «آمده‌ام تا با تو سخنی بگویم». حضرت که بیم حمله دشمن را داشت، فرمود: «مجال سخن نیست، ولی نمی‌توانم از شنیدن گفتار تو بگذرم. بگو، من سواره می‌شوم». زهیر جریان خواستگاری علی (علیه السلام) از ام البنین (علیها السلام) را بیان کرد و انگیزه امام را از ازدواج با او یادآور شد و افزود: «ای عباس (علیه السلام)! پدرت تو را برای چنین روزی خواسته، مبادا در یاری برادرت کوتاهی کنی!» حضرت عباس (علیه السلام) از شنیدن این سخن خشمگین شد و سخت برآشفته و از عصبانیت آن قدر پایش را در رکاب اسب فشرد که تسمه آن پاره شد و فرمود: «زهیر! تو می‌خواهی با این سخنان به من جرأت دهی؟! به خدا سوگند تا دم مرگ، از یاری برادرم دست بر نمی‌دارم و در پشتیبانی از او کوتاهی نخواهم کرد. فردا این را به گونه ای نشانت می‌دهم که در عمرت نظیرش را ندیده باشی». (مقتل الحسین (ع) بحر العلوم، ص ۳۱۴؛ کبریت الأحمر، ص ۳۸۶؛ بطل العلقمی، ج ۱، ص ۹۷)

پرچمداری سپاه

صبح عاشورا، وقتی امام از نماز و نیایش فارغ شد، لشکر دشمن آرایش نظامی به خود گرفت و اعلان جنگ نمود. امام افراد خود را آماده دفاع کرد. لشکر امام از سی و دو سواره و چهل پیاده تشکیل شده بود. امام در چینش نظامی لشکر خود، زهیر را در «مِیْمَنَة» و حبیب را در «مِیسَرَة» گماشت و پرچم لشکر را در قلب سپاه، به دست برادر خود حضرت عباس (علیه السلام) داد. (شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴؛ تذکرة الخواص، ص ۲۵۱؛ الأخبار الطوال، ص ۲۵۶)

شکستن حلقه محاصره دشمن

در نخستین ساعت‌های جنگ، چهار تن از افراد سپاه امام حسین (علیه السلام) به نام‌های «عمرو بن خالد صیداوی»، «جابر بن حارث سلمانی»، «مجمع بن عبدالله عائذی» و «سعد؛ غلام عمر بن خالد» حمله ای دسته جمعی به قلب لشکر کوفیان نمودند. دشمن تصمیم گرفت آنان را محاصره نماید. حلقه محاصره بسته شد؛ به گونه ای که کاملاً ارتباط آن‌ها با سپاه امام قطع گردید. در این هنگام حضرت عباس (علیه السلام) با دیدن به خطر افتادن آن‌ها، یک تنه به سوی حلقه محاصره تاخت و موفق شد حلقه محاصره دشمن را شکسته و آن چهار تن را نجات بدهد، به طوری که وقتی آن‌ها از چنگ دشمن بیرون آمدند، تمام پیکرشان زخمی و خون آلود بود. (تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶؛ الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۹۳؛ اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۴۳۰؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۴۳؛ العیون العبری، ص ۱۲۶)

کندن چاه برای تهیه آب

در میانه روز، آن گاه که تشنگی بر کودکان، زنان و حتی سپاهیان امام فشار شدیدی آورده بود، امام به حضرت عباس (علیه السلام) دستور داد اقدام به حفر چاه نماید؛ چرا که سرزمین کربلا بر کرانه رودی پر آب قرار داشت و احتمال آن می رفت که با کندن چاه به آب دست یابند. حضرت عباس (علیه السلام) مشغول کندن چاه شد. پس از مدتی کندن زمین، از رسیدن به آب از آن چاه ناامید گردید، از چاه بیرون آمد و در قسمت دیگری از زمین دوباره شروع به حفر چاه نمود، ولی از چاه دوم نیز آبی نجوشید. (ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۴۰؛ المنتخب، ج ۲، ص ۴۴۱؛ مقتل ابی مخنف، ص ۵۷؛ بطل العلقمی، ج ۲، ص ۳۵۷)

پیش فرستادن برادران برای نبرد

وقتی حضرت عباس (علیه السلام) بدن های شهیدان بنی هاشم و دیگر شهدا را بر گستره کربلا دید، برادران مادری خود، عبدالله، جعفر و عثمان را فراخواند و به آن ها فرمود: «ای فرزندان مادرم! پیش بتازید تا جانفشانی شما را در راه خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شاهد باشیم». آنان که خون علی (علیه السلام) در رگ هایشان جاری بود، پیش تاخته و پس از مدتی نبرد با دشمن، پیش چشم حضرت عباس (علیه السلام) به شهادت رسیدند. (الامالی الخمیسیه، ج ۱، ص ۱۷۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۸؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۴؛ اعلام الوری، ص ۲۴۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۳)

شهادت فرزندان حضرت عباس (علیه السلام)

هنگامی که حضرت عباس (علیه السلام) به شهادت رسید، امام حسین (علیه السلام) خود را به او رسانید و وقتی که حالت او را مشاهده نمود، فریاد بی یآوری برآورد. «محمد» و «قاسم» فرزندان عباس (علیه السلام) صدای امام را شنیدند، نزد ایشان رفته و در پاسخ امام فریاد زدند: «در خدمت توایم ای سرور ما!» امام فرمود: «بِشَهَادَةِ أَبِيكُمْ الْكِفَايَةُ»؛ شهادت پدرتان بس است. اما آنان امتناع ورزیده و از امام اجازه گرفته، به میدان نبرد شتافتند و پس از پیکار با دشمن ابتدا محمد و پس از او قاسم به شهادت رسید. (بطل العلقمی، ج ۳، ص ۴۳۳)

علامه «سید محسن امین»، نیز «عبدالله بن عباس (علیه السلام)» را در شمار شهیدان کربلا ذکر می نماید، (اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۰)

اما بنا به گزارش برخی دیگر از تاریخ نگاران، تنها «محمد» در کربلا به شهادت رسیده است. (بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۲؛ العوالم، ج ۱۷، ص ۳۴۳)

پیکار شجاعانه

حضرت با سه تن از جنگجویان دشمن روبه رو می شود، نخستین آنان، «مارد بن صدیف» بود. او دو زره نفوذناپذیر پوشیده، کلاهخودی بزرگ بر سر نهاده و نیزه ای بلند در دست گرفته بود. وقتی به میدان آمد، نیزه اش را به حمایل سینه حضرت فرو کرد. عباس (علیه السلام) سر نیزه او را گرفت و

پیچاند و نیزه‌اش را از دستش بیرون آورد و او را با نیزه خودش هلاک کرد. (کبریت الأحمر، ص ۳۸۷)

نفر دوم، «صفوان بن ابطح» بود که در پرتاب سنگ و نیزه مهارت فراوان داشت. او پس از چند لحظه رویارویی، مجروح شد، ولی بخشش حضرت، زندگی دوباره به او بخشید. سومین رزم‌آور «عبدالله بن عقبه غنوی» بود. حضرت، پدر او را می‌شناخت و برای این که کشته نشود، مهرورزانه به او گفت: «تو نمی‌دانستی که در این جنگ با من روبه‌رو می‌شوی. به سبب احسانی که پدرم به پدرت کرده‌است، از جنگ با من دست بردار و برگرد». خیرخواهی حضرت در او اثر نکرد و به جنگ پرداخت. ساعتی نگذشته بود که شکست خورد و مفتضحانه از میدان نبرد گریخت. (کبریت الأحمر، ص ۳۸۷)

عقل گفتش تشنه کامی، نوش کن

عقل گفتش تشنه کامی، نوش کن - عشق گفتش بحر غیرت جوش کن
آب گفتش بر صفای من نگر - لب بگفتش در وفای من نگر
عافیت گفتش کف آبی بنوش - عاطفت گفتش که چشم از وی ببوش
تشنگی گفتش تو را سازم هلاک - رستگی گفتش که از مردن چه باک؟

کربلا کعبه عشق است و من اندر احرام

کربلا کعبه عشق است و من اندر احرام - شد در این قبله عشاق، دو تا تقصیرم
دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد - چشم من داد از آن آب روان، تصویرم
باید این دیده و این دست دهم قربانی - تا که تکمیل شود حج من و تقدیرم

چون اقتدا به جعفر طیار کرده ایم

چون اقتدا به جعفر طیار کرده ایم - پرواز ماست با پر جان در فضای دوست
در پیروی ز خط علمدار کربلاست - دستی که داده ایم به راه رضای دوست

من و از حق جدا گشتن، شگفتا

من و از حق جدا گشتن، شگفتا - به ناحق، هم صدا گشتن، شگفتا
من و راه خطا، هیاهات هیاهات - من و ترک وفا، هیاهات هیاهات

دل رهاندن ز دست تو مشکل

دل رهاندن ز دست تو مشکل - جان فشاندن به پای تو آسان
بندگانیم جان و دل برکف - چشم بر حکم و گوش بر فرمان

احق الناس ان یبکی علیه

احق الناس ان یبکی علیه - فتی ابکی الحسین بکربلاء

اخوه وابن والده علی - ابوالفضل المضرع بالدماء

ومن واساه لایثیه شیء - وجادله علی عطش بماء

پر کرد مشک و پس کفی از آب بر گرفت

پر کرد مشک و پس کفی از آب بر گرفت - می خواست تا که نوشد از آن آب خوشگوار

آمد به یادش از جگر تشنه حسین - چون اشک خویش ریخت ز کف آب خوشگوار

شد با لبان تشنه ز آب روان بیرون - دل پر ز جوش و مشک به دوش آن بزرگوار

کردند جمله حمله بر آن شبل مرتضی - یک شیر در میانه گرگان بی شمار!

یک تن کسی ندیده چندین هزار تیر - یک گل کسی ندیده چندین هزار خار!

آمد به یادش از لب خشک برادرش

آمد به یادش از لب خشک برادرش - شد غیرت فرات دو چشم ز خون ترش

گفتا نخورده آب گلستان حیدری - داری تو میل آب؟ کجا شد برادری؟!

تشنه است آن نو گل باغ فتوت است - لب تر مکن ز آب که دور از مروت است

چو دست راست جداشد ز پیکر عباس

چو دست راست جداشد ز پیکر عباس - گریست عرش به حال برادر عباس

شکست پشت رسول از شکسته بازویش - خمید قد علی چون هلال ابرویش

جهان به دیده مظلوم کربلا شب شد - سپهر گفت اسیری نصیب زینب شد

الا ای پیک معراج سعادت

الا ای پیک معراج سعادت - همای رفرف اوج سعادت

کنون کز دست من افتاده شمشیر - ز هر سو بسته بر من راه تدبیر

شتابی کن که وقت همت توست - گذشت از من ، زمان خدمت توست

خلاصم کن از این انبوه لشگر - رسانم از وفا نزد برادر

سکینه منتظر از بهر آب است - ز سوز تشنگی بی صبر و تاب است

ای کشته راه داور من

ای کشته راه داور من - ای پشت و پناه لشگر من

ای نور دو دیده تر من - عباس جوان ، برادر من

برخیز که من غریب و زارم - بی مونس و یار غمگسارم

برخیز گذر به خیمه ها کن - غمخواری آل مصطفی کن

بر وعده خویشتن وفا کن - عباس جوان ، برادر من

دیدي که فلک به ما چه ها کرد؟ - ما را به غم تو مبتلی کرد

کی دست ترا ز تن جدا کرد - عباس جوان برادر من
گفتم که در این جهان فانی - شاید که تو بعد من بمانی
زینب به سوی وطن رسانی - عباس جوان ، برادر من
در دمة الساکبة گوید: حضرت سیدالشهدا علیه السلام از کثرت جراحات وارده بر بدن قمر بنی
هاشم علیه السلام ممکن نشد آن بدن را از جای خود حرکت بدهد، لذا بدن را به حال خود گذارد و با
چشم اشکبار و دل داغدار به سوی خیمه مراجعت نمود. سکینه سلام الله علیه پیش آمد و از حال
عمو پرسید. حضرت ناله اش بلند شد و فرمود: اکنون پشت من شکست و رشته تدبیر و چاره ام از
هم پاشید و دشمن دیگر بر من چیره شد و بر من شماتت کرد و این اشعار را قرائت کرد:

تعدیتم یا شر قوم بیغیکم - و خالفتم دین النبی محمد - اما کان خیر الرسل اوصاکم بنا - اما
نحن من نسل النبی المسدد - اما کانت الزهراء امی دونکم - اما کان من خیر البریه احمد
لعنتم و اخریتم بما قد جنیتم - فسوت تلاقوا حر نار توقد.

یعنی ای بدترین مردم ، به جهت طغیان خود، به ما ظلم و ستم نمودید و با آیین رسول اکرم صلی
الله علیه و آله مخالفت کردید. مگر بهترین رسول خداوند عالمیان ما را به شما سفارش نکرده و لزوم
دوستی و یاری ما را به شما توصیه ننموده است ؟ مگر ما از نسل پیغمبر ارجمند مؤید و مسدد شما
نیستیم ؟ مگر نمی دانید که فاطمه الزهرا علیه السلام مادر من است ، نه مادر شما؟ مگر احمد
مختار بهترین اهل روزگار نبود؟ با یان کارها، از رحمت خدای متعال دور شده و خوار و زیانکار شدید،
و زود باشد که گرفتار حرارت آتش بر افروخته جهنم خواهید گشت .

فخر الذاکرین ملا رضا رشتی ، متخلص به محزون ، گوید:

رسانید خود را چو شهباز حق - به بالین وی دید نیمی رمق
تنی دید مانند جان در برش - مشک ، پریشان ، چو مغز سرش
برادر چه کردی لوای مرا؟! - بده گوش جانا نوای مرا
دگر از غمت طاقتم طاق شد - گلم رفت و گلشن پر از زاغ شد
تو سقا و لب تشنه گشتی شهید! - امید بدی ؛ گشته ام نا امید
مرا بی جمال تو عالم سیاه - شده منخسف ای مرا مهر و ماه
که بنوده دست تو از تن جدا؟ - نبودش مگر خوف روز جزا!؟

رسید ناله در حرم به گوش شاه محترم

رسید ناله در حرم به گوش شاه محترم - اخی بیا تو در برم نگر به حال مضطرم
شنید آن امیر حی به یک قدم نمود طی - بگفت آمدم ز پی فدای قامتت شوم
ز دل کشید ناله ای به رخ فشاند هاله ای - ز اشک همچو لاله ای ، نمود سرخ دشت و یم

تمام بلبان من تهی ز گلستان من - نه قاسم جوان من نه اکبر و نه جعفرم
 تو هم شدی بخون طپان غمت مرا به دل نهان - ز جای خیز یک زمان به دست گیر این علم
 سکینه در خیال تو مرا غم وصال تو - چگونه بی جمال تو به خیمه روی آورم

چوشد به خاک و خون طپان جمال ماه هاشمی

چوشد به خاک و خون طپان جمال ماه هاشمی - رسید باز بر غم شه شهید ماتمی
 گرفت دست بر کمر کشید ناله از جگر - اخی ز داغ تو مرا سیاه گشته عالمی
 تویی غرق بحر خون شدم غریب من کنون - دگر مرا نه مونس و نه غمگسار و همدمی
 بین تمام کودکان به خیمه العطش کنان - بجز جوان پر ز تب نبد به خیمه محرمی .

شه لب تشنه چو اندر بر سقا آمد

شه لب تشنه چو اندر بر سقا آمد - دید جانش به لب ، اندر لب دریا آمد
 دید بی دستی او؛ کرد چنان آه و فغان - که مشوش به جنان نخله طوبی آمد
 تنگ بگرفت قد سرو علمدارش را - که تزلزل به طف عرصه غبر آمد
 کرد از قامت او شور قیامت بر پا - کاندرا آن دشت بلا، محشر کبری آمد
 دید چون روی منیرش شده از خون گلگون - روز اندر نظرش چون شب یلدا آمد
 مغز سر کوفته و دست جدا از بدنش - و ابا گفت دلش سیر ز دنیا آمد
 گفت : ای جان برادر کمرم بین شده خم - چه جراحت که به این قامت رعنا آمد
 رو کنم بی تو چه سان جانب این خیل زنان - خواهرت بهر اسیریش مهیا آمد

در آن دم کانچنان صحرای خونخوار

در آن دم کانچنان صحرای خونخوار - ز خون یاورانش گشت گلزار
 علی اکبرش یکسره فتاده - ز سر تا پاش جوی خون گشاده
 برادر زاده اش قاسم به خواری - ز خون ، دست عروس او نگاری
 علمدارش فتاده زار و مهجور - علم از دست و دست از پیکرش دور
 به هر جا، غرق خون افتاده ای بود - برادر با برادر زاده ای بود.

دیده بگشاکه طبیعت سر بالین آمد

دیده بگشاکه طبیعت سر بالین آمد - دیده بگشا که حسین با دل خونین آمد
 دیده بگشا تو ای صید به خون غلطیده - که نگویند حسین داغ برادر دیده
 دیده بگشای که طفلان همه غوغا دارند - بردن آب روان از تو تمنا دارند

ای پسر شیر خدا ابا الفضل

ای پسر شیر خدا ابا الفضل - سرور ارباب هُدی ابا الفضل

قربون آن دو دست و بازوی تو - آقاجون
چشم تمام دوستان سوی تو - آقاجون
حاجت مانما روا ابالفصل - ای پسر شیر خدا ابالفصل
ای پسر شیر خدا ابالفصل - سرور ارباب هُدی ابالفصل
شدی کنار علقمه غرقه خون - آقاجون
شدی ز زین روی زمین واژگون - آقاجون
تویی امیر شهدا ابالفصل - ای پسر شیر خدا ابالفصل
ای پسر شیر خدا ابالفصل - سرور ارباب هُدی ابالفصل
دو دست توشده جداز پیکر - آقاجون
شدی فدا بهرامام و رهبر - آقاجون
تویی معین و یارما ابالفصل - ای پسر شیر خدا ابالفصل
ای پسر شیر خدا ابالفصل - سرور ارباب هُدی ابالفصل
قربون آن صحن و سرا و حرم - آقاجون
قربون آن لطف و صفا و کرم - آقاجون
باقری بردرت گدا ابالفصل - ای پسر شیر خدا ابالفصل
ای پسر شیر خدا ابالفصل - سرور ارباب هُدی ابالفصل
از کتاب مجموعه اشعار باقری سروده شده محرم ۱۳۹۲

سقای دشت کربلا ابالفصل

عباس یا عباس یا ابالفصل - عباس یا عباس یا ابالفصل
سقای دشت کربلا ابالفصل - ای یاور دین خدا ابالفصل
یار عزیز فاطمه ابالفصل - از تو عدد و دروا همه ابالفصل
یابن علی شیر خدا ابالفصل - ای یار سبط مصطفی ابالفصل
عباس یا عباس یا ابالفصل - عباس یا عباس یا ابالفصل
عباسم و آب آور حسینم - در کربلا من یاور حسینم
اندر حرم طفلان در انتظارند - چشم انتظاری بهر آب دارند
باشد حسین از تشنگی چوبی تاب - لب تشنه ام امانی خورم آب
اَنّی انا العَبّاس والابالفصل - اَنّی انا العَبّاس والابالفصل
یا نفس من بعد الحسین هونی - و بعده لا کنت ان تکونی
هَذَا الحسین شارب المنون - و تشریبین البارد المعین

هیئات ماهذافعال دینی - ولافعال صادق الیقین
 ائی انا العباس والابا الفضل - ائی انا العباس والابا الفضل
 یک مشک آبی کرده ام مهیا - کنار اسانم من به آل طاها
 اصغر میان خیمه هست بی تاب - طفلان در انتظار جرعه ای آب
 من یاور آن شاه راستینم - حتی شود بربیده این یمینم
 ائی انا العباس والابا الفضل - ائی انا العباس والابا الفضل
 والله ان قطعتموایمینی - ائی احمی ابدا عن دینی
 وعن امام صادق الیقین - نجل النبی الطاهر الامین
 ائی انا العباس والابا الفضل - ائی انا العباس والابا الفضل
 دست چپم گرازیدن جدا شد - دستم فدای دین مصطفی شد
 این آب رامن میبرم بدنجان - درخیمه گه بهر لبان عطشان
 یارب مراکن یآوری در این راه - من یک تن و این مردمان گمراه
 ائی انا العباس والابا الفضل - ائی انا العباس والابا الفضل
 یانفس لاتخشى من الکفار - وابشرى برحمة الجبار
 مع النبی سیدالمختار - قد قطعوا بیغیهم یساری
 فاصلهم یارب حر النار - ائی انا العباس والابا الفضل
 چشمان من شد غرقه خون خدایا - شد پیکر من لاله گون خدایا
 یاسیدی اینک برس بدادم - چونکه ز زین من بر زمین فتادم
 جان برادریا خا از احسان - یک لحظه بالینم بیابه میدان
 ائی انا العباس والابا الفضل - ائی انا العباس والابا الفضل
 آمد حسین آن دم کنار عباس - بیند که پیرگشته آن گل یاس
 دستی نهاده بر کمر همی گفت - جان ابا کی از جفا ترا کشت
 پشتم شکسته بسته راه چاره - آیا شود بینم تراد و باره
 ائی اباک یا ابا الفضل - ائی اباک یا ابا الفضل
 برخیز و بین اندر میان صحرا - گشتم غریب و بی معین و تنها
 یکسوز داغ قاسم و هم اکبر - یکسوز غم طفلانم ای برادر
 اندر حرم طفلان در انتظارند - چشم انتظار ی بهر آب دارند
 گویم چی با اهل حرم برادر - با اهل بیت محترم برادر
 جویدا گراز من ترا سکنه - گویم چی پاسخ بهر آن حزینه

اَنّی اخاک یا اخا ابالفصل - اَنّی اخاک یا اخا ابالفصل
 میخواست تا عبّاس رازمیدان - حملش نمایدسوی خیمه گاهان
 اما چنان پرپرید آن گل یاس - ممکن نشد حمل جناب عباس
 پشت حسین از این جفا دو تا شد - چونکه ز عباس آن زمان جدا شد
 ای باقری بنگر که شاه بطحا - بی یاور و آب آواراست و تنها
 عباس یاعباس یا ابالفصل - عباس یاعباس یا ابالفصل
 عباس یاعباس یا ابالفصل - عباس یاعباس یا ابالفصل
 ابالفصل ابالفصل - ابالفصل ابالفصل - ابالفصل ابالفصل

کودستهای عباس

کودستهای عباس - جانم فدایت عباس
 کودستهای عباس - جانم فدایت عباس
 اندر کنار علقم - پشت حسین شده خم
 بانازنین برادر - گوید چنین دمادم
 کودستهای عباس - جانم فدایت عباس
 کودستهای عباس - جانم فدایت عباس
 کی این ستم بما کرد - برما چنین جفا کرد
 کی از بدن بدینسان - دست تو را جدا کرد
 کودستهای عباس - جانم فدایت عباس
 کودستهای عباس - جانم فدایت عباس
 کی پشت من شکسته - شد راه چاره بسته
 دست تو را جدا کرد - دست مرا هم بسته
 کودستهای عباس - جانم فدایت عباس
 کودستهای عباس - جانم فدایت عباس
 شد روز ماتم عباس - بر من دمادم عباس
 بر قلب من نشست - غمهای عالم عباس
 کودستهای عباس - جانم فدایت عباس
 کودستهای عباس - جانم فدایت عباس
 بی یار و یاورم من - هم بی برادرم من
 ای باقری ببین که - بی عون و جعفرم من

کودسته‌های عباس - جانم فدایت عباس
 کودسته‌های عباس - جانم فدایت عباس
 یاعباس ویاعباس - یاعباس ویاعباس
 یاعباس ویاعباس - یاعباس ویاعباس
یا سیدی یا عبّاس - یا سیدی یا عبّاس
 یا سیدی یا عبّاس - یا سیدی یا عبّاس
 ای با وفا ابا الفضل - یا سیدی یا عبّاس
 مشکل گشا ابا الفضل - یا سیدی یا عبّاس
 سقا و میر لشکر - یا سیدی یا عبّاس
 بر تشنگان آب آور - یا سیدی یا عبّاس
 سرداری و سپهدار - یا سیدی یا عبّاس
 صاحب لوا علمدار - یا سیدی یا عبّاس
 ای جانفدای حسین - یا سیدی یا عبّاس
 صاحب لوای حسین - یا سیدی یا عبّاس
 پشت و پناه حسین - یا سیدی یا عبّاس
 میر سپاه حسین - یا سیدی یا عبّاس
 ای با وفا مشکل گشا - سقا و میر کربلا
 باشد سکینه منتظر - اندر میان خیمه ها
 تا که رسانی جرعه ای - آب روان بر بچه ها
 سقا تو بنما کوششی - آبی رسان بهر خدا
 بشنو صدای العطش - باشد بلند اندر سما
 سقای دشت کربلا - یا سیدی یا عبّاس
 یا سیدی یا عبّاس - یا سیدی یا عبّاس
 سقای دشت کربلا - دستش شده از تن جدا
 آن هردو چشم نازنین - گشته است خونین از جفا
 فرقش چنان فرق علی - شد با عمود کین دوتا
 جسم شریفش غرقه خون - گشته است از سرتا بپا
 آندم بجای سیدی - گفتا که ادرك يا اخا
 ای هردو دست از تن جدا - یا سیدی یا عبّاس

یا سیدی یا عبّاس - یا سیدی یا عبّاس
آمد حسین اّمّا چسان - اشک از دوچشمانش روان
بشنید چون ادرك اِخا - با صوتِ عبّاسِ جوان
آمد سرِ با لَینِ او - با گریه و آه و فغان
اّمّا چه عبّاسی شده - بشکسته دست و استخوان
چشمِ شریفش غرقه خون - جسمِ شریفش نا توان
دستش نهاده برکمر - آندم شهِ عَصرو زمان
گفتا که پشتِ من شکست - از داغ مرگت ناگهان
آندم غمین شد مصطفی - یا سیدی یا عبّاس
یا سیدی یا عبّاس - یا سیدی یا عبّاس
برگشت حسین سوی حرم - میگفت و ای برادرم
گویم چه با لب تشنگان - با نازدانه دخترم
بیند سکینه منتظر - با اهل بیتِ محترم
گفتا دگر عبّاس نیست - رفته زکف آب آورم
گوئید با لب تشنگان - رفته است سقا از برم
از بعد عبّاسِ جوان - دیگر گذشت آب از سرم
بعد علمدارم کنون - گیرد علم را خواهرم
ای باقری اینک بگو - یا سیدی یا عبّاس
یا سیدی یا عبّاس - یا سیدی یا عبّاس
یا سیدی یا عبّاس - یا سیدی یا عبّاس
ای باوفا ابا الفضل - یا سیدی یا عبّاس
مشکل گشا ابا الفضل - یا سیدی یا عبّاس
یا عبّاس یا عبّاس - یا عبّاس یا عبّاس
یا عبّاس یا عبّاس - یا عبّاس یا عبّاس
یا عبّاس یا عبّاس - یا عبّاس یا عبّاس
یا کاشف الکرب الحسین - یا عبّاس یا عبّاس
یا کاشف الکرب الحسین - یا عبّاس یا عبّاس
حق برادرت حسین - یا عبّاس یا عبّاس
حق برادرت حسین - یا عبّاس یا عبّاس

اِکْشَفْ لَنَا کُروِنا - یا عَبَّاس یا عَبَّاس
 اِکْشَفْ لَنَا کُروِنا - یا عَبَّاس یا عَبَّاس
 حاجات ما بنما روا - یا عَبَّاس یا عَبَّاس
 مرضای ما بده شفا - یا عَبَّاس یا عَبَّاس
 کن قسمتِ ما کربلا - یا عَبَّاس یا عَبَّاس
 قرضای ما را کن ادا - یا عَبَّاس یا عَبَّاس
 درد ما را نما دوا - یا عَبَّاس یا عَبَّاس
 یا عَبَّاس یا عَبَّاس - یا عَبَّاس یا عَبَّاس
 یا عباس یا سیدی - یا عباس یا سیدی
 یا عباس یا سیدی - یا عباس یا سیدی

یا ابوفاضل علمدار شه کربلائی

یا ابوفاضل علمدار شه کربلائی - پاسداری و امیری و سقا صاحب لوائی
 یاور و یار حسینی حضرت عباس نامت - هم لقب باب الحوائج تو عزیز کبریائی
 ای سقای تشنه کامان تشنه آب فراتیم - کن نصیب ما تو زان آب فرات ایکه سقائی
 حاجت ما را روا کن حاجت بسیار داریم - ما همه محتاج آن درگاه و تو حاجت روائی
 مشکل بسیار داریم حل نما تو آن مشاگل - مشکل ما را تو بگشا ایکه تو مشکل گشائی
 ای طبیب دردمندان درد ماها را دوا کن - ایکه خاک در گهت باشد به هر دردی دوائی
 کاشف الکربی تو عن وجه الحسین یا کاشف الکرب - برطرف بنما گرفتاری بده بر ما صفائی
 باقری بر درگه لطف تو از غم ایستاده - از کرم یاری کنش بنما نصیبش کربلائی

سرزدازبیت امیرالمؤمنین

سرزدازبیت امیرالمؤمنین - کودکی خورشیدروی و مه جبن
 میدرخشدهمچومه سیمای او - زان سبب خورعاشق و شیدای او
 شدچو روزازماه رخسارش چو شب - گشت زان ماه بنی هاشم لقب
 اوچوازبیت علی سرمیزند - طعنه برخورشیدخاورمیزند
 همچوخورتابیدچون ازکوهسار - ماه درپیش رخس شدشرمسار
 چارشعبان چون بدنیاپانهاد - بهرماروزخوشی برجانهاد
 چارشعبان چون بدنیا آمده - روزشادی بهرماها آمده
 بدرکامل درشب چارآمده - نورخوراندربش تارآمده
 مادرش خوشحال و خندان آمده - چونکه ازاوشیریزدان آمده

بچه شیراز شیر حق مولود شد - چار شعبان طالعش مسعود شد
 شاد شد اینک علی از آن سبب - خانه اش شد زادگاه شیر رب
 قهرمانی آمد از بهر جمل - ماه نوطالع شد از برج حمل
 بهر صفین یکه تازی آمده - نهروان را شاهبازی آمده
 اوسپه سالار عاشور ابود - یاور نور دل زهر ابود
 بر حسین بنگر چسان شاد آمده - بهر او از غیب امداد آمده
 یآوری از بهر عاشور آمده - روز میلادش چه پر شور آمده
 گاه خندان و گهی گریان شده - آسمانیها از آن حیران شده
 بهر میلادش بود خندان علی - بهر بازوهای او گریان علی
 الغرض چون او دنیا پانهاد - باب حاجاتی بروی ما گشاد
 حل مشکلها در او بنهفته اند - زان سبب باب الحوائج گفته اند
 وارث حلال مشکلها شده - چون علی آئینه دلها شده
 هر که افتد در غم ورنج و تعب - هست ذکر یا ابالفصلش بلب
 بی کلاچ و ترمز و در پرتگاه - اوفتد سوی ابالفصلش نگاه
 باقری تو بارها دیدی از او - معجزاتی بی کلام و گفتگو

بگو مولا علمدارت کجا رفت

بگو مولا علمدارت کجا رفت - یکی ماه شب تارت کجا رفت
 چرا پشت تو خم گشته ست آقا - عصای دست بی یارت کجا رفت

این دیده و این دست و این فرق شکسته

این دیده و این دست و این فرق شکسته - این صورت و این قامت در خون نشسته
 تنها نه امروز یار تو هستم - از روز اول دل بر تو بستم
 بیرون بکش تیر از دو چشمم نازنینم - شاید که یک دم روی زهرا را ببینم
 این دم آخر فاطمه باید - سقائی ام را امضا نماید
 بگذار در آغوش پر مهرت بمیرم - دستی ندارم تا تو را در بر بگیرم
 چه می شود ای ولی ذوالمنّ - تو افکنی دست به گردن من
 بگذار عطشان بر لب دریا بمیرم - بگذار تا در علقمه تنها بمیرم
 با آنکه از تن افتاده دستم - خجل ز اشک سکینه هستم
 سازگار (با تلخیص)

چشمه خور در فلك چارمین

چشمه خور در فلک چارمین - سوخت ز داغ دل ام البنین
 آه دل پرده نشین حیا - برده دل از عیسی گردون نشین
 دامنش از لخت جگر لاله زار - خون دل و دیده روان ز آستین
 مرغ دلش زار چه مرغ هزار - داده ز کف چار جوان گزین
 اعرابه مثل نسور الربی - سدره نشین از غمشان آتشین
 کعبه توحید از آن چهار تن - یافت ز هر ناحیه رکنی رکین
 قائمه عرش از ایشان پپای - قاعده عدل از آنها متین
 نغمه داودی بانوی دهر - کرده بسی آب دل آهنین
 زهره ز ساز غم او نوحه گر - مویه کنان ، موی کنان حور عین
 یاد ابوالفضل که سر حلقه بود - بود در آن حلقه ماتم نگین
 اشکفشان ، سوخته جان ، همچو شمع - باغم آن شاهد زیبا قرین
 ناله فریاد جهانسوز او - رزه در افکنده به عرش برین
 کای قد و بالای دلارای تو - در چمن ناز بسی نازنین
 غره غرای تو الله نور - نقش نخستین کتاب مبین
 طره زیبای تو سر قدم - غیب مصون در خم او چین چین
 همت والای تو بیرون زوهم - خلوت ادنای تو در صدر زین
 رفتی و از گلشن یاسین برفت - نو گلی از شاخ گل یاسمین
 رفتی و رفت از افق معدلت - یک فلکی مهر رخ و مه جبین
 کعبه فرو ریخت چه آسیب دید - رکن یمانی ز شمال و یمین
 زمزم اگر خون بفشانند رواست - از غم آن قبله اهل یقین
 ریخت چه بال و پر از آن شاهباز - سوخت ز غم شهپر روح الاءمین
 آه از آن سینه سینا مثال - داد ز بیداری پیکان کین
 طور تجلای الهی شکافت - سر انا الله به خون شد دفین
 تیر کمانخانه بیداد زد - دیده حق بین ترا از کمین
 عقل زرین تاب تحمل نداشت - آنچه تو دیدی ز عمود و زین
 عاقبت از مشرق زین شد نگون - مهر جهانتاب به روی زمین
 خرمن عمرم همه بر باد شد - میوه دل طعمه هر خوشه چین
 صبح من و شام غریبان سیاه - روز من امروز چه روز پسین
 چار جوان بود مرا دلفروز - والیوم اءصیحت و لا من بنین

لا خير في الحياة من بعدهم - فكلهم اءمسي صريعا طعين
 خون بشو ای دل که جگر گوشگان - قد اصلوا الموت بقطع الوتين
 نام جوان ، مادر گیتی میر - تذکرینی بلیوث العرین
 چون که دگر نیست جوانی مرا - لا تدعونی و يك ام البنین
 (مفتقر) از ناله بانوی دهر - عالمیان تا به قیامت غمین

من زاده علی مرتضایم

من زاده علی مرتضایم - من شاهباز ملك لافتایم - فضل و شرف ، همین بس از برایم
 که خادمم به درگه حسینی - و الله ان قطعتموایمینی - انی احامی ابداء عن دینی
 خدمتگزار زاده بتولم - من باغبان گلشن رسولم - ز افسردگی گلشنش ملولم
 دارم دل شکسته و غمینی - و الله ان قطعتموایمینی - انی احامی ابداء عن دینی
 سقای تشنگان بی پناهم - دشمن اگر چه گشته خار راهم - من ، يك تنه ، حریف این سپاهم
 و الله ان قطعتموایمینی - انی احامی ابداء عن دینی
 استاده ام کنار آب لغزان - پایم بر آب و قلب من فروزان - در آب و آتشم چو شمع سوزان
 سوزم ز خاطرات آتشیانی - و الله ان قطعتموایمینی - انی احامی ابداء عن دینی
 یا رب مدد کن این فرس برانم - وین آب را به خیمه گه رسانم - دیگر چه غم ، که بعد از آن نمانم
 جانم فدای عشق نازینی - و الله ان قطعتموایمینی - انی احامی ابداء عن دینی
 تنها میان تیر دشمنانم - ای کاش نیزه ها خورد به جانم - در پیش کودکان خجل بمانم
 ای تیر اگر به مشک من نشینی - و الله ان قطعتموایمینی - انی احامی ابداء عن دینی
 سقای تشنگان کربلایم - اگر چه شد بریده دسته‌ایم - با مرکبم کنار خیمه آیم
 تا حال زار من اخا بیینی - و الله ان قطعتموایمینی - انی احامی ابداء عن دینی
 درخاک و خون دلم از این غمین است - که از عطش لب تو آتشین است - دستم جدا افتاده بر زمین است
 در فرق من عمود آهنینی - و الله ان قطعتموایمینی - انی احامی ابداء عن دینی

کشته ی بی کفن، یا ابا الفضل

کشته ی بی کفن، یا ابا الفضل - غرق در خون بدن، یا ابا الفضل
 ادامه ی نوحه:

یاور کودکان، یا ابا الفضل - سرور گشتگان، یا ابا الفضل
 خسرو تشنگان، یا ابا الفضل - گشته بی کفن، یا ابا الفضل
 دست هایت جدا از بدن شد - اندر این خاک و خونت وطن شد
 خون سر، بهر جسمت کفن شد - ای پُر از خون بدن، یا ابا الفضل

ای علمدار درخون بر من - ای به خون خفته اندر بر من
غرق در خاک و خون، گوهر من - تشنه بی کفن، یا ابوالفضل
کس ندیده چو تو حق پرستی - رفتی و پشتم آخر شکستی
راه امید من جمله بستی - یار فخر زَمَن، یا ابوالفضل

روان شد جانب شط فرات و تشنه بیرون شد

روان شد جانب شط فرات و تشنه بیرون شد - مروت بین جوان مردی نگر همت تماشا کن

سقای دشت کربلا ابوالفضل

سقای دشت کربلا ابوالفضل - سردار دست از تن جدا ابوالفضل
دست جدا از جسم اطهرت کو - افتاده دستت در کجا ابوالفضل
مانده سکینه منتظر پی آب - از تشنگی ریزد ز دیده خوناب
فریاد طفلان می برد ز دل تاب - چون صامت اندر این عزا ابوالفضل

ای باوفا ابوالفضل صاحب لوا ابوالفضل

ای باوفا ابوالفضل صاحب لوا ابوالفضل

ادامه ی نوحه:

سقای دشت کربلا، ابوالفضل - سردار دست از تن جدا، ابوالفضل
دستت جدا از جسم اطهرت کو - افتاده دستت در کجا، ابوالفضل؟
اکنون بود هنگام یاری من - راضی مشو اینک به خواری من
آخر برای جان نثاری من - کردی سروجان را فدا، ابوالفضل
بردار سرای خسرو غضنفر - بار دگر در یاری برادر
منما حسینت را زخود مکدر - قُم یا حبیبی، یاخا، ابوالفضل
با آن همه چالاکی و دلیری - از خواهرت بنمای دستگیری
ترسم رود کلثوم در اسیری - در شهر شام پر بلا، ابوالفضل
جان برادر از حسین چه دیدی؟ - بهر چه دست از یاریم کشیدی؟
بسمل صفت در خاک و خون تپیدی - ای زاده ی شیر خدا، ابوالفضل

ای اهل حرم میرو علمدار نیامد

ای اهل حرم میرو علمدار نیامد - علمدار نیامد، علمدار نیامد
سقای حسین سیدو سالار نیامد - علمدار نیامد، علمدار نیامد
ای اهل حرم دست علمدار جدا شد - این دسته گلی بود که تقدیم خدا شد
مظلوم ابوالفضل

افسوس که سقا به حرم آب ندارد - افسوس که اصغر ز عطش تاب ندارد
مظلوم ابوالفضل

سوزد جگر دسته گل باغ مدینه - این زمزمه آید ز لب خشک سکینه
مظلوم ابوالفضل

گرید ز عطش طوطی بستان رسالت - از دیده عباس چکد اشک خجالت
مظلوم ابوالفضل

بر دین سقا ز جنان فاطمه آید - این ناله زهراست که از علقمه آید
مظلوم ابوالفضل

ای اهل حرم چشم خود از آب بپوشید - دیگر عوض آب روان اشک بنوشید
مظلوم ابوالفضل

ماه انورم عباس مهر خاورم عباس

ماه انورم عباس مهر خاورم عباس - یار و یاورم عباس ای برادرم عباس
حیف از این قد و قامت خوش بر آمده کامت - چون برم دیگر نامت ای برادرم عباس
تشنه اند طفلانم کودکان ویلانم - از غم تو نالانم ای برادرم عباس
مانده ام ببین تنها در میان این اعدا - ای غضنفر هیجا ای برادرم عباس
سینه ام ز داغت خست پشتم از غمت بشکست - چاره ام برفت از دست ای برادرم عباس

ای حرمت قبله حاجات ما

ای حرمت قبله حاجات ما - یا دتوسبیح و مناجات ما
تاج شهیدان همه عالمی - دست خدا ماه بنی هاشمی
ماه کجا روی دلاری تو - سرو کجا قامت رعنا ی تو
مکتب تو مکتب عشق و وفا - درس الفبای تو صدق و صفا
شمع شده آب شده سوخته - روح ادب را ادب آموخته
مزدتو این سوختن و ساختن - دست سپر کردن و سربا ختن
دست تو شد دست شه لافتی - خط تو شد خط امان خدا
چا رامامی که ترا دیده اند - دست علم گیر تو بوسیده اند
عمامام و ابواب و ابن امام - حضرت عباس علیه السلام
سید محمد علی ریاضی یزدی

چشمم پراز خون

چشمم پراز خون - فرقم شکسته - دستم جدا شد

خون جبینم - تقدیم خاک - خون خدا شد
 انّی ابا الفضل - انّی ابا الفضل - انّی ابا الفضل
 سالاری دست - سقای بی آب - یار حسینم
 این جسم و جانم - این هردو دستم - این هر دو عینم
 انّی ابا الفضل - انّی ابا الفضل - انّی ابا الفضل
 دست رشیدم - برخاک صحرا - با خون نوشته
 سقای طفلان - عطشان زموج - دریا گذشته
 انّی ابا الفضل - انّی ابا الفضل - انّی ابا الفضل
 خونی بگریم - اشکی بریزم - آهی بر آرم
 نه چشم دارم - نه دست دارم - نه آب دارم
 انّی ابا الفضل - انّی ابا الفضل - انّی ابا الفضل
 ام البنین کو - تاد رکنار - جسم نشیند
 عباس خود را - در خاک پای - زهرا ببیند
 انّی ابا الفضل - انّی ابا الفضل - انّی ابا الفضل
 وقتی عدو زد - تیر جفا را - برمشک آیم
 شد اشک خجلت - از دیده جاری - یاد ربایم
 انّی ابا الفضل - انّی ابا الفضل - انّی ابا الفضل
 شعرا ز محمد علی شهاب
 سقای دشت کربلا ابوالفضل
 سقای دشت کربلا ابوالفضل - سردار دست از تن جدا ابوالفضل
 دست جدا از جسم اطهرت کو - افتاده دستت در کجا ابوالفضل
 ای با وفا ابوالفضل - صاحب لوا ابوالفضل
 اکنون بود هنگام یاری من - راضی مشو اینک به خواری من
 آخر برای جان نثاری من - کردی سرو جان را فدا ابوالفضل
 ای با وفا ابوالفضل - صاحب لوا ابوالفضل
 بردار سر ای خسرو غضنفر - بار دیگر در یاری برادر
 منما حسنت را ز خود مکدر - قم یا حبیبی یا اخی برادر
 ای با وفا ابوالفضل - صاحب لوا ابوالفضل
 الویل ثم الویل فی الا عادی - قد حرقوا من قتلك الفؤادی

قم لاتنم علیک اعتمادی - ارحم علا اخیک یا ابوالفضل

ای با وفا ابوالفضل - صاحب لوا ابوالفضل

با آن همه چالاکی و دلیری - از خواهرت بنمای دستگیری

ترسم رود کلثوم در اسیری - در شهر شام پر بلا ابوالفضل

ای با وفا ابوالفضل - صاحب لوا ابوالفضل

جان برادر از حسین چه دیدی - بهر چه دست از یاریم کشیدی

بسمل صفت در خاک و خون طپیده - ای زاده شیر خدا ابوالفضل

ای با وفا ابوالفضل - صاحب لوا ابوالفضل

مانده سکینه منتظر پی آب - از تشنگی ریزد ز دیده خوناب

فریاد طفلان می برد ز دل تاب - چون صامت اندر این عزا ابوالفضل

ای با وفا ابوالفضل - صاحب لوا ابوالفضل

از ازل ایل و تبارم همه عاشق بودند

از ازل ایل و تبارم همه عاشق بودند - همگی وارث غم محو شقایق بودند

من ابوالفضلی ام و قبله من کربلاست

ریزه خوار توام و خوان کریمت عباس - چو سگی سربگذارم به حریمت عباس

من ابوالفضلی ام و قبله من کربلاست

ما درم گفته چو خواهی بشوی پراحساس - روی قلبت بنویس عشق منی یا عباس

من ابوالفضلی ام و قبله من کربلاست

شعر از حاج عبدالرضا هلالی

شنیدستم، که عباس دلاور

شنیدستم، که عباس دلاور - چو عطشان دید اطفال برادر

چو دید از تشنگان، افغان و زاری - ز جوی چشم خود کرد آب جاری

چو دید از تشنگان، فریاد بسیار - در آن هنگامه شد سقا، سپهدار

دل انسان در آن دم، تاب میخواست - که از آن تشنه، طفلی آب میخواست

از آن خواهش، که دل بی تاب می شد - سراپا از خجالت، آب می شد

ندانم با دلی سرشار از احساس - خداوندا، چه حالی داشت عباس

به امیدی که تا شاید تواند - به کام تشنگان، آبی رساند

به دریا دل زد آن سقای نامی - که آب آرد، به دفع تشنه کامی

ولی افسوس و افسوس و صد افسوس - که شد سقای طفلان، سخت مأیوس

عدو، چون تیر، سوی مشک می ریخت - سراپا، مشک با او، آشک می ریخت
 سر و جان را به فرمان شرف داد - به راه دوست، دستش را ز کف داد
 همان طفلی که، آبش آرزو بود - از آن پس، بر لبش نام عمو بود
 ز داغش کودکان، در غم فسرده - از این غم، آب را از یاد بردند
 غم مرگش، چو دایم در حضور است - سزد دایم، اگر غمگین «سرور» است
 (سرور اصفهانی)

دم بین راه عزاداران حضرت ابالفصل

ای ابالفصل رشیدالحق سقای کرده ای - با دو دست و چشم خود از دین حمایت کرده ای
 مظلوم ابالفصل، مظلوم ابالفصل
 تشنه لب رفتی به شط و تشنه لب باز آمدی - تشنه کاما در جوانمردی حکایت کرده ای
 مظلوم ابالفصل، مظلوم ابالفصل
 (صاعد اصفهانی)

کنار نهر علقمه عدو بدور من همه

کنار نهر علقمه عدو بدور من همه - ایا عزیز فاطمه حسین بیا برادرم
 حسین به جان اکبرت نظر بکن برادرت - که کشته شد برابرت حسین بیا برادرم
 نه دست در بدن مرا نه حالت سخن مرا - نه غسل و نه کفن مرا حسین بیا برادرم
 دید حسین چه بر زمین نعش برادرش ز کین - گفت به آتشین آه ز بی برادری
 نه دست در بدن ترا نه حالت سخن ترا - نه غسل و نه کفن ترا آه ز بی برادری
 سکنه من فکر بمانده چشم انتظار - که نوشد آب خوشگوار آه ز بی برادری
 الوقایع و الحوادث

بخون غلطان چرائی ای علمدار سپاه من

بخون غلطان چرائی ای علمدار سپاه من - نظر بگشا و بنگر یکزمان بر سوز و آه من
 ز پشت زین چه افتادی شکست از بارغم پشت - ز جا خیز ای که در هر غم بدی پشت و پناه من
 ببالین تو گر دیر آمدم اینک مرنج از من - که دورت کوفیان از چارسو بستند راه من
 به چشمم روز روشن تیره شد چون شب ز داغ تو - گشا ای نور چشمان دیده بین روز سیاه من
 کلیات جودی

ای ماه بنی هاشم خورشید لقا عباس

ای ماه بنی هاشم خورشید لقا عباس - ای نور دل حیدر، شاه شهدا عباس
 ای از تو دل اطفال روشن به امید آب - ای ساقی غم پرور، میزان وفا عباس

ای تشنه آب آور، ای کشته نام آور - ای صف شکن لشکر سردار صفا عباس
لب تشنه شدی بر آب لب دوخته برگشتی - جان را به لب آوردی با عین رضا عباس
ای میر علمداران ، سقا وفا داران - د ر جمع فدا کاران بودی به سزا عباس
تو درس وفا دادی با دست جدا دادی - دست همه محزون گیر از بحر خدا عباس

در کنار علقه سروی زیا افتاده است

در کنار علقه سروی زیا افتاده است - یا گلی از گلشن آل عبا افتاده است
در فضای رزمگاه نینوا با شور و آه - ناله جانسوز ادرک یا اخوا افتاده است
از نوای جانگذار ساقی لب تشنه گان - لرزه بر اندام شاه نینوا افتاده است
شه سوار اسب شد تاسر بمیدان رویکرد - تا ببیند جسم عباسش کجا افتاده است
ناگهان از صدر زین افکند خود را بر زمین - دید بسم الله از قرآن جدا افتاده است
تا کنار نهر علقم بوی عباسش کشید - دید برخاک سیه صاحب لوا افتاده است
کرده در دریای خون ماه بنی هاشم غروب - تشنه لب سقای دشت کربلا افتاده است
دست خود را بر کمر بگرفت و آهی بر کشید - گفت پشت من زهجرانت دوتا افتاده است
خیز برپاکن لوا آبی رسان اندر حرم - از چه رو برخاک این قد رسا افتاده است
بهر آبی در حرم طفلان من در انتظار - از عطش بنگر چه شوری خیمه ها افتاده است
هر چه شه نالید عباسش زلب لب برداشت - دید مرغ روح او سوی سما افتاده است
گفت بس جسم برادر را نرم در خیمه گاه - دید هر عضوی ز اعضایش سوا افتاده است
حال زینب رامگو علامه از شه چون شنید - دست عباس علمدارش جدا افتاده است
علامه

زمین علقمه دریای خون شد

زمین علقمه دریای خون شد - تن بی دست سقا واژگون شد
عزیز فاطمه با قلب خسته - سر نعلش علمدارش نشسته
به دامن گه نهد آن جسم صد چاک - گهی خون از دو چشمش می کند پاک
گهی گوید که ای ماه مدینه - چه گویم آب اگر خواهد سکینه
زجا برخیز ای سرو روانم - علمدار رشید و قهرمانم
به خیمه دخترم چشم انتظار است - به حال مرگ طفل شیر خوار است
شکسته از غمت پشت حسین است - پریشان گیسوان زینب است
خوشدل

روضه شب دهم محرم شب عاشورا

شب قتلست و امشب عرش را بنیاد می لرزد

شب قتلست و امشب عرش را بنیاد می لرزد - ملک و نه فلک وامانده از اوراد می لرزد
 شب قتلست و امشب تا سحر ز اندیشه فردا - دل زینب چو صید اندر کف صیاد می لرزد
 شب قتلست بادا باد می گویند جانبازان - غریبان را دل از تشویق باداباد می لرزد
 شب قتلست و مشکل باشد امشب راز دل گفتن - که طفلان را ز خوف اندر گلو فریاد می لرزد
 شب قتلست و داند جبرئیل این ظلم از امت - بعید، اما چو بید از فرط استبداد می لرزد
 شب قتلست در پای پدر زین العبالرزان - بلی چون سایه کز شاخی به خاک افتاد می لرزد
 شب قتلست کلثوم از یزید و شمر می نالد - از آن نمرود می ترسد از آن شداد می لرزد
 شب قتلست می گوید سکینه با پدر هر دم - که سر تا پایم از اندیشه بیداد می لرزد
 شب قتلست و امشب نو عروس از حجله قاسم - گرفته دامن داماد و چون داماد می لرزد
 شب قتلست و زین العابدین از ضعف بیماری - چو مظلومی به زیر خنجر جلاذ می لرزد
 شب قتلست خواهد خون چکاند جوهری از دل - ولیکن خامه اش چون نشتر فصاد می لرزد
 در شب عاشورا نه تنها انسانهای متعهد بلکه پرندگان نیز که گویا بر واقعه روز عاشورا پیش آگاهی داشتند نگران از اتفاقی ناگوار، زانوی غم به بغل گرفته و می گریستند. آن عاشقان شاهد محبت چنان از جام شهد شهادت وارادت به پروردگار سرمست بودند، که به شوق نوید وصال، آن شب خواب به چشم ایشان نیامد و حتی بعضی از یاران لطیفه می گفتند و خوشحال و سرمست و شادمان به امید رسیدن فردا بودند.

فرزند زهرای مرضیه در آن شب برادران و عموزاده ها و سایر اقوام و اصحاب جان نثار وفادار خویش را دور خود جمع نمود و فرمود: به راستی که من یارانی از یاران خود وفادارتر ندیدم. همانطور که می بینید بلا بر من نازل شده است، بیعت خود را از شما بر می دارم و شما را مرخص می کنم، اکنون که سیاهی شب روشنایی روز را فرا گرفته است، به هر کجا که می خواهید بروید، این قوم چون مرا بیابند با دیگری کاری ندادند.

عباس و اولاد مسلم بن عقیل و بعضی دیگر از اقوام و یاران برخاسته و وفاداری خود را اعلام کردند و چنین گفتند: ای عزیز روح و روان پیامبر، بر زندگانی دنیا بعد از تو لعنت باد برادران همه یکباره گریه سر دادند و زبان به عجز و لابه گشودند و با گریه و زاری گفتند: اگر قبول کنی ما بر درگاه تو بنده و خدمتگزاریم و دیگری ملتمسانه گفت: من پسر عموی تو نیستم، بلکه تو سرور من هستی و من خادم خانه زاد توام. هر کدام از یاران و نزدیکانش به طریقی در برابر آن بزرگوار اظهار بندگی و

خاکساری و جان نثاری کردند و نیز اصحاب وفادار و یاران جان نثار، هر یک از جا بر خاسته اظهار اخلاص و جانفشانی نمودند. از آن جمله مسلم ابن عوسجه عرض کردند: که ای سید و مولای من، به خدا قسم اگر بدانم که هزار مرتبه کشته می شوم و پس از کشته شدن مرا می سوزانند و خاکستر مرا بر باد می دهند، از تو مفارقت نمی کنم.

زهیر بن قیس عرض کرد: ای فرزند رسول الله، اگر دنیا همیشه برای ما باقی می ماند هر آینه شهادت در رکاب ترا بقای ابدی دنیا بر می گزیدم، در حالیکه زندگانی دنیا چند روزی بیش نیست. بریر بن خضیر گفت: فدای تو شوم، خداوند بر ما منت نهاده که در حضور تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود، و جد تو شفیع ما باشد.

هر یک از آن جوانمردان از این گونه سخنها بسیار گفتند.

یکی گریست که جان را چه قدری و چه وجودی - ز جان عزیزتری گر بدی نثار تو بودی

یکی از یارانش به پای وی افتاد، بوسه داد و فغان کرد که بی تو زندگی نتوان کرد.

جمعی دیگر از همراهان ضعیف الایمان که زندگی دنیوی را بر سعادت ابدی اختیار کردند، بر مرکبان خویش سوار شده رفتند. آن حضرت بی وفایی ایشان را ملاحظه نمود و فرمود: ای دنیا پرستان و بندگان دنیا دین شما تنها بر زبانهای شماست، نه بر قلبهایتان، شما باید که آخرت را به نفع زندگی دنیا می فروشید، بروید! که زندگی دنیا بر شما ارزانی باد.

چون آن امام بزرگوار، خاصه یاران خود را در وفاداری ثابت قدم یافت، فرمود: اکنون که شما در محبت و وفاداری نسبت به من ثابت قدم هستید! پس نگاه کنید منازل و قصرهای خود را در بهشت، امام با دست مبارک خود اشاره فرمود:

برداشت پرده را ز پس پرده حجاب - حور و قصور خلد عیان شد چو آفتاب

بر هر یکی نمود که این قصر جای تو است - این حور و این قصور کمین خونبهای تو است

یاران از مشاهده این حال چنان به شوق وصال بهشتیان، آغوش جان گشودند و به نحوی دل از دست دادند، که آن شب، که نمونه ای از صبح محشر بود، آن عاشقان را شب دراز هجران می نمود؛ هر یک به منزل خویش رفتند، تا خویشان را وداع و پروردگار را عبادت نماید. آن حضرت نیز به خیمه خلوت خویش در آمد تا بعد از ادای نماز شب، اسلحه و آلات جنگی خویش را آماده و در صورت نیاز اصلاح نماید. (از مدینه تا نینوا نویسنده: دکتر عباس علاقه بندیان)

حکایت مرحوم سلماسی از عزاداری وحوش در شب عاشورا در دامنه‌ی کوه الوند

میرزا محمد باقر و میرزا اسماعیل برادرش که درون حرم کاظمین پیشنماز است از پدرشان ملا زین العابدین سلماسی نقل کردند که گفت: در برگشت از زیارت امام رضا(ع) چون به کوه الوند همدان گذر کردیم در آنجا منزل کردیم و همراهان من مشغول شدند به زدن چادرها و من در پاسار(دامنه)

کوه نگاه می کردم که چیز سفیدی دیدم و چون خوب نگاه کردم و بیشتر بررسی کردم، پیرمرد ریش سفیدی دیدم که روی سکویی که به اندازه چهار ذراع (دو متر) بلندتر از زمین بود نشسته بود و گرد خود سنگ های بزرگ چیده بود؛ به طوری که فقط سر او نمودار بود. من نزد او رفتم و به او سلام کردم و مهر ورزیدم و او هم با من انس گرفت و از سکو به زیر آمد و داستان خود را به من گفت و اظهار داشت که درویش بیکاره نیست، بلکه دارای اهل و اولاد است و پس از اینکه کار خود را کرده، اکنون برای عبادت، گوشه گیر شده و رساله عملیه ی علمای عصرش را نیز همراه خود دارد و وی چند چیز که در آنجا دیده بود را برایم نقل کرد.

گفت آغاز جا گرفتن من در اینجا ماه رجب بود و پس از پنج ماه که در کار نماز خواندن بودم، هنگام مغرب جنجال بزرگ و آوازهای شگفت آوری شنیدم به طوری که هراسان شدم و نماز را سبک ساختم و چون به این بیابان نگاه کردم دیدم که بیابان پر از جانوران است و همه به سوی من می آیند. چون این صحنه را دیدم، پریشانی و ترسم فزود و از این اجتماع در شگفت شدم و چون خوب واریسی کردم، دیدم جانورانی که آمده اند، برخی دشمن یکدیگرند؛ مانند آهو و شیر، گاو کوهی و پلنگ و گرگ؛ و همه در هم شده اند و به طور غریبی شیون می کنند و آواز می دهند و در اینجا گرد من فراهم شدند و سر برداشته و به روی من بانگ می زدند. گفتم دور است که این ها جمع شده باشند تا مرا بدرند و بخورند - با اینکه همدیگر را ندرند و نخورند - و این اجتماع باید برای پیشامد بزرگ و کار مهمی باشد و با خود در فکر شدم و در خاطر آمد که امشب، شب عاشورا است و این اجتماع و غوغا و بانگ و شیون، برای مصیبت امام حسین (ع) است. و چون از این بابت خاطر آسوده شد، عمامه از سر افکندم و بر سر زدم و خود را پایین انداختم و می گفتم: حسین، حسین شهید، حسین مظلوم، حسین عطشان و مانند این کلمات. آنها کوچه دادند و مرا میان خودشان جا دادند و برخی سر به زمین می کوفتند و برخی خود را به زمین می کوفتند تا سپیده دم که پراکنده شدند و به ترتیب وحشی-ترها اول رفتند. از آن پس، در هر سال این عادت آنها است و اکنون ۱۸ سال گذشته و بسا من ماه را اشتباه کنم و روز عاشورا را از اجتماع آنها بفهمم. (دار السلام محدث نوری)

وقایع عصر تاسوعا و شب عاشورا در کربلا

شمر بن ذی الجوشن با هزار نفر در روز تاسوعا وارد کربلا شد. دستور عبیدالله بن زیاد هم بسیار اکید و شدید بود که به سرعت و فوریت باید اجرا بشود. عصر روز نهم است. عمر بن سعد برای اینکه از شمر کم نیاورده باشد و برای اینکه نزد ابن زیاد شهادت بدهند که دستور شما را خیلی خوب اجرا کرد فوراً دستور داد که به لشکریان بگوید که حرکت کنند و همین الآن حمله کنند. نزدیک غروب آفتاب است. امام حسین علیه السلام در آن وقت در جلو یکی از خیمه ها در حالی که شمشیر و

سرش را روی زانوهایش گذاشته و نشسته بود و دستهایش را روی شمشیر و سرش را روی دستش تکیه داده بود خوابش برده بود. یک وقت صدای همه لشکر و صدای سم اسبها و صدای بهم خوردن اسلحه برخاست و سی هزار نفر مکمل شده بودند، درست مثل دریایی که موج بزند و بخروشد.

عصر پنج شبه نهم محرم بود که عمر سعد فرمان حمله داد و لشکر به حرکت درآمد امام ع در آن ساعت در بیرون خیمه به شمشیرش تکیه نموده و خواب خفیفی بر چشمانش مستولی شده بود زینب کبری ع سروصدای لشکر عمر سعد را شنید و جنب و جوش آنها را دید بنزد امام ع آمد و عرضه داشت برادر اینک دشمن به خیمه ها نزدیک شده امام ع سر برداشت اول این جمله را گفت :

انی رایث رسول الله ص فی المنام فقال لی انک صائر الینا عن قریب .

فورا اباعبدالله از جا حرکت کرد و فرمود برادرم عباس بن علی بن ابیطالب بیاید. ابوالفضل آمد با دو سه نفر از بزرگان و خیار صحابه که از مشاهیر دنیای اسلام بودند، مثل جناب حبیب بن مظهر و جناب زهیر بن قین. اینها همه صحابه پیغمبر بودند.

سپس برادرش ابوالفضل ع را خطاب کرد و گفت اربک بنفسی انت یا اخی حتی تلقاهم فتقول لهم ما لکم و ما بدالکم و تسئلهم عما جاء بهم .

طبق فرمان امام ع حضرت ابوالفضل با بیست تن که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر نیز در میان آنان دیده میشد بسوی دشمن حرکت نموده و در مقابل آنان قرار گرفت و انگیزه حرکتشان را سؤال نمود. لشکریان عمر سعد در جواب او گفتند : اینک از سوی امیر (ابن زیاد) حکم تازه ای رسیده است که باید شما بیعت کنید والا همین الان وارد جنگ خواهیم گردید .

حضرت ابوالفضل ع بسوی امام برگشت و پیشنهاد آنان را بعرض آنحضرت رسانید امام ع در پاسخ وی چنین فرمود: ارجع الیهم فان استطعت ان تؤخرهم الی غدوة وتدفعهم عنا العشیة نصلی لربنا الیلة و ندعوه و نستغفره فهو یعلم انی احب الصلوة و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و الاستغفار .

فرمود: اما تسلیم، محال است که من دست تسلیم (گریه استاد) من می جنگم تا در راه خدا شهید بشوم، ولی فقط یک موضوع هست تو با اینها در میان بگذار و آن اینکه الآن سرشب است، جنگ را بگذارند برای فردا. برادر جان! خدا خودش می داند که من که این جمله را می گویم نه برای این است که می خواهم شهادت را به تأخیر انداخته باشم بلکه می خواهم امشب را تا صبح با خدای خود نماز بخوانم و راز و نیاز کنم. حضرت ابوالفضل برگشتند و فرمودند: برادرم می گوید من جنگ را انتخاب کردم ولی ما فقط یک استدعا از شما داریم، می پذیرید یا نه؟ و آن این است که امشب را به ما مهلت بدهید.

ابوالفضل ع برگشت و تقاضای مهلت يك شبه نمود عمر سعد چون در قبول این پیشنهاد مردد بود موضوع را با فرماندهان لشکر مطرح و نظر آنان را جویا گردید

پس عباس علیه السلام نزد سپاهیان دشمن بازگشت و از آنها شب عاشورا را - برای نماز و عبادت - مهلت خواست. عمر بن سعد در موافقت با این درخواست، مردد بود، و سرانجام از لشکریان خود پرسید که: چه باید کرد؟!

عمرو بن حجاج گفت: سبحان الله! اگر اهل دیلم (کنایه از مردم بیگانه) و کفار از تو چنین تقاضایی می کردند سزاوار بود که با آنها موافقت کنی!

قیس بن اشعث گفت: درخواست آنها را اجابت کن، به جان خودم سوگند که آنها صبح فردا با تو خواهند جنگید.

ابن سعد گفت: به خدا سوگند که اگر بدانم چنین کنند، هرگز با درخواست آنها موافقت نکنم. و عاقبت، فرستاده ابن سعد به نزد عباس بن علی علیه السلام آمد و گفت: ما به شما تا فردا مهلت می دهیم، اگر تسلیم شدید شما را به نزد عبیدالله بن زیاد خواهیم فرستاد! و اگر سر باز زدید، دست از شما بر نخواهیم داشت و شما رابه حال خود باقی نخواهیم گذاشت. و جنگ است که سرنوشت شما را تعیین خواهد نمود «سخنان حسین بن علی ع / ۱۹۱»

فهرستی از وقایع شب عاشورا در کربلا

خطبه امام حسین علیه السلام در شب عاشورا

اعلام حمایت اصحاب از امام حسین علیه السلام

اعلام حمایت فرزندان عقیل از امام حسین علیه السلام

اعلام حمایت مسلم بن عوسجه از امام حسین علیه السلام

اعلام حمایت اصحاب از امام «زهیر بن قین»

اعلام حمایت محمد بن بشیر حضرمی از امام حسین علیه السلام

اعلام حمایت قاسم بن حسن از امام حسین علیه السلام

اعلام حمایت سعید بن عبدالله حنفی از امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام و نمایاندن جایگاه اصحاب در بهشت

بشارت امام حسین علیه السلام به یاران خود

ترفند امام حسین علیه السلام برای جلوگیری از شیبخون سپاه عمر سعد

راز و نیاز امام حسین علیه السلام و اصحابش در شب عاشورا

بی تابی زینب سلام الله علیها در شب عاشورا

غسل شهادت اصحاب امام حسین علیه السلام در شب عاشورا

پیوستن گروهی از لشکر عمر سعد به سپاه امام حسین علیه السلام

برخورد بریربن خضیر با نگهبان دشمن

اصحاب امام حسین علیه السلام و شوق شهادت

اعلام حمایت اصحاب امام حسین علیه السلام در کنار خیمه ها

سخن امام حسین علیه السلام شب عاشورا

أُنْبِئِ عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ اَللَّهُمَّ اِنِّیْ اَحْمَدُكَ عَلَى اَنْ اَكْرَمْتَنَا بِالتَّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِی الدِّیْنِ وَجَعَلْتَ لَنَا اَسْمَاعاً وَابْصَاراً وَافْقِدَةً وَلَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ. اَمَّا بَعْدُ: فَانِّیْ لَا اَعْلَمُ اَصْحَاباً اَوْلى وَلَا خَیْراً مِنْ اَصْحَابِی وَلَا اَهْلَبِیْتَ اَبْرَوْ لَا اَوْصَلَ مِنْ اَهْلِ بَیْتِی فَجَزَاكُمُ اللّٰهُ عَنِّیْ جَمِیْعاً خَیْراً. وَقَدْ اَخْبَرَنِیْ جَدِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِاَنْیَّ سَاسَقُ اِلَی الْعِرَاقِ فَانْزِلْ اَرْضاً یُقَالُ لَهَا عُمُورَا وَكَزْبَلَا وَفِیْهَا اُسْتُشْهِدُ وَقَدْ قَرَّبَ الْمَوْعِدُ. اَلَا وَاِنِّیْ اَطُنُّ یَوْمَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْاَعْدَاءِ غَداً وَانِّیْ قَدْ اَذْنَبْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِیْعاً فِی حِلٍّ لَیْسَ عَلَیْكُمْ مِنْیْ ذِمَامٌ وَهَذَا اللَّیْلُ قَدْ غَشِیْتُكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً وَلِیَاءُ خُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِیَدِ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ بَیْتِی فَجَزَاكُمُ اللّٰهُ جَمِیْعاً خَیْراً وَتَفَرَّقُوا فِی سَوَادِكُمْ وَمَدَائِنِكُمْ فَاِنَّ الْقَوْمَ اِنَّمَا یَطْلُبُوْنِیْ وَلَوْ اَصَابُوْنِیْ لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَیْرِیْ.

خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و در شدايد و آسایش و رنج و رفاه مقابل نعمتهایش سپاسگزارم .
خدايا! تو را می ستایم که بر ما خاندان ، با نبوت ، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین مان آشنا ساختی و بر ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب (روشن) عطا فرموده ای و از گروه مشرک و خدانشناس قرار ندادی . اما بعد: من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیقتر از اهل بیت خود سراغ ندارم . خداوند به همه شما جزای خیر دهد. آنگاه فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود که من به عراق فرا خوانده می شوم و در محلی به نام (عمورا) و یا (کربلا) فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اینک وقت این شهادت رسیده است به اعتقاد من همین فردا، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هریک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد؛ زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت ، خداوند به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند.

رؤیای امام حسین علیه السلام در شب عاشورا

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا برای شهدای عاشورا گواهی صادر کرده است که نشان دهنده مقام و مرتبت آنها است. شهدا در میان همه صلحا و سعدا می درخشند، و اصحاب امام

حسین در میان همه شهدا، میدانید چه فرمود و چه گواهی صادر کرد؟ در آنشب بعد از آنکه در مراحل سابق غربالهایی شده بود و آنهاییکه لایق نبودند رفته بودند و لایقها مانده بودند، باز لایقها را برای آخرین بار آزمایش کرد. دیگر در این آزمایش یک نفر هم رفوزه نشد.

در شب عاشورا چه کرد؟ «فجمع اصحابه "عند قرب الماء" یا "عند قرب المساء"» (دو جور نوشته اند) آنها که گفته اند "عند قرب الماء" یعنی خیمه ای داشت اباعبدالله، که در آن خیمه مشکهای آب بود، آن خیمه اختصاص داشت از روز اول برای مشکها که از آب پر میکردند و در آن خیمه می گذاشتند، آن خیمه را میگفتند خیمه "قرب الماء" یعنی خیمه مشکهای آب. اصحاب خودش را در آنجا جمع کرده بود، حالا چرا آنجا جمع کرد من نمی دانم. شاید به این جهت که آن خیمه در آن شب دیگر محلی از اعراب نداشت، چون مشک آبی دیگر آنجا وجود نداشت. حداکثر آب داشتن همان بوده که ارباب مقاتل معتبر نوشته اند در شب عاشورا، حضرت اباعبدالله فرزند عزیزش علی اکبر را با جمعیتی فرستادند و آنها موفق شدند و از شریعه فرات مقداری آب آوردند و همه از آن آب نوشیدند، بعد فرمود: با این آب غسل کنید و خودتان را شستشو بدهید و بدانید که این آخرین توشه شماست از آب دنیا و اگر آن جمله عند "قرب المساء" باشد یعنی نزدیک غروب آنها را جمع کرد.

به هر حال اصحاب را جمع کرد و خطبه ای خواند که بسیار بسیار غرا و عالی است. این خطبه عطف به حادثه ای بود که در عصر همان روز پیش آمده بود. شنیده اید که در عصر تاسوعا تکلیف یکسره شد و فقط مهلتی داده شد برای فردا، تکلیف قطعی بود، بعد از قطعی شدن تکلیف ابا عبدالله اصحاب را جمع کردند. راوی امام زین العابدین علیه السلام است که خودشان آنجا بوده اند، میفرماید: آن خیمه ای که امام علیه السلام اصحاب خود را در آن خیمه جمع کرد مجاور خیمه ای بود که من در آنجا بستری بودم. پدرم وقتی اصحابش را جمع کرد، خدا را ثنا گفت: «اثنی علی الله احسن الثناء و احمد علی السراء و الضراء اللهم انی احمداک علی ان اکرمتنا بالنبوة - و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین؛ خدا را به بهترین وجه ستایش می کنم و او را در راحتی و سختی می ستایم. بار خدایا ترا سپاس می گویم که ما را با نبوت کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و ما را آشنای به دین قرار دادی».

امام علیه السلام یاران خود را نزدیک غروب به نزد خود فراخواند. علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: من نیز خدمت پدرم رفتم تا گفتار او را بشنوم در حالی که بیمار بودم، پدرم به اصحاب خود می فرمود: "اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی السراء و الضراء، اللهم انی احمداک علی ان اکرمتنا بالنبوة و جعلت لنا اسماعا و ابصارا و افئده و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین فاجعلنا لک من الشاکرین، اما بعد فانی لا اعلم اصحابا او فی ولا خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله جمیعا عنی خیرا. الا و انی لاظن یومنا من هؤلاء الاعداء غدا و انی قد اذنت لکم

جميعا فانطلقوا في حل ليس عليكم منى ذمام، هذا الليل قد غشيكم فاتخذوه و جملا و لياخذ كل رجل منكم بيد رجل من اهل بيتي فجزاكم الله جميعا ثم تفرقوا في البلاد في سوادكم و مدائنكم حتى يفرج الله فان القوم يطلبونني و لو اصابوني لهما عن طلب غيري."

من یارانی بهتر و با وفاتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیتی فرمانبردارتر و به صله رحم پای بندتر از اهل بیتم نمی شناسم، خدا شما را به خاطر یاری من جزای خیر دهد! من می دانم که فردا کار ما با اینان به جنگ خواهد انجامید. من به شما اجازه می دهم و بیعت خود را از شما بر می دارم تا از سیاهی شب برای پیمودن راه و دور شدن از محل خطر استفاده کنید و هر یک از شما دست یک تن از اهل بیت مرا بگیرید و در روستاها و شهرها پراکنده شوید تا خداوند فرج خود را برای شما مقرر دارد. این مردم، مرا می خواهند و چون بر من دست یابند با شما کاری ندارند.

خدای را ستایش می کنم بهترین ستایش ها و او را سپاس می گویم در خوشی و ناخوشی. بار خدایا! تو را سپاسگزاریم که ما را به نبوت گرامی داشتی و علم قرآن و فقه دین را به ما کرامت فرمودی و گوشه شنوا و چشمی بینا و دلی آگاه به ما عطا کردی، ما را از زمره سپاسگزاران قرار بده. من یارانی بهتر و با وفاتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیتی فرمانبردارتر و به صله رحم پای بندتر از اهل بیتم نمی شناسم، خدا شما را به خاطر یاری من جزای خیر دهد! من می دانم که فردا کار ما با اینان به جنگ خواهد انجامید. من به شما اجازه می دهم و بیعت خود را از شما بر می دارم تا از سیاهی شب برای پیمودن راه و دور شدن از محل خطر استفاده کنید و هر یک از شما دست یک تن از اهل بیت مرا بگیرید و در روستاها و شهرها پراکنده شوید تا خداوند فرج خود را برای شما مقرر دارد. این مردم، مرا می خواهند و چون بر من دست یابند با شما کاری ندارند.

این یکی از شاهکارهای اباعبدالله است که در همان شب همه یاران را جمع کرد. (مرد خدا را ببینید!) برای اینها خطابه خواند چه خطابه ای! اول حمد خدا را خواند، ثنای الهی کرد چه ثنایی! مثل کسی که در دنیا برای او هیچ گونه مصیبتی پیش نیامده است.

برادران و پسران و برادر زادگان و پسران عبدالله بن جعفر و زینب علیها السلام به پیش آمدند و گفتند: برای چه این کار را بکنیم؟ برای اینکه بعد از تو زنده بمانیم؟ هرگز، خداوند آن روز را برای ما پیش نیاورد.

حضرت عباس علیه السلام به عنوان نخستین نفر سخنانی به این مضمون گفت، و بعد از او دیگران نیز چنین گفتند.

امام حسین علیه السلام به پسران عقیل رو کرد و فرمود: «ای پسران عقیل! کشته شدن مسلم علیه السلام بس است، پس شما بروید، من اجازه رفتن به شما دادم.»

آنها عرض کردند: «سبحان الله!» آنگاه مردم درباره ما چه می گویند، ما بزرگ و آقا و عموی خود را که بهترین عموهایمان بود به خود واگذاریم و یک تیر باهم نینداختیم و یک نیزه و شمشیر به کار نبردیم، و ندانیم که به سرشان چه آمد؟ نه هرگز ما چنین کاری نخواهیم کرد، بلکه ما جان و مال و زن و فرزند خود را فدای تو می سازیم، و در رکاب تو می جنگیم تا به هر جا رفتی ما نیز همراه تو باشیم.

«فقیه الله العیشی بعدک».

در میان یاران غیر بنی هاشم، مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: آیا ما از تو دست برداریم؟ آنگاه ما چه عذر و بهانه ای در مورد حق شما به پیشگاه خدا ببریم؟ آگاه باش به خدا دست از تو بر نمی دارم تا نیزه به سینه دشمن بکوبم، و آنها را به شمشیر بزنم تا قائمه شمشیر در دستم می باشد و گرنه سنگ به سوی آنها پرتاب کنم، سوگند به خدا دست از تو بر نمی دارم تا خدا بداند که ما حرمت پیامبرش را درباره تو رعایت نمودیم و اگر مرا هفتاد بار در راه تو بکشند و بسوزاند و زنده کنند تا دم آخر با تو هستم تا چه رسد به اینکه یک کشتن بیش نیست، و آن کشتن در راه تو کرامتی است که هرگز پایان ندارد.

پس از او «زهیر بن قین» برخاست و گفت: «سوگند به خدا دوست ندارم کشته شوم سپس زنده گردم، دوباره کشته شوم تا هزار بار و خدا به وسیله کشته شدن من از کشته شدن تو و جوانان از خاندانت جلوگیری نماید».

گروهی از یاران نیز همین گونه سخن گفتند، امام از همه تشکر کرد و برای همه دعا نمود و به خیمه خود بازگشت.

نیز روایت شده: امام حسین علیه السلام به یاران خود فرمود: خداوند جزای خیر به شما عطا فرماید، و جایگاه آنها را در بهشت به آنان نشان داد، آنها در شب عاشورا مقام ارجمند خود را در بهشت دیدند، و به یقینشان افزوده شد، از این رو از شمشیر و نیزه و تیر، احساس درد و رنج نمی کردند و آنچنان در سطح بالائی از روحیه شهادت طلبی بودند، که برای وصول به مقام شهادت از همدیگر پیشدستی می کردند».

امام سجاد علیه السلام می فرماید: من شب عاشورا نشسته بودم و عمه ام نزد من بود و از من پرستاری می کرد، در آن هنگام پدرم به خیمه خود رفت و جون (یا جوین) غلام ابوذر در نزد آنحضرت سرگرم اصلاح شمشیر آنحضرت بود و پدرم این اشعار را (که حاکی از بی اعتباری دنیا است) خواند: یا دهر اف لک من خلیل - کم لک بالاشراق و الاویل - من صاحب او طالب قتیل - والدهر لا یقنع بالبدیل - و انما الامر الی الجلیل - و کل حی سالک سیلی.

امام حسین این اشعار را دو یا سه بار خواند، من آن اشعار را شنیدم و مقصود امام را دریافتم، گریه گلویم را گرفت، اما خود را نگه داشتم و خاموش شدم و دانستم بلا فرود آمده است.

اما عمه ام زینب علیها السلام تا آن اشعار را شنید، مقصود را دریافت، نتوانست خودداری کند، گریه کنان بی تابانه به حضور امام دوید و گفت: «وا ثكلاله! لیت الموت اعدمنی الحیوه...».

امام به او نگریست و فرمود: خواهر جان! شیطان صبر شکیبائی را از تو نرباید، این را گفت: قطرات اشک از چشمانش سرازیر گشت و فرمود: «لو ترک القطا لنام».

زینب عرض کرد: وای بر حال من، تو ناگزیر خود را به مرگ سپرده ای، و بندهای قلم را گسته ای و بسیار بر من ناگوار و دشوار است، این را گفت و مشت بر صورت زد، دست بر گریبان برده و آن را چاک زد و بیهوش به زمین افتاد.

امام حسین علیه السلام برخاست و آب به روی خواهر پاشید، و او را دلداری داد و فرمود: آرام باش ای خواهر، پرهیزگاری و شکیبائی را که خدا بهره ات ساخته پیشه کن و بدانکه همه اهل زمین و آسمان میمیرند، و جز خدا هیچکس باقی نمی ماند جد و پدر و مادرم بهتر از من بودند، بردارم حسن علیه السلام بهتر از من بود (همه از دنیا رفتند) و من و هر مسلمانی باید به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا کنیم.

خواهرم تو را سوگند می دهم بعد از کشتن من گریبان چاک مزین، روی خود را مخراش، امام سجاد علیه السلام می فرماید: آنگاه پدرم، زینب علیها السلام را نزد من آورد و نشانده خود به سوی یارانش رفت.

(شب عاشورا امام بود که زینب را دلداری دهد و لی بعد از ظهر عاشورا چه کسی زینب علیها السلام را دلداری داد؟!).

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به سامان دادن کارهای خودش پرداخت. عالمی بود این شب عاشورا: «ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل؛ قطعاً پروردگارت می داند که تو نزدیک به دو ثلث از شب و گاه نصف آن یا ثلث آن را (به نماز) برمی خیزی (مزمل/۲۰).

در این شب اباعبدالله کارهایی انجام داد. یکی از کارهایی که انجام داد این بود که فرمود خیمه ها را به سرعت بکنید، جابجا کنید، طنابهای خیمه ها را به یکدیگر نزدیک کنید به طوری که میخهای هر طناب در داخل خیمه دیگر کوبیده شود تا بین خیمه ها فاصله ای نباشد که کسی بتواند از وسط خیمه ها بگذرد. بعد هم دستور داد خیمه ها را به شکل نیم دایره در آن شب بپا کنند برای وضع خاصی و باز دستور داد در پشت خیمه ها یک خندق مانندی با بیل و کلنگ کنند، صحرا هم نیاز بود، از نی و هیزم و سوختنیها زیاد جمع کردند، فرمود امشب تا صبح اینجا را پر کنید. منظور این بود که فردا صبح این نی ها را آتش بزنند که دشمن از پشت سر نتواند حمله کند. این تدبیری بود

که اباعبدالله برای اهل بیت و خاندانش ترتیب داد که لافل تا اینها زنده هستند کسی از پشت سر نتواند بیاید متعرض حریم اباعبدالله بشود.

دیگر اینکه دستور داد همه شمشیرها را صیقل بزنند و اسلحه را آماده کنند، و همه اینها را در آن شب آماده کردند. مردی بود به نام جون بن ابی مالک (هوی هم گفته اند). او یک آزاد شده ابوذر غفاری و از شیعیان خالص و مخلص اباعبدالله بود. اهل این کار بود، یعنی اسلحه ساز بود. این مرد کارش در آن شب این بود که اسلحه دیگران را آماده می کرد. خود حضرت می آمدند از کارش خبر می گرفتند، نظارت می کردند.

از وقایع شب عاشورا آنکه امام حسین علیه السلام و اصحابش مشغول دعا و تلاوت قرآن و نماز و مناجات بودند، به گونه ای که در روایت آمده:

ولههم دوی کدوی النحل ما بین راکع و ساجد و قائم و قاعد.

همین آوای پر سوز که از دل‌های پاکبازان و عاشقان خدا برمی خاست، باعث شد که سی و دو نفر از سربازان دشمن تحت تاثیر قرار گرفته، همان شب به سپاه امام حسین علیه السلام پیوستند.

شب عاشورا، امام حسین علیه السلام تنها از خیمه خود بیرون آمد و برای شناسایی به طرف بیابان رفت و به بررسی بلندها و گوداها و فراز و نشیبهای بیابان پرداخت، نافع بن هلال می گوید: من پشت سر امام به راه افتادم (تا اگر از ناحیه دشمن به او آسیب برسد از او دفاع کنم) امام فهمید و به من فرمود: برای چه بیرون آمده ای؟ عرض کردم: «از اینکه تنها بیرون رفتی پریشان شدم چرا که لشکر این طاغوت، در همین نزدیکی است».

امام فرمود: برای بررسی فرازا و گودالهای این بیابان آمده ام، تا هنگام حمله دشمن و حمله ما، میدان و کمینگاههای میدان را بشناسم.

نافع می گوید: سپس امام بازگشت و دستم را گرفت و فرمود: همان واقع می شود و وعده خدا خلاف ناپذیر است!! سپس به من فرمود: «آیا نمی خواهی شبانه بین این دو کوه بروی و جان خود را از این گیر و دار نجات دهی؟».

نافع تا این سخن را شنید، روی دو پای امام افتاد و بوسید و با سوز و گداز می گفت: «مادرم به عزایم بنشیند (که بروم) شمشیرم معادل هزار درهم، و اسبم نیز معادل هزار درهم است، خداوند افتخار همسویی با تو را به من عطا کرده، از تو جدا نگردم تا در راه تو قطعه قطعه شوم».

سپس امام به خیمه زینب علیها السلام وارد شد، نافع در مقابل خیمه در انتظار امام ایستاد، شنید زینب به برادر می گوید: آیا اصحاب خود را امتحان کرده ای، من ترس آن دارم که هنگام خطر تو را تنها بگذارند.

امام فرمود: «سوگند به خدا آنها را آزمودم دیدم همه آماده و استوار هستند و همانند اشتیاق کودک به پستان مادرش، اشتیاق به مرگ دارند».

نافع می گوید: وقتی که این سخن از زینب علیها السلام شنیدم، گریه کردم، و نزد حبیب بن مظاهر آمدم و آنچه را شنیده بودم به او گفتم.

حبیب گفت: سوگند به خدا اگر انتظار فرمان امام نبود هم اکنون با شمشیر به سوی دشمن حمله می کردم.

گفتم: من گمان می برم بانوان حرم با حضرت زینب علیها السلام این گونه سخن بگویند و پریشان گردند، مناسب است که اصحاب را جمع کنی و نزد خیمه زینب علیها السلام برویم و با گفتار خود، قلب آنها را گوارا و استوار سازیم.

حبیب، اصحاب را جمع کرد، و سخن نافع را به آنها گفت، همه گفتند: اگر انتظار فرمان امام نبود، هم اکنون به دشمن حمله می کردیم، چشمت روشن و خاطرت آرام باشد که ما استوار هستیم.

حبیب برای آنها دعا کرد، و با هم کنار خیام بانوان آمدند و صدا زدند: «ای گروه بانوان و حرم های رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم این شمشیرهای جوانمردان شما است که سوگند یاد کرده اند در غلاف نکنند مگر اینکه گردن دشمنان را بزنند، و این نیزه های جوانان شما است که قسم خورده اند به زمین نیفکنند مگر اینکه به سینه های دشمن فرو کنند».

بانوان با گریه و ندبه از خیمه ها بیرون آمدند و گفتند: «ای پاکبازان، از حریم دختران رسول خدا و بانوان منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام حمایت کنید و دریغ منمائید».

اصحاب همه صدا به گریه و شیون بلند کردند (که آری ما عاشقانه از شما حمایت می کنیم و اشک شوق می ریزیم).

از وقایع شب عاشورا اینکه امام حسین علیه السلام فرزندش علی اکبر را با سی سواره و بیست پیاده برای آب آوردن (به سوی فرات) فرستاد، آنها در شرائط بسیار خطرناک رفتند آب آوردند، امام به یاران فرمود: «برخیزید و از آب بنوشید و وضو بسازید و غسل کنید و لباسهای خود را بشوئید تا کفن شما باشند».

نیز در مقاتل نقل شده: امام حسین علیه السلام برادرش عباس علیه السلام را (شب تاسوعا یا عاشورا) با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده برای آوردن آب، روانه فرات کرد، بیست مشک همراه آنها بود، آنها در تاریکی شب خود را به آب فرات رساندند عمرو بن حجاج فرمانده نگهبانان آب فرات وقتی که آنها را شناخت به آنها گفت: حق آشامیدن آب دارید ولی حق بردن آن را ندارید.

عباس علیه السلام و همراهان، مشکها را پر از آب کرده و روانه خیام شدند، دشمنان سر راه آنها را گرفتند و جنگ سختی درگرفت، جمعی از دشمنان کشته شدند، ولی از اصحاب عباس علیه السلام

کسی کشته نشد، و آنها مشکهای آب را به خیمه رسانیدند، امام حسین علیه السلام و سایر اهل بیت علیه السلام از آن آب آشامیدند. «فلذا سمی العباس سقاء».

امام حسین علیه السلام به اصحاب فرمود: خیمه های خود را نزدیک هم کنند و خیمه های مردان را در جلو خیمه های زنان قرار دهند، و در پشت خیمه ها گودالی کنند و هیزم و نی در آن ریختند و آتش افروختند تا لشکر دشمن نتواند از پشت خیمه ها به سوی خیمه ها هجوم بیاورد.

امام در نزدیک سحر شب عاشورا، در سرا پرده مخصوص بدن خود را نوره کشید که آن را با بوی مشک معطر کرده بودند، در آن وقت بریر بن خضیر و عبدالرحمان کنار آن خیمه به نوبت ایستاده بودند که بعدا خود بدنشان را پاک و خوشبو سازند، بریر با عبدالرحمان شوخی می کرد، عبدالرحمان به او گفت: امشب هنگام شوخی نیست:

بریر گفت: قوم من می دانند که من نه در جوانی و نه در پیری هل شوخی نبوده ام، اکنون که می بینی شادی می کنم از این رو است که می دانیم شهید می شوم و بعد از شهادت، حوریان بهشت را در بر خواهیم گرفت و از نعمتهای بهشت بهره مند می شوم.

از حضرت زینب علیها السلام نقل شده فرمود: در شب عاشورا، نصف شب به خیمه برادرم حضرت عباس علیه السلام رفتم دیدم جوانان بنی هاشم به دور او حلقه زده اند و او مانند شیر ضرغام با آنها سخن می گوید، و به آنها می فرماید: «ای برادرانم و ای پسر عموهایم! فردا هنگامی که جنگ شروع شد، نخستین کسانی که به میدان رزم می شتابد، شما باشید، تا مردم نگویند: بنی هاشم جمعی را برای یاری خواستند، ولی زندگی خود را بر مرگ دیگران ترجیح دادند...».

جوانان بنی هاشم پاسخ دادند: «ما مطیع فرمان تو می باشیم».

حضرت زینب علیها السلام می گوید: از آنجا به خیمه «حبیب بن مظاهر» رفتم دیدم با یاران (غیر بنی هاشم) جلسه مذاکره تشکیل داده و به آنها می گوید: «فردا وقتی که جنگ شروع شد، شما پیشقدم شوید و نخست به میدان بروید، و نگذارید که یک نفر از بنی هاشم، قبل از شما به میدان برود، زیرا که بنی هاشم، از سادات و بزرگان ما می باشند...».

اصحاب گفتند: «سخن تو درست است» و به آن وفا کردند.

هنگام سحر شب عاشورا، امام حسین علیه السلام اندکی خوابید و بیدار شد، و به حاضران فرمود: در خواب دیدم، سگانی به من روی آوردند تا مرا بدرند، در میان آنها سگی دو رنگ دیدم که از همه بر من سخت تر بود، و گمان دارم کشنده من از میان دشمن، مردی مبتلا به پستی است، باز در عالم خواب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را با جمعی از اصحاب دیدم، فرمود: «ای پسرک من، تو شهید آل محمد هستی، و اهل آسمانها از آمدن تو شادی می کنند و امشب افطار تو در نزد من باشد،

تاخیر مکن، این فرشته ای است که از آسمان فرود آمده تا خون تو را بگیرد و در شیشه سبزی نگهدارد».

این خوابی را که دیده ام حاکی است که اجل نزدیک است و بدون شک هنگام کوچ کردن فرا رسیده است. (منابع: منتهی الامال، تألیف حاج شیخ عباس قمی - ترجمه ارشاد مفید ج ۳ / ص ۹۳ - ۹۵ - بحار ج ۴۴ / ص ۳۹۴ - نفس المهموم ص ۱۱۸ - مقتل الحسین مقرر ص ۲۶۲ - ۲۶۳ - مثير الاحزان ابن نما ص ۵۴ - لهوف ص ۸۴ - بحار ج ۵ ص ۱ - کبریت الاحمر ص ۴۷۹)

دور اندیشی و تدبیر امام حسین(ع) در شب عاشورا

امام حسین(ع) پس از اطمینان از عدم حمله دشمن در عصر روز نهم محرم و در شب عاشورا، فرصتی یافت تا با یارانش به گفت و گو پرداخته و امور سپاه را تنظیم و به عبادت و تهجد خود بپردازد و برای روز بعد، خود را از هر جهت آماده نماید. در این جا وقایع شب عاشورا را فهرست وار به استحضار می رسانیم:

۱ - خطبه امام حسین(ع).

امام حسین(ع) در شامگاه روز تاسوعا، یارانش را در خیمه ای بزرگ گرد آورد و برای آنان خطبه ای خواند و در بخشی از آن فرمود: اما بعد، من یارانی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و خویشاوندانی نیکوکارتر و به حقیقت نزدیکتر از خویشاوندان خود نمی شناسم، خدا شما را از جهت من، پاداش نیک عطا فرماید. یاران من! بدانید يك امشب، بیشتر در این جهان به سر نخواهیم کرد و فردا از دست این مردم، جان به سلامت نخواهیم برد. من به شما اجازه می دهم که همگی از این سرزمین بیرون روید و من بیعت خود را از شما برداشتم و اینک شب تاریک است و شما می توانید با کمال آسودگی خود را از چنگال دشمن برهانید.

پس از سخنان آن حضرت، حاضران در مجلس از جمله برادران، فرزندان، برادر زادگان و عموزادگان آن حضرت، یکی پس از دیگری داد سخن داده و عرض کردند که ما هرگز چنین نخواهیم کرد و تا زنده ایم، تو را تا آخرین قطره خونمان یاری خواهیم نمود.

پیش از همه، برادرش حضرت عباس(ع) سخن گفت و وفاداری و پایداری خویش را ابراز داشت. سپس سایر یاران امام حسین(ع) به وی اقتدا کرده و هر کدام به نوعی وفاداری خویش را اعلام کردند و از تنها گذاشتن آن حضرت و رفتن از سرزمین کربلا امتناع نمودند.

۲ - سفارش امام حسین(ع) به خواهرش زینب کبری(س).

حضرت زینب(س) هنگامی که متوجه حالات امام حسین(ع) گردید و یقین حاصل کرد که وی از دنیا قطع امید کرد و آماده لقای الهی شده است، بسیار نگران و سراسیمه شد و به نزد آن حضرت رفت و عرض کرد: ای کاش مرگ مرا در می یافت و به زندگی ام پایان می داد و من شاهد چنین

روزی نبودم. امروز گویا مادرم فاطمه زهرا(س)، پدرم حضرت علی(ع) و برادرم حسن مجتبی(ع) از دنیا رفته اند. ای یادگار گذشتگان و سرپرست بازماندگان! تو چرا؟

امام حسین(ع) خواهرش را دلداری داد و به وی فرمود: خواهرم! متوجه باش که شیطان، حلم و بردباریت را از تو نرباید. خواهرم! آرام باش و از خدا بپرهیز و به اراده او خوشنود باش و بدان که اهل زمین می میرند و آسمانی ها باقی نمی مانند و غیر خدا هر چه هست، از بین می رود و جز ذات پاک باری تعالی که موجودات را آفرید و مردم را مبعوث می سازد و یکتای بی همتا است، هیچ چیز دیگری برقرار نخواهد ماند. جدّم رسول خدا(ص)، پدرم، مادرم و برادرم که از من بهتر بودند، همگی رفتند، بر من و هر مسلمانی لازم است از آنان پیروی کرده و به راه آنان برویم.

آن حضرت، با بیانی شیوا و آرام بخش، خواهرش را تسلی داد و بر قوه صبر و حلمش افزود و برای همیشه وی را آرام نمود.

۳- تنظیم امور خیمه گاه.

امام حسین(ع) که تجربیات ارزنده ای از نبرد با دشمنان داشت، با همان یاران اندک خود، تمام جوانب جنگ و دفاع بایسته را ملحوظ می داشت و از پیش برای آن تصمیمات لازم را اتخاذ می کرد. آن حضرت، برای دفاع بهتر و روان تر در برابر تهاجم احتمالی دشمن، دستور داد که خیمه ها را به یکدیگر نزدیک کرده و با طناب های محکم آن ها را به هم پیوند دهند و در اطراف خیمه ها خندق حفر کرده و آن ها را از خار و هیزم انباشته کنند، تا در هنگام هجوم دشمن از سه طرف آنان را با خندق هایی شعله ور مواجه کرده و از یک طرف با نیروهای تدافعی خویش در برابر دشمن ایستادگی کنند.

این تصمیم و تدبیر آن حضرت، بسیار اثر بخش و کارساز بود. زیرا بارها دسته هایی از اراذل و گروه های جنایت پیشه سپاه عمر بن سعد، قصد هجوم به خیمه گاه امام حسین(ع) را نمودند ولی با انبوهی از آتش مواجه شده و از ادامه کار خود منصرف گردیدند.

۴- عبادت و تهجد.

شب عاشورا به عنوان آخرین شب زندگانی امام حسین(ع) و یاران وفادارش، برای آنان بسیار با ارزش و مغتنم بود. آنان از این شب، بیشترین و بهترین بهره های معنوی و عرفانی را تحصیل کرده و تا بامدادان روز عاشورا به راز و نیاز، مناجات، نماز و قرائت قرآن پرداختند و روح و روان خود را با تهجد و شب زنده داری صیقل داده و برای شهادت در راه خدا آماده کردند.

(منابع: الفتوح (ابن اعثم کوفی) ص ۹۰۱؛ الارشاد (شیخ مفید) ص ۴۴۲؛ لهوف سید بن طاووس ص ۱۰۹)

روضه شب عاشورا

أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

امشب شب وداع حسین است و زینب است - در خیمه های آل علی شور و شیون است
 امشب حسین گرم مناجات با خداست - فردا سرش به نیزه و صد زخم بر تن است
 امشب زمین کربلا جای امتحان - فردا حریم عشق خدای مُهِیْمَن است
 در این شب وداع و از این مکان - ما را سلام بر رخ هفتاد و تن است
 شب عاشورا است ، شب وداع یاران حسین است امشب آخرین شبی است حسین کنار زینب است ،
 خوشا به حال آنهایی که امشب کنار قبر حسین هستند .

امشب حسین بن علی مهمان طفلان است - فردا سرش از تن جدا با کام عطشان است
 زینب پریشان است - از دیده گریان است
 امشب کند افشا حسین اسرار فردا را - فردا سر سر خدا بر نیزه تابان است
 زینب پریشان است - از دیده گریان است

از خیمه ها تا صبح صدای مناجات و راز و نیاز بلند است راوی می گفت : دل شب وسط بیابان
 (پشت خیمه ها) سیاهی را دیدم جلو رفتم ، دیدم ابی عبدالله است ، آقا جان شما در این صحرا چه
 کار داری ؟ فرمود درام خارهای بیابان را جمع می کنم ، آقا جان برای چی ؟
 فرمود ! فردا عصر عاشورا وقتی ما را شهید کردند ، خیمه ها را آتش می زنند ، وقتی حمله به خیمه
 ها می کنند ، بچه ها فرار می کنند، پاهای کوچکشان تاب این خارها را ندارد . همه صدا بزنید
 حسین ، حسین . (منبع : گل واژه های محرم ، ص ۷۲)

امشب ابی عبدالله بالین زین العابدین (علیه السلام) بود، زین العابدین (علیه السلام) می گوید، عمه
 ام از من پرستاری می کرد، یک وقت دیدم بابام بغض گلویش را گرفت، رفت کنار خیمه صدای گریه
 اش بلند شد، ابی عبدالله شروع کرد به شعر خواندن: یا دهر أف لك من خلیل کم لك بالاشراق
 والاصیل - من صاحب او طالب قتیل و الدهر لایقنع بالتبدیل - و انما الامر الی الجلیل و کل حی
 سالک سبیل.

چنان از بی وفایی دنیا گفت، چنان ناله زد، زین العابدین (علیه السلام) می گوید، من یقین کردم
 امشب دیگه شب آخره، فردا دیگه کار تمامه، بغض گلویم را گرفت، اما خودم را نگه داشتم، عمه ام
 سراسیمه رفت از خیمه بیرون، به پای حسین (علیه السلام) افتاد، صدا زد: کاش مرده بودم «الیوم
 مات جدی، الیوم مات ابی، الیوم مات امی، الیوم مات اخی» داداش داغ جدم تازه شد، داغ مادرم تازه
 شد ...

یعنی کأنَّ همین الان در خانه را آتش زدند، کأنَّ همین الان فرق بابام را شکافتند ... بعد دوتا کار کرده زینب (سلام الله علیها)، جگر امام حسین (علیه السلام) را سوزانده است، یکی محکم به صورت خودش زد، یکی هم گریبان چاک کرد، افتاد روی زمین، غش کرد. ابی عبدالله سر زینب (سلام الله علیها) را به دامن گرفت، بعضی نوشتند: یک کمی آب تو صورت زینب (سلام الله علیها) پاشید. شاید هم با اشک، زینب (سلام الله علیها) را به هوش آورد، صدا زد: خواهرم اهل زمین و آسمان می میرند، جز خدا کسی باقی نمی ماند، جدم، پدرم، مادرم و برادرم که بهتر از من بودند همه رفتند.

تو که خواهر صبری بودی؟ داغ مادرم را دیدی، صدا زد: داداش آخه هر داغی دیدم دلم خوش بود حسین (علیه السلام) را دارم، زینب جان نکنه بعد من شیون و ناله کنی ... (منبع: سوگنامه آل محمد ۲۳۸/ ترجمه ی ارشاد مفید ج ۲ ص ۹۶ - منبع: کتاب گلوآژه های روضه)

امشب، شب قیامت کبرای دیگر است

امشب، شب قیامت کبرای دیگر است - هر لحظه یک گزارش صحرای محشر است
 امشب رسد به گوش، مناجات عاشقان - فردا، به روی خاک، بدنهای بیسر است
 امشب، علم به دست علمدار کربلاست - فردا، تنش به علقمه، در خون شناور است
 امشب رباب، دست دعایش بر آسمان - فردا تسلی دل او، داغ اصغر است
 امشب دعا به جان جوانان کند، حسین - فردا به روی دامن او نعش اکبر است
 امشب عطش گرفته ز قاسم توان و تاب - فردا به جای آب، دهانش ز خون تر است
 امشب دعای زینب کبراست یا حسین - فردا لبش به زخم گلولی برادر است
 امشب حسین گرم مناجات با خداست - فردا هزار پاره ز شمشیر و خنجر است
 امشب حسین پیرهن کهنه اش به بر - فردا، نه سر، نه پیرهن او را، به پیکر است
 «میثم» دمد ز هر نفست شعله های دل - نظم تو سوز سینه آل پیمبر است
 نزدیک شب عاشورا، امام حسین علیه السلام یاران خود را به گرد خود آورد، امام سجاد علیه السلام می فرماید: من با اینکه بیمار بودم، نزدیک شدم ببینم پدرم به آنان چه می گوید، شنیدم رو به اصحاب کرد و پس از حمد و ثنا فرمود: «اما بعد و انی لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر ولا اوصل من اهل بیته فجزا کم الله عنی خیرا ...».

برادران و پسران و برادر زادگان و پسران عبدالله بن جعفر و زینب علیها السلام به پیش آمدند و گفتند: برای چه این کار را بکنیم؟ برای اینکه بعد از تو زنده بمانیم؟ هرگز، خداوند آن روز را برای ما پیش نیاورد.

حضرت عباس علیه السلام به عنوان نخستین نفر سخنانی به این مضمون گفت، و بعد از او دیگران نیز چنین گفتند.

امام حسین علیه السلام به پسران عقیل رو کرد و فرمود: «ای پسران عقیل! کشته شدن مسلم علیه السلام بس است، پس شما بروید، من اجازه رفتن به شما دادم».

آنها عرض کردند: «سبحان الله!» آنگاه مردم درباره ما چه می گویند، ما بزرگ و آقا و عموی خود را که بهترین عموهایمان بود به خود واگذاریم و یک تیر باهم نینداختیم و یک نیزه و شمشیر به کار نبردیم، و ندانیم که به سرشان چه آمد؟ نه هرگز ما چنین کاری نخواهیم کرد، بلکه ما جان و مال و زن و فرزند خود را فدای تو می سازیم، و در رکاب تو می جنگیم تا به هر جا رفتی ما نیز همراه تو باشیم.

«فقبیح الله العیش بعدک».

در میان یاران غیر بنی هاشم، مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: آیا ما از تو دست برداریم؟ آنگاه ما چه عذر و بهانه ای در مورد حق شما به پیشگاه خدا ببریم؟ آگاه باش به خدا دست از تو بر نمی دارم تا نیزه به سینه دشمن بکوبیم، و آنها را به شمشیر بزنم تا قائمه شمشیر در دستم می باشد و گرنه سنگ به سوی آنها پرتاب کنم، سوگند به خدا دست از تو بر نمی دارم تا خدا بداند که ما حرمت پیامبرش را درباره تو رعایت نمودیم و اگر مرا هفتاد بار در راه تو بکشند و بسوزاند و زنده کنند تا دم آخر با تو هستم تا چه رسد به اینکه یک کشتن بیش نیست، و آن کشتن در راه تو کرامتی است که هرگز پایان ندارد.

پس از او «زهیر بن قین» برخاست و گفت: «سوگند به خدا دوست ندارم کشته شوم سپس زنده گردم، دوباره کشته شوم تا هزار بار و خدا به وسیله کشته شدن من از کشته شدن تو و جوانان از خاندانت جلوگیری نماید».

گروهی از یاران نیز همین گونه سخن گفتند، امام از همه تشکر کرد و برای همه دعا نمود و به خیمه خود بازگشت.

نیز روایت شده: امام حسین علیه السلام به یاران خود فرمود: خداوند جزای خیر به شما عطا فرماید، و جایگاه آنها را در بهشت به آنان نشان داد، آنها در شب عاشورا مقام ارجمند خود را در بهشت دیدند، و به یقینشان افزوده شد، از این رو از شمشیر و نیزه و تیر، احساس درد و رنج نمی کردند و آنچنان در سطح بالائی از روحیه شهادت طلبی بودند، که برای وصول به مقام شهادت از همدیگر پیشدستی می کردند».

خدا کند نرود امشب و سحر نشود - که شام زینب غمدیده تیره تر نشود - خدا کند نشود صبح این شب عاشورا - خدا کند که سحرگاه جلوه گر نشود. (منابع: ترجمه ارشاد مفید ج ۳ / ص ۹۳ - ۹۵ -

منتهی الآمال ج ۲ / ص ۲۴۷ - ترجمه ارشاد مفید ج ۲ / ص ۹۷ - بحار ج ۴۴ / ص ۳۹۴ - نفس المهموم ص ۱۱۸ - مقتل الحسین مقرر ص ۲۶۲ - ۲۶۳ - نفس المهموم ص ۱۱۷ - مثير الاحزان ابن نما ص ۵۴ - لهوف ص ۸۴ - بحار ج ۵ ص ۱ - کبریت الاحمر ص ۴۷۹ - راهنمای تبلیغ ۶ ویژه امر به معروف و نهی از منکر صفحه ۱۶۳ نمایندگی ولی فقیه در سپاه)

خواب دیدم در این شب غربت

خواب دیدم در این شب غربت - خواب دستی عجیب و خون آلود
 خواب دیدم که پیکرم خواهر - طعمه ی گرگ های وحشی بود
 اضطرابی به جانم افتاده - که بیان کردنش میسر نیست
 یک جوان مرد با شرف زینب - بین این سی هزار لشکر نیست
 ماجراهای عصر فردا را - در نگاه تر تو میبینم
 راضیم به رضای معبودم - تا سحر بوته خار میچینم
 شب آخر وصیتی دارم - در نماز شبت دعایم کن
 ظهر فردا به خنده ای خواهر - راهی وادی منایم کن
 باغ سرسبز خاطرات را - غصه پاییز میکند زینب
 گوش کن شمر خنجر خود را - آن طرف تیز میکند زینب
 عصر فردا از اهل بیت رسول - زهر چشمی شدید میگیرند
 وقت تاراج خیمه های حرم - چند کودک ز ترس میمیرند
 کوفیان شهره ی عرب هستند - مردمانی که دست سنگین اند
 رسمشان است میوه را در باغ - با همان شاخ و برگ می چینند
 دور کن از زنان و دخترها - هرچه خلخال در حرم داری
 خواهرم داخل وسایل خود - روسری اضافه هم داری؟؟؟
 عصر فردا بدون شک اینجا - میزند گردبار خاکستر
 با صبوری به معجرت حتما - گره ی محکمی بزن خواهر
 وحید قاسمی ... اشعار شب عاشورا

امشب شهادت نامه ی عشاق، امضا میشود

امشب شهادت نامه ی عشاق، امضا میشود - فردا ز خون عاشقان، این دشت دریا میشود
 امشب کنار یکدیگر، بنشسته آل مصطفی - فردا پریشان جمعیان، چون قلب زهرا میشود
 امشب بود برپا اگر، این خیمه ی ثاراللهی - فردا به دست دشمنان، برکنده از جا میشود
 امشب صدای خواندن قرآن به گوش آید ولی - فردا صدای الامان، زین دشت بر پا میشود

امشب کنار مادرش، لب تشنه اصغر خفته است - فردا خدایا بسترش، آغوش صحرا میشود
 امشب که جمع کودکان، در خواب ناز آسوده اند - فردا به زیر خارها، گمگشته پیدا میشود
 امشب رقیه حلقه ی زرین اگر دارد به گوش - فردا دریغ این گوشوار از گوش او وا میشود
 امشب به خیل تشنگان، عباس باشد پاسبان - فردا کنار علقمه، بی دست سقا میشود
 امشب که قاسم زینب گلزار آل مصطفاست - فردا ز مرکب سرنگون، این سرو رعنا میشود
 امشب گرفته در میان اصحاب، ثارالله را - فردا عزیز فاطمه، بی یار و تنها میشود
 امشب به دست شاه دین، باشد سلیمانی نگین - فردا به دست ساربان، این حلقه یغما میشود
 امشب سر سرّ خدا بر دامن زینب بود - فردا انیس خولی و دیر نصاری میشود
 ترسم زمین و آسمان، زیر و زبر گردد «حسان» - فردا اسارت نامه ی زینب چو اجرا میشود
 حبیب الله چایچیان (حسان)

امشب ثارالله، با انصارالله گرم نماز است

امشب ثارالله، با انصارالله گرم نماز است - فردا زخون این جان نثاران، دین سرفراز است
 امشب علمدار، ساقی و سردار، مشغول رازاست - فردا زشوق دیدار جانان در سوز و ساز است
 امشب به دوشش بهر یتیمان مشک پُر آب است - فردا الها قلب یتیمان بهرش کباب است
 امشب بگردد دور خیام شاه شهیدان - فردا بیفتد دستان سقا در طرف میدان
 امشب به خیمه، سالار زینب، تنها نشیند - فردا به مقتل، جان دادن اش را زهرا ببیند
 امشب درخشد برگرد خیمه خورشید لیلا - فردا بیفتد در خاک و در خون امید لیلا
 امشب علمدار برگرد خیمه صورت نهاده - فردا دو دستش در جنگ عدوان از تن فتاده
 امشب به طاعت، قاسم به سجده سر می گذارد - فردا به زیر سُم ستوران جان می سپارد
شیعیان، فردا حسین بی یار و یاور می شود
 شیعیان، فردا حسین بی یار و یاور می شود - خون جگر، زینب زداغ شش برادر می شود
 ادامه ی نوحه:

تا که آب آرد به شطّ خون، جدا - از بدن دست ابوالفضل دلاور می شود
 برسر دست حسین از تیر ظلم حرمه - پاره حلق نازک شش ماهه اصغر می شود
 حضرت نجمه نمی داند که فردا قاسمش - از جفای کوفیان صدپاره پیکر می شود
 شش برادر باشد امشب زینب و کلثوم را - پیکر هر یک به خون فردا شناور می شود
 شمر ملعون از جفا سازد جدا رأس از حسین - نوحه گر زین ماجرا زهرای اطهر می شود

امشب شب خونین عاشورا است

امشب شب خونین عاشورا است - امشب زمین کربلا غوغاست

سلطان دین امشب، آماده فرداست

ادامه ی نوحه:

امشب عجب هنگامه ای برپاست - امشب عزا در عالم بالاست

طومار جانبازی با رنگ خون امضاست

امشب شب کنکور یاران است - شام وداع جان نثاران است

فردا زمین از خون گلستان است - سلطان مظلومان، بزم عزا آراست

گفتا حسین کی همرهان من - ای باوفا، ای یاوران من

ای با حمیت پیروان من - امشب که می بینید پایان عمر ماست

هرکس که می خواهد رود ز اینجا - تا شب بود، ره را شود پیما

اینجا شود فردا به پا غوغا - این بیعتم امشب، از جملگی برخاست

این سیر ما سیرالی الله است - پوید مر این ره هر که آگاه است

بر جملگی این حکم دلخواه است - پیماید این ره را، هرکس که او بیناست

امشب شب قتل حسین، سلطان خوبان است

امشب شب قتل حسین، سلطان خوبان است - زینب پریشان است

فردا زمین کربلا از خون گلستان است - زینب پریشان است

ادامه ی نوحه:

امشب علمدار حسین دارد نگهبانی - آن حیدرثانی

فردا تن بی دست او اندر بیابان است - زینب پریشان است

امشب به روی سینه ی مادر بود اصغر - آن طفل خوش منظر

فردا ز تیر حرمه مهمان جانان است - زینب پریشان است

امشب بود قاسم میان خیمه گه شادان - از خواندن قرآن

فردا ز مرکب سرنگون این سرو بستان است - زینب پریشان است

امشب گلان مصطفی از تشنگی بی تاب - در گفتگوی آب

فردا روان از دیدگان اشک یتیمان است - زینب پریشان است

امشب را شه دین در حرمش مهمان است

امشب را شه دین در حرمش مهمان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

مکن ای صبح طلوع

(ترکیب بندی برای شب عاشورا)

شب وصل است و تب دلبری جانان است - ساغر وصل لبالب به لب مستان است
 در نظر بازیشان اهل نظر حیران است - گوئیا مشعله از بام فلک ریزان است
 چشم جادوی سحر زین شب و تب گریان است - امشب را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 «یارب این بوی خوش از روضه جان می آید؟ - یا نسیمی است کزان سوی جهان می آید؟»
 «یارب این نور صفات از چه مکان می آید؟» - «عجب این فقهه از حور جنان می آید!»
 یارب این آب حیات از چه دلی جوشان است؟ - امشب را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 «چه سماع است که جان رقص کنان» می آید؟ - «چه صغیر است که دل بال زنان می آید؟»
 چه پیامی است؟ چرا موج گمان می آید؟ - چه شکار است؟ چرا بانگ کمان می آید؟
 چه فضائی است؟ چرا تیر قضا پران است؟ - امشب را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 گوش تا گوش، همه کز و فر دشمن پست - شاه بنشسته، بر او حلقه یاران الست
 «پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست» - چار تکبیر زده یکسره بر هر چه که هست
 خیمه در خیمه صدای سخن قرآن است - امشب را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 وه از آن آیت رازی که در آن محفل بود - «مفتی عقل در این مسئله لایعقل بود»
 «عشق می گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود» - «خم می بود که خون در دل و پا در گل بود»
 ساغر سرخ شهادت به کف مستان است - امشب را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 این حسین است که عالم همه دیوانه اوست - او چو شمعی است که جانها همه پروانه اوست
 شرف میکده از مستی پیمانه اوست - هر کجا خانه عشق است همه خانه اوست
 حالیا خیمه گهش بزمگه رندان است - امشب را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 قل هو الله بزیاد زلیش، رمز احد - لم یلد گوید و لم یولد و الله صمد
 این تمنا ز احد در دل او رفته زحد: - می وصلی بچشان - تا در زندان ابد
 بشکنم - از خم وحدت که چنین جوشان است - امشب را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 محرمان حلقه زده در پی پیغامی چند: - «چشم انعام مدارید ز انعامی چند»

«فرصتِ عیش نگه دار و بزَن جامی چند» - که نماندست ره عشق مگر گامی چند
 در بلائیم ولی عشق بلا گردان است - امشبِی را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 امشب است آنکه «ملایک در میخانه زدند - گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند»
 «با من راه نشین باده مستانه زدند» - «قرعه فال به نام من دیوانه زدند»
 یوسفِ فاطمه را ننگِ جهان زندان است - امشبِی را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 هان که گوی فلک صدق به چوگان من است - ساحت کون و مکان عرصه میدان من است
 دیده فتح ابد عاشق جولان من است - هر چه در عالم امر است به فرمان من است
 پیش ما آتش نمرود گلِ بستان است - امشبِی را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 «هان و هان ناقة حقیم» مجوئید حیل - «تا نبرد سرتان را سرِ شمشیرِ اجل»
 «پیش جان و دل ما آب و گلی را چه محل؟» - «کار حق کن فیکون است نه موقوف علل»
 بی فروغ رخ او، جان و جهان بی جان است - امشبِی را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 ظهر فردا عملی مذهب رندان بکنم - «قطع این مرحله با مرغ سلیمان» بکنم
 حمله بر شعبده از دولت قرآن بکنم - «آنچه استاد ازل گفت بکن»، آن بکنم
 عاقبت خانه ظلم است که آن ویران است - امشبِی را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 «نقدها را بود آیا که عیاری گیرند - تا همه صومعه داران پی کاری گیرند»
 و به تاریکی شب ره به کناری گیرند - صادقان زآینه صدق، غباری گیرند
 صحنه مشهد ما صحن نگارستان است - امشبِی را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 گفت عباس که: من از سر جان برخیزم - از «سر جان و جهان دست فشان برخیزم»
 «از سر خواجهگی کون و مکان برخیزم» - من «بیویت ز لحد رقص کنان برخیزم»
 این چه روح است و کرامت که در این یاران است - امشبِی را شه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 در شب قتل، نگفت از سر و سامان، زینب - «داشت اندیشه فردای یتیمان، زینب»
 گفتی از یادِ پریشانی طفلان، زینب - داشت آن شب همه گیسوی پریشان، زینب»

این چه خوابی است که در خوابگاه شیران است؟ - امشب را شاه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 ظهر فردا، قدر عینای حسین است کمان - باز جوید شاه بی یار ز عباس نشان
 ز علمدار خود آن خسرو شمشاد قدان - «که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان»
 قرص خورشید هم از خجلت او پنهان است - امشب را شاه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 علی اکبر به اجازت ز پدر خواهشمند: - صبر از این بیش ندارم، چکنم تا کی و چند؟
 جان به رقص آمده از آتش غیرت چو سپند - بوسه ای بر لب خشکم بزن ای چشمه قند
 دستی اندر خم زلفی که چنین پیچان است - امشب را شاه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 «او سلیمان زمان است که خاتم با اوست» - «سر آن دانه که شد رهن آدم با اوست»
 نفس «همت پاکان دو عالم با اوست» - زخم شمشیر و سنان چیست؟ «که مرهم با اوست»
 پس چه رازی است که خنجر به گلو بُران است؟ - امشب را شاه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 شام فردا که رسد، زینب گریان و دوان - در هیاهوی ردیلانه آن اهرمنان
 پرسد از پیکر صدچاک شاه تشنه زبان - «که شهیدان که اند اینهمه خونین کفنان؟»
 جگر رود فرات از تف او سوزان است - امشب را شاه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 او که درباری میخانه فراوان کرده است - نوش پیمانه خون بر سر پیمان کرده است
 اشک را پیرهن یوسف دوران کرده است - چنگ بر گونه زده موی پریشان کرده است
 در دل حادثه مجموع پریشانان است - امشب را شاه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 یارب این شام سیه را به جلالی دریاب - بال و پر سوخته را با پر و بالی دریاب
 «تشنه بادیه را هم به زلالی دریاب» - جشن دامادی جان را به جمالی دریاب
 که عروس شرف از شوق حناپندان است - امشب را شاه دین در حرمش مهمان است
 ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است - مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
 شب شب اشک و تماشا است اگر بگذارند - لحظه ها با تو چه زیباست اگر بگذارند
 فکر یک لحظه بدون تو شدن کابوس است - با تو هر ثانیه رویاست اگر بگذارند
 مثل قدش قدمش لحن پیمبر وارث - روی فرزند تو زیباست اگر بگذارند

غنچه آخر چقدر آب مگر می خواهد؟ - عمر طفل تو به دنیا است اگر بگذارند
 ساقیت رفته و ای کاش که او برگردد - مشک او حامل دریا است اگر بگذارند
 آب مال خودشان چشم همه دل واپس - خیمه ها تشنه سقا است اگر بگذارند
 قامتش اوج قیام است قیامت کرده است - قد سقای تو رعناست اگر بگذارند
 سنگ ها در سخت هم نفس هلهله ها - لحن قرآن تو گیراست اگر بگذارند
 تشنه ای آه و دارد لب تو می سوزد - آب مهریه زهراست اگر بگذارند
 بر دل مضطرب و منتظر خواهر تو - یک نگاه تو تسلاست اگر بگذارند
 آمد از سمت حرم گریه کنان عبدالله - مجتبیای تو همین جاست اگر بگذارند
 رفتی و دختر تو زمزمه دارد که کفن - کهنه پیراهن باباست اگر بگذارند
 علی اکبر لطیفیان

شب آخر بگذار این پر من باز شود

شب آخر بگذار این پر من باز شود - بیشتر روی تو چشم تر من باز شود
 حرف هجران مزین اینقدر مراعاتم کن - دست بردار ، دل مضطرب من باز شود
 جان زینب برو از کرب و بلا زود برو - مگذاری گره ی معجز من باز شود
 آه ، راضی نشو بنشینم و گیسو بکشم - آه ، راضی نشو موی سر من باز شود
 پای دشمن به روی پیکر تو باز شود - روی دشمن به روی معجز من باز شود
 جان من حرز بینداز به گردن مگذار - جای این بوسه ی پیغمبر من باز شود
 جان زینب برو مگذار غروب فردا - سمت گودال ره مادر من باز شود
 حیف از این زیر گلو نیست خرابش بکنند؟! - پس اجازه بده تا حنجر من باز شود
 لا اقل قول بده زود خودت جان بدهی - بلکه راه نفس آخر من باز شود
 علی اکبر لطیفیان

روضه شب عاشورا

در شب عاشورا سیدالشهدا (ع) اجازه بازگشت داد و چنین فرمود: (اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا
 بالنبوة و علمتنا القرآن و فقهنا فی الدین اما بعد: فانی لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی
 ولا اهل بیت ابر و لا اوصل عن اه ل بیت ی انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم
 منی ذمام و هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا). منتها آیا اصحاب می توانستند امام (ع) را تنها
 بگذارند؟ آیا حفظ جان امام (ع) بر اصحاب واجب نبود؟ و اگر کسی حضرت را تنها گذاشته باشد،
 مؤاخذه نمی شود؟ پاسخ علامه مامقانی (قده) را در حالات (محمد بن حنفیه) ذکر کردیم ، پاسخی
 هم مرحوم مقرر در کتاب مقتل الحسین (ع) داده اند.

گفت ای گروه هرکه ندارد هوای ما

گفت ای گروه هرکه ندارد هوای ما - سر گیرد و برون رود از کربلای ما
 ناداده تن به خواری و ناکرده ترک سر - نتوان نهاد پا به خلوت سرای ما
 تا دست و رو نشست به خون، می نیافت کس - راه طواف بر حرم کبریای ما
 هم راز بزم ما نبود طالبان جاه - بیگانه باید از دو جهان آشنای ما
 برگردد آن که با هوس کشور آمده - سرناورد به افسر شاهی گدای ما
 ما را هوای سلطنت مُلکِ دیگر است - کاین عرصه نیست در خور فرّه‌های ما
 این عرصه نیست جلوه گر روبه و گراز - شیرافکن است بادیه ابتلای ما
 یزدان ذوالجلال، به خلوت سرای قدس - آراسته است بزم ضیافت برای ما
 حجت الاسلام نیر تبریزی

پاسخ اصحاب و انصار و جوانان اینچنین بود:

در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست

در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست - دشمن اگر چه تشنه به خون گلوی ماست
 گردیم دور یار چو پروانه دور شمع - چون سوختن در آتش عشق آرزوی ماست
 از جان گذشته ایم و به جانان رسیده ایم - در راه وصل این تن خاکی عدوی ماست
 خاموش گشته ایم و فراموش کی شویم - بس اینقدر که در همه جا گفتگوی ماست
 ما را طواف کعبه بجز دور یار نیست - کز هر طرف رویم خدا روبروی ماست
 هر جا که هست روی زمین ارغوان سرخ - آبش ز خون ما گلش از خاک کوی ماست
 گر بسته اند مردم ظالم زبان خلق - غم نیست چونکه غالب دلها بکوی ماست
 اشک شفق مهدی بهاء الدین

چون در آن دشت بلا افکند بار

چون در آن دشت بلا افکند بار - کرد از بیگانگان خالی دیار
 عاشر ماه محرم شامگاه - شد به منبر باز شاه کم سپاه
 یاورانش گرد او گشتند جمع - راست چون پروانگان بر دور شمع
 رو بیاران کرد و در گفتار شد - حقه یاقوت گوهر بار شد
 بعد تحمید و درود آن شاه راد - گفت یاران مرگ رو بر ما نهاد
 این حسین و این زمین کربلاست - سوی تا سو تیرباران بلاست
 بوی خون آید ازین کهسار دشت - بازگردد هرکه خواهد بازگشت
 هرکه او را تاب تیر و تیغ نیست - بازگردد پای در زنجیر نیست

این شب و این دشت پهناور به پیش - بازگیرید ای رفیقان رخت خویش
کار این قوم جفا جو با منست - هرکه جزمن زین کشاکش ایمنست
من ز تنهایی نیم یاران ملول - واهلیدم اندرین دشت مهول
بسته ایم عهدی من و شاه وجود - واهلیدم تا روم آنجا که بود
شاد زی شاد ای زمین کربلا - این من و این تیر باران بلا
سوی تو با شوق دیدار آمدم - بردم اینجا بویی از یار آمدم
آدمد تا جسم و جان قربان کنم - منزل آنسو تر ز جسم و جان کنم
آدمد تا دست و پا در خون کشم - کاین چنین خواهد نگار مهوشم
آدمد کز عهد ذرب ترکم - با لب خنجر حدیث از سرکنم
پس روید ای همهرهان زین بزم زه - بزم جانان خلوت از اغیاربه
لیک هرسو رو بتابید ای فریق - دورتر رانید ازین دشت سحیق
کانکه فردا اندرین دشت مهول - بشنود فریاد احفاد رسول
رفت برسر چون حدیث شهریار - شد برون اغیار، باقی ماند یار
عشق از اول سرکش و خونی بود - تاگریزد هر که بیرونی بود
عشق از اول سرکش و خونی بود - تاگریزد هرکه بیرونی بود
عشق از اول سرکش و خونی بود - تاگریزد هر که بیرونی بود
عشق از اول سرکش و خونی بود - تاگریزد هر که بیرونی بود
گفت یاران، کای حیات جان ما - دردهای عشق تو درمان ما
رشته جانهای ما در دست تست - هستی مارا وجود از هست تست
سایه از خور چون تواند شد جدا - یا خود از صوتی جدا افتد صدا
زنده بیجان کی تواند کرد زیست - زندگی رابی تو خون باید گریست
ما بساحل خفته و تو غرق خون - لا و حق البیت هذا لا یکون
کاش ما را صد هزاران جان بدی - تا نثار جلوه جانان بدی
گر رود از ما دو صد جان باک نیست - تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست
دربروی ما میند ای شهریار - خلوت از اغیار بایدنی زیار
جان کلافه ما عجز عشق کیش - یوسفا از ما مگردان روی خویش
ما به بیدای هوس گم نیستیم - ناز پرورد تنعم نیستیم
مابه آه خشک و چشم تر خوشیم - یونس آب و خلیل آتسیم
اندرین دشت بلا تا پا زدیم - پای بر دنیا و مافیها زدیم

شب عاشورا فرا رسیدن آخرین لحظه های انتظار برای وفاداری و ایثار و فداکاری و ورود به عرصه امتحانی بی نظیر که تمام کائنات آماده تماشای آن می شوند. شبی که صدای زمزمه مناجات و راز و نیاز با خداوند متعال از بهترینهای زمان به گوش می رسد عشق بازی عنان صبر را از آنها ربوده و به شدت در انتظار فردایی به سر می برند که تمام هستی خود را در راه معبود فدا کنند اما از آن طرف هم دلپایی در هراس و نگران همان فرداشت. جمع زنان و اطفال و کودکان مضطرب، وادی بسیار هول انگیز است امام سجاد علیه السلام گزارش آن شب را اینگونه می فرمایند: من مریض بودم. پدرم اصحاب خود را جمع کرده بود با آن حالی که داشتم نزدیک شدم و گوش دادم که پدرم چه می فرماید بعد از حمد و ثنای الهی فرمود من اصحابی با وفا تر از اصحاب خود ندیدم و اهل بیته نیکوکارتر از اهل بیتم خدا به همه شما جزای خیر دهد من این قوم را گمان دیگر داشتم و اکنون من بیعت خود را از شما بر میدارم به هر طرف که می خواهید بروید اکنون شب فرا رسیده و شب را مرکب خود قرار دهید و برگردید این جماعت مرا میجویند اگر دست به من بیابند دست به غیر من نمیزنند تا اینرا فرمود برادران، فرزندان، برادر زادگان، عرض کردند خداوند هرگز نگذارد چنین کنیم آیا برویم که بعد از تو زنده بمانیم. اولین نفر عباس بود. دیگران به متابعت سخن گفتند

به فرزندان عقیل فرمود شهادت پدر شما را بس است گفتند سبحان الله جواب مردم را چه بگوئیم، بگوئیم دست از سید و مولایمان برداشتیم و او را میان دشمن تنها گذاشتیم مال و جان و اهل عیال خود را فدای شما می کنیم زندگی پس از تو را نمی خواهیم آنگاه اصحاب برخاستند مسلم بن عوسجه بر خواست و گفت تا نیزه خود را بقلب دشمنان شما فرو نکنم و تا دسته شمشیر در دست من است از خدمت شما نمی روم. دوست دارم مرا در راه تو بکشند. زنده شوم. دوباره بکشند و مرا و بسوزانند خاکستر را بر باد دهند و تا هفتاد مرتبه چنین کنند. زهیر برخاست و گفت دوست دارم در راه تو کشته شوم دوباره زنده شوم تا هزار مرتبه باز هم در راه شما کشته شوم. حضرت برای همه دعای خیر کردند و جاهای آنها را در بهشت نشانشان دادند و بر یقین آنها افزودند به گونه ای که هنگام شهادت درد نیزه و شمشیر را احساس نمی کردند

روضه:

شاهان من از بعرض رسانم سریر فضل - مملوک آن جنابم و محتاج آن درم
گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر - این مهر بر که افکنم و آن دل کجا برم
امام سجاد علیه السلام می فرمایند در شبی که پدرم صبح آن بشهادت رسید من بحالت بیماری نشسته بودم عمه ام زینب مرا پرستاری می کرد یکوقت دیدم پدرم کناره گرفت و به خیمه خود رفت و با غلام آزاد کرده ای ابوذر نشسته بود و شمشیر خود را اصلاح می کرد. اشعاری خواند

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ - كَمْ لَكَ فِي الْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ - مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِيلٍ - وَ الدَّهْرُ لَا يَنْقُصُ بِالْبَدِيلِ - وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ - وَ كُلُّ حَى سَالِكٌ سَبِيلٍ.

این اشعار بوی شهادت می داد وقتی این اشعار را شنیدم متوجه شدم که واقعه نزدیک شده، گریه گلویم را گرفت ولی صبر کردم اما عمه ام زینب شب آرام نگرفت. برخواست به جانب برادر دوید و می گفت واسکلاه الان مثل روزی است که مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم امام حسن از دنیا رفتند آقا خواهر خود را تسلی داد و اشک در چشمانش می گشت. فرمود خواهرم اگر صیاد مرغ قطا را به حال خود بگذارد در آشیانه آرام می گیرد. زینب بیشتر ناله کرد و عرض کرد: برادر با این کلام دل ما را بیشتر مجروح کردی. لطمه به صورت زد و با صورت به روی زمین افتاد و بیهوش شد، امام به سمت خواهر آمد، آب به صورتش پاشید تا به هوش آمد، او را تسلیت داد و امر به صبر کرد، می فرمود خواهرم؛ جد و پدر و مادرم و برادرم از من بهتر بودند و رفتند تو را قسم می دهم وقتی کشته شدم گریبان چاک مکن صورت مخراش آنگاه عمه ام را نزد من آورد، عرضه بداریم یا زینب هنوز حسین تو زنده است سر در بدن دارد، تنش عریان و چاک چاک نیست، تنها شنیدی طاقت نیاوردی پس چه حالی خواهی داشت فردا که لشکر، حسین تو را احاطه کند هر کسی از طرفی به او حربه ای بزند تا با لب تشنه شهیدش کنند.

این شام عاشورا بود

این شام عاشورا بود - در کربلا غوغا بود

شام وداع آخر - آن نوگل زهرا بود

حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین

امشب چراغ خیمه - سلطان دین باشد خموش

امشب صدای زمزمه - از کربلا آید بگوش

حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین

امشب بدور خیمه - سلطان دوران و زمان

با خواندن ذکر و دعا - عباس باشد پاسبان

حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین

امشب نمایشگاه شد - دشت و دیار کربلا

اصحاب و یاران حسین - در امتحان و ابتلا

حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین

قومی در آن دشت بلا - یاری زقرآن میکنند

قومی بدنیا مبتلا - در راه عصیان میروند

حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 يك گوشه صحرا بود - ذکر و رکوع وهم دعا
 آن گوشه دیگر بود - مشروب و آواز و غنا
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 يك گوشه یاران حسین - درخیمه ها اندر نماز
 آن گوشه یاران یزید - درمستی و آواز و ساز
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 تاريك شد چون خیمه ها - گفت آن امام انس و جان
 هر کس که می خواهد رود - آزاد هست و در امان
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 هر کس بماند می شود - فردا شهید راه دین
 فردانمی ماند کس از - مردان مادر این زمین
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 جمعی برفتند آن زمان - از گوشه های خیمه ها
 جمعی دگر ثابت قدم - از یاوران با وفا
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 چون دید هفتاد دوتن - از یاورانش مانده اند
 در راه یاری حسین - از این جهان دل کنده اند
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 گفتا بآنان شاه دین - صد آفرین صدمرحبا
 بینید یاران جای خود - اندر بهشت با صفا
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 آنان شدند آن نیمه شب - اندر مناجات و دعا
 بشنو صدای خواندن - قرآن زدشت کربلا
 اندر شب عاشور گفت - با خواهرش سلطان دین
 ای جان خواهر صبر کن - صبر است از ایمان و یقین
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 ای جان خواهر می شوم - فردا در این دشت بلا
 من کشته از تیغ و سنان - تو هم اسیر اشقیا

حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 گفتا حسین باخواهرش - برسروران سرورتویی
 این راه باشدناتمام - ازبعدمین رهبرتویی
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 آن شب دمی سلطان دین - وقت سحرخوابش ربود
 خوابی بدیدآنها چه خواب - یک خواب وحشتناک بود
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 گرگان خون خواری بدید - برپیکرش افتاده اند
 تیغ و سنین ونیزه ها - برپیکرش بنهاده اند
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 درعصرعاشوراچنین - شدباقری درکربلا
 برپیکرش بنهاده شد - تیغ و سنان ونیزه ها
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
 ای تشنه لب حسین حسین - اندرتعب حسین حسین حسین
 ای بی کفن حسین حسین - صدپاره تن حسین حسین حسین
 مولای من حسین حسین - آقای من حسین حسین حسین
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین حسین
فردا حسین سر می دهد،عباس و اکبر می دهد
 فردا حسین سر می دهد،عباس و اکبر می دهد
 شش ماهه اصغر می دهد،هم عون و جعفر می دهد
 امشب حسین دلداری فرزندخواهر می دهد - فردا سر و دست و بدن در راه داور می دهد
 فردا حسین سر می دهد،عباس و اکبر می دهد
 امشب شه دنیا و دین،با قلب مجروح و غمین - گوید به زین العابدین باشد وداع آخرین
 ای دل غمین حالم ببین از جور قوم مشرکین - فردا یقین شمر لعین آیم ز خنجر می دهد
 فردا حسین سر می دهد،عباس و اکبر می دهد
 امشب کند لیلا فغان زینب بود بر سر زنان - این از غم سلطان دین آن از فراغ نوجوان
 این در صدای الحذر آن در نوای الامان - این با برادر در سخن آن دل به اکبر می دهد
 فردا حسین سر می دهد،عباس و اکبر می دهد
 امشب حسین در کربلاگردد به دور خیمه ها - گاهی به بانگ یا نبی گاهی به صوت یا ایا

گاهی به فکر کودکان که در نماز و در دعا - فردا به راه امتحان سر را به کافر می دهد
 فردا حسین سر می دهد، عباس و اکبر می دهد
 امشب همه اطفال او را تشنگی در گفتگو - غم در دل و خون در گلو بشکسته سر بگشاده مو
 باشد برادر در سخن که با پدر که با عمو - فردا حسین این جمله را تسلیم خواهر می کند
 فردا حسین سر می دهد، عباس و اکبر می دهد
 امشب سکینه از عطش بگرفته دامن پدر - هر دم زند بر سینه و گاهی به پهلوی که به سر
 گوید که ای جان پدر عزم سفر مگر داری - سید چو مجنون با قلم تشکیل دفتر می دهد
 فردا حسین سر می دهد، عباس و اکبر می دهد

امشب عزیز فاطمه مهمان خواهر می شود

امشب عزیز فاطمه مهمان خواهر می شود - فردا میان قتلگه در خون شناور می شود
 امشب درون خیمه که دارد هزاران گفتگو - فردا در این صحرا سرش دلداری خنجر می شود
 امشب به سقا بس سخن گوید ز سوز تشنگی - فردا تمم باغ او لب تشنه پرپر می شود
 امشب چو شمعی پر شرر تا صبح می سوزد ولی - فردا ز جور کوفیان بی عون جعفر می شود
 امشب همه پروانه ها دور و برش پر می زنند - فردا فدای راه حق بی شیر اصغر می شود
 امشب یتیم مجتبی بنهاد سر دوش عمو - فردا ز سم اسبها صد پاره پیکر می شود
 امشب تمام دیده ها رو جانب لیلا بود - زیرا که چون فردا شود مجنون اکبر می شود
 امشب مناجات حسین تا عرش اعلا می رود - فردا سرش از تن جدا مهمان مادر می شود
 امشب کند زینب دعا هر گز نگردد صبحدم - فردا ز جور خصم دون بی یار و یاور می شود
 امشب ز راز دشت خون زینب حکایت می کند - فردا کنار علقمه او بی برادر می شود
 امشب برای روز نو در کف نموده چاره اش - فردا سر جانان جدا از تیغ و خنجر می شود
 حبیب الله موحد

الهی این شب پایان عمر ما ست یا الله

الهی این شب پایان عمر ما ست یا الله - شب آخر و د ا ع نو گل زهراست یا الله
 مهیا بر فدای کار می شدم با یاوران لیکن - عدو دلش از این شورش عظمی است یا الله
 گذشتم از ابا الفضل علمدار رشید خود - ولی در شام و کوفه زینب تنهاست یا الله
 شدم را ضی بمرگ اکبرمه پیکرم اما - جگر سوز و غم آور شیون لیلی است یا الله
 ندارد خواب امشب شیرخوار بیگناه من - یقین تیر قضا در ترکش فردا است یا الله
 بجا نباری شدم آمده اما سید سجاد - پس از من دستگیر فرقه اعدا است یا الله
 غل و زنجیر گردد مونس فرزند بیمارم - دواش گریه کارش نا له و غوغا است یا الله

سکینه در اسیری بعد من از ضربت سیلی - در افغان و خروش و بانگ واویلا است یا الله
 وفا کردم بعهده خویش در راه رضای تو - باندامم شهادت خلعتی زیبا است یا الله
 یزید بی حیا بهر دو روزه عشرت دنیا - بخونریزی عجب مشتاق و بی پروا است یا الله
 بذیل لطف تو تا حشر اندر عالم اسلام - کتاب و نظم را جی شمع محفلها است یا الله
 شعرا را جی

امشب است آنشب که فردا شو ر محشر میشود

امشب است آنشب که فردا شور محشر میشود - خون دل جاری ز چشم خلق یکسر میشود
 امشب است آنشب که فردا از جفای ساریان - زینب بی خانمان بی یاریا ور میشود
 امشب است آنشب که فردا دختر شیر خدا - از جفای شهر کافر بی برادر میشود
 امشب است آنشب که فردا از پی یکقطره آب - قطع از تن دست عباس دلاور میشود
 امشب است آنشب که فردا بر سر دوش پدر - چاک از تیر ستم حلقوم اصغر میشود
 امشب است آنشب که فردا قاسم نوکد خدا - پایمال سم اسب قوم کافر میشود
 امشب است آنشب که فردا جسم فرزند رسول - چاکچاک از نیزه و شمشیر و خنجر میشود
 امشب است آنشب که فردا در بهشت جاودان - همدم آه و فغان زهرای اطهر میشود
 امشب است آنشب که فردا زیر تیغ ساریان - شاه مظلومان جدا دستش ز پیکر میشود

امشب شهادت نامه ی عشاق، امضا میشود

امشب شهادت نامه ی عشاق، امضا میشود - فردا ز خون عاشقان، این دشت دریا میشود
 امشب کنار یکدیگر بنشسته آل مصطفی - فردا پریشان جمع شان، چون قلب زهرا میشود
 امشب بود برپا اگر، این خیمه شاهنشاهی - فردا به دست دشمنان، برکنده از جا میشود
 امشب صدای خواندن قرآن به گوش آید ولی - فردا صدای الامان، زین دشت برپا میشود
 امشب کنار مادرش، لب تشنه اصغر خفته است - فردا خدایا بسترش، آغوش صحرا میشود
 امشب که جمع کودکان، در خواب ناز آسوده اند - فردا به زیر خارها، گمگشته پیدا میشود
 امشب رقیه حلقه زرین اگر دارد به گوش - فردا دریغ این گوشوار از گوش او و میشود
 امشب به خیل تشنگان، عباس باشد پاسبان - فردا کنار علقمه، بی دست سقا میشود
 امشب که قاسم، زینت گلزار آل مصطفاست - فردا ز مرکب، سرنگون، این سرو رعنا میشود
 امشب گرفته در میان، اصحاب، ثارالله را - فردا عزیز فاطمه، بی یار و تنها میشود
 امشب به دست شاه دشت، باشد سلیمانی نگین - فردا به دست ساریان، این حلقه یغما میشود
 امشب سر سر خدا بر دامن زینب بود - فردا انیس خولی و دیر نصاری میشود
 ترسم زمین و آسمان، زیر و زبر گردد "حسان" - فردا اسارت نامه ی زینب چو اجرا میشود

روضه روزدهم محرم روز عاشورا

لوکان یدری یوم عاشوراء

لوکان یدری یوم عاشوراء - ما کان یجری فیہ من بلاء

ما لاح فجره و لا استنار - ولا ضات شمسہ نہارا

اگر دانست عاشورا که در روزش چها گردد - چه طغیا نها چه ا ستمها چسان جو رو جفا گردد

چه خونہائی کہ میرزد در آن صحرای تفتیدہ - چه پیکرها شود مجروح چه سرها کہ جدا گردد

سخن امام حسین علیه السلام صبح عاشورا

صَبْرًا يَا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعَمِ الدَّائِمَةِ فَإَيْكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ إِلَّا غَدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَنِّهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذِبْتُ وَلَا كَذِبْتُ.

بنا به نقل ابن قولویه و مسعودی حسین بن علی علیهما السلام آنگاه کہ نماز صبح را بجای آورد، رو به سوی نمازگزاران نموده پس از حمد و سپاس خداوند به آنان چنین فرمود: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَذِنَ...) خداوند به کشته شدن شما و کشته شدن من در این روز اذن داده است و بر شماست کہ صبر و شکیبایی در پیش گرفته و با دشمن بجنگید.

(صبرا یا بنی الکرام...) ای بزرگ زادگان صبر و شکیبایی به خرج دهید کہ مرگ چیزی جز یک پل نیست کہ شما را از سختی و رنج عبور داده به بهشت پهنآور و نعمتهای ہمیشگی آن می رساند، چه کسی است کہ نخواهد از یک زندان به قصری انتقال یابد و همین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است کہ از کاخی به زندان و شکنجه گاه منتقل گردند. پدرم از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ بر من نقل نمود کہ می فرمود: دنیا برای مؤمن همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است. مرگ پلی است کہ این گروه مؤمن را به بهشتشان می رساند و آن گروه کافر را به جهنمشان. آری، نه دروغ شنیده ام و نه دروغ می گویم.

خطاب به یارانش هنگام شروع جنگ

قُومُوا أَيُّهَا الْكِرَامُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ يَعْبُرُ بِهِؤُلَاءِ إِلَى جَنَانِهِمْ وَبِهِؤُلَاءِ إِلَى نِيرَانِهِمْ.

پس از خطابه و سخنرانی عمومی امام علیه السلام و گفتگوی آن حضرت با عمر بن سعد و برگشت او به سوی لشکریانش، عمر سعد مجدداً از میان صفوف لشکریانش بیرون آمده و تیری به سوی خیمه های حسین بن علی رها کرد و خطاب به سپاهیان چنین گفت: (إِشْهَدُوا لِي عِنْدَ لَا مِيرَ أَنِّي أَوَّلُ

مَنْ رَمَى) در نزد امیر گواهی بدهید که من اول کسی بودم که به سوی خیمه های حسین بن علی تیراندازی نمودم.

مردم کوفه با دیدن این صحنه تیرها را به سوی خیمه ها رها کردند و چوبه های تیر از سوی دشمن مانند قطرات باران به خیمه ها سرازیر گردید که می گویند در این لحظه از یاران امام علیه السلام کمتر کسی باقی ماند که از رسیدن تیر به بدنش مصون بماند.

در اینجا بود که امام علیه السلام به یاران خویش چنین فرمود: (قُومُوا أَيُّهَا الْكِرَامُ...) برخیزید ای کرام! ای بزرگ منشاها برخیزید به سوی مرگ که چاره ای از آن نیست که این تیرها پیکهای مرگ است از طرف این مردم به سوی شما.

سپس فرمود: و به خدا سوگند! در میان این مردم با بهشت و دوزخ فاصله ای نیست مگر همین مرگ که پل ارتباطی است، شما را به بهشت می رساند و دشمنانتان را به دوزخ.

و بنابه نقل لیهوف، در این هنگام یاران امام علیه السلام يك حمله دستجمعی آغاز نمودند و جنگ شدیدی در میان سپاه حق و باطل به وقوع پیوست و آنگاه که این حمله خاتمه یافت و گردو خاک فرونشست پنجاه تن از یاران امام علیه السلام به شهادت رسیده بودند.

مقدمه: شب عاشورا به پایان رسید شبی که شاید بعضی زبانحالشان این بود که ای کاش خورشید آن روز طلوع نکند. امام نماز صبح خواندند به اصحاب فرمودند همه شما کشته خواهید شد جز علی بن الحسین کسی زنده نمی ماند لشکر خود را آراست. زهیر را درمیمنه و حبیب بن مظاهر را در میسره قرار داد پرچم جنگ را به دست پُرتوان برادرش ابوالفضل سپرد شب عاشورا دور خیمه ها خندق زده بودند و از هیزم پر کرده بودند برای محافظت از اهل حرم صبح دستور دادند هیزم ها را آتش زدند که دشمن دور خیمه ها نیاید آنگاه دست به دعا برداشت اللهم أَنْتَ ثَقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ...

از طرفی هم لشکر عمر سعد آماده ی حمله شدند. ابتداء امام موعظه فرمودند و خود را معرفی کردند پیرمردان کوفه از بالای بلندی بر امام گریه می کردند و دعا می کردند اللهم أَنْزِلْ نَصْرَكَ وَلِيَّ بِي يَارَ حَضْرَتِ نِيَامَدَن اَوَّلِينَ تِيرَ رَا عَمْرَ سَعْدَ بِي سَمْتِ لَشْكِرَ گَاهِ پَرَتَاپِ كَرْدَ وَجَنَگِ آغَاژَ شَدَ اصْحَابِ يَكِي پس از دیگری به میدان آمدند و به شهادت رسیدند. نوبت به بنی هاشم رسید گلهای باغ نبوت، اولاد امیر المومنین و اولاد جعفر و عقیل و فرزندان امام حسن مجتبی علیهم السلام با یکدیگر وداع کردند نقل شده اول شاهزاده علی اکبر و بعد از ایشان یکی پس از دیگری روانه ی میدان شدند. داغ دل سید الشهدا زیادتیر شد تا آنکه یکوقت ببینند همه یاران به شهادت رسیدند صدا زد اما من معینِ یَعِینَا اما من ذابُّ یَذِبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللّٰهِ هَلْ مِنْ نَاصِرٍ یَنْصُرُنِی... کسی جواب نداد نگاه به سمت

قتلگاه کرد به نقلی همه‌ی یاران خود را صدا زد یا مسلم بن عقیل یا حبیب بن مظاهر یا مسلم بن عوسجه... ولی جوابی نیامد. به سمت خیمه‌ها آمد؛ وداع کرد، سوار بر ذوالجناح روانه میدان شد. روضه:

ذوالجناح تیزتر رو شب رسد - ترسم اینک از قفا زینب رسد

ذوالجناح یاریم کن در بلا - رحم کن بر زینب غم مبتلا

ذوالجناح من غریب و بی کسم - کس در این صحرا نباشد مونسم

ذوالجناح ای عرش پیما مرکبم - می‌روم اما به فکر زینبم

ذوالجناح ای حامل آیات نور - باید امشب رفت تا کنج تنور

آقا وارد معرکه شد مثل شیر شجاعانه جنگید بسیاری از دشمن را کشت. دیدند نمی‌توانند با حضرت مبارزه کنند عمر سعد دستور داد از هر طرف امام را محاصره کردند. چهار هزار تیرانداز شروع به تیراندازی کردند و بین امام و خیام حرم حائل شدند از شدت تشنگی رو به فرات کرد همینکه خواست آب بیاشامد نانجیبی صدا زد حسین تو آب مینوشی و لشکر به سمت خیمه‌ها می‌رود. آب را ریخت به سمت خیمه‌ها آمد. معلوم شد که دشمن حيله کرده بود. دوباره به میدان برگشت. آنقدر تیر و نیزه بر بدن مبارکش زدند که بدن پر از زخم شد. از کثرت جراحت و تشنگی ایستاد تا قدری استراحت کند ظالمی سنگی به پیشانیش زد خواست خون پیشانی را پاک کند دیگری با تیر سه شعبه زهر آلود قلب نازنین حضرت را نشانه گرفت تیر را از پشت مبارک بیرون آورد و عرضه داشت خدایا تو میدانی که این قوم با پسر پیغمبر تو چه کردند از خون شریفش مشتی به آسمان ریخت و مشتی دیگر به سر و صورت خود مالید و فرمود می‌خواهم جدم رسول خدا را با این حال ملاقات کنم ضعف بر آقا مستولی شد که ناگهان نانجیبی شمشیر بر فرق مبارکش زد ظالمی دیگر با نیزه بر پهلوی مبارکش دیگر توان را از دست داد با صورت به زمین افتاد و خواند بسم الله و بالله و علی ملّة رسول الله خواهرش از بالای بلندی نظاره می‌کرد وقتی برادر را به این حال دید فریاد زد وا آخاه وا حسیناه.... هر کسی زخمی به بدن حسین زد و شمر نانجیب به سمت حضرت آمد روی سینه مبارکش نشست همانقدر می‌توان گفت زمین به لرزه در آمد هوا تیره و تار شد. شخصی ناله می‌زد گفتند چرا ناله می‌کنی گفت چرا ناله نکنم؟ و حال آنکه رسول خدا را می‌بینم که نظاره می‌کند. انا لله و انا الیه راجعون و سيعلم الذین ظلمو ای منقلب ینقلبون.

واقعه جانگداز کربلا - سال ۶۱ هجری قمری

فهرستی از وقایع روز عاشورا

تنظیم صفوف سپاه.

موعظه های امام حسین(ع)

ندامت حرّ بن یزید.

هجوم سراسری دشمن.

نبرد انفرادی.

نماز ظهر عاشوار.

شهادت سایر یاران امام حسین (ع)

شهادت بنی هاشمیان

و شهادت امام حسین (ع)

این روز، پُر آوازه ترین روز سال و خاطره آمیزترین روز تاریخ بشری است. در این روز بزرگ، پای مردی، فداکاری و سربلندی گروه اندکی از انسان های به خدا پیوسته در برابر خیل عظیم و کثیر دشمنان و جنایت پیشه گان به نمایش درآمد.

این روز، روز فداکاری امام حسین (ع) و یاران باوفای وی می باشد و تا ابد به آنان تعلق خواهد داشت.

در این روز، حوادث و رویدادهای مهمی در سرزمین کربلا به وقوع پیوست که برای همیشه در تاریخ انسان ها ثبت و درج خواهد ماند.

در این جا به طور گذرا به اهم رویدادهای عاشورای سال ۶۱ قمری اشاره می کنیم:

۱ - تنظیم صفوف سپاه.

امام حسین (ع) پس از نماز صبح عاشورا، سپاه کم تعداد خود را که متشکل از ۳۲ تن سواره و ۴۰ تن پیاده بودند، به سه دسته تقسیم کرد. دسته اول را در بخش میمنه به فرماندهی زهیر بن قین، دسته دوم را در بخش میسره به فرماندهی حبیب بن مظاهر و دسته سوم را در قلب سپاه به فرماندهی خود آن حضرت تقسیم بندی کرد. هم چنین آن حضرت، بیرق سپاه را به برادرش حضرت عباس بن علی (ع) واگذار و نیروهای خود را در جلو و خیمه گاه را در پشت سر آنان قرار داد.

عمر بن سعد نیز فرماندهی میمنه سپاه خود را به عمرو بن حجاج، فرماندهی میسره را به شمر بن ذی الجوشن، فرماندهی سواره نظام را به عروۃ بن قیس و فرماندهی پیاده نظام را به شیب بن ربیع وا گذاشت و بیرق سپاه را به دست غلامش "درید" سپرد.

۲ - موعظه های امام حسین (ع)

امام حسین (ع) پیش از آغاز نبرد، بارها برای اندرز سپاه کفر پیشه دشمن، پیش قدم شد و با بیان خطبه هایی روشن گر، آنان را به حفظ آرامش و عدم خون ریزی دعوت کرد و از جنگ و...

آن حضرت، علاوه بر خود، برخی از یاران خویش را نیز در این روز به نزد سپاهیان عمر بن سعد فرستاد و از طریق آنان، این سپاه گمراه را به هدایت و حقانیت دعوت کرد.

۳- ندامت حرّ بن یزید.

حرّ بن یزید که از فرماندهان سپاه عمر بن سعد و از دلاوران و دلیر مردان عرب بود، روز عاشورا پیش از آغاز درگیری رسمی، پشیمان شد و به سپاه امام حسین (ع) پیوست. با این که وی نخستین کسی بود که راه را بر امام حسین (ع) بسته و با اجبار و اکراه، آن حضرت را به سوی سرزمین کربلا گسیل داشت، با این حال، مورد پذیرش اباعبدالله الحسین (ع) قرار گرفت و آن حضرت، توبه اش را پذیرفت و او را در جمع یارانش قرار داد.

پیوستن حرّ بن یزید و تعدادی از سپاهیان عمر بن سعد به سپاهیان امام حسین (ع)، دودلی و سردرگمی بسیاری از کفر پیشه گان را به دنبال داشت و حالت عجیبی در میان سپاهیان عمر بن سعد به وجود آورد.

۴- هجوم سراسری دشمن.

عمر بن سعد که تاب پیوستن افراد دیگری به سپاه امام حسین (ع) را نداشت، لشکریان خود را به - - درآورد و دستور حمله عمومی داد. در اندک مدتی دو سپاه به هم نزدیک شده و نبرد سختی آغاز گردید.

هر یک از یاران امام حسین (ع) با ده ها تن از سپاه دشمن به نبرد نابرابر و تن به تن پرداخت و هیچ سستی و تردیدی در وی ملاحظه نمی شد و این روحیه بالای رزمی و اعتقادی قوی، برای دشمن سنگین و کمرشکن بود.

در این نبرد، حدود پنجاه تن از یاران امام حسین (ع) و صدها تن از سپاه دشمن کشته شدند.

۵- نبرد انفرادی.

دشمن که از نبرد سراسری و تهاجمی، نتیجه ای نگرفته بود، به تدریج به سوی نبرد انفرادی روی آورد.

زیرا اگرچه سپاه عمر بن سعد جملگی برای نبرد با امام حسین (ع) آمده بودند، ولی در میان آنان مردان زیادی بودند که جنگ با فرزندان رسول خدا (ص) را روا نداشته و به اکراه و اجبار در سپاه عمر بن سعد قرار گرفته بودند. بدین جهت در کار نبرد عمومی و هجوم سراسری تعلل می ورزیدند و عمر بن سعد را در رسیدن به مقاصد پلیدش ناکام گذشته بودند.

در این مرحله نیز تعدادی از سپاهیان امام حسین (ع) کشته شدند.

۶- نماز ظهر عاشورا.

ابوتمامه صیداوی در گرما گرم نبرد، به امام حسین (ع) نزدیک شد و به آن حضرت عرض کرد، که وقت زوال فرا رسیده است. امام حسین (ع) که به نماز اهمیت ویژه ای می داد، دستور داد جنگ را متوقف کرده و همگی به نماز پردازند.

دشمنان که به نماز اهمیت چندانی نمی دادند، آن حضرت و یارانش را در حال نماز نیز مورد هجوم ناجوانمردانه قرار داده و با پرتاب تیر آنان را نشانه می گرفتند.

عبدالله حنفی که خود را سپر امام حسین (ع) قرار داده بود، متحمل سیزده تیر دشمن شد و عاقبت در حال دفاع از وجود شریف امام حسین (ع) به لقاء الله پیوست.

۷- شهادت سایر یاران امام حسین (ع)

پس از نماز ظهر عاشورا، باقیمانده یاران امام حسین (ع) نیز یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند. شیر مردانی چون زهیر بن قین، نافع بن هلال، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر، حرّ بن یزید، بریر بن خضیر و دلیر مردانی از بنی هاشم چون علی اکبر (ع)، عباس بن علی (ع)، قاسم بن حسن (ع)، عبدالله بن مسلم (ع) و افرادی دیگر در یاری مولا و سرورشان امام حسین (ع) جنگیدند و سرانجام به دست دشمنان اهل بیت (ع)، مظلومانه به شهادت رسیدند.

۸- شهادت امام حسین (ع)

امام حسین (ع) پس از آن که همه یاران خود را از دست داد، بانوان عصمت پناه را در خیمه ای گرد آورد و آنان را تسلی و دلداری داد و به صبر و شکیبایی سفارش نمود و با قلبی شکسته از آنان خداحافظی کرد. آن حضرت، فرزندش امام زین العابدین (ع) را که در بیماری سختی به سر می برد، جانشین خویش قرار داد و با او نیز وداع کرد و آماده نبرد با دشمن گردید. امام حسین (ع) به تنهایی، ساعاتی با نیروهای گسترده دشمن مبارزه کرد و تعداد زیادی از آنان را کشته و زخمی نمود. خود آن حضرت نیز زخم های فراوانی در میدان متحمل شد و بر اثر آن ها، از زین اسبش "ذوالجناح" به زمین افتاد و مورد هجوم وحشیانه دشمن قرار گرفت.

سرانجام شمر بن ذی الجوشن، با قساوت و بی رحمی تمام به بدن خونین و کم رمق آن حضرت نزدیک شد و سر مبارکش را از قفا جدا کرد و بدین طریق، روح شریفش را به اعلیٰ علین به پرواز در آورد. (منابع: الارشاد (شیخ مفید)، ص ۴۴۷؛ الفتوح (ابن اعثم کوفی)، ص ۹۰۱؛ منتهی الآمال (شیخ عباس قمی)، ج ۱، ص ۳۴۲؛ لهورف سید بن طاووس، ص ۱۱۴)

صبح عاشورا، اما حسین (ع) نماز فجر را با اصحابش خواند و ایستاد و این خطبه کوتاه را ایراد کرد، خدا را حمد و ثنا نمود به اصحابش فرمود: (براستی خدای عزّ و جلّ امروز به کشته شدن شماها و کشته شدن من اذن داده و باید شکیبا باشید) مسعودی آن را در "اثبات الوصیه" روایت کرده است.

در "ملهوف" آمده: سپس حسین (ع) اسب رسول خدا (ص) را که (مرتجز) نام داشت، خواست و سوار شد و اصحاب خود را برای پیکار آماده کرد و جا به جا نمود و همه آن ها سی و دو سواره و صد پیاده بودند و از امام باقر (ع) روایت شده است که چهل و پنج سواره و صد پیاده بودند و روایت جز آن نیز رسیده.

در «اثبات الوصیه» روایت کرده که در آن روز شماره ی آن ها شصت و یک تن بود و خدای عزّ و جلّ دین خود را از آغاز تا انجام روزگار به هزار مرد یاری کرده و می کند و از تفصیل آن پرسش شد، فرمود: سیصد و سیزده تن اصحاب طالوت و سیصد و سیزده تن اصحاب بدر با پیغمبر (ص) و سیصد و سیزده تن اصحاب امام قائم (ع)، باقی می ماند شصت و یک تن که روز عاشورا با حسین (ع) کشته شدند. انتهی.

ابن اثیر در «کامل التواریخ» و طبری در «تاریخ» گویند: حسین (ع) زهیر بن قین را بر میمنه مقرر داشت و میسره را به حبیب بن مظاهر سپرد و پرچم را به برادرش عباس داد و جلوی خیمه ها صف بستند و آن ها را پشت سرنهادند و دستور داد هیزم و هیمه ها را که پشت خیمه ها فراهم کرده بود در خندقی که چون نهر بزرگی پشت خیمه ها در ساعتی از شب کنده بودند ریختند و آتش زدند، مبادا دشمن از پشت سر به آنها حمله کند.

عمر بن سعد صبح عاشورا لشکر خود را به صف کرد عبدالله بن زهیر از دی را بر اهل مدینه گماشت و ربیع و کنده را به قیس بن اشعث سپرد و ربع مذحج و اسد را به عبدالرحمن بن ابی سبره حنفی داد، و حربن یزید ریاحی را سردار تمیم و همدان کرد.

همه ی آنان در کشتن حسین (ع) شرکت کردند جز حربن یزید که به سوی حسین (ع) برگشت و با او کشته شد.

عمر، میمنه ی سپاه را به عمرو بن حجاج زبیدی وا گذاشت و میسره را به شمربن ذی الجوشن داد و عروبه بن قیس احمسی را فرمانه ی سواره نظام کرد و شبت بن ربیع یربوعی را فرمانه ی پیادگان کرد و پرچم را به آزاد کرده ی خود در دید سپرد.

و روایتست که امام حسین علیه السلام دست به دعا برداشت و گفت: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ ثَقْتی فِی کُلِّ کَرْبٍ وَ اَنْتَ رَجَائِی فِی کُلِّ شِدَّةٍ وَ اَنْتَ لِی فِی کُلِّ اَمْرٍ نَزَلَ بِی یَقَّةٌ وَ عُدَّةٌ کَمِ مِنْ هَمٍّ یَضَعُ فِیهِ الْفُؤَادُ وَ تَقِلُّ فِیهِ الْحَلِیَةُ وَ یَحْذُلُ فِیهِ الصَّدِیقُ وَ یَشْمَتُ فِیهِ الْعَدُوُّ اَنْزَلْتَهُ بِکَ وَ شَكُوْتُهُ اِلَیْکَ رَغَبَهُ مِنْی اِلَیْکَ عَمَنْ سِوَاکَ فَفَرَّجْتَهُ عَنّی وَ کَشَفْتَهُ فَاَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ نِعْمَةٍ وَ صَاحِبُ کُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهٰی کُلِّ رَغْبَةٍ.

این وقت از آن سوی لشکر پسر سعد جنبش کردند و در گرداگرد لشکر امام حسین علیه السلام جولان دادند از هر طرف که می رفتند آن خندق و آتش افروخته را می دیدند. پس شمر ملعون به صدای بلند فریاد برداشت که ای حسین پیش از آنکه قیامت رسد شتاب کردی به آتش، حضرت فرمود این گوینده کیست گویا شمر است، گفتند بلی جز او نیست، فرمود ای پسر آن زنی که بزچرانی می کرده تو سزاوارتری به دخول آتش. مسلم بن عوسجه خواست تیری به جانب آن ملعون افکند آن حضرت رضا نداد و منعش فرمود، عرض کرد رخصت فرما تا او را هدف تیر سازم همانا او

فاسق و از دشمنان خدا و از بزرگان ستمکاران است و خداوند مرا بر او تمکین داده حضرت فرموده مکروه می‌دارم که من با این جماعت ابتدا به مقاتلت کنم.

این وقت حضرت امام حسین علیه السلام راحله خویش را طلبد و سوار شد و به صوت بلند فریاد برداشت که می‌شنیدند صدای آن حضرت را بیشتر مردم و فرمود آنچه حاصلش اینست:

ای مردم به هوای نفس عجلت مکنید و گوش به کلام من دهید تا شما را بدانچه سزاوار است موعظت بگویم و عذر خودم را بر شما ظاهر سازم پس اگر با من انصاف دهید سعادت خواهید یافت و از در انصاف بیرون شوید، پس آرای پراکنده خود را مجتمع سازید و زیر و بالای این امر را به نظر تامل ملاحظه نمایید تا آنکه امر بر شما پوشیده و مستور نماند پس از آن بپردازید به من و مرا مهلت مدهید. همانا ولی من خداوندی که قرآن را فرو فرستاده و اوست متولی امور صالحان.

راوی گفت که چون خواهران آن حضرت این کلمات را شنیدند صیحه کشیدند و گریستند و دختران آن جناب نیز به گریه درآمدند، پس بلند شد صداهای ایشان حضرت امام حسین علیه السلام فرستاد به نزد ایشان برادر خود عباس بن علی (ع) و فرزند خود علی اکبر را و فرمود به ایشان که ساکت کنید زنها را، سوگند به جان خودم که بعد از این گریه ایشان بسیار خواهد شد.

و چون زنها ساکت شدند آن حضرت خدای را حمد و ثنا گفت به آنچه سزاوار اوست و درود فرستاد بر حضرت رسول و ملائکه و رسولان خدا علیهم السلام و شنیده نشد هرگز متکلمی پیش از آن حضرت و بعد از او به بلاغت او.

پس فرمود ای جماعت نیک تأمل کنید و ببینید که من کیستم و با که نسبت دارم آنگاه با خویشتن آئید و خویشتن را ملامت کنید و نگران شوید که آیا شایسته است برای شما قتل من و هتک حرمت من آیا من نیستم پسر دختر پیغمبر شما، آیا من نیستم پسر وصی پیغمبر و ابن عم او و آن کسی که اول مؤمنان بود که تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود، به آنچه از جانب خدا آورده بود، آیا حمزه سیدالشهداء عم من نیست؟ آیا جعفر که با دو بال در بهشت پرواز می‌کند عم من نیست؟ آیا به شما نرسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق من و برادرم حسن (ع) فرمود که ایشان دو سید جوانان اهل بهشتند؟ پس اگر سخن مرا تصدیق کنید اصابه حق کرده باشید، به خدا سوگند که هرگز سخن دروغ نگفته‌ام از زمانی که دانستم خداوند دروغگو را دشمن می‌دارد، و با این همه اگر مرا تکذیب می‌کنید پس در میان شما کسانی می‌باشند که از این سخن آگهی دارند، اگر از ایشان پرسید به شما خبر می‌دهند، پرسید از جابر بن عبدالله انصاری، و ابوسعید خدری، و سهل بن سعد ساعدی، و زید بن ارقم، و انس بن مالک تا شما را خبر دهند، همانا ایشان این کلام را در حق من و برادرم حسن از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند. آیا این مطلب کافی نیست شما را در آن که حاجز ریختن خون من شود؟

شمر به آن حضرت گفت که من خدا را از طریق شك و ریب بیرون صراط مستقیم عبادت کرده باشم اگر بدانم تو چه می گوئی، چون حبیب سخن شمر را شنید گفت ای شمر به خدا سوگند که من ترا چنین می بینم که خدای را به هفتاد طریق از شك و ریب عبادت می کنی، و من شهادت می دهم که این سخن را به جانب امام حسن علیه السلام راست گفתי که من نمی دانم چه می گوئی البته نمی دانی چه آنکه خداوند قلب ترا به خاتم خشم مختوم داشته و به غشاوت غضب مستور فرموده.

دیگر باره جناب امام حسین علیه السلام لشکر را خطاب نموده و فرمود: اگر بدانچه که گفتم شما را شك و شبهه ایست آیا در این مطلب هم شك می کنید که من پسر دختر پیغمبر شما می باشم؟ به خدا قسم که در میان مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبری جز من نیست، خواه در میان شما و خواه در غیر شما، وای بر شما آیا کسی را از شما را کشته ام که خون او را از من طلب کنید؟ یا مالی را از شما تباه کرده ام؟ یا کسی را به جراحی آسیب زده ام تا قصاص جوئید؟ هیچ کس آن حضرت را پاسخ نگفت، دیگر باره ندا در داد که ای شبت بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای زید بن حارث مگر شما نبودید که برای من نوشتید که میوه های اشجار ما رسیده و بوستانهای ما سبز و ریان گشته است اگر به سوی ما آیی از برای یاریت لشکرها آراسته ایم این وقت قیس بن اشعث آغاز سخن کرد و گفت ما نمی دانیم چه می گوئی ولکن حکم بنی عم خود یزید و ابن زیاد را بپذیر تا آنکه ترا جز به دلخواه تو دیدار نکنند، حضرت فرمود لا والله هرگز دست مذلت به دست شما ندهم و از شما هم نگیرم چنانکه عبید گریزند. آنگاه ندا کرد ایشان را و فرمود:

عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ.

آنگاه از راحله خود فرود آمد و عقبه بن سمعان را فرمود تا آن را عقال بر نهاد. ابوجعفر طبری نقل کرده از علی بن حنظله بن اسعد شبامی از کثیر بن عبدالله شعبی که گفت چون روز عاشورا ما به جهت مقاتله با امام حسین علیه السلام به مقابل آن حضرت شدیم، بیرون آمد به سوی ما زهیر بن القین در حالی که سوار بود بر اسبی درازدم غرق در اسلحه، پس فرمود اهل کوفه من انذار می کنم شما را از عذاب خدا، همان حق است بر هر مسلمانی نصیحت و خیرخواهی برادر مسلمانش و ماها تا به حال بر يك دين و يك ملتیم و برادریم با هم تا شمشیر در بین ما کشیده نشده، پس هرگاه بین ما شمشیر واقع شد برادری ما از هم گسیخته و مقطوع خواهد شد و ما يك امت و شما امت دیگر خواهید بود. همانا مردم بدانید که خداوند ما و شما را ممتحن و مبتلا فرموده به ذریه پیغمبرش تا ببیند ما چه خواهیم کرد با ایشان، اینک من می خوانم شما را به نصرت ایشان و مخدول گذاشتن طاغی پسر طاغی عبیدالله بن زیاد را زیرا که شما از این پدر، و پسر ندیدید مگر بدی، چشمان شما را در آوردند و دستها و پاها را بریدند و شما را مثله کردند و بر تنه درختان خرما بدار کشیدند و اشراف و قراء شما را مانند حجر بن عدی واصحابش و هانی بن عروه و امثالش را به قتل رسانیدند.

لشکر ابن سعد که این سخنان شنیدند شروع کردند به ناسزا گفتن به زهیر و مدح و ثنا گفتن بر ابن زیاد و گفتند به خدا قسم که ما حرکت نکنیم تا آقایت حسین و هر که با اوست بکشیم یا آنها را گرفته و زنده به نزد امیر عبیدالله بن زیاد بفرستیم. دیگر باره جناب زهیر بنای نصیحت را گذاشت و فرمود ای بندگان خدا اولاد فاطمه علیهما السلام احق و اولی هستند به مودت و نصرت از فرزند سمیه هر گاه یاری نمی کنید ایشان را پس شما را در پناه خدا درمی آورم از آنکه ایشان را بکشید، بگذارید حسین را با پسر عمش یزید بن معاویه هر آینه به جان خودم سوگند که یزید راضی خواهد شد از طاعت شما بدون کشتن حسین علیه السلام. این هنگام شمر ملعون تیری به جانب او افکند و گفت ساکت شو خدا ساکن کند صدای ترا همانا ما را خسته کردی از بس که حرف زدی زهیر با وی گفت: يَا بَنَى الْبَوَالِ عَلَى عَقَبِيهِ مَا اِيَاكَ اُخَاطِبُ اِنَّمَا اَنْتَ بِهَيْمَةٍ.

من با تو تکلم نمی کنم تو انسان نیستی بلکه حیوان می باشی به خدا سوگند گمان نمی کنم ترا که دو آیه محکم از کتاب الله را دانا باشی پس بشارت باد ترا به خزی و خواری روز قیامت و عذاب دردناک شمر ملعون گفت که خداوند ترا و صاحب ترا همین ساعت خواهد کشت زهیر فرمود آیا به مرگ مرا می ترسانی؟ به خدا قسم مردن با آن حضرت نزد من محبوب تر است از مخلد بودن در دنیا با شماها. پس رو کرد به مردم و صدای خود را بلند کرد و فرمود ای بندگان خدا مغرور نسازد شما را این جلف جانی و امثال او به خدا سوگند که نخواهد رسید شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله به قومی که بریزند خون ذریه و اهل بیت او را و بکشند یاوران ایشان را.

راوی گفت پس مردی او را ندا کرد و گفت ابو عبدالله الحسین علیه السلام می فرماید بیا به نزد ما، فَلَعْمَرِي لَيْسَ كَانَ مُؤْمِنٌ اِلَّا فِرْعَوْنُ نَصَحَ لِقَوْمِهِ وَ اَبْلَغَ فِي الدُّعَاءِ لَقَدْ نَضَحَتْ وَ اَبْلَغَتْ لَوْ نَفَعَ النَّصْحُ وَ الْاَبْلَغُ.

و سید بن طاوس ره روایت کرده که چون اصحاب پسر سعد سوار گشتند و مهیای جنگ با آن حضرت شدند آنجناب بُریرین خضیر را به سوی ایشان فرستاد که ایشان را موعظتی نماید، بریر در مقابل آن لشکر آمد و ایشان را موعظه نمود. آن بدبختان سیه روزگار کلام او را اصغا ننمودند و از مواعظ او انتفاع نبردند.

پس خود آن جناب بر ناقه خویش و به قولی بر اسب خود سوار شد و به مقابل ایشان آمده و طلب سکوت نمود، ایشان ساکت شدند، پس آن حضرت حمد و ثنای الهی را به جای آورد و بر حضرت رسالت پناهی و بر ملائکه و سایر انبیاء و رسل درود بلیغی فرستاد پس از آن فرمود که هلاکت و اندوه باد شما را ای جماعت غدار و ای بیوفاهای جفاکار در هنگامی که به جهت هدایت خویش ما را به سوی خود طلبیدید و ما اجابت شما کرده و شتابان به سوی شما آمدیم پس کشیدند بر روی ما شمشیرهایی که به جهت ما در دست داشتید و بر افروختید بر روی ما آتشی را که برای دشمن ما و

دشمن شماها مهیا کرده بودیم پس شما به کین و کید دوستان خود به رضای دشمنان خود همدستان شدید بدون آنکه عدلی در میان شما فاش و ظاهر کرده باشند و بی آنکه طمع و امید رحمتی باشد از شماها در ایشان پس چرا از برای شما باد و یلها از ما دست کشیدند و حال آنکه شمشیرها در حبس نیام بود و دلها مطمئن و آرام می زیست و رأیها محکم شده و نیرو داشت لکن شما سرعت کردید و انبوه شدید در انگیزش نیران فتنه مانند ملخها و خویشتن را دیوانه وار در انداختید در کانون نار چون پروانه گان پس دور باشید از رحمت خدا ای معاندین امت و شاد و شارد جمعیت و تارک قرآن و محرف کلمات آن و گروه گنه کاران و پیروان وسوس شیطانی و ماحیان شریعت و سنت نبوی آیا ظالمان را معاونت می کنید و از یاری ما دست بر می دارید. بلی سوگند با خدای که عذر و مکر از قدیم در شماها بوده با او بهم پیچیده اصول شما و از او قوت گرفته فروع شما لاجرم شما پلیدتر میوه اید گلوگاه ناظر را و کمتر لقمه اید غاصب را الحال آگاه باشید که زنا زاده فرزند زنا زاده یعنی ابن زیاد علیه اللعنه مرا مردد کرده میان دو چیز:

یا آنکه شمشیر کشیده و در میدان مبارزت بکوشم، و یا آنکه لبسا مذلت بر خود بپوشم و دور است از ما ذلت و خداوند رضا ندهد و رسول نفرماید و مؤمنان و پروردگار دامنهای طاهر و صاحب حمیت و اربابهای غیرت ذلت لثام را بر شهادت کرام اختیار نکنند، اکنون حجت را بر شما تمام کردم و با قلت اعوان و کمی یاران با شما رزم خواهم کرد. پس متصل فرمود کلام خود را به شعرهای فروة بن مسیك مرادی:

فَإِنْ نُهُزَمَ فَهَزَامُونَ قِدْمًا - وَإِنْ نَغْلَبَ فَغَيْرُ مُغْلَبِينَ
وَمَا إِنْ طُبْنَا جُبْنٌ وَلَكِنْ - مَنَا يَنَا وَ دَوْلَةُ آخِرِينَ
إِذَا مَا الْمَوْتَ زَفَعَ عَنْ أَنَا - كَلَّا كَلَّهُ أَنَاخَ بِآخِرِينَ
فَأَفَنِي ذَلِكُمْ سَرَوَاتٍ قَوْمِي - كَمَا أَفَنِي الْقُرُونُ الْآوَلِينَ
فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيقُوا - سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا
فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا - وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا

آنگاه فرمود سوگند با خدای که شما بعد من فراوان و افزون از مقدار زمانی که پیاده سوار اسب باشد زنده نمائید، روزگار آسیای مرگ بر سر شما بگرداند و شما مانند میله سنگ آسیا در اضطراب باشید این عهده است به من از پدر من از جد من، اکنون رأی خود را فراهم کنید و با اتباع خود همدست شوید و مشورت کنید تا امر بر شما پوشیده نماند پس قصد من کنید و مرا مهلت دهید همانا من نیز توکل کرده ام بر خداوندی که پروردگار من و شما است که هیچ متحرک و جاندار نیست مگر آنکه در قبضه قدرت اوست و همانا پروردگار من بر طریق مستقیم و عدالت استوار است جزای هر کسی را به مطابق کار او می دهد.

پس زبان به نفرین آنها گشود و گفت ای پروردگار من باران آسمان را از این جماعت قطع کن و برانگیز برایشان قحطی زمان یوسف (ع) که مصریان را به آن آزمایش فرمودی و غلام ثقیف را برایشان سلطنت ده تا آنکه برساند به کامهای ایشان کاسه‌های تلخ مرگ را زیرا که ایشان فریب دادند ما را و دست از یاری ما برداشتند و توئی پروردگار ما، بر تو توکل کردیم و به سوی تو انابه نمودیم و به سوی تو است بازگشت همه. پس از ناقه به زیر آمد و طلبید مرتجز اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله را و بر آن سوار گشت و لشکر خود را تعبیه فرمود.

طبری از سعد بن عبیده روایت کرده که پیرمردان کوفه بالای تل ایستاده بودند و برای سیدالشهداء علیه السلام می‌گریستند و می‌گفتند اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ نَصْرَكَ یَعْنی بارالها نصرت خود را بر حسین نازل فرما. من گفتم ای دشمنان خدا چرا فرود نمی‌آئید او را یاری کنید؟ سعید گفت دیدم حضرت سیدالشهداء علیه السلام که موعظه فرمود مردم را در حالتی که جبه‌ای از برد در برداشت و چون رو کرد به سوی صف خویش مردی از بنی تمیم که او را عمر طهوی می‌گفتند تیری به آن حضرت افکند که در میان کتفش رسید و بر جبه‌اش آویزان شد و چون به لشکر خود ملحق شد نظر کردم به سوی آنها دیدم قریب صد نفر می‌باشند که در ایشان بود از صلب علی علیه السلام پنج نفر و از بنی هاشم شانزده نفر و مردی از بنی سلیم و مردی از بنی کنانه که حلیف ایشان بود و ابن عمیر بن زیاد انتهی.

و در بعضی مقاتل است که چون حضرت این خطبه مبارکه را قرائت نمود فرمود ابن سعد را بخوانید تا نزد من حاضر شود، اگر چه ملاقات آن حضرت بر ابن سعد گران بود لکن دعوت آن حضرت را اجابت نمود و با کراهتی تمام به دیدار آن امام علیه السلام آمد. حضرت فرمود ای عمر تو مرا به قتل می‌رسانی به گمان اینکه، ابن زیاد (ملعون) زنازاده ترا سلطنت مملکت ری و جرجا خواهد داد، به خدا سوگند که تو به مقصود خود نخواهی رسید و روز تهنیت و مبارک باد این دو مملکت را نخواهی دید، این سخن عهدیست که به من رسیده این را استوار میدارد و آنچه خواهی بکن همانا هیچ بهره از دنیا و آخرت نبری، و گویا می‌بینم سر ترا در کوفه برنی نصب نموده‌اند و کودکان آنرا سنگ می‌زنند و هدف و نشانه خود کنند. از این کلمات عمر سعد (لعنه الله علیه) خشمناک شد و از آن حضرت روی بگردانید و سپاه خویش را بانگ زد که چند انتظار می‌برید، این تکاهل و توانی به یک سو نهید و حمله‌ای گران در دهید حسین و اصحاب او افزون از لقمه‌ای نیست. این وقت امام حسین علیه السلام بر اسب رسول خدا «ص» که مرتجز نام داشت بر نشست و از پیش روی صف در ایستاد و دل بر حرب نهاد و فریاد به استغاثه برداشت و فرمود آیا فریادرسی هست که برای خدا یاری کند ما را؟ آیا دافعی هست که شر این جماعت را از حریم رسول خدا «ص» بگرداند؟ (منتهی الامال، تألیف حاج شیخ عباس قمی)

روز عاشورا است یا آغاز روز محشر است

اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ سَلَامُ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِكَ ، الْمُخْلِصِ فِی وَلاَیَتِكَ ، الْمُتَقَرَّبِ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ ، الْبَرِّیِّ مِنْ أَعْدَائِكَ ، سَلَامٌ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصَابِ مَقْرُوحٍ ، وَ دَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ ، سَلَامُ الْمُفْجُوعِ الْحَزینِ ، الْوَالِیِّ الْمُسْتَكینِ .

ز غم دلها پریشان است امروز - حسین تا ظهر مهمان است امروز
به قربانگاه میدان شهادت - روان جمع شهیدان است امروز
حسین تشنه لب سلطان خوبان - بریز تیغ عدوان است امروز
علی اکبر جوان مه لقایش - به خون خویش غلطان است امروز
دو دست از پیکر عباس محزون - فتاده در بیابان است امروز

آمد جلوی خیمه بچه ها را صدا زد ، سکینه را صدا زد ، هشتادو چهار زن و بچه ، همه از خیمه بیرون آمدند دور امام حسین را گرفتند . سکینه دارد حال بابا را می بیند زینب دارد حال برادر را می بیند ، گریه می کند ، فرمود : خواهرم ، جدم ، پدرم ، مادرم ، برادرم از دنیا رفتند تو در مصیبت آنها صبر کردی ، دوست دارم که در مصیبت من هم صبر کنی ، صدا زد حسینم همه رفتند ولی دلم به تو خوش بود ، همه را امر به صبر کرد ، خواهر را آرام کرد ، سکینه را آرام کرد .

آمد خیمه امام سجاد ، سر مبارک امام چهارم را به دامن گرفت تا چشمش به رخسار پدر افتاد از اصحاب سؤال کردند ، بابا ، آیین بریر ؟ آیین رهبر ؟ فرمود : پسر من شهید شدند بابا عمویم عباس چه شد ؟ فرمود : «قَدْ قُتِلَ» کشته شد .

یک وقت صدا زد : بابا آیین آخی علی ؟ برادرم علی اکبر چه شد ؟ دیگر حضرت جواب را با کنایه دادند فرمود پسر من دیگر این زن و بچه غیر من و تو محرمی ندارند.

آندم بریدم من از حسین دل

اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ سَلَامُ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِكَ ، الْمُخْلِصِ فِی وَلاَیَتِكَ ، الْمُتَقَرَّبِ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ ، الْبَرِّیِّ مِنْ أَعْدَائِكَ ، سَلَامٌ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصَابِ مَقْرُوحٍ ، وَ دَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ ، سَلَامُ الْمُفْجُوعِ الْحَزینِ ، الْوَالِیِّ الْمُسْتَكینِ .

آندم بریدم من از حسین دل - کامد بمقتل شمرسیه دل
اومیدویدومن میدویدم - اوسوی مقتل من سوی قاتل
اومینشست ومن مینشستم - اورو سینه من درمقابل
اومیکشیدومن میکشیدم - او خنجر از کین من آه از دل
اومیریدومن میریدم - اواز حسین سر من از حسین دل

وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، وَ مُوَلِّغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَائِحٌ لَكَ بِمُهْنَتِهِ، قَدْ سَكَنَتْ حَوَاسُّكَ، وَ خَفِيَتْ أَنْفَاسُكَ، وَ رَفَعَ عَلَى الْقَنَاةِ رَأْسُكَ، وَ سَبَّيْ أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ، از زیارت ناحیه شریفه آقا امام زمان است: (یا ابا عبدالله) شمر ملعون بر سینه مبارکت نشست، و شمشر خویش را بر گلویت سیراب مینمود، بادستی محاسن شریفت را در مشت میفشرد، (و بادست دیگر) باتیغ آخته اش سراز بدنت جدami کرد، تمام اعضا و حواسست از حرکت ایستاد، نفسهای مبارکت در سینه پنهان شد، و سر مقدست بر نیزه بالارفت، اهل و عیالت چون بردگان به اسیری رفتند،... در آن حالت عمه سادات بالای تل آمده و نظاره گران صحنه فجیع و دردناک است

بر تل زینبیه آمد چو زینب زار

بر تل زینبیه آمد چو زینب زار - بر سینه حسین دید بنشسته شمر غدار
افتاده دید در خون زینب تن برادر - بگرفته دور او را آن فرقه بداختر
مجروح گشته چشمش از تیغ و خنجر - بر روی سینه اش دید بنشسته شمر غدار
آندم بر سم اعراب دخت ولی داور - بنهاد دستها را آندم ز قمر بر سر
گفتا بآه و زاری با ابن سعد کافر - داری نظاره ظالم بر قوم شوم اشرار
بنشسته شمر بیدین بر سینه حسینم - تا سر جدا نماید از جسم نور عینم
تو می کنی نظاره او می کشد حسینم - بر گود هدامانی بر این غریب بی یار
از حرف زینب زار بن سعد زشت بیدین - سر را بزیر افکند آن کافر بدآئین
گفتا دگر حسینت زنده نماند از کین - از بسکه خورده تیغ و تیر و سنان بسیار
مایوس شد چو زینب از حرف آن جفا جو - رو کرد آن ستمگش بر شمر شوم بدخو
گفتا که ای ستمگر آخر ترا حیا کو - با پای چکمه مشکن صندوق علم دادار
ده مهلتی که بندم از مهر چشمهایش - ده مهلتی کشانم بر سوی قبله پایش
منما تو ای بد اختر لب تشنه سر جدایش - آخربده تو گوشی بر حرف آن دل افکار
آوخ سر منیرش چون از بدن جدا کرد - نه شرم از خداوند نه خوف از جزا کرد
اطفال بیکسش را با درد مبتلا کرد - عاصی ز ماتمش شد از دیدگان گهربار
آقا امام حسین صدامیزند مردم جگرم از تشنگی میسوزد یک جرعه آب بلب خشکیده من برسانید

از تشنگی فتاده بجانم شراره ای

از تشنگی فتاده بجانم شراره ای - ای قوم بی حقوق بحالم نظاره ای
خواهید کشتنم دگر این تشنگی چرا - من در جهان نمی کنم عمر دوباره ای
سیراب می شوند به هر ساعت از فرات - وحش و طیور و دیو و دد از هر کناره ای
لب تشنه فراتم و راه عبور من - بر بسته اید با سپه بی شماره ای

بر نرخ جان اگر بفروشید میخرم - یک جرعه آب زانکه دگر نیست چاره ای

به نا گه رفرع معراج آن شاه

وَرَأَى جَوَادُ السَّبْطِ نَحْوَ نِسَائِهِ - يَتَوَخَّ وَيُنْعَى الظَّامِي ۚ الْمُتَرَمِّلَا
خَرَجْنَ بُنَيَاتُ الرَّسُولِ حَوَا سِرَا - فَعَايَنَ مُهَرَّ السَّبْطِ وَالسَّرْجُ قَدْ خَلَا
فَادَّ مَيْنَ بَلَلْظِمِ الْخُدُودَ لِفَقْدِهِ - وَأَسْكَبْنَ دَمْعًا حُرَّةً لَيْسَ يَضْطَلِّي

حضرت زینب علیها السلام شیوه اسب را شنید، به خواهرش ام کلثوم رو کرد و گفت: «این اسب برادرم حسین علیه السلام است که به طرف خیمه می آید، شاید همراه آن آب باشد» ام کلثوم سراسیمه از خیمه بیرون آمد، ناگاه به اسب نگاه کرد دید اسب آمده ولی صاحبش نیامده است، فریاد زد: قتل والله الحسین.

زینب علیها السلام سخن خواهرش را شنید، صدا به گریه بلند کرد، و مرثیه سرائی نمود و اشک می ریخت.

و در زیارت ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام (خطاب به امام حسین) آمده: و اسرع فرسك شاردنا الى خيامك قاصدا مهمهما باكيا فلما راين النساء جوادك مخزيا، و نظرن سرجك عليه ملويا، برزن من الخدور، ناشرات الشعور، لاطمات الخدود، سافرات الوجوه، و بالعويل داعيات و بعد العز مذلات، و الى مصرعك مبادرات، و الشمر جالس على صدرك، مولع سيفه على نحرک ...

به نقل دیگر: وقتی که صدای ذوالجناح به اهل خیمام رسید، زینب علیها السلام به سکینه گفت: سکینه جانم پدرت با آب آمد، به سوی او برو و از آب بپاشام.

سکینه از خیمه بیرون آمد، وقتی که سکینه منظره ذوالجناح را دید صدای گریه و ندبه اش بلند شد، صدا زد:

وا محمدا، وا غریباه، وا حسینا! وا جداه، وا فاطمته و ...

ای اسب، پدرم چه شد، شافع قیامت را کجا گذاشتی؟ روشنی چشم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم کجاست؟ اشعاری خطاب به اسب خواند این جمله گفت: امیمون! اشفیت العدى من ولینا و القیته بین الاعادی مجدلا - امیمون! ارجع لا تطیل خطابنا فان عدت ترجوا عندنا و تؤملاه

در کتاب مصائب المعصومین آمده: هنگامی که ذوالجناح به سوی خیمه ها آمد و بانوان حرم ناله کنان و سیلی به صورت زنان از خیمه بیرون آمدند، هر کدام با اسب سخنی می گفتند:

یکی گفت: ای اسب چرا حسین علیه السلام را بردی و نیاوردی؟

دیگری گفت: چرا امام را در میان دشمن گذاشتی؟

زینب علیها السلام فرمود: آه، صورت خون آلود تو را می بینم.

سکینه گفت: پدرم هنگام رفتن تشنه بود، یا جواد هل سقی ابی ام قتل عطشاناً.

بعضی نوشته اند: آن اسب در کنار خیمه آنقدر سر به زمین کوبید تا مرد.
 به ناگه رفرع معراج آن شاه - که با زین نگون شد سوی خرگاه
 پروبالش پر از خون دیده گریان - تن عاشق گُشش آماج پیکان
 به رویش صیحه زد دخت پیمبر - که چون شد شهسوار رُوز محشر
 کجا افکندیش چونست حالش - چه با او کرد خصم بدسگالش
 مرآن آدم و ش پیکر بهیمه - همی گفت الظلیمه الظلیمه
 سوی میدان شد آن خاتون محشر - که جويا گردد از حال برادر
 ندانم چُون بُدی حالش در آن حال - نداند کسی بجز دانای احوال

روز عاشورا است یا آغاز روز محشر است

اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِیٍّ اَیْهَا الشَّهِیدُ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ عَلَیْ خَلْقِهِ
 سَیِّدَنَا وَ مَوْلَانَا اِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ اِلَى اللّٰهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَیْنَ یَدَیْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِیْهًا عِنْدَ
 اللّٰهِ اَشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللّٰهِ

روز عاشورا است یا آغاز روز محشر است - آسمان دود و زمین، مانند کوه آذر است
 جسم هفتاد و دو ثارالله، بر روی زمین - برفراز نیزه، چون خورشید تابان یک سر است
 ماه زهرا، میدرخشد بر فراز نیزه ها - یا که خورشید است و یک نی از زمین بالاتر است
 غرق خون، پیراهن یک سیزده ساله پسر - شعله آتش، بلند از دامن یک دختر است
 یک جوان، گردیده جسمش، چاک چاک و ریزریز - وای بر من، وای بر من، این جوان، پیغمبر است
 نه خدایا این محمد نیست، من نشاختم - این امید یوسف زهرا، علی اکبر است
 در صبح روز عاشورا (هنوز جنگ شروع نشده بود) وقتی سالار شهیدان به سپاه عمر سعد نگرست
 دست های مبارکش را به سوی آسمان بلند کرد و چنین دعا نمود: اللّٰهُمَّ اَنْتَ ثِقَّتِیْ فِی کُلِّ کَرْبٍ وَ
 اَنْتَ رَجَائِیْ فِی کُلِّ شِدَّةٍ وَ ...

خدایا تو در هر غم و اندوه پناهگاه و در هر پیشامد ناگواری مایه امید منی و در هر حادثه ای تکیه گاه
 منی و اعتمادم به توست چه بسیار گرفتاری ها که دل در مقابل (تحمل) آن ضعیف و حیل و در
 مقابل آن کم می شد و دوستان رها می کردند (دوستان خود را) و دشمنان زبان به شماتت می
 گشودند (که من آن گرفتاری ها را) به پیشگاه تو آوردم و به درگاه تو شکایت نمودم بخاطر آنکه از
 ما سوای تو بریدم و به تو امید داشتم و تو آن گرفتاری را بر طرف نمودی و از بین بردی پس تو
 صاحب اختیار هر نعمتی و صاحب هر نیکی هستی و منتهای هر مقصودی.

سپس امام (علیه السلام) مرکب خویش را خواست و بر آن سوار گردید و با صدای بلند فرمود:

ای اهل عراق (همه صدای حضرت را می شنیدند) سخنم را بشنوید و شتاب زده عمل نکنید تا وظیفه ای که در نصیحت شما دارم انجام دهم و دلیل بی تقصیر بودن خود را در آمدنم به این دیار بیان کنم پس اگر عذرم را پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و با من از در انصاف در آمدید، به همین خاطر سعادت مند میگردید و اگر دلیلم را نپذیرفتید و با من به انصاف معامله نکردید همه شما دست به دست هم داده و هر تصمیمی که در مورد من دارید اجرا کنید و مهلت من ندهید همانا یار و پشتیبان من همان خدایست که کتاب را فرو فرستاد و او صاحب اختیار و یاور صالحین است. حاضران اندکی سکوت کردند و حضرت حمد و ثنای الهی را به جای آورد و بر پیامبرش حضرت محمد (صلی الله علیه و اله و سلم) و فرشتگان درود فرستاد

آنگاه فرمود: اما بعد (ای مردم) نسبت من را بگوئید که من کیستم سپس به خود آیید و خویشان را سرزنش کنید و بنگرید آیا کشتن و در هم شکستن من برای شما رواست آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟! آیا من فرزند وصی و پسر عموی پیامبر شما نیستم؟ مگر من فرزند کسی نیستم که پیش از همه مسلمانان به خدا ایمان آورد و قبل از همه رسالت پیامبر را تصدیق نمود؟ آیا حمزه سیدالشهدا عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار که با دو بال در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا شما سخن پیامبر را نشنیده اید که در حق من و برادر من فرمود: این دو سروران جوانان اهل بهشتند.

اگر مرا در گفتارم تصدیق کنید که حق است و هیچ گاه دروغ نگفته ام و اگر مرا دروغ گو می شمارید پس در میان شما کسانی هستند که اگر از آنها بپرسید به شما خبر میدهند. از جابر بن عبد الله انصاری و ابا سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید، آنها به شما خبر خواهند داد که این سخن را از رسول خدا شنیده اند، آیا این خبر بازدارنده شما از ریختن خون من نیست؟

شمر بن ذی الجوشن (لعنه الله علیه) سخن حضرت را قطع کرد و گفت: اگر او (امام حسین) بداند چه می گوید خدا را بر یک حرف پرستش می کند (یعنی او خدا را واحد نمی داند) حبیب بن مظاهر در پاسخ وی گفت: گواهی میدهم که تو خدا را به هفتاد حرف می پرستی (یعنی مشرکی) و سخنان امام را درک نمی کنی، خداوند بر دلت مهر زده.

سپس حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) سخنان مبارکش را از سر گرفت و فرمود پس اگر شک دارید در این (سخنانم) در اینکه آیا من پسر دختر پیغمبر شما هستم هم آیا شک دارید؟ پس بخدا قسم آیا مابین مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبر غیر از من در میان شما و غیر شما هست؟ وای بر شما آیا کسی از شما را کشته که در مقابل خون وی مرا به قتل برسانید؟ آیا مالی از شما هدر داده ام یا جراحتی وارد ساخته ام تا قصاصم کنید؟

هیچ یک از آنان (لشکر عمر سعد لعنت الله علیه) بدان حضرت پاسخ نداد.
 سپس بار دیگر آنها را مخاطب قرار داده و فرمود: ای شیب بن ربیع و ای حجار بن ابجر و ای غیث بن اشعث و ای یزید بن حرث آیا شما به من نامه ننوشتید که میوه هایمان رسیده و درختانمان سبز و خرم هست و در انتظار تو دقیقه شماری میکنیم، لشکریانی مجهز و آماده در اختیار توست؟
 غیث بن اشعث در پاسخ امام گفت: ما نمیدانیم چه میگویی ولی به اطاعت پسرعم خودت (یزید لعنت الله علیه) گردن بنه زیرا که آنان جز رضایت تو چیز دیگری در نظر ندارند.
 امام در پاسخ وی فرمود: تو برادر برادرت هستی (منظور محمد بن اشعث بود که در قتل مسلم بن عقیل شریک بود) آیا میخواهی بیش از خون بهای مسلم از تو مطالبه گردد؟ (یعنی میخواهی خون من هم به گردن شما بیفتد؟)

سپس حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) ادامه داد: وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بَيْدَىٰ إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارِ الْعَبِيدِ يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يَوْمُنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ
 بخدا قسم نه دست دلت در دست آنان مینهم و نه مانند بردگان فرار میکنم ای بنده های خدا! من به خدای خودم و خدای شما پناه میبرم که گفتار او را دور می افکنید. به خدای خودم و خدای شما پناه میبرم از هر متکبری که ایمان به روز حساب ندارد.

سپس حضرت شتر خود را خوابانید و عقبه بن سمعان زانوهای شتر حضرت را بست و لشکر عمر سعد پیشروی خود را به سمت امام آغاز نمودند و اسبانشان را به حرکت درآوردند. امام (علیه السلام) مرتجز (لباس پیامبر) و اسب رسول خدا و عمامه و زره و شمشیر آنحضرت را خواست و لباس رزم حضرت رسول اکرم را بر تن کرد سپس سوار اسب شده و در برابر سپاهیان قرار گرفت و آنان را به سکوت دعوت کرد، ولی نپذیرفتند امام (علیه السلام) به آنها فرمود: وای بر شما شمارا چه می شود که برای سخنانم سکوت نمی کنید و به کلامم گوش فرا نمی دهید؟ همانا من شما را به راه رشد دعوت می کنم و هر کس از من اطاعت کند راه رشد را یافته است و هر کس از من سرپیچی کند از هلاک شوندگان است، و اینکه همه شما نافرمانی ام می کنید و به سخنانم گوش نمی کنید بخاطر آنست که شکمتان را از حرام پر نموده اید و بر قلبهایتان مهر زده شده است، وای بر شما آیا ساکت نمی شوید؟! آیا نمی شنوید؟!

سپس لشکر عمر سعد یکدیگر را سرزنش کرده و ساکت شدند. سیدالشهداء (علیه السلام) آنان را مورد خطاب قرار داده حمد و سپاس خدای را به جا آورد و آنان را به وجود مقدس خودش و سخنانی که رسول خدا درباره اش فرموده بود و به اسب و زره و عمامه و شمشیر آنحضرت سوگند داد.

لشکر عمر سعد در پاسخ به آنحضرت همه سخنان وی را تصدیق کردند ، سپس امام حسین (علیه السلام) از آنان پرسید پس چرا برای قتل من کمر بسته اید؟ در پاسخ حضرت گفتند : بخاطر اطاعت از فرمان فرمانروای خویش.

بار دیگر سیدالشهدا (علیه السلام) آنان رو مورد خطاب قرار داده و فرمود ننگ و ذلت و حزن و حسرت بر شما باد که ما را با اشتیاق به فریادرسی دعوت کردید و ما فریاد شما را پاسخ دادیم و بسوی شما شتافتیم شمشیرهای ما که در دستان شما بود بر علیه ما به کار گرفتید و آتشی را بر علیه ما برافروختید که ما آن را بر علیه دشمن ما و شما برافروختیم ، به نفع دشمنانتان بر ضد پیشوایان خود حرکت کردید بی آنکه (دشمنانتان) در عدل و داد قدمی برای شما بردارند و یا آرزوی خیری در آنان داشته باشید پس بسیار وای بر شما ما را رها کردید در حالیکه تیرها در غلاف ، دلها آرام و رای و نظر معلوم بود مانند لشکریان ملخ بسوی ما آمدید و چون پروانه فرو ریختید . رویتان سیاه باد ای بردگان زنان ، ای باقیمانده گروه های فاسد که قرآن را پشت سر انداختید و ای تحریف کنندگان کلام (کلام خدا) و ای خیانت کاران و ای پیروان شیطان و خاموش کنندگان سنت (پیامبر) وای بر شما ، آیا یاری آنها (یزیدیان) میکنید و ما را رها مینمایید ؟ آری به خدا سوگند خیانت در میان شما از قدیم بوده ریشه شما بر آن (خیانت) استوار است و شاخه هایتان با آن تقویت شده پس شما خبیث ترین ثمره هایید که به پرورش دهنده خود (باغبانتان) خیانت میکنید (یعنی در گلولی باغبان خود گیر میکنید) و خوراکید برای غاصبان (دزدان) آگاه باشید که پست و فرومایه فرزند پست و فرومایه مرا بین دو راه قرار داده ، بین شمشیر و ذلت پذیری و دور است از ما ذلت ، نمیپسندد برای ما خداوند و رسول او و مومنین و دامن های پاک و طاهر (مادران) و مردان غیرتمند (پدران) و انسانهای والا تبار که اطاعت از فرومایگان را بر کشته شدن با کرامت ترجیح دهیم ، آگاه باشید با این تعداد کم و کمی یاور (برای جنگ به پیش خواهیم رفت) .

سپس حضرت اشعار فروه بن مسیک مرادی را زمزمه فرمود:

اگر بر دشمن پیروز گردیم در گذشته نیز پیروز مند بوده ایم و اگر شکست بخوریم باز شکست از آن ما نیست ، ترسی به دل راه نمی دهیم ، ولی برای ما حوادثی رخ داد و سودی به دیگران رسید . به سرزنش کنندگان ما بگو چنانچه ما را سرزنش کردند شما نیز بزودی با سرزنش کنندگان روبرو خواهید شد.

و حضرت ادامه داد : بخدا سوگند پس از این جنگ به شما مهلت داده نمیشود که بر اسب مراد خود سوار شوید (یعنی رنگ خوشبختی نمیبینید) مگر به اندازه کمی که سوارکاری بر ایش بنشیند و پیاده شود و به گردش درآید مانند سنگ آسیاب گرد محورش ، این عهدی است که پدرم از جدم با من بسته است ، پس «نیرویتان را جمع کنید و شریکان خود را بیاورید پس از آنکه حق بر شما روشن

گردید ، آنچه میخواهید بر من انجام دهید و به من مهلت ندهید» (سوره یوسف آیه ۷۱) «من بر خدا توکل میکنم که پروردگار من و پروردگار شماست . هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه خداوند آنرا در تحت قدرت خویش فرمان میدهد ، بدرستی که پروردگار من بر راه راست است » (سوره هود آیه ۵۵) سپس امام (علیه السلام) دستان مبارک خویش را بسوی آسمان بلند نمود و خدا را چنین خواند :
 خدایا باران آسمان را از ایشان بادر و سالهای (قحطی) مانند سالهای (قحطی) یوسف (علیه السلام) بر آنها بگمار و بر آنها جوان سقفی را مسلط گردان که به آنها جام (خواری و ذلت) بخوراند تا بینا شوند . پس به درستی که آنها ما را تکذیب کردند و دست از یاری ما کشیدند ، تو پروردگار مایی ، توکل ما برتوست و بازگشت ما بسوی توست . (منابع : ارشاد : (شیخ مفید) ج ۲ ص ۹۸ - مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب) ج ۳ ص ۲۲۴ - مثير الاحزان (ابن نما حلی) ص ۳۷ - بحار الانوار (علامه مجلسی) ج ۴۴ ص ۱۹۱ - العوالم الامام حسین (شیخ عبد الله بحرانی) ص ۴۶ و ص ۲۵۱ - ابصار العین فی انصار الحسین (شیخ محمد طاهر سماوی) ص ۳۳ - سلحشوران طف ص ۴۹ - مستدرک سفینه البحار (شیخ علی نمازی شاهرودی) ج ۵ ص ۳۷۲ - اعیان الشیعه (سید محسن امین) ج ۱ ص ۶۲ - اعلام الوری باعلام الهدی (شیخ طبرسی) ج ۱ ص ۴۵۹ - الدر النظیم (ابن حاتم عاملی) ص ۵۵۳ - حیاة الامام حسین ع (شیخ باقر شریف قرشی) ج ۱ ص ۱۱۴ - موسوعه شهادت معصومین ع (لجنة الحديث فی معهد باقر العلوم) ج ۲ ص ۲۰۰ - شرح احقاق الحق (سید مرعشی) ج ۱۱ ص ۶۲۰ - لقد شیعنی الحسین (ادریس حسینی مغربی) ص ۳۰۳ - احقاق الحق (تستری) ج ۱۱ ص ۶۰۰ - مستدرک الوسائل (نوری) ج ۱۷ ص ۴۰۴)

روز عاشورا است یا آغاز روز محشر است

روز عاشورا است یا آغاز روز محشر است - آسمان دود و زمین، مانند کوه آذر است
 جسم هفتاد و دو ثارالله، بر روی زمین - برفراز نیزه، چون خورشید تابان یک سر است
 ماه زهرا، میدرخشد بر فراز نیزه ها - یا که خورشید است و یک نی از زمین بالاتر است
 غرق خون، پیراهن یک سیزده ساله پسر - شعله آتش، بلند از دامن یک دختر است
 یک جوان، گردیده جسمش، چاک چاک و ریزریز - وای بر من، وای بر من، این جوان، پیغمبر است
 نه خدایا این محمد نیست، من نشناختم - این امید یوسف زهرا، علی اکبر است
 غنچه ای بینم به روی شانه خون خدا - غنچه نشکفته ای، کز باغ گل، زیباتر است
 از گل لبخند و از خون گلویش یافتم - مهر طومار حسین است این علی اصغر است
 از کنار علقمه آید صدای فاطمه - در غم عباس خود، گریان به جای مادر است
 شاخه یاسی، در این صحرا شده نقش زمین - دست عباس است این یا دستهای حیدر است
 یکطرف، بینم دو دختر، خفته زیر خارها - آن شبیه زینب، این زهرای از پا تا سر است

ای جوانان بهشتی، رو در این صحرا کنید - جان به کف یاری کنید، آقایان بیباور است
 حر، علی، عباس، عبدالله، وهب، قاسم، حبیب - حنجر مولایتان لب تشنه، زیر خنجر است
 لاله ها در خاک برگردید یا پریر شوید - لاله های فاطمه، هم غرقه خون، هم پریر است
 در کنار قتلگه با هم زنی را میزنند - این همان دخت علی، ناموس حی داور است
 نیزهای در دست خولی، خنجری در دست شمر - یک بدن افتاده، دورش یک بیابان لشکر است
 خون زند قواره از زخم بریده خنجری - روی هر زخمش، نشان بوسه یک خواهر است
 میثم انصاف کجا رفته است بس کن، لال شو - هر کلامت بر دل زهرا، شراری دیگر است
 غلامرضا سازگار

نماز ظهر عاشورا.

ابوئمامه صیداوی در گرما گرم نبرد، به امام حسین (ع) نزدیک شد و به آن حضرت عرض کرد، که
 وقت زوال فرا رسیده است. امام حسین (ع) که به نماز اهمیت ویژه ای می داد، دستور داد جنگ را
 متوقف کرده و همگی به نماز پردازند.

دشمنان که به نماز اهمیت چندانی نمی دادند، آن حضرت و یارانش را در حال نماز نیز مورد هجوم
 ناجوانمردانه قرار داده و با پرتاب تیر آنان را نشانه می گرفتند.

عبدالله حنفی که خود را سپر امام حسین (ع) قرار داده بود، متحمل سیزده تیر دشمن شد و عاقبت
 در حال دفاع از وجود شریف امام حسین (ع) به لقاء الله پیوست.

خطاب به ابوئمامه صائدی

ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا سَلُّوهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ
 تَقَدَّمْ فَإِنَّا لَاحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ.

عمرو بن کعب معروف به ابوئمامه صائدی یکی از یاران حسین بن علی علیهما السلام چون متوجه
 گردید که اول ظهر است، به آن حضرت عرضه داشت: جانم به فدایت! گرچه این مردم به حملات
 پی در پی خود ادامه می دهند ولی به خدا سوگند! تا مرا نکشته اند نمی توانند به تو دست بیابند من
 دوست دارم آنگاه به لقای پروردگار نایل گردم که این يك نماز دیگر را نیز به امامت تو به جای آورده
 باشم.

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: (ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ...) نماز رابه یاد ما انداختی خدا تو را از
 نمازگزارانی که به یاد خدا هستند قرار بدهد، آری اینك وقت نماز فرا رسیده است از دشمن بخواهید
 که موقتاً دست از جنگ بردارد تا نماز خود را به جای بیاوریم.

و چون به لشکر کوفه پیشنهاد آتش بس موقت داده شد، حصین یکی از سران لشکر باطل گفت:
 (أَنَّهُ لَا تُقْبَلُ) نمازی که شما می خوانید مورد قبول پروردگار نیست.

حبیب بن مظاهر به او پاسخ گفت و در این رابطه باز جنگ شدیدی درگرفت که منجر به کشته شدن وی گردید.

و در نتیجه حسین بن علی علیهما السلام با چندن از یارانش در مقابل تیرها که مانند قطرات باران به سوی خیمه ها سرازیر بود نمازظهر را به جای آورد و چندن از یارانش به هنگام نماز به خاک و خون غلتیدند و در صف نمازگزارانی که واقعا به یاد خدا هستند قرار گرفتند.

ابو ثمامه همانگونه که تصمیم گرفته بود پس از ادای فریضه ظهر پیش از همه یاران آن حضرت به جلو آمد و عرضه داشت: (يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِكَ وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَأَعْرَاكَ وَحِيداً فِي أَهْلِكَ قَتِيلًا) جانم به قربانت! من تصمیم گرفته ام که هرچه زودتر به یاران شهید تو بپیوندم و خوش ندارم که خودم را کنار بکشم و ببینیم که تو در میان اهل و عیالت تنها مانده و کشته می شوی.

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: (تَقَدَّمُ فَإِنَّا لَاحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ) به سوی دشمن بتاز ما نیز بزودی به تو لاحق خواهیم شد.

با صدور این فرمان او به صفوف دشمن حمله کرد و جنگ نمود تا به دست پسرعمویش قیس بن عبدالله صائدی به شهادت نایل گردید.

درسی به پیکارگران در راه حق

این بود راه و رسم حسین بن علی علیهما السلام و یارانش در روز عاشورا که (نماز) همه مسائل را تحت الشعاع قرار می دهد و آن حضرت به هنگام نماز همه چیز را فراموش می کند و از دشمن خونخوارش درخواست آتش بس می نماید.

و این درسی است به همه پیکارگران در راه حق، درسی است که پدر ارجمندش امیرمؤمنان علیه السلام در صفین و در بحبوحه جنگ به پیروانش یاد می دهد، آنگاه که ابن عباس دید آن حضرت مراقب و منتظر وقت نماز است، سؤ ال نمود یا امیرالمؤمنین مثل اینکه نگران مطلبی هستید؟

فرمود: آری مراقب زوال شمس و داخل شدن وقت نمازظهر می باشم. ابن عباس گفت ما در این موقع حساس نمی توانیم دست از جنگ برداریم و مشغول نماز گردیم. امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ وی فرمود: (إِنَّمَا قَاتَلْنَاهُمْ عَلَى الصَّلَاةِ) ما برای نماز با آنان می جنگیم.

آری در جنگ صفین نماز شب علی علیه السلام نیز ترك نمی گردید و حتی در ليلة الهیر.

حبیب بن مظاهر علیه الرحمه

أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

می‌زند بر پرده صد نقش عجیب - تا حبیبی را رساند بر حبیب
 آری آری گشت عشق ذوفنون - بر حبیب ابن مظاهر رهنمون
 تا رود آن سالک راه و داد - عارف روشن دل پاک اعتقاد
 در زمین کربلا با شور و شین - جان دهد بهر حبیب خود حسین
 همچنین بود از محبت با نصیب - آن که در ره همسفر شد با حبیب
 حبیب بن مظاهر دو مرتبه جانش را فدای امام حسین (علیه السلام) کرد و دو مرتبه هم او را زیارت
 می‌کنند، چون قبرش جلوی درب حرم است، یک مرتبه موقع رفتن و یک مرتبه موقع بیرون آمدن از
 حرم، یکی از علمای بزرگ در خواب، حبیب بن مظاهر را دید و طبق آیه ی شریفه ی (و هم فی
 الغرفات امنون)، آنان در بهترین جای جنت آسوده اند و به مصداق، (یطوف علیهم ولدان مخلدون)
 یعنی بهشتیان بهره مند می‌شوند از دست غلامانی که به انواع تمتعات بساط نشاط را گسترانده اند.
 به حبیب بن مظاهر عرض کرد: چگونه شکر این نعمت را به جای می‌آوری که در جوانی همراه
 پیامبر و در پیری در رکاب فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شهادت رسیدی؟ چنین سعادت
 برای هیچ کس نبوده، آیا هیچ آرزویی داری؟ جواب شنید: فقط یک آرزو که ای کاش بار دیگر به
 دنیا برمی‌گشتم و مانند شما در عزای امام حسین (علیه السلام) شرکت می‌کردم، زیرا از پیامبر
 اکرم (ص) شنیدم که فرمودند: هر کس در مجلس مصیبت فرزندان حسین (علیه السلام) حاضر شود
 و از روی معرفت، قطرات اشک از دیدگانش جاری شود، خداوند ثواب صد شهید را به او عطا می
 فرماید و درجانش را در بهشت بالا می‌برد، اگر چه من در رکاب حضرت شهید شدم، اما ثواب یک
 شهید را بیشتر ندارم. (حکایاتی از عنایات حسینی، ص ۱۳۹ - مقتل سالار شهیدان ص ۴۱۵ -
 منبع: کتاب گلوژه های روضه)

ذکر شهادت مسلم ابن عوسجه و حبیب ابن مظاهر

از سخن سنجی من آشفته حال - شرح حال عشق را کردم سؤال
 گفت من آگه نیم ز اسرار عشق - مات و حیران مانده‌ام در کار عشق
 اینقدر دانم که عشق بی نظیر - هست اندر کشور هستی امیر
 ملک را او پادشاهی می‌کند - حکم از مه تا به ماهی می‌کند
 آسمان چون گوی در میدان اوست - دور زن از لطمه‌ی چوگان اوست
 کارها دارد عجایب بی شمار - که شاید گفت يك از صد هزار
 آتش افروز جهان عشق است عشق - خانمان سوز کسان عشق است عشق
 دوست را با دوست ملحق می‌کند - آن دو تن را فرد مطلق می‌کند
 می‌زند بر پرده صد نقش عجیب - تا حبیبی را رساند بر حبیب

آری آری گشت عشق ذوفنون - بر حبیب ابن مظاهر رهنمون
 تا رود آن سالک راه و داد - عارف روشن دل پاک اعتقاد
 در زمین کربلا با شور و شین - جان دهد بهر حبیب خود حسین
 همچنین بود از محبت با نصیب - آن که در ره همسفر شد با حبیب
 سالخورده نخل بستان صفا - مسلم ابن عوسجه آن با وفا
 بود اندر کوفه روزی آن جناب - عازم حمام از بهر خضاب
 دید در بازار غوغائی بیاست - صحبت از جنگ و حدیث از نینواست
 ناکسان کوفه از برنا و پیر - می خرنند آلات حرب از تیغ و تیر
 غرق بهر فکر بود آن غم نصیب - ناگهانیش در رسید از ره حبیب
 گفت با مسلم حبیب این های و هوی - هیچ می دانی چرا داده است روی
 گفت نی بر گو تو گر داری خبر - آگهم بنمای از این شور و شر
 چرخ را برگودگر نیرنگ چیست - در خلاق گفتگوی جنگ چیست
 گفت این قوم بری از نام و ننگ - با حسین ابن علی دارند جنگ
 تیغ بران از برای آن خرنند - تا ز جسم یاورانش سر برند
 اکبرش را غرق بحر خون کنند - ام لیلا را ز غم مجنون کنند
 قاسم و عباس او را جسم پاک - همچو گل سازند از نی چاک چاک
 چون که مسلم گشت آگه زین سخن - دود آهش رفت بر چرخ کهن
 شد دلش از آتش غیرت کباب - گفت باید کردنم از خون خضاب
 عاشق آری گر بدعوی صادق است - غرق خون گشتن خضاب عاشق است
 تا نباشد دست را از خون نگار - کی رسد بر دامن وصل نگار
 الغرض آن هر دو پیر حق پرست - از جوانمردی ز جان شستند دست
 هر دو را شد غیر حق محو از نظر - هر دو را عشق شهادت زد به سر
 هر دو بگرفتند بر کف جان خویش - بهر ایثار ره جانان خویش
 آمدند از کوفه بیرون با نوا - ره سپر گشتند سوی نینوا
 راه طی کردند تا بردند راه - در حضور شاه بی خیل و سپاه
 هست قولی کان دو رند پاک باز - کشته گردیدند هنگام نماز
 قول دیگر آنکه در آن سرزمین - شاه را دیدند بی یار و معین
 جمع بهر کشتن آن شهریار - لشگری چندان که ناید در شمار
 وز حریم آن شه عرش آستان - می رود بانگ عطش بر آسمان

طرفه بز می چیده شاه کربلا - می زند دور اندر آن جام بلا
می گساران پا به هستی می زنند - پای بر هستی ز مستی می زنند
چون خم می آن دو رند باده نوش - بودشان دل ز انتظار می بجوش
تا حریف چند ساغر در کشید - پس بدیشان گردش ساغر رسید
ابتدا مسلم به می بنهاد لب - کرد از شه رخصت میدان طلب
شاه دین از مرحمت بنواختش - پس مرخصی سوی میدان ساختش
تاخت در آن عرصه چون شیر زیان - بر رجز بگشود از مستی زبان
پس علم شد تیغ آتش بار او - آتش افشانی همی شد کار او
چند تن زان ناکسان خیره سر - جای داد از پشت مرکب در سقر
عاقبت چون گل تنش صد چاک شد - وز ستم غلطان بر وی خاک شد
سرور دین با حبیب نیک پی - آمدند از مهر بر بالین وی
عشق و مستی بین وفاداری نگر - شیوه جان بازی و یاری نگر
کان بخون غلطیده گاه ارتحال - با حبیب این بودیش آخر مقال
که مده از دست دامان حسین - تاکنی جان را بقربان حسین
پس حبیب آن پیر مرد نیک خوی - کز جوان مردان عالم برد گوی
وقت شد یابد بمحسوب اتصال - هجر او گردد مبدل بر وصال
ساخت جاری اشک خونین از دوعین - کرد حاصل اذن میدان از حسین
تاخت در میدان پی رزم عدو - گشت با یک دشت لشگر روبرو
آری آن کو عشق و مستی پیشه کرد - کی بدل زانبوه خصم اندیشه کرد
تیغ بر کف نعره از دل بر کشید - زانگروه بی حیان کیفر کشید
تیغ تیزش دمبدم از پشت زین - جای داد آن ناکسانرا بر زمین
کشت آنهم چندی از قوم پلید - تا به باغ خلد بر مسلم رسید
باری از عشق آن دو پیر پاک جان - هم عنان گشتند با بخت جوان
ای شه لب تشنه ای سلطان عشق - ای شهید عشق در میدان عشق
هست عمری تا صغیر ناتوان - دم ز عشقت می زند روز و شبان
وز تو می خواهد تو را در نشأتین - زانکه محبوبش تو هستی یا حسین
مصیبت نامه، ص ۱۴۵ - ۱۴۲.

روز عاشورا (وداع السید الشهداء علیه السلام) (ظهر)

یکی از جانسوزترین مصائب مصیبت وداع است که حتی بزرگان دین هم هنگام وداع تاب نیاوردند
 وزاری وشبون کردند: لولا الدموع و فیضهن لاحت - ارض الوداع حراره الاکباد
 اگر نبود اشکها فوران آنها در هنگامه وداع سوز جگرها سرزمین وداع را به آتش می کشید
 بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران - کز سنک ناله خیزد روز وداع یاران
 با ساریان بگویند احوال اشک چشمم - تا بر شتر نبندد محمل بروز باران
 امیر المومنین در وقت وداع با فاطمه علیها السلام بی تابی میکند و در فراق اومی گوید
 نفسی علی زفرتها محبوسه - یاليتها خرجت مع الزفرات

یعنی جان علی با ناله ی او محبوس است ای کاش جان علی با ناله او بیرون آید امام مجتبی (ع)
 لحظه آخر گریه کردند روز عاشورا هم وقتی سید الشهداء (ع) تنهایی خود را دید آمد سمت خیام حرم
 برای وداع

لحظه آخر امام (ع) به سمت خیام حرم صدا زد سکینه یا فاطمه یا زینب یا ام کلثوم علیکم منی
 السلام. سکینه عرض کرد یا ابه استلمت للموت؟ یعنی بابا ایا تسلیم مرگ شدی فرمود چگونه تن
 ندهد کسی که یاور و معینی ندارد عرض کرد پدر پس ما را به حرم جدمان برسان فرمود اگر صیاد
 مرغ قطا را به حال خود گذارد آرام می گیرد یعنی دخترم صیادان مرا به حال خود نمی گذارند زنه
 صدا به گریه بلند کردند حضرت ایشان را ساکت کرد مرحوم شیخ عباس قمی می فرماید همه
 مصائب امام حسین (ع) دلها را بریان می کند لکن مصیبت وداع شاید اثرش زیاده باشد به خصوص
 زمانی که بچه های کوچک دور اقا جمع شدند و گریه می کردند حضرت زهرا سلام الله علیها در عالم
 روایا فرمود به علامه مجلسی بگویند اذکرا المصائب المشتمله علی وداع ولدی الحسین یعنی
 مصیبتی بخوان که روضه وداع داشته باشد

حضرت وصیته فرمودند اسرار امامت را به امام سجاد (ع) و بعضی را به دخترشان فاطمه و خواهرشان
 زینب سپردند خدا می داند چه می گذشت

ایا فاطم الطهر انظری ارض کربلا - عزیزك فرد قد حوت حوله النساء

نشرن شعورا و یصرخنبا لبكاء - حسینك حی قد اقیم له العزاء

یعنی ای فاطمه به سر زمین کربلا کن که عزیز تو تنها مانده است و زنها دور او را گرفته اند برای او مو
 پریشان کرده و صدا و ناله بلند کرده اند هنوز حسین تو زنده است که برای او عزا گرفته اند
 پس از وداع با اهل حرم از خیمه بیرون آمد و سوار بر ذوالجناح و روانه میدان شد
 رو می کند به میدان آرام جان زینب - از آتش جدایی سوزد روان زینب
 ده فرصتی برادر تا پر کشم به سویت - جای مادر بیوسم ان نازنین گلویت

شیخ طریحی در منتخب شهادت عبدالله را قبل از مقاتله نقل می نماید و می فرماید: ودع اهله و اولاده وداع مفارق لا يعود و كان عبدالله بن الحسن الزکی واقفا بازاء الخیمة هو یسمع وداع الحسین (علیه السلام) فخرج فی اثره و یبکی و یقول والله لا افارق الخ یعنی چون امام (علیه السلام) اهالی خیام و مخدرات محترمه را وداع کرد و با اولاد و دختران خود خداحافظی نمود که دیگر برنگردد عبدالله یتیم امام حسن (علیه السلام) فرمایشات عمو را می شنید که می فرمود: ای بانوان دیگر مرا نمی بینید و نیز صورت مرا نمی شنوید زیرا می روم و دیگر بر نمی گردم.

عبدالله از عقب سر عمو روانه شد و می گریست و نیز گریان گریان می گفت: بخدا قسم من از عموی خود جدا نیم شوم، عمو جان هر کجا که می روی مرا همراه ببر، پدر که ندارم، عمویم که رفت من چه کنم و از عمو جدا نشد تا کشته شد.

البته اکثر از اهل خبر و اثر واقعه شهادت عبدالله را در حال مجاهده امام نقل می کنند نه در حال افتادن به روی خاک چنانچه در السنه ذاکرین عوام معروف است.

بلی، می شود که حضرت پیاده بوده و در حال پیادگی مشغول دفاع و جنگ بوده، گاهی می ایستاد و خستگی می گرفت و گاهی حمله می کرد، در همچو حالی عبدالله خود را به عمو رسانیده است.

از روایت مرحوم سید بن طاووس در لهوف این طور استفاده می شود که حضرت در حال پیادگی بوده و ایستاده بود تا خستگی بگیرد فلبثوا هنیئة ثم عادوا الیه، لشکر هم چند دقیقه صبر کردند ولی دوباره بر آن حضرت حمله آوردند و آن سرور را در میان گرفتند فخرج عبدالله بن الحسن بن علی سلام الله علیهما پس در این حال عبدالله خردسال از خیمه خارج شد.

مرحوم سید در لهوف می نویسد: فلحقته زینب بنت علی لتحبسه فابی و امتنع امتناعا شديدا زینب علیها السلام دوید عبدالله را گرفت، هر چه خواست او را در خیمه نگهدارد آن کودک آرام نمی گرفت و برخاسته روی بمیدان آورد.

خواهر و عمه و عم زاده به شور افتادند - همچو پروانه بر آن لمعه نور افتادند

التماس می کردند که مرو، عبدالله راضی نمی شد و می گفت: بخدا دست از دامن عمو بر نمی دارم، هر جا که او رفته من هم می روم، در این وقت که صدای شیون از خیام حرم بلند شد امام (علیه السلام) را ضعف و فتور عارض گردیده بود بطوری که به روی خاک نشست و چشم مبارك بطرف خیمه ها دوخت و گوش فرا داد، صدای شیون زنان را استماع فرمود و التماس عبدالله را شنید که پیوسته تقاضا و درخواست می کرد او را رها کنند تا بمیدان نزد عمو رود ولی حضرت علیا مخدره زینب کبری علیها دست عبدالله را گرفته و بسمت خیمه ها می کشید و از رفتن او بطرف میدان مخالفت می فرمود بالاخره عبدالله دست خود را از دست عمه اش کشید و در آورد و دوان دوان خود را به عمو

رسانید وقتی رسید که دید ابجر بن کعب از بالای زین خم شده با شمشیر قصد قتل عمویش را دارد بانگ زد و فرمود: وبلک یابن الخبیثه، أتقتل عمی آیا تو می خواهی عمویم را بکشی؟ دست خود حائل نمودی چون پسر - برد پیش تیغ و گفت ای خیره سر تو نخواهی داشت دست از کشتنش - من نخواهم داشت دست از دامنش فضربه بالسيف فاتقاها الغلام بیده فاطنها الی الجلد آن مردود شمشیر را فرود آورده بدست عبدالله رسید و دست آن طفل را برید و بیوست آویخت، شاهزاده فریاد کشید: یا امه ای مادر بفریادم برس. امام (علیه السلام) عبدالله را در آغوش گرفت و فرمود: نور دیده صبر کن. در این هنگام فرماه حرملة بسهم فذبحه و هو فی حجر عمه حرملة ملعون تیری بطرف او رها کرد و آن تیر عبدالله را در حالی که در دامن عمو بود ذبح کرد و در همان حال جان داد.

در بیان سقوط امام (علیه السلام) از اسب و آراء ارباب مقاتل در آن

مرحوم حائری در معالی السبطین می نویسد: در اینکه سبب سقوط امام (علیه السلام) از اسب چه بوده اختلاف است: مرحوم سید در لهوف می فرماید: هنگامی که آن سرور از تیرهای اعداء همچون خارپشت گردید صالح بن وهب المری نیزه ای بر پهلوی آن جناب زد که حضرت از زین به زمین آمد در حالی که می فرمود: بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم).

و مرحوم صدوق در امالی می نویسد: تیری به گلولی حضرت آمد و آن جناب را از روی اسب به زمین افکند پس امام (علیه السلام) تیر را کشید و به دور انداخت.

ابو مخنف می گوید: در همین حال خولی علیه اللعنة تیری بجانب حضرت انداخت که به سینه مبارکش خورد و حضرت را به زمین افکند در حالیکه در خونش غوطه می خورد امام (علیه السلام) آن تیر را از سیر سینه بیرون آورد و از جایش خون فوران می نمود و هر لحظه حضرت مشتش را از خون پر می کرد و به سر و محاسن شریف می مالید و می فرمود: می خواهم با این هیئت جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ملاقات کرده و محضرش شکایت کنم که با من چه کردند.

مرحوم سید بن طاووس در لهوف می فرماید: و لما اثنى الحسين (علیه السلام) بالجراح و بقی كالقنفذ طعنه صالح بن وهب المری علی خاصرته طعنة فسقط الحسين (علیه السلام) عن فرسه الی الارض علی خده الایمن... یعنی: چون امام حسین (علیه السلام) در اثر زیادی زخم ناتوان شد و بدنش از زیادی تیر همچون خارپشت گردید صالح بن وهب مری چنان نیزه بر پهلوی زد که از اسب بر روی زمین افتاد و گونه راستش به روی خاک قرار گرفت...

و مرحوم صدوق در امالی می فرماید: ورمی بسهم فوق فی نحره و خر عن فرسه فاخذ السهم فرمی به و جعل يتلقى الدم بكفه فلما امتلأت لطح بها رأسه و لحيته و يقول القی الله عزوجل و انا مظلوم

متلطخ بدمی ثم علی خده الایسر صریعا... یعنی: تیری به گلوی مبارکش خورد و از اسب افتاد، پس تیر را از گلو در آورد و بدور انداخت و پیوسته مشت را از خون گلو پر می کرد و آن را به سر و محاسن می مالید و می فرمود اینگونه خدای عزوجل را من مظلوم ملاقات خواهم کرد سپس با گونه چپ بر روی زمین افتاد...

مرحوم قزوینی در ریاض الاحزان می نویسد: افتادن حضرت بر روی خاک یکمرتبه و دو مرتبه نبوده بلکه کرارا حضرت از قوت رفته و به خاک افتاده و سپس برخاسته، یک مرتبه با گونه راست بخاک افتاده و دفعه دیگر با گونه چپ و بار دیگر با هیئت سجود بوده و هر یک موقعی و مقامی دارند. اضطراب و استغاثه علیا مخدره حضرت زینب کبری (سلام الله علیها)

باری به روایت محمد بن ابیطالب امام (علیه السلام) وقتی روی خاک افتاد، ثم استوی جالسا حضرت برخاست نشست و تیر را از گلو کشید علیا مخدره چون برادر را با آن حال دید خود را به عمر بن سعد حرامزاده رسانید و وی را مخاطب قرار داد و با چشم اشگبار فرمود: ای عمر ایقتل ابو عبدالله و انت تنظر الیه ای ظالم برادرم حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) را می کشند و تو تماشا می کنی؟! می کنی؟!!

عمر بن سعد شروع کرد به گریه نمودن و دموعه یسیل علی خدی و لحيته اشک آن پلید به صورت و محاسن نحسش جاری شد ولی صورت خود را از بانوی دو عالم برگرداند و جواب نداد.

در خبر دیگر وارد شده همینکه علیا مخدره حضرت زینب سلام الله علیها دید پسر سعد بی اعتنائی نمود و جواب نداد از روی اضطراب رو به لشگر کرده به هر طرف می دوید و فریاد می کرد و می فرمود: اما فیکم رجل مسلم آیا در میان شما مسلمانی نیست؟!!

از لشگر نیز جوابی نیامد بناچار روی به گودی آورد و دور برادر می گردید و نمی گذارد کسی پیش بیاید حضرت به خواهر فرمود: اختی لقد کسرت قلبی ارجعی الی الخیمه، خواهرم دلم را شکستی به خیمه برگرد.

اقدام نفرات لشگر کفرآئین عمر بن سعد برای کشتن حضرت امام حسین (علیه السلام) بعد از آنکه حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) با بدنی پر از زخم تیر و نیزه و شمشیر از زمین به زمین افتاد نفرات لشگر کفرآئین پسر سعد ملعون دوتا دوتا و سه نفر سه نفر پشت سر هم بقصد کشتن آن سرور نزدیک مصرع آن جناب می شدند ولی برمی گشتند زیرا هر کس حضرت را با آن حال می دید دلش رحم می آمد و از قتلش در می گذشت در کتاب ریاض الشهادة و روضة الشهداء از اسماعیل بخاری نقل شده که یکی از لشگریان کوفه و شام به قصد قتل امام (علیه السلام) پیش آمد و حربه ای در دست داشت چون نزدیک گردید حضرت به او نگریست و فرمود: انصرف، لست انت بقاتلی برگرد تو کشنده من نیستی و من نمی خواهم که تو به آتش دوزخ مبتلا شوی.

آن مرد گریان شد و عرض کرد: ای پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قربانت گردم تو در اینحال افسوس ما را می خوری حالت انقلابی به او دست داد، پس با شمشیر برهنه ای که در دست داشت روی به عمر بن سعد و لشگر وی کرد و با حال گریه و چشم های اشگبار گفت:

شعر

چه کرده است و گناهش چه این همه لشگر - یکی گرفته به کف تیغ و آن دگر خنجر

چه کرده است که از وی تو منع آب کنی - چه کرده است که بر کشتنش شتاب کنی

آن گروه بی دین جوابش ندادند، پس وی شمشیر خود را حواله پسر سعد کرد، ابن سعد ملعون خود را عقب کشید و غلامان و پیادگان را بر علیه او تحریض و ترغیب نمود، لشگریان بر او هجوم آوردند و اطراف آن جوانمرد را گرفته با گرز و عمود و شمشیر و نیزه و سنگ از پای در آوردندش و به خاک هلاکتش انداختند، آن جوان در لحظات آخر حیات بود روی به طرف امام (علیه السلام) کرد عرضه داشت: ای پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شاهد باش که مرا به جرم محبت و عشق تو می کشند، فردای قیامت تو شفیع من باش. حضرت با صدائی لرزان و ضعیف فرمود: طب نفسا فانی شفیع لك عندالله. آسوده خاطر باش نزد خدا شفاعت تو را خواهم نمود.

باری آن نابکاران دور آن جوان را گرفتند و شهیدش کردند، همان طوری که گفته شد هیچیک از سپاه عمر سعد متصدی کشتن حضرت امام حسین (علیه السلام) نشد بلکه هر کدام که اقدام می کردند و به قصد قتل آن جناب نزدیک حضرتش می شدند بلافاصله وحشت زده به عقب بر می گشتند و تن به این جنایت هولناک نمی دادند، همینکه ابن سعد نابکار این انکار را از لشگر دید از غضب بر آشفته و به سپاه دشنام داد.

لشگر گفتند: چرا خود به این کار اقدام نمی کنی و خون پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عهده نمی گیری؟!

آن حرامزاده از مرکب پیاده شد و با خنجر برهنه روی به حضرت آورد، حضرت صدای چکمه را شنید صورت از خاک برداشت، عمر سعد را دید، فرمود:

ای عمر انت جئت بقتلی؟ تو برای کشتن من آمده ای، از تو بی رحم تر کسی نبود؟!

عمر سعد ملعون حیا کرد و برگشت و به هر طرف چشم انداخت تا ببیند شخص مناسبی را پیدا می کند یا نه، ناگهان نظرش به جوانی نصرانی افتاد که سر بزیر انداخته به خیمه خود می رود او را پیش خواند و این در وقتی بود که هر کس بقصد قتل حضرت می رفت، شرمسار برمی گشت، بهر صورت عمر سعد ملعون جوان نصرانی را طلبید و به او گفت: جوان این شخص که می بینی روی خاک افتاده دشمن دین شما و مغضوب ما مسلمانان است اگر او را بکشی یقینا نزد حضرت عیسی مقرب خواهی شد.

جوان نصرانی بخیال اینکه این لشگر، لشگر اسلامند و منسوب به پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) و سر کرده آنها از اولیاء خدا است با این توهم خنجر الماس گون از عمر گرفت و بقصد کشتن عزیز پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بطرف قتلگاه روان شد و وقتی به مصرع امام (علیه السلام) رسید و چشمش به آن غریب افتاد دید که از کثرت تیر و وفور زخم سنان و شمشیر جای درستی در بدن ندارد و اما نور الهی از سیمای کبریائی او چنان درخشان است که دیده را تیره و چشم را خیره می نماید بی اختیار محو جمال و متحیر در کمال آن سور شد پیش آمد و با نهایت فروتنی عرضه داشت:

ای سید عالم و ای مهتر اولاد آدم نام گرام تو را نمی دانم اما در جلال تو حیرانم تو را به خدا بگو کیستی و برای چه این همه زخم در بدن داری؟

نصرانی دید آن غریب مظلوم و آن شهید محروم سر به روی خاک نهاده و با خدای خود مناجات می کند و جواب نمی دهد اما گوشه چشم باز کرد و یک نظر کیمیا اثر به وی نمود که با آن یک نظر مس وجودش به طلا مبدل گشت، جوان دوباره عرضه داشت تو را به مسیح قسم و به مریم سوگند می دهم جوابم را بده کیستی و چرا اینهمه زخم بر بدن داری؟

باز جوابی نشنید سپس او را به تمام مقدسات در دین خودشان سوگند داد باز جواب نشنید، قدمی جلوتر گذارد نگاهی به یمین و یسار کرد شهداء دشت کربلاء را دید همه پاره پاره بخون آغشته از جوان و پیر و از صغیر و کبیر به خاک افتاده، حضرت را به شهداء کربلاء قسم داد باز جوابی نشنید، پس عرض کرد: ای غریب خون جگر و ای شهید بی یاور جوابم را بازگو، جوان نصرانی این بار هم جوابی دریافت نکرد ولی دیده بود بانوئی مجلله هر وقت از خیمه بیرون می آید این غریب مضطرب شده سر از خاک بر می دارد و او را به خیمه برمی گرداند شروع کرد حضرت را به آن بانو قسم دادن، این بار حضرت طاقت نیاورد سر از خاک برداشت و خود را معرفی فرمود.

نصرانی دست ادب بسینه گذارد عرض کرد: آقا تو حسینی که این نوع در دست کوفیان گرفتاری، تقصیر تو چیست؟

امام فرمود: از من مپرس از این لشگر بپرس که تقصیرم چیست.

نصرانی عرض کرد: قربانت قبلاً خوابی دیده ام، اکنون تعبیرش را جویا هستم.

حضرت فرمودند: خواب تو را هم می دانم چیست.

عرض کرد: قربانت کردم خواب را بیان فرمائید.

حضرت فرمودند: در خواب جدم را دیدی که در ماتم من با همه پیغمبران سر زانوی غم نهاده اند در میان ایشان حضرت روح الله به تو فرمود: مرا در حضور پیامبران خجالت مده یعنی دست خود را به خون پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آلوده مکن.

نصرانی عرضه داشت: اشهد ان لا اله الا الله و ان جدك محمدا رسول الله پس شمشیر کشید و روی به لشگر عمر سعد آورد چند نفر را به تقل رسانید عاقبت دور آن تازه مسلمان را گرفتند و او را به خاک انداختند همینکه آن جوان افتاد گوشه چشم بطرف حضرت باز داشت و از امام (علیه السلام) تقاضای عنایت نمود، امام (علیه السلام) خواست برخیزد دید که نمی‌تواند فرمود: معذورم دار که قوت برخاستن ندارم.

جسارت‌های لشگر کفرآئین عمر سعد ملعون به ساحت مقدس امام (علیه السلام) و خیام محترمت پس از آنکه امام (علیه السلام) با زخم و جراحات‌های فراوان به روی خاک قرار گرفت و لشگر ابن سعد ملعون یقین کردند دیگر قوت و نیروئی در امام نمانده که برخیزد شمر ناپاک رو به خیمه بانوان آورد و نیزه بر آن زد و گفت آتش بیاورید تا این خیمه را با اهل و سرنشینانش بسوزانم.

بانوان از این صدا به ضجه و ناله در آمدند که از صدای ایشان لشگر پسر سعد با آن همه قساوتی که داشتند متأثر بلکه گریان شدند در این هنگام شبث بن ربیع جلو آمد و شمر را برگردانید، بانوان از ترس در خیمه خزیدند و لرزان و ترسان دیگر صدا بر نمی‌آوردند در این هنگام شمر ملعون رو به لشگر کرد و گفت: مادرهایتان به عزایتان بنشینند منتظر چه هستید، چرا ایستاده‌اید، این مرد که از پا افتاد معلوم نیست جان داده یا نداده جملگی بر او حمله کرده و راحتش کنید، پس آن ناکسان از همه طرف بر امام (علیه السلام) هجوم آورده و آن سرور را در میان گرفتند ابو الحنوق تیری به پیشانی انور حرت زد که قبلا به همانجا سنگ زده بود و حصین بن نمیر تیری به دهان مبارک حضرت زد که قبلا در میان شریعه تیر به همان موضع زده بود و ابو ایوب غنوی حرامزاده تیری به گلولی مبارکش زد.

صاحب ریاض الاحزان می‌فرماید: امثال این ضربات و طعنات و جراحات و جنایات بر وجود مقدس حضرت خیلی وارد آمد که به غیر از قوه امامت طاقت بشر نبود که تحمل کند و تا آن وقت زنده باشد.

باری در همین اثناء سنان بن انس حرامزاده که او را اهل فن همتای شمر معرفی کرده‌اند با نیزه‌ای بلند به حضرت حمله برد و نوک سنان را در گودی گلولی آن سرور فرو برد.

از محمد بن جریر طبری می‌نویسد: چون سنان ملعون نیزه‌اش را در گودی گلولی حضرت فرو برد و بیرون آورد روح مقدس امام (علیه السلام) به اعلیٰ علین جنان طیران کرد لذا برخی از ارباب مقاتل قاتل امام (علیه السلام) را سنان بن انس نوشته‌اند و هیچ بعدی هم ندارد چه آنکه نیزه این ملعون گلولی حضرت را پاره کرد و آن سرور با آن نحر شد چنانچه امام زمان (علیه السلام) در زیارت ناحیه می‌فرمایند:

السلام علی من هو نحره منحور.

بهر صورت به نوشته محمد بن شهر آشوب ملعونی دیگر شمشیری به کتف همایون آن جناب زد و ذرعه بن شریک کف دست حضرت را قطع نمود و عمرو بن خلیفه جعفری شمشیری به رگ گردن آن جناب زد.

شهید نمودن حضرت امام (علیه السلام) را و اختلاف در اینکه قاتل آن امام همام کیست هنگامی که حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) در میان معرکه با بدن چاک چاک روی خاک افتاده بودند به روایت مرحوم سید در لهوف عمر بن سعد ملعون رو کرد به یکی از امیران لشکر و گفت: وای بر تو چرا معطلی، از اسب به زیر آی و حسین را راحت کن.

آن ناپاک خواست پیاده شود خولی بن یزید لعنة الله علیه سبقت جست تا سر مبارک امام (علیه السلام) را جدا کند همینکه آن حرامزاده به نزدیک حضرت آمد بدنش به لرزه افتاد به نوشته مرحوم طریحی در منتخب امام (علیه السلام) از گوشه چشم نظری به خولی نمود که بدنش مرتعش شد و لرزه بر اندامش افتاد لذا نتوانست آن قصد شومش را عملی سازد.

در کتاب تبرالمذاب نوشته چون خولی لرزان و وحشت زده برگشت شمر خبیث او را با آن حال مشاهده کرد گفت: فت فی عضدک، مالک ترعد، بازویت شل باد چرا می لرزی؟!

گفت: نه بخدا سوگند، هرگز فرزند زهراء را من نمی کشم، این کار از دست من بر نمی آید. شمر زنازاده گفت: کلحت هذه اللحید لانها تنبت علی غیر رجل یعنی: قبیح باد این مو که در صورت تو است زیرا که تو مرد نیستی، موئی در روی نامردی روئیده است.

مرحوم طریحی می نویسد: هنگامی که امام (علیه السلام) در شرف ارتحال بود چهل سوار به قصد قتل آن حضرت مبادرت به آن نموده هر کدام می خواستند که سر مطهر امام (علیه السلام) را جدا کنند از جمله آنها شبث بن ربعی بود، وی همینکه پیش آمد حضرت از گوشه چشم نظری به سوی او افکند، شمشیر از دست شبث افتاد و رو به فرار نهاد به نوشته ابو مخنف سنان بن انس رو کرد به او و گفت: چرا حسین را نکشتی ثکلتک امک وعدموک قومک مادرت به عزایت نشیند و در میان قبیلهات گم شوی هلم الی بالسیف برو شمشیر را بیاور بده به من.

شبث شمشیری را که از دستش افتاده بود آورد و به او داد، سنان رو به قتلگاه آورد تا نزدیک شد امام (علیه السلام) دیدگان گشود و نگاهی تند به آن حرامزاده فرمود، از نگاه آن حضرت لرزه بر اندام سنان افتاد و ترسید و شمشیر از دستش افتاد و رو به گریز نهاد.

مرحوم سید در لهوف می فرماید: فنزل الیه سنان بن انس النخعی لعنه الله، فضرب بالسیف فی حلقه الشریف و هو یقول: واللّه انی لا جتز رأسک و اعلم انک ابن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و خیر الناس ابا و اما ثم اجتز رأسه المقدس المعظم و فی ذلك یقول الشاعر: فای رزیه عدلت حسینا - غداة تبیره کفا سنان

پس سنان بن انس نخعی از اسب فرود آمد و شمشیر به گلوی شریف حضرت زد و می گفت: به خدا سوگند که من سر تو را از بدن جدا خواهم نمود و می دانم که تو پسر رسول خدائی و پدر و مادرت از همه مردم بهتر هستند، سپس سر مقدس آن بزرگوار را برید و شاعر در این باره بدین مضمون می گوید:

باشد کدام غم به جهان چون غم حسین - روزی که دستهای سنانش برید سر
دسته ای دیگر معتقدند که قاطع سر مطهر امام (علیه السلام) نظر بن خرشه نام داشته و مشهور بین ارباب مقاتل آن است که شمر ملعون سر مبارك امام (علیه السلام) را بریده است و وی قاتل آنجناب می باشد.

امروز عاشورا بود

امروز عاشورا بود - در کربلا غوغا بود
امروز حسین بن علی - در کربلا تنها بود
حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
امروز روز غربت و - تنهایی سبط نبی است
امروز روز یاری - فرزندان زهرا و علی است
حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
امروز هل من ناصر - سبط نبی آید بگوش
امروز دشت کربلا - دارد بسی جوش و خروش
حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
امروز روز تشنگی - باشد بدشت کربلا
امروز روز قحطی - آب است اندر نینوا
حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
امروز فریاد و فغان - از خیمه ها آید بگوش
امروز اصغریا لب - تشنه است در جوش و خروش
حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
امروز روز بی کسی - از بهر آلِ مصطفاست
امروز روز غربت و - تنهایی آلِ عباست
حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
امروز روز آخر - دیدار زینب با حسین
امروز اندر خیمه ها - باشد بسی افغان و شین

حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 امروز روزِ جنگِ حق - با باطل و شیطان بود
 امروز روزِ یاری - قرآن و الرحمن بود
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 امروز دشتِ کربلا - باشد دولشکر در مصاف
 امروز هفتاد دوتن - گردِ حسین اندر طواف
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 امروز عباس جوان - اندر کنارِ نهرِ آب
 شده رودست از تن جدا - دلها برای او کباب
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 امروز اکبر میشود - در کربلا فرقتش دوتا
 با فرق منشق می رود - نزد علی شیر خدا
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 امروز خلقِ نازک - اصغر بریده از جفا
 امروز نورانی سر - شه را بریدند از قفا
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 امروز اصغر گشته است - تیرسه پیکان را هدف
 از قتل او محزون شده - زهرا و شاه لوکشف
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 امروز روزِ آخر - دیدار زینب با حسین
 از آن وداع آخرین - عالم شده در شور و شین
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 امروز نورانی سر - شاه شهیدان جهان
 از تن جدا بر نیزه شد - ای وای فریاد و فغان
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 ای باقری امروز چون - روز قیامت گشته است
 وحش و طیور و انس و جن - بی تاب و طاقت گشته است
 حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین
 امروز عاشورا بود - در کربلا غوغا بود

امروز حسین بن علی - در کربلا تنها بود

حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین

حسین حسین حسین حسین - حسین حسین حسین حسین

۱ امروز عاشورا بود در کربلا غوغا بود

امروز عاشورا بود در کربلا غوغا بود - در گلستان مصطفی پر پرز کین گلها بود

جنگ میان کفرو حق مغلوبه است و تن بتن - هر جا ببینی دست و سرگشته جدا دور از بدن
یا پاره پاره جسمها یا غرقه خون گلگون بدن - دشت و دمن شد لاله گون رنگین ز خون صحرا بود

امروز عاشورا بود در کربلا غوغا بود - در گلستان مصطفی پر پرز کین گلها بود

حریرای حی آمده بر یاری سلطان دین - توبه کنان دستش بسر کرده فرار از ظلم و کین

گشته جدا از قید و بند آزاد مردی را بین - گشته شهید راه حق تا شافع فردا بود

امروز عاشورا بود در کربلا غوغا بود - در گلستان مصطفی پر پرز کین گلها بود

اصحاب و یاران حسین یک یک به میدان میروند - در راه یاری خدا چون شیر غران می روند

حمله کنان بر دشمنان با تیغ بران می روند - از تیغشان رنگین بخون آن عرصه هیجا بود

امروز عاشورا بود در کربلا غوغا بود - در گلستان مصطفی پر پرز کین گلها بود

دشمن چنان رو به بود از تیغشان اندر فرار - وز اینطرف و آنطرف اندر یمین و دریسار

آنها چنان شیر ژیان باشند در حال شکار - در دست هر یک کشته ها دهها و یا صدها بود

امروز عاشورا بود در کربلا غوغا بود - در گلستان مصطفی پر پرز کین گلها بود

هر یک فتنه در خاک و خون گوید در آندم یا حسین - یکدم قدم نه بر سرم توی اما م عالمین

شوشا فتنه من یا حسین ای توشفیع نشاتین - تا که نگویندم کسی جان دادنش تنها بود

امروز عاشورا بود در کربلا غوغا بود - در گلستان مصطفی پر پرز کین گلها بود

گیرد حسین بردامنش سرهای یاران آنزمان - دست محبت راکشد بر چشم و بر سرهایشان

گوید بخواب ای یار من نزد خدا شومیهما ن - مهمانی حق با قری مزد شهادتها بود

امروز عاشورا بود در کربلا غوغا بود - در گلستان مصطفی پر پرز کین گلها بود

سلام ما سلام ما به جسم پاره پاره ات

سلام ما سلام ما به جسم پاره پاره ات - سلام ما سلام ما به زخم بی شماره ات

سلام ما به جسم تو که گشته است بخون طپان - سلام ما به زینبی که میکند نظاره ات

سلام ما به حنجره که تشنه لب بریده شد - به زخمهای پیکرت فزون بد از ستاره ات

سلام ما به قاسم به اکبرت به اصغر - به عون و هم بجعفرت به طفل شیرخواره ات

سلام ما به مسلم و سقا و میر لشکرت - ز هیر تو بریر تو حبیب بن مظاهرت

سلام ما به عباس و به حر و نافع و هلال - سلام با قری به هر کسی که هست یا ورت

لوکان پدری یوم عاشوراء

لوکان پدری یوم عاشوراء - ما کان یجری فیه من بلاء

ما لاح فجره و لا استنار - ولا اضئت شمسه نهارا

اگر دانست عاشورا که در روزش چها گردد - چه طغیا نها چه استمها چسان جور و جفا گردد
چه خونهای که میریزد در آن صحرای تفتیده - چه پیکرها شود مجروح چه سرها که جدا گردد
چه نیکو نوجوانانی که می گردد بخون غلطان - چه نیکو پیرمردانی که مقتول از جفا گردد
چسان سبط رسول الله شود مقتول راه حق - چسان راس نکوی او بریده از قفا گردد
چسان صغرا و کلثوم و سکینه زینب و سجاد - بسی دیگر پس از امر و زاسیر اشقیا گردد
اگر ای با قری اینسان همیدانست عاشورا - نمیشد تا ابد طالع که تا ظالم فنا گردد

آه از آن ساعتی که - باد و صداشک و آه

آه از آن ساعتی که - باد و صداشک و آه - زینب کبری شده - روان سوی قتلگاه
دید که شمرلعین - سوی حسینش رود - زبهرقتل حسین - نورد و عینش رود
گفت بده مهلتی - تا که وداعش کنم - لحظه آخر بود - کمی نگاهش کنم
ز گرمی آفتاب - سایه کنم بر سرش - زخم فراوان بود - بردن اطهرش
تشنگی اش را بین - جرعه آبش بده - بهر خداونبی - تویک جوابش بده
حسین صدایش شنید - گفت ای اخواهرم - برو سوی خیمه ای - حافظ اهل حرم
چون بسوی خیمه ها - باغم دل بازگشت - برای اهل حرم - اسارت آغازگشت
دقایقی بعد از آن - زلزله ای اوفتاد - بجان اهل حرم - ولوله ای اوفتاد
سر حسین شد جدا - گشت بنوک سنان - از این مصیبت شده - ولوله ای در جهان
زمین کربلا - گشت بجوش و خروش - بانگ الاقدقتل - رسد زهر سو بگوش
روان شده ذوالجناح - بناله واشک و آه - شیهه کنان میرود - زغم سوی قتلگاه
باقری آن دم غمین - زینب کبری شده - چونکه بدشت بلا - اسیر غمها شده

حسین حسین یا حسین - حسین حسین یا حسین

حسین حسین یا حسین - حسین حسین یا حسین

بیار ویم دلا سوی کربلای حسین

بیار ویم دلا سوی کربلای حسین - بپا کنیم در آن غم سرا عزای حسین
بیار ویم و ببینیم تا فتاده کجا - ز صدر رزین بزمین قامت رسای حسین
بیار ویم و ببینیم تا بریده کجا - ز کینه شهر ستمگر سرا ز قفای حسین

بیار ویم و بینیم زیر خنجر شمر - که تر نموده لب خشک جا نفزای حسین
 بیار ویم و بینیم وقت جان دادن - که سوی قبله کشیده است دست و پای حسین
 بیار ویم و بینیم حضرت عباس - کجا ز پای فتاده است د رهوای حسین
 بیار ویم و بینیم تا علی اکبر - کجا نموده سر و جان خود فدای حسین
 بیار ویم و بینیم شد کجا به سما - نوای العطش طفل بی نوای حسین
 بیار ویم و بینیم زینب افکار - کجا به سینه و سرمیزند برای حسین
 بیار ویم و بینیم تا چه شد قاسم - که یادگار حسن بود از برای حسین
 بیار ویم و بینیم تا علی اصغر - تیرحر مله چون شد بدستهای حسین
 هزار شکر که جودی چو د رجود آمد - ندید از همه ما سوی سوای حسین
 دیوان جودی خراسانی

امروز بود عاشورا گردیده جهان طوفانی

امروز بود عاشورا گردیده جهان طوفانی - امروز به خون می غلتد از جور و جفا سلطانی

چه شور و شین است امروز

چه شور و شین است امروز - قتل حسین است امروز

وای که از رخ حسین شمر حیا نمی کند

وای که از رخ حسین شمر حیا نمی کند - تا نکشد حسین را دست رها نمی کند

حسین مصباح الهدا

حسین مصباح الهدا - حسین سفینه النجاة

امروز عاشورا است یا عید قربان است

امروز عاشورا است یا عید قربان است - کرب و بلا یکسر از خون گلستان است
 ملک و ملک گریان ارض و سما لرزان - آدم به بی تابی عالم در افغان است
 امروز عاشورا است یا عید قربان است - کرب و بلا یکسر از خون گلستان است
 از بهر فرمان عبیدالله بد آئین - بستند چشم از احترام عترت یاسین
 با خویشتن یکدم نگفت از کوفی بی دین - آخر حسین بر ما امروز مهمان است
 امروز عاشورا است یا عید قربان است - کرب و بلا یکسر از خون گلستان است
 کردند چون بی کسی ز قتل نوجوانانش - شمر لعین آمد برای غارت جانش
 یک تن نگفت ای شمر ترکن کام عطشان - این تشنه مظلوم آخر مسلمان است
 امروز عاشورا است یا عید قربان است - کرب و بلا یکسر از خون گلستان است
 چون دید احوال حسین بی معنیش را - زینب طلب کرد از نجف باب غمینش را

گفت ای پدر بین شمر و ظلم و کینش را - با توسن بیداد سر گرم جولان است
 امروز عاشورا است یا عید قربان است - کرب و بلا یکسر از خون گلستان است
 بابا بیا هنگامه محشر تماشا کن - از خیمه گاه شاه بی سر سیر یغما کن
 یکدم نظر بر زینت آغوش زهرا کن - بی سر حسین تو در خاک غلطانست
 امروز عاشورا است یا عید قربان است - کرب و بلا یکسر از خون گلستان است
 بنگر ز سیلی گشته نیلی روی طفلانت - برگیر از آل زنا داد یتیمانست
 کن دست بر تیغ دو دم دستم به دامانت - صامت از این ماتم پیوسته گریان است
 امروز عاشورا است یا عید قربان است - کرب و بلا یکسر از خون گلستان است

عشق با زی کار هر شیاد نیست

عشق با زی کار هر شیاد نیست - این شکار دام هر صیاد نیست
 عاشقی را قابلیت لازم است - طالب حق را حقیقت لازم است
 عشق از معشوق اول سرزند - تا بعاشق جلوه دیگری کند
 تا بحدی که برده هستی از او - سرزند صد شورش و مستی از او
 شاهد این مدعا خواهی اگر - بر حسین و حالت او کن نظر

روز عاشورا در آن میدان عشق

روز عاشورا در آن میدان عشق - کرد و روراجانب سلطان عشق
 بارالها این سرم این پیکرم - این علمدار رشید این اکبرم
 این سکنه این رقیه این رباب - این عروس دست و پا در خون خضاب
 این من و این ساربان این شمردون - این تن عربان میان خاک و خون
 پس خطاب آمد ز حق کای شاه عشق - ای حسین ای یکه تاز راه عشق
 گر تو بر من عاشقی ای محترم - پرده برکش من بتو عاشق ترم
 غم مخور که من خریدار توام - مشتری بر جنس بازار توام
 هر چه بودت داده ای در راه ما - مرحبا صد مرحبا خود هم بیا
 خود بیا که میکشم من ناز تو - عرش و فرشم جمله پاندا ز تو
 لیک خود تنها میا در بزم یار - خود بیا و اصغر ت را هم بیار
 خوش بود در بزم یاران بلبل - خاصه در منقار او برگ گلی
 خود تو بلبل گل علی اصغر ت - زود تر بشتاب سوی داو رت
 «ناصرالدین شاه قاجار اشک شفق ص ۳۳۱»

والشمر جالس علی صدرک ومولغ سیفه علی نحرک قابض علی شیبته بیده ذابح لك بمهتده قدسکنت
حواسک وخفیت انفاسک ورفع علی القنائة راسک

آه از آن ساعتی که با تن چاکچاک

آه از آن ساعتی که با تن چاکچاک - نهادی ای تشنه لب صورت خودروی خاک
تنت بسوزوگداز توگرم رازونیاز - سوی خیام حرم دوچشم تومانده باز
آمده از خیمه گه خواهر غمدیده ات - دید که شمراز جفا نشسته بر سینه ات
گفت بده مهلتی تا برسم بر سرش - برادرم تشنه است مبر سراز پیکرش
آندم بریدم من از حسین دل - کامد به مقتل شمرسیه دل
او میدوید و من میدویدم - اوسوی مقتل من سوی قاتل
اومینشت و من مینشستم - اوروی سینه من در مقابل
او میکشید و من میکشیدم - اوخنجر از کین من ناله از دل
او میبرد و من میبریدم - اواز حسین سر من از حسین دل

شاه گفتا کربلا امروز میدان من است

شاه گفتا کربلا امروز میدان من است - عید قربان من است
کربلا رنگین ز خون نوجوانان من است - عید قربان من است
مادرم زهرا در این گودال مهمان من است - عید قربان من است،
خواهرم زینب پرستار یتیمان من است - عید قربان من است
زینب من شد پریشان و عزادار من است - روز ایثار من است
کشته ی بی دست عباس علمدار من است - روز ایثار من است
مادرم فاطمه امروز غمخوار من است - روز ایثار من است
آسمان و ارض و انس و جان هوادار من است - روز ایثار من است
پرچمی کوبیده بر میدانگه جان من است - روی آن باشد حسین ارباب و سلطان من است
میروم در قلب آتش با تولا ی حسین - چونکه شاه سر جدا هر جا نگهبان من است
مهر و تسبیح دلم آب و گل کرب و بلاست - شام تار قبر من ارباب مهمان من است
چادر خاکی زینب در عزاخانه ی دل - رمز تأیید و رد مذهب و ایمان من است
طره ی موی علی اکبر او درد مرا - جمله درمان کند و سلسله جنبان من است
بند قنذاقه ی سرخین علی اصغر او - شال و سرپند دل واله و حیران من است
مشک پاره شده ی حضرت عباس علی - تاج روی سر این موی پریشان من است
گوش خونین رقیه چه کند با دل من - روضه اش نیمه شود خون به دو چشمان من است

چون ز ارباب بخواند به سلامت نرسم - سر بالای نی اش معنی قرآن من است

ای شمر پُر جور و جفا ظالم، امان از تشنگی

ای شمر پُر جور و جفا ظالم، امان از تشنگی - ای کافر دور از خدا ظالم، امان از تشنگی
ادامه ی نوحه:

من زاده پیغمبرم نور دو چشم حیدرم - اینجا غریب و مضطرب ظالم، امان از تشنگی
آخر من بی خانمان هستم غریب و میهمان - رحمی بکن ای میزبان ظالم، امان از تشنگی
غم های دوران یک طرف زخم فراوان یک طرف - داغ جوانان یک طرف ظالم، امان از تشنگی
من داغ اکبر دیده ام مرگ برادر دیده ام - تن های بی سر دیده ام ظالم، امان از تشنگی
با این همه زخم فزون تن های آغشته به خون - مُردَم ز سوز تشنگی ظالم، امان از تشنگی
بگذار آید خواهرم در وقت مردن بر سرم - بندد دو چشمان ترم ظالم، امان از تشنگی

ای حسین مظلوم، سرور شهیدان

ای حسین مظلوم، سرور شهیدان - زاده ی پیمبر، شاه تشنه کامان
ادامه ی نوحه:

زینب دل افکار از قفای آن شاه - می دوید و می گفت با دو چشم گریان:
آخر ای برادر، ما زنان مُضطرب - محرمی نداریم اندر این بیابان
گر تو گشته گردی نیست اندر این دشت - یاور و معینی بهر ما غریبان
آن امام بی یار با دو چشم خون بار - در جواب زینب لب گشود این سان:
گفت خواهر من، موسم جدایی است - در جهان رسیده، روز من به پایان
این وداع امروز آخرین وداع است - حافظ شما باد ذات پاک یزدان

ای جسم پاره پاره، آیا تویی حسینم؟

ای جسم پاره پاره، آیا تویی حسینم؟ - زخم تو بی شماره، آیا تویی حسینم؟
ادامه ی نوحه:

ای غرق لَجّه خون، سرتا به پای گلگون، - غلتان به خاک هامون، عریان بدن حسینم
آرد چه تاب خواهر تا بیندت برادر - در خاک و خون، بی سر، افتاده ای حسینم
ای نوگل پیمبر، فرزند پاک حیدر - جان بتول اطهر، جانان من حسینم
جانم شود فدایت، قربان خاک پایت - نالد زدل برایت، گل پیرهن حسینم
ای تن به خون محنت چون غنچه برگشا لب - با داغ دیده زینب، فرما سخن حسینم
جسمت به خاک غلتان، سرنوک نیزه رخشان - از جور شمر نادان، ای ممتحن حسینم

روضه های وداع

أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

زینب بیا وقت وداع آخرم شد

زینب بیا وقت وداع آخرم شد - آماده خنجر دگر این حنجرم شد
ای خواهری که هر کجا یارم تو بودی - از کودکی غمخوار و دلدارم تو بودی
بنگر کنون نخل جدایی جان گرفته - آن روزهای خوب ما پایان گرفته
ای خواهر نالان خدا باشد نگهدار - من می روم میدان خدا باشد نگهدار
روز عاشورای امام حسین است ، روز تنهایی عزیز فاطمه است ، عجب روضه جانسوزی است روضه
وداع امام حسین ، عزاداران امروز برای غربت حسین گریه کند بیاد آن ساعتی که ابی عبدالله به
سوی میدان حرکت کرد آمدند دورش را گرفتند یکی صدا می زند : حسین بیا ما را به مدینه باز
گردان ، یکی می گوید : حسین با این زن و بچه چه کنم ، بچه ها دور بابا می گردند تمام زن ها را
ساکت کرد حسین ، اما کسی که آرام نمی شد زینب است ، دست ولایت روی قلب خواهر گذاشت «و
أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى قَلْبِ أُخْتِهِ» زینب هم آرام شد یک دفعه صدا زد حسین جان می خواهی بروی برو .

جان خواهر در غم زاری مکن - با صدا بهرم عزاداری مکن
هر چه باشد تو علی را دختری - عصمت الهی و زهرا پروری
خانه سوزان را تو صاحب خانه باش - با زنان در مهری مردانه باش
گر خورد سیلی سکینه دم مزن - عالمی زین دم زدن بر هم مزن
هست بر من ناگوار و نا پسند - از تو زینب گر صدا گردد بلاند
با تو هستم جان خواهر همسفر - تو به پا این راه کوی من بسر «عمان سامانی»
وقتی نگاه کرد دید زینب داره می آید ، خواهرم کجا می آیی ، صدا زد : حسینم وقتی حرکت کردی
یاد وصیت مادرم زهرا افتادم . امام حسین تا نام مادر را شنید منقلب شد، فوراً پیاده شد ، صدا زد
زینبم مگر مادرم چه فرموده ؟

برادرم مادرم فرموده : عصر عاشورا عوض من زیر گلوی حسینم را ببوس . اینجا زیر گلوی حسین را
بوسید اما ساعتی بعد هم آمد گودال قتلگاه لبها را گذاشت بر رگهای بریده حسین .
رگهای گلوی خشک گردیده ببوس - جایی که به جز تو کس نبوسیده ببوس
این تن که زهر زخم به تیغ دشمن - وا کرده دو لب به خصم ببوس

ذوالجناح ای عرش پیما مرکبم

ذوالجناح ای عرش پیما مرکبم - می روم اما به فکر زینبم

ذوالجناح ای حامل آیات نور - باید امشب رفت تا کنج تنور

یک عده زن و بچه میان خیمه ها نشسته اند. همه دل خوشند که حسین (ع) را دارند. آی گرفتارها! مریض دارها! درد دارها! یک وقت صدای حسین (ع) را از میان خیمه ها شنیدند. آمدند دور حسین را گرفتند؛ یکی صدا زد: حسین جان! ما را به مدینه برگردان! امام حسین (ع) تمام زن ها را ساکت کرد. اما دید کسی که ساکت کردنش مشکل است خانم زینب (س) است. زینب را نمی شود ساکت کرد. یک اشاره به قلب زینب کرد. نمی دانم این امام ، این ولی الله، حجة الله! این خلیل الله! با آن اشاره به دل زینب (س) چه کرد؟ همین قدر بگویم کاری کرد زینبی که دم دستی چسبیده بود و نمی گذاشت تا برادرش به میدان برود، یک دفعه حالی پیدا کرد و آرام شد. امام حسین (ع) سوار بر ذوالجناح شده و روانه میدان شد.

ذوالجناح ای عرش پیما مرکبم - می روم اما به فکر زینبم

ذوالجناح ای حامل آیات نور - باید امشب رفت تا کنج تنور

یک چند قدمی رفت، یک وقت دید یک نفر از پشت سر صدا می زند: مهلا! مهلا! یابن الزهراء! مهلا! مهلا! یابن الزهراء!

آی امام زمان! نزدیک محرم جدت ابی عبدالله (ع) است. زمین و آسمان و در و دیوار دارند برای امام حسین (ع) غمناک می شوند. این مقدمه عاشورای ابی عبدالله (ع) است.

صدا زد: مهلا! مهلا! یابن الزهراء! یک وقت آقا رویش را برگرداند دید زینب (س) دارد صدا می زند: برادر! لحظه ای درنگ کن تا وصیت مادرم را نسبت به تو انجام دهم. تا امام حسین (ع) نام مادر را شنید به قدری منقلب شد، صدا زد: خواهرم! مگر مادرم چه فرموده است؟ صدا زد: حسین جان! مادرم به من فرموده: زینبم عصر عاشورا به جای من زیر گلوی حسینم را ببوس.

مهلا! مهلا! یابن الزهراء! مهلا! مهلا! یابن الزهراء!

خواهرا ناموس حی داوری - بر یتیمانم تو جای مادری

زینبا غارت شود چون خیمه ها - جمع کن اطفال حیران مرا

پیکرم بینی چو اندر خاک و خون - پا منه از نقطه طاقت برون

خواهرا در ماتمم افغان مکن - موی سر اندر غمم افشان مکن

خواهرا چون بر سنان بینی سرم - بردباری کن به حق مادرم «محزون رشتی»

همه سفارش ها را امام حسین در روز عاشورا به خواهرش کرد ، خواهرم به اسارت می روی ، خواهرم خیمه ها را آتش می زنند ، خواهرم مواظب بچه ها باش ، زینب علی همه سفارش های برادر را عملی کرد ، اما یک جا دختر خیلی منقلب شد.

آن لحظه ای که سر برادر را بالای نیزه دید سر از محمل بیرون آورد، آنچنان منقلب شد زینب، که سر خود را به چوبه محمل زد، خون پیشانی زینب از زیر محمل به زمین ریخت و...

صبر کن ای برادرم آرام

صبر کن ای برادرم آرام - غصه ام بوسه ای ز حنجر توست
 آه زینب خدانگهدارت - غم من خاک روی معجر توست
 ای برادر مگو که این لشکر - کهنه پیراهن تو را ببرند
 نه فقط کهنه پیرهن خواهر - چند چادر هم از شما ببرند
 کشتی ام ای حسین میبینی - رفتنت برده است جان حرم
 خواهرم دست بر دلم نگذار - جان تو جان دختران حرم
 ای برادر خدا کند جایت - به سر نی سر مرا ببرند
 خواهرم صبر کن که بعد سرم - زود انگشتر مرا ببرند
 همه چشم انتظار آمدنت - دشنه و تیغ و تیر و سر نیزه
 آه زینب قرارمان باشد - تو در آتش حسین بر نیزه

نوشته اند ابا عبد الله در حملات خودش نقطه ای را در میدان مرکز قرار داده بود. مرکز حملاتش آنجا بود. مخصوصا نقطه ای را امام انتخاب کرده بود که نزدیک خیام حرم باشد و از خیام حرم خیلی دور نباشد، به دو منظور. یک منظور این که می دانست که اینها چقدر نامرد و غیر انسانند. اینها همین مقدار حمیت ندارند که لا اقل بگویند که ما با حسین طرف هستیم، پس متعرض خیمه ها نشویم.

می خواست تا جان در بدن دارد، تا این رگ گردنش می جنبید، کسی متعرض خیام حرمش نشود. حمله می کرد، از جلو او فرار می کردند، ولی زیاد تعقیب نمی کرد، بر می گشت مبدا خیام حرمش مورد تعرض قرار بگیرد. دیگر اینکه می خواست تا زنده است اهل بیتش بدانند که او زنده است. نقطه ای را مرکز قرار داده بود که صدای حضرت می رسید. وقتی که بر می گشت، در آن نقطه می ایستاد، فریاد می کرد: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم».

وقتی که این فریاد حسین بلند می شد اهل بیت سکونت خاطری پیدا می کردند، می گفتند آقا هنوز زنده است. امام به اهل بیت فرموده بود تا من زنده هستم هرگز از خیمه ها بیرون نیاید. این حرفها را باور نکنید که اینها دم به دم بیرون می دویدند، ابد! دستور آقا بود که تا من زنده هستم در خیمه ها باشید، حرف سستی از دهان شما بیرون نیاید که اجر شما ضایع می شود.

مطمئن باشید عاقبت شما خیر است، نجات پیدا می کنید و خداوند دشمنان شما را عذاب خواهد کرد، به زودی هم عذاب خواهد کرد. اینها را به آنها فرموده بود. آنها اجازه نداشتند و بیرون هم نمی آمدند.

غیرت حسین بن علی اجازه نمی داد. غیرت و عفت خود آنها اجازه نمی داد که بیرون بیایند، بیرون هم نمی آمدند. صدای آقا را که می شنیدند: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» یک اطمینان خاطری پیدا می کردند. چون آقا وداع کرده بودند و یک بار یا دو بار دیگر هم بعد از وداع آمده بودند و خبر گرفته بودند، این بود که اهل بیت امام هنوز انتظار آمدن امام را داشتند.

اسبهای عربی برای میدان جنگ تربیت می شدند. اسب حیوان تربیت پذیری است. اینها وقتی که صاحبشان کشته می شد عکس العملهای خاصی از خودشان نشان می دادند.

اهل بیت ابا عبد الله در داخل خیمه هستند، همین طور منتظر ببینند کی صدای آقا را می شنوند یا شاید یک بار دیگر جمال آقا را زیارت می کنند که یک وقت صدای همه هم اسب ابا عبد الله بلند شد. آمدند در خیمه. خیال کردند آقا آمده اند. یک وقت دیدند این اسب آمده است ولی در حالی که زین او واژگون است. اینجاست که اولاد ابا عبد الله، خاندان ابا عبد الله فریاد و احسینا و و امحمدا را بلند کردند. دور این اسب را گرفتند. نوحه سرایی طبیعت بشر است.

انسان وقتی می خواهد درد دل خودش را بگوید به صورت نوحه سرایی می گوید، آسمان را مخاطب قرار می دهد، زمین را مخاطب قرار می دهد، درختی را مخاطب قرار می دهد، خودش را مخاطب قرار می دهد، انسان دیگری را مخاطب قرار می دهد، حیوانی را مخاطب قرار می دهد. هر یک از افراد خاندان ابا عبد الله به نحوی نوحه سرایی را آغاز کردند.

آقا به آنها فرموده بود تا من زنده هستم حق گریه کردن هم ندارید. من که از دنیا رفتم البته نوحه سرایی کنید. گریه است، انسان وقتی غصه دارد باید گریه کند تا عقده دلش خالی شود. اجازه گریه کردن را بعد از این جریان یافته بودند. در همان حال شروع کردند به گریستن.

نوشته اند حسین بن علی علیه السلام دخترکی دارد که خیلی هم لین دختر را دوست می داشت، سکینه خاتون که بعد هم یک زن ادیبه عالمه ای شد و زنی بود که همه علما و ادبا برای او اهمیت و احترام قائل بودند. ابا عبد الله خیلی این طفل را دوست می داشت. او هم به آقا فوق العاده علاقه مند بود.

نوشته اند این بچه به صورت نوحه سرایی جمله هایی گفت که دل های همه را کباب کرد. به حالت نوحه سرایی این اسب را مخاطب قرار داده است، می گوید: «یا جواد ابی هل سقی ابی ام قتل عطشاناً؟» ای اسب پدرم، پدر من وقتی که رفت تشنه بود، آیا پدر من را سیراب کردند یا با لب تشنه شهید کردند؟ این در چه وقت بود؟ وقتی است که دیگر ابا عبد الله از روی اسب به روی زمین افتاده است. این جنگ با یک تیر شروع شد و با یک تیر خاتمه پیدا کرد.

پیش از ظهر عاشورا که شد، بعد از آن اتمام حجت های امام، عمر سعد کسی بود که تیری به کمان کرد و فرستاد به ... (کتاب: مجموعه آثار شهید مطهری ج ۱۷ ص ۱۱۶)

آهسته ران این مرکب نکویت

آهسته ران این مرکب نکویت - تا من ببوسم ای ابا گلویت
ادامه ی نوحه:

خوش می روی جان ابا به میدان - در این سفر کردی مرا پریشان
گویا رسد دیدار ما به پایان - زینب نشیند در فراق رویت
بر گرد ویک بار دگر برادر - کرده وصیت مادرم در آخر
تا من ببوسم آن گلوی اطهر - کام دلی گیرم ز آرزویت
داری خبر از حال ما یتیمان - بعد از تو با ما کس ندارد احسان
بی تو چه سازم اندر این بیابان - زینب ز که گیرد سراغ رویت
طفلان تو بی یار و بی مُعین اند - بعد از تو با افغان و شور و شین اند
با ناله های «یا حسین، حسین» اند - در کوه و در صحرا به جستجویت

اینک که ظهر روز عاشورا رسیده

أَسْلَامٌ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا
سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ
اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

اینک که ظهر روز عاشورا رسیده - وقت وداع دختر و بابا رسیده
فرزند زهرا سوی میدان شد روانه - بهر ملاقات خداوند یگانه
ناگه سکینه گفت بابا راز دارم - راز دلی با تو بسوز و ساز دارم
دیشب که راز دل به یاران باز گفתי - سرّ سخن را تشنه لب اینگونه گفתי
من گفته هایت را پدر جان گوش کردم - جام بلا را تا به آخر نوش کردم
از مر کبت یک لحظه شو بابا پیاده - از رفتنت دل در شماره افتاده
بابا تو خود گفתי که از جور زمانه - دشمن کشد ناز مرا با تازیانه
روز عاشورا عزیز فاطمه دید ذوالجناح حرکت نمی کند نگاه کند ببیند ، دخترش آمده (آی آنهایی که
دختر دارید مجسم کنید منظره را وقتی می خواهید سفر بروید) پیاده شد امام حسین، سکینه را
بغل کرد،

دخترم برگرد ، با این اشکهایت قلب مرا آتش مزن ، سکینه برگشت در خیمه منتظر بود یک وقت
صدای ذوالجناح به اهل خیام رسید سکینه از خیمه بیرون آمد ، دید ذوالجناح تنها برگشته ، صدای
گریه این دختر بلند شد : وا محمّده ، وا غریباه ، واحسیناه ، وا جداه ، ذوالجناح بابایم چه شد ؟ صدا
زد :

یا جَوَادُ هَلْ سَقَى أَبی اَم قُتِلَ عَطِشَانًا . ای اسب هنگامی که بابایم به میدان می رفت تشنه لب بود آیا پدرم را آب دادند یا لب تشنه شهید کردند. (محمدی اشتهاردی، سوگنامه آل محمد، ص ۳۷۱ - ۳۷۲)

آیا روضه حسین مرا می خوانی ؟

زهرای اطهر به آن واعظ نهاوندی فرمود : آیا روضه حسین مرا می خوانی ؟ عرض کرد بلی خیلی می خوانم ، فرمود یک توقع از تو دارم . عرض کرد چیست خانم ، فرمود : روضه وداع حسین مرا خیلی بخوان ، روضه وداع خیلی جانسوز است سخت ترین حالات ابا عبدالله همین حالت است که آمد در خیمه صدا زد : زینبم خداحافظ ، کلثوم خداحافظ ، سکینه ام خداحافظ و... همه بیائید دورم را بگیرید که آخرین دیدار من با شما است ، دیگر شما را نمی بینم و شما مرا نمی بینید زن و بچه ها دور عزیز فاطمه را گرفتند ، یکی می گوید بابا مرا به که می سپاری ، فرمود : همه تان را به عمه تان زینب و زینب را به خدا سپردم . پ سفارش بچه ها را خواهر کرد سوار اسب شد دید ذوالجناح حرکت نمی کند دید سکینه جلوی اسب را گرفته نمی گذارد ، دخترم چرا نمی گذاری ؟ بابا از اسب پیاده شو تا بگویم ، حضرت از اسب پیاده شد دختر را بغل کرد بابا می دانم دیگر بر نمی گردی ، بابا مرا نوازش کن . (رَدِّنا الی حَرَمِ جَدِّنا) بابا ما را به حرم جدمان برگردان . فرمود : دخترم ، لا تُحْرِقِ قَلْبِی بِدَمْعِکِ حَسْرَةً مادامَ مَتَى الرُّوحُ فی جُسمانی. از دخترش خواست تا پدر زنده است نگرید و قلب او را شعله ور نسازد (گفتار وعاظ ط، ج ۲ ، ص ۱۶۲)

مرثیه وداع امام حسین علیه السلام

السلام عليك يا ابا عبدالله

چون امام حسین علیه السلام دید که همه خاندان و یارانش به شهادت رسیده اند، برای وداع با اهل بیت علیهم السلام خود به زنهارو کرد و فرمود: «یا سکینه! یا فاطمه! یا زینب! یا ام کلثوم! علیکن مَنی السلام! ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای ام کلثوم! خداحافظ همگی شما!» حضرت سکینه علیها السلام دختر کوچک امام حسین علیهم السلام عرض کرد: «یا اُبة! اُستسلمت للموت؟ ای پدر جان! آیا تن به مرگ داده‌ای؟» حضرت فرمود: «کیف لا یستسلم للموت من لا ناصر له و لا معین؟؛ چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یار و یاور ندارد؟» حضرت سکینه علیها السلام عرض کرد: «یا اُبة! ردنا الی حرم جدنا؛ ای پدر جان! ما را به حرم جدمان بازگردان.» امام حسین علیه السلام فرمود: «اگر شکارچی از مرغ قطا دست بر میداشت، آن پرنده آرام سر در آشیانه می‌گذاشت.» (کنایه از این بود که لشکر دشمن دست از من بر نمیدارد و نمی‌گذارد که شما را به حرم جدتان ببرم.) زنهار صدای خود را به گریه بلند کردند. حضرت آنان را ساکت نمود و به حضرتام کلثوم علیها السلام فرمود: «ای خواهرم! تو را سفارش میکنم که خویشتن را نیکو بداری و من اینک برای نبرد با گروه دشمنان

میروم.» حضرت سکینه علیها السلام فریادکنان نزد امام حسین آمد. حضرت که او را خیلی دوست میداشت. به سینه خود چسباند و اشکهایش را پاک کرد و به وی فرمود:

سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی - منک البكاء اذا الحمام دهانی

لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة - مادام مئی الروح فی جسمانی

فاذا قتلت فانت أولى بالذی - تأتینه یا خیرة النّسوان (در نسخه دیگر (تبکینه بجای تاتینه) دارد)

«ای سکینه! بدان که پس از مرگ من، گریه تو بسیار خواهد بود. دل مرا از روی حسرت و افسوس به اشک خود مسوزان، تا زمانی که جان در تن من است. ای برگزیده زنان! چون کشته شوم، تو سزاوارترین کسی خواهی بود که بر بالین من میآیی.»

میرزا یحیی ابهری نقل کرده است: «در عالم خواب، علامه مجلسی) را دیدم که در صحن مطهر سید الشهداء و در طرف پایین پای آن حضرت - در طاق الصفا - نشسته و مشغول تدریس است. علامه به موعظه و پند و اندرز پرداخت و چون خواست مرثیه و مصیبت بخواند، شخصی آمد و گفت: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میفرماید: «أذكر المصائب المشتملة علی وداع ولدی الشّهِید؛ مصیبت‌هایی را بخوان که بازگو کننده وداع فرزند شهیدم باشد.»

علامه مجلسی نیز مصیبت وداع را خواند و گروه زیادی جمع شدند و گریه بلندی نمودند. به طوری که مانند آن را در عمر خود ندیده بودم. در همان خواب است که امام حسین علیه السلام به علامه مجلسی میفرماید: «قولوا لأولیائنا و أمنائنا یهتمّون فی اقامة مصائبنا؛ به دوستان و درستکاران ما بگویید که در برپایی مصیبت‌های ما کوشش کنند.»

امام باقر علیه السلام روایت کرده است: «امام حسین علیه السلام دختر بزرگ خودش فاطمه علیها السلام را صدا زد و به او دست نوشته سربسته و وصیتی سرگشاده داد. امام سجاد علیه السلام بیمار بود و فاطمه علیها السلام آن نوشته را به ایشان داد و امام سجاد علیه السلام نیز آن را به من داد.» در اثبات الوصیه آمده است: «امام حسین، امام سجاد علیهما السلام را فرا خواند، در حالی که امام سجاد علیه السلام بیمار بود. امام حسین اسم اعظم و موارد پیاپی را به او داد و به امام سجاد علیه السلام فرمود که علوم و صُحُف و مصاحف و سلاح را که از موارد نبوّت است، نزد ام سلمه علیها السلام گذاشته و به او دستور داده‌ام همه آنها را به تو بدهد.»

مهلاً! مهلاً! یابن الزهراء

یک عده زن و بچه میان خیمه ها نشسته اند. همه دل خوشند که حسین(ع) را دارند. آی گرفتارها! مریض دارها! درد دارها! یک وقت صدای حسین(ع) را از میان خیمه ها شنیدند. آمدند دور حسین را گرفتند؛ یکی صدا زد: حسین جان! ما را به مدینه برگردان! امام حسین(ع) تمام زن ها را ساکت کرد. اما دید کسی که ساکت کردنش مشکل است خانم زینب(س) است. زینب را نمی شود ساکت کرد.

یک اشاره به قلب زینب کرد. نمی دانم این امام، این ولی الله، حجة الله! این خلیل الله! با آن اشاره به دل زینب (س) چه کرد؟ همین قدر بگویم کاری کرد زینبی که دم دستی چسبیده بود و نمی گذاشت تا برادرش به میدان برود، یک دفعه حالی پیدا کرد و آرام شد. امام حسین(ع) سوار بر ذوالجناح شده و روانه میدان شد.

ذوالجناح ای عرش پیما مرکبم - می روم اما به فکر زینبم

ذوالجناح ای حامل آیات نور - باید امشب رفت تا کنج تنور

یک چند قدمی رفت، یک وقت دید یک نفر از پشت سر صدا می زند: مهلاً! مهلاً! یابن الزهراء! مهلاً! مهلاً! یابن الزهراء!

آی امام زمان! نزدیک محرم جدت ابی عبدالله(ع) است. زمین و آسمان و در و دیوار دارند برای امام حسین(ع) غمناک می شوند. این مقدمه عاشورای ابی عبدالله(ع) است.

صدا زد: مهلاً! مهلاً! یابن الزهراء! یک وقت آقا رویش را برگرداند دید زینب(س) دارد صدا می زند: برادر! لحظه ای درنگ کن تا وصیت مادرم را نسبت به تو انجام دهم. تا امام حسین(ع) نام مادر را شنید به قدری منقلب شد، صدا زد: خواهرم! مگر مادرم چه فرموده است؟ صدا زد: حسین جان! مادرم به من فرموده: زینبم عصر عاشورا به جای من زیر گلوی حسینم را ببوس.

مهلاً! مهلاً! یابن الزهراء! مهلاً! مهلاً! یابن الزهراء!

خدایا! به آبروی حسین(ع) این مردم را از امام حسین(ع) جدا نکن! به آبروی حسین(ع) درد همه ما را دوا کن! « اللهم صل علی محمد و آل محمد. »

اشعار عمان سامانی

دیگرم شوری به آب و گل رسید - گاه میدان داری این دل رسید
نوبت پا در رکاب آوردن است - اسب عشرت را سواری کردن است
تنگ شد ساقی دل از روی صواب - زین می عشرت مرا پر کن شراب
کز سر مستی سبک سازم عنان - سرگران بر لشکر مطلب زنان
روی در میدان این دفتر کنم - شرح میدان رفتن شه، سر کنم
بازگویم آن شه دنیا و دین - سرور و سرحلقه اهل یقین
چون که خود را یکه و تنها بدید - خویشتن را دور از آن تن ها بدید
قد برای رفتن از جا راست کرد - هر تدارک خاطرش می خواست، کرد
پا نهاد از روی همت در رکاب - کرد با اسب از سر شفقت خطاب
کای سبک پر ذوالجناح تیز تک - گرد نعلت سرمه چشم ملک
ای سماوی جلوه قدسی خرام - وی ز مبدأ تا معادت نیم گام

رو به کوی دوست منهاج من است - دیده واکن وقت معراج من است
 بد به شب معراج آن گیتی فروز - ای عجب معراج من باشد به روز
 تو براق آسمان پیمای من - روز عاشورا شب اسرای من
 پس به چالاکی به پشت زین نشست - این بگفت و برد سوی تیغ دست
 ای مشعشع ذوالفقار دل شکاف - مدتی شد تا که ماندی در غلاف
 آنقدر در جای خود کردی درنگ - تا گرفت آیینہ اسلام ، زنگ
 من تو را صیقل دهم از آگهی - تا تو آن آیینہ را صیقل دهی

خواهرش بر سینه و بر سر زنان

خواهرش بر سینه و بر سر زنان - رفت تا گیرد برادر را عنان
 سیل اشکش بست بر وی راه را - دود آهش کرد حیران شاه را
 در قفای شاه رفتی هر زمان - بانگ مهلا مهلاش بر آسمان
 کای سوار سرگران کم کن شتاب - جان من لختی سبک تر زن رکاب
 تا ببوسم آن رخ دلجوی تو - تا ببویم آن شکنج موی تو
 شه سراپا گرم شوق و مست ناز - گوشه چشمی بدان سو کرد باز
 دید مشکین مویی از جنس زنان - بر فلک دستی و دستی بر عنان
 زن مگو مرد آفرین روزگار - زن مگو بنت الجلال اخت الوقار
 زن مگو خاک درش نقش جبین - زن مگو دست خدا در آستین
 پس ز جان بر خواهر استقبال کرد - تا رخس بوسد الف را دال کرد
 همچو جان خود در آغوشش کشید - این سخن آهسته در گوشش کشید
 کای عنان گیر من آیا زینبی؟ - یا که آه دردمندان در شبی
 پیش پای شوق زنجیری مکن - راه عشق است عنان گیری مکن
 با تو هستم جان خواهر همسفر - تو به پا این راه پویی من به سر
 خانه سوزان را تو صاحب خانه باش - با زنان در همهری مردانه باش
 جان خواهر در غم زاری مکن - با صدا بهرم عزاداری مکن
 هست بر من ناگوار و ناپسند - از تو زینب گر صدا گردد بلند
 هر چه باشد تو علی را دختری - ماده شیرا کی کم از شیر نری
 با زبان زینبی شه آنچه گفت - با حسینی گوش زینب می شنفت
 گوش عشق آری زبان خواهد ز عشق - فهم عشق آری بیان خواهد ز عشق
 با زبان دیگر این آواز نیست - گوش دیگر محرم این راز نیست

ای سخنگو لحظه ای خاموش باش - ای زبان از پای تا سر گوش باش
تا ببینم از سر صدق و صواب - شاه را زینب چه می گوید جواب
عشق را از یک مشیمه زاده ایم - لب به یک پستان غم بنهاده ایم
تربیت بودت بر یک دوشمان - پرورش در جیب یک آغوشمان
تا کنیم این راه را مستانه طی - هر دو از یک جام خوردستیم می
تو شهادت جستی ای سبط رسول - من اسیری را به جان کردم قبول
خودنمایی کن که طاق طاق شد - جان تجلی تو را مشتاق شد
حالتی زین به برای سیر نیست - خودنمایی کن در این جا غیر نیست
قابل اسرار دید آن سینه را - مستعد جلوه دید آینه را
معنی اندر لوح صورت نقش بست - آنچه از جان خواست اندر دل نشست
آفتابی کرد در زینب ظهور - ذره ای ز آن آتش وادی طور
شد عیان در طور جانش رایتی - خرّ موسی صعقا زان آیتی
عین زینب دید زینب را به عین - بلکه با عین حسین ، عین حسین
غیب بین گردید با چشم شهود - خواند بر لوح وفا نقش عهد
دید تابی در خود و بی تاب شد - دیده خورشید بین پر آب شد
صورت حالش پریشانی گرفت - دست بی تابی به پیشانی گرفت
خواست تا بر خرمن جنس زنان - آتش اندازد انا الاعلا زنان
دید شه لب را به دندان می گزد - کز تو این جا پرده داری می سزد
رخ ز بی تابی نمی تابی چرا - در حضور دوست بی تابی چرا؟
کرد خودداری ولی تابش نبود - ظرفیت در خورد آن آبش نبود
از تجلی های آن سرو سهی - خواست زینب تا کند قالب تهی
سایه سان بر پای آن پاک اوفتاد - صحیه زن غش کرد و بر خاک اوفتاد
از رکاب ای شهنسوار حق پرست - پای خالی کن که زینب رفت ز دست
شد پیاده بر زمین زانو نهاد - بر سر زانو سر بانو نهاد
گفت وگو کردند با هم متصل - این بآن و آن باین از راه دل
دیگر این جا گفت وگو را راه نیست !! - پرده افکندند و کس آگاه نیست
عمان سامانی برگرفته از وبلاگ تیشه های اشک

کشتن شمر ملعون امام (علیه السلام) را

مرحوم حاج میرزا رفیع گرمودی در کتاب ذریعة النجاة از منتخب طریحی نقل کرده و می نویسد:

امام (علیه السلام) در وقتی که بحالت غشوه روی زمین افتاده بودند شمر ملعون بطرف آن جناب آمد تا به نزدیکش رسید و با پای چکمه دار به روی سینه آن حضرت نشست، امام (علیه السلام) نشستن آن ناپاک را روی سینه خود حس کرد و فرمود: یا ویک من انت فقد ارتقیت مرتقا عظیما، وای بر تو، کیستی، همانا به جای مرتفع و عظیمی نشسته‌ای؟ آن ناپاک در جواب گفت: من شمر هستم.

حضرت فرمودند: وای بر تو، من کیستم؟ در جواب گفتن: تو حسین بن علی بوده و مادرت فاطمه زهراء و جدت محمد مصطفی می باشد. امام (علیه السلام) فرمودند: وای بر تو به حسب و نسب مرا می شناسی پس چرا من را می کشی؟ شمر ملعون گفت: اگر تو را نکشم پس چه کسی جایزه یزید را دریافت نماید؟ امام (علیه السلام) فرمودند: کدام يك نزد تو بهتر است، جایزه یزید یا شفاعت جد من رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)؟ آن ملعون گفت: مقدار يك دانیق از جایزه یزید نزد من بهتر است از تو و از جدت. امام (علیه السلام) فرمودند: حال که از کشتن من چاره‌ای نیست پس يك جرعه آب به من بده. آن حرامزاده گفت: هرگز يك قطره آب بتو نخواهم داد تا مرگ را بچشی.

امام (علیه السلام) فرمودند: روی و شکمت را بگشا. آن ملعون روی و شکم خویش را گشود تا حضرت مشاهده نمایند پس ناگاه امام (علیه السلام) دیدند که آن ناپاک ابلق و به مرض برص مبتلا است و صورتش شبیه سگ‌ها و خوک‌ها می باشد. امام (علیه السلام) فرمودند: جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) راست فرموده اند، آن ملعون گفت: جدت چه گفته است؟ امام (علیه السلام) فرمودند: جدم به پدر من می فرمود: ای علی این فرزند تو را مردی ابلق که به مرض پیسی مبتلا است و شبیه‌ترین خلائق به سگ‌ها و خوک‌ها است می کشد. آن ملعون پس از استماع این کلام در غضب شد و گفت مرا به سگ‌ها و خوک‌ها تشبیه می کنی، بخدا قسم سر تو را از قفا خواهم برید، سپس آن کافر امام (علیه السلام) را برگردانید و سر مبارک آن سرور را از قفا برید و جدا کرد.

ابو مخنف می نویسد: شمر حرامزاده در حالی که سر مبارک امام (علیه السلام) را می برید این اشعار را می خواند: اقتلك اليوم و نفسی تعلم - علما یقینیا لیس فیه مزعم - ان اباك خیر من تکلم - بعد النبی المصطفی المعظم - اقتلك اليوم و سوف اندم - و ان مثنوای غذا جهنم. یعنی: امروز تو را می کشم و حال آنکه خود می دانم به علم الیقین که در آن شکی نیست همانا پدرت بهترین کسانی است که بعد از پیغمبر برگزیده و بزرگ سخن گفته اند، امروز تو را می کشم و عنقریب پشیمان خواهم شد و همانا منزل و مأوای من فردا جهنم می باشد.

ابو مخنف می گوید: هر عضوی از حلقوم حضرت را که می برید امام (علیه السلام) نداء می کرد:

وا محمدا، وا جداه، وا ابتاه، وا حسناه، وا جعفراه، وا عباسا، وا قتیلاه، وا قلة ناصراه.
 مرحوم طریحی در منتخب می نویسد: وقتی آن ملعون سر مبارک امام (علیه السلام) را جدا کرد، آن
 سر انور را به نیزه زد و تکبیر گفت و لشگر نیز بدنبال او تکبیر گفتند.
 ابو مخنف می گوید: لشگر سه بار تکبیر گفتند و زمین لرزید و شرق و غرب عالم تاریک شد و زلزله و
 برق و رعد مردم را فرو گرفت و آسمان خون تازه بارید و منادی از آسمان نداء کرد: به خدا سوگند
 امام فرزند امام و برادر امام و پدر امامان یعنی حسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه
 کشته شد.

بر تل زینبیه آمد چو زینب زار

أَلَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا
 سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ
 اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

بر تل زینبیه آمد چو زینب زار - بر سینه حسین دید بنشسته شمر غدار
 افتاده دید در خون زینب تن برادر - بگرفته دور او را آن فرقه بداختر
 مجروح گشته چشمش از تیغ و خنجر - بر روی سینه اش دید بنشسته شمر غدار
 آندم بر سم اعراب دخت ولی داور - بنهاد دستها را آندم ز قمر بر سر
 گفتا باه و زاری با ابن سعد کافر - داری نظاره ظالم بر قوم شوم اشرار
 بنشسته شمر بیدین بر سینه حسینم - تا سر جدا نماید از جسم نور عینم
 تو می کنی نظاره او می کشد حسینم - بر گود هدامانی بر این غریب بی یار
 از حرف زینب زار بن سعد زشت بیدین - سر را بزیر افکند آن کافر بدآئین
 گفتا دگر حسینت زنده نماند از کین - از بسکه خورده تیغ و تیر و سنان بسیار
 مایوس شد چو زینب از حرف آن جفا جو - رو کرد آن ستمگش بر شمر شوم بدخو
 گفتا که ای ستمگر آخر ترا حیا کو - با پای چکه مشکن صندوق علم دادار
 ده مهلتی که بندم از مهر چشمه‌هایش - ده مهلتی کشانم بر سوی قبله پایش
 منما تو ای بداختر لب تشنه سر جدایش - آخر ندا و گوشی بر حرف آن دل انکار
 آوخ سر مندیش چون از بدن جدا کرد - نه شرم از خداوند نه خوف از جزا کرد
 اطفال بیکسش را با درد مبتلا کرد - عاصی ز ماتمش شد از دیدگان گهربار
 نظاره حضرت زینب علیها سلام از بالای تل زینبیه

وقتی حضرت سیدالشهدا علیه السلام از روی مرکب روی زمین قرار گرفت حضرت زینب سلام الله
 علیها از خیمه بیرون آمده ناله و گریه می نمود و می فرمود: وا آخاه و سیداه و اهل بیتاه، لیت

السَّمَاءُ انْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَيْتَ الْجِبَالُ تَدْكُذَكْتُ عَلَى السَّهْلِ. وای برادر من ، وای آقای من ، وای اهل بیت ، ای کاش آسمان بر زمین فرو می ریخت و ای کاش کوهها ویران می شدند و خورد شده و فرو می ریختند . سپس رو به عمر سعد نمود و فرمود : يَا عُمَرُ أَيْقَتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ يَعْنِي أَيْ عمر سعد آیا ابوعبدالله را می کشند و تو نظاره می کنی؟ عمر سعد لعنت الله علیه گریه نمود و روی از حضرت زینب سلام الله علیها برگردانید، سپس دختر امیرالمومنین علیه السلام رو به لشکریان نموده و فرمود : وَيَحْكُمُ أَمَّا فَيْكُمُ مُسْلِمٌ وای بر شما آیا در میان شما (یک) مسلمان نیست؟

سرم بروی تراب و نگویم آنکه چرا - مکان تراب بفرزند بو تراب دهید
اگر چه از اثر آفتاب جانم سوخت - نگویم آنکه نجاتم ز آفتاب دهید
شکافتید سرم را و من نمی گویم - که مرهمی بحسین از ره صواب دهید
ز داغ اکبر اگر سوختم نمی گویم - که نی رواست مرا بیش از این عذاب دهید
ولی در این دم آخر ز تشنگی مردم - مرا برای خدا یک دو جرعه آب دهید
از تشنگی فتاده بجانم شراره ای - ای قوم بی حقوق بحالم نظاره ای
خواهید کشتنم دگر این تشنگی چرا - من در جهان نمی کنم عمر دوباره ای
سیراب می شوند به هر ساعت از فرات - وحش و طیور و دیو و دد از هر کناره ای
لب تشنه فراتم و راه عبور من - بر بسته اید با سپه بی شماره ای
بر نرخ جان اگر بفروشید میخرم - یک جرعه آب زانکه دگر نیست چاره ای

حمایت ذوالجناح از امام (علیه السلام)

وقتی که امام مظلوم (سلام الله علیه) بواسطه تیر و یا نیزه از اسب به زمین افتاد چند لحظه به هیئت سجود روی بر خاک افتاده بود سپس از زمین برخاست و شمشیر به کف گرفت بقدر طاقتی که در او مانده بود در راه خدا جهاد نمود، در این وقت ذوالجناح دور امام (علیه السلام) می گردید و از آن غریب بی یار حمایت می کرد، آنقدر ایستادگی و پایداری نمود تا حضرت از پای در آمد چنانچه ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابو مخنف و او از جلودی روایت می کند که:

لما اصرع الحسين (عليه السلام) فحمل فرسه يحامي عنه و يشب على الفارس فيهبطه عن سرجه و يدوسه حتى قتل الفرس اربعين رجلا يعني چون حضرت امام حسين (عليه السلام) سرنگون شد اسب آن سرور از او حمایت کرد، می جست و با دندان گریبان سواران را می گرفت و از زین سرنگون می کرد و به زمین می کوبید تا چهل نفر از آن قوم بداختر را به درك اسفل فرستاد.

آمدن ذوالجناح به در خیام بانوان

مرحوم ابن شهر آشوب در مناقب روایت نموده که: ذوالجناح تمرغ فی دم الحسین و قصد نحو الخیمه و له صهيل عال و يضرب ببديه الارض. ذوالجناح سر و صورت خود را در خون حضرت رنگین کرد و سپس قصد خیمام بانوان را نموده و در حال یک صبحه کنان می دوید و می آمد قطره های خون از زخم های آن مرکب در ساحات طف می ریخت و دست و پا به زمین می کوبید و می دوید تا از بانوان حرم یار و یاور برای شاه تشنه لب بیاورد با همین ناله و صدا به خیمام با احتشام نزدیک شد آنجا که رسید صدای خود را بلند کرد و به گوش مخدرات رسانید همینکه اهل حرم صدای ذوالجناح را شنیدند بی اختیار به در خیمه آمدند تا ببینند امام (علیه السلام) تشریف آورده یا نه به مجرد اینکه مرکب را بدون راکب دیدند و ملاحظه کردند که اسب با لجام گسیخته و زین واژگون و با یال غرقه بخون آمده گاهی شیهه می کشد و زمانی سم به زمین می کوبد و احیانا سرش را به خاک می زند شیون و فریاد آنها بلند شد و دانستند بر امام (علیه السلام) بلائی نازل شده همگی از خیمه بیرون آمده و زلزله و ولوله در جمع خواتین محترمه افتاد و جملگی لطمه به صورت زده و گریبانها دیدند با پایهای برهنه و سر و صورت خراشیده و سینه های مجروح و موهای پریشان و دیده های اشگبار و اماماه و واسیده گویان دور ذوالجناح را حلقه زدند باری شصت و چهار زن و بچه دور اسب را گرفته، بعضی لجام آن حیوان را گرفته و از حال آقای خود سوال می کردند و برخی رکاب آن زبان بسته را بوسه داده همچون باران اشگ می باریدند دسته ای خم شده سر به سم های آن مرکب باوفا نهاده و جمعی تیرها را از بدن آن حیوان می کشیدند و گروهی خون امام (علیه السلام) را که در صورت آن حیوان بود به گیسو و صورت خود خضاب می کرده و به زبانش می گفتند:

پیل تن اسب چرا با رخ مات آمده ای - شاه را بردی و تنها ز فرات آمده ای

ذوالجناح با مخدرات هم ناله بود و همچون انسان باشعوری اشگ می ریخت.

باری ذوالجناح از جلو و سایر بانوان محترمه حتی کنیزان از عقب ذوالجناح شیون کنان روانه قتلگاه شدند غیر از امام زین العابدین (علیه السلام) که بیمار بود کسی دیگر در خیمه ها باقی نماند و چون همگی به قتلگاه رسیدند دیدند ظالمی دارد سر کسی را می برد غیر از علیا مخدره حضرت زینب خاتون سلام الله علیها و ذوالجناح احدی نمی دانست که آن مظلوم که به خاک افتاده و دارند سرش را می برند امام حسین (علیه السلام) است.

باز می گردد ز عاشورا چه تنها ذوالجناح - حرف هایی سرخ دارد با دل ما ذوالجناح

از عطش می آید این گیسو پریش بقرار - دارد از دریا نشانی هیچ آیا ذوالجناح؟

از بلوغ واقعه می آید این توفان سرخ - پس چرا چیزی نمی گوید خدایا ذوالجناح

زخم می بارد ز عاشورای چشمانش ولی - با تمام زخمها برپاست اما ذوالجناح

دشت چشمانش پر از اسطوره های بی سر است - با که گوید ترجمان زخم ها را ذوالجناح

می رسد از راه با يك دشت گلزخم شهید - تا کند بانگ قیامت را مهیا ذوالجناح
لحظه ای بر بند چشمان شهیدت را، به خواب - زخمهای می شود فردا شکوفا ذوالجناح
وارث خون خدا امروز، تیغ خشم ماست - انتقام عشق را بگذار با ما ذوالجناح
رضا اسماعیلی

چهره از خون خدا کردی خضاب ای ذوالجناح

چهره از خون خدا کردی خضاب ای ذوالجناح - چون شراره افتاده ای در پیچ و تاب ای ذوالجناح
صیحه هایت الظلیه، شهه هایت یا حسین - هر نفس داری هزاران التهاب ای ذوالجناح
ای بُراق تیر باران گشته در معراج خون - از چه بر تن زخم داری بی حساب ای ذوالجناح
فاش بر گو ماه زینب را کجا انداختی - در یم خون یا میان آفتاب ای ذوالجناح
گوش کن در قلزم خون از گلوی خشک او - دمبدم آید صدای آب آب ای ذوالجناح
چهره از خاک و غبار کربلا پوشیده ای - یا زخون صاحب بستی نقاب ای ذوالجناح
قلب ما را سوختی اینگونه سقایی مکن - کم بریز از چشم گریانت گلاب ای ذوالجناح
باز شو سوی منای خون خلیلیم را بگو - خیمه ها زمزم شد از اشک رباب ای ذوالجناح
من زسوز سینه خود با تو می گویم سخن - تو به اشک دیده می گویی جواب ای ذوالجناح
با وجود آنکه ریزد از دو چشمت سیل اشک - زانویت را خون گرفته تا رکاب ای ذوالجناح
شیهه هایت شعله های نظم (میثم) می شود - تا جهان را افکند در اضطراب ای ذوالجناح
شاعر اهل بیت علیهم السلام : حاج غلامرضا سازگار (میثم)

آمدن ذوالجناح به خیام حرم و اجتماع بانوان محترمه به دور آن حیوان
پس از آنکه کفار کوفه و شام امام مظلوم را شهید کرده و بدن چاک چاک و غرقه بخون آن سرور را در
میدان جنگ بدون سر گذارده و تمام البسه و ساز و برگ و اسلحه حضرت را بغارت بردند و بدن بی
سر را لخت و عریان در آن بیابان انداختند اسب مخصوص امام (علیه السلام) یعنی ذوالجناح که از
مواریث امامت بود در حالی که اشگ از چشمان می بارید به دور بدن راکب خود می گشت و هر کس
جلو می آمد که آن حیوان را به عنوان غنیمت بگیرد با لگد او را از پای در می آورد و هر چه آن گروه
فعالیت کردند که آن را بگیرند و به غارت ببرند نتوانستند زیرا همانطوریکه اشاره کردیم این حیوان از
مواریث بود و احدی نمی تواند مواریث امامت را ضبط و حبس کند و آنچه آن کفار از حضرت امام
(علیه السلام) بغارت بردند از قبیل عمامه، شمشیر، انگشتری قطعا از مواریث نبوده باری این حیوان
با حال خستگی و تشنگی و با داشتن تیرهای بسیار بر بدن به دور نعش امام (علیه السلام) می گشت
و قرار و آرام نداشت گاهی به راست و زمانی به چپ می رفت، صیحه می زد، اشگ می ریخت، دشمنان
را لگد می زد و از صاحب خویش حمایت نموده و با دشمنان قتال می کرد.

از بسیاری علاقه و مهربانی که نسبت به صاحب و راکب خویش از خود نشان داد دشمنان او را به مُهر (۷۹) تشبیه کردند.

مرحوم طریحی در منتخب می نویسد:

چون حضرت را شهید کردند، ذوالجناح شیهه می زد و در میان کشته ها قدم می زد، عمر سعد حرامزاده گفت این اسب را بگیرد که از اسب های نجیب و اصیل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، هر کس پیش می آمد آن حیوان با دندان و لگد از خود دور می کرد تا آنکه گروهی از آن کافران را به درك اسفل روانه ساخت، پسر سعد دید چاره آنرا نمی توانست کرد و ممکن نیست که بتوانند آن حیوان را بگیرند لذا گفت دست از آن بردارید ببینیم چه می کند مردم کنار رفتند دیدند آن حیوان به سر نعش امام (علیه السلام) آمد و استاد شروع کرد به شیهه نمودن و ناله کردن و همه لشگر دیدند که آن حیوان حضرت را بو می کند و با دهان زخم های بدن حضرت را می بوسد و مثل بچه مرده گریه می کند و اشگ می ریزد سپس دیدند که آن حیوان از میدان برگشت و روی به خیمه بانوان محترمه آورد و چنان شیهه می کشید که صحرا را از صدای خود پر کرده بود وقتی به خیمه ها نزدیک شد تمام بانوان محترمه سر و پای برهنه بیرون دویدند آن حیوان را که دیدند ناله از دل برکشیده و صورت خراشیدند و ناله و سیداه و وا حسیناه سر داده و بدور آن حیوان حلقه ماتم زدند و هر کدام با این حیوان زبانه های داشتند.

روضه قتلگاه

(هلال بن نافع) می گوید: من بدنبال خبر کشته شدن حسین (ع) به طرف آن حضرت حرکت کردم: (وانه لیجود بنفسه، فوالله ما رایت قط قتیلا مضرجا بدمه احسن منه ولا انور وجهها ولقد شغلنی نور وجهه وجمال هیئته عن الفکرة فی قتله فاستسقی فی تلك الحال ما) (در حالی که حسین (ع) در حال جان دادن بود، به خدا قسم تاکنون کشته ای ندیدم در خون خودش غلطان باشد که نیکوتر و نورانی تر از حسین (ع) باشد و نورانیت چهره و زیبایی هیئت، مرا از فکر کردن در کشته شدن او مشغول کرده بود و در همین حال تقاضای آب می گیرد

مقبل که مداح حضرت اباعبدالله الحسین (ع) است می گوید: من خیلی عاشق زیارت قبر امام حسین (ع) بودم. یکی از تجار به من گفت: من تو را با خرج خودم کربلا می برم. کاروانی ترتیب دادند و حرکت کردیم ولی در بین راه، سارقها ریختند کاروان ما را سرقت کردند و من دلشکسته به گلپایگان برگشتم. یک حسینه بود، در آن حسینه مشغول عزاداری شدیم تا شب عاشورای حسین. شب عاشورا را گریه کردیم، سینه زدیم و روضه خواندیم. سپس من خوابیدم. در خواب دیدم که مشرف شده ام به صحن و سرای امام حسین (ع). اما یک عده خادمهایی که لباس سفید مخصوص دارند، مامور انتظاماتند. من آمدم درب حرم اباعبدالله حسین (ع) دیدم یکی از آن خدام دست مرا گرفت و گفت: مقبل صبر کن. گفتم: آقا این در خانه حسین است "هرکه خواهی گو بیا و گو برو" چرا دستم را گرفتی؟ من عاشق حسینم، می خواهم بروم به زیارت قبرش. یک نگاهی به من کرد و گفت: مقبل، آرام بگیر. حرم را خلوت کرده اند، مادرش فاطمه زهرا به زیارت قبرش آمده است. مقبل می گوید: من این حرف را که شنیدم برگشتم داخل صحن، دیدم در دهلیز وسط صحن یک مجلسی است، یک گروه باوقار، یک عده مردم نورانی نشسته اند. من هم همان دم در نشستم. طولی نکشید دیدم یک شخصیتی که او خورشید است و دیگران ستاره وارد شد. زیر بغل هایش را گرفتند، قامتش خمیده، لباس سیاه تنش، همه بلند شدند، او را صدر مجلس جا دادند. سوال کردم این آقا کیست؟ گفتند: خاتم انبیاست. گفتم اینهایی که نشسته اند چه کسانی هستند؟ گفتند: آدم صفی، ابراهیم خلیل، موسی، نوح شیخ الانبیا و عیسی مسیح. گفتم که این مجلس، مجلس انبیاست. دیدم همه سرسلامتی دادند. پیغمبر فرمودند: دیدید حسین را کشتند. سرسلامتی دادند. پیامبر سر را بلند کرد و فرمود: محتشم را بگویید بیاید برای ما روضه بخواند. گفت: دیدم یک پیرمرد قدکوتاه، عمامه ژولیده، محاسن انبوه، بلند شد آمد جلو. تعظیم کرد و یک منبر از نور گذاشتند. پیغمبر فرمود: برو بالا. پله اول و دوم و سوم و... تا پله نهم ایستاد. من گفتم: حالا این دوازده بند شعری که گفته، ببینم از کجایش شروع می کند. دیدم شروع کرد به خواندن این شعر:

کشتی شکست خورده طوفان کربلا - در خاک و خون فتاده به میدان کربلا
 از آب هم مضایقه کردند کوفیان - خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
 بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید - خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
 زان تشنگان هنوز به عرش می رسد - فریاد العطش ز بیابان کربلا
 همه گریه کردند. پیغمبر رو کرد به انبیا و فرمود: دیدید حسینم را لب تشنه کشتند. آبش ندادند.
 محتشم خیال کرد دیگر بس است و ساکت شد. یک وقت پیغمبر فرمود محتشم بخوان. روضه
 بخوان، دل‌های ما عقده دارد. دیدم محتشم عمامه‌اش را زمین زد. از بالای منبر به پیغمبر عرض کرد:
 یا رسول الله، اینجا را نگاه کن اشاره کرد به گودی قتلگاه.

این کشته فتاده به هامون حسین توست - این صید دست و پا زده در خون حسین توست
 این ماهی فتاده به دریای خون که هست - زخم از ستاره بر تنش افزون، حسین توست
 یک وقت دیدم ملائکه دویدند. گفتند: محتشم بس است. پیغمبر غش کرده است. پیغمبر را به هوش
 آوردند. پیغمبر عبایش را برداشت با دست خودش بر دوش محتشم انداخت. مقبل می گوید: دل من
 شکست. با خودم گفتم من هم مداح حسینم. چرا پیغمبر به من هیچ نفرمودند، اما به محتشم عبا
 دادند. از مجلس انبیا بیرون آمدم. هی بر می گردم یک قدم پشت سرم را نگاه می کنم، اشک‌های من
 جاری شد، خدایا حسین حلقه غلامی به گوش من نکرده است. در این حال یک وقت دیدم یکی از
 خدام از داخل حرم می دود، صدا زد: بیا مقبل، مادرش فاطمه زهرا فرمود: مقبل برایم روضه بخواند.
 مقبل می گوید: من پله اول منبر ایستادم و این شعر را خواندم:

روایت است که چون تنگ شد بر او میدان - فتاده از حرکت ذوالجناح وز جولان
 نه سید الشهدا بر جدال طاقت داشت - نه ذولجناح دگر تاب استقامت داشت
 کشید پا ز رکاب آن خلاصه ایجاد - به رنگ پرتو خورشید، بر زمین افتاد
 هوا ز جور خالف، چون قیرگون گردید - عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
 بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد - اگر غلط نکنم، عرش بر زمین افتاد
 یک وقت دویدند و گفتند: ای مقبل بس است، زهرا روی قبر حسین غش کرد.

تواندر زیر چتر زر نشسته

تواندر زیر چتر زر نشسته - حسین را بر جگر خنجر نشسته
 تواندر سایه باشی شاد و خندان - حسین در آفتاب گرم و سوزان
 ترا در بر لباس زر و دیبا - بود عریان تن فرزند زهرا
 قدح در پیش روی تو پر از آب - حسین از تشنگی گردید بی تاب
 تواندر صد رزین با خاطر شاد - حسین من بزیر تیغ جلاد

ترا جان خرم و دل آرمیده - حسین را از سنان پهلوی دریده
خزائن الشهداء ص ۹۲

امانم ده که آیم روبرویش

امانم ده که آیم روبرویش - نریزد بر زمین خون گلویش
گذارم مرهمی بر پیکر او - نهم از خاک بر دامن سر او
بیوسم یکرمانی روی پاکش - ببر گیرم وجود چاکچاکش
تو ای شمر سیه دل رو کناری - که آیم بر سرش با آه و زاری
پیشم آب از مژگان چشمان - بود آخر غریب این بیابان
بندم چشمهای نازنینش - نمایم پاک این خون جبینش
وقایع عاشورا ص ۴۸۳

ندانم ای شه خوبان چه بود تقصیرت

ندانم ای شه خوبان چه بود تقصیرت - که آن بتیر زندوان یکی شمشیرت
مشبک است چرا سینه ات ز نوک حدنگ - شوم فدای تو و سینه پر از تیرت
گمان کسی نکشیده بقتل صید حرم - چه شد که تیر زندی بسان نخجیرت
سرت شکافته پهلوی دریده تن مجروح - هنوز تا چه مقدر بود ز تقدیرت
قدت خمیده و آهت علم کشیده مگر - نموده ماتم عباس نوجوان پیرت
فتاده و ترا ناب استقامت نیست - نموده مردن اکبر مگر زمین گیرت
ز تیر حلق علی اصغر نمیدانم - بزیر تیغ جفا گریه گلو گیرت
خزائن الشهداء ص ۹۳

مهلتی تا بسوی قبله کشم پایش را

مهلتی تا بسوی قبله کشم پایش را - سایه از معجز نیلی کنم اعضایش را
تر کنم ز اشک روان لعل گهر زایش را - سیر ببینم دم آخر رخ زیبایش را
که دگر وعده دیدار قیامت باشد - میروود سوی سفر خیر و سلامت باشد
این حسین است که قنداقه او را جبرئیل - برد بر عرش بفرمان خداوند جلیل
این حسین است که خادم بودش میکائیل - حسین است که دربان بودش اسرافیل
بچه تقصیر تو امروز جوابش ندهی - بلب آب کشی تشنه و آبش ندهی
زیر خنجر چو حسین ناله زینب بشنید - چشم بگشود ز هم خواهر خود را طلبید
گفت با او که مرا عمر باآخر برسد - دگر از زندگی من بنما قطع امید
رو سوی خیمه که هنگام گرفتاری تست - آخر عمر من و اول بی یاری تست

رو سوی خیمه پرستاری اطفالم کن - گریه بر حال خود ای خواهر نالانم کن
 ناله بر در دل عابد بیمارم کن - جمع بر دور خود اطفال پریشانم کن
 که پس از من به بسی درد گرفتار شوی - سر برهنه بسر کوچه و بازار شوی
 پس بناچار سوی خیمه روان شد زینب - بفرغان آمد و نومید ز جان شد زینب
 دید چون شام سیه روز جهان شد زینب - بار دیگر سوی میدان نگران شد زینب
 دید جن و ملک و ارض و سما می گرید - بسر نی سر شاه شهدا می گرید
 مجالس الزاهدین ص ۱۲۰ خزائن الشهداء ص ۱۱۷

خواهر برو به خیمه که جانم بر آمده

خواهر برو به خیمه که جانم بر آمده - عمرم تمام گشته اجل بر سر آمده
 خواهر برو بخیمه که از بهر کشتنم - شمر لعین گرفته بکف خنجر آمده
 خواهر برو که نوک سنان ساخت کار من - کامم دگر ز فیض شهادت بر آمده
 خواهر برو که حالت جان دادنم رسید - زین تیر و نیزه که بر این پیکر آمده
 خواهر برو بخیمه که بهر عیادتیم - قد خمیده حضرت پیغمبر آمده
 خواهر برو بخیمه بی چشم بستنم - زهرا گشوده موی و بچشم تر آمده
 خواهر برو بخیمه که با خیل اولیاء - با بم علی به تعزیه اکبر آمده
 خواهر برو که ناله ام از زخم و تیر نیست - یادم ز تیر خلق علی اصغر آمده
 این غیرتم کشد که بگویند کوفیان - زینب بقتلگه سر بی معجز آمده
 کردند منشیان بسی این شرح را رقم - جودی چه شد که نام تو سر دفتر آمده
 خزائن الشهداء ص ۱۱۳

خواهر برو که کار حسینیت تمام شد

خواهر برو که کار حسینیت تمام شد - خواهر برو که صبح امید تو شام شد
 خواهر برو که طایر روحم ز سر شده - بس نوک نیزه بر جگرم کارگر شده
 خواهر برو مدار دگر انتظار من - خواهر برو که نوک سنان ساخت کار من
 خواهر برو که دیده ام از خون دل تر است - چشمم بزیغ تیغ سوی نعش اکبر است
 خواهر برو که زندگی من حرام شد - دیگر بخیمه آمدن من تمام شد
 خواهر برو مپاش نمک بر حراحتم - خواهر برو نماید دشمن شمتاتم
 رو در حرم که ننگری ای بی قرینه ام - کز ضرب چکمه شمر شکسته است سینه ام
 برگرد تا نظر نکنی زیر دشنه ام - برگرد تا لنگری این گونه تشنه ام
 «خزائن الشهداء ص ۱۱۳»

سوی خیمه برگرد خواهر حزینم

سوی خیمه برگرد خواهر حزینم - تا بزیر خنجری ننگری چنینم
 رو بخیمه خواهر کز عطش نبینی - وقت جان سپردن آه آتشینم
 رو که بهر قتلیم اینک ایستاده - خولی از یسار و شمر از یمینم
 نیزه سنانم آمده به پهلوی - تیر بوالحنوقست خورده بر جبینم
 رو که تا نبینی وقت دادن جان - از لگد شکسته سینه حزینم
 تو اسیر شام و من شهید کوفه - تو از این بناله من از این غمینم
 من بقتلگاهم پیش نعش اکبر - تو بخیمه گه رو نز دعا بدینم
 تو بناله چون رعد نزد زاده سعد - من ز خنجر شهر با اجل قرینم
 یا بپوش دیده تا مرا نبینی - یا برو بخیمه تا تورا نبینم
 وقایع عاشورا ص ۴۸۴ مجالس الزاهدین ص ۲۲۲

چون شهسوار معرکه دین ز زین فتاد

چون شهسوار معرکه دین ز زین فتاد - خورشید سرنگون ز فلک بر زمین افتاد
 نزدیک شد که عرش ز کرسی نگون شد - از بسکه لرزه بر تن عرش برین فتاد
 ز انسان گسست نظم صف دین زهر طرف - غلطان بخاک معرکه در ثمین فتاد
 از بس بروی خاک چو سمبل بخون طپید - صد جا شکست در پر روح الامین فتاد
 چون رشته حیات شه تشنه لب گسیخت - بس عقده ها برشته حبل المتین فتاد
 هم سیر گشت جعفر از آب حیات خویش - هم عین کوثر از نظر حور عین فتاد
 کار جهان چرا نشد آخر دریغ و درد - او را چو کار با نفس آخرین فتاد
 دولتشاهی اشک شفق ص ۳۲۴

چون شاه دین ز کوهه زین بر زمین فتاد

چون شاه دین ز کوهه زین بر زمین فتاد - از بیم کفر لرزه بر اندام دین فتاد
 تسبیح طاعت از کف روحانیان گسیخت - تاج تقرب از سر روح الامین فتاد
 چون تار اشک رشته پروین بخاک ریخت - آنجا که گوشواره عرش برین فتاد
 آندم طناب خیمه گردون ز هم گسیخت - شد هر ستاره اشکی و از چشم چرخ ریخت
 صحبت لاری: اشک شفق ص ۳۶۳

چون شاه دین بعزم شهادت سوار شد

چون شاه دین بعزم شهادت سوار شد - چشم ملک بعرض برین اشکبار شد
 خورشید همچو طشت پر از خون طلوع کرد - هول قیامت از همه سو آشکار شد

حورا چو گل بخلد برین جامه بر درید - رضوان دلش چو لاله ز غم داغدار شد
از دود و آه پردگیان تیره شد هوا - وز خون زمین ماریه چون لاله زار شد
محمود خان ملک الشعراء، اشک شفق ص ۳۵۴

چون تشنگی عنان زکف شاه دین گرفت

چون تشنگی عنان زکف شاه دین گرفت - از پشت زین قرار بروی زمین گرفت
پس بی حیائی آه که دستش بریده باد - از دست دین و سر از شاه دین گرفت
صبحی بیدگلی، اشک شفق ص ۳۰۶

روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار - خورشید سر برهنه بر آمد زکوهسار
موجی بجنبش آمد و برخواست کوه کوه - ابری ببارش آمد و بگریست زار زار
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن - گفتی فتاد از حرکت چرخ بی قرار
عرش آنزمان بلرزه در آمد که چرخ پیر - افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمه که گیسوی حورش طناب بود - شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار
جمعی که پای محملشان داشت جبرئیل - گشتند بی عماری و محمل شتر سوار
با آنکه سر زد این عمل از امت نبی - روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار
وانگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد - نوعیکه عقل گفت قیامت قیام کرد
محتشم: اشک شفق ص ۲۶۱

روی خاک تیره قرآن مجید افتاده است

روی خاک تیره قرآن مجید افتاده است - یا تن صد باره شاه شهید افتاده است
بسکه سنگ و تیغ و نیزه روی جسمش ریخته - زینت دامان زهرا ناپدید افتاده است
ای خدا بر زینب زار و پریشان چون گذشت - کاینچنین در قتلگه زار و وحید افتاده است
ای برادر بود ملاویت بدامان نبی - پیکرت بر خاک از ظلم یزید افتاده است
قامت سرو حسین از بار محنت شد دوتا - یا علم از دست عباس رشید افتاده است
گشته لیلا همچو مجنون از غم مرگ پسر - اکبرش بر خاک چون سرو امید افتاده است
پرسی جان اخا ازی بد بیمار کن - زانکه تب بر جسم زار وی شدید افتاده است
قاری از فیض مصیبت خوانی شاه شهید - در میان همقطاران رو سفید افتاده است
قاری: گلزار شهیدان ص ۲۶۷

از حرم تا قتلگه زینب صدا میزد حسین

از حرم تا قتلگه زینب صدا میزد حسین - از عطش در زیر خنجر دست و پا میزد حسین

همچه بسمل زیر تیغ شمر میزد دست و پا - نیمه چشمش بقاتل نیمه ای در خیمه ها
دل پر از خون از نوای کودکان بی نوا - تکیه گاه بر خاک گرم کربلا میرد حسین
زیر خنجرگاه از سوز عطش رفتی ز هوش - گاه بر آه زنان در خیمه گاه میداد گوش
گاه از بی یاری زینب زدی از دل خروش - صیحه از بیماری زین العباد میزد حسین
پای چکمه یکطرف بر سینه اش شمر لعین - جا نموده بهر قتلش کرده بالا آستین
ناله اهل حرم رفته بچرخ چارمین - ز آتشین آهش شرر بر ما سوی میزد حسین
گاه فرمودی بزینب کای بلاکش خواهرم - ناله کم کن جان خواهر باش صابر در حرم
جان تو جان سکینه داغدیده دخترم - شکوه از بد عهدی آل زنا میزد حسین
زیر خنجر گاه فرمودی به شمر ای شمردون - تشنه من از بهر آب و تو مرا تشنه بخون
تشنه لب ای بی حیا سر از تنم منما برون - ناله لا تشمتی الا عدا بها میزد حسین
در جوانی پیر شد از مرگ عباس جوان - داغ قاسم قامت سروش نمودی چون کمان
یکطرف از داغ اصغر همچو بلبل در فغان - از غم اکبر بسر دست عزا میزد حسین
گاه مینالید از بیداد شمر پر جفا - گاه بهر امت عاصی بحق در التجا
بود چون سماک رازان شه شفاعت مدعا - زین شهادت بیرق روز جزا میزد حسین
سماک : گلزار شهیدان ص ۲۶۴

از حرم تاقتلگاه زینب صدا می زد حسین - در میان مقتل خود دست و پا می زد حسین .
غوطه در گرداب خون می زد شهید کربلا - در میان مقتل خود دست و پا می زد حسین .
از دم خنجر صدا می زد ایا قوم العطش - در میان مقتل خود دست و پا می زد حسین .
یک طرف زهرا ز غم مویه کنان ، صیحه زنان - در میان مقتل خود دست و پا می زد حسین .

همه جا شور عزای تو به پا می بینم

همه جا شور عزای تو به پا می بینم - عالم اندر غم تو غرق عزا می بینم
همه جا نام دل آرای تو را می شنوم - جلوه روی تو در همه جا می بینم
در هوای تو چنان دیده دل صافی شد - هر جا می نگرم کربلا را می بینم
هر کجا زمزمه آب روان می شنوم - در خیالم لب عطشان تو را می بینم
خیمه گاهت به لب آب تو اندر تکاپو - کعبه و زمزم و مروه، صفا می بینم
تو خلیلی و ذبیح اللهت اصغر باشد - دشت خونین کربلا را چون منا می بینم
تو حسین و محمد تو حسین و علی - خیمه ات جلوه گاه آل عبا می بینم
روی خورشید تو و ماه بنی هاشم را - جمع بین قمر و شمس ضحی می بینم

کشتی شکست خورده ی طوفان کربلا

کشتی شکست خورده ی طوفان کربلا - در خاک و خون طپید هی میدان کربلا
 گر چشم روزگار بر او فاش می گریست - خون می گذشت از سر ایوان کربلا
 نگرفت دست دهر گلابی به غیر اشک - زان گل که شد شکفته به بستان کربلا
 از آب هم مضایقه کردند کوفیان - خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
 بودند دیو و دد، همه سیراب و می مکید - خاتم، ز قحط آب، سلیمان کربلا
 زان تشنگان، هنوز به عیوق می رسد - فریاد العطش ز بیابان کربلا
 آه از دمی که لشگر اعداء، نکرده شرم - کردند، رو به خیم هی سلطان کربلا
 آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شد - کز خون خصم در حرم افغان بلند شد
 چون خون زحلق تشنه او بر زمین رسید - جوش از زمین به ذروه عرش برین رسید
 نزدیک شد، که خانه ایمان شود خراب - از بس شکسته‌ها، که به ارکان دین رسید
 نخل بلند او چه خسان، بر زمین زدند - طوفان به آسمان، ز غبار زمین رسید
 باد، آن غبار چون به مزار نبی رساند - گرد از مدینه، بر فلک هفتمین رسید
 یکباره جامه، درخم گردون، به نیل زد - چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید
 پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش - از انبیا به حضرت روح الامین رسید
 کرد این خیال، و هم غلط کار، کان غبار - تا دامن جلال جهان آفرین، رسید
 هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال - اودردل است و هیچ دلی نیست بی ملال
 آندم بریدم من از حسین دل - کامدم بقتل شمر سیه دل
 اومیدویدومن میدویدم - اوسوی مقتل من سوي قاتل
 اومینشست و من مینشستم - اورو ی سینه من درمقابل
 اومیکشیدومن میکشیدم - او خنجر از کین من آه ازدل
 اومیریدومن میریدم - اواز حسین سر من از حسین دل
 وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، وَ مَوْلُغٌ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ،، قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهْنَتِهِ
 ، قَدْ سَكَنْتَ حَوَاسَّكَ، وَ خَفِيتَ أَنْفَاسُكَ،، وَ رُفِعَ عَلَى الْقَنَاةِ رَأْسُكَ،، وَ سُبِيَ أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ
 از زیارت ناحیه شریفه آقا امام زمان است: (یا ابا عبدالله) شمر ملعون بر سینه مبارکت نشست،
 وشمشیر خویش را بر گلویت سیراب مینمود، بادستی محاسن شریفت را در مشت میفشرد، (وبادست
 دیگر) باتیغ آخته اش سراز بدنت جدایی کرد، تمام اعضا و حواست از حرکت ایستاد، نفسهای مبارکت
 در سینه پنهان شد، و سر مقدست بر نیزه بالافت، اهل و عیالت چون بردگان به اسیری رفتند،...
 در آن حالت عمه سادات بالایی تل آمده و نظاره گر آن صحنه فجیع و دردناک است

شرح حال پس از شهادت امام حسین علیه السلام

چون حضرت سیدالشهداء علیه السلام به درجه رفیع شهادت رسید اسب آن حضرت در خون آن حضرت غلطید و سرو کاکل خود را به آن خون شریف آرایش داد و به اعلی صوت بانگ واویلی برآورد و روانه به سوی سراپرده شد چون نزد خیمه آن حضرت رسید چندان صیحه کرد و سر خود را بر زمین زد تا جان داد دختران امام علیه السلام چون صدای آن حیوان را شنیدند از خیمه بیرون دویدند دیدند اسب آن حضرتست که بی صاحب غرقه به خون می آید پس دانستند که آن جناب شهید شده آن وقت غوغای رستخیز از پردگیان سراقص عصمت بالا گرفت و فریاد و احسیناه و واماماه بلند شد. شاعر عرب در این مقام گفته:

وَ رَاحَ جَوَادُ السَّبَطِ نَحْوَ نِسَائِهِ - يَنُوحُ وَ يَنْغِي الظَّامِي الْمَتَرَمِلَا
خَرَجْنَ بُنَيَاتُ الرَّسُولِ حَوَا سِرّاً - فَعَايَنَ مُهْرَ السَّبَطِ وَ السَّرَجُ قَدْ خَلَا
فَادَّ مَيْنَ بِاللَّظْمِ الْخُدُودَ لِقَفْدِهِ - وَ أَسْكَبْنَ دَمْعاً حَزْ لَيْسَ يَضْطَلِي
بناگاه ز فرق معراج آناه - که با زین نگون شد سوی خرگاه
پر و بالش پر از خون دیده گریان - تن عاشق کشش آماج پیکان
برویش صیحه زد دخت پیمبر - که چون شد شهسوار روز محشر
کجا افکندیش چونست حالش - چه با او کرد خصم بدسگالش
سوی میدان شد آن خاتون محشر - که جویا گردد از حال برادر
ندانم چون بدی حالش در آنحال - نداند کس بجز دانای احوال

راوی گفت پس ام کلثوم دست بر سر گذاشت و بانگ ندبه واویلی برداشت و می گفت:

وَ مُحَمَّدَاهُ وَ جَدَّاهُ وَ نَبِيَّاهُ وَ أَبَا الْقَاسِمَاهُ وَ عَلِيَّاهُ وَ جَعْفَرَاهُ وَ حَمَزَتَاهُ وَ حَسَنَاهُ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْغُرَاءِ
صَرِيحٌ بِكَرْبَلَا مَحْزُورُ الرَّاسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرِّدَاءِ.

و آنقدر ندبه و گریه کرد تا غش کرد. و حال دیگر اهل بیت نیز چنین بوده و خدا داند حال اهل بیت آن حضرت را که در آن هنگام چه بر آنها گذشت که احدی یارای تصور و بیان تقریر و تحریر آن نیست.

وَ فِي الزَّيَاظِ الْمَرْوِيهِ عَنِ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ.

وَ اسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِداً إِلَى خِيَامِكَ قاصداً مُهْمَمَها بَاكِياً فَلَمَّا رَأَى النِّسَاءَ جَوادَكَ مَحْزُناً وَ نَظَرَ سِرْجَكَ
عَلَيْهِ مَلُوبِياً بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُودِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لَاطِمَاتِ وَ عَنِ الْوُجُوهِ سَافِرَاتِ وَ بِالْعَوِيلِ
دَاعِيَاتِ وَ بَعْدَ الْعِزِّ مُذِلَّلَاتِ وَ إِلَى مَضْرَعِكَ مَبَادِرَاتِ وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ مُؤَلِّغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ
قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ ذَابِغٌ لَكَ بِمُهْنَدِهِ قَدْ سَكَنَتْ حَوَاسُكَ وَ خَفِيَتْ أَنْفَاسُكَ وَ رَفَعَ عَلَى الْقَنَاهِ رَأْسُكَ.

شرح مآل پر ملال ذوالجناح

چون بانوان محترمه و مخدرات مکرمه دور اسب امام (علیه السلام) حلقه زدند و جملگی گریبان چاک زده و خاک غم بر سر پاشیدند هر کدام با زبانی و با حالی از آن حیوان تشنه کام حالت امام غریب (علیه السلام) را پرسیده و می گفتند:

ای اسب تو که با صاحب وفادار بودی چرا آقا را بردی و نیاوردی.
 سکینه بانگ بر آورد که یا جواد ا بی - سوار دشت بلا را چرا نیاوردی
 کجاست راکبت ای ذوالجناح؟ بایم را - چرا ز معرکه کربلا نیاوردی
 میان این همه دشمن نهادیش تنها - چه شد که شرط وفا را به جا نیاوردی
 کس آب داد بر آن تشنه کام یا که نداد؟ - بر این سؤال جوابی چرا نیاوردی
 به غیر کاکل رنگین ز خون او دیگر - چرا نشانه ز خون خدا نیاوردی
 تو شیبه می زنی و سر به خاک می کوبی - که آن ودیعه ما را به ما نیاوردی

اسب تاختن اولاد زنا بر بدن مبارك سيدالشهداء (سلام الله عليه)

مرحوم کلینی در کتاب کافی شریف از ادريس بن عبدالله نقل کرده: (۸۰) لما قتل الحسين ارادوا القوم ان يوطئوه الخيل

هنگامی که حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) شهید شد لشگر کافر کوفه و شام خواستند بر پیکر آن حضرت اسب بتازند فضه خادمه محضر علیا مکرمه حضرت زینب سلام الله علیها عرضه داشت: ای خانم سفینه که غلام آزاد کرده رسول خدا بود وقتی در دریا کشتی او شکست و به آب افتاد خود را به جزیره رسانید، شیری در آن جزیره قصد هلاکت او را کرد، سفینه گفت: یا ابا الحرث انا مولی رسول الله ای شیر من آزاد کرده رسول خدایم، مرا اذیت مکن فهمم بین یدیه حتی اوقعه بین الطريق چون شیر نام مبارك رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را شنید متعرض هلاک او نشد، همه مه کرده باشاره او را آورد بر سر راه رسانید.

سپس فضه خاتون محضر علیا مخدره زینب کبری سلام الله علیها عرضه داشت:
 ای بانو شنیده ام در این حوالی شیری است اگر مرا مرخص فرمائی بروم آن شیر را از این واقعه خبر کنم شاید در این درماندگی به فریاد ما غریبان برسد و جسد مولای ما را حراست کند.
 علیا مخدره اجازت داد.

فضه روی به صحرا نهاد تا خود را به محل آن شیر رساند نزدیک رفت و با صدای بلند فرمود: یا ابا الحرث، فرفع رأسه ای شیر، شیر سرش را بلند نمود.

ثم قالت: أتدري ما يريدون ان يعملوا غدا بابی عبدالله (علیه السلام)؟ سپس فضه خاتون فرمود: ای شیر می دانی این گروه از خدا بی خبر فردا چه خیالی دارند و می خواهند که بر سلطان دنیا و آخرت چه بنمایند؟

یریدون ان یوطئوا الخیل ظهره اراده کرده اند اسبها را بر بدن سیدالشهداء بتازند و استخوان سینه و پشت آن حضرت را توتیا سازند.

چون شیر این خبر کدورت اثر را شنید غرش کنان و اشگ ریزان روی به قتلگاه سیدالشهداء آورد و با چشم پر حسرت به آن کشته ها نگریست و زار زار گریست و در تفحص جسم و پیکر بی سر سرور شهیدان میان کشته ها می گشت به هر کشته که می رسید نگاهی می کرد و می گذشت تا آنکه به بدن چاک چاک امام (علیه السلام) رسید پیکری دید که تمام اعضاء و جوارحش از هم گسسته و هیچ عضو سالمی از آن نمانده دست خود را روی آن کشته به خون آغشته نهاد لشگر کوفه و شام وقتی پیش آمدند و خواستند مرکبان خود را بر پیکر امام (علیه السلام) بدوانند آن منظره را دیدند خبر به پسر سعد حرامزاده دادند آن ملعون گفت این فتنه ای است که نباید افشاء و آشکار شود سپس به لشگریان امر نمود که از تاختن مرکبان بر نعش مطهر امام (علیه السلام) فعلا منصرف شوند آن گروه بی دین و از خدا بی خبر منصرف شدند و از نعش برگشتند، آن شیر روز عاشوراء و شب را در آنجا ماند و از نعش مطهر امام (علیه السلام) حراست نمود و فردای آن که روز یازدهم بود قتلگاه را ترک و رفت و عصر روز یازدهم که عمر سعد اجساد خبیثه کفار کوفه و شام را امر کرد دفن کنند فرمان داد چند نفر اسب بر بدن مطهر امام (علیه السلام) بتازند تا دستور ابن زیاد حرامزاده اجراء شده باشد. مولف منتهی الآمال گوید: طبق فرموده مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار (۸۱) اسامی افرادی که اسب بر بدن مطهر امام (علیه السلام) تاختند عبارتست از:

۱ - اسحق بن حیوة الحضرمی (۸۲)

۲ - اخنس بن مرثد

۳ - حکیم بن طفیل السنبسی

۴ - عمرو بن صبیح الصیداوی

۵ - رجاء بن منقذ العبدي

۶ - سالم بن خيثمه

۷ - صالح بن وهب الجعفيان

۸ - واحظ بن ناعم

۹ - هانی بن ثبیت الحضرمی

۱۰ - اسید بن مالک

از ابو عمرو زاهد مروی است که به نسب ایشان نظر کردم هر ده نفر ناکس و زنازاده بودند و جناب مختار علیه الرحمه وقتی بر ایشان دست یافت فرمان داد دست و پاهای آنها را با میخها به زمین کوبیدند آنگاه اسب بر ابدان خبیثه آن زنازادگان دواندند تا به جهنم واصل شدند.

تنبيه و تذکر

اخبار متعددی وارد شده‌اند که تمام پامال شدن بدن مطهر امام (علیه السلام) را زیر دست و پای مرکبان اثبات می‌کنند از جمله روایتی است از حضرت امام باقر (علیه السلام)، در فقره آخر این حدیث آمده است: و لقد قتل بالسيف و السنان و بالحجارة بالخشب و بالعصا و لقد اوطوه الخيل بعد ذلك، حضرت می‌فرمایند: حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا کشته شد و بعد با مرکب‌ها با بدن مطهرش را پایمال کردند.

جنايات سپاه عمر بن سعد، در عصر عاشورا

پس از شهادت جانسوز ابا عبدالله الحسین (ع) و هفتاد و دو تن از یاران فداکار وی در صبح و عصر عاشورا، دشمنان اهل بیت (ع) جنایات های دیگری در عصر عاشورا مرتکب گردیدند، که به طور اختصار به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - غارت خیمه های حسینی.

غارت نمودن لشکر، خیام حرم را

قال الراوى : وَتَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهْبِ بَيْتِ آلِ الرَّسُولِ وَفُرَّةِ عَيْنِ الْبَتُولِ.

چون لشکر از کار جناب امام حسین علیه السلام پرداختند آهنگ خیام مقدسه و سَرادق اهل بیت عصمت نمودند و در رفتن از هم سبقت می کردند، چون به خیام محترم رسیدند مشغول به تاراج و یغما شدند و آنچه اسباب و اثقال بود غارت کردند و جامه ها را به منازعت و مغالبت ربودند و از ورس و حُلّی و حُلّی چیزی به جای نگذاشتند و اسب و شتر و مواشی آنچه دیدار شد ببرند، و تفصیل این واقعه شایسته ذکر نباشد.

به هر حال ؛ زنها گریه و ندبه آغاز کردند و احدی از آن سنگدلان دلش به حال آن شکسته دلان نسوخت جز زنی از قبیله بکرین وائل که با شوهر خود در لشکر عمر سعد بود چون دید که آن بی دینان متعرض دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شده اند و لباس آنها را غارت و تاراج می کنند دلش به حال آن بینوایان سوخت شمشیری برداشت رو به خیمه کرد و گفت : یا آل بکرین وائل اَتُسَلَبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟! ای آل بکرین وائل! آیا این مردانگی و غیرت است که شما تماشا کنید و ببینید که دختران پیغمبر را چنین غارتگری کنند و شما اعانت ایشان نکنید؟ پس به حمایت اهل بیت رو به لشکر کرد و گفت :

لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَا لَثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ. شوهرش که چنین دید دست او را گرفت و به جای خودش برگردانید، راوی گفت : پس بیرون نمودند زنها را از خیمه پس آتش زدند خیمه ها را، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسْلَبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِیَاتٍ يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أَسْرِ الدَّلَّةِ.

و چه نیکو سروده در این مقام صاحب (معراج المحبة) أَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي دَارِ السَّلَام :

چُه کار شاه لشکر بر سر آمد - سوی خرگه سپه غارتگر آمد
 به دست آن گروه بی مروّت - به یغما رفت میراث نبوّت
 هر آن چیزی که بُد در خرگه شاه - فتاد اندر کف آن قوم گمراه
 زدند آتش همه آن خیمه گه را - که سوزانید دودش مهر و مه را
 به خرگه شد محیط آن شعله نار - همی شد تا به خیمه شاه بیمار
 بتول دومین شد در تلاطم - نمودی دست و پای خویشتن گم
 گهی در خیمه و گاهی برون شد - دل از آن غصه اش دریای خون شد
 من از تحریر این غم ناتوانم - که تصویرش زده آتش به جانم
 مگر آن عارف پاکیزه نیرو - در این معنی بگفت که آن شعر نیکو
 اگر دردم یکی بودی چه بودی - و گر غم اندکی بودی چه بودی
 حُمَید بن مُسلم گفته که ما به اتفاق شمر بن ذی الجوشن در خیام عبور می کردیم تا به علی بن
 الحسین علیهما السلام رسیدیم . دیدیم که در شدّت مرض و بستر غم و بیماری و ناتوانی خفته است
 و با شمر جماعتی از رَجّاله بودند گفتند: آیا این بیمار را بکشیم ؟ من گفتم : سبحان الله ! چگونه بی
 رحم مردمید شماها، آیا این کودکِ ناتوان را هم می خواهید بکشید؟ همین مرض که دارد شما را
 کافی است و او را خواهد کشت ؛ و شرّ ایشان را از آن حضرت برگردانیدم . پس آن بی رحمان پوستی
 را که در زیر بدن آن حضرت بود بکشیدند و ببردند و آن جناب را بر روی در افکندند.
 این هنگام عمر سعد در رسید، زنان اهل بیت نزد او جمع شدند و بر روی او صیحه زدند و سخت
 بگریستند که آن شقی بر حال آنها رَقّت کرد و به اصحاب خود فرمان داد که دیگر کسی به خیمه زنان
 داخل نشود و آن جوان بیمار را متعرّض نگردد. زنها که حال رَقّتی از او مشاهده کردند از آن خبیث
 استدعا نمودند که حکم کن آنچه از ما برده اند به ما ردّ کنند تا ما خود را مستور کنیم . ابن سعد
 لشکر را گفت که هر کس آنچه ربوده به ایشان ردّ نماید، سوگند به خدا که هیچ کس امتثال امر او
 نکرد و چیزی ردّ نکردند. پس این سعد جماعتی را امر کرد که موکل بر حفظ خیام باشند که کسی
 از زنها بیرون نشود و لشکر هم متعرض حال آنها نگردند، پس روی به خیمه خود آورد و لشکر را ندا
 در داد که مَنْ يَتَدَبَّرُ لِلْحُسَيْنِ؟ کیست که ساختگی کند و اسب بر بدن حسین براند؟
 ده تن حرام زاده ساختگی مهیا این کار شدند و بر اسبهای خود برنشستند و بر آن بدنشریف بتاختند
 و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی مبارکش را در هم شکستند و این جماعتچون به کوفه آمدند در
 برابر ابن زیاد ملعون ایستادند، اُسَید بن مالک که یکی از آنحرام زاده ها بود خواست اظهار خدمت
 خود کند تا جایزه بسیار بگیرد این شعر را مُفَاخَرَة خواند: نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظُّهْرِ - بِكُلِّ يَغْبُوبٍ
 شَدِيدِ الْاَسْرِ. ابن زیاد گفت چه کسانی؟ گفتند: ای امیر! ما آن کسانی که امیر را نیکو خدمت

کردیم ، اسب بر بدن حسین رانندیم به حدی که استخوانهای سینه او را به زیر سُم ستور مانند آرد نرم کردیم ؛ ابن زیاد وَقَعی برایشان نگذاشت و امر کرد که و در زیارتی که به روایت سید بن طاوس از ناحیه مقدسه بیرون آمده از فرزندان امام حسین علیه السّلام علی و عبداللّه مذکور است ، و از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السّلام عبداللّه و عبّاس جعفر و عثمان و محمد ، و از فرزندان امام حسن علیه السّلام : ابوبکر و عبداللّه و قاسم ، و از فرزندان عبداللّه بن جعفر : عون و محمّدو از فرزندان عقیل : جعفر و عبدالرحمن و محمّدبن ابی سعید بن عقیل و عبداللّه و ابی عبداللّه و فرزندان مسلم ، و ایشان با حضرت سیدالشهداء علیه السّلام هیجده نفر می شوند و شصت و چهار نفر دیگر از شهداء در آن زیارت به اسم مذکورند.

سپاهیان عمر بن سعد، به ویژه جنایت کاران گروه نابکار و سفاک شمر بن ذی الجوشن، پس از شهادت امام حسین(ع) به خیمه های آن حضرت یورش برده و آن ها را غارت کردند و چهارپایان، لباس ها، صندوق ها، اسلحه ها، خوارکی ها و هر چه یافتند، تمامی آن ها را به یغما بردند. آنان، حتی حریم اهل بیت(ع) را مراعات نکرده و زیور آلات و البسه بانوان را به اجبار از آنان ستاندند و به تاراج بردند. به طوری که زنان اهل بیت(ع) ناچار شده و به عمر بن سعد پناهنده گردیده و از شدت جنایت کاری شمر و گروه نابکارش شکایت کردند. با این که عمر بن سعد به ظاهر دستور داد که از غارت خیمه ها دست بردارند، با این حال منافقان و جنایتکاران به پست فطرتی و فرومایه گی خویش ادامه دادند.

۲- آتش زدن خیمه ها.

پس از غارت، اقدام به آتش زدن خیمه ها نمودند. در اندک مدتی تمامی خیمه ها هر چه در آن ها بود، در آتش ظلم یزیدیان سوخت و نابود شد و حتی جان بازماندگان و یتیمان کاروان حسینی، با خطر آتش سوزی مواجه گردید و بدین منظور، زینب کبری(س) به آنان دستور داد که از خیمه ها بیرون رفته و به اطراف پناهنده شوند. تا از این طریق از آتش سوزان خیمه ها در امان بمانند.

۳- اسب دوانی بر پیکر شهیدان.

عمر بن سعد، بنا به دستور کتبی عبیدالله بن زیاد، پس از شهادت امام حسین(ع) و یاران او در کربلا، تصمیم به اسب دوانی بر پیکرهای خونین شهیدان گرفت. ده نفر از منافقان و دشمنان اهل بیت(ع) برای این کار پیش قدم شده و پس از نعل بندی اسبان خویش بر پیکرهای شهیدان کربلا، اسب تاختند و پیکرهای پر از جراحت و بی سر شهیدان را در هم شکستند.

۴- ارسال سر مقدس امام حسین(ع) به کوفه.

عمر بن سعد، برای خوش خدمتی بیشتر به دستگاه ظالمانه اموی، دستور داد سر بریده امام حسین(ع) را در عصر عاشورا با شتاب و سرعت به کوفه ببرند و عبیدالله را از پایان یافتن غائله کربلا با خبر گردانند. مأموریت رساندن سر مقدس امام حسین(ع) بر عهده خولی بن یزید اصبحی گذاشته شد. ولی وی شب هنگام به کوفه رسید و در آن وقت، دارالاماره بسته بود. به همین جهت شب را در خانه خویش گذرانید و سر امام حسین(ع) را از ترس همسرش در تنوری پنهان کرد و در بامداد روز یازدهم به دارالاماره رفت و سر آن حضرت را تحویل عبیدالله بن زیاد داد.

(منابع: الارشاد (شیخ مفید)، ص ۴۶۸؛ منتهی الآمال (شیخ عباس قمی)، ج ۱، ص ۳۹۹ - لهوف سید بن طاووس، ص ۱۵۰ - الارشاد، ص ۴۶۹ - منتهی الآمال، ج ۱)

عمر بن سعد چون از کار شهادت امام حسین علیه السلام پرداخت نخستین سر مبارک آن حضرت را به خولی (به فتح خاء و سکون واو و آخره یاء) بن یزید و حمید بن مسلم سپرد و در همان روز عاشورا ایشان را به نزد عبیدالله بن زیاد روانه کرد. خولی آن سر مطهر را برداشت و به تعجیل تمام شب خود را به کوفه رسانید، و چون شب بود و ملاقات ابن زیاد ممکن نمی گشت لاجرم به خانه رفت.

طبری و شیخ ابن نما روایت کرده اند از (نوار) زوجه خولی که گفت: آن ملعون سر آن حضرت را در خانه آورد و در زیر اجانه جای بداد و روی به رختخواب نهاد. من از او پرسیدم چه خبر داری بگو، گفت مداخل يك دهر پیدا کردم سر حسین را آوردم، گفتم: وای بر تو! مردمان طلا و نقره می آورند تو سر حسین فرزند پیغمبر را، به خدا قسم که سر من تو در يك بالین جمع نخواهد شد. این بگفتم و از رختخواب بیرون جستم و رفتم در نزد آن اجانه که سر مطهر در زیر آن بود نشستم، پس سوگند به خدا که پیوسته می دیدم نوری مثل عمود از آنجا تا به آسمان سر کشیده، و مرغان سفید همی دیدم که در اطراف آن سر طیران می کردند تا آنکه صبح شد و آن سر مطهر را خولی به نزد ابن زیاد برد.

مؤلف گوید: که ارباب مقاتل معتبره از حال اهل بیت امام حسین علیه السلام در شام روز عاشورا نقل چیزی نکرده اند و بیان نشده که چه حالی داشتند و چه بر آنها گذشته تا ما در این کتاب نقل کنیم، بلی بعضی شعراء در این مقام اشعاری گفته اند که ذکر بعضش مناسب است.

صاحب (معراج المحبّة) گفته:

چه از میدان گردون چتر خورشید - نگون چون رایت عباس گردید
بتول دوّمین اُمّ المصائب - چه خود را دید بی سالار و صاحب
بر آیتام برادر مادری کرد - بنات التّعش را جمع آوری کرد
شفا بخش مریضان شاه بیمار - غم قتل پدر بودش پرستار

شدندی داغداران پیمبر - درون خیمه سوزیده ز اخگر
 به پا شد از جفا و جور امت - قیامت بر شفیعان دست امت
 شبی بگذشت بر آل پیمبر - که زهرا بود در جنت مُکدّر
 شبی بگذشت بر ختم رسولان - که از تصویر آن عقل است حیران
 ز جَمّال و حکایتهای جَمّال - زبان صد چُهِ من ببریده و لال
 ز انگشت و ز انگشتی که بودش - بود دُور از ادب گفت و شنودش

غار ت خیمه های امام حسین علیه السلام

دشمن در غارت خیمه‌های حسینی بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند به گونه‌ای که چادر از سر زنان می‌کشیدند، دختران آل رسول از سرپرده خود بیرون آمده و همه می‌گریستند و از فراق عزیزان و بزرگان خویش شیون می‌کردند.

حمیدبن مسلم روایت کرده است که: زنی را دیدم از قبیله بنی بکر بن وائل با شوهرش در سپاه عمر بن سعد بود و هنگامی که دید آن گروه بر زنان حسین و خیام آنها یورش برده و غارت می‌کنند، شمشیری به دست گرفت و به سوی خیام آمده قبیله خود را صدا زد و گفت: ای آل بکر بن وائل! آیا دختران رسول خدا را تاراج می‌کنند؟ «لا حکم الا لله، یا لثارات رسول الله»؛ «هیچ فرمانی جز فرمان خداوند نیست، به خونخواهی رسول خدا برخیزید»، شوهرش او را گرفت و به جای خود بازگرداند. عمر بن سعد به جهت امتثال فرمان ابن زیاد، در میان اصحابش فریاد برداشت: «کیست که دواطلب باشد و بر پیکر حسین اسب بتازد تا سینه و پشت او را زیر سم اسبها لگدمال نماید؟!» شمر مبادرت نمود! و اسب بر بدن مطهر امام تاخت! و ده نفر دیگر از سپاه کوفه اجابت کردند که نامهای آنها عبارت است از: اسحاق بن حویه، اخنس بن مرثد، حکیم بن طفیل، عمرو بن صبیح، رجاء بن منقذ، سالم بن خثیمه جعفی، واحد بن ناعم، صالح بن وهب، هانی بن ثبیت، اسید بن مالک. (لعنة الله علیهم)

روای گفت: سپاهیان عمر بن سعد زنان را از خیمه‌ها بیرون نموده و آتش در آن افکندند، که زنان به بیرون دویدند در حالی که جامه‌هایشان ربوده سر و پای آنها برهنه بود! آنگاه يك مرد پستی از سپاه دشمن به ام‌الکثوم یورش برد و گوشواره او را به در آورد! و آن خبیث در حالی که می‌گریست متوجه فاطمه بنت الحسین گردید و خلخال از پایش کشید!

دختر امام حسین علیه‌السلام با تعجب به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟!!

او در پاسخ گفت: چگونه نگریم در حالی که اموال دختر رسول خدا را غارت می‌کنم!

فاطمه بنت الحسین چون این عطوفت را دید به او گفت: پس چنین مکن!

آن مرد گفت: هراس دارم دیگری آن را بردارد!

پس آنچه در خیام از اموال و امتعه بود به یغما بردند. شمر قطعه طلائی را در خیام یافت و آن را به دخترش داد تا برای خود زیوری بسازد! آن طلا را نزد طلا ساز برد و چون آن طلا را در آتش گذاشت از بین رفت!

حمید بن مسلم می گوید: به خدا سوگند من دیدم که سپاهیان ابن سعد که به خیمه ها یورش برده بودند بر سر تصاحب جامه های زنان با آنها نزاع می کردند تا این که مغلوب شده و جامه آنها را می بردند.

شمر با گروهی از پیاده نظام به خیمه علی بن الحسین علیه السلام آمدند و او بر فراش خود خوابیده و به شدت بیمار بود، همراهان شمر به او گفتند که: این بیمار را به قتل نمیرسانی؟ حمید بن مسلم می گوید: من گفتم: سبحان الله! آیا نوجوانان هم کشته می شوند؟ این کودک است و بیماری او را بس است؛ پس من اصرار نمودم تا این که آنها را از کشتن او باز داشتم. شمر گفت: ابن زیاد مرا امر کرده است که فرزندان حسین را به قتل برسانم ولی عمر بن سعد در جلوگیری از کشتن او مبالغه کرد؛ خصوصا چون زینب دختر امیرالمؤمنین از قصد شمر مطلع شد آمد و گفت: او هرگز کشته نشود تا من کشته نشوم، آنگاه دست از او کشیدند.

فاطمه بنت الحسین علیه السلام می گوید: مردی را دیدم که زنان را با سر نیزه خود تعقیب می کرد، بعضی از آنان به بعضی پناه می بردند! و جامه ها و زیور آنان را ربوده بودند! اما آن مرد چون مرا دید آهنگ من نمود، گریختم! او مرا دنبال نمود و با نیزه بر من حمله کرد که من بر صورت خود افتاده و بیهوش شدم! و چون به هوش آمدم عمه ام ام کلثوم را دیدم که بر بالین من نشسته و گریه می کند.

منابع: مقاتل الطالبیین، ۷۸. - ۲ - انساب الاشراف، ۱۸۷/۳. - ۳ - مناقب ابن شهر آشوب، ۷۷/۴. - ۴ - الملهوف ۵۴ / انساب الاشراف، ۲۰۳/۳. - ۵ - الامام الحسین و اصحابه، ۳۶۱. - ۶ - بحار الانوار، ۱۷۹/۴۵. - ۷ - الملهوف ۵۵. - ۸ - امالی شیخ صدوق، مجلس ۳۱، حدیث ۲. - ۹ - حیات الامام حسین، ۳۰۱/۳. - ۱۱ - ارشاد شیخ مفید، ۱۱۲/۲. - ۱۲ - مقتل الحسین مقرر، ۳۰۱. - ۱۳ - مقتل الحسین مقرر، ۳۰۰. - ۱۴ - معالی السبطن، ۲۶۶/۱

شب یازدهم محرم شام غریبان اهل بیت

شام غریبان حسین امشب است امشب است

شام غریبان حسین امشب است امشب است - زاری طفلان حسین امشب است امشب است
 طفل صغیری ز حسین گمشده ساریان - قامت زینب ز آلم خم شده ساریان
 ادامه ی نوحه:

زینب غمدیده به غم مبتلا بانوا - بود گرفتار کف اشقیا از جفا
 جمله یتیمان به بغل داده جان از وفا - غم سرغم آمده افزون شده ساریان
 گفت که ای خواهر محزون زار بی قرار - از غم عباس تویی داغدار اشک بار
 محنت عالم شده بر ما دچار این دیار - کودک زارم سوی هامون شده ساریان
 شب شده عالم همه خوف از سپاه دین تباه - طفلک نالان به دل پر ز آه بی پناه
 رو سوی هامون شده با سوز و آه بی گناه - درد یتیمیش فراوان شده ساریان
 گر کند از من شه بی کس سؤال زین مقال - خواهر محزونه ام ای خوش خصال با کمال
 خوش شده ای حافظ طفلان به حال در مآل - طفلکم از هجر پریشان شده ساریان

آتش زدن خیام

در این هنگام دشمن برای سوزاندن خیمه های اهل بیت علیهم السلام اقدام نمود در حالی که زنان و فرزندان در خیام بودند، پس شعله هایی از آتش آوردند در حالی که یکی از آنها فریاد می زد: «أحرقوا بیوت الظالمین!!»؛ «سراپرده ظالمین را بسوزانید!!» و ایشان آتش در خیمه ها افکندند! دختران رسول خدا از خیمه ها خارج شده و می گریختند در حالی که آتش آنها را از پشت سر تعقیب می کرد! بعضی از کودکان یتیم دامن عمه را گرفته تا از آتش محفوظ بمانند و از ظلم دشمنان در امان باشند، و بعضی در بیابان متواری و برخی به آن ستمگرانی که دلهایشان خالی از مهربانی و عطوفت بود استغاثه می کردند.

دشمن در غارت خیمه های حسینی بر یکدیگر سبقت می گرفتند به گونه ای که چادر از سر زنان می کشیدند، دختران آل رسول از سراپرده خود بیرون آمده و همه می گریستند و از فراق عزیزان و بزرگان خویش شیون می کردند.

امام سجاد علیه السلام در طول حیاتش بعد از شهادت امام حسین علیه السلام هرگاه خاطره های تلخ روز عاشورا را به یاد می آورد با اشک و اندوه فراوان می فرمود: به خدا سوگند هیچ گاه به عمه ها و خواهرانم نظر نمیکنم جز این که بغض گلویم را می گیرد و یاد می کنم آن لحظات را که آنها از

خیمه‌ای به خیمه دیگر می‌گریختند و منادی سپاه کوفه فریاد می‌زد که: خیمه‌های این ستمگران را بسوزانید!

حمید بن مسلم می‌گوید: عمر بن سعد نزدیک خیمه‌های امام آمد، زنان برخاسته و رو در روی او فریاد بر آوردند و گریستند، پس او به اصحابش گفت: کسی حق ندارد که در خیمه‌های این زنان در آید و متعرض این جوان مریض (امام سجاد) شود. زنان از او خواستند تا لباسهای غارت شده آنان را به ایشان باز گرداند تا خود را بپوشانند، عمر بن سعد گفت: کسی که از متاع این زنان چیزی برداشته بازگرداند؛ به خدا سوگند احدی از آن گروه چیزی را باز پس نداد، پس عمر بن سعد گروهی را به خیمه و سراپرده زنان گماشت و دستور داد آنها را نگهداری کنند تا کسی از خیمه‌ها خارج نگردد و آنان را آزار ندهند، آنگاه عمر بن سعد به چادر خود بازگشت.

مؤلف کتاب «معالی السبطين» نقل کرده است که: شامگاه روز عاشورا دو طفل در اثر دهشت و تشنگی جان سپردند، و چون زینب کبری برای جمع عیال و اطفال جستجو می‌کرد آن دو طفل را نیافت تا این که آنها را در حالی که دست در گردن یکدیگر داشتند پیدا کرد که آنها از دنیا رفته بودند. (منابع: حیاة الامام الحسین، ۲۹۸/۳ - ۱۶ - ارشاد شیخ مفید، ۱۱۳/۲ - ۱۷ - وسیلة للدارین، ۲۹۷ - ۱۹ - انساب الاشراف، ۲۰۵/۳ - ۲۰ - حیاة الامام الحسین، ۳۰۳/۳ - ۲۲ - الملهوف، ۵۶ - ۲۳ - الامام الحسین و اصحابه، ۳۶۷ - ۲۴ - اثبات الهداة، ۵۸۸/۲ - منبع: قصه کربلا - به ضمیمه قصه انتقام، علی نظری منفرد)

مادر بیا در کربلا پرپر شده گل های ما

مادر بیا در کربلا پرپر شده گل های ما - آتش گرفته خیمه ها مادر بیا، مادر بیا

جانم از سوز غم رسیده بر لب - برس ای مادرم به داد زینب (۲)

حسین جان، حسین جان، جانم حسین جان (۲)

خونین بدن ها را ببین افتاده بر روی زمین - سرها شده از تن جدامادر بیا، مادر بیا

جانم از سوز غم رسیده بر لب - برس ای مادرم به داد زینب (۲)

حسین جان، حسین جان، جانم حسین جان (۲)

مادر ببین گل های من افتاده بی غسل و کفن - در سرزمین کربلامادر بیا

مادر بیاجانم از سوز غم رسیده بر لب - برس ای مادرم به داد زینب (۲)

حسین جان، حسین جان، جانم حسین جان (۲)

نوحه های حاج مهدی خرازی

آتش زدن خیمه ها

از جنایتهای سپاه عمر سعد، آتش زدن خیمه های امام حسین (ع) و اهل بیت او در روز عاشورا بود. پس از آنکه امام به شهادت رسید، کوفیان به غارت خیمه ها پرداختند، زنهارا از خیمه ها بیرون آوردند، سپس خیمه ها را به آتش کشیدند. اهل حرم، گریان و پابرنه در دشت پراکنده شدند و به اسارت در آمدند. امام سجاد (ع) در ترسیم آن صحنه فرموده است: به خدا قسم هرگاه به عمه ها و خواهرانم نگاه می کنم، اشک در چشمانم می دود و به یاد فرار آنها در روز عاشورا از خیمه ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر می افتم، که آن گروه فریاد می زدند: خانه ظالمان را بسوزانید! این آتش، امتداد همان آتش زدنی بود که پس از رحلت پیامبر، در خانه زهرا علیها السلام با آن سوخت و آتش کینه هایی بود که از بنی هاشم و اهل بیت در سینه ها داشتند. به یاد این حادثه، در مراسم عاشورا در برخی مناطق رسم است که خیمه هایی به نشان خیم اهل بیت برپا می کنند، ظهر عاشورا به آتش می کشند، تا احیاءگر یاد آن ستمی باشد که روز عاشورا بر خاندان رسالت رفت. آتش به آشیانه مرغی نمی زنند - گیرم که خیمه، خیمه آل عبا نبود (منبع: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۸ - حیات الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۹۹)

عصر عاشورا و آتش گرفتن دامن یک دختر بچه

عصر عاشورا شد. امام حسین (ع) را شهید کردند. خیمه هایش را آتش زدند. امروز عجب جایی دارم می روم. بچه های فاطمه (س) در بیابان پراکنده شدند، همه فریاد می زدند و امحمداه! یک نفر از لشکریان عمر سعد می گوید: یک وقت دیدم دامن یک دختر بچه آتش گرفته است. دامن آتش گرفته، یعنی بدن دارد می سوزد. این بچه نمی داند چه کند. هی دارد می دود. خیال می کند اگر بدود آتش دامنش خاموش می شود. من سوار اسب بودم با عجله به طرفش رفتم تا آتش دامنش را خاموش کنم. این آقا زاده به خیالش من می خواهم او را بزنم، باز فرار می کرد. خودم را رساندم بالای سرش همین که رسیدم بالای سرش دیدم نمی تواند فرار کند، صدا زد: آی مردا! به خدا من بابا ندارم. آی حسین! حسین! حسین!... گفتم: من کارت ندارم، می خواهم آتش دامنش را خاموش کنم. آمدم پایین با دسته های آتش دامنش را خاموش کردم. تا این بچه یک مقدار از من محبت دید، صدا زد: آی مرد تو را به خدا بگو راه نجف از کدام طرف است؟ گفتم: راه نجف را برای چه می خواهی؟ گفت: می خواهم بروم شکایت این مردم را به جدم علی (ع) بکنم.

بگویم: علی جان! سر بردار ببین حسین را کشتند، خیمه هایمان را آتش زدند.

خیمه ها می سوزد و شمع شب تارم شده

خیمه ها می سوزد و شمع شب تارم شده - در شب بیماریم آتش پرستارم شده
ما که خود از سوز دل آتش به جان افتاده ایم - از چه دیگر شعله ها یار دل زارم شده
پیش از این سقای ما بودی علمدار حسین - امشب اما جای او آتش علمدارم شده

ای فلک جان مرا هر چند می خواهی بسوز - مدتی هست از قضا دل سوختن کارم شده
 جز غم امشب پیش ما یار وفاداری نماند - در شب تنهائیم تنها همین یارم شده
 من که شب را تا سحر بی خواب و سوزانم چو شمع - از چه دیگر شعله ها شمع شب تارم شده
 بس که اشک آید به چشمم خواب شب راز را نیست - دود آتش از چه ره در چشم خونبارم شده؟
 جز دو چشمم هیچکس آبی بر این آتش نریخت - مردم چشمان من تنها وفا دارم شده
 گر گلستان شد به ابراهیم آتش ها ولی - سوخت گلزار من و آتش پدیدارم شده
 شعله های کربلا آتش به جانم زد حسان - آتشین از این جهت ابیات اشعارم شده
 شاعر: حسان

خیمه ها می سوزد و شمع شب تار عزاست

خیمه ها میسوزد و شمع شب تار عزاست - کربلا ماتم سراسر است
 مجمع پیغمبران در قتلگاه کربلا ست - کربلا ماتم سرا ست
 یک طرف میر عرب در خاک و خون بی سر شده - چون گلی پرپر شده
 یک طرف مهد بلا گهواره اصغر شده - خاک غم بر سر شده
 یک طرف پرپر گل رخساره اکبر شده - غرقه خون پیکر شده
 در خیام آل طاها شعله آتش به پاست - کربلا ماتم سرا ست
 خیمه ها می سوزد و شمع شب تار عزاست - مجمع پیغمبران در قتلگاه کربلا ست
 یک طرف میر عرب در خاک و خون بی سر شده - یک طرف مهد بلا گهواره اصغر شد
 یاغریب کربلا یا حسین بن علی - یا شهید کربلا یا حسین بن علی
 هاله ای بر چهره از نور خدا دارد حسین - جلوه هر پنج تن آل عباد دارد حسین
 آشنای عشق را بی آشنا گفتن خطاست - در غریبی هم هزاران آشنا دارد حسین
 یاغریب کربلا یا حسین بن علی - یا شهید کربلا یا حسین بن علی
 بر مشامم می رسد هر لحظه بوی کربلا - بر دلم ترسم بماند آرزوی کربلا
 تشنه آب فراتم ای اجل مهلت بده - تا بگیرم در بغل قبر شهید کربلا
 یاغریب کربلا یا حسین بن علی - یا شهید کربلا یا حسین بن علی

شام غم غریبان حسین است

شام غم غریبان حسین است - غرق خون نعش شهیدان حسین است
 کودکان در خیمه های نیمه سوزان - وامصیبت آمده شام غریبان
 واحسینم واحسینم واحسینم واحسینم واحسینم واحسینم
 لاله ها پرپر به دشت کربلا شد - باغبان از داغ گل قدش دوتا شد

مانده بی سربیکر پاک شهیدان - وامصیبت آمده شام غریبان
 واحسینم واحسینم واحسینم واحسینم واحسینم واحسینم
 کودکی مانده کنار نعش خونین - گویدای بابا زجا خیز و مرا بین
 عمه ام چشم انتظار است و پریشان - وامصیبت آمده شام غریبان
 واحسینم واحسینم واحسینم واحسینم واحسینم واحسینم

خیمه ها آتش گرفته چون دل زینب خدا

خیمه ها آتش گرفته چون دل زینب خدا - در میان شعله سوزد حاصل زینب خدا
 من غریبم ای خدا - بی حبیبم ای خدا - آه واویلا حسین - آه واویلا حسین
 دختران قلب هراسان در بیابان می دوند - پابرهنه برروی خار مگیلان می دوند
 کو علمدار سپاه - تا دهد بر ما پناه - آه واویلا حسین - آه واویلا حسین
 بال و پره های سپید بلبلان گشته کبود - کس به جزمی در پی اطفال بی بابا نبود
 لاله پژمرده ای خدا - دختری مُرده ای خدا - آه واویلا حسین - آه واویلا حسین
 یک طرف باشم هراسان بهر زین العابدین - یکطرف در قتلگه آید کنارت نازنین
 من حسین گم کرده ام - نور عین گم کرده ام - آه واویلا حسین - آه واویلا حسین

بود امشب شب شام غریبان

بود امشب شب شام غریبان - امان از امشب و آه یتیمان
 گلان فاطمه پرپره صحرا - چه اوراق صف هر یک به یکجا
 یکی پنهان بزیر بوته خاران - یکی سرگشته از خار مگیلان
 یکی آتش گرفته عطف دامن - به هر سومیدودا ترس دشمن
 دگر امشب علمداری نباشد - ابوالفضل وفاداری نباشد
 عدو سرگرم عیش و نوش گشته - چراغ فاطمه خاموش گشته
 کنار پیکر شاه شهیدان - فتاده زینب و مدهوش گشته

امشب به صحرا بی کفن جسم شهیدان است

امشب به صحرا بی کفن جسم شهیدان است - شام غریبان است
 امشب نوای کودکان بر بام کیوان است - شام غریبان است
 امشب به دشت کربلا نالان یتیمانند - تا صبح گریانند
 امشب به روی کشته ها در ناله مرغانند - چون نی در افغانند
 بر خاک بی غسل و کفن رعنا جوانانند - خوابیده عریانند
 بر غربت اجسادشان عالم پریشان است - شام غریبان است

امشب به صحرا بی کفن جسم شهیدان است - شام غریبان است
 امشب عیال مصطفی در گوشهء صحرا - بی منزل و ماوا
 اموالشان تاراج کین از فرقهء اعدا - ای آه و واویلا
 خون می رود امشب ز چشم دختر زهرا - اف بر تو ای دنیا
 آل علی ویران نشین اندر بیابان است - شام غریبان است
 امشب یتیمان جهان در گوشهء هامون - غلطان به بحر خون
 اندر هوای خاتم او بزدل ملعون - دیوانه و مجنون
 سازد جدا انگشت او آن بی حیای دون - ای چرخ شو ویران
 کی خاتم محبوب حق در خورد دیران است - شام غریبان است
 امشب به بالین حسین زینب عزادار است - بر غم گرفتار است
 امشب سکینه بر سر نعش پدر زار است - از دیده گریانست
 زهرا به دور کشته ها با خیل حوران است - از دیده خونبار است
 امشب فلک گریان به حال آل اطهار است - شام غریبان است
 امشب تن پاک حسین در قتلگاه بی سر - در بحر خون اندر
 خوابیده بی غسل و کفن با اکبر و اصغر - با یاوران یکسر
 آثار ظلم خولی مردود سگ کمتر - در کنج خاکستر
 گاهی به حال دختران اندر پرستاری - از راه غمخواری
 گاهی کند در مطبخ خولی - آن عصمت باری
 از ماتمش خائف نواخوانست و گریان است - شام غریبان است
اگر صبح قیامت را شبی است ، آن شب است امشب
 اگر صبح قیامت راشبی هست آن شب است امشب - طبیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است
 امشب
 برادر جان یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن - که زینب بی تو چون در ذکر یا رب یا رب است امشب
 جهان پر انقلاب و من غریب این دشت پروحشت - تودر خواب خوش و بیمار در تاب و تب است امشب
 سرت مهمان خولی و تنت با ساریان همدم - مرا با هر دو اندر دل هزاران مطلب است امشب
 صبا از من به زهراگو بیا ، شام غریبان بین - که گریان دیده ی دشمن به حال زینب است امشب

راس امام حسین در تنور خولی لع

ای زداغ تو روان خون دل از دیده و حور

أَسْلَامٌ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدْ مَنَّكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

ای زداغ تو روان خون دل از دیده و حور - بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور
تا جهان باشد و بوده است که داده است نشان - میزبان خفته به کاخ اندر و میهمان به تنور
سر بی تن که شنیده است به لب آیه کُهِف - یا که دیده است به مشكاة تنور آیه نور
عمر بن سعد چون از کار شهادت امام حسین علیه السلام پرداخت نخستین سر مبارک آنحضرت را به
خولی (به فتح خاء و سکون واو و آخره یاء) بن یزید و حمید بن مسلم سپرد و در همان روز عاشورا
ایشان را به نزد عبيدالله بن زیاد روانه کرد. خولی آن سر مطهر را برداشت و به تعجیل تمام شب خود
را به کوفه رسانید، و چون شب بود و ملاقات ابن زیاد ممکن نمی گشت لاجرم به خانه رفت .
طبری و شیخ ابن نما روایت کرده اند از (نوار) زوجه خولی که گفت : آن ملعون سر آنحضرت را در
خانه آورد و در زیر اجانه جای بداد و روی به رختخواب نهاد. من از او پرسیدم چه خبر داری بگو،
گفت مداخل يك دهر پیدا کردم سر حسین را آوردم ، گفتم :وای بر تو! مردمان طلا و نقره می آورند
تو سر حسین فرزند پیغمبر را، به خدا قسم که سر من تو در يك بالین جمع نخواهد شد. این بگفتم و
از رختخواب بیرون جستم و رفتم در نزد آن اجانه که سر مطهر در زیر آن بود نشستم ، پس سوگند به
خدا که پیوسته میدیدم نوری مثل عمود از آنجا تا به آسمان سر کشیده ، و مرغان سفید همی دیدم
که در اطراف آن سر طیران می کردند تا آنکه صبح شد و آن سر مطهر را خولی به نزد ابن زیاد برد.

بخولی بگفت آن زن پارسا - که را باز از پا درآورده ای

که در ایندل شب چو غارتگران - برایم زر و زیور آورده ای

بهمراهت امشب چه بوی خوش است - مگر باز مشگ تر آورده ای

چنان کوفتی در که پنداشتم - ز میدان جنگی سر آورده ای

چو دانست آورده سر گفت آه - که مهمان بی پیکر آورده ای

چو بشناخت سر را بگفت ای عجب - سر با شکوه و فر آورده ای

بمرم در این نیمه شب از کجا - سر سبط پیغمبر آورده ای

چه حقی شده در میان پایمال - که تو رفته ای داور آورده ای

گل آتش است این که از کوه طور - تو با خاک و خاکستر آورده- ای

نگارنده با گفتن این رثا - خروش از ملایک درآورده ای

از تنور خولی امشب می رود تا چرخ نور

از تنور خولی امشب می رود تا چرخ نور - آفتاب چرخ حسرت می برد بر این تنور
گر نه ظاهر شد قیامت، ورنه روز محشر است - از چه رو کرد آفتاب از جانب مغرب ظهور
این همان نور است کز وی لمعه ای در لحظه ای - دید موسای کلیم اله شبی در کوه طور
این همان نور خدا باشد که ناگردد خموش - این همان مشکوة حق باشد که نایابد فتور
مطبخ امشب مشرقستان تجلی گشته است - زین سر بی تن کزو افلاک باشد پر ز شور
از لبان خشک و از حلقوم خونی گویدت - قصه کهف و رقیم و رمز انجیل و زبور
پارسای تویسرکانی (پارسا)

سال ۶۰ هـ.ق، زمانی که عبیدالله بن زیاد، برای جنگ با حسین بن علی علیه السلام، سپاهی از کوفه به کربلا فرستاد، خولی با این سپاه همراه شد و در کربلا در روز دهم محرم (عاشورا) در سال ۶۱ هـ.ق، در جنگ با سپاه حسینی، شقاوتهایی از خود نشان داد. حساس ترین زمان شقاوت او، آنگاه که امام علیه السلام از اسب به زمین افتاد و به شهادت رسید و دشمنانش، سر مطهر او را از بدنش جدا کردند. خولی از طرف «عمر بن سعد» مأمورین یافت تا آن سر را به همراهی حمید بن مسلم از دی، برای ابن زیاد، والی کوفه به آنجا ببرد.

اگرچه نقل دیگری است که: او خود، سر آن حضرت را از بدنش جدا نمود، به اینصورت که، در آخرین لحظات حیات حسین بن علی علیه السلام، که دشمنانش او را تیرباران می کردند، «سنان بن انس نخعی» بر او حمله کرد و نیزه ای برآورد که خولی با عجله آمد و از اسبش پیاده شد تا سر آن حضرت را جدا کند، اما بر خود لرزید که «شمر بن ذی الجوشن» به او نهیب زد و گفت: خداوند بازویت را سست کند! چرا اینگونه می لرزی؟ و این مرد خبیث سر آن امام عزیز را از تن جدا نمود.
و نتیجه اینکه: سر منور حسین بن علی علیه السلام را، خولی به کوفه برد. اما شب شد و دیر به (دارالاماره) قصر عبیدالله بن زیاد، رسید و درب آنجا بسته بود. لذا به خانه اش رفت و سر را در زیر طشتی، و به نقلی در «تنور» پنهان کرد.

خولی دو زن داشت، یکی از قبیله حضرمیان، و یکی از قبیله بنی اسد. نام آنها، نوار و عیوف در تاریخ آمده و پدر یکی از آنها، مالک بن عقرب است. وقتی خولی نزد همسرش به اتاق رفت، همسرش پرسید، با خود چه آورده ای؟ خولی گفت: چیزی آورده ام که برای همیشه ثروتمند و بی نیاز خواهیم بود.

سر حسین بن علی علیه السلام را به خانه آورده ام!

همسر او گفت: وای بر تو! مردم سیم و زر به خانه می برند و تو، سر فرزند رسول خدا آورده ای! به خدا سوگند که هرگز در کنار تو نخواهم ماند.

این را گفت و بلند شد و بیرون آمد و ناگهان نظرش بر نوری عظیم افتاد و دید که: نوری به آسمان می رود و این نور از آن سر منور ساطع است و ملائکه به صورت مرغان سپید، در اطراف آن هستند. در بعضی اقوال تاریخی است که او شبانه، همسرش را ترک کرد و از آن خانه بیرون رفت. خولی سر را برای ابن زیاد برد تا جایزه بگیرد.

او بعد از واقعه عاشورا همچنان زنده بود تا سال ۶۵ هـ.ق، زمانی که مختار ثقفی به خونخواهی حضرت حسین علیه السلام، قیام کرد و دنبال قاتلان آن حضرت بود، «معاذبن هانی» و «اباعمره کیسان» امیر پاسبانان خاص خودش را به دنبال خولی فرستاد. خولی در خانه اش، در بیت الخلاء (مستراح) پنهان شده بود. یکی از همسرانش که کینه او را از آن زمان که سر بریده حسین علیه السلام را آورده بود به دل داشت و دشمنش شده بود، محل اختفای شوهرش را به مأموران مختار با اشاره دستش، به آنها نشان داد که خولی در کجاست! مأموران او را دستگیر کرده و خبرش را به مختار دادند.

به دستور مختار، او را کشتند و جسدش را سوزانده و خاکسترش را بر باد دادند. امام زمان علیه السلام در زیارت شهدا از ناحیه مقدسه او را لعنت کرده است آنجا که میفرماید: سلام بر عثمان فرزند امیرالمؤمنین همام «عثمان بن مظعون»، خداوند تیرزندگاناش «خولی بن یزید» و «ابانی دارمی» را لعنت کند.

ای در تنور افتاده تنها یا بُنّی

ای در تنور افتاده تنها یا بُنّی - دورت بگردد مادرت زهرا بُنّی
 من که وصیت کرده بودم با تو باشد - هر جا که رفتی زینب کبری بُنّی
 باور نمی کردم تو را اینجا ببینم - کنج تنور خانه ی اینها بُنّی
 هر قدر هم خاکستری باشد دوباره - من می شناسم گیسوانت را بُنّی
 با گوشه ی این چادر خاکی بشویم - خون لبت را با نوای یا بُنّی
 آخر چرا از پشت سر ذبح نمودند - ای کشته ی افتاده در صحرا بُنّی
 شیب الخضیب را بنام ای عزیزم - با این حنا شد صورتت زیبا بُنّی
 آبت ندادند و به حرفت خنده کردند - گفتی که باشد مادرت زهرا بُنّی
 گفتی زن خولی برایت گریه کرده - حتی به او هم می کنم اعطا بُنّی
 جواد حیدری

چه آمد از جنا دخت پیمبر

چه آمد از جنا ن دخت پیمبر - ز خاکستر گرفت آن را س آنور
 کشید از سینه آه و ناله از دل - کی ای سر روی خاکت داره منزل
 شود مادر به قربان سرتو - به خون آغشته را س آنور تو
 تو آخر زب عرش کرد گاری - که از جور فلک اینگونه خواری
 توئی آن نوگل باغ پیمبر - لب از تشنگی خشکید ه خنجر
 به اشک دیدگان از چهره تو - برویم خاک و خون از دیده تو
 شعر از دیوان سید محمد تقی مقدم: تنور خولی در کوفه

ای سرببریده دورا ز وطن منزل مبارک

ای سرببریده دورا ز وطن منزل مبارک - ای شهید غرقه در خون بی کفن منزل مبارک
 ای سرببریده آخر روی خاکستر چرای - خوش نمودی روی خاکستروطن منزل مبارک
 کوعلمد اروجوانان عزیزت لشکرت کو - یا ورت کوجعفرت کواصغرت کواکبرت کو
 صاحبان منصب و سرباز و افراد تو چون شد - کوجلال اف براین چرخ کهن منزل مبارک
 میهمان راهیچکس د رکنج مطبخ جان داده - میزبان روی خاکستر چرا راست نهاده
 مادر ت زهرا بین با چشم ترا ز جنت آمد - جد ه ات نزد توبا صد آه و درد و حسرت آمد
 شعر از ناصح: تنور خولی در کوفه

فرشتگان همه جمعند گرد خانه من

فرشتگان همه جمعند گرد خانه من - تو کیستی مگر ای قبله زما نه من
 تنو رخا نه من گلستان عشق شده - توا زکدام چمن آمدی به خانه من
 چه شد که آمدی به خانه خولی - که رفت ز آمدنت صبر مادرانه من
 تومیوه دل زهرایی ای حسین غریب - به نخل آرزوی من تویی جوانه من
 به میزبانی خود شرمگین زهرایم - که میهمان را اشک است آب ودانه من
 صدای گریه زهرا بگو ش می آید - گرفته بزم عزا نیمه شب به خانه من
 کتاب اصول مداحی ۲: تنور خولی در کوفه

کیستی ای سر زکجا آمدی

کیستی ای سر زکجا آمدی - این دل شب منزل ما آمدی
 چون نگریم بی کس و بی یا ورت - کاش نمیزاد تورما د رت
 ای سرپر خون زچه افسرده ای - هست یقینم که جوان مرده ای
 گلشن روی تو عجب با صفاست - ای سرپر خون بدنت در کجاست
 ای سرببریده دورا ز وطن - چیده شدی کی ز درخت بدن

داشتی ای سرچقد رجای زخم - یکسره زخم این همه بالای زخم
شعراز فصیح الزمان تهرانی: تنورخولی درکوفه

بخولی بگفت آن زن پارسا

بخولی بگفت آن زن پارسا - کرا باز از پا در آورده ای
که درانی دل شب چو غارتگران - برایم زر و زیور آورده ای
بهمراهت امشب چه بوی خوش است - مگر بار مشک تر آورده ای
چنان کوفتی در که پنداشتم - ز میدان جنگی سر آورده ای
چو دانست آورده سر گفت آه - که مهمان بی پیکر آورده ای
چو بشناخت سر را بگفت ای عجب - سر باشکوه و فر آورده ای
بمیرم در این نیمه شب از کجا - سر بسط پیغمبر آورده ای
چه حقی شده در میان پایمال - که تو رفته ای داور آورده ای
گل آتش است اینکه از کوه طور - تو با خاک و خاکستر آورده ای
نگارنده با گفتن این رثا - خروش از ملایک بر آورده ای
نگارنده

بزن گفت خولی بکن افتخار

بزن گفت خولی بکن افتخار - که از کربلا من سر آورده ام
ز شمشیر شمر و سنان سنان - سر بسط پیغمبر آورده ام
غنیمت ببرند زر دیگران - من این ایزدی گوهر آورده ام
شدم گر براه جهنم روان - سر مظهر داور آورده ام
بگو میزبانم بخواند حسین - به مهمانیش اندر آورده ام
تنورم شدش قصر و بهرش سریر - من از خاک و خاکستر آورده ام
عشقی

یارب چه روشنی است که در خانه من است

یارب چه روشنی است که در خانه من است - گویا دمیده ماه به کاشانه من است
من در تنور خانه چراغی نداشتم - پس این فروغ کیست که در خانه من است
این سر چویافت همسر خولی که از سرپست - سر را گرفت و گفت که جانانه من است
از بخت خویش اینهمه باور نداشتم - کامشب عزیز فاطمه در خانه من است
آوخ سر حسین در اینجا چه می کند ه این ظلم کار شوهر دیوانه من است
ماتم که کنز مخفی و دردانه رسول - مخفی چرا بگوشه ویرانه من است

با سوز مادرانه یکی ناله می کند - زهراست ای عجب که بکاشانه من است
گوید به همراهان خود این راس غرقه خون - راس حسین گوهر یکدانه من است
تا سالم از صراط (مؤید) گذر کنم - اوراق مدح اوست که پروانه من است
مؤید : غمها و شادیهها ص ۱۵۳

اللعنة الله على القوم الظالمين فسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۱	مقدمه
۲	زیارت ناحیه مقدسه
۱۸	شب جمعه که میشه
۲۰	روضه هلال محرم
۲۹	از کتاب اشعار باقری درباره محرم
۳۳	عزاداری و اقامه عزای
۴۱	گریه آدم تا خاتم برای امام حسین علیه السلام
۴۸	آداب عزاداری امام حسین علیه السلام
۵۵	دوری از تحریفات در مجالس عزای
۶۸	حکایات محرم وعاشورا
۷۳	مقام روضه خوانی
۷۹	اول و دوم ماه محرم
۸۳	روضه های کوتاه امام حسین علیه السلام
۱۰۴	ماجرای داش علی مست، رسول ترک، آقا علی درویش و علی گندابی
۱۱۱	اشعار آمدن امام حسین علیه السلام در کربلا
۱۲۳	اشعار ماه عزای شاه مظلومان
۱۳۰	روضه روز آخر ذیحجه بیاد حرریاحی ره
۱۴۱	روضه روز اول محرم بیاد مسلم بن عقل علیه الرحمه
۱۶۱	روضه روز دوم محرم و رودبه کربلا
۱۷۳	اشعار کربلا
۱۷۶	روضه روز سوم محرم بیاد حضرت رقیه علیها سلام
۱۹۷	روضه روز چهارم محرم بیاد فرزندان زینب علیها سلام
۲۰۷	روضه روز پنجم محرم بیاد عبدالله بن حسن علیه السلام
۲۱۹	روضه روز ششم محرم بیاد قاسم بن حسن علیه السلام
۲۳۱	روضه روز هفتم محرم بستن آب بروی اهل بیت
۲۳۵	روضه روز هفتم محرم بیاد علی اصغر علیه السلام

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۲۵۷	روضه روز هشتم محرم بیاد علی اکبر علیه السلام
۲۷۴	روضه نهم محرم روز تاسوعا
۲۷۷	روضه نهم محرم بیاد ابا الفضل العباس علیه السلام
۳۰۷	روضه شب دهم محرم شب عاشورا
۳۴۰	روضه روز دهم محرم روز عاشورا
۳۸۹	کشتن شمر ملعون امام (علیه السلام) را
۳۹۷	روضه قتلگاه
۴۰۵	شرح حال پس از شهادت امام حسین علیه السلام
۴۱۴	شب یازدهم محرم شام غریبان اهل بیت
۴۲۰	راس امام حسین در تنور خولی لع

کتابهای الکترونیکی ما :

در اینترنت ، وب سایت ما «بنام هُذانت hodanet.net» در فهرست عناوین مطالب - در عنوان اشعار باقری اشعار و سروده های ما موجود است ، و در عنوان کتاب موبایل باقری ، کتابهای الکترونیکی ، موبایلی ما با عناوین زیر موجود است:

همراه زائرین عتبات عالیات «چاپ اول آن به اتمام رسیده» ، قرآن مجید ۱۱۴ سوره ای ، قرآن مجید سی جزئی برای ماه مبارک رمضان ، نهج الفصاحه ، نهج البلاغه ، حلیة المتقین ، خصال شیخ صدوق ، ریاحین الشریعه ، ثواب الاعمال ، امالی شیخ صدوق و شیخ مفید ، تحریر الوسیله ، کلیات مفاتیح الجنان «با انضمام باقیات الصالحات» ، مقتل خوانی «حاوی کتب مقاتل ابی مخنف - سیدبن طاووس - مقرر - روضه الشهداء - مقتل امام حسین» ، منازل الآخرة ، نزهة النواظر ، چهارده معصوم علیهم السلام به ترتیب نام از معصوم اول تا معصوم چهاردهم ، حضرت زینب «س» ، حضرت عباس «ع» ، فاطمه ام البنین «س» ، فاطمه معصومه «س» ، رساله توضیح المسائل بیست و پنج مرجع هم جدا جدا و هم ۲۵ رساله بصورت یکجا ، ذکر خدا ، روضه خوانی ، محرم و صفر ، پنجاه روز عزاداری از اول محرم تا اربعین ، پیام رهبری «پیامهای نوروزی و سخنرانیهای اول هر سال از سال ۶۹ تا ۹۴» ، کشکول باقری حاوی ۵۰۰۰ صفحه مطالب گوناگون ، امام روح الله «زندگینامه و مقالات در رابطه با حضرت امام خمینی ره» ، منتخب قوانین «قوانین کاربردی دادگاهها» ، منتخب دادخواستها «نمونه دادخواستها و شکوائیه ها» ، آداب معنوی ، گنجینه معنوی ، سیاحت غرب ، احادیث فارسی ، معجم احادیث ، صدچهل حدیث ، احکام نماز ، احکام روزه ، بهجت عارفان «زندگینامه آیه الله بهجت ره» ، فضائل و رذائل «درباب اخلاق» ، هزار عنوان «برای منبر و سخنرانی» ، جهاد و شهادت ، راهیان نور ، شهدا و جبهه ها ، زنان نمونه ، ختومات هُدا ، ماه رجب «اعمال ماه رجب» ، ماه شعبان «اعمال ماه شعبان» ، ماه رمضان «اعمال ماه رمضان» ، همراه زائرین مکه و مدینه ، همراه زائرین سوریه ، همراه زائرین مشهد الرضا «ع» ، سه هزار داستان ، و چندین کتاب موبایل دیگر...

به علاوه ده ها عنوان مقاله که در سایت ما موجود است

تهیه ، تنظیم ، ویرایش ، تنظیم صفحات ، فهرستنگاری ، طرح جلد و چاپ کتاب ، توسط مؤلف حجة الاسلام سید محمد باقری پور در مؤسسه فرهنگی هدایت مشهد مقدس انجام شده است.

سید محمد باقری پور : مدیر سایت هُذانت

سایت هُذانت : «www.hodanet.net»

ایمیل : «hodarayaneh@gmail.com»

تلفن همراه : «۰۹۱۵۵۸۱۹۲۳۰»

کتاب
روزه های محرم و صفر
جلد اول
حاوی روزه های
شب آخر ذیحجه تا شب یازدهم محرم
کتاب روزه های محرم و صفر
روزه های آماده برای روزه خوانان
سخنرانان، مداحان و ذاکرین اهل بیت
علیهم السلام
طبق مناسبتهای ماه محرم و ماه صفر است

تهیه و تنظیم توسط
حجة الاسلام سید محمد باقری پور
در مؤسسه فرهنگی هدایت
www.hedayt.tv

دیباجه کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ . وَاَمَّا بَعْدُ
این کتاب مستطاب روضه های محرم و صفر «روضه ها ، گریزها ، مرثیه ها ، نوحه ها و ذکر مصیبت های مناسبی به تناسب
روزهای دهه اول محرم ، بعد از عاشورا تا ربیعین ، بازگشت اهل بیت به مدینه ، و روزهای آخر ماه صفر» ، هر چند که ران ملخی است
نزد سلیمان بردن ، ولیکن امید است که ذخیره یوم لاینفع مَالٌ و لا بَنُونَ باشد انشاء الله .

نظر به اینکه اینجانب سید محمد باقری پور «طلبه ای از جمع طلاب و فضلاء حوزه علمیه مشهد مقدس فرزند شهید
سید رضا باقری پور و نوه حجة الاسلام شیخ محمد حسین سیاره از باز ماندگان واقعه مسجد گوهرشاد مشهد در ۲۱ تیر ۱۳۱۴
که قیام مردم مشهد علیه کشف حجاب رضاخانی بوقوع پیوست» ، از سال ۱۳۵۰ تحصیل در حوزه علمیه مشهد را آغاز کردم .
و سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ که طلیعه ی انقلاب اسلامی آغاز شد مجالس وعظ و خطابه و به اصطلاح روضه خوانی در نکایا و
بعضی از سراها «کاروانسراهای آن زمان که محل تجمع تجار و کسبه و بُنکداران بود بجای پاساژهای امروزی» زیاد شده بود
مخصوصاً در ماه محرم و صفر و دهه فاطمیه ، و استقبال خوبی هم میشد و بیشترین مجالس مشهد به منبرهای مرحوم کافی
اختصاص پیدا کرده بود البته غیر از ایشان و عاظم دیگری هم مانند موسوی محب الاسلام ، دانش سخنور ، شیخ عبدالله یزدی
سخنرانی داشتند ، اینجانب که اوائل طلبگی ام بود به منبرهای مرحوم کافی علاقه بیشتری داشتم هر موقع شب یا روز که
ایشان جائی منبرداشتند اینجانب حضور پیدا میکردم «معمولاً محرم یا صفر و دهه فاطمیه هر سال حدود پنج سال قبل از
انقلاب تا زمان شهادتشان مشهد میآمدند از ساعت هشت و نه قبل از ظهر تا دوازده شب گاهی یک بعد از نصف شب سخنرانی
داشتند» و همچنین از بیانات شیخ عبدالله یزدی ، موسوی محب الاسلام صاحب کتاب اقوال الاثمه ، دانش سخنور فردوسی ،
علامه بهلول گنابادی ، شیخ محمد رضا نوغانی هر وقت در مشهد سخنرانی داشتند استفاده میکردم

لذا بعد از گذشت چهل سال ، انگیزه ای درونی مرا بر آن داشت که شنیده های از این بزرگان را که بعداً با خواندن احادیث در
کتاب روائی مورد نظر تطبیق میشد را تحت عنوان مباحث منبری به رشته تحریر درآورم و احادیثی را که در اکثر منابع از آنها
استفاده میشد را شرح دهم که دوستان اهل منبر و خطباء و سخنرانان و مبلغین رسالات الله از آن استفاده نمایند و اینجانب
را هم در دعای خیر خود شریک فرمایند.

کتابهای چاپ شده از تهیه کننده این کتاب: مبانی اسلام «شرح حدیث بُنِی الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ از امام باقر علیه السلام»
، بانوان و جامعه امروز «شرح حدیث کَیْفَ یَکُم إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُکُمْ» ، قصه های قرآنی «شرح حال مختصر پیامبران دریات
قرآنی» ، مردان و زنان با فضیلت «شرح آیه ۳۵ سوره احزاب» ، هفت پایه اسلام «شرح حدیث شریف قَوَاعِدُ الْإِسْلَامِ سَبْعَةٌ
از امام علی علیه السلام» ، چهار پایه دین و دنیا «شرح حدیث قِوَامُ الدِّینِ وَالْدُّنْیَا بِأَرْبَعَةٍ از امام علی علیه السلام» ، شرح
حدیث شریف سلسله الذهب از امام رضا علیه السلام در باب توحید و امامت و ... ، شرح حدیث عبدالعظیم حسنی از امام
رضاعلیه السلام ، ذکر خدا «دعاهای مورد نیاز مؤمنین در طول هفته» مکالمات عربی ، شهر رمضان «در باب اعمال
و دعاهای ماه مبارک رمضان» ، حدیث زیارت ، کتاب مختصر دعاهای ماه رجب ، شعبان و رمضان ، زیارتنامه امام رضاعلیه
السلام ، همراه زائرین عتبات عالیات ، همراه زائرین مشهد الرضاعلیه السلام ، همراه زائرین حضرت معصومه ، شاه
عبدالعظیم و شاه چراغ علیهم السلام ، همراه زائرین مکه و مدینه «برای آشنائی زائرین با عربستان ، مکه ، مدینه
و مختصر مناسک حج و عمره» ، مجموعه اشعار باقری ، پرسشها و پاسخهای حقوقی ، مواعظ حسنه ، چنته حکایات باقری ،
کشکول حکایات باقری ، کشکول اشعار باقری ، کشکول مواعظ باقری ، کشکول مدایح و مراثی باقری ، کشکول ضرب
المثلها ، بزرگان علم و دین ، مردان و زنان با فضیلت ، وظایف انسانی ، توصیه های اخلاقی ، احادیث مناسبها ، آداب
اسلامی ، روضه های محرم و صفر . و بعضی از کتابهای موبایلی ساخته شده که در آخر کتاب اسامی آنها ذکر شده و قبلاً در سایت هُدا نت انتشار یافته
است آماده ویراستاری و فهرست بندی و ... است برای چاپ کاغذی انشاء الله تعالی . و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب . تحریر شد ذیحجه ۱۴۳۷
تابستان ۱۳۹۵ - مشهد مقدس پایتخت معنوی جمهوری اسلامی ایران ، سید محمد باقری پور

